۸۸۷۷-ش
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب عالم آرای عباسی
مؤلف اسکندر بیک منشی
موضوع
شماره قفسه ۹۲۲۴ ف
شماره ثبت کتاب
۷۹۱۹۳
۱۱۷۹۵
بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
۳-۳
۹۲۲۴

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب عالم آرای عباسی
مؤلف اسکندر بیک منشی
موضوع
شماره قفسه ۹۲۲.۴
شماره ثبت کتاب
۷۹۱۹۴
۱۱۲۹۶
۸۸۷۷-ین
۹۲۲۴
بازدید شد
۱۳۸۲
بازدید شد
۳۰-۳۴

کتابخانه
جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۶۵ قمری

عنوان صحیفه سلطنت و عالم آرائی پادشاهان کامکار و دیباچه دیوان خلافت و کشورگشائی شهریاران
گردون اقتدار اگر بحسب المکث و الدین توآمان ناظم مناظم دین و دولت و مسند آرایان محافل ملک و ملت
جز بتاسیس مبانی فضل و احسان و بسط بساط رافت و امتنان زینت پذیرفت چه هریک ازین گروه والا
شکوه که از درگاه واحدیت مامور اجرای امر بالعدل و الاحسان آمده این شیوه ستوده را پیش نهاد همت
ساخته در کارگاه خلق الله که کوشش موده اند پایه رفعتشان چنان بلند و طبله بیگمانی در رفعتشان کامکار
دولت جاودانی و عزت ابدی خویش گردیده اربابِ تحقیق در آن عالم تمیز و تدقیق که نظر بصیرت
مشاهده مصنوعات کارخانه خلقت و ابداع کشوده اند صاحبان این نشاء کامله و دریافتگان این کینونت
گرانمایه صنعت اند کمال احدیت است بر حسب خطاب بلا ریب السلطان العادل ظل الله ظلال رحمت
و هنری از اجزای بنوت و ولایت شمرده اند رحمت عدال کیں زانکه در ولایت ال
حق جهانرا نور عدل آراست الحمد لله والمنه که دولت کامل
عالم آرای صورت و معنی خدیو جهان و فرمان روای شاهنشاه و قضا قدرت قدرتوان خسرو کامکار کامبخش
کامران عنوان صحیفه خلافت و عالم آرائی آرایش ایوان معدلت و کشورگشائی زینت افزای مسند
آرامیده و بهیم عدالت گستری فرمان روای جهان خجسته و الفتش بگانه گوهر دریای آفرینش سلطان چهار
بالش دولت و کامکاری زنده او یک نفحه از نسیم گلشن شاهی تنی عنبر بوی آفرین زمان غلام با خلاص حضرت

کتابخانه ... ایران

شاه مردان که از دولت عقیدت و پاک اعتقادی خود را کلب آستان ملایک آشیان آن حضرت میداند
ذروة التاج تارک اقبال ۞ شاه بیت قصیده اجلال ۞ فخر آل نبی مشرع اساس ۞ خسرو عهد و شاه
دین عباس ۞ اعلی الله مقالی لوای دولت و خلافته هرچند شیوه ستوده موصول و باطن فیض موا طنش
بدین مثابه گریه مقصور و مجبول است لاجرم از دیوان رفیع الارکان رنگ پادشاه و نگار توقیع سلطنت
و پادشاهی ممالک فسیحه و اقالیم ایران که سلسله ربع مسکون و بهترین عرصه جهان است و از فرق
شاهزادگان این دودمان صفوت نشان بنام نامی آن خسرو عالیقدر طبله رنگان زیب و زینت یافته
و منشور این سبب عظمی باسم سامی آن سلطان سلاطین نشان توشیح و تزیین یافته سبب از آنکه آماده گاه
ستاره که ممدوح تمهید رصد حسب عزداران عالم تمیز است از خشکسال حوادث زمان و نوا پیچ دوران پژمردگی یافته
گلشن احوال ساکنان آن دیار از سموم هجوم بی طراوت شده بود از یمن استمام صبح اقبال و اتمام بشم عنایت
ذوالجلال و زلال گوارنده سرچشمه و جلال آن حضرت طراوت تازه و نکهت بی اندازه به باغ و بوستان
و عزی از سر گرفت و همچنانچه در صحیفه اول نگاشته کلک بیان گردید مقر سلطنت و دارالخلافت
ابد مقرون بود موکب مسعود رکاب دارالخلوه و گردانیده و اعادی محذول العاقبه که حسن و خار گلشن
ابد پیوند آن حضرت اند از تاثیر قهر قضا قدر زمان حوصله راه صدم گرفته و آن حضرت
بعنایت واهب منان و فیوض والد عالیشان بمبانی و منازعی هر مسند فرمان روایی ایران و بخت فیروز
بخت آباد اعداء عالمیان گشته زود جمع طوایف فرقانش که سر گردانان بادیه حیرت و بی سرانجامی بودند دوده
گرامی آن حضرت را گزین پذیرفتند از مهدایای آسمانی و مهین عطیه از عطایای یزدانی دانسته از میمنت قدوم فرخنده
نتایج آثار بشارت و مژدهای طلوع آفتاب دولت و مبارک باد از خاکیان بملکوتیان رفت و فرازمندان
مشاهده وجود و فنا پذیر باسم دولت جاویدش آرایش یافته صیت سلطنت و پادشاهی و آوازه خلافت و شاهنشاهی
آن برگزیده الهی در اقطار آفاق اشتهار یافت خلایق از اطراف و جوانب روی ارادت بدرگاه گیهان
پناهش آورده پیشکش و نثار اشارتی موده و زبان حال گاه انام به مقال گویا بود چیت شاها ملکا
ملک پیروزه بخت رام تو باد ۞ مبارک بود بر تو تاج شهان که بر بخت زیبنده تخت
جهانای اورنگ فرمان دهی ۞ که هستی سزاوار شاهنشهی ۞ بود از عنایات پروردگار ۞ قضا
هم قدر رهنمای تو باد ۞ بعمر طبیعی رسد سال تو ۞ بود کوکب ۞ زاقبال تو ۞ امانی بفرخنده کی
ال ۞ برادر رنگ شاهی صد و چیت سال ۞ بتاج علو پس نهیت
زده بفرخی در رشته نظم کشیده شده چیت کرد و شد

همایون کاوه ❊ بود چون سایه خدای جهان ❊ سایه انداخت بر عجب دالله ❊ سال تاریخ دل طلب میکرد ❊ باقی باک زد که ظل الله ❊ واسم شریفش عباس میرزا در خان نیز تاریخ جلوس همایون او را الهمات یعنی در مورد اشارت لاریبی هست بر مسند خاقانی زد کلک نشه ایران ❊ تاریخ جلوسش شد عباس بهادر خان ❊ امید که زمان دولت سعادت پیوندش ملبوس دولت حضرت صاحبقرانی مرصع و مکلل باشد و دوران اقبال و بهروزی او بر مسند خلافتش از احتمال حوادث دوران مصون بوده همواره دولتش از آفت نقصانی مرساد سالکان مسالک اخلاص و دولتخواهان عتبه خلافت پناهی کردون مناص کرا با عجمه حلقه ارادت و بندگی این آستان رفیع نشان بر گوش و خانه عبودیت و بندگی بر دوش جان دارند بتخصیص صاحب سعادتی که در خدمت این صدیق زمان منصب والای وزارت دیوان معزز و سربلند و این اجمالی چه اقبال بنام نامی و القاب سامی آن سعادتمند موشح و مزین و صدر صحیفه اول باوصاف کمالش معنون است از منهال برومند حدیقه رافت و امتنان و شجره سعادت ثمره ریاض معدلت و احسان سلاطین سلاطین نشان بهره مند بوده همیشه توجهات خاطر آفتاب اشراق آن حضرت آفاق کامیاب عزت و خجالت باشند بحق الحق و الله راقم این مقالات و محرر این حالات که در زمره اکمترین خلایق خاص این دولت ابد پیوند معدود است بتوفیق باری حضرت باری عزاسمه شروع وقایع ایران و ملحوظ دولت این خاندان ولایت نشان و دستوری از حالات اجداد کرام عالیمقام حضرت اعلی شاهی ظل الهی را که شهریاران عالم معنی اند و قضایای زمان ولایت با سعادتش با خلاصه احوال خیر مآل بر سبیل اجمال با این سال که سنگوئیل مطابق سنه ۱۲۵۰ هجری است در مجلد اول بی عبارت غیثانه و استطراد ثمر سلانه بطریق رموزی لکفانه نسوده و او را باتمام رسانیده که همچنانچه در صحیفه اول اشاری بر آن رفته اگر از عزاماں باجد و فر صحتی افتد مسودهٔ مذکور را که رموزی از حکایات است به عبارات شریفه و استعارات لطیفه در رشته تحریر کشیده و بپایان برد و زاید را که در وقت کتابت بی اختیار بر زبان قلم جریان یافته و حواشی فن تاریخ مینت انداخته نخوه منظم و نثر پرداخته آید که مقبول طبع بالغ نظران صاحب بصیرت و مستفیض عالی نظرت گردد اکنون بیاری و عضد سابقه اراده چنانست که در این صحیفه یک قرن سعادت قرین را بپایان زمان سلطنت ایران آن حضرت کرفی الحقیقه آغاز دولت و سال اول ملکش بر او رنگ خلافت سال مرقوم قلم وقایع نگار کرده و باجود اندیشیده که اگر بر دوش اهل تاریخ سنه هجری را که مدار ایران در سال اول ماه محرم است نظر کرده اگر اهل عجم نمی فهمند زیرا که در میانه اتراک و اهل عجم مبدا سال [illegible] ای چهار فصل که نوروز اگر چه همیشه یک [illegible]

در عرض سال ترکی واقع میشود در تواریخ کار بار باب استعداد بهجت وقایع عظیمه روزگار در رشته بلاغت انتظام میدهند با سال ترکی مختلف است بعضی موافق سنه سابق هجری و بعضی مطابق سنه لاحق یعنی یکی کست یا زیاد چون ذره حقیر ملتزم است که این نسخه عالم آرا از عوارض نقص و مستغلات بری و خارج بوده خاص فهم و خاص پسند باشد نظر از آن خلافت پوشیده و سال ترکی که عام فهم تر است قرار داده که هم پیشتر از احوال اوائل آفاق باشد و هم بر سالکان مسالک جهانداری روشن باشد که در عهد خلافت این یگانه دوران در هر سال چگونه مقتضا بار روی داده بتوفیق حضرت ذوالجلال و حسن یمن این شهریار بیهمال چه مقدار ترقی در امور دین و دولت واقع شده اگرچه در دو سال اوایل دولت ظفر مآل چون هنوز آخر بخت ایرانیان در حضیض وبال بود بعضی مکروهات که در لوح قضا ثبت شده بود بخیر طی نمود آمده اما بتوفیق الله تعالی زمان او بار زود اسپری شده زمانه اجواب سعادت و اقبال بر روی ولیای دولت پیروزال گشاده بهمت بخت همایون و نیروی همت والا رفع مکاره کرده و ریاض مملکت از رشحات سحاب لطف الهی و حسن اعتنا و اهتمام پادشاهی طرفی تازه یافت و فی الواقع پادشاه نکته دان سخن پرداز اگر به بصیرت مشاهده نماید که روزگار چه نشانه آثار این تائیدیافته حضرت آفریدگار عمت آلاؤه و کارنامه سلاطین جهان و دستور العمل پادشاهان جهانی الشان است بر سخن روشنای که خامه وقایع نگار متصل از پی تحریر آن پرداخت مرشد قلیخان خاطر از امرای عراق جمع نموده و من حیث الاستقلال که بر مسند وکالت زده قلع و قمع و فصل مهمات دیوان پیش گرفت و حضرت شه بحسب استحکام قواعد قهر سلطنت و صلابت [illegible] تمکن و وقار امور جهانداری توقی مطلق داشته [illegible] عظمت و اقتدار [illegible] حال زده لوای حاکمیت برافراشته همایون نزاد حاکم کشور کلی و جزوی مهام دیوانی بهای و صلاح او منوط و مربوط می یافت بعد از چند روز از زده لوای حاکمیت برافراشته همایون نزاد حاکم کشور مناول مرحومه پریخان خانم صبیه شاه جنت مکان که در جنب دولتخانه بود نشیمن ساخت و از امرای اطراف و ایلخانی افشار از کرمان و یوسف خان ولد قتلی بیک قورچی باشی افشار از هرات و مهدیقلی خان ولد الله وردی میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان از شیراز و علیقلی سلطان نواده شاه قلی خلیفه ذوالقدر مهردار اردلم و امیر حمزه خان طالش اذا ستاراوه محمد خان ترکمان از مرو وارد پیشگاه [illegible] سریر سلطنت مصیر [illegible] ادراک ملازمت اشرف موده از ذروه اطلعت جهان آرا روشنا [illegible]

مجلد ترجمت جدا محرره اش نشود ومنایقه تا غایت بحجاب اهمدی در بنا مده بود وصیه سلطان
حسین میرزای ابن بهرام میرزا که در حجاله نواب غفران مآب شاهزاده ومغفور سلطان حمزه میرزا
بود لایق تزویج ومناسب پرستاری ذات مبارک اشرف دانسته بعد از استخاره از آن حضرت خلایق
عظام وفقهای کرام در هیجدهم ساعتی از دور زهره آسمان سلطنت را با مشتری اوج سعادت عقد
کرده در باغ سعادت آباد ومیدان اسپ شاه وجنت مکان چشن عالی وبزم مجلس پادشاهانه آراسته
سه شبانروز عروسی کرده ابواب عیش وطرب بروی خلایق گشوده وضیع وشریف آن دو پرده نشینان
سرادق صفوت آرایش پذیرفته بدین نسبت والا سعادت ابدیاز یافتند وبعد از فراغ نوازم چشن
وسرور وده مراسم عیش وسرور هر یک از امرای عالیقدر را بمناصب مناسب وبیولات ارجمند اختصاص
بخشیده ومنصب قورچی باشی گری به یوسف خان قشقار که فرقه مهداری به جلیلی خان ذوالقدر مفوض
شده ایالت شیراز به مهدی قلیخان تعلق گرفت قورچی ولد بوداق منصب حلقه بیگی یافت امارت باب
وزارت دیوان اعلی که میرزا عبد الله ولد میرزا سلمان وعده ونوده ورقم فرستاده بود الحمد لله بلا حظه میرزا
شاه ولی ولد میرزا احمد که وزیر مرشد قلیخان بود وبدرش در فرقه ترتیب قبیل آمده حق خدمت دراین
دولت داشت تغافل ورزیده خدمت وزارت از میرزا شاه ولی منتشی عیشه وولایت دلکشای اصفهان
گرجین گردیده به تصفح جهان گشتار واکثر املاک خاصه شاه وجنت مکان وخاص آن حضرت بود در زمان
نواب سکندر شان به شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا وبعد از او با بو طالب میرزا تعلق داشت ومرشد
قلیخان بخود متعلق ومخصوص میدانست دراین اول بی اعتباری وخطایی نبود که در عراق از دور وجود آمده وگاهی
قلم به سلیمان بیگلربیگی ترکمان تعلق گرفته قورچی خان شاملو حکومت همدان منسوب گشت وسایر ممالک
بنوعی که رای مرشد قلیخان اقتضا کرد با برای خلایق تقسیم یافت واز هر یک فراخور حال وایل وادیماقی
کرد وشد ارباب لشکر وقشون سند گرفتند که در سفر خراسان حاضر سازند وقرار یافت که در اول بهار
موکب جهان کشای شاهی بجانب خراسان در حرکت آمده با لشکرهای عراق وخراسان بدفع عبد الله
خان برداخته محصوران دار السلطنه هرات را از مضیق محاصره خلاصی دهند ذکر باقی حالات
واتفاقات سنه یکهزار وسیصد وسال اول جلوس سعادت مانوس همایون اعلی وچنان فتنه کرد
دار السلطنه هرات از علی

درآمده وبشنده مقدس نشریف آورده نه للدکی مرشد قلیخان در میانه است جلو بودن مکروه وخاطر شریف
اما بحسب مصلحت دولت رضا بآن داده بود ودرایین وقت که بحث میزوز بحبت مورونی جلوس نبود
ومرشد قلیخان پایه قدر ومنزلت باوران کیوان رسانیده وشوکت واقتدارش از دیاد پذیرفت امرای
عظام خصوصا پیر عیب خان ستاجلو وبرادران که از مشهد مقدس اعلی آمده از نه کار خبر داشتند خاطر اشرف را از شوکت واقتدار پیش از پیش تا مرشد قلیخان رهنیده وبودند تاب تسلط واقتدار
او نیاورده آتش حقد وحسد در کانون دروتشان اشتعال یافت وهمکی همت برفع او گماشته باغوای
میرزا عبد الحمد ولد میرزا سلمان که هوس وزارت دیوان اعلی آمده ومقصودش بحصول نه پیوسته
بود با محمد یحیی قلیخان حاکم شیراز وقورچی باشی وعلی قلی سلطان ذوالقدر مهردار او المعصوم خان
ترکمان وقورچی حسن خلفای الحاق موده عهد وپیمان بسته در رفع مرشد قلیخان بکوشیدند وفرصت
میجستند وچون میرزا محمد امین ولد میر میران صدر که از اعاظم سادات عالیشان بود از اصفهان آمده
بحوالی قزوین رسیده بود ومرشد قلیخان قرار داده بود که باتفاق امرا باستقبال او رفته اصحاب مواجه
قرار داده که در سراپرده او را پیشان کرفته خاطر از هم او جمع سازند فصل آن روز ودو سه کس از مردم
که از مواضعه مذکور خبر داشتند نزد مرشد قلیخان آمده از این حال جا قورمرشد قلیخان هواخواهان خود را
جمع نموده از راه میدان اسپ بدولتخانه همایون آمده در این حال بعضی از امرا نموده حضرت اعلی شاهی را
فتنه وفساد امرا خبر داده وامرای طاغی ایل یوسف خان قورچی باشی جمع شده وچون واقف گشتند
که مرشد قلیخان از کیفیه وحقیقت حال خبردار شده وخود را بدولتخانه انداخته در ملازمت اشرف است
بهیات اجتماعی هجوم ومحاربه آمدند وبهانه سواری واستقبال میرزا محمد امین اکثر ملازمان وقشون ایشان
یراق بسته بودند ایلک آقاسیان وقاپوچیان خود شده که لشکر ایشان را از دخول مانع آیند
هجوم نموده ممکن نگردانند ولی اعتماد الدوله با مدرون دولتخانه درآمده با چکمه ویراق با ایوان چهل ستون
درآمدند واعتقاد ایشان آن بود که این اراده موافق مزاج اشرف است ومعاونت از آن حضرت یافته فتح
مرشد قلیخان با آسانی خواهند کرد حضرت اعلی هرچند از اطوار مرشد قلیخان وزیادتی دخل واقتدارش
نا راضی بودند اما به ملاحظات رای وحسن تدبیر رعایت جانب مرشد قلیخان نمودن ومدین وسیله طاغیان
مذکور را کجا توسنی برآمده اگر روزا یام شورش وفترات به تعاقب مرتبه بالیت وبزرگی یافته طریق سلوک
ملوک نوایف داشتند از میان برداشتن اولی واهم دانسته زیرا که جهت دفع آن جماعت بهانه بهتر از این
بدست نمی آید بالجمله چون حضرت اعلی از آمدن امرا بدیوان چهل ستون واقف شدند کس نزد ایشان

فرستادن که مطلب شما از این هجوم وارد عام چیست و باعث این شورش و غوغا کیست ایشان که تا
حزوی کرده اند اندک دلیری بهم رسانیده بودند و جرات پیشتر رفیق شده و حصول مطلب خود را هم
حواله مؤدبه و در عرض جواب کرده اند که ارادهٔ استقبال میرزا محمد خان داریم اگر خان را اراده استقبال داشته
باشد به اتفاق باستقبال رویم والا از خدمت اشرف در حض کشته روانه شویم چون ایشان عرض دیگر
نکرده نواب اشرف رخصت ایشان داده و فرموده اند که شما بروید که خان در خدمت اشرف بهمین طور است
و نتوانسته آمد ایشان از کمال سفاهت و تعقل باز گشته بعد از استقبال بهمان اجتماعی بیاغ سعادت آباد
رفته و انیشته که بعد از این از شر مرشد قلیخان ایمن میتوانسته بود پرده از روی کار برداشته مخالفت
او ظاهر ساخته و بر جمع نوکران لشکر مشغول شده بودند و همی تاکید در ادای حال و کمال آسانی میسر بود و شوار
کرده بخود راجع ساخته بودند مجملا چون خبر جمعیت و شورش در باغ جمع امشرف اعلی و مرشد قلیخان رسید
قرچمن خان شاملو را با تراد ایشان فرستاده استفسار کردند که سبب این شورش چیست و چه عداوت
ایشان علانیه نکنند که به سلطه واقعه از مرشد قلیخان ایمن راضی نیستیم و سلوک ناهنجار را از دو نسبت
به بندگان حضرت اعلی مشاهده می نمائیم که مرضی طبع ما نیست و مارا باد و تعیش صورت نمی بندد
حضرت اعلی فرموده اند که شما ملازم این درگاهید اگر حرف دو سخن با به سخن شما رسیده و یا از جهت سلوک
مرشد قلیخان و دیگری شکایت داشته باشید قاعده آنست که بما عرض کنید که هر چه زمان عاصیان
که دو سه عمل آورده بخود سر در میانه قزلباش فتنه انگیخته و شکر کشی شما دون موجب عصیان و طغیان است و آنچه
ملاحظه انکه مبادا اندیشه دیگر موجود باشند و سودای دیگر در سر داشته باشند لهذا ایشان بر زحمت
لازم دانسته بجهت انکه شکایت جهت ایشان از چه باشیده بوده شاهی سوگن فرموده جار کرده که هر کس
سر از بین شاه را دوست میدارد و به خانه ها پس جمع آید بطرف قزلباش کروه که روه بیدانه
و میدان اسپ جمع آمده و رقه جمعیت ایشان بتفرقه و پراکندگی روی آورده و ایشان از حصول مقصود
بوس گشته قرچمن خان را نیز جمع خود طلب نموده بحضور نواب اشرف پیغام کردند که تصوری در
اخلاص و بندگی مانشده و انواب اشرف کمال رضا داریم غائبش از مرشد قلیخان آزرده خاطر شده
که با ما سلوک ناهنجار پیش گرفته چون سر یکی مبضی از مناصب دیوان اعلی سر افراز نیم لوازم آنرا
منصب از خاصیتی نمیشود و چنگیم در هم خود استقلالی نداریم و نوع تقویت از دو پیشتر داریم و کمتر مطلوب
میرسد ملتمس آنست که بندگان اشرف اعلی به نفس نفیس متوجه شده به نوعی که لایق دولت قاهره باشد
میانه ما و او صلاح فرموده قرارداد ما چنان چون قرچمن خان رفته امشب همان جا باشند روز

دیگر مرشد قلیخان بشرحضای خاطر ایشان چسته از همه جهت مطمئن گردانده و قرچمن خان و سعید صلح شده
ایشان را با یکدیگر صلح داده قرچمن خان ایشان را تکلیف خانه خود کرده آخر روز از بی سعادتی از باغ
سعادت آباد بیرون آمده منزل او رفتند و شب در انجا بوده روز دیگر قرچمن خان گماشتهٔ خود را فرستاده
اما جماعت شاهی سوگن کرده رو بخانه جمع آمده بودند در آن شب تا صباح پاس داشته بطریق حزم و احتیاط
مرعی داشته روز دیگر سنه ۱۱۷۲ دوازده سپاه برادر رکاب چهار پایه فلک مهارتک برآمده جنود کواکب را
به شش تیغ آبدار آتشبار متفرق و معدوم کرده قرچمن خان به دولتخانه آمده مهدی قلیخان و دیگر
حاکم شیراز که اعقل آن جماعت بود با تفاق او آمده از جانب خود و امرا از خدمت اشرف عذر بی وجهها
خواسته شروع در گله گذاری کرده و عرض نمود که مرشد قلیخان برای خود غرض اشرف معظم مهمات
ممالک را تحصیل داده مهرهای مبارک اشرف را که توقیع صحایف دولت و جهانداری و معاقد خزاین سلطنت
و دیوان بر دارای است در گردن آویخته از اراده خاطر او هست بعمل می آورد و قاعده آنست که مرشد قلیخان
مهرهای مبارک را مدتی بعهده نژاد خود نگاه نداشته به بندگان اشرف سپارد و که بطریق زمان شاه جنت مکان
در حرم محافظت خانه بوده و در هر حشه دو روز دیوان کرده امرای عظام که هر یک منصبی از مناصب دیوان
دارند در پیش سنیدند او باتی خود از جمع شوند و مهمات الکا و قشون هر طایفه بصلاح و استصواب رئیس طایفه فیصل یابد یکروز که نوبتی باشی در میانه هر یک از امرا که ارکان دولت اند در میانه ایل و اتباع
خود عزت و اعتباری داشته بندگان اشرف فرموده که در زمان نواب سکندر شان بجهت اقتدار
امرا و عمده عشیت ایشان و تنقیص کبری ایشان با یکدیگر چندین فساد در میانه قزلباش روی نموده در این
زمان آن قاعده فراموش پیدا کرده اختیار مهمات با پادشاهست و عامر شد قلیخان را محل اعتماد دانسته
حل و عقد امور را برای صاحب او مفوض کرده ایم هر کس بر خلاف خاطر مبارک میتواند و از بزرگ و در پیش سنیده
خود چاپیده دانست مهدی قلیخان در اشنای محاوره و گفتگو آواز غلبه کرده و با مرشد قلیخان سخنان خشونت
آمیز گفت حضرت اعلی را بر او غضب مشتعل شده فرمودند که ای مردک مفسد تر از بایات شیراز و بر
ثانی سر افراز فرمودند ایم زیاده و از این چه توقع داشتی که در میانه دل باش صفا و یکجهتی وجود امثال تست
اسری برآمده اند خار کفر او دولتست ✻ رخنه کرد ملک سر افکنده و به ✻ یعقوب بیک ولد ابراهیم
حاکم شیراز بود [illegible] زمان شاه جنت مکان و خود به خدمت [illegible] رفته [illegible] خدمه

اعلی در همانجا بقتل آورده میادرت نموده و همان لحظه بر بتهٔ ایالت شیراز سرافراز شد بعد از قتل او اسلمس
ولد شاه رخ خان ناتی اغلی ذوالقدر را که مهردار نواب سکندر شان بود و بشامت ابو طالب میرزا سالها
معزول گشته معطل و زه مواجه کرمتاز بود بمنصب مهرداری عنایت فرموده مهم جلیلی سلطانی
مهردار را باو حواله کرده و همچنین شاه قلی سلطان خلف را که همین حالت داشت بمنصب خلعتی سرافراز
نموده مهم قورچی را که خلعتش بود بکفایت او مقرون گردانیده و بدر خان افشار برادر اسکندر
خان افشار را قورچی باشی مگر فتح یوسف خان مامور ساخته او هم خان ترکمان مگر فتح ابو المعصوم خان
معین گشته و امرای استاجلو و فع پیر عیب خان و برادران او را مکمل شده و نام بردها با عموم شاهی
سیوناں سوار شده روبخانه تورخیس خان آورده امرای طاغی که تصور اهیضتی مگر ده بود ند از حال
آگاه شده و چون اکثر مردم ایشان متفرق شده بود ند تاب توقف نیاورده در کمال اضطرار اکثر طایفی برا
سوار شده روی بدامن کوه دشت دیس آورده که شاید خود را بکیلیان تواند رسانید ابو المعصوم خان
ترکمان و امام قلی میرزای ترکمان از ده فرسخی تعاقب نموده از طرف دیگر بهمدان رسیده چون اکثر
بد اسکوه رفته بودند عساکر منصوره روی تعاقب ایشان شاقه روی بآنطرف آورده و کسی از عصبت
ابو المعصوم خان نرفت لهذا مشار الیه سلامت بهمدان رسیده از انجا به بعد از رفت و جمعی که بطرف
دامس کوه رفته بودند قدم از شهر بیرون نهاده بودند که طلیعه لشکر بایشان رسید طاقه خان سر خود
گرفته و امرا بعضی که بحیک الیستا و ند در همانجا کشته شده ند و بعضی که صرف در جنگ نه دیده و سیکر
کشته سوای یوسف خان قورچی باشی که مرشد قلیخان بجهت آشنایی قلی بیگ پدرش و اینکه حالا در
رو دست راضی بقتل او نشده و امیر اصلان خان برادر پیر عیب خان که نواب کامیاب اشرف را باو
شفقت تمام بود احدی از آن جماعت زنده نگذاشته و این دو کس گرچه کشته نشده اما محبوس گردانیده
بطاقه فرستادن و بعد از ایامی که بطاقه بودن یوسف بالتماس دلیخان حاکم گرمان که عم زاده اش بود
بخانه باشه امیر اصلان بقتل رسید میرزا عبد الصمد پسر میرزا سلمان که حرکتهای نشسته بود با میرزا نظام
الملک برادرش گرفتار شده و چون تاجیک بود مهم ایشان هنوز قرار نیافته و بهر تقدیر مبلغی تحمیل نموده
مصلحان پسر دند که از ایشان بازیافت نمایند برزا شاه ولد میرزا احمد تولد او در عهد
ت ترکمان و زیرا و زبایجان و شروان بود و میرزا احمد

توجه خان [illegible] را نسبت با و مید است ملاحظه احمد سبا و دیگر بارو وکیل در کن سلطنه گشته ازدو
اشغام کشته در رفتن خراسان تاخیر نمیود تا انکه مناهدو احوال از حد اعتدال گذرانیده و محصوران
قلعه هرات از قحط آذوقه و عفونت هوا و چاری که در قلعه جم رسیده بود بیتاب و توان گشته مدت
مصادره و قوت قلعه داری نداشته و طایفه اوزبک بر قلعه مستولی گشته آن بلده فاخره بدست تعلق
افتاد و شرح این احوال بر سبیل اجمال آنست که چون عبد الله خان اطاعت و انقیاد علیقلی خان نا پوس گشته
کرحمت بر تسخیر قلعه هرات بست و طایفه اوزبک محاصره قلعه تمام نموده قلعه را در مرکز دار در میان گرفته
علیقلی خان و طایفه شاملو مردانه پای ثبات و قرار استوار داشته ملوازم قلعه داری می پرداختند و همه روزه
از جانبین محاربه و مصادمه وقوع یافته بازار کیروداد گرم و مبدم سفیر تیر و تفنگ چیام اجل میگذارد و
بعد از انکه توجه همایون اعلی از عراق و تمکن آن حضرت بر سریر سلطنت موروثی ایران مسموع طاقه
جلیله شاملو گردید اگرچه علیقلی خان بنا بر عنادی که فیمابین واقع بود از امداد مضایقه مینمود اما بعضی
بجرئت خلوص و طویت و غلامی چندین ساله این دولت عظمی نامکن ندانسته در ایشان
بود و کوشش نموده میگذاشتند که اوزبک قدم بر خاک ریز تواند نهاد و چندین مرتبه بیرون آمده هجوم نموده
سخت قتالی نمودند مرتبه قریب بسیصد چهار صد نفر شهر در آمده و محصوران مردانه بدافعه کوشیده و بسیاری
از بهادران نامی را بر خاک هلاک انداخته شهر را نگاه داشته تا انکه مدت محاصره بامتداد انجامید و از
هیچ طرف نسیم امدادی نوزیده و از قحط ان آذوقه و ماکول نامناسب و عفونت هوا چاری عظیم در شهر
جم رسیده و از عوام بخواص سرایت کرده هر روز خلقی کثیر از ترک و تاجیک راه عدم پیموده و بدین
بلیت استقال تمام باحوال محصوران راه یافت بازار کیروداد گرم بود و مبدم سفیر تیر آز مصادمه خاطر
آشفته و بعضی از اهالی خراسان که در قلعه بودند خصوصا ملا میر بافرزی که سالها مکنت پرور دولت
ارام ملکی کرده و پی از بروج شهر را که در عهده اهتمام او بود خالی گذاشته به پروبان ملحق شد
ایجای قلعه و عجز و اضطرار بدیه سپاهیان و عدم قوت قدرت ایشان را چنانچه بود و بعبد الله
رنشان کرده و اظهار رد و لخواهی او نزبکیه نموده در تسخیر قلعه سعی مینمودن گرفت علیقلی خان از
نه شاملو پیروی ای سلطان را با بوطالب بیگ اردو بادی مستوفی خود که با او نسبت قرابت
معتمدان پیرون فرستاد که با عبد الله خان تعهد مصالحه نموده قرار دهد که بجماعت
از مملکت بازداشته بخانه کوچ و اهل عیال پیرون روند عبد الله خان
و در این وقت تجربیگ ملا میر و معتمدان حرام نمک خصوصا میرزا

ابوالولی ایکجو کر در زمان ابوطالب میرزا صدر شده و بود به ستور بر تبه عالی صدارت سر بلند شده و مهد دار
مهر شرف نفاذ به ستور زمان شاه جنت مکان به سیه پک گونه شفقت شد بعد ازین قضایا مرسد قلیخان
همین شفقت و التفات اشرف اعلی سر مفاخرت با یوان کیوان رسانیده و من حیث الاستقلال بر مسند
وکالت دیوان اعلی تکیه زده با ستظام مهام ممالک پرداخت و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمصلحت دولت
قاهره در تقویت و تشیید او کما ینبغی توجه و اشفاق مبذول داشته همواره ملتفات صوری در بارهٔ او
بمنصه ظهور میرسد از سوانح این سال نام قتلیخان قاچار چگلر یکی قتلباغ است که در ایکجو باجل طبیعی فوت
شده و ایالت آن ولایت به محمد خان ولد جلیل خان بن شاه ویردی سلطان ریاد اغلی قاچار که در زمان
شاه جنت مکان چگلر یکی قتلباغ بود مفوض گشت و امام قلیخان مذکور از اویماق بوده قاچار است
که اسمعیل میرزا ترتیب نموده بحکومت قراباغ سر بلند شده بود در زمان دولت نواب سکندر شان
و فرزند ارجمند سلطان حسنزه میرزا چنانچه در صحیفهٔ اول جا بجا تحریر یافته از دو در محاربات روسیه
مردانگیها ظاهر ساخته بود و تا دو سال من حیث الاستقلال امیر الامرای قتلباغ بود و در آن سرحد
کمال اعتبار و اقتدار داشت ذکر وقایع پسیخان میل مطابق سنه سبع و ثلثمایه که سال هفتم
جلوس همایونست و شروع استیلای اوزبکیه بر بلده و طیبه هرات و کشته شدن علیقلی خان
و جی طایفه شاه و پناه ثوره خسروان ✿ چون زمستان بپایان رسیده
نوروز عالم افروز بفرخی و مبارکی روی نمود باد بهاری طرب انگیز شده روی هوا لطف آمیز شد ✿ از
اثر ژاله گوهر سرشت ✿ صحن چمن گشت چو باغ بهشت ✿ لبالب غرصه جهان که غارت زدای لشکر بود و
از آسیب حوادث دوران اطمینان یافته با هزاران برگ و نوا از نهضت و خرمی از سر گرفتند و شاهان
ریاحین که سر بجیب اخفا فرو برده بودند بجلوه گری در آمده بهجت افزای عالمیان گشته شد مرشد قلیخان
بتهیه و اسباب پورش خراسان پرداخته همه روزه اوقات صرف استظام احوال لشکریان مینمود و بنگ
نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا از بیم فتنه قزلباش از اول حال در قلعهٔ الموت که طهماسپ
نیز در انجا چهار ده قدم ارتفاع دارد مکث نموده بودند در آن قلعه اقامت داشته باشد و
الحال بجهت نزدیکی کیلان بودن انجا را مصلحت ندیده قلعه و را بین دی که وسط ملک عراق
مرغوب و اردجهت مسکن ایشان قرار یافته احمد بیک کرا صاکه از معتبران طایفه استاجلو
بود بمحافظت قلعه و خدمت ایشان معین گشت و مرشد قلیخان اگرچه همه روزه
استخلاص محصوران قلعه هرات در میان داشت اما باطنا چون علیقلی

ارباب و اهو اچین غوریانی راضی نشده و با انکه بیت ✿ در آیین شاهان و رسم کیان ✿ چنان آورند
امینند از زیان ✿ و در جمیع عهد و زمان کشتن ایلچیان معمول نبوده و هیچیک از کشورکشایان و الا
سکوه و مرتبهٔ آن گذشته هیچی مذموم تمرده اند عبد الله خان بآن امر شنیع اقدام نموده و فرستادهٔ را
در وان توب بهاده و بیجا ب قلعه انداخت و آتش پیدا و در طرفه العین چهار کاس زده فی الحقیقه اسباب
ناموس خود را سوخت با جمله چون علیقلی خان و اعیان شاملو از مصالحه مایوس شده ابواب خلاصی را
مسدود دیدند بهر طریق ترتیب مهمات و دیگر با آن لشکر خونخوار مقاومت نموده قلعه را نگاه داشته اما کثرت
برج از کمانیان خالی مانده بود و در ماه یازدهم شبی بر حسب تقدیر خلاف معتاد کر علیقلی خان از برج
خود منزل رفته بود اکثر قزلباش از استیلای جمع بخانهای خود رفته بودند شخصی از برج فریاد برداشت
که این برج از کمانیان خالیست جمعی از بهادران اوزبکیه که همیشه مستعد یورش بودند خود را بپای برج
رسانیده و بار سیان بالا رفتند و چند کس را بالا کشیدند و همچنین در دو سه برج دیگر این عمل کردند
علیقلی خان و لشکر قزلباش از بیخبری غافل بودند ناگاه آواز کرنا از برج و بارو بر آمده اوزبکیه بشهر
ریختند از غایت سراسیمگی و عدم قدرت احدی از استخلاص عمارات ایشان نپرداخته دست
از محافظت برج و بارو کشیده در کمال اضطرار بی اختیار خود را بحصار اختیار الدین که در میان شهر
واقع است از آثار ملوک عزاست رسانیده و شهر هرات بهست اوزبکیه در آمده قتل و غارت و یغما در شهر
شیوع یافته آتش بیداد بنوعی مشتعل گشت که زبانه بکره اثیر کشید علیقلی خان و جمعی از طایفه شاملو
و غیرهم که در حصار اختیار الدین پناه جسته بودند دو روز در کمال پریشانی و اضطرار بسر برده چون
آذوقه و اسباب حصارداری در حصار نمانده بود چیران کار خود گشته عبد الله خان چون خبری از
احوال حصار مذکور نداشت و تصور مینمود که محصوران آن جماعت جمع قلیل اند و آذوقه بسیار دارند
و در نگهداشتن آن ارک سعی بسیار خواهند کرد و معامله با بته او خواهد کشید بوساطت محمد باقی آقا بیگ
و میر قلیا باکو کلتاش و امرای معتبر او بکمه به علیقلی خان پیغام کردند که اگر ترک قلعه داری کرده ارک را
بسپارد و مملکات خود را عوض نماید او را مرخص میسازیم که با طایفهٔ خود بهر طرف خواهد رود
بلکه آمده ما را کورنش نماید علیقلی خان و اتباع اگرچه اعتمادی بسخن عبد الله خان و طایفه او
اما چون راه دیگر بنظر نمیرسید و از بی بضاعتی آذوقه چیزی بر دوام نمیماند
رضا بقضای کردگار داده روز سیم بیرون آمده با امرای عبد الله خان متوجه گردیدند
حسین میرزا بوده کشته او بکمه ارک را بشرف در آورده عبد المومن

مشهد مقدس پس فرستادند مولانا محمد منشی رسیده اری جوابی نوشته فرستاد و صورت هر دو مکتوب در این صحیفه درج افتاد و کرار باب فضلت و اصحاب تمیز از مطالعه آن بهره وافر گرفته حسن عقاید ارباب اخلاص ظهور یابد مکتوب علمای ماوراء النهر در جواب صحیفه مذکوره مبنی بر کرد و اقتای مشهد مقدس معلی پوشیده نیست هیچ مومن عالم که متعرض باحوال و نفوس کسانی که کویند لا الله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله مادام که از ایشان افعال و اقوالی که موجب کفر است صادر نشود و عمل بطریق فریضه سنت و ایمه رضی الله عنهم موجود باشد جایز نیست اما وقتی که با لکلم مابین کلمه طیبه مذاهب اهل سنت و جماعت کلام علماء و افقیا را بالکلیه مهجور کردانند و مومنان را بایاس اول نکته اشته اظهار طریقه شیعه نموده سب و لعن حضرات شیخین ذوی النورین و بعضی از زوجات طاهرات رضوان الله تعالی علیهن جایز کسند هر پادشاه اسلام ملکی و سایر انام بنابر امر حضرت ملک علام قتل و قمع امثال اعلاء الدین الحق واجب و لازم دست تسخر چنین اموال و امتعه ایشان جایز و اکر پادشاه زمان و سلطنت دوران نبود علماء و مرتجب و کر باطفاق و اجماع علمای و اجب و طریق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله کرام امت با وجود استطاعت و قدرت متاهل نماند چکونه از عهده سوال و جواب ملک منعم عادل بوجم لا یجزی بعضهم بعضا شفاعة و لا هم ینصرون که با آیه و لتسئلن الذین ارسل الیهم و غیرها ثابت شده تواند برد آمد و حاصل کلام بعد از تمهید مقدمات عقل و روایات و احادیث تامل باید ظاهر میکردد که جماعتی که مشرف بشرف صحبت رسالت کشته طریقه بیعت و خدمت را مرعی داشته سالها در اعلی کلمه حق با کفار در کتاب آن حضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوائب نقصان و مستحق همان خواهند بود خصوصا انها که بمقتضای آیه لیستکبرن الذین یسئل بعضهم شرف رضوان ملک منان مشرف کشته اند و ایک الذین هدی الله فبهداهم اقتده و شک نیست حضرت شیخین ذوی النورین زمین همسد اند که مصاهرت و مصاحبت آن سرور مخزون و مکرم اند و صدیقه زنا حضرت علیهم در کلام قدیم صاحب نامیده و کما یقول او لیقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا ای آکاه کرمیه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی اقوال و افعال آن حضرت موجب مزید است زینت کمال نوشته احترام ایشان سپر اشته و در توصیف هر یک احادیث کثیره وارد کشته پس ایشان در کمال کراهی و خذلان و فی الحقیقه منکر قرآن و سنت نفس پسر و رانس و متقدم و متبع آن سرور باشد بنابر فرموده الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی امید است که بشرف محبوبیت سبحان و تعالی برسند و ایضا شیعت و

احکام حضرت امیر المومنین کرم الله وجه و ارادت و حق ازان مشهور تر است که بر کسی پوشیده و مانده و ان جناب در زمان صحابیت و متابعت خلق با ایشان بوده و خود نیز صحابیت و متابعت کرده اند پس این صحابیت که نسبت نقص بآن حضرت میکنند غافلند از انکه ثبوت نقص بآن جناب لازم می آید چکونه نسبت کردن صدیقه را رضی الله عنه با نکه متفق علیه است که شرف فراش آن حضرت یافته و محبوبه آن سرور بوده بعضی امور شنیعه نامشروعه باو جایز باشد و در قرآن مجید واقع است که الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات پس ملاحظه باید نمود که نسبت هیئت باد و مخبر بچا سیکرده و ایضا نوشته اند که بیکه بازاری را اکر نسبت با مرشدش نمایند این بازاری در کمال وحشت میکرد و پس چکونه صاحب فراش خیر البشر را با مثال آن خبرها که بعضی از علماء شیعه نسبت سیده مذکوره نسبت توان داد و لهذا با بعد من غیر ذلک فاعتبروا یا اولی الابصار و اکر بعضی کویند که ازما مثال این امور واقع نشده و نخواهد شد شک نیست که این محالات را متیقن و منع نمی کنند پس ایشان نیز حکم آنها داشته باشند و انچه نوشته اند بحکم آیه و لا یحیق المکر السیئ الا باهله و حیق بهم ما کانوا به یستهزئون باطل و مضمحل کردید چکونه اتلاف محصولات و زراعات مشهد مقدس معلی علماء شیعه نسبت کرده و آیه و حدیث اموال شخصیص بمومن و مسلم یافته و انچه بتواتر ثابت شده که جماعت شیعه میکویند از امر فرد اهل اسلام و ایمان بیرون اند و این آیه و حدیث بنابر مفهوم مخالف که بعضی علما اعتبار کرده اند آیات و احادیث دیکر که احادیث بنوشتن نیست دلالت دارد بنابر انکه قتل و غارت اموال و سوختن و ویران کردن زراعات و ثمارات و باغات اهل کفر جایز است و هیچکس را در آن خلافی نیست و ایضا جماعتی که حرب با پادشاه اسلام و خلیفه تمامیه جایز است باتفاق علماء هر چند که کویند کلمه توحید و مسلمان باشند و این است بعضی حروب که اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجه در زمان خلافت خویش کرده اند و ازین قبیل است حروبی که آن جناب با مسلمانان نموده اند و انچه نوشته اند که زراعات و باغات اطراف مشهد مقدس علی الاطلاق است که آباد و احداث حضرت خاقانی وقف کرده اند چون این دیار از قلمرو دولت و اسلام موقوفات نیست و نیز حکم سایر باغات و زراعات دارد و بر تقدیر [illegible] متصرفات آنها مسلمانان خواهند بود و وقتی که بمصرف نرسیده باشد خلیفه را جایز است [illegible] انکه اسلام حلال کرده اند و انچه نوشته اند که اکثر ساکنان این دیار ازوده بیقدر است سهل [illegible] بکرا [illegible] ان هزار ملک اند و انچه نوشته اند که همه

جماع اند صلاح فرع اسلامست کر انچه نوشته اند کر در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته اند
بهر کدام روی نموده است ؛ و میل روی نبی نموده است ؛ و انچه نوشته اند کر علما تحسین ایشان
کرده اند ممنوع بر تقدیر تسلیم بنا بر تقدم اطلاع بر عقیده و فاسد ایشان خواهد بود و انچه نوشته اند
کر ماء رجب از جمله اشهر حرام است و قتل و حرب در آن ماه با جماع عقل کر در مقام حرب نشده جایز نیست جواب
آنست کر حرب اشهر حرم منسوخست بنا بر احادیث صحاح مشهور و بعضی از غزوات حضرت امیر المومنین کرم الله
و رفتن آن حضرت سر اعادی را در این شهر و الحمد لله در این و انچه نوشته اند کر آیه وما حلقت الجن والانس
الا لیعبدون از محکمات در آن شک نیست و لیکن شک نیست کر عجب و باکی ندارد از اعاظم عباد است و با
بر آن جماعت کر ترک عبادت نموده و سب و لعن اکابر صحابه مینمایند و آن کفر و ذنوب را باعث ثواب میدانند
با انکه منهی و معیتست کر در لعن کردن شیطان کر مخصوص بر ملعونیت آن نازل است ثواب نیست و
عجب با انکه در میان ایشان هم چیزها شده کر معانی ظاهره و آیات و احادیث برای قرائنه در باقیست و در ترجمه
آیات و احادیث مکتوبه اظهار انهنی نموده و از این مذهب ظاهر البطلان بر نگشته و نمیگردد و با آنکه ائمه اثنا عشر علیهم
السلام و سلف نهی فرموده اند عدم بنا الآیات لقوم یعلمون و اگر بعضی از مفضلین اقرار نموده از بعضی ائمه
و سلف در تفویت منقصت است فاسد بر ایشان جزمی و سامحه اند یا در انجا ذکر کرده شده یکی را انهنی و
رسی باشد باید کر بر چنین خویش عبد الله را بیرون نوشته نامان داده و به بعضی از علما از ماس بکتاب عالیجاه
مناظره فرموده باشند کر مذهب حق بر همه ظاهر کرده و السلام علی من اتبع الهدی جواب بکتابت مذکور
نتایج الافکار در سحنات اقتدام در بارا فاضل مآثر دستگاه اعظم اعلم الی سبیل الرشاد و محفظهم الله تعالی
و ایانا عن الغفلة والعناد بوقوف پیوسته در آن باب انچه صواب و موجب اجر و ثوابست مذکور میشود در اینجا
حکمت آرای حضرات عالیات مخفی نماند کر حضرت سید المرسلین بر وجهی کر در کتب شیعه و اهل سنت مسطورست
امت را به کتاب الله و عترت طاهره امر فرموده و چون حضرت امام الجن والانس سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثنا و علاء نجم غریب واقع شده راقم این مرقوم محمد خادم برای احترام عترت
فیوض برکات از روح مطهر آن حضرت یافته و ذکر آن در این صحیفه مناسب دیده از
ایشان را اجمالا نموده و انچه از بعضی از اهل تشیع واقع شده و میشود و انچه کلینی فی اصل و عاد و طایفه بعد از
در امور دین تحسین و تقبیح کرده و انچه مقتضی نهی قرآن و حدیث موافق حضرت ملک منان است
و از روی انصاف کلمه چند عرض میرساند اگر حسب قول انظار اخبار حضرات شود نموده آید و الا امر
سنت باو میکردم ؛ توفیق از خدا طلب و میزان این سخن کس صاحب درک کا

شامل میتوانند بود و انچه از طلبه ماوراء النهر کر متردد این حدود اند مسموع شیخ آنست کر نواب اعلی حاجی قلی
با این دو صفت حمیده و آثار ستوده اند و از امرای ایشان کر کلماتش بعبارت و حسنی بعنوان نقل شده است اما قصیده بطلع
از ایشان الی آخر سنگ بیت علمای ماوراء النهر واقع شده بنا بر مثل مشهور کر چون مثابه صحن روی آسمی بعنوان
بیت چه فضلای مذهب از انثی عشریه چه سایر ایشان مشرف نشده اند و علمای اهل سنت چنین خاطر
نشان کرده اند کر مذهب شیعه مبتدع و مخترع است و اصلی ندارد و اگر بعد از تحقیق حال و تفتیش اصول
و اقوال فریقین در احقیت راه الله چنین امری فرمایند بحکم کلام الملوک ملوک الکلام مطاع و منفذ خواهد
بود مجملا در طریق شیعه و سنی کتب کثیره در احادیث صحیحه و سقیمه و اخبار حسنه و ضعیفه و آثار
معتبره است و احتیاط مقتضی آنست کر انچه متفق علیه باشد بواسطه مناقشات صدیث مختلف فیه متروک نشود
زیرا کر در اهل اسلام مخصر رایس دو فرقه اند اگر حقیقه بحق بعد از سپهر ۳ باقی فضل ان الله بود و در رسول الله ابو
میدانند کر اهل سنت اند و اگر حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام را امید انند
شیعه اند و قول ثالث نیست پس انچه متفق علیه فرض باشد جمیع علیه اهل اسلام است و ترک جمیع علیه بر
مختلف فیه باطل بعد از تحقیقه مقدمات کر هیچ احدی از مرقوم تخم حضرات شیخین بعد از تشیع و تخصیص حکم بکفر آن حضرات
بدلایل متعدده اول انکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مع خلفای ثلاثه فرموده و سخن آن حضرت بمقتضی
آیه کریمه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی وحی است و شیعه کر مذمت خلفای ثلاثه میکنند
مخالفت وحی میکنند و مخالفت وحی کفر است جواب آنست کر از این دلیل قبح خلفای ثلاثه و بطلان خلافت
ایشان لازم می آید زیرا کر در تشیع مواقف از ادعی کر از اکابر علمای اهل سنت است متواتر است کر در
وقت رحلت حضرت پیغمبر در میان اهل اسلام مخالفت چند واقع شده و مخالفت اول آنست کر حضرت در
مرض الموت فرموده اند ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لا تضلوا بعده ابدا عمر بن الخطاب گفت
ان الرجل لیهجر او قد غلبه الوجع و قد عندکم کتاب الله حسبنا پس صحابه اختلاف کردند تا آواز با هم شده و حضرت پیغمبر
آزرده شده فرمودند کر برخیزید کر پیش من نزاع سزاوار نیست و این حدیث را در اوایل صحاح بخاری و
کر کتب اهل سنت عبارات مختلفه مذکورست و مخالفت دوم انکه حضرت در مرض الموت جهیز لشکر
کر همراه اسامه بن زید بسفر روند و بعضی از آن جیش تخلف نمودند و بسیر مبارک حضرت رسید بمبالغه تمام
روند و ابعثوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه موضع هذا خلفای ثلاثه داخل جیش اسامه بوده اند مقاتلت
پس کر هم امری کر حضرت در باب نوشتن وصیت فرموده بمقتضای آیه کریمه مذکوره مبرا و عن الخطا
کرده وحی است و در وحی کراهت علی ما اعتقدتم و علی اصل علیه و آله تعالی وصی ولا یکتم

راضی

شیعه

انزل الله فیه و لیک ثم انکم ترون و کافر قابل خلافت نیست پس ابوبکر و عمر قابل خلافت نباشند
ازوه ثابت شد بنا بر دلیل شما لازم است که ابوبکر و عثمان خلیفه نباشند ناخرج اصحاب رکب نشود چه جمهور
جمهور اهل سنت ایشان را خلیفه دانند و بنا بر مذهب شیعه همگی ایشان خلیفه نباشند یکی عمر خلیفه نباشد و ابوبکر و عثمان
باشد موافق رای همگی از اهل اسلام نیست و دیگر تکلف از پیش لسانه بمقتضای دلیل مذکور کفر است و مخالف
خلفای ثلاث اند با تفاق و از هر یک از روایتی مذکور بیش بوجود میکند اثبات مذهب شیعه و نفی غیر ایشان تمام
می آید و تفصیل این در صحیفه میکنیم و اهل شیعه در اثبات مذهب خود و نفی آن مخالف چند ان دلیل معقول
و منقول دارند که احصا آن ملک متعال میداند و این صحایف گنجایش بذکر ان ندارد و الله یهدی من یشاء
و هدایه الی سبیل الرشاد و ابوبکر چون حضرت در صحیفه شریفه اعتراف نموده که فعل حضرت پیغمبر بر وفق
واقع که ذکر کردیم اخراج حضرت رسول مردان را از مدینه وی است و آوردن عثمان و امامت
و تصویب امور صحیفه باو خود ان رد سخن حضرت است و کفر است بدو دلیل اول آنکه حضرت ذو الجلال
قرر تعالی لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و الله و الیوم الآخر و اولوا من عا الله و رسوله و دلایل بیش برای تحقیق
حق و تبرهن باطل بر مسئله امامت بر ما موجود لا بسیار است و لیکن بر خراسان مشغول شنوده است که بو
بچاست اگر شرف ملازمت میسر شود سعی خواهد شد تهیه جمعی و حمل تو جویم ۱۲ صلی الله یکنی و آله
اما بشرطی که مناظره و معجزات علی باشد بیشتر دو که دو ظلمت اش نیز مع خلفای ثلاث از همین مستحق
علیه فریقین است چه در کتب شیعه اثری از آن ظاهر نیست و اینچه دلالت بر ذم ایشان کند مثل و آنچه
مذکور شد و غیر ها در کتب ذمیق مسطور است و نیز بعضی از اهل سنت بتجویز وضع حدیث کنند ناحال نباشد
و غیر متفق علیه دلالت بر خلاف آن کنند و مخالفت غیر واحد سبب ما حصر حیات مذکور لا ستلزم کفر
باشد والا ۱۲ پس در حمد و هر یک مسلمان بود ۱۲ چه مخالفت احبار احاد از مجتهدین واقع شود و تخطئه
و تغیر پیغمبر بسنت بخلفای ثلاث قبل از صدور عصیان با اگر معلوم الصدور باشد لایق نیست امید است
علی علیه السلام از عمل این علم علیه اللذ حضرت را دو عصمت نظر مورد اینچی که دلالت بر حسن فعل مخصوص
کند صفیه نیست چنانکه در اله الله رضی الله عنه مذکور شود و دلیل دوم اگر بمقتضای اقدر رضی الله عنه الوجه
از چاپیو مگ کنت التجره ۱۲ ۱۲ خلفای ثلاث بر خصوص ان ملک مکان مشرف شده پس سبب ایشان
کفر نباشد جواب اگر به مدلول آیه عند التوفیق رضا و الله است آنان فعل که مخصوص شیعه است و کسی
و عده نظر ندارد که بعضی از افعال تغییر و صیه از ایشان واقع شده سخن در آنست که بعضی فعل هیچ از ایشان
صادر شد که خلاف عهد و بیعت است چنانکه در امر خلافت مخالفت حضرت پیغمبر که در رکبت ترجمه

مذکور بیست نوزده و نصب خلافت کردند و حضرت فاطمه علیها السلام را آزرده ساخته و چنانکه در
صحیح بخاری مسطور است در این عبارت در صحیح مذکور تحریف روا میست فغضبت علیه و لم یکلمه حتی
و غیر خود در صحیح مشاهده کردم و نیز در صحیح بخاری ساکت حضرت فاطمه علیها السلام که من اغضبها اغضبنی
اغضبنی و در مسکوه در مناقب آن حضرت منقوشت که من اذا ها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله
و کلام صادق مصدوق ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره لنافق است علی
که بواسطه این افعال زمینه و صیت و تکلف از پیش لسانه و غیر ها که باحصار نمی آید مورد لعنت شده باشد
چه سلامت عاقبت کسی ضامن اعمال و فاکردن بعهده و بیعت حضرت رسول سلامت صلی الله علیه و سلم
سبب سلامت عاقبت مستحکم نشود و اسطه نقض بیعت و مخالفت حضرت رسول مستوجب عقوبت
میشود چنانکه گویا آیه کریمه فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله
این شاء پست
دلیل سیم اگر حضرت الله تعالی ابوبکر را صاحب پیغمبر خوانده و صاحب قابل ذم نیست جواب آنست که
اولا صاحب و هو حی ۱۲ ۱۲ دلالت بر اکه مصاحبت میان مسلم و کافر و اقعست و مصاحبت در
سفر موافق الغرض است همچون خرید پس همچنانکه هر یک از برادران سفر بیکدیگر برادر است خواه
مسلم خواه کافر هر یک از برادران سفر موافق الغرض است بیکدیگر مصاحب و همراه است خواه کافر
آیه کریمه یا صاحبی السجن یا باب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار مؤید مقصود است چه صاحب کنایه
و چنانکه تفسیر آن بصاحبی السجن کردند یعنی ای دو صاحب من در زندان نیز صاحب علیه السلام
کسی پیغمبر است و کسی صاحب خوانده که بت پرست بوده چنانکه هم آیه مذکوره و دلالت صریح دارد بر این
پس ظاهر شد که صاحب پیغمبر بودن لیس بحق نیست و یک بار ی شش بقلم آمده رقم حضرات چیست
که کور دی بیهوده داشت ۱۲ و این بوی نی سوده داشت ۱۲ اما از حضرات که دعوی ادراک دقایق
قرآنی نموده اند بغایت مستبعد مؤدی که در بیت مذکور کجای هر کدام را او نوشته رابطه مصرعهای مذکور را
دانسته اند و بهر اصلاح فی نفسه نامتام که نوشته باین وتیره منقش نشده روی سخن آنرا دارد و بیت
و لیکن چون غارت و نالان بر کاذ اهل خراسان واقع شده و خاطر خراب شد حضرت مولوی نیز از آن جا
اگر یک بیت او نیز خراب شده باشد باکی نیست الیالله اوا نحن طالب و از اشعار عرب استشهاد است
اما اصلاح و رکر آن نیست التماس از حضرت آنست که بجز ابهام علما تامل در معنی استدلال نفرمایند و دلیل
چهارم اگر حضرت مرتضی علی علیه السلام با وجود کمال شجاعت در وقت مباحثت مردم با خلفای ثلاث هوا
منع نفرموده اند این دلیل چیست چیست و اگر در قبح آن حضرت لازم می آید جواب اگر قبل از اگر حضرت

از تکفیر و تخطئه حضرت رسول خارج شده خلفای ثلثه در سقیفه بنی ساعده اصحاب را جمع کرده برای
ابوبکر علیه ما یستحق بیعت گرفته بوجهی که ذکر آن در صحیفه میکنند و آن حضرت بعد از اطلاع برای حفظ
اتباع دین هم بلاک اهل حق یا باعث دیگر مباشر حرب نشده و این دلالت بر حقیت نمیکند چه حضرت امیر
با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت کمتر از آن حضرت نبوده
چنانکه اخبار و آثار بر این دلالت میکند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر علیه السلام و سایر
اصحاب با اخلاق با قریش جنگ نکردند و از مکه معظمه مهاجرت نمودند بعد از مدتی مکه متوجه مکه شدند
حدیبیه صلح فسخ نمودند مراجعت نمودند پس هر وجهی که برای جنگ با کران حضرت پیغمبر و امیر و سایر اصحاب
کجا و جهت جنگ با کران حضرت امیر کافیست مع بیشی زاید چه حقیقت کفار قریش مطلقا مستور نیست و
نزد اهل تحقیق این نقض در بالا تر جا رایست چه فرعون با دعوی خدایی تا چهارصد سال بر مسند سلطنت
بوده و هر یک از شداد و نمرود و غیره با دعوی این دعوی باطل می بودند حضرت الله تعالی با کمال قدرت
ایشانرا هلاک نکردند تا خلق بسیار بدان گمراهان اعتقاد آورده هر کاه اراده الله تعالی تاخیر اوقع حکم
کجا در اراده میشد و بطریق اولی خواهد بود و انچه فرموده اند که حضرت امیر علیه السلام با ایشان جهت
کرده و قوع آن بلا اکراه و اقتیه ممنوعست و تحقیق او در صحیفه میکنیم غرض که شارح عقاید نسفی در این
کرسب شیخین کمر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از کبار ارزق اسلام شمرده و صاحب
موافقت نیز این رتبه دوجوهی که برای تکفیر شیعه توهم کرده اند و امام محمد غزالی سب شیخین را کفر دانسته
پس انچه حضرات از تکفیر شیعه فرموده اند موافق سهل موافقست و نه مطابق حدیث و قرآن باوجود آنکه
شیخ آنست که در صدر صحیفه معلوم شد و سب و لعن او را معتبر نمیدانند و نمیکنند که نام خلفای ثلثه هرگز
بر زبان شیعه جاری نشود اگر جاهلان شیعه حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست چه اگر جاهلان اهل
سنت حکم بوجوب اهل شیعه میکنند و این حکم مطلقا مقتضی انکار سلف و انظار خلف نیست و انچه فرموده اند
که هر کس استماع بعضی حکایات کفته اند و منع کرده اند کاذبست عقلا و شرعا دلیل بر این نیست و قال الشیخ
ابن سینا من تعود ان یصدق کل ما یسمع فقد استلم عن الفطرة الانسانیة و انچه از بحث و فحص در مکاتیب
عائشه شیعه نسبت کرده اند حاشا ثم حاشا که هرگز واقع شده باشد چه نسبت فسق بکاذب آشکار حرام است
چه جای حضرت رسول اما چون عائشه مخالفت امر مولوده پیغمبر و آمده و کبر
حضرت امام زمان استدام مولوده بحکم حدیث هر یک عربی که فرمانبرد آن حضرت مثل مولوده اند
و محارب حضرت پیغمبر بمثابه مقتول بمقتوله اند بنابرین مورد لعن شده و این چنین در کتاب حدیثی از کتب شیعه

دیده و کر عائشه در خدمت امیر علیه السلام از حرب توبه کرده هر چند تقیه حرب متوارث است و الحکایت
توبه خبر واحد اما بر تقدیر وقوع بعد از خروج طلحه و زبیر بصره و قتل چهل هزار نفس از صحابه و غیرهم اگر آن توبه
مقبول باشد لعل برای حرب سبب دیگر بوده که واحد اعلم بحقایق الامور و هو یحکم ما یرید و یختار فی الصدور و آنچه
کریمه لبئسما یامرکم بالکفر بئس الاسم الفسوق بعد الایمان و من لم یتب فاولئک هم الظالمون
بر این کرده الخبثات للخبثین الی آخرها اینمعنی ندارد کر زوجین در عدد وحیت و عدد مومیت من جمیع الوجوه و سر
چنانکه اگر یکی از ایشان مستحق بعثت یا دوزخ باشد آن دیکر را نیز چنین باید بود والا منتقض شود و حضرت
نوح علیه السلام در زوجه ایشان واسه و فرعون علیه ما یستحقه بود که آیه صریح شد الزانی لا ینکح الا
زانیة او مشرکة و زانیة لا ینکحها الا زان او مشرک جواب انکه در تکفیر سادات عظام کر زنده
سیدنا امام مرقوم ساخته بودند محل تعجب است چه هر کاه و هر چه پیغمبر بر خلاف امر آن حضرت سخن کند
و باشقی که با شقاق کافر مسلمانان خلیفه باشد و او خود صاحب آن حضرت شنیده و روایت کرده باشد
حکم کند بواسطه این بحکم حدیث محارب پیغمبر میشود و ایضا باعث چهل هزار نفس از صحابه و تابعین
کرده و مرتد پیغمبر سنت بکشی کرمش بعضی از مسلمانان خلیفه باشد سخن سب کوچه و حال انکه نزد آن
فرزند پیغمبر خلق ثابت باشد و مقتضای دلایل بر وجهی ظاهر شده باشد که انکس که پیغمبر
پیغمبر بود نقض عهد آن حضرت کرده و نیز از آن سخن فرزند پیغمبر اصلا آزار دینی و دنیایی بکسی نرسد و کر
آن سخن خطا باشد سهای انکس کر حق او کوید ثواب حاصل شود و اکر کذاهم از این دو عمل اقبح و اشنع باشد
سبب انکه اصلا باعث تشنیع نیشود دویم موجب کمتر باشد چه توانند بود و اکر بعضیوس حدیث مصنوع سب
شیخین کرست مستمسک شوند جواب آن ظاهر شد و اکر چیز دیکر افزوده شد باید مستفید شویم بهر حال انصاف
مطلوبست و منقول از کتب شیعه چنین است که در وقت حضور این عدم کمتر اعلی در خدمت حضرت پیغمبر
بوده فرموده تو خود کور مینی و علمای اهل سنت نقل کرده اند که حضرت پیغمبر عایشه را به کفت خود کفا و داشت
تا تماشای حبشی کند کر در کوچه سازی نبوده شد بعد از مدتی فرموده یا حمیرا اهل سنت این قباحت را با رذل شخص
سنت نمیتوان کرد و قباحت این زجریه است که تصریح آن مقدر باشد و با بچه لازم این قضیه است اکر
کسی اعتقاد کند صبح نکشیدست که کاذب باشد بهر حال ما بعد از حضرت الله تعالی هیچ موجودی اشرف و اکمل ندانیم
از حضرت رسالت و هیچ زنی که مناقی شان جلالت آن حضرت باشد احمق دانیم اما فریاد از جهر اعدای حضرات
که بواسطه میل تعصب باحادیث موضوعه شروع و دین را ضایع کرده اند امکی بیش تو کجا شم عمر ان تر سیدم
کر دل آزرده شوی در سخن بسیار است و انچه در مادة نسخ عمرت اشهر حرام شده موده اند اصل عدم النسخ
تا معتقد بر نسخ قائل نیاید مواظبت ظاهر شود و محاربه بر تقدیر تسلیم کر بعضی از این شهر باشد بعد از

نقدی حضم بوده ابتدای بلکه خوب آن حضرت اگر چنین بود هر گاه دیگر شیعه ثابت نباشد چنانکه از
اجوبه سابقه معلوم شد وجهی برای علیت قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس مذکور نیست
و بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر سرایر و ضمایر کجی که هر گز ندیده و ندانند چون حاصل شد والله علیم بذات
الصدور علمای حال مزاج پادشاه و بهر آشتی و لایق علمای کرام آنست که بزوال موجبات تسکین التهاب
آن آتش فرمایند تا خلق الله سوزانده نا گفته بیاد نشنه آن آتش را مشتعل سازند و اصل و فرع و اهالی
بندگان خدا را سوخته شجاک مذلت اندازند چیت چو آتش فرو نشسته شد و سر کش مباد که دود از دل بلندی بر آید
واظهر است که با این خوهای نیلا خط اهل سپاهی را اهانت و اهتمام در استیصال ایشان گرچه کافر باشند
علیم بالله تعالی هم میرسد بل الله تعالی که در کمال حکمت عینت چنانکه روایت شریفه کی حضرت علیه
السلام در روز قیامت برای هلاک کفار و مخالفین و آثار و اجنادی بس است چه مضمون ابیات در صحیفه ممکنیه و هر گاه
سیاه بوشی این علما کارگر نشد معظم جواب او در روز برعلما خواهد بود ۞ و در آخر دو گر فضل پرسند و قول
او لو الفرم راش بلرزد ز هول ۞ بیچاره کی گر شرمنده داند اینها ۞ تو عذر کمتر را چه داری بیا ۞ و محمی
ماند که این طلاب از علمای شیعه بوده در اصول و فروع مجتهد بوده و در فقه تصنیف نفر موده و بنا بر اینکه
حضرت الله تعالی در عاد و حضرت کرد و دست آن حضرت دو بیت را بطفیل او کرده و گفته که و یقول علی
بعض الاقاویل لا فضلنه منه بالبیین ثم لا فضلنه منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین
هر گاه در عاد و حضرت پیغمبر ایشان مبتدیه و مبالغه واقع شد باشد اگر دیگری را در امری علمی واقع شود چون
از عهده برون آید پس اگر حضرات عالیات طریق القیای سلف را مرعی داشته شود احتیاط منظور را شد
بهتر خواهد بود و در جزئیات عرصات جواب مطلوبان خصوصا اطفال کر مطلوبند ۞ نفع القلم عن الصبی حتی یحتلم
و مجنون بجانب صعبیت چیت بچرم عشق کشی گر مرا چه خواهی کشت ۞ جواب چون ز جانان کریم نتوانی گرفت
مرا مراد ز مجلد نیکخواهی زشت ۞ و گر ز دیده یکی چشم چه مقصود است ۞ چون اکثر مقاصد عالم از اعراض
فاسده و نیست و نامناسب آمدت که ارباب فضل از این اعراض مرجوحه نشوند بلکه بعد از عسری که از فضل با
در الهی بجوانی مشهد مقدس معلی تشریف آورده فقیران را از ابنای جنس محترم نموده و اکرام بواسطه جماری نواب
خاقان فردوس مکان این فقیران از مشهد پرون خواسته شده آمد ایشان خرمه حضرت امام رئوم علیه السلام
بجا آورده بسعادت زیارت مستفید شوند و این فقیر ان سیر کت قدوم آن عزیزان فیروزی یابند و بدین
معنی بر جود و باعث و قوی امثل فقیران دعا نموده باشند که الله اعظم اجورکم و اصلح امورکم چیت مکن مکن که رود در
کنار و باشد ۞ مکن مکن که پشیمان شوی و چاره نباشد و گر توجه موکب حضرت اعلی شاهی ظل الله

خراسان بقتل آمدن در مشهد علیخان و قضایای آنسفر چون بخاطر خراسان بنوعی که مرقوم قلم کمالک بیان
گشت اطراف رسیده و بلکیک از کریختگان آن حادثه عظمی بپایه سریر اعلی آمده نواب کامیاب اعلی
شاهی ظل الهی از قضیه گشته شدن علیقلی خان و قتل و نهب و اسر طایفه شاه بغایت آزرده گشته
موجب غبار خاطر مبارک گردید بر شد قلیخان نیز ظاهرا اظهار ملالت نموده و بحکایات سپاه زنگنه
دولایی خاطر اشرف میشد و در توجه خراسان اهتمام نموده و در ساعت سعد از معسکر سلطنت عطفی جانب شاه
جاهان پرداخته و محمد شریف بیک چاوشلو و احمد بیک قورچی تیره و کان شاه جنت مکان را که
قورچی تیره کان شده بود تربیت فرموده و بر تبه ایالت و خانی رسید حکومت قزوین و حراست پایه
گشت همایون بادرجوع شد در اول بحار که صحرا و با هوا بسیار کثرت سبزه و ریاحین رسک سپهر برین
بود موکب همایون در حرکت آمده و جهت جهت لشکر نظر اثر بیغاغت داده و قرار یافت که با هنگام
ارتفاع محفه و لات ثانی علی مسافت چیزی باشند در ییلاق لار ملوک رسته ار ملک جمین و والی بلاد جان
و ملوک ولایت لار و دیگر که هر دو عالم جهانگیر نام داشته شده و پدر ایشان چون در جبال رستمدار بود خود
بالی بیاورده و دیگری را بشهر ار بنی آورده و از ملاقات امرای تر کمان بغایت سخاوتی چیزی و همیشه با
بوده و اطاعت تر کمان چنانچه باید میکرده و در این وقت پیش اقبال همایون آمد و حشی جمعشان مردم
بام گشته بر همراهی کتیبه بی دهشت باردوی همایون آمد بشرف ملازمت حضرت خلیفه مشرف شده و حقه
اطاعت در گوش و خاشیه بندگی بردوش گرفته و الحق وقوع ایجاد در نظر و انامان و در کار دیده از
نهایت اقبال خود و موکب همایون چیست روزی در ییلاقات بسر برده همه روزه عساکر اقبال مآثر
باردوی کیهان پوی میرسیدند در ییلاقان مذکور و همه روزی منت و بخشایش بی منت نواب کامیاب
فرمانروای آمنه کرامت فرموده و به سلطان حسین میرزا خود سوم گشت اماد را مذکر را ملای حیات مستعار را
خود و دگر تجاهل جاودانی شناخت امید که حضرت ذی قدیر مقصد شاه را بعسر و دولت والد بزرگوار پیش
از وده و بر ادرات و حبانی فایز گردانیده و بنه و گر همه الحقه موکب همایون از راه قبیر و زکوه و عراضات
نزول اجلال فرمود نه چون بعضی مقدمات که در باب صلح میانه نواب غفران پناه و همایونی و قرابادیه
رسیده بالله ولی آقای پاشنی گیرا حتی از روم بآن مهم آمده بود و در آغاز مجلس همایون همین سخن را بیان این
طرف رضا میداد و نه تا غایه صعوبت بیانه در همه اتفاق مانده بود و در اینوقت که بر حسب ضرورت سفر خراسان
اختیار نموده بود نه و خبر تسخیر بلده هرات و تسلط عبد الله خان ازبک واقع گردید و اگر سپاه و فرزبانش مشغول
عمارات آذربایجان و محاربه ... نداده و طریف باده پاد شاه و دود آتش دشمنی گردیده مناسب وقت

سرات در حرکت آمد تا سفر خان جام تشریف برده مدد در خلال این حال اخبار موحش از جانب عراق
رسید و آن عزیمت را خایق گشته بازگشتن بجانب عراق لازم شد اولا خبر رسید که زمانیا پاشای
سردار روم کرد ارض روم توقف داشت با لشکر جمعه و عربقرا بالغ آمده آن ولایت را از تصرف امرای
قاجار بیرون آورده در علیه و گنجه قلعه ساخت و حارس و سکری گذاشته عود نموده دیگر اینکه چغال اغلی که حاکم
بغداد بود با لشکر عراق عرب بجانب همدان آمده باقورچی خان حاکم انجا و امرای آن حدود و محاربه نموده
قورچی خان گرفتار شده و آن ولایت غارت و نهب و غارت کشت و از همدان بیشتر آمده در نهاوند کرت
و جوار ملکه غرافت قلعه ساخت آذوقه و سامان و یراق که داشته مراجعت نموده از قرع این اخبار بسیاری
از عساکر منصوره و قورچیان عظام که در قشلاق بالغ و ولایت همدان و آن حدود خانه کوچ داشته در کمال
اضطرار بی اختیار بجانب عراق بازگشتن گرفتند فی الجمله پریشانی بهمرسید اطراف و یافت در فرض هرات
سرزده خاطر گشته و معتقل بود که اگر متوجه محاصره قلعه هرات گردد ایام محاصره بامتداد کشد و دول اعدا
عبد الله خان و پسرش عبد المومن خان باعلیه و از ده عام تمام بخراسان آمده و عساکر منصوره را بجهت
امتداد ایام خراسان و تفرق سپاه و شتات معاودت نموده باشد و در این صورت حضرت بسیار مدبر و
دولت لاحق بهگردد و مکرولات نیز از خراسان روی بقندهار آورده عساکر منصوره بتعقیب میکشیدند و در این
سال از هم هرات معاقل و ثغور بدین و بازگشتن بجانب عراق و خاطر از جانب روبه چین نمودن اولی و اصوب گردد
صلاح دولت اقرب نمودهای جهان آرای بعزیمت جانب عراق تصمیم یافته بعضی از امرای خراسان را که
کرده زمان مرشد قلیخان و محل اعتماد شاهزاده بودند خول نموده و مکام مجدد تعیین فرموده و از بندقریان
کوچ کرده در اول جمادی الاول اراده نموده بودند که از راه یزد و عراق، نشه چون مهمات یزد و کرمان و فارس بجهت شاهزاده
سکندر شان حاکم کرمان و توقف نمودن در یزد و حمایت آقایان شیراز مختل گشته بود در اشنای عبور اعظام
دولت و همدم سکندر شان کرمانشاه و دولت روز افزون دانشه باشد و سر وقت ملازمت رسیده آثار سعادت و
ناصیه حالش دیدار باشد آقایان شیراز را از ذکر فتنه انگیزی و سزا رسانیده و از راه یزد کرمان کسیل نموده و خاطر
از مهمات فارس و کرمان جمع نموده بدار السلطنه تزوین رومند بدین عزیمت متوجه و دو عاد باز زاده محولات
کرمت راه پرداخت کرده بمدد چون آوازه مخالفت بوداق خان شیوع یافته باعث دلیری دیگران نیز گشته
کرمانجهال اصواب حسارت جسته و مدد از اسجا که حسن اسا جلو را کرد از معتبران طایفه اسا جلو بود نزد خود
خان بخواستان فرستاده مدد که او را با امید پادشاه مستظهر گردانیده و به پادشاه سر بر اعلی آورده چند گاه در ان
مکان توقف نموده اسفار آمدن بوداق خان گشیدند مشارالیه بعجایز بر خود شک جسته در آمد و [illegible]

در آن منزل میرزا محمد وزیر مغضوب گشته او را بغرباد خان گیر انیده بسبب بخراف مزاج اشرف اگرچه
تمکنان نشد اما انچه بر خاطر خطیر او خوش و مقدور آن میبود او لا اگه بعد از نواب جهانبانی
سلطان حمزه میرزا باعث ترجمت ابو طالب میرزا شد از جانب امرای عراق تحمل تخت سلطنت بحضرت
اعلی بخراسان نموده بود تا بنا اگه میخواست بطریق مرشد قلیخان غالبانه سلوک کرده مهمات ممالک
بی عرض اشرف در ای صدق و خود مفصل میداده باشد دیگر میرزا میرزا مهتدی مقدمات و صلت کرده از
مزدوه و کرچون بزید سد با پیکتاش خان عهد اما کرده و در اعلای کرد این با استظهار طایفه افشار
پادشاه نشان باشد بوداق خان تیر پیغام کرده بود که با غواء ان امیرزا محمد این جسارت از من متوقع آمده
مجملا چون صاحب فتن تحمی و مفسده و طلبه پرداز بود و مقتضی این مضمون که [illegible] هم از سر آن هوی گذرد سر
داری ۵ اسباب امر انجام یافته بجرگه یک مقرباں بساط قدس که عقله و اقتدار او مکرر و طبع ایشان بود
گرفتار شده و چون چاره میاش پرسیده و بود و همکنان عدم او را بوجوه ترجیح نهاده و بهت پرعلی آقا جی
سلطان ملازم فرباد خان متعلق رسیده در این منزل ملک جهن لار بچالی کرد اردو و بهمتی طاهر فرار نمود
بلار بچان وقت بعد از وقوع این حالات حضرت اعلی و امرای عظام راجع نموده و مکرر مجلس گفتگوش انعقاد
یافت که توجه موکب جهانبانی بعراق از کدام راه مناسب و مصلحت دانی خان قورچی باشی که پیکتاش خان
و میرزا میرزا گشته جرات آمدن پایه سریر اعلی نخواهد کرد و مصلحت که مشاغل عظیمه پیش آید اولی و احسن
کرد از احوال ایشان که همه ملازم و مکتب پرورد این درگاه اند اغماض فرموده از راه تربت شیخ و سبزوار بعراق
رفته در مقر سلطنت پایدار نزول فرموده اعظام سرحد آذربایجان و وضع صورت رسیدن کرده و مرکاوه در این
امور تغافل پادشاه بنشار خود ساخته از اطوار ناهنجاری که بظهور آمده اغماض فرمایند این پیغام مقبول
میشود کرد بکار پیرم پیکتاش رضای خاطر مبارک حاصل نموده و بعد از ایلیسان او را پایه سریر اعلی او
نواب کامیاب جنت الاقتاس او ضبط عزیمت نموده از راه تربت شیخ و سبزوار متوجه عراق گشته و چون به اصفهان
رسیده مدد زمستان چایان رسیده بود سه روز در اصفهان توقف فرموده بحسین بوزه نوازم آن روز فیروز
قیام نموده از انجا روانه ری شده چون در قفی که مرشد قلیخان بگل تامت نواب سکندر شان پادشاه
زاده با دار و قلعه و راهین قرار او فرستادن نواب سکندر شان مکرر و طبع حضرت اعلی را بتوقف اراده و
کوهستان از انجا بپروان آورده مصوب خود کرد انیده و چون مذهب او کیف جشن عظیم و مجلس عالی آراسته
کس بجهت آوردن نواب سکندر شان فرستادن و چون بارو دی کهان پورزدیک رسیده حضرت اعلی
استقبال پدر بزرگوار سوار شده چون موکب عالی نزدیک رسیده حضرت اعلی از اسپ پیاده شده در کمال

ادب ران در کتاب مقدس پدر نامدار را بوسید و داد و نواب سکندر شأن فرزند عالیشان را در آغوش محبت
کشیده و چند یکدیگر را بتاج و اسب شاهانه موزه و از جیغه و دلیغه تا کمار اردوی همایون پای انداز انداخته چون
کریاس کردون اساس رسیدند چند جا رد پا نثار فرسوده آن روز را بعیش و خرمی گذرانیده نه نجوم
سرای تشریف برده همیشه و خرمه باشش زینب بیگم و پرده گیان سرادق اقبال شرف ملازمت دریافته
واز انجا کوچ فرموده در موافقت یکدیگر به ارسلطنه قزوین رسیده و بیضه وادی و اجتال در معسکر
ابدی الاتصال نزول اجلال فرموده دلاسکر کشیدن فرهاد پاشا بجهت باغی و تسخیر مراد آن ولایت
و آمدن چپال علی از بغداد بقلعه و علیشکر و قلعه ساختن و سایر اقوام و قایع نگار کلک رقم
ازین قرار یافت چون اخبار مصالحه بارد میان موقعی که در زمان حیات نواب غفران پناه و جهانبانی سلطان
تمر و میرزا موقع یافته بود بعمل آمده ارشد علیخان والیه آقاجی چاشنی گیر باشی را که از روم هم بدین مهم مامور
طلبیده و متوجه سرانجام این امر بود که حضرت قتل او بوقوع انجامیده و آن امر در آن وقت صورت
نیافته در جزء تاخیر مانده و میان از استماع توجه رایات نصرت آیات بجزا ساس انشاء نماز و صحبت موده و ژ
پاشا با عساکر چغه دم که در راس الروم توقف داشته متوجه تسخیر قراباغ گردیده چاپیان و آوازه باجال
واهمیت گشته از سلاطین گرجستان کیموش خان که همیشه دو لتواه ایشان طرف بوده مکرر ابا برده میان محاربات
قوی روی نموده بود در این هنگام فرصت یافته با پاشا باو ابواب سلامت مفتوح داشته او را بوعده و پیمان
و هدایای از همیت فرجیت و مشار الیه را تیز کرده عاقل کاروان بوده صناع قرابناش را بزخ و نوازه
مشاهده نموده از کوتاه اندیشی طرف یاوس بوده علت به بضاعت داده چپلوز بی الفت روبیان گرفته
عقده رنش بنود خالی کرده بروبیان راه داده بر کنار نشست فرهاد پاشا خاطر از کار او جمع کرده بقراباغ
بال از مضایق گرجستان گذشته عازم بولایت قراباغ و محمد خان کرد رجال یام بر جنه ولایت رسیده
هنوز استقامتی نیافته بود مضطرب گردیده و از امرای قراباغ نظر سلطان قراقلو با ایل خود از کرده ان گردنه
بروبیان پیوسته مرتبه پاشای یافت طایفه قاچار ایل داده و چاق قراباغ موقعی بهم برآمده از اطلاع
سامان و سرانجام همت یافته و مقاومت با آن لشکر نتیجه در میان نبوده دست از مملکت کشیده و
اصفرار و پریشانی کوچ کرده از آب ارس عبور کرده به ارسباران آمده و پریشانی و اختلال تمام با حال آن
جماعت راه یافته چپاری از اموال و اسباب غرضه نهب و غارت گشته و فرنه پاشا چند روز در طرف
گنجه رحل اقامت انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت ساخته و پرداخته مردان کار و آلت کارزار لازم
و یراق سپاری استحکام داده مراجعت موده جعفر پاشا کرد قلعه بزرگ بوده چون طراف و جوانب آن ولایت

ماوند

دوست ژرفاباش بود جزم تصرف آن محال پرداخته آمد عزیمت او تعویق موده تا سراب آمده چون
قدرت صبح آمدن نداشت از انجا باز گشت اما شاه ویردی خان ولد خلیفه اصلان که حاکم قراچه داغ
بود با او در مقام اطاعت در آمده پسر خود را از داده و بتبریز فرستاده و از راه سعادتی طرق دولت خود را از
تاج و باج عاری ساخته مجوزه و میان پرسیده بعد از ین قضایا امرای ژرفاباش دست از ولایت
حوالی تبریز کوتاه کرده و اردوی مانده مراجعت نموده و از ماوند گذشته آن حوالی بحضرت جعفر پاشا قرار گرفت سلطان
پاشای مشهور بچپال علی بسرکردگی بغداد بوده و از تبریز هوس تسخیر طرف و علیشکر و سراسقا و شکر های عراق
عرب را جمع آورده و آن سرحد را بخوف و خطر ساخته غزیمت آن ولایت نموده و قرجه حسن خان شاملو که حاکم
همدان بود امرای آن حدود را اخبار نموده و در مقام مقابله و مقاتله در آمده اما چون از کمک او در اهمیتی نیافت
و چپال علی قدم بآن ولایت نهاده با جمله تمام بحوالی همدان رسیده قرجه حسن خان از اکمال عضلت
و عزوز از طریق حزم و احتیاط دور رعیت بجمعیت لشکر نشسته و با اندک مردمی که داشت جماعه اصلانیه
شاه ویردی خان عباسی که حاکم آن ولایت بود از قلعت لشکر اندیشه و او را
محاربه منع نموده و چون قرجه حسن خان عنوای بیچاپ او نداشت این سخن را بگوش نیاورده و عذر او را قبول نموده خرم
و احتیاط کرد لازم شمرده و در عرض نداشته بمورکه قتال شتافت شاه ویردی خان عباسی که حاکم
ارستان کرد با قرجه حسن خان با لشکر ارستان پهلو از محاربه خالی کرده بر کنار راستاده و میان محاربات
متوقف گردیده لشکر ژرفاباش تا کرد فوج قلیل بود نداشته قرجه حسن خان در آغاز محاربه با چپه نفر از جوانان
شاه ویردی خان سپاه پردل آمده که چه چاپار نا گهان ترتیب نموده کرد هی از رده جدا بوده چار شده و در آویخته و کله
کس از دوام آن ولایت گرد و گرد اش شده بر و میان پوسته بوده و از اشاخه معاندان را مغز ساخته
و از اطراف و جوانب براه جلوه انداخته مشار الیه خود را طریق بحر کنار یافته دست و پایی که مقدور
بود زده کرد خاک گشت بعد از کر فتاری او لشکریان از محاربه کشیده و را و انداخته چپال شاه ویردی
خان راه ارستان پیش گرفته و میان دست نهب و غارت دراز کردن اهالی همدان و چار کان این
ولایت جمع برآمده دست ایلی و چپال کرده به پنجه طعانچه دادند چپال علی از حوالی همدان گذشته طرف
ماوند آمده و انجا را کرد خرش بلرستان پیوسته است خبث عاقبه ساختن اضافه نموده که هم ولایت علیشکر
بحضرت دور آمده هم الکای ارستان در تحت تصرف ایشان باشد بالجمله قصبه ماوند را قلعه ساخت قلعه
دیگر در سمت و قاص ترتیب داده حارس و نگهبان و آذوقه و یراق و سرانجام موده و مراجعت موده در خاباسی
ماوند که اکثر شجره نخل و انبار و میان بی آسیب موضع و مزارع خود را خراب ساخته در اطراف

گردند و امت خان هر کس از سپاهیان آن حوالی را دست رسید بشهر آورده برج و باره و فصیل و در و از آنها
شد سپس بر روی ساخته مقدار استحکام داده بر سر هر برجی از جنود و قبایل شیبه و اهالی و اعیان مشهد مقدس
مستحفظان گماشته بعد افاضه دقه داری مشغول شدند و کس بپایه سریر اعلی فرستاده حقیقت حال و
آمدن و عزیمت دشمنی اهل مشهد مقدس بعرض کرونه نواب همایون اعلی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه امت
خان بالفعل بر دفع اعداء و استخلاص محصوران مشهد گماشته از معسکر سلطنت در حرکت آمده بجانب
مقصد توجه فرمودند چون لکای مضرب سراپرده اقبال گشت چند روز در بلده طلوس جهت
اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد چون هنوز کوکب بخت ایرانیان از ظلمت زوال پرداخته
بنا بر دوام اتفاقات احوال بر اختلال آنشان میعادی مقدر بود از اقتضای قضا و عفونت هوا بسیاری
در معسکر همایون شیوع یافته عوض مرض بذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل الهی سرایت کرده چهار
صعب قادر ذات همایون گردید جمعی از امرای عساکر را بشتر فرستادند که معدله الحیش بوده تا چمن
سلطام رفته در انجا منتظر ورود موکب اقبال باشند که بعد از صحت مزاج وهاج روانه آنطرف شوند فوجا
بعجله و عداد پرداخته چون اراده ازلی باشتعال احوال آن ساکنان بقعه شریفه و مشاهد صلحا و اتقیا
روضه منوره مشهد مقدس بضعه رضویه علی شرفها الف السلام والتحیه و رفع درجات اعزه وی آن
کرده معاونت نشان عطف کرده بود بیماری و سقم مزاج بامتداد کشیده و بسیاری از عساکر منصور را بضعف
خلط و مزاج هلاک شانخته نازین جزع هیجان و مسرور گشته از روی اطمینان قلب در تسخیر شهر و قلعه سعی نمودند
امت خان و محصوران این اخبار طلالت افزا پریشان حال گشته تا مدت چهار ده ماه در غایت یاس و
حرمان روزگار گذرانیده و با اعدا معاونت مینمودند و بقعه رمضان و واقعه میکوشیدند روز قلعه گاه
باضطرار انجامیده هم محصوران از فقدان آذوقه بجان رسیده و دست از محافظت برون شهر باز
داشته حصار شهر امدرون را نیز چند گاه محافظت نمودند روز بروز پریشانی از رسیدن مدد و کومک
قوت گرفته محصوران ضعیف تر میشدند و بحیث امتداد بیماری و نقاهت ذات مبارک اشرف قلع امید از امداد
و کومک کرده چون غربقان بحر تحیر در بحر اضطراب افتاده از مقاومت عاجز شدند و حرکت بمقتضای العرب
تثبت بکل حبش ارادت نمودند که بوسیله میر قلیا با عبد المومن خان دم از مصالحه زده شهر را بپایه
شاه یحیای خان پادشاه پرور خنده اوردی خان جلایر را بروی فرستاده استدعای مصالحه کردند عجز ایشان
بعاجزان ظاهر گردیده عبد المومن خان را ضمن نشده و بنگ خداوردی خان را باتفاق وجهی و زر را بر قلعه سیاست
نموده مقتول ساخت و در کمال خشم و غلظت متوجه تسخیر قلعه شد امرای او زبکیه پیشتر از مشتر ساعی گشته

روزی اشارت فرصت نمود و از سمت طرف هجوم کرده بورش نمودند و قبا شیشه تاب مقاومت نیاورده
قوت مدافعه نیافتند و او زبکیه بر برج صعود نموده بشهر ریختند امت خان با غازیان استقلال جلوه
سایر قروم صحن آستانه مقدسه جمع شش حصار روضه مقدسه را پناه خود ساخت مجاریه مشغول شدند
جمیع سادات و علما و خدام و مدارسان سه گانه رفیض آثار و صلحا و اتقیا که در مشهد مقدس بودند در آستانه
مقدسه راعلی مید انسته با بخانجمع شش جهات مشغول داشته اما بیضه سعی سپاهیان و دعای مطلوبان
دافع قضا نگشت و او زبکیه اطراف و جوانب صحن را احاطه کرده و طایران تیر و تفنگ از جا بجا پس و پرواز آمده
غازیان قبا شیشه سینه سپر بلا ساخته دل از جان شیرین برگرفته اندروازه دار میکوشیدند و یکیک از
جام بلا شربت شهادت مینوشیدند و ضجیج خواتین غازیان در آن صحن آستانه مقدسه گشتا بر زبر یکدیگر افتاده
امت خان با کل سپاهیان و مردی که بسته رای یکجا مشغول بودند بقتل رسیده او زبکیه بر مشغلی اتفاق
کرده چون از ارباب جلادت پرداخته دست بچنین علما و سادات و صلحا باز کرده عبد المومن خان
شیوه ابن زیاد پیش گرفته شعله غضبش بر سر چنین سادات و علمای شیعه انتقامی پذیرفت و از محصوران
لا یرحم القدوس لایرحم الناس احتراز نموده و با کمال مقاومه طلب در صحنه میر علی شیر ایستاده جنود
شقاوت ورود او زبکیه را بدروازه روضه متبرکه نپسندیده یکیک از چاوشان را از دار السیاده و
دار الحفاظ و مسجد جامع بیرون کشیده بدرجه شهادت میرسانیدند و مصاحف از دست حفاظ گرفته از چهار
شربت چشانیدند از صحیح العقولی استماع رفت که میر محمد حسین مشهور بمیر بالای سر که از سادات مشهد
مقدس بوده در صلاح و تقوی و عبادت درجه عالی داشت و همیشه در بالای سر ضریح چهار ذوطاعت و عبادت
و طلاوت قیام مینمود گزارش آن مقام شریف حرکت کردی در آن روز هولناک بدستور معهود در بالای سر
بتلاوت مشغول بود یکی از اوزبکان از خدا بیخبر دست درگردن او زده بیرون میکشید میر چاره از هول حال
و کشاکش اضطراب دست در پنجره ضریح مبارک زده محکم گرفت اوزبک دیگر شمشیری انداخته قطع
او نموده دستش در پنجره مانده او را بیرون کشیده پاره پاره کردند مجملا آن روز غم انروز ثانی عاشورا داشت
کربلا بود چون کشتگان در صحن آستانه مقدسه بر مثال آب روان جریان یافته سفینه حیات آن مردم غریق بحر
فنا گشت مولانا شانی که از دولایت عجم مرثیه سجانی دارد مرثیه در این باب منظم آورده این بیت مناسب
مقامست

هنوز اگر نشتابند خاک مشهد را ... سفینه از شط خون تا بکربلا بود

عزارت این طبقه
که سر پوشیدگان حریم عزوه و پرده نشینان سراپرده عفت بودند و با آستانه و مسجد جامع جمع شده و قتی
کشته بودند از زوج و پسران و برادران خود را غرقه دریای خون دیده خود را در دام محنت و بلا یافته بدست

اوزبکان چیها اسیر و غلا میشده و همچنین در کوچها و محلات دست بقتل و اسیر دیغما برآورده هر کس را از
محل اعتماد پیرون کشیده بعد از گرفتن و بکنجور داخته مال هماں مشربت میچشانیده در صفه مقدسه سیاوغارت
و تاراج رفت قنادیل مرصع و طلا و نقره و سمقه‌ای که از خیرات اعیان بود و مفروشات و ظروف و اوانی
چینی و کتابخانه سرکار فیض آثار که در قدیم ایام از اقصی بلاد اسلام جمع شده مصاحف بخطوط شریفه
حضرات ائمه معصومین و استادان ماقدم مثل یاقوت مصعد و استادان سته و دیگر کتب علمی و
فارسی که از خیر احصا بیرون بود بهمت اوزبکان بی تمیز نادان درآمده آن دلگران مایه را چون ظرف
برزنی بها بیکدیگر میفروختند مجملا تا سه روز آتش بیداد آن بدنهادان اشتعال داشت قتلی از سپاهیان
و سادات و اصحاب آستانه و مردم مشهد که در هنگامه نهضت بدیدبوده سپاهیرون آمده پیاده و سکبوده
و صحرا نشاده خود را جامی میر سانیده بعضی دیگر که قطع تعلق از خانه زندان میکرده در مواضع و محال
پراکنده شده بعد از سه چهار روز که در بیع طلا نمیدیدند دست از غارت برداشته بودند برعایا ترحم نموده بر قتله اسیر قبل
امانی قرار یافته خود او زبک از قتل و غارت و اسیر رعیت ممنوع شده خلایق که در زوایای اختفا بودند
یکیک دو دو جمع شش هفت جمعیتی روی داده با وجود غارت زدگی مال امانی حواله شده دیگر قدرت
بر ادای آن نداشت اطفال و کودکان را در عوض میگرفتند و بسیاری از سادات و صلحا را که اسیر شده و نیز
بلاد ما وراء النهر برده بذل رقبت کرفته از کرده عبد المومن خان حاکم بمشهد تقبل نموده در وقت رفتن سیل
طلای بالای گمنده اکه شاه جنت مکان ترتیب داده بودند تصرف شعبده از تسخیر مشهد مقدس روضه
توجه بجانب سرخس آورده سخره و قلعه را در میان گرفت اوزبکیه مجاصره و محاربه پرداخته شد ابن حسین
خان با حاکم سرخس با طایفه چپشای که ملازمان قدیم او بودند در مراسم قلعه داری کوشیده حمزه
بیل لجا پس محاربه و مصادمه و قوع یافته چند مرتبه یورش و هجوم آورده و کاری منا نشده ابن حسین
خان هم ابن محاربات فوجی کثیر از جنود اوزبکیه و بهادران معتبر مقتول و کرفتار کشته از اهل قلعه
کمال جلادت و مردانکی بظهور رسیده آخر الامر عبد المومن خان از تسخیر سرخس مایوس کشته هم آن سال
بسال دیکر امده اشته از پای قلعه کوچ کرده راه بلخ پیش کرفت و ابن حسین خان در آن سال در جاه و مقام
خود اقامت داشت اما اکثر محال خراسان را خصوصا جام و خواف با هرزه کوسویه و خوزیان و توابع شش
از تمرد اعیان خالی شده و بتصرف اوزبکیه در آمد کرفت محمد خان سبی ملازمانش کرخانه کوی در میانه بوده را
شهر را خالی کرده به اسفراین آمد آن ولایت نیز بآسانی بدست اوزبکیه در آمد کچنغی خان چند کاه در خواف
قلعه سلامه را کاهداشته عزم انکیها نموده اما بالآخره چون از کومک مایوس شد از بیم آوازه محالفان

عراق ساز کرده با لجه در بلده و طوس کوفی الجمله عارضه خواب کاسیا به اعلی شاهی ظل الهی روحی با سفاطه آورد
بهنوز صحت کامل نیافته شمه خبر علالت اثر واقعه با بلیه مشهد مقدس سمس علی بارود رسیده موجب پریشانی خاطر
انور حضرت شاه جمجاه و اضحه و کی عموم سپاه کردیده چون قضایای آسمانی را جز صبر چاره و نیست رست
بعروة الوثقی مسهوری نموده کاهه خلایق بشکر سلامتی ذات اشرف قیام نموده و مکاتبات ایمان مجمل
و بی او بهها که در آن آستانه متبرک از عبد المومن خان و اوزبکیه صدور یافت عرضه پرداز کار او در آن ملاحق
کرده بالجمله چون صفت و صاحت حضرت مقدسه محبس کرشته از طوس به عتبه شریفه حضرت عبد العظیمیه شتافت
آورده چند روز در آن آستانه مقدسه معاود زیارت مشغولی میسنوده چون خبر مراجعت عبد المومن خان
بتحقیق پیوست رایات حضرت نشان مقر سلطنت در حرکت آمده به صحت و سلامه در دار السلطنه قزوین
رسیده و کرکاهداره بوداق خان دامرا با اوزبک محمد خان و حسین اوزبک و بکنجه یاقوت حبشه کلاک
سخن پرداز کرد محرک آرای فتنه کرکه سرایست شب سبک سیر سخن را بجانب احوال خراسان انعطاف داده
ناظم پرداز صحیفه ظهور شده بود که بوداق خان چکنی با اهم سلم خان چاه شاه امام قلیخان قاجار و محمود
خان صوفی اعلی استاجلو و غیرهم کلک که با او متفق بوده شده زده و سلطان حسن را دست آویز کرده و منصب
مهدی را اراده و انمود شده که مشهد مقدس مطهر رضا امت خان را از مشهد پیرون کرده بوداق خان للاده
امیر الامرا بوده بضبط و ولایت خراسان کمر بسته در این اثنا عبد المومن خان بر سر مشهد مقدس آمد
امت خان محصور او زبکیه کردید کس نزد ایشان فرستاده که چیستی که بوده اند بغایت در موقف است
لیکن چون حالا او زبکیه مقدم با ینولایت نهاده و اند اول هرج و مرج شکایه پرداخته اولی است
اکر قوت و قدرت داشته باشند و تا مشهد مقدس نتوانسته آمد هیچ حد و آیند که مانع پایشان کشته
جرح مخالفان پردازیم و اکر قوت مقاومت نداشته باشند تا حد و رادکان حرکت نمایند و چند روزی
معاندان را بخود مشغول کردانند که از عراق مدد می رسد شاید این خطه شریف از شر اعدا مصون ماند
ایشان کرچه تاب مقاومت عبد المومن خان نداشته اما بقصد مشهد مقدس از توقف خود در حرکت آمده
در خلال این حال نزد محمد خان ابن اوشن خان زنگنه شیبان بن حاجی بیک چنکیز خان کرد ای مرا شاه
چهره و با خبا و بوده و میانه او و عبد المومن خان وحشت پدید آمد از و خافاک بود بتوهم انکه مبادا عبد
المومن خان مقصد ولایت او داشته باشد اوزبک نا یاران و جمعی از ترکمانان صفاین خانی ساکن استاد با
و آن حدود را تا مرازی شش هفت هزار کس جمع آورده بحوالی جنوشان و آن حدود در آمد چون آن مدار او
مسموع بوداق خان و امرا کردید بملاحظه انکه مبادا نزد محمد خان به عبد المومن خان ملحق کرده و مقاومته با آن لشکر

بلاحظه انکه مبادا اینمعنی مرغوب طبع امرا نبوده باشد خودرا ازخوف بطلقه امدانسته رومیان را ازواقعه
خبرکرده ازقلعه مشورمدنکور رانزد محمد خان وامرا فرستاد محمد خان چون صوفی دولتخواه بود بعد ازاطلاع
باین مضمون رضای خاطر اشرف جسته ازپای قلعه برخاست امرا وسلکریان پراکنده کشته اکثر ایشان
خصوصا میرزا قاقر وجمشید الله نیلو وفرامانروکردان شت دوک کشته بجای ومقام خود رفتند بعضی دیگر
آمده وازاصل واوباقات نیزهرکس بهرنوازاخلاص داشت رضاجوئی خاطرمبارک اشرف رابرملک ومال
ترجیح نهاده ترک آن ولایت کرده بممالک محروسه آمدند چون که اخلاص اعتقاددرست نداشته روی ازدین
دولت ناقه ش بضلالت آورده بودند رومیان اورا وآن ولایت محکم بخزبه اخلاص کشت خویش
بودکه محکم بخزبه آیدبمیان ☆ مناسبه روی شودهرکه دروعش باشد ☆ محمد خان ازقشقه وآشوب اهل
دوک بهیچطرف موانست آمدازآب کرکشته بکلیف الکنه رخاص نزداورفت مشارالیه بی مروتی
کرده اورا کرفته رومیان سپرده باستنبول بردند دراینجا چند کاه محبوس بوده بعد ازنوازش صله که قابل
جایش راانطلاق نموده مشارالیه رانیزسلطان مرادخان آزادکرده وازاینجا به بعد اورا آمده بقشقه
نزاد معتقلی خان شاملو رفته وازاینجا بدرکاه معلی آمده درداراللار شاداروپیل ساکن کردیده نعمت که
همیشه محمد خان دراردوپیل میکفت که عشرپ بازکجو معاودت روح مقدس سلطان الاولیا بشرف این
دولت درآمده حکومت آنی زجانب اشرف بمن متعلق خواهدشد چون مشارالیه راازاخلاص قوی بنیاد
بندکان حضرت اعلی شاهی ظل الهی دارجاء واثق وازعنایت صادق بعد ازهشت سال که آن ولایت در
تصرف رومیه بود بمقتضی الامور مرهونه باوفا تماما یعنی ازخیرقوت بفعل آمده بپیروی اقبال ومساعده
بخت فرخ فال درسال بوم بیل اربع وعشروالف هجری که درعلی قضایای آن سال حمت که ارش خواهد
یافت بشرف اولیای دولت ابدقرین درآمده محمد خان که انواع تعب وتشویش کشیده وجرعهای ناکامی
ازدست روزکارچشیده وازاول اخلاص وبکرکی دربکرکی باروباآن ولایت آمده سربطاعت بندکی بیاستانه
حقیقی عدالت پناه سعادت وعزت رسیده ازهرطایفه که اخلاص وبکجهتی مظهورآمده بود دیکرباره
آن ولایت آهنک مخالفت سازکرده بجزان نیفتاده ترک اوطان خودنموده واقعه طلبان قدرپادشاهی
باجلال ایشان حکم فرموده همکی راجزا قدراز دیارخودپسپرون کرده بیارندکان درست تادیه کرده موجب
آبادانی آن ولایت وهم موافق ازمنافع متمیزبوده هرنکیه بجزای عمل خودرسانند وایمعنی کارنامه
سلاطین نامدار دوستدارعمل نامدارخواهین روزکار کردد هرچند این مقدمات درمحل خود بحسب تقریر
میاید کرد وذکرآن درعلی سوانح این سال مناسب مینمود اما کلک سخن پرداز درانشای کذارش قضیه فی

اختیارا رشاپه بکذارنده شیشه بوذ بخترآن پرداخت دیکری ازسوانح این سال فرارمنوان محمد شریف
خان چاوشلو مشارالیه والده جلیل بیک این حسین بیک قرچی بیرد کان شاه جنت مکان علیین آشیان ودختر
زاده معصوم بیک صفوی است درخدمت همایون معزز ومحترم ومنصب موروثی سرافراز بوده ازقرچی
کرایات جلال متوجه سفرخراسان شده مرشد قلیخان اورا بتبه ایالت وخانی ودارایی فرویس نوید داده
آن منصب رابه محمد سلطان کوتوال عم زاده خود داده دیکر محض رضای مرشد قلیخان وهوا پرستی وجاه
طلبی ترک خدمت حضرت اعلی نموده قطع تعلق ازمنصب موروثی ایالت وخانی اختیارنموده تامعاودت
موکب همایون حاکم قشقه وین بود دراوایل این سال بی انکه استشمام رایحه ای الفتی نموده باشد
مقتضای الهامی خایفه چون بی رضای خاطر اشرف ترک خدمت نموده بود اخوفناک کشته باچند نفراز
همراهان ومعتمدان خود ازقشقه وین فرارنموده بکیلان رفت چند کس دیکر که ازحضرت اعلی شاهی ظل الهی
هراس داشته این عمل کردند خان احمد والی کیلان اینمعنی رادرکیلان منادی داده بااینهمه اورا
بسیارکرده نواب اشرف بجهت انکه سدباب شود ایشان رازخان احمد طلب داشت مشارالیه
ازفرستادن اباموده والتماس عفو واخلاص نمودبندکان حضرت اعلی چون وقت مقتضی باکذشت
نبود وشاغل پادشاهانه شعارخود ساخته درآن سال اقدام بازخواست آن نشده درهم درایس سال فرخنده
آقای خلدمکان حاکم اصفهان بجهت انکه حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان ونواب جنابخانی
سلطان مرادمیرزا رامنظورنداشته بهوس حکومت اصفهان شتابیده خدمتکاری مرشد قلیخان رفتهاد
مؤدبانه اورا مساعدت کرده وارد حکمی بکل معاملات اصفهان بدیوانی بیک خادم نواب غفران پناه جهانبانی
بافی کردر خدمت بندکان اشرف اعلی سترده بود شفقت شد کهشاد در بیان حالات محاربات که ازاقبال
دکرمان ویزد وسیاه امرای قزلباش قبل ازین فارس مصفارقعه پردازی یعنی کلک جایع نکارنده
درمعرکه سخن سرایی چنین کمک دوده مؤدی بود کرچند نفراز آقایان ذوالقدرفارس بمخالصت یعقوب
خان امیرالامرای آن ولایت بی رخصت ازاردوقرار نموده ودرحدود یزد بکتاش خان افشار
ایشانرا بدست آورده بالتحقیق بیک شاملو قرچی ترکمن کردار وغارتزده بوده وحراست قلعه انجاهی مؤدی
بسردوبحسب ظاهرایعنی راه نوردی نام بخدا زدا چون مردمیل وبلندپرواز نبوده میخواست که بوسیله
آقایان مذکوردوالقدران فارس راکجودارام شاخه صاحب اختیارآن ولایت باشد وتجربک و
اخوای میرمیران که پدرزنش دامردفقه اندوزشورش مطلب بوده درکل ولایت فارس وکرمان ویزد
لوای اقتدارافراخته فرمان روا باشد ورزیاده حسابی ازارکان دولت قاهره پادشاهی نیکفت

وچون هردو بهمت با او غلظت و غرور بودند از وخامت عاقبت آن نمی اندیشیدند و بعد از آنکه یعقوب
خان شجاعت ایشان نیز در سپاه از اطوار ایشان آثار بغی و خلاف تفرس نموده لب از شکوی طلب آقایان
بسته خان لطمه خود را از برد بیروان انداخته راه شیراز پیش گرفت پیکتاش خان همی راز عجلت او در
اما کبر ایش نرسیدند و چون یعقوب خان بشیراز رسید در مقام دفع مفسدان طایفه ذوالقدر که با هدایو
مستظهر بودند آمده خواست که در کسر شوکت پیکتاش خان سعی نموده سعد اقدار او را بزوال تدبیر خود
نشاند که قوت اعداد ذوالقدران نداشته باشد چون از جانب اشرف مرخص بود که در استظام مهمات
فارس اگر بصلاح داند به عمل آورد و نوید بالیات کرمان از جانب همایون علی به عباس سلطان افشار که
عم پیکتاش خان بود داد. بالطواعیت افشار کرمان بود نداعلام نموده که بر سر عباس سلطان جهت غائله
کرنواب اشرف بنا بر سوی اعمال و خود به سمی پیکتاش ایالت آنولایت را به عباس سلطان مشفقت
فرموده اند عباس سلطان که همیشه در این آرزو بود و امیدها در خور عظیم داشته طرح ایالت و ادایی اظهاشته
دست تصرف با موال دیوانی دراز کرد و عموم سپاهیان آن ولایت نقد را به نسیه های چنانچه دوران
زمان مشترک اندیشه و با مید انعامات و مناصب مناسب برکاو جمعیت نموده او بحکومت آن ولایت
مشغول گردید چون این خبر به یزد رسید نزال در احوال پیکتاش خان به دید آمده بر پیش سفیدان افشار که در یزد
با او بودند لب بخاوکشت اما چون پرسش در اردو بود و از جانب او اشعاری نشنیده و دانست که ساخته و
پرداخته پدر او است حقیقت را خاطر نشان ریش سفیدان افشار کرده با جمعی که با او بودند
وکالا پیش پا افتاده کس بیشه نداز یزد متوجه کرمان شده و چون آمدن او مسموع عباس سلطان گردید لشکری
انبوه از افشار و سرداران کرمان و اعراب و الحشام آن ولایت جمع آورده با سه هزار سوار و پیاده
آماده پیکار او گشت و پیکتاش خان حون از جمعیت او خبر یافت و کمتی از جماعت افشار و مردم کرمان تیز
نزد او بیامده و مع هذا با اندک مردمی که با او بودند بفاصله شده بود اندیشه ناک گشته در رفتن متردد خاطر
گشت بعضی از سخنوران پیکتاش خان که از طرفداران سلسله دانا بودند خاطر نشان او کردند که اسماک ر
طلعت عباس سلطان غالبست و زیاده و او وحشی ندارد و جماعت افشار سالهاست که عزیز بحرا حسان
و منک پرورد این سلسله اند و بسبب ضرورت بر سر او جمع شده اند و معلوم هست که بجهت خاطر او بجا آر
خان رغبت نمایند و اگر اندک تاخیری در رفتن واقع شود بر جبین بد دلی محمول گشته موجب دلیری اتباع
عباس سلطان گردد و پیکتاش خان مردد را این سخن صاحب همت بود سبد بر عقلای صاحب رای علضوه
مستبد رزم و پیکار او گشته تا حوالی شهر زرج همکان توقف نمود از آنطرف عباس سلطان با قشون آراسته

از شهر بروز آمده با لشکری بسیار بر همین و بسیار باز داشته در نظر سواد شهر صف سپاه آراسته با

بر یسار بست شهر و علقه داد و چون پیکتاش خان مقابله او شناخت تحاربه ضیق دست داد و با اتباع و مردمان
خود جلو بر سر او تاخته یک حمله دلیرانه صف سپاه کرمان را مشرق ساخت و اتباع عباس سلطان
چنانچه عنایت انده شده بود ندر حمله سستی کرده بجز و صدمه پشت بمعرکه داده روی بوادی فرار آوردند
عباس سلطان که حال به نوال مشاهده نموده چاره کار در فرصت دانسته با لشکر
و مردم اعتمادی خود جلیقه رفت مستخلص گردیده پیکتاش خان مظفر و منصور بشهر آمده در مقام ترتیب اسباب
علقه گیری شد جناب آصف صفاتی عالم پناه و الد ماجد بزرگوار علیای مصلح حسامپ رای و درایت
وقت وزیر پیکتاش خان حضیر خان بود و رعایت حقوق نمکخوارگی آن سلسله نموده بصلاح دولت ایشان
در آن دانست که برادر زاده با اعمال مخالفت ورزیده ترک عناد و یکه گیر نماید و از پیکتاش خان
استمالت نموده علقه رفت و عباس سلطان را چنین تقریر و تصایح دلپذیر مصالحه را رغبت ساخت و عباس
سلطان رضا بصلح داد و مشروط بر آنکه پیکتاش خان مهتم یا دنماید که در حق او و پسران و مردمی که مراعات
او رعایت بسیار نموده اند در مقام عقد بنده و باشنده و بدی نداندیشیده و الکاء و تیولی که قبل از بن داشت
بدستور باو گذارد و پیکتاش خان شروط مذکور را بایمان مغلظه موکد گردانیده و عباس سلطان و اولادان
و سایر متعلقان بکتخدا و عهد نامه استوار او کرده و بعد از عهد و میثاق از قلعه بروز آمده اما پیکتاش خان
عهد و میثاق و پیمان وفا نکرده در همان چند روز عم و عمزاده او را که قشه معتمد و محبس ساخت و بآب
شتوه و قطع صله رحم جایز داشت و عم خود را که بمنزله پدر بود باعتماد و بای اطلاع و زبردستی آن
سلسله از میان برداشت و اهمیتی بر او مبارک نیامده و در همان زودی زمانه غدار خاک او را بر سر فرق
او بخت و اگذاشت بمشرب ناگامی بلاک در کام او بخت القصه پیکتاش خان خاطر از مهمات کرمان
جمع نموده و یکبار به یزد آمد و چون مراجعت نمود اما یعقوب خان در فارس لوای شوکت و اقتدار افراخته
شروع در گرفت و گیرداد الله ران صفحه نموده با هر کس که مظنه خلاف داشت گرفته بقتل رسانیده و
خانهای آقایان را که در یزد بودند بصاحبان اصل او املاک و اسباب ایشان را مستعرف شده شاه وردی خلیفه
ولد ملی خلیفه شاملو را مامور کرد که اسمعیل قلیخان گرزمان و کالت مرشد قلیخان حاکم ابرکوه و نیز فارس شاه با
دولت سعیده تقریر شاملو طلاز خان قشقایی و ملی خلیفه در انجا اقامت داشت یعقوب خان چون سودای فزونی
اشرف داشت آن سلسله مبدانست اورا از حکومت آن ولایت عزل نموده مستاره الیه از اطاعت او سر باز
زد یعقوب خان برای خود یا با شاره اعلی حضرت اعلی حلای القدر بریس به بهانه شیراز شکار از بروس آمده علی الغفله بر

بدست آورده معقول ساخت و با هر کس مظنه داشت از میان برداشته در سمک کار ایشان
تاخیر جایز نمیداشت و خاطر از مخالفت ایشان جمع نموده در کل ممالک فارس والی مانند الحکم و فرمان روا
گشت و امت آقا قلعه را بحضرت یعقوب خان داد بعد ازین قضایا یعقوب خان همت بر دفع پیکتاش
خان گماشته تا قریب دوازده هزار کس از امراء و اعیان و معتمدان فارس جمع آورده بجانب یزد در حرکت
آمد و یوسف خان والد علی پیک توپچی باشی که قبل ازین بامر شریف منصب توپچی باشیگری یافته
در ثانی الحال بمرافقت امرای عاصی در قلعه محبوس گشته بالتماس ولیخان از حبس نجات یافته در رایامی که خود
همایون در خراسان بود به یزد آمده و همی از علازمان پدرش گرد او جمع شده بر سر او بجهت موافقت باید
پیکتاش خان قلعه ابرقو را مستحرف شده حاکم آن ولایت شد اما بزرگی عظمت و اقتدار پیکتاش خان
در خاطرش نبوده و با طغانا باد صفایی نداشت و پیکتاش خان بجهت قرب قرابت و حقوق زحمت
علی پیک چیزها و مدارا میکرد و چون یعقوب خان بنزدیک ابرقو رسید کس نزد او فرستاده و اعلام
نموده که چون پیکتاش خان خلاف دولت ظاهر و میرسید همت بر دفع او مقصور است طریق اخلاص آنست
که معقب او یاق را منظور نداشته بلشکر ما بشتاب ملحق گردد و بدانش الله تعالی چون با تفاق دفع شر
او نموده شود حکومت کرمان با و خواهد داشت و لشکر خود به یعقوب خان ملحق گشته اطاعت او اختیار
نموده یعقوب خان بمرافقت او کمر بزرگ زاده افشار بوده مستظهر گشته با حشری انبوه و لشکری گران
سکوه رو بدانه نهاد و در حینی که پیکتاش خان قلعه یزد را محاصره نموده میانه او و علیقلی پیک شاطر
توپچی ترکش کوتوال قلعه قتال و جدال بود اطلاع بر زدیک رسید و پیکتاش خان چون از آمدن او خبر
یافت بجهت آنکه اگر قشون شکراو در آن وقت در کرمان بوده و بر سر او حاضر نبوده مضطرب گشته
بارد یش سفیدان افشار رو بمشورت در میان انداخت بیکنوا بان این سلسله با و گفتند که تا خان در یزد
توقف دارد مردم دور و نزدیک او را بر عصیان و طغیان منسوب میدارند اولی آنست که ترک سکنی یزد
کرده روانه کرمان گردد بشهر خود رود و شهر یار خود باشد و بهر کار خان در کرمان بوده باشد
مردم ایران را مجال تشنیع میماند و یعقوب خان جرات آمدن کرمان نخواهد کرد و مع ذلک اگر یعقوب
خان لشکر بکرمان کشد در انجا آسان بدفع او میتوان پرداخت پیکتاش خان از غیرت و انس گریخت
نخواست که پشت بخصم نماید و بی الجمهور حمیت زاده کریز باشد و میرمیران چون مجاونت او در آن ولا
برای شوکت و اقتدار بر افراشته بود مانع رفتن او علیقلی مجلا پیکتاش خان بجنگ یک جهلا و مردم ناوارسته
با اندک مردمی که با او بودند مجابه یعقوب خان کمر بسته از شهر بیرون آمده در برابر صف سپاه او را راست

و از جانبین دست بالت قتال برده چه چنان لشکر شیراز حملات مردانه نمودند و لیران لشکر افشار
تاب صدمات ایشان آورده نتوانستند از زمان بجال سپاه یزد راه یافت پیکتاش خان چون طلعت لشکر خود
را کثرت اعداد مشاهده نموده دانست که اگر بیک عدده و آداب جنگ کنه مقاومت بآن لشکر میسر نخواهد گردید
بخاطر آورد که بطریقی که در محاربه عباس سلطان عمل نموده بود عمل آورده با تمام سپاه خود را بصف
لشکر شیراز زده قول را بدین عزیمت بمقدمان سپرده با خلاصه شجاعان لشکر خود قول جدا شده و علم بر
بر سر ایشان تاخت و صف سپاه چنان را ویران ساخته ثر زلزل بر چنان بثابت و قدم از لشکر شیراز
انداخت و یعقوب خان سراسیمه شد از یک صدمه دلیرانه که از غازیان افشار بظهور آمد آثار عجز و انکسار
در ناصیه احوال لشکریان خود مشاهده نموده چنان مضطرب شده بود که از پای علم دور گشته کمال
عزم و احتیاط را آماده و شتر بود محمد قلی پرنک که از زمره امرای فارس بود او را ازین حرکه مانع
آمده بصبر و ثبات ترغیب مینمود اما پیکتاش را نشای کرد و چون بقول یعقوب خان رسید جمعی از
غازیان افشار از کثرت و انبوهی آن گروه دست از رعنان نگاه ورزیده از آن حسارت و دلیری مانع آمدند
و لحظه در برابر لشکر قول متوقف شدند ذو القدران چون توقف او را مشاهده نمودند ادراک اطمینانی
یافته بثبات قدم ورزیدند جمعی از افشاران طلازمان یوسف خان در عین ستیز آویز پیکتاش خان را
در میان آن جماعت شناخته به یعقوب خان خبر دادند که پیکتاش خان در میان این مخرج علیقلی
کرمجک آمده اند یعقوب خان که او را در قول حصار موده مؤنوده کمال دغدغه خاطر از و داشت چون مطلع شد
که از قول دور افتاده پیش آمده و لشکریان خود را ترغیب نموده که او را در میان گرفته راه برو باز شد
او را مسدود سازند لشکریان از اطراف و جوانب او در آمده او را در میان گرفته راه بیرون شدن او
مسدود گردانند پیکتاش خان چون حال بر اینمنوال مشاهده نمود خود را غوطه دریای بلا دید از آن توقف
ناهنجار پشیمان گشته انگشت ندامت بدندان تحسیر گزیده و اگر محاربه مشغول جسته احتمال گرفتاری
داشت با لضرورة خان از معرکه چیره خاست که بقول علی کرده فرصت یافت و چون سیاهان صف
شکن صفوف مخالفان را کمر پیش و پس او را گرفته بودند از هم شکافته راه شهر پیش گرفت مردم قول
نیز از نهضت او آگاه گشته راه فرار پیمودند و چون بشهر داخل شدند دروازهای شهر را بر دم اعتماد
سپرده نزد میرمیران رفتند که در رفتن کرمان و توقف موذون یزد و قلعه داری کردن با و مشورت نمایند
جمعی از بیکنوا بان او که بشهر آمده بودند او را ازین آمدن مکروهش نمودند گفتند که از تماشجا راه کرمان پیش
چاپلست گرفته و الحق مقتضی عقل این بود حالا نیز مجال توقف نیست و تا صبح دو فرسخ راه می توان

رفت چون لحظه زوال رسید پیکتاش خان را عزت داد می گیرد که پیشه میرسیران را که حرم محترم
اولیا نعمتوانست در زود که استشه خواهد پیروی رود و همراه بروی داشته باشد و معاشه داشت چه محتمل
بود که یعقوب خان همچی کثیر بر سر راه او کرمان فرستاده باشد و بر دم خود نیز بر مظنه شده اعتمادی نمیکرد
اما یعقوب خان و لشکر ذوالقدر بعد از مشاهده آثار معاونت غالب آمده و بنظر و حضرت اختصاص یافته
و چون روز پیکاه شده بود مخالفت هر فریقان مکروه و داخل سواد شهر شوانستند شد و در جای فرود آمده
و در همان شب مشخص شد که پیکتاش خان بشهر رفته خواست که او را بملایمت الیل بر ست آورد و اندیشه
او نداشت که مبادا در همین شب روانه کرمان کرده و چنان لحظه دو صد کس از در پیش خویشان خود را بجا
رسالت نزد میرسیران بشهر فرستاده و خلاصه انکه پیکتاش مخالف و دوستان شاه عالم پناه است او را
بشما سپرده ایم اگر بطرفی رود آن جناب در خدمت اشرف مواخذه خواهد بود و در ضمن اندرک پیغام بهندی
کرده بود میرسیران که سید جلالیستان بزرگ منش باحترام بوده و در هیچ زمان احدی از امرا و اعیان
سیوستان ادب او لکا نگرده بود میدانست که یعقوب خان جوان جاهل معزور است و بحیل که با او نیز در مقام
خفت آید از عهده بر آمده نشه بود و در حضور پیکتاش خان بفرستاده با کلفت که از یک نزدیک آمده بجا
میزود انشاالله تعالی انچه ضرور صلاح نبوده باشد بعمل خواهد آمد و لهذا لحظه انکه مبادا پیکتاش خان
طرفی رود او مواخذه باشد همچی را تعین نمود که از دور غافل نباشند و اگر بیرون رود مانع آیند و در
انگشتگذار کس بر دروازه که مجا لحظت او مقرر بود فرستاده همچی از مردم یعقوب خان بشهر آمده و
بدر خانه بازداشت پیکتاش خان که شود و چون میرسیران را مواظبت از مخالفت و معاضدت
او مایوس گشته دانست که استحکام برج و باره و حلقه داری محکمی نیست و فایده نمی بخشد و مع ذلک
بر دم خود نیز بر مظنه شده بود و اعتمادی نمیکرد و در شکه اضطراب اعتماد و میدانست که پیکتاش خود را بجای
بودن داشت و پای بر نفس مردم میرسیران پیش پیش او را کرفته نگذاشت که هیچ وجه حرکت خانه
در آن شب دیجور که مردم هر کس بجا خود در ماندند بود نداد و در کمال اضطراب بسر لحظه بیرون می آمد و اندرون
میرفت و هر دم جایی و هر زمان اندیشه دیگر میبود و در این آمد و رفت مشاهده نمود که چند نفر از قرم
پیکانه براق بسته اند در خانه را کرفته اند و دانست که مردم یعقوب خان با شاره میرسیران آمده اند
دست بشمشیر بجناب ایشان حرکت نموده و در این اثنا تشنگی بر دست او غلبه و دست از کار نمانده مشخص نشد
که کسی دانسته تفنگ بر و انداخت یا یکی از پیش خدمتان او کرفته و در دست داشت از شراره قضا آب
کرشمه نرگس حیات اندر اسوخت القصه آن جماعت او را از خدا بر باشه خود را با و رسانیده و کرفته پیکتاش

خان خود را کرشاه و دوست و دشمن یافت از غیرت نخواست که او را دست بسته بر ابر یعقوب خان
آورند آن جماعت را از خانه افشار و خاک کرده و بتقل خود را منای کرده و ایشان فی الفور
بقتل او پرداخته خاطر از هم او فارغ ساخته و نصف شب بود که این واقعه روی نموده مژده قتل او بیعقوب
خان رسید و او را مسرت بی اندازه روی نموده کلاه کوشه عظمت و اقتدارش بالای آسمان رسید و سر
پیکتاش خان را بدرکاه و الا فرستاده حقایق حال عرضه داشت نموده و ملازمان و اتباع پیکتاش خان
بحفظ حال خود پرداخته در جاهای مخفی محکم کشته همه ظلمه صبح صادق تاباں نشده بود که لشکر ذوالقدر
بشهر ریخته دست تعارت و تاراج خانهای افشاران دراز کرده و مردم میسرو پا که موافق از مخالف و دوست
از دشمن تمیز نمیتوانستند بهر جا دست می یافتند بیحساب و غارت میبردند و همچا در آن فتنه
انواع نهب و تشویش بال بزرگ رسیده و دو سه روز این شورش و غارتگاری بود و خانه بسیاری از
اهالی یزد و اتباع میرسیران بتاراج رفت از اولاد و اعظام میرسیران جناب شاه خلیل الله همیشه بادشان
و پیکتاش خان مخالف بوده و میباشند و یعقوب خان مراسلات واقع همیشه در آن وقت یعقوب خان
آمده و معزز و محترم بود و امامیرسیران و سایر اولاد و اتباع یعقوب خان بر اخفت پیکتاش خان و مخالفت
و عصیان متهم داشته احترازی نکرد بلکه در مقام استخلاف در آمده همچی را که بضبط خزاین و اموال
پیکتاش خان تعین کرده بود و محافظت خانه او نیز میکردند چون از نهبات مکرر این سلسله علیه
یکدفعه از منزل او بردند و لباسش بقدر ملاحظه نموده و زیاده و بی اندازه می نکردند و دست درازی بخانهای
سلسله میرسیران کمتر واقع شده اما خفت و خواری بسیار باو رسید یعقوب خان توقعات از دکرده و مطلبی
کلی برهم میکشت و رنجان باز یافت نمود راقم حروف حقیقت واقعه مذکور را از جناب آصف صفات عالم
پناه که در میان آن قضیه بود استماع نموده و بنوعی که در زبانها شنیده و مردم قصه تصدیق نموده اند از اطناب
فهمیده شد و خصوصیات آن قضیه را بالی زیاده و نقصان در قلم آورده القصه یعقوب خان چند روز
در اوایل جلوس بزیاده و باغات و بساتین جنت آیین بجا بعیش و طرب کذرانیده شیخ شاه خلیل الله ضیا فتها
ملوکانه میکرد یعقوب خان را امساک بر طبیعت غالب بود چون خزاین و اسباب پیکتاش خان را که در
عرض بیست سال جمع آمده بود در تصرف خود دیده شیفته آنها کردید و از طریق اخلاص و بندکی منحرف
کشته رقم اختصاص بر آنها کشید و خزاین اموال را حبت خود عد کرده قلیلی از آنها پایه سریر اعلی فرستاد
اگر خاطر اخلاص کزین بود اشت طلبود این خدمتکاری افشار نموده و خزاین عالم را بر ضا جوئی خاطر
مبارک ولی نعمت که اولی مرتبه سعادت مندان مراتب اخلاص است برابر میکرد و خود را آلوده و دم دو باری

استجلاب امکنان کرده بسنده کان حضرت اعلی ازدوی عطف و بسنده پروری جمعی از اعزه و حضوصا
یک کوه زاکه از اعاظم امرای شاه جنت مکان است تر او حلقه نوشته و مذکر از سبب توهم او پسیده
بضایع از جمله او را از مخالفت کذرانیده و شاه را و اطاعت و اخلاص را و نموده و از خاصت عاقبت
عصیان و کفران نعمت تحذیر و تخویف نمایند یولی بیک چند عنفت و نادانی در کوشش نداده و آن نصایح و
پسین رضانشناخته و نوشتاه را در حلقه توقف نموده بعجله ان سپرده و چون آوازه مخالفت مثل او خلای
نادان در شهر اصفهان که محل نزول مثله یار جهان باشد موجب قلق و دلت و هیچ معاند و عنیفه او است
محاربه او در دل و عقائل پادشاه جنت مکان سخت و خاطر او را بالجمله مشوش ساخته و عنوا خاص و اعلای
نجشیدان مصلحت دولت او ب میدانند باد خان فرا مانده کر پس الاقران بلرزه قرب و منزلت اعتبار او
و با یولی بیک از خان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا صداقت و دوستی میورزیده از خدمت اشرف
مستقبل شد کر حلقه رفته او را بنصیحت نموده و پیروی آورد و عمش او در حق او با چند نفر از علازمان و اهل خدمت حلقه
رفت یولی بیک روز اول با حسنه باد خان استقبال بارانه کرده و تواضعات رسمی بجای آورده او را مارو و دیکر
اوف و عنداس فشه انکیز کر با او بود نشسته باد خان را در حلقه کذاشت و بیشتر او آنچه جارچه انچه
او و علازمان او داشت از میانشان کشوده علازمان او را بمردم حلقه سپارد و چند روز در حلقه میان
ایشان ملاقات نشد چون خبر کرفتاری فرباد خان بسنده کان حضرت اعلی رسید ازین جسارت و بی
ادبی نایره حمیت شاهانه التهاب یافته حکم شد کر فورا چیان عظام و علازمان درکاه و کارپردازان اعیان حضرت
حلقه را کرد او در میان کرفته بترتیب اسباب حلقه کیری پردازند فرمان بران او چیان فرمانبر
پادشاهی نموده بر اطراف و جوانب حلقه محیط کشته و چند روز چین الجا چین ابواب محاوره مصنوع بود یولی
یک بعد از خراب البصره از غایت بیفکری بکار خود واقف نبود و دانست کر این شیوه نامرضیه کبرای
نعمت و موجب تقلای دنیا و آخرت است در حلقه باز باد خان ملاقات نموده و کفت کر از بسنده کان حضرت
اعلی رغم عفو بزلات این علام کشیده و حکومت اصفهان بدستور پیش مقرر یابد نزک حلقه داری نموده
بروس می آیم فرباد خان بنا بر مصلحت وقت حکومت کر وقت بقبول انجناب ملتمسات او کرده بسنده مشارالیه
عرضی نموده بسنده کان حضرت اعلی شاهی ظل آلهی عصوانب دیده فرباد خان عمل نموده عریضه یولی بیک را
با لحنی مقرون کرا نیده ضلع خاطر نوشته و نوشته را بر اهوا عید کوناکون پادشاهانه الطیان بخشیده بدو
بیک بعتدات فرباد خان احماً نموده از حلقه بیرون آمده شرف ملازمت اشرف دریافت حضرت اعلی
بسبب ظاهر توجهات فسحه موده اعزاز و اکرام بسیار نموده اما باطنا خاطر مبارک ازین حرکت ناهنجار عیار

آلوده بود و چکونه زبانشه باولی نعمت از برون آید اکر سپهری که سر کنون آید عاقبت ازینی مصداق حال
او آمده بالجمله چند روزی یولی بیک که هوای حکومت اصفهان نوشب اشرف بجهت اکثر سدادین باب شود
ایشان را از خان محمد طلب داشت مشارالیه از نوشتاوان ابا نموده در سر داشت رفع غبار خاطر اشرف را
در سپردن حلقه نموده حلقه را سپرد بعد از انکه حلقه بتصرف در آمد باولی اصفهان کردر ایام حلقه داری
دولتخواهی حضرت اعلی نموده با ولی اظهار میداشت کرده بود شه حکومت او را کاره بود بکفت کوی در آید
یولی بیک با کام قلع نظر از حکومت اصفهان کرده بسجات راضی کشت و بفرزباد خان موصل بود کار خود را
با وجود او نموده و فرباد خان باد سلوک آوسیه بار کرده و چون الجا پیش الفت عام بود اما عاقبت پنجه کفران
نعمت شامل حالش کشته عمر بپایان رشته حیاتش بتیغ قدر روزکار منقطع کردید وقائع سال سیصد و هفتاد و
بار پرس سپیل ترکی سنه ۹۷۰ سنه یسقا یه هجری کر سال چهارم جلوس همایون چون شدت زمستان و سرما
روی با انحطاط آورده جنبه روبهار کذار جهان را بجنبه دوم مسرت از دوم زیب و زینت داده بنسیم
بهاری طراوت افزای عالم جوانی کردید چیت بازفرایش عهد فسحه و رواج بست ایوان عیش کاه آئین
در فضای جهان پذیرفتی کشاید و فرش نوروزی بعنی در شب دوشنبه شهر جمادی الاول سنه ۹۷۱
حسنه و ثوابت سیار از عزلت سرای حوت سر بر آورده بر سحکاه محل برآمد چیت کشت چون حسنه و حسر
کاهی مسند آرای کشور شاهی بسنده کان حضرت اعلی شاهی ظل آلهی در دار السلطنه اصفهان
کامیاب عیش و عشرت بوده روزکار بخجسته آثار بخوشی و شادکامی میکذرانید بنا از سوانح این سال
فرستادن باد کار سلطان روملو است برسم رسالت بجانب هندوستان بر عالمیان بعنی کافه الناس
من الصغار و الکبار ظاهر و هویدا است کر از آغاز طلوع نیر عالم افروز این دولت روز افزون محمد بابر پادشاه
این عالم شیخ میرزای بن سلطان ابو سعید کورکان کر از صولت شاه او زبک و از بیکلای محمد خان
شیبانی او راه و ار النهر و احسنی و اندخان بلاد فرغانه کر مرکز و نشیمن بود و مجال اقامت نیافته بعد از مخاربات
قوی کابل و شاه و مان مسخر و سامان میکشت و چنانچه در صحیفه اول در طی وقایع احوال حضرت خاقان
سلیمان شان اشارتی رفته با علازمان درکاه شاهی از روی اخلاص پیش آمن سلطان و بس میرزا
ابن سلطان محمد میرزای عنه او خود را کر حاکم بدخشان بود و بیرزا خان است تاراج و است تجنبه بست او
فرستاده و او را سر او ملک مورروث از آن حضرت استمداد نموده و خان سلیمان شان کروهی از لشکر کردان
عبادت او فرستاده و او را مزد کرده با برپادشاه و با سپهسالاران سپاه و ما وراء النهر بطبل بنجکر کشیده و در سطه
عمر قشلاق بر مسند جهانبانی بهت و چند سال کر میانه او و خانان او زبک در ما وراء النهر و ترکستان و حصار

اعلی شاهی است

بهود مثل بود اق قراگوزلو جغتای سلو و مختار سلطان لکلو و ترابای پیک ولد ولوا صمار ترکمان و ابوالفتح پیک
شاملو ولد قولا پیک امیر آخور از اردوی فرار نموده بشیراز آمده بخدمت یعقوب خان اصلا معیدیه
رضای دلیعهد نشان مقدم ایشان را گرامی داشت و با ایشان خصوصیت و مصاحبت آغاز نهاد
و ایشان در طغیان نشاء بادهٔ خوش آمدهای بلند در کار او کرده محرک ارتباه و بیهوشی و بدمستی او شدند
و بجهت باز خواست خزاین و اموال پیکانلوش خان او را از ملازمت حضرت اقبال شاهی خایف و امنیت
میداشتند و اینمعنی موجب مزید علت گشته بکبارگی سر بعصیان و طغیان بر آورد و امرای فارس را
بمتابعت خود دلالت نمود و هر کس اطاعت او منظور نداشت او را و برای خود امیر الغیث نمود بسیاری از
حضرت اعلی مکرر امثال منشور نصایح و ارقام شفقت آمیز فرستاد و بجهت رفع شناعت و بدنامی او را بآمدن درگاه
معلی و شرف ملازمت اشرف تکلیف کردند مفید نیفتاد و از غلبت سودا و طغیان ماخولیا در مجمع امرا شکایت
کرد از ممالک ایران ملک فارس بس بسرسه داز بیگونه هدیه ها و تحفها بزبان می آورد و خویش آمده گویان تصدیق
همیمود نه القصه تحکمات از خان پادشاهی کرده و خیال استقلال همیمود و کاهی در استحکام قلعه کوشیده
اندیشه تحصن و قلعه داری میکرد و این قسم اعمال از و موجب استیحاش بود و طایفهٔ ذوالقدر و امرای
فارس از این شقاوت شاهی که بنسبت باد مطنبوزی آمده چنان مطیع و منقاد او بودند که حرف مخالفت او
در صحیفهٔ خیال هیچکدام نقش می نبست تا آنکه بعضی امرا رفته رفته عصیان او را طوارد و مشاهده نمودند
در ییلاق کوشک زرا زاردوی او جدا شتح ملازمت اشرف آمدند و حقایق حالات معروض داشتند
هرچند رفع و ردع او قابل نبود موکب همایون بنود بارده شیراز و شکار ییلاقات کوشک زر شهر
شهر شیراز و استقام مهمات فارس خان عزیمت به الصوب معطوف و داشته یعقوب خان آوازه
ورود موکب همایون و لی الشفاق امرا اجلال و اقبال خود را به طلقه اصطفر فرستاده با چند نفری از امرای
اعتمادی بجانب طلقه رفته ملحق گردید امیان ذوالقدر فوج فوج با استقبال موکب همایون آمده بحقیقت
طلقه رفتن او را عرض کردند و چون ییلاق کوشک زر مخیم سرادقات اقبال گشت اسلمس خان بهدار را
با جوزا بشیان و قوچیان علقام عظام ذوالقدر و مردم فارس مباشره مامور فرموده نه موکب همایون
بجهت عمارت هوا چند گاه در ییلاق مذکور گذرانید و عزیمت شهر شیراز نفرمودند و بآن بلده فاخره را که بخت جمشید و سلیمان و مصدوح هیمور سخنوران جهان است از قدوم همایون زینت
بخشیده و صفحه جهان گردانیدند و میرزا لطف و زیر چون شیرازی الاصل بود بازاری لوازم خدمت می
پرداخت مقامات اهالی و اعیان ولایت فارس پایه سریر اعلی آمده بوسیله او سجده بخجلت

و اخلاص بجای آورده پیشکشهای لایق گذرانیده و ابراهیم خان والی لار تحف و هدایای فرستاده و اظهار
اخلاص و بندگی نمود با وجود این اعمال سیهانه که از یعقوب خان بظهور آمد هنوز نواب اشرف را
درباره او انواع توجه بود و چند بار اطمینان خاطر ذوالقدران که از و خایف بودند ایالت و ولایت شیراز
و امیر الامرایی فارس بو چنا و خان که در سلک یوزباشیان ذوالقدران انتظام داشت مامزد شد
حضرت اعلی بفیروزی و اقبال در منزلات آن بلده فاخره فرود و پس ماکه آب خضری بخشند زلال
پیرو سواری مشغول میفرمودند در خلال این حال از اصابت عین الکمال چشم بخم ذات فرخنده صفات
اشرف رسیده در هنگام سواری و اسپ تاختن از اسپ افتاده پای مبارک کوفته گردید و جراحات
معالجه پرداخته عنایت باری تعالی آن کوفت بصحت انجامید جز عصیان و طغیان یوسف خان شنگار
رسیده که قزلباشان و ملازمان درگاه و الا را که بحمیت خدمات و پوابی و درگرمان بودند پیروی کرده
بودند قلعه را مستحکم کرد این دوم از سوانحت یعقوب خان بمزودند کان حضرت اعلی فرمان
خان را بجهت دفع فرستاده او روانه کرمان ساخته و چون لشکر کرمان اکثر ملازمان قدیمی را مردم
یکجاه و صلاح اندیش و همیشه مکمل اعمال و افعال پسرش بود به ایالت بعضی از آن ولایت سرفراز
ساخته بعضی دیگر را با سمعیل خان الیلو افشار روانه هرود و را همراه فرباد خان فرستادند چون پیک
غلام در این سفر بخدمت فرباد خان مامور شد از سوانح که در غیاب او بظهور آمد کشته شدن شاه قلیخان
ولد خلیل خان افشار است بدست حسن خان ولد عبد اللطیف پیک که هردو از اتحاد و اتفاق مشهور
در صحیفه اول این دفتر رقم پذیر کلک تحریر شد که در ایام شورش و اضطراب خوانین قزلباش
که در سرحدی سودایی بهم آمده بودند که کیلویه بعد از تصرف ظهور و خروج علمدار و قوت اسکندر
خان که از اصحاب دیوان معصوب باشد بنود شاه قلی تکلو پسر کوچک خلیل خان بجنود نام خود افتاده
برخود هموار و خود را حاکم کرده کیلویه را متصرف شد و محسن خان ولد عبد اللطیف پیک مذکور خود را در این
امر از و سند بود و شایسته تر دیده با او مخاصمت آغاز نهاده جمعی از طوایف افشار و الوار را بسر
خود جمع کرده مدعی حکومت شد و هریک چند قدرت و توان مشترف بعضی اعمال گشته تا حین ورود
موکب جهانکشای همایون اعلی شاهی ظل الهی با یکدیگر مدارا و احتیاط می بودند تا آنکه در هنگام پیاده
سر بر خلافت مصیر آمد سعادت ملازمت خایز گشته و هریک بانفراد استمالت های ایالت آن
ولایت داشتند اگرچه بجز سری هردو عادت کرده این پیشه جبلی ایشان هیچکدام قابل تربیت نبودند
اما پسر خلیل خان و بزرگ منشی و فاغ شاه قلی خان را آشفته نزدانست و مطلقا با پیشه و چاکری و فرمان

برای آشنا بنود و حسن خان بقدر مراسم نوکری بجا می‌کرده ازو ساده‌دل تر میبنود و باهمی بر سر او رفته
بیکدیگر جانش را به تیغ تیز زیر و زبر کرده اند، و مورد عنایت و التفات گشته، با یالت گوه کمیلیه رقم
اختصاص گشتن و دیگری از سوانح عبرت افزا گشته شدن حسین علی سلطان ولد بهبود اق خان است
که در خدمت اشرف از جمله معتبران و محضه خصان بزعم اعتماس بود سبب ظاهری که معلوم همگنان
گردیده اولا آنکه محل فتنه اندوزی بود که زبانش با دل موافقت نداشت و صاحب داعیه بود تا بالجمله
از بهبود اق خان و اولاد او چنانچه گذارش یافت در خراسان حرکتی نا هنجاری صدور نیافت که شهزاده و رای آن
لله بود برداشته بقلعه جنوشان برده مدتی سالک طریق خلاف بوده و او نیز هر ایس جهت محل اعتماد نبوده
خاطرش انکه چون وی ارادت پایه سریر والا آورده شهزاده و بدست آمده پدرش باهمی کثیر از ایل و
عشیرت و اولاد و اقربا باد خراسان چندروزی بنابر مصلحت اندیشی شرف خدمت و قرب حضرت
یافته بود هماناز جنبش باطن حرام نمکی از و ظهور ریافته بوده که محرک عقوبت و سزا و ایتیخ شخته سیاست
شده و بود الجمله که رحسن استجاوه بعضی از مقربان بساط عزت و در حریم خلوت خانه همایون اورا بجزا
و سزا رسانیده و ملازمان حسین خان حاکم شاهلو رقم حسب الامر اعلی بر سر اردوی بود اق خان که
در جلگه اری بود رفته او را گرفته بقتل آورده و تمامی اموال و اسباب اردوی او غارت و تاراج
رفت خاطرش در معاملات خراسان صاحب وقوف بود بعد از ایامی دیگر باره عساکر ایسه و اولاد او
منظور نظر شفقت گشته حسن علی سلطان پسر بزرگ تر او با یالت بدان سرافراز شده و خود با سایر اولاد و
ملازمت عتبه اجلال شاهی میبنود و مدالقصه بعد از فتح قلعه یاد خان و کشته شدن حسین علی چکنی بتسخیر
قلعه اصطخر که بتانت و استحکام شهره عالم و جانگرده فریدون و حشت بقلعه و غلبه دستوار میبنود و چنانچه
آثار مرحمت بابعیقوب خان نسبت باقی بود از الطاعات یعنی بخاطر قدسی سرایر موخطور گردان آن آدمی
رحیم بکین و مدبر رسیده مانند طرح سگسار کرمان فرموده باهمی از محضه خصان و مدتها بسگسار رفته بود
و از حوالی اصطخر گذشته یکسرای راح ریحانی جهت بعیقوب خان فرستاده اظهار نموده بود که خاطر
اشرف بصحبت او مایلست و همیشه در مجلس بهشت آیین یاد او میکنیم بهبیت خود را بای هیبت و حشمت رسانده
گردانیده بهرگاه خیالات فاسد از دل بیرون کرده ملازمت فرخار اخلاص همان منظور نظر التفات
خواهد بود بعیقوب خان ازین پیغام مسرور و شادمان گشته چون از تحصن و علقه داری به سگسار آمده بود
صلاح وقت در بر چیدن بساط مخالفت دیده و با مدن خدمت اشرف و ادراک مجلس بهشت آیین را غنیمت
گردیده و ستحقانی که مشعر بر اطاعت و انقیاد بود عرضه داشت نمود اما از روی اخلاص و عدم پاک طینتی

میرزا خان سپک وزیر خود را با تراپی سپک ولد ولواختیار ترکمان و مرتضی قلی سپک برادر زاده خود را
بشهر فرستاد و گرد ملازمت اشرف رسیده و بهرگاه و حکومت فارس در کل باو متعلق گردد و مجلد (؟) او
در آن ملک مطلق العنان سازند و از قلعه بیرون آمده بشرف پای بوس مشرف گردد و زمی سعادت
رای عقلی و رای اخلاصی که بصحبت امور دنیا و بصحبت خود را بای بستم امور اکراه و مخالفت و از زمره جمعیتم
قلاع و کامروایی داشته باشد اما چون میرزا جان سپک وزیر بملازمت اشرف مشرف شده بندگان
حضرت اعلی نسبت به بعیقوب خان بطریق معهود و اظهار شفقت و التفات بسیار نموده میرزا جان سپک
وزیر بملازمت اشرف مشرف شده بتکفل آن شده که بقلعه رفته بعیقوب خان را بملازمت اشرف
آورد و اما از لشکری میرزا جان سپک و ترابی سپک بقلعه بازگشته انچه دیده و شنیده بود خاطرنشان بعیقوب خان
نموده او را بآمدن میل در اعتب کرده قلعه را بکی از متعلقان میرزا جان سپک و خود با خاصان مصاحبان و محضه خصان
از قلعه بیرون آمده با کمال اعزاز روانه شده حاشا حاشا که او بار و کفران نعمت کرده باشد اورا گرفته
کشان کشان بگرداس کردوس اساس آورده و چون چشم حق بین نداشت نظر از اعمال و افعال خود پوشیده
چگونه از خود را احمای حاکم باستقلال فارس تصور مینمود ع زهی تصور باطل زهی خیال محال
اعمال و افعال و طریق اخلاصی چگونه زیبنده نوازشات که سزاوار مفدویان جان نثار بوده و لمحوشان اخلاص
شعارست فرق تواند داشت زهی سفاهت حق ملک کجا میکذارد که امینکونه فرد نام کام روایی تا بیند
باطل چون خبر آمدن او رسید بندگان حضرت اعلی بسبب اشتیاق بر سپیل سیر سوار اردولت بوده در
حینا بان بعیقوب خان بموکب همایون رسیده و سعادت رکاب بوس دریافت امور دتوجهات ظاهری
گشته اما اصلا آثار ارادت و اخلاص و محبت زدکی از او بظهور نرسیده و مشخص همایون شد که از سیاست
خاسد و سر دارد و با بی و اعیان فارس و طوایف دو الفقار بر سپیل معما و بجهت او رقمه ملازمت نموده
او تا سه روز دو کمال شوکت و حشمت بدولتخانه همایون آمده شد مینمود و روز سیم دیوانیان اعلی را مورد
اعتراض کرده اینده و از اداوده ستدی که در ایام غیبت او در فارس کرده بود مانند بازخواست مینمود
غافل از انکه چنین بود که بخت اگر حنی بهوا رفت از کشتن کم نباشد ، سگدی دو سه ماچار بر زمین افتاده
چون جنبش باطل و اشت بعضی ایتصرف کرد ، در کوزه همان برون تراود که در وست ، ستحقان لا
طایل از دور و جودی آمده و قلعه را نگاه داشته بقصرف مذاوچون امت بر اعظام ممالک محاشت نگاه
عظیم ارجمش بود و سرکاه و برگشته بندگان درگاه حضرت بدین شیوه سلوک مینمود دیگران

بخود سری و خودرایی برآمده مشاهین اعمال این طبقه نامبنده چگونه نزک خودرایی نموده سر بخراطاعت
درآورند باتجدید معتوب خان یکرای کنزان نعمت مستحق عقوبت شده سخط غضب در بارهٔ او افزوده
گشت روز چهارم درگاه خلوتخانهٔ همایون را به پرتو یک اسا جلوه پسر دند کرچی آگزیده و فی طلب بخلوت
خانه نیامده و کس پیرون نزود و یعقوب خان بطریق معهود آمده معذورانه در مجلس نشست و در حضور آن
بامیر زا لطف الله و زیر دیوان اعلی در کمال متانت دینی و فخی حطاب کرد که محاسبه و داد و ستدی که درا نکار
من کرده اید از شما نیز اهم مشارالیه در جواب گفته بود که بالراس والعین هرگاه اشاره نواب سمایون
شود در یک لحظه حساب خاطر نشان تو میشود و در این اثنا حسین خان زیادا خلی خاچار که از امرای معتبر
و معتمدان بساط اقدس بود باشارهٔ همایون دست در میان او کرده بر داشته بر زمین زد و در اول
حال او تصور نمود که از مقولهٔ دست بازی و طرفه هاست که مذمای مجلس بهشت آئین با یکدیگر میکنند چون
قدرت خود بر نرآن میدانست گفت حرفی در میان دارم چه محل ظرافت حسین خان را دراثنای کار
داده گفت ای مکرم با این اعمال و افعال که از تو بظهور آمد چه توقع داری یعقوب خان دانست که
حال چیست شروع در عجز و اضطرار نمود حسین خان دست او را بسته و سر بر هنه در برابر ایوان
نگاه داشته در غضای او را یکبیک با مذرون خانه میطلبیدند و چون داخل میشدند جمعی از غلامان خاصهٔ
سپاران تیغ در او نهاده پاره پاره میکردند و هر کدام می آمدند از همین باده که خارشکن مستیهای
سابق بود مست بلی شور میکردند در پیرون چنگیس چنری این حال خاسته و تصور مردم آن بود که
در خلوتخانهٔ مجلس خاص آراسته و محفل عیش و عشرت پیراسته بصحبت مشغولند مجملا تا هنگام عصر این
صحبت در کار بود تر ابی بیک و مختار سلطان و بوداق قراکوزه و ابوالفتح بیک شاه ملو و چند کس دیگر
که خمیر پایه صفا بودند بمجلس آمده بر خاطر حق شدند و احیا و ایشان را آخر روز آورده عبرة لناظرین
از دواعبرت او بخشتند و حقیقت حال بر پیرویان معلوم گشت اما یعقوب خان را اهمیت بدست آورده
حلقه نگاه داشته در آخر روز نبیل نرسیده و در سیاه چالی که خود کنده بود و جمعی از ذوالقدران چنگیزیه
محبوس میبود محبوس گشت و نوشته از و گرفته نخواجه تاش که معتمدان او حلقه را بملازمان درگاه
شاهی سپارند اما اهل حلقه بدان نوشته عمل نکرده حلقه را پیرزده و معلوم شد که او سفارش کرده
بود و چند روز در مخالفت و حلقه داری اصرار نمودند و در آن چند روز جمعی از ذوالقدران که
تیغ غضب یعقوب خان کشته شده بودند او را پیرون آورده در سر چاه سرکوب آن بیچاره سیاست میکردند
و آواز نار و نفیر باوج هلاک اثیر میرسانیدند و بعد از چند روز که اصرار او و ملازمانش در حلقه داری بطریق

رئیس شیبانیان ذوالقدر مشکل آن مهام شده و در قتل خان مقتل داشته حضرت اعلی را بدست آورده
داده و ایشان بقصاص چکناش باستام کار او پرداخته بعد از کشته شدن او جمعی از فارسیان خصوصاً
حسین قلی سلطان سپاه منصوره کوهبری کرده بطریق عیاران از خنجه کوه صعود بران در نظر بسته و
محال پیمود برزار قلعه برآمده سحر نغیر و رعو بر کشیده و قلعه را مستعرف شده و به کاران یکرای عمال را
در خلال این حال کس از جانب قندهار و خان بجوانی گرمان رسیده استمالت نامها بطلایف افشار و ساوه
ایشان ملازم قدیمی و لیخان بودند بدستور ملازمت او دلالت نموده طبقهٔ افشار که از آمدن قزلباش
خان و ایالت و لیخان خبر یافتند قرار دراحوال ایشان بریده آمده و فرصت و عافیت خود در آن دانسته
که ترک مرافقت یوسف خان نموده سفارشهای بسزائی ظاهر سازند که کرده باستقبال شتافته
به بستوس خواهی مشرف شده به یوسف خان کرمسیر ایالت و استقلال تمکن داشت مستاجیه میبود
که مردم رو بطرف ایشان آورده با او کجدل نیشده ما آن جماعت به مفته شده باد و لیت سیصد نفر
از غلامان قدیمی خود بحلقه رفته قرار تخلص و حلقه داری داد و خان بشهر آمده حلقه را ی عمرو
کرده و کس بحلقه نزد یوسف خان فرستاده در اسقباح و لپسندیده باطاعت و انقیاد دلالت نموده مقتضد
شده که از سمت استرف استه های عفو و تقصیرات او مشاید بعد از ارسله و پیغام و آمد شد کرد یوسف
خان از کرده نادم و پشیمان گشته بصلاح راغب شد و ترک حلقه داری نموده پیرون آمده و بوس یکدیگر
کرمان از سر پیرون کرده و دست از دامن عجز و بیچارگی داده بهمین قدر راضی شده که کجکان ایمن باشد
در کوشه انزوا جا کوبی مشغول باشد فرمان این شیوه را که مقتضی عقل بود از و پسندیده داشته معتقد
آن شده که در خدمت اشرف استه های عفو زلات و تقصیرات او که از کوته عزمی و نادانی و اغوای یعقوب
خان بظهور آمده مشاید بالجمله حلقه بمتصرف اولیای دولت قاهره در آمده فرزبا و خان و لیخان و اسمعیل خان
در کرمان گذاشت و مهمات آن ولایت را بر وجه دلخواه ساخته و پرداخته سیاحت شیراز مراجعت نمود
در وقتی که بندگان حضرت اعلی مهمات فارس را استقام داده از راه یزد عازم اصفهان بودند رسیده
در پیرون شرف پای بوس دریافت یوسف خان را باتباع و کهن جرگاه و الا آورده استه های جانبخشی
نموده چون یوسف خان یکه بر مروت شاهانه مواجه اراده های نامعقول از خاطر پیرون کرده بشیراز در
کروان در یکشه آمده بود عفو شاهانه شامل حال او گشته بجان امان یافت اما بولی بیک در آنروز بجهت
آنکه در کرمان با فرزبا و خان در مقام عذر در آمده بود و از او آن داشت که همراهی یوسف خان و دیگر
یاران سر بعصیان و طغیان بر آورده و یکی از اهل مواصفه فرزبا و خان حال آن حال خبر داده بود بدست ملازمان

او نقل رسید و در همان ایام ملازم مهدیقلی خان چاوشلو که همراه آقا نامدار سلطان حسین میرزا به
اپچی گری روم رفته بود آمده خبر رسانیدند که در آن ولایها روم مقدم شهزاده نامدار را گرامی داشته
معامله صلح بر وجه دلخواه انعقاد پذیرفت و مهدیقلی خان رخصت انصراف یافته عزیمت [illegible] بایمن
آیین میرسد چون بمضمون موجب ترفیه احوال کافه خلایق و عباد الله بود باعث ازدیاد دعاگویی دولت
قاهره گردید بالجمله بعد از آمدن قشه بادهای هندکان حضرت اعلی اردوی همایون را از شیراز روانه
اصفهان نموده خود بیزد رفته در آنجا دهان در رکاب مقدس همایون بیزد رفت و چون آن خطه بپرتو
از تشریف قدوم همایون رشک دیگر جنت یافت باغ گلشن که مقام و مسکن شاه جنت آشیان بود بجلوس
خدمت و میرزا علی پرداخته خدمات لایقه بجای آورده مدتها از انجا بجانب آصف صفات حاتم پیک ذکر
سابق و بجانب فرهاباد خدمتی که در ایس ولایور کرمان بتقدیم رسانیده بود مورد مرحمت و شفقت شاهانه گردیده
بمنصب رفیع القدر رایتهای ممالک محروسه سربلند گردانیده چند روز در آن خطه دلکشا بعیش
و عشرت و کامرانی بسر بردند آن ممالک مشغولی فرموده مرخص جراحات و بخشکان گشته و مطالب
و مدعیات کرد خایا و عجزه داد شده بعد از انجاح مقرون گردانیده و عنان عزیمت بصوب دارالسلطنه
و دیگر باره دولتخانه مبارک نعش جهان محل نزول شهریار کیتی ستان گردید و نهایک ماه در صفهان بت
نشان بانجاح مطالب دیرسان پرداخته از سوانح احوال که در آن اوقات بمنصه ظهور رسیده آن
هوا که چون احمد پیک گرامیا کوتوال قلعه تبرک در ایام غیبت همایون آذوقه و مایحتاج بسیار بقلعه کیتده
اسباب قلعه داری بر وجه لایق میسر انجام نموده و جوه و شاهزادگان در آن قلعه بوده احمد پیک بمرور
خلص مذکوران گشته او را بارادهای دور از کار متهم ساخته بند کان حضرت اعلی هر چند میدانستند
که این حکایات دروغی از صدق ندارد و ما رعایت طریق حزم و احتیاط لازم بود اهالی اصفهان چون قلعه
مذکور را موجب مشوش ملکت و اختلال احوال رعیت میدانستند در تخریب آن مبالغه مینمودند نواب
اشرف رضوان مآبی اصفهان جنت پویرانی آن راسخ گشته اما در باب شاهزاده ها و محل توطن ایشان
متردد بود و مذکور عموم دولتخواهان عدم ایشان را کراهیت زمان رویایی در رواج داشته بر وجه دوام
دانسته مبالغه در تضییع ایشان مینمودند حضرت اعلی رعایت صله رحم فرموده رضا بانصدام
ایشان نمیدادند بالآخره بمصلحت جمهور رفع الف و منسدان نزدیک و دور دیده جهان جهان را که جراغ
فتن و فتور بود از دیده عبرت عالمی و عاقل گردانیده و ایشان نیز چند روز حیات مستعار امیدوار بوده از
نکرت خاطری که الفاقا ایشان را آشفته و باغ دارد آسوده و ایشان را بالموت فرستاده و اسباب عبرت

و مشعات ایشان حسب المرام مقرر گشت و علقه تبرک را خراب ساخته بیت ملک را نخشتین نهٔ
اهمیت کار [illegible] یسی یاد و اروازین و زکار، و از اصفهان عنان عزیمت بصوب دارالسلطنه قزوین
معطوف داشته در کاشان کوچنین ایستا جلوگر از عطای آن طایفه و در خدمت میرشرف الدین
و شارالیه بود مخفیه انکه از ترمیت یافتگان زمان مرشد پیشگان است و اعتماد رای شایسته برو ست
حسن یک خاصه قوچی چرچی باشی رسیده و از انجا بدارالسلطنه قزوین تشریف برده حضرت اعلی در
دکاکب عالی پرنامدار در مقر سلطنت ملکک مدار نزول اجلال فرموده در اوقات همایون خان
سخاق کرد از امرای معتبر شاه جنت مکان و امیر الامرای چغتای معتبر بوده مصاریف زمان و استقلالی
زمینداران آن ملک برآورده در عهده و اراده میل و اعتماد بسر میبرد چاپه سپهر یار اعلی آمن مشعر بر خطرناکی
کوشش بند کان حضرت اعلی زمستان و فصل شتا در دارالملک قزوین بخیری گذرانیده و بفراغت و
کامرانی مشغول بوده [illegible] سال میمون و رایام سلطنت مقرون توشقان سل خنکی طاق
نه الف هجری سال چوچقلیس همایون [illegible] آن سال بکمال
اسخا میده و بهاری صفای ترمیت و حشمی داده سیری عشرت باغ و بوستان انوکل و ریحان
آرایش یافت بیت زاعتدال هوا و زود چسپ اثمرا چو عهد شاه جهان تازه کشت عالم پیر
روز جهان افسه روز به خرمی و فیروزی اردوز چهارشنبه بیت و پنجم شهر جمادی الاول و قوع یافت
هنرو چهار بالش سپهر در شرف خانه حمل مقام کرده کینی آرای گشت شاه و جهاد همایون بارگاه و در
باغ سعادت آباد قزوین جشن هنروانه آراسته چند روز در آن ریاض کوثر فیاض عشرت و شاد
کامی که در ایشان از خود روشان خورشید لقا کام شان بودند و خاطر انوار از مهر لطف الله وزیر
بجهت سوی اعمال پسرش گرازروی جهل و غرور بارکتاب آهنا دلیری میکرد و لکه گشته بود و او را از
وزارت معزول نموده حاتم بیک اردوبادی که مرد مزدمنه صاحب رای سکوخلاق و مستوفی
الممالک بود بجای منصب و الا ارجمندی یافته اعتماد الدوله لقب یافت و هم درایس سال صدقلی
بیک فتابا اعلی خاجیار را که قبل از جلوس همایون در سمنک قرچیان عظام متعلم بوده بعهده آن بر آمده
بوزباشی گری ترقی نموده بود مورد ترمیت و الطاف شاهانه گردیده منصب عظیم القدر قوچی باشی گری
که از معظمات مهام کارخانه سلطنت و پایه والای دولت سربلندی یافت و در همان ایام ایلچیان
روم از جناب پاشایان سرحد آمده خبر استحکام بنیان مصالحه آورده و مقالت ایشان مهدیقلی خان
که در روم آداب رسالت بر داشته مصالحه را بوجه دلخواه بصورت داده مراجعت نموده بود از اردوی ایل

که مقر حکومت او بود آمده و شرف پای بوس دریافته تحت و ایالت و نایب حضرت آمیز مشغول
بر سجّاده بر قواعد مصالحه کار از جانب حضرت خواننده کار آورده بود منظر همایون رسید مستدعای رقم
تاریخ این صلح را سال فرخنده فال حسنه یافته در آن مکتوب سجّاده عبای لجامه مخرج ساخته بود و در
از سوانح این ایام آنکه محمد قلی خان بعد از یکجا و چهل روز که در خدمت اشرف بود چون از دو یاق چاپلوس
دوم مرشد قلیخان و محمد شریف خان بود و محمد شریف خان فساد از نهاد بکیلان رفته بود بعضی خشایا یاد
استاد کرد و مزاج مبارک که از طفلیّت چاپلوس عمو ما تحرف بود و ایشان را صاحب و ایشه میدانستند
او انحراف کرد چون مشار الیه مردم بارای و هوش بود بی توجهی و انحراف مزاج اشرف حاضر
نموده بود و تعیّنی بر جعفر میرزا اشرف پرتو ظهور انداخت رعایت جانب حرم و احتیاط کرده او را
گیرانیده و چون قلعه ماکان قضا قطع حیاتش فرمان داده بقتل رسید و از برادران محمد خان یک
کرد و دات دار بود قلعه ارموده بالکای روم رفت احمد پاک برادر دیگرش مقطوع الرجلین کرده بعد از
سیاست ایشان مرشد قلی سلطان توجلو مشهور بچارکاو را که از او یاق اسپاه جلو و منظور نظر شفقت
بود بکیلان فرستاده که محمد شریف خان و برادرانش را گرفته بدرگاه والا آورده اگر خان محمد حمایت
نموده ایشان را نفرستد اینجا توقف نموده و حقیقت عرض نماید که از بیشه کار او شود احمد خان حرص
داشت که نواب اشرف در پنجه آوردن ایشان مبالغه عظیم و از بند دست او حمایت باز داشت و آخر
قلی سلطان ایشان را گرفته چاپاره بسرعت برا علی آورده چون مبالغه و تاخیر در سیاست ایشان هیچ مقاصد
حقیقیه نبود تخته غضب پادشاهی بقتل ایشان پرداخت و بسیار مراعات جانب سیادت خان احمد و قرابت
قرابت که با والده و مخدره بنده گان اشرف داشت و اشرف مصاهرت این دو دودمان اشرف بود
از سلوک ناپسندیده اغماض فرموده او را با انواع نوازشات شاهانه و خلاع فاخره و پادشاهانه معزز
و گرامی گردانیده در این سال [illegible] حکومت همدان و امیر الامرائی کل ولایت
فکر و جلبگر تا سر حد بغداد او به شاهزاده کی محمد باقی میرزا تفویض یافته ایل چات او مامور شده لوا
سلطان چات بوکالت شاهزاده مذکور منصوب گشته روانه همدان شد و چون شرط مصاحبت از میان
اطلاع اسلامی طرفین بود با چنین نفرات پادشاهان سیاه را و پاسداران کوره محاربات هر گز کار فارغ شده
در حلقه قلعه محبوس بود از اینجانب اطلاع فرستاده بود روانه اردوی کردانیدند مدار از جانب مدام میرزا شاه
بیخ خان در او چار شده و او را بحیات بقضای اجل سپرده و دیگران آمده دامن عفو خان بحمد
تعفی عمال کرد از بی حاصلی و نادرستی بطلب آورده بود قضیه نامرضیه هرجومرج بهم و تجوز بخشش حسین

قلی سلطان پدر مهدی قلی خان در تبریز با خوانین امیر خان و تصنیع سلطان حسین خان پدر علیقلی خان
له حضرت اعلی مستحق انواع عقوبت شده و بودجان که در برابر ایوان چهل پستون منظر همایون را
شعله غضب شاهانه مشتعل گشته او را بدست مبارک بگزار سانیدند مهدی قلی خان مورد الطاف
اعطاف گشته منصب مورد وث اسپک آقاسی باشیگری سرافرازی یافت و دیگری از سوانح
عصیان و طغیان دولتیار خان سیاه منصور است گر از امرای زمان شاه جنت مکان و خود در سنه
شاهزاده منصور سلطان حسنزه میرزای بود در ایام صغر سنه بتقلو و زنگان و حدمات شایسته بتقدیم
رسانیده و بدرجه امارت ترقی نموده و در صدد سلطنت بوده و سحاب اسکان و تحول با و عنایت شده بعد از
قضیه ارسخال شاهزاده منصور رهای از حد خود تجاوز نموده قلعه در سحاس ترتیب نموده آذوقه و ذخایر
بسیار جمع کرده در آن ولایت که بس مالک رقاب اولو جالب میرزا سیان را پیروای مطاعه او بود بعد از
جلوس همایون اعلی شاهی مرشد قلیخان که سفر خراسان در پیش داشت مهم او را و قلی سلطان را
او پرداخت و بعد از آن حضرت اعلی شاهی ظل الهی حسین علی سلطان را بر سر او فرستاده چند گاه
قلعه را محاصره نموده اما کاری نساخته باز آمده چون بنده گان اشرف نادر اسقام جهات عراق و فارس
و گرمان مشاغل عظیمه در پیش بود اما مور حرصه پرداخته متوجه پیشگاه او دو اصفهان شده و در عتبه
موکب همایون پیشتر از پیشتر آثار طغیان و عصیان بظهور آورده دست درازی بولایت قزوین می نمود
گروهی از بندوقیان اکراد بر سر او جمع شده در مقام اضرار خلایق در آمده خار راه مترددین بود
و بطریق قطاع الطریق اموال و اسباب مسلمانان را مصروف شغل لجاجه آورده بلاز خان فتنه انگیز
در این سال که بنده گان حضرت اعلی در دار السلطنه قزوین نشریف برده از ملازمت جنت علیا
در زیده درگاه شاه عالم پناه مودع هذا در خالی که با او نسبت نداشت حضوصا سلطانیه و اهم
در خان و عارم و در حریر آنجا خود دست تطاول دراز کرده آذوقه اضرار بجزوه و رعایا میرسانیدند
عجالتی اندامی او را در حد اعتدال بجا و زکرده بر دولت همت شاهانه رفع او لازم گشت در اول حال
مهدی قلی خان شاملو را بر سر او فرستاده و مقاتلت او حسین خان قورچی بمشیر شاملو حاکم قم را فرستاد
و ایشان هر دو بجا رفته قلعه را محاصره نموده و از جاسپن محاربه و مجادله وقوع می یافت تا آنکه کار بر او تنگ
شده بحسین خان پیغام کردند که چون با قشه لباس خضوعا با شاملو خویش شده ام پروین منتظر قدوم
آمد اگر موکب همایون بدانسوب شرف نهضت نماید خود را برکاب مقدس میرسانم که از پیش رضای خاطر قزوین
باشد و بارو مس مهل آورده حسین خان را معروض داشت بنده گان حضرت اعلی تقرب میر

از خلاف امرا شرف الیه ی مؤدی و مرکب از امرای خراسان را با لشکای خود فرستاد که در حراست
حوالی کوشنده و خود از عقب شتافته کوچ کرده بی آنکه احدی از لشکر قزلباش در معرض تلف آید به سلطانیه
حقیقت معروض داشت و در جواب اشاره علیه شاهی از آنجا بقزوین باز گشت و عبد المومن خان در
جهان دور روز بجوانی میشاپور رسیده در فتن قزلباش را فوزی عظیم شمرده اگر با طیار آمده زیاده مزاحم
باد خود نشده بعد از چند روز که اجتماع عساکر او نزدیک دست سخت لشکر بر سر اهل بیات که در حدود
نیشاپور و علوک معدن اقامت داشتند فرستاد و ریش سفیدان بیات مصلحت خود در اطاعت دانسته و
عبد المومن خان را بدو اظهار متابعت نمودند و جمعی کثیر از عطای آن قوم و فرزندان کاس بحضرت عبد المومن
خان رفته او کرا از آن جماعت کشنده ذریه داشت و در سال گذشته جمعی از او و زنگه بقتل آورده بودند
بقتل ایشان فرمان داد محمود سلطان ولد بابا الیاس اکثر عطای طایفه بیات را در اینجا بقتل رسیده
بقیه السیف غارت زده و پریشان خاطر و متفرق و پراکنده و شدند میرزا محمد سلطان برادر محمود سلطان
بدرگاه جهان پناه آمده و در رکاب نظر اشتاب چهرو القصه عبد المومن خان در این سال کرهت پنجیر
سایر محال خراسان بسته با لشکر بی خانجوئی بر سر قلعه اسفراین آمده محاصره نمود او مسلم خان
با جمعی از غازیان استاجلو و اکراد و عشیره که در آن قلعه جمع آمده بودند بحفظ و حراست قلعه و استحکام
برج و بارو پرداخته و لوازم قلعه داری بجا آورده شدند و عبد المومن خان در تسخیر حصار اسفراین سعی
بسیار نمود و تمامت چهار ماه محاصره امتداد یافته چند مرتبه یورش عظیم واقع شد
و محصوران قلعه مردانگیها کرده در هر یورش جمعی کثیر از بهادران او را بقتل رسانیدند و از یکه مقتول کشته صدق قلعه را
احیا و قتلیان انباشته گردید چنانچه موازی چهار هزار کس از او زنگه بخاکسپار در حلب آن قلعه نامبرده
بودند و در هر مرتبه عبد المومن را شعله غضب افروخته بر یکدیگر و بیشتر از پیشتر مبالغه در فتح و تسخیر
قلعه مینمود چون بندگان حضرت اعلی را از مشاغل ضروریه که مرکوز رای گیتی آرای بود فراغتی
حاصل نشده بود و چهند روز فرصت رفتن خراسان نیافتند بعد از انجام این مهام که اندیشه ایشان
محصوران قلعه اسفراین را آشفته خبر تسخیر آن رسید مجملا بعد از چهار ماه که دلیران او مسلم خان زاد و خود را
مؤدی قلعه را لکاه و صید داشت و کار بر محصوران تنگ شده در یورش آخر که طاقت در ایشان نمانده
بود او زنگه بر برج عروج نموده قلعه را مستولی گشته و دست تعدی بر آورده و بر اجناس و اشیای لشکر
بر مسلم خان با چهند نفر از جوانان در یکی از برج خود را حفظ نموده تا سه روز جنگ کرده تا خیر در رفتن
و کار زار و با او مرتبط با خویش داشته احدی از بهادران او زنگه را جرات آن نبود که بر آن برج نظر بازپسین

بعد از آنکه آوازه شکست اطلاع یافت سفیر تر از رفتن باز نامانده او زنگه را دانسته که دیگر حالت محاربه
ندارند هجوم نموده برج را گرفتند و آن شیر مردان متاع گرانمایه جان را در راسته بازار اصفهان و
غیرت و مردانگی بعرض تیغ در آورده با جنجر بران و قیچ خونفشان با او زنگه دست و گریبان شدند
و مردانه دار شربت ناگوار هلاک چشیدند چهل قباد کلاه که از مجده محصوران و گرفتاران آن برج بودند بکنار
بهادران و زنگه گرد او جمع شده بر ادای او حیف آمد او را احراست نموده صحیح و سالم شب از اردوی
او زنگه بیرون آمده بود حقیقت قضیه مذکور را بنوعی که مرقوم گشت به پیشگاه تقریر نمود العهدة علی الراوی
چون حضرت اعلی با ابو مسلم خان بجهت بی ادبی که در جنگ سلوسفید ریش از صدر و ریاسه بود زیاده
تا سفی بر قتل او نخورده عبد المومن بعد از تسخیر اسفراین علیه و بهره دار و فریبان جابر هم و شتابان
و جریده آن حدود را بحیطه ضبط در آورده و حکام گماشته بجانب بلخ باز گشت و چون آخر سال بود
در آن زمستان در رفتن خراسان بجهت خرابی ولایت و فقدان آذوقه اثری مرتب نشد زمانی
کمیتی آرامیدن قرار یافت که در اول بهار فیض آثار لشکرهای ممالک را جمع نموده لوای ملک ستانی
بجانب خراسان افراخته و در آن زمستان جهان السلطنه اصفهان تشریف برده از انجا بسیر و ارالعباد و
یزد رفته و باز باصفهان عود نموده و بقیه زمستان در آن بلده بجهت نشاط بسر برده و بهاد و دی و کامرانی
جوانی خلایق مشغول بوده و آخر زمستان هم را السلطنه فتحه و چون مراجعت فرموده سوانح ایام
سعادت فرجام تحویل مطابق سنه احدی و الف سال ششم جلوس همایون انجامید
گشت طراوت فزا بار بشیم بهار ۔ زنگ زدا لماز دو صیقل روزگار ۔ رایت نوروز گشت سایه گل بر سر
مشت را چو بهار صحن چمن از خبا ۔ نرگس چار گشت محو ماشای گل ۔ سوسن آزاد گشت شیفته ریحان
نوروز بهجت قال این سال اول روز شنبه ششم شهر جمادی الثانی اتفاق افتاد و چهار ساعت شب گذشته
مذکور تخت نشین ممالک چهارم از اکره دی بروی خراسین بر مسند عزو شرف مکن یافت الحق شاهد
بهار خادم آرایی بارگاه اراکی بر ترک و تواچه و تاکشته روشنی بخش فضای روزگار گردید سلطان کشور
بهار جهت رونق و فوق سپاه وی در تخت گاه چمن لوای شوکت افراخت با و بهاری صحن باغ را بهجت علیحده
حضور رباعین ارجمند و خاشاک پرداخت حضرت شاه جمجاه ستاره سپاه که همیشه خاطر مبارکش متوجه
رفع مهمات و استیلا و اعلا و خراسان بود تا جلوس همایون بر اورنگ فرمانروایی ایران و تخت گاه
حضرت شاه جمجاه جنت مکان وقوع یافته بود شرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و ربان الاصفیا
الحق ذا الحقیقة والدین شیخ قدس سره و مشایخ عظام که اجداد عظام و الا مقام آن حضرت اند در بقعه

بود و تا غایت بجهت قرب آذربایجان و مخالفت روسیان ادراک آن سعادت در عقده تعویق مانده
بود در این وقات چون صورت مصالحه بر وجهی که مرقوم گشت روی نموده فی الجمله خاطر از آن طرف اطمینان
یافت و شوق ادراک طوایف مراحمت مظهره و مشایخ عظام در ضمیر منیر از دریا و پذیرفته بود از مقر سلطنت
روزافزون پذیرفته جانب مغرب در حرکت آمد و در خشترین زمانی جهان آستان سده روشن را سپرده
شرایط زیارات تقدیم رسانیده و سکه آن بقعه علیه را بصلات و صدقات نوازش فرموده از
ارواح مقدسه آن کاشفان دقایق ملکوتی استمداد همت فرموده عزم توجه حراسان فرمود و چون
شاه دیرای خان والد حقیقی انصار حاکم قندهار داغ دراین دو سه سال که ولایت آذربایجان از پادشاه
نامه فرمان خالی بود لوای سوکت و اقتدار برافراشته با عمالی که خلاف و اخلاص عبودیت بود پرداخته
هوا های خودسری در دماغ داشت و قبل ازین بر دو میان نیز توسل جسته پسرش را نزد جعفر پاشا
بجزیره فرستاده و تاج و باج از سر گذاشته اظهار مطابعت رومیه نموده و بعد از آنکه مصالحه با دولت
عثمانیه بر سر حد تعیین یافت والکای قراجه داغ داخل پسنور را مظروف شده مناسب این بود که شاه ولد
خان که ابا عجد از صمیم جان این خاندان و سالک طریق مستقیم بحبی این سلسله علیه بوده از مبدا عبودیت
و اخلاص که خود را ملوث عقوق و عصیان آلوده میدانست به آب ندامت شسته و شوائب نفاق
اعتبارش را که از اعتبر نیکوی این دودمان عالی شان بود دیگر باره در خدمت فرشته کامل بتاج و
آیده و مساعد گردانیده بود آذربایجان را بقضای زمان مظفر بنام نهاده و در مقام تدارک اعمال ناشایسته
باشد مشارالیه توفیق این سعادت بیافته بغیر جبه بوسی مشرف نشده و در این اوقات بغرض
آن بود که بمطلبه هم سالها پرسیده راه خانه و خود بر در آمده و در دارالسلام شاه اردبیل در جوار
شریف حضرت سلطان الاولیا اتفاق نزول افتاد آثار بحبی از وجنات ظهور رسیده و بجا کبوسی این
درگاه مشرف نشده چون همت والا همت شاه بارا بر آن مصور است که جمیع کافه نعمان بحری خود رسیده
جمعی از امرای قزلباش که در دست خودسری و هوا پرستی جریده ادب بی لجام خورده باشند از عرصه
ایران دفع شوند اصدور دی خان را با جمعی و فوجی از غلامان فرستاده که در راه برکاوه والا آوازه
مشارالیه روی از ملازمت این آستان نامه سالک طریق فرار شده و خود را بالکای که در داخل پسنور
بود انداخت و حضرت اعلی حاکم دیگر جهت آن ولایت معین فرموده عم آن سرحد حسب الحکم
اعظم بافت از سوانح این سال تجنه تاک در ایام سفر شکر فرسا و بر سر خان چکماق مقرف در آمدن الکای
کیلان پیش است که با آنکه عزیمت همایون بخشت خراسان تصمیم یافته فکی همت والا همت مصروف

استصواب آن عزیمت بود بی اختیار این واقعه روی داد و کرخ جنگ کیلان بتوفیق پروردگار عالم
بر وجه پایان نشیب و فراز حوادث روزگار و تجربه کاران طوارق لیل و نهار ظاهر و آشکار است که
تا آخر نجت صاحبدولتی رواج اقبال صاحبدولت و کمال احوال مساعد باشد هر چند در امور دنیا غفلت
ورزیده و خطا کار باشد بحبت و سعادت یار گشته و عدو کار شده خطای او مقرون بصواب افتد و هر گاه
اختر اقبالش بحضیض زوال افتد اعمال و افعالش که در نظر عقلای صواب غایت خطا نخته و بهر جبت
چیره گشته و مرد روزگار « همه آن کند که بخت یاید بکار » مصداق این مقال صورت احوال
خان احمد گیلانیست که با وجود دعوی فضل و دانش و خردمندی و شوائب کیاست که از لطف بحر امواج زمانه
غدار بارسیده بود قدر احسان و تربیت نواب سکندر شان و فراغت و عافیت گوشه امن آباد گیلان
ندانسته خواست که با این دودمان ولایت نشان پیمان و طراری پیش آمد از سلک مسلک مستقیم صدق
کیشان روحسن کردار انحراف جوید و این متاع کاسد در ساحت بازار ارادت و اخلاص بضاعت روا نیست
صدق پیش آور که اینجا هر چه آرند آن برند « ساحت مرقوم گلگشت چنان کرده که خاطر اشرف از اطوار
هیچ یک خان احمد و سلوک نا پسندیده او که در حمایت امرای عاصی ظهور آمده عیب ناگرفته و بود غائبش عاطفت
پادشاهانه و اغماض شاهانه شعار خود ساخته در مقام مکافات نبشته اند و در این اوقات دو سه قضیه
ظاهر شد که موجب زیادتی کدورت خاطر همایون گردید و لا اگر در وقتی که امرای عاصی گیلان فرو
بوده اند در ظل حمایت او جای گرفته بودند و خان احمد چشم از رضا جویی خاطر همایون پوشیده و در
مقام رعایت ایشان در آمده بود از جاده اخلاص منحرف گشته خواجه حسام الدین وکیل خود را
از راه شیروان بدار السلطنه قزوین فرستاده با و توسل جسته عرض نموده بود که گیلان ملک
موروثی منست و به تسلب تغلب و تشکش دودمان آل عثمان می ضایع و اگر از راه شیروان فوجی از لشکر
رومیه از راه دریا به لاهجان فرستاده قلعه لاهجان را بتصرف ایشان میدهم و از انجا به قزوین آمده
ما هیت و تسخیر عراق بسهولت دست میدهد و بعد از آنکه این خبر بسمع همایون رسیده موجب انجذاب
گشت بیگی از چلبیان بزم اقدس حسب الاشاره همایون حقیقت باو اعلام نموده و اکر بسهو و خطای
خود قایل گشته از کرده خود اظهار پشیمانی نموده و اظهار میکرد که از خوف وحشت پادشاهانه و مظنه بی الطافی
چنین خطایی از من صادر شده و کجا نیش عفو و اغماض داشت او از طریق راستی عدول نموده الکار
بلیغ نموده و گفته بود که خواجه حسام الدین از من حشمت تمام معظمه نموده و من او را بروم نفرستاده ام
خبری ندارم از این وقات که معاهده صلح با رومیه انعقاد یافت یکنفر معتمد از استنبول رسیده و حقیقت فتح

خواجه حسام الدین و بران عریضه خان احمد چنانچه مذکور شد عرض کرد و خاطر اشرف ازین گزارش
بعنت عنایت آزرده گشته مستعد غضب شود بی زبانه کشیده و کمر بقتل و قمع سلسله او انطفای پدر فت
و کمر را طاهر نیشتر که با منتسبان این دودمان بجهل و تدبیر سلوک نمیاید و در یقین و تا دیب او زیاده
از امل تحامل و در زجر کجا بیش نداشت حضرت اعلی شاهی ظل الهی کرشمال اورا واجب دانسته قرب
جوار مملکت را از وجود خائنی پرداخت اهم و اولی شمرده و ازراه اردبیل قزلباش و ذوالقدر خان
برادرش را با لشکر بهای آذربایجان و طوایش از راه قزل آغاج و دریاکنار بر سراوفرستاده فرمان حاکم
اشرف با میرزا سیاوش حاکم کمکر و علیخان حاکم کیلان به پس صادر گشت که با لشکر قزلباش خان
گشته بمزاحمت و مجراهی او بشتابند و موکب همایون بتادیب السلطنه قزوین عود نموده جمشید بیک
غلام خاصه شریفه را که حاکم قشقه دین بود با جمعی از دیلمان فرستاده با نبذه اجمال ما حصل اب کار
خان احمد صدور یافته بود هنوز رعایت صله رحم و رابطه او منظور نظر مکرمت اثر بوده و چون جمشید بیک
ورود بر سراو و حشت شان بود منشور عنایت از موقف سلطنت باسم خان احمد غازی صادر یافت که رحمت
والا بتوجه اسفر مزاسان مصروف است و مهلت که دو سه سال توقف آنولایت اقتضا نماید قدم
وجوار و قرابت قریبه که میانه واقع است و حقوق تربیت این دودمان مقتضی آن بود که از آن اجتناب
انواع عدد و مواقعت منضمه نماید آمده و با والده ماجده بزرگوارم و منتسبان این دودمان که در قشقه دین
مرجا ساخته لوازم تکمیل و تحریر بانی و قرع یابد و مارا کمال اعتماد بصحاب او ست و بهرگاه او اظهار مخالفت
خلاف رویه نماید و خواهد که این ولایت بدست ایشان در آید ازو چگونه ایمن توان بود و بهر حال
حوالی این چراگشار یافته بسمع دوران رسید مناسب آنست که بتدارک مافات بکوشد و بر اخلاص خود
و مروت شاهانه بفرستادن بوسی سرافراز گردد و مجدد او موافقت او با این دودمان بر سمع زمینیان رسید
و اگر خاطر او در این وقت با آمدن قرار نگیرد چون لیاق خراسان در پیش است والده فرزندخود را
با این سلسله علیه منسوبت با برادر خواجه حسام الدین که بر وم رفته هم استشفاع بخدمت اشرف فرستد
که با نظر بر جهت رعایت حرمت او از تقصیر او اغماض فرمایم و الیتا مورد الطاف شاهانه گردد این سخن
با ذکر دایم و آمدن آنجناب بعد از معاونت سفر خراسان لطائف الحیل فرا دو خان زاستاد انجو ادش
گذشته از لشکر امیرزا سیاوش و دروغ علیخان ما مسحد و آنولایت بدو ملحق گردیده و منشور مرحمت آمیز
که باسم خان احمد صادر شده بود از سال دانشمند خان احمد که کوشش بنوش مداشت اصلا آن حکایات را
بسمع رضا نرسانده بنوعی متوحش و خوفناک شده بود که نه روی آمدن و نه رای ایستادن داشت چنین

با این دودمان

چنین مذکور گشت که چون در علم نجوم مهارتی داشته در اسجاطالع خود نظر نموده خاطر نشان او
شده بود که در این سال مملکت او بدیگران منتقل گشته او را از ممالک موروث جلاوطن میسازد
خاطر بران قرار داده بود که کشتی نشسته بطرف شیراز رفته از انجا بحضرت خواندگار روم رود
و اهل کیلان با طبع خود بان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بودند که خان احمد کنون خاطر خود را بطهور
مینوانست آورد و دو خدمتگار آن مذاشت که مبادا از امرای کیلان او را برفتن خدمت اشرف جزما
بسبب ظاهر فرار لشکر کشتی و حرب داد شروع در سپه آرایی کرده امیر عباس کشته شاهی را کرار طلبه
جنگ و امرای بزرگ کیلان بود با کیا جلال الدین محمد ولد کیا رستم سپه سالار دیلمان و طالشه کیلان
سپه سالار لاهیجان سردار لشکر گردانیده تا سیصد هزار سوار و سپاه و فراهم آورده عجالة بمحاربه عساکر منصور دار
هرداو فرستاده بکنار سفید رود آمده و در برابر یکدیگر صف آرا گشتند خان احمد بعد از فرستادن لشکریان از
نقود و جواهر و اسباب خزاین و طلا آلات انچه دست مکنتش بآن میرسید فراهم آورده بسحاب
لشکر و رود رود فرستاده کرد کشتی نشاند و آماده فرار باشد و محذرات حرم را مصحوب کیا فریدون
کرد از امرای معتبر کیلان بود در کنار هرم سالار حرم بود از لاهیجان بپرون فرستاد و خود منتظر بود
که از پرده غیب چه روی نماید با دشمنان یکدو روز در کنار سفید رود نشسته تحقیق کنار باکرده کنار
کرمناسب عبور لشکر باشد اختیار نموده لشکریان را به عبور امر فرمود امرای کیلان چون مشاهده این
حال نمودند مستعد قتال گشته از جانبین جنگ در پیوست از دو طرف تفنگچیان خاصه پادشاهی بخلل
و پشه تاریک کشت امرای کیلان بعد از دمانی اندک که بلوازم حرب قیام مینمودند قوت و قدرت
لشکر قزلباش و تفنگچیان و ضعف و سستی جنود کیل را مشاهده نموده و دستشان از کار باز مانده و امیر
عباس که سردار لشکر و اختصاص و لشکر بود خان احمد را از حرب چنین طالشه کولی و دیگران شکست خورده راه
انهزام پیموده و چون چنین انهزام لشکر به خان احمد رسید با معدودی از خدمتکاران سوار شده بکنار رود
رفت و کیا فریدون را مقرر نمود که حرم محترم او را با جمیع اسباب بکنار دریا آورده که بکشتی نشسته راه
شیراز گیرند کیا فریدون لایق ندانست که جمیع شاه بیت مکان و جمیع زاده آن حضرت بولایت
روم رود نذر عنایت حق نعمت و ملاحظه ناموس هر دو طرف کرده خان از راه دریا کنار جمشید شاهزاده
از طریق معهود بگذارد برده از انجا بخدمت اشرف آورد خان احمد در کنار دریا بعد از استقرار بسیار
از آمدن مستقبلان مایوس شده مجال توقف نیافته با اتباع محمدی بن شاه پسر جمشید خان که او نیز
دختر زاده شاه بیت مکان بود در نزدیکی موضع مسمی به پس نزدا و آمده شب به پس نزدا و آمده بود روانه شیراز شد

حضرت اعلی شاهی ظل الهی شمس همایون اراده سیر گیلان فرموده از اراده دیلمان متوجه لاهجان
شدند فرباد خان نیز بعد از شکست لشکر گیلان به لاهجان رفت امرای گیلان چون از رفتن خان
احمد و توجه موکب همایون جزیا فتنه هیچگی روی ارادت به آستان سدره نشان آورده و در لاهجان
بسعادت پای بوس مشرف شدند و بندگان حضرت اعلی جهت تالیف قلوب گیلانیان بامرای
گیلان بنظر الطاف و عاطفت نگریسته همگی را مشمول الطاف و احسان گردانیده و بخلاع فاخره و مراحم
گرانمایه سرافراز فرمودند و گیلانیان را بانواع خدمت آوردن شاهزاده بلند عاطفت از اقتدار ایشان
کرانیدند و از اعیان لشکر گیلان همچی که قابل ملازمت همایون بودند بخدمتش درآوردند و مواجب و مکرم
فراخور حال هیچی کرده در سلک عساکر منصوره انتظام دادند و سایر همچه و دیلم همیشه الله اد بعضر
و بساق ایشان از صبح تا شام بوده و حالت پیروی آمدن از محل و مقام خود ندارند بالطبع و الزام جمعیت
رضی اختیار نموده در رایات نصرت آیات چند روز در لاهجان توقف فرمودند و مطالب و مدعیات
گیلانیان برحسب مرام انجام داده و مقاصات سادات و علما و زهاد و متولیان مزارات بالتمام و الکمال
ساخته شد و الکای لاهجان و امیر الامرایی گیلان به همه بیگی خان شاملو شفقت شده و وزارت گیلان
بخواجه مسیح گیلانی تفویض یافته و الکای کشته نشا بمیر عباس شفقت شده و سپاه لاری لاهجان
خالصه گوئی برحمت شد و رئیس سیدی کل گیلان به کیا فریدون کرمرودصادق القول راست گفتار
خیر اندیش هوا تعلق گرفت الکای دیلمان را به کیا جلال الدین محمد داده و در انکه و بولی سلطان قرحمت
شد و رئیس سیدی کل گیلان بر سایر محال نظام و دارو عکاس ژلباش گماشته معاودت بصوب سلطنت
فرمودند علیخان بحکومت گیلان پرسپس سراوذ گشته بگذار توماس به پیشکش قبول فرموده الکای
خلخال را که از توابع آوز باهجان و به ولایت کسکر پیوسته از اراضی خدمت امیره بیاوش باوغاتیت
فرمودند بعد از فراغ از مهمات گیلان عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشته اگر توجه
رایات فیروزی آیات بکجانب خراسان توقعات که در آن سفر خیر اثر روی داد بشرح
در این سال حضرت اعلی در اول بهار چشته آثار بعد از فراغ مهم گیلان روی توجه بطرف خراسان
آورده و حکم شد که طوایف ژلباش از اطراف و جوانب بعزم لیاق خراسان بارد وی کیهان پوی مرد
در چمن سلطانیه بعسکر ظفر ژنجام ملحق گردند از اعیان گیلان میر عباس و طالشه کوئی و کیا جلال
الدین محمد و بیگلر دایی بسفر خیر اثر مرافقت موکب همایون اختیار نموده و رایات نصرت از
سیلاقات لار و فیروزکوه و ورجکت آمده و چمن سلطانیه مضرب سراد قات اجلال گشته و قریب کیاه در این

مکان جهت اجتماع عساکر حضرت نشان توقف واقع شده در این سال میانه نورمحمد خان پسر یوالمحمد
خان الی مرو شاهجان و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که با یکدیگر قرابت قریبه دارند و کلفت فزاع
به میان آمده بود حاجی محمد خان ولایت نسا و درون و باخانرا از تصرف نورمحمد خان بیرون آورده
معتمدان بسیرد و هم و چون نورمحمد خان تاب مقاومت او نداشت التجا به عبدالله خان برده با توسل
جست از دالتماس مذکور سرکار و درون و نسا را از تصرف جاجم خان بیرون آورده با دو سپارد
الکای مرو که چهار جوی و کاهی ژپاست پیشکش او باشد عبدالله خان که همیشه آرزوی ولایت مرو
داشت اینمعنی را فوز عظیم دانسته بعزم انجاب عنس نورمحمد خان و تصرف مرو دارچمحول
عبور کرده بمحمد و در آمد نورمحمد خان سفاهت و سفلگی کرده از غایت تعلق که بولایت درون و نسا
داشت قبل از انکه مطلب او بسعی عبدالله خان و او و مرورا استحکام داده یکدو منزل پیش آمد
در این اثنا آوازه توجه رایات نصرت سمات شاهی باو رسیده و از طرف خوارزم نیز خبر آمد که حاجی محمد
خان که با حضرت اعلی شاهی ظل الهی دوستی میورزید عزیمت ایطرف دارد عبدالله خان که مطلب
خود را بآسانی نیفتل آورده ولایت مرو را مصروف شده و این اخبار را بهانه مراجعت خود ساخته بمرو محمد
خان گفت که هرگاه مجاصره قلعه مشغول شویم سهل که مدت محاصره با تمداد کشد واحست پادشاه
ژلباش و والی خوارزم بعزم محاربه از دو طرف در حرکت آیند و ما باستعداد و محاربه ایشان بپاییم
در این سال ما را مهلت دهد که طرف بخارا مراجعت نموده سال دیگر تمام آمده و نسا و درون را که گرفته
جنوب سپاریم نورمحمد خان را این سخن پسند افتاده طبل رحیل کوفته متوجه بخارا شدند عبدالمومن خان عزم
کرفتن نورمحمد خان کرده بود و او بمستعد گشته بود و پرسخت از اردو بیرون رفته عبدالله خان جدا شده با سپاه
رفت عبدالمومن خان از پیدایش جدا شده از اراده فرار مانع بخارا سان آمده و شنید که موکب همایون
شاهی در سطام نزول اجلال داده و در مینا بور توقف نموده و رقعه عنصر فی ادب بنرکی نوشته مضمون
چاپه و مجهول فرستاده بود و حاصل کلام انکه میانه پادشاه اسلام و بنا طلت یا خلف و ما سرد و شمن بس راه
اگر آن حضرت رضا مجالو داشته باشند خراسان را که استه بعراق رونده و نوعی که در ازمنه سالفه
میانه سلطان پادشاه ترکمان پادشاه عراق و آوزبا خان و سلطان حسین میرزای با بقرای پادشاه مرحوم
و خراسان واقع شده بود همان قاعده مابین دارند و اگر اراده حرب دارند مهیا تشریف آورند
که رفع و حضرت از جانب خدای تعالی است و به هر یاوری لشکر را و خلق منت چون خبر اتصال عبدالمومن
به ولایت مینا بور بسمع همایون رسید قبل از ورود بقلعه مذکور از سطام کوچ فرموده از راه جنگ

دستور روانه شده در اینجا رقعه مذکور بنظر همایون درآمد جواب آن بالقاب شایسته و آداب
سلاطین درقلم آورده فرستادن مضمون انکه ما لطیف الهی و الهیم و بر سر عزاسان که ملک
موروث صد سال این دودمانست بقدر طاقت دیوان میمانیم و دست از آن نمیدارم و مصالحه
سلطان حسین میرزا کار سلاطین چنانست و حسن پادشاه کار پادشاهان ترکمان است بنا
شایستگی ندارد اگر بقاعده کرمیانه لکمکس مرا سلطان اوزبک والی بلخ و شاه وجنید مکان علیین آشیان
مذاهده همایون باصلح واقع شده بود صلح میماند که دست از خراسان بازدارد و همیشه بر منوال سابق ما
سپارند ما نیز صلح میمانیم والا محاربت را آماده ایم و از عراق بالکان شیبانی چنین نوشته بودند که ما
آمده ایم و هر جا احتمال میدانند ملاقی فریقین دست داده و ایلچی هر یک عیب باشد بصفحه ظهور آمده
مکتوب مذکور را فرستاده مقاومت کوچ کرده چون بلجارم رسیده مذکور دیگر از جانب عبدالمومن
آمده مکتوب دیگر آورد که با آن مکتوب با صلاسنجی نداشت و در مقابلش کمال ساقص بود از جمله در
عنوان مکتوب بود که ع با آل علی هر که در افتاد و بر افتاد و ماحصل مضمون کتابت انکه با سایر
مصالحی بکجاب جایم در تقسیم ایشان تیر بدانجا آمیخته که در انجا ملاقات واقع شود و بعد از وقوع این
مکتوب مشخص شد که در جایم تیر توقف نموده بکجاب نرفت و در خلال این حال سادات برزوار و اهالی
مزینان سبزوار اطاعت مودود از روی اخلاص و ودد نخواهی تمید اشتن بها در اوزبک را که از جانب
عبدالمومن خان در مزینان بود کرقه بقتل رسانیده سر او را بدرگاه شاه جهان پناه آورده بندگی
عنوان نشانها ایشان کردیده بسیورغالات و نقدات شاهانه سرافراز شدند حاکم جایم هم بیکبار
وصول موکب ظفرقرین ولایت را اندامخته قلعه و از نظمنه رایات جهانکشای شاهی دانسته دوره
موکب بصفت و اجلال شاهی تزلزل در احوال و حکام او زبکیه پدید آمده حاکم اسفزار بن و سمقان و جوزجان
و هرات از عیال و بنه و اثاث البیت بر شتران کرفته و چون طلیعه اسفزار بن بمضرب سراپرده اقبال
کشت احمد و بردی خان را با فوجی از غلامان بر سر بنا بور فرستاده ذکر حاکم بنا بور علیه الشکر
ژولیده و پریشان بثبات و قرارش متزلزل کشت و طاقت توقف و علقه داری نیاورده از شهر برآمده
رفت احمد و بردی خان داخل بنا بور شده مژده فتح و فیروزی بخدمت فرستاده مذدار و روی بکجاب
بوی قرتپه کیاه در الکای اسفزار بن توقف فرموده حکومت و ولایت بنا بور بدرویش محمد خان رجوع
کردند زمان نواب سکندر شان حاکم انجا بود و در امور علقه داری کمال مهارت داشت تعویض یافت
سیصد تنکچی قدر انداز اصفهانی سپر کردکی میر طرخ مهر شی هنکنخان اصفهانی در آن علقه کذاشته

والکای اسفزار این محمد سلطان والد بابا الیاس چاپت شقحت شده املاک و رقبات سلسله ایشان
و جمیع بایش سیندان و اهالیان ایل و الوسات در اوزبک قتل و غارتی کرده بودند بسبب رفاقل و مسلمی
ایشان مرحمت شده حکومت سبزوار به محمد مومن سلطان نواده میر حمش الدین علی سلطان الختار تعلق
مقرر کردیده و بر سایر محال که بتصرف در آمده بود حکام معتبر فرستاده و هم چنین از هر کس از ارباب
و اهالی و اعیان و ولایات مذکور و آثار و نخواهی ملحوظ آمن بود با لطافات و بسیورغالات از اقران
امتیاز بخشیده بطلع کرامات و نوازشات ارجمند سرافراز شده در رایات حضرت آیات بفیروزی و اقبال
از اسفزار بن کوچ کرده از راه جهان ارغان بآستان سلطان میدانی که قرب سراوکان مشهد مقدس است
نشریف برده در آن دلکشا خیام حضرت افراخته و او تقریر چنین نفر از ازبکیه که در انجا بودند
ملازمان کجکلی خان زنبک کرفتار شده بودند چنین معلوم شد که جماعت اوزبکیه که در ولایت مذکور
بودند در مشهد مقدس جمع شده و ذخیره بسیار جمع کرده قرار بر توقف و علقه داری کرده اند چون فضل
پادشاه بشکار رسیده و علیه جنود قیامت مهیب سر ما نیان شده بود بجهت عبور و مرور اوزبکیه حرکتی
بولایت راه نیافته ذخیره در جمیع محل نمانده بود و عساکر منصوره و مخلص نیکخیده مذهب در آن نشیمنان
مجاصره مشهد مقدس پرداختن موجب پریشانی سپاه و جنبه شده و نیز آن بقعه شریفه را دار الطرب ساخته
و تعب و تشنک بکجاب نهاده کروهه مطهر حضرت امام همام ثامن صاحب است طرف مخالف بر مثال
باشد انداختن کرده و طبع اشرف اعلی بوجه محمل نبود که در مقام سختی و اضطرار از ازبکیه حضرت
بسیار و سکنه آن بلده شریف رسد چون از دیوان عالم فضل احد مایشاء بهرکاری را میعادی مقرر است
حصول مخلب را با قضای قضای و میعاد مقدر حواله نموده جهت مصلحت وقت و رعایت سپاه
عزم مراجعت بکجاب عراق جزم فرمود و از سلطان حسین آلتی کوچ کرده و آزاد و قرکه در راه و سر کس
بجهت ذخیره علقه مینشاند تسلیم و رویش محمد خان شده و بعد از طی منازل و مراحل آفتاب موکب حضرت
قرین فیروزی و اقبال از افق عراق طالع کشت در ساعت سعد در دار السلطنه قزوین نزول اجلال
دست داد و در این سفر خیر اثر از اجرای کیلان کیا جلال الدین محمد جهتی سالک طریق وفا کشته سایر کیلانیان
منکر این محل جلبت زاده کردیده اند ما عنایت شهریاری ایشان خاص فرموده خاطر ایشان را بنوازشات
خسروانه اطمینان بخشیده و بعد از معاودت لباس مهر عباس و طالشه کولی و رعنا رخصت انصراف یافته
هر یک بحکومت خود شاد شدند اما کیا جلال الدین محمد را اجل داس کیرو چار حیاتش لبریز کشته بمقتم
مطمورهٔ خاک کردید در این سال امیر الامرائی دخنم و لیق ولایت آذربایجان و تولیت سرکار فیض

آثار سلطان الاولیا بفرزندان خان اشهر بیض یافت زمام مهام جزوی وکلی آن ولایت را بقبضهٔ اقتدار
و سریر تخت اختیار او نهاده روانه اردوی همایون شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بکنار آب قزل اوزن
باشی دارالخلافه طهماسب مقرر فرمود مذکور در دارالسلطنهٔ تبریز با صلاح حال لشکر پرداخته علوفه مقرر
و مقرریات ایشان را تنخواه دهند و مقرر شد که تحقیق و پیروی طوایف قزلباش و ایل و اولوسات
سپاهی نموده هر کس از علائم مواجب خود و غیر آن ظاهر شود که اسب سواری و استعداد سپاهی
داشته باشد و از لیاقت حواسان تخلف کرده نباشد و بحقیقه لیاقت مواخذه نموده چون مستحق
انواع سیاست و عقوبت شد در این مرتبه بجهت هفته اوّل گاهی آن جماعت بوده بعد الیوم سرکار جاری لیاقت
واقع شود اگر بآن مشخص نشده و احدی از لیاقت تخلف نماید در این مرتبه بعقوبات که تاکنون کرده
آینده فرمان برآن حسب الامر اعلی بعمل آورند و الحق احقیقتی باعث آن شد که هر کاه لیاقتی واقع میشد
جمیع طوایف قزلباش و مردم ایل و اولوسات از هم مواخذه و سیاست پادشاهی بالفعل سپاه و سوار
بی اجاره بوده و حکم احصار روی براه آورده سعی مینمودند که در رسیدن موکب ظفر قرین برکاب کامگار
سبقت داشته باشند و چنانچه در صحیفهٔ اول در خلاصهٔ اطوار همایون اشاره بآن شده این عقده
در زمان دولت همایون شاهی در میانهٔ لشکر استقرار دارد و از هم سیاست و غضب پادشاهی
احدی تخلف نمی نمود و نه العقده بندگان حضرت اعلی ارکان دولت قاهره را بدین خدمات ماموره
فرموده خود جریده با چند نفر از مذکوران و مقربان و خلاصه بدار السلطنهٔ اصفهان تشریف برده زمستان
در آن بلده بهجت نشان بعیش و شری گذرانیدند مذراقم حروف در این سال سعادت خدمت از
آستان پادشاه و سلک منسلکان انتظام یافت و چون ارباب مناصب در قزوین توقف داشتند
فرده هجری حسب الامر اعلی در رکاب مقدس رفته باصفهان شتافتم و از آن تاریخ انقطاعی
آن حضرت سراغ ازاست گفتار در مخالفت نمودن امرای لشکر کرمان و امرای اوزبکیه در توقف
خراسان و ظفر یافتن اول سال که رایات نصرت آیات بعد از فتح کجکان بیلاق کیلان در
حرکت آمده و قورچیان باحصار عساکر جاکنان مقیض شده مذ ویخان و اسمعیل خان امرای کرمان را با عموم
طایفهٔ افشار آن ولایت حکم شده بود که از راه یزد و طبس خراسان در آمده بار دوی ظفر قرین بپیوندند و چون
امرای مذکور با لشکر یان کرمان حسب الفرمان قضا جریان روانه گشته بطبس رسیدند مصطفی خان
حاکم آن جا حسب الامر اعلی حاکم قوچان و طبس و جماعت اوزبکیه را آنجا مذ و متولی شده ولایت توابع قلعه
استجا را متصرف شده بودند در این سال که آوازهٔ وصول موکب همایون شاهی در خراسان شیوع یافت

مصطفی خان بفرزندی پذیرفته او را ولایت قوچان داد و لیست نفر که پیش از غازیان ساتلو و عشیره و طوایف
خود گرد آورده و در مرو اقامت نموده بود مذ از طبس برسر قوچان رفت و شهر مذ قلعه قوچان را از او گرفته
گرشته قزلباش میرزا که حاکم قوچان بود و در ارک محاصره نموده و محصوران ارک کس بهرات فرستاده استمداد
نموده مذ قضا با کوکلتاش حاکم هرات و دین محمد سلطان خواهرزاده و عبد الله خان مشهور به یتیم
سلطان موازی یکهزار نفر از عجاوران ناحیهٔ جغتو او زبکیه سپر کرده ماجول بهادر بدفع لشکر قزلباش
و کومک و امداد قورچی میرزا محصوران قلعهٔ قوچان را و پسر مذ مصطفی خان که مرد شجاع و دلیر مردانه
بوده مکرر با مردم اندک با فوجی کثیر از اوزبکیه محاربات عظیم نموده بود از تخریب و حصول آن کرده و نبوده الحق
مکرر و های ثبات و قرار استوار داشته اما بعد از انکه مقاتلهٔ آن کروه شقاوت و آغاز محاربه نموده
دانست که تاب مقاومت ندارد و لشکر یانش در معرض تلف افتاده در عالم سپاهیگری از اسناس فرود آمده
مراکب را حصار خود ساخته به تیر و تفنگ شر آن جماعت را از خود دور کرده سپاه روی بوادی مراجعت
نهاده و در آن روز بدین تیر و تا چهار فرسخ راه با و زبکیه زده خود و نموده مالکش نام موضعی از مواضعات
قوچان رسیده و شب در آمده دیوار پست آن موضع را پناه خود ساخت و از بکیه در پی او زده آمده
آن شب از جا پیش پا بس داشته و در ای افشار و لشکر کرمان در طبس از رفتن مصطفی خان جزما و قطعا
جا جلا مطلع شده و رانه شدند در روز دوم که مصطفی خان در دیوار پست موضع ایمک بود بدان موضع رسیدند
چون سپاهی سپاه و قزلباش که قریب شش هفت هزار سپاهی قزلباش آمده از دور و های یاران شتابان جماعت او زبکیه
مضطرب شتابان قرار از بر خود داده و حال و اشتعال را پیش انداخته لشکر سپاهی قدم بوادی مراجعت
نهاده مذ مصطفی از مضیق دیوار پست بیرون آمده با اتفاق مقتضای دلاوران افشار معرکه رزم و پیکار
گرم کرده چون قول بهم کرد رسیده و چاپ حرب در پیوست جماعت او زبکیه را طاقت مقاومت آن لشکر
جرار نبود در حمله اول شکست خورده جمعی از بهادران کجخیر طعمه مرد و شمشیر گشته جان محمد دیوان بیکی کداز
عظمای او زبکیه دیوان بیکی قلیم سلطان بود با چند نفر از بهادران معتبر اسیر پنجهٔ تقدیر شده معدودی از
آخته روم بر پای رفته اکثر آن جماعت را او زبکیه دانسته چون جنبر جماعت او زبکیه که در حلقهٔ قوچان بودند سپاه
اقتضای سستی پذیرفته تاب مقاومت نیاورده و ارک را خالی کرده راه فرار پیموده و بعد از آن
او زبکیه معتمد کشته ای عظام بیغ و ظفر اختصاص یافتند معلوم ایشان کردید که موکب ظفر قرین شاهی
عنقریب بیغ و نصرت الهی از خراسان بکجاب عراق بازگشته مصطفی خان در قوچان و حسام قوچان را
افشار نزار تبریز و شیروان و عراق آمده در دار السلطنهٔ اصفهان بشرف پای بوس شهریار کیهی ستان مشرف

شده محمد خان دیوان سپکی بچین بیک غلام خاصه شریفه سپرده نگاه داشته از حال یکدیگر آن را
کر خبر شده جزری بازنیامد ۵ در خلال این احوال یتیم سلطان با برادران و جزو او زبک بر سر سلطان علی
جلیفه شاملو رفته او را در علقه در خش محاصره نموده بود چون اهمیت حال بر پسر اجلال اکمل قبل ازین نگاشته
کلک نقطه پرداز شده بود که سلطان علی جلیفه شاملو رفته او را در علقه در خش محاصره نموده مصنف بگشت
پرخست تواب همایون اعلی بجانب قاین نهضت و علیقلی خان والد امیر حمزه خان اسناجلو حسب الحکم حاکم
قاین بود از مصولت سپاه او زبک از قاین بیرون آمده در علقه خوزان اعمال قاین بسر سلطان علی
جلیفه چون بآن حدود رسید طایفه شاملو ملازمان محمد یم را بجانب ایشان روانه برسر او هجوم شده علیقلی خان
آوازه وصول جلال بطرف خراسان شنیده با اندک اندک عارضه داشته آعزف در علقه خوزان گذاشت
بکجا و در آمد و عزیمت اردوی معلی داشت سلطان علی جلیفه و طایفه شاملو هم بس حکومت قاین
و اخذ مال و غنایم سر راه بر او گرفته در مقام محاربه بر آمده بر غازیان اسناجلو وقوع صایل لازم آمده
میازمه در گرفته محاربه عظیم بوقوع پیوست و جلیفه از جانب اسناجلو وقوع پیوست و درین اثنا فتحلی
بیگ او و علیقلی خان خورده او را مجروح ساخت و علیقلی آخر هم آزوز زخم تفنگ از هم درگذشت بعد ازوفات
او سلطان علی جلیفه مملکت خانی یافته برسنه حکومت نشست و درین سال یتیم سلطان لشکر بر سر
جلیفه کشید چون او لشکر بر رضای اشرف اعلی بجانب بر آنولایت تسلط یافته بود مردم اینجا نیاوردند
عدو را بحراهای درین ناحیه مانع از سپاهی و رعیت آنجا نوده و قریب یکهزار نفر جمع آورده جانب او شتافت
در موضع در خش او را بحال قاین بلا فرصتی روی داده و چنان بر سر صعب اتفاق افتاد و یتیم سلطان ظفر
یافت و قریب پنجاه رسه پانصد نفر از اوزبک بشیه درین جنگ بقتل آمده بقیة السیف بر یورت موضع
درش در آمده جنگ کنان خود را بجلگه انجار سانیده و یتیم سلطان او را در سنگلای محاصره کشیده و کار
بر او دشوار شده بود که خبر لشکر و وصول لشکر فرشباش و جنگ امرای اقشار و شکست با جولی بها در قوقا
میرزا و سنال بیرنا چاپوکه گذشت باو رسیده و با اضطرار از پای جلگه در خش برخاسته بچواف و بیاخر
رفت سلطان علی جلیفه از معسکر محاصره خلاصی یافته بجانب قاین رفت مآل حال او در ذیل این اوراق
در محل خود سمت انکشاف خواهد یافت انشاء الله تعالی واقع شده که در عرض این سال طایفه شاملو در سید
از سوانح این سال آنست که شاه ویردی خان قراداغلو که در سنگلم نزول دارد الار شاه وارد و پیل در سنگلم
احمد ویردی خان روی ازین ولایت تافته قرار نموده داخل سبزوار رویه شد پاینان سر حد آخار مصالحه
بجز یا نقض شرایط پیمان نموده در مقام امداد او نشده ندو او از معاونت رومیان مایوس گشته چاره کار

التجا بسایه چتر همایون اعلی نیافت و عریضه عزاعت آمیز فرستاد و مضمون آنکه در هنگام وصول موکب
ظفر قرین از هم سطوت قاهره شاهی وحشت و دهشت بی اندازه بدین غلام راسیده تاب مقاومت
ملازمت نرسد اکنون بر دولت شاه تقصیر عفو برجا به جرایم بنده گشته از سر قدم ساخته پیاده بسر کرد
اعلی می آید و از موقف جلال منشور اقبال مبنی بر استمالت او عرضه و یافت و مشار الیه احرام تعظیم
علیه شاهنشاهی بسته و در راه خراسان موکب ظفر نشان پیوسته در موکب مقدس بود چون سنوز
هوای خودسری در سر داشت و از اخلاص بی بهره بود در ایامی که چین لشکر مضرب خیام عساکر
ظفر فرجام بود جنبش باطل خود را ظاهر کرده با چند نفر از امرای مسکوب معزول که در ازای سوی اعمال
بحیرت و ناکامی روزگار میگذرانیدند مثل شاه علی سلطان شاملو و تکان و مذر خان افشار و امام
ویردی اتلاملو که در آن وقت آب رویی نداشت احتلاط آغاز نهاده و اکثر اوقات با یکدیگر معاشر
و هم صحبت بودند همانا از راه و عذری داشته اند کی از ارباب اخلاص کرار مواضعه ایشان آگاه بود و
حقیقت بخدمت اشرف عرض نمود و ایشان مستشعر گشته از راه و فساد برنموده در روز کوچ کرده در عزیمت
ملازمت و چون کرشمه مواعظ و نصایح امام ویردی اتلاملو در برابر دولت خود مشهور گذاشته بنجات یافت
آن مرتبه بی سعادت مورد سیاست گشته بقتل رسیدند دیگر از سوانح آنست که در وقتی که رایات جلال
و جلال در سطر خراسان بود و امرای افشار بیاغ بودند بیخبر به تقصیر حکومت کرمان از ایشان تغیر شده
نامزد حسن خان اسناجلو قوچی بیرد گان شد در خاطر انور رسوخ یافته بود که لشکر افشار را که سودای
خودسری در سویدای خاطرشان نقش مذبر گشته هنوز عارت سابقه را فراموش نکرده اند عموما مورد
عتاب و خطاب و مواخذه گردانیده و حسن خان عازم دفع کرمان بود که امرای افشار رسیدند اگرچه حسن
سعی و مردانگی ایشان که در محاربه او زبک بظهور آورده بودند بهست و صفح یافت اما حضرت اعلی
شاهی ظل الهی بجهت استقام امور پادشاهی بعقیده بر آمدن طایفه افشار همچنان در معرض عتاب و خطاب
داشته بالآخره در ازای مردانگی جنگ او زبک تقصیر ایشان را بالعفو مقرون گردانیده در آن سال
الکاء مذکوره بر حسن خان شفقت شده بود از سال آینده محمد داحکومت کرمان با ایشان شفقت شده و
ایشان بشکرانه این عطیه عظمی مبلغی بر سم پیشکش قبول نموده مقتضی المرام روی توجه بجانب کرمان نهادند
و از توقف عنایت الوهیه بخواص ملازمان رکاب که مسقت سیاق خراسان کشیده بودند تقسیم رفت
طوایف ذوالقدر که سالها حکومت فارس کرده بودند بجز به اندکی لشکر کم آورده بودند مورد عتاب و خطاب
گشته الکاء مذکور را از سیاه و خان و امرای ذوالقدر تغیر یافته حکومت شیراز به حسین خان صاحبقاران

کار کیا احمد که از ملازمان آن سلسله بود و با پسران همبشه خان کنزاک و رزیده و ایشان را لعنف
از ملک بیرون کرده خود بتغلب بر آن ولایت استیلا یافته لوای حکومت افراخته بود و سبق خدمت
و دولتخواهی در ایشان داده و ماں نداشت که مملکت را چنان باو بقایه گذاشت خاطر الهام پذیر بدان متعلق
گشت که بکیلیان پیغام فرستاد که پیش امشقام داده بحضرت اولیای دولت قاهره در آورند
چون فرستادگان در وقتی که برشرخان احمد میرفت انواع اعتداد باو کرده بود و تقویع ذرایع مرتب
تدبیر میدید اما امیر دیسادوستش را انجبه امت اعتماد و آشنایی که با امیر حمزه خان طالش داشت محل اعتماد
ندانسته رای و تصلیح او بدین قرار یافته بود که او را وقع نموده و الکای سکر را و طالش که با سادات
مقترف کرده و تهم خلجیان را بوقت دیگر گذارند چه محمدت که مردم پیغام که بالطبع هواخواه او بیشه
سمع فشه نموده سر بخیر اطاعت در پیاورند و فشه ایشان بکیلیان پیغام تغیر سرایت کنند بعد از
مشاوره و مکاشش حصلی دیدند که هرگاه در مقام تصنع هرکدام در آیم موجب رمیدگی دیگری گشته
متوحش میگردند چنانچه رای جهان آرا متحیر کل دارالمرز متعلق گرفته بود اعاظم درگاه را بشان ایشان
مصلحت ندانسته بحسب الاشاره همیون هرده ماخوده معهد گشته و امیر شاه ملک نامی از اقربای خلجیان
با انگه سابقه خدمت و آشنایی با بندگان حضرت اعلی شاهی نداشت و اعتمادی شایست حضرت
بهت آزمایش کیلیان و عیار جش شناسی ایشان ترتیب فرموده سپهسالاری کل کیلیان بپیغام
باو رجوع کردند و چند نفر از مردم خود پیغام که اسم درسی داشته در سلک ملازمان حاصه شریفه منتظم
داده و زباده از معمول مواجب و تحویل باشان شفقت شد و او را و عکاش بهت رشت و فومن معین کرده
همراه کیلیان فرستادند

فرستادن چون مهمات کیلیان بقاعده که مسطور گشت قرار یافته امیر شاه ملک و دیگر
مقربان بشفقتهای بی اندازه روانه شدند و ماچون بهره از رخ شناسی و جوهر عقل نداشته هبشه
طبیت خود را که در باره مردم کیلیان تصور و او را ظاهر ساخته در معاهم عصیان و طغیان در آمدند لیاس مجتهد
پیغام جامع نموده بر سر او را و غوغا فومن، فشه او را بفصل و آورده غوغا رشت این خبر شنیده و از اظهار
آثار خلافت مشاهده نموده خود را از رشت بپیغام انداخت و امیر شاه ملک بیچ فشه کرده به پیشباز
بیرون بلجیان و عصیان انداخته ند از سپاهیان کیلیان به پیش دو طایفه اند که همیشه وکیل السفله و محتاج
اختیار دولت سلاطین انجا بوده اند یکی را از زرده و یکی را چنگی می نامند و میان این دو طایفه همیشه
سپهسالاری و وکالت پادشاه و عداوت قدیمیست که هیچ یک در هیچ مقام فرصت بدیگری انجا نمی نامیشه

و درین مقام امیر عباس از طبقه چنگ و بزرگترین سپاهیان کیلیان و حسب الفرمان مقتضا مربان حاکم
گشته بود او سعید نامی از طبقه اژدر و پیشه و جنگل صفت هم کرده تا غایت اطاعت فرمانبرداری نموده از امیر
عباس خایف بود درین وقات آوازه یاغیگری امیر شاه ملک شنیده نزد او آمده اظهار رو خواهی
خان احمد و مخالفت فرمانبرش کرد و سیمان خفیف عقل کیلیان بر سر او جمعیت نموده با امیر شاه ملک
عهد و پیمان درمیان آورده گرتا آمدن خان احمد و محمد امین خان و لد همبشه خان وارث آن ملک
که در شیروان بود متوجه گرفتن فرزند کیلیانیان متحقق شود او را بزرگ درپیش منصب کل کیلیان دانسته
بعد الیوم عداوت پیشه پیشی و پیشه جمعیت محمد امین خان که از معتمدان برادری رزه با آقا بیست ضبط نموده
فرمانبرش را مدخل ندانسته این خبر بر اجحاب رسیده احمد پیک دارو غه و بخلام فرمانبرش با اطاق طالشه
کولی آثار مخالفت فرمانبرش نموده مقتضای حزم و احتیاط عمل کرده با کرده فرمانبرش از کیلیانیان کناره
جست طالشه کولی تیز با او به مخالفت شده و از یکدیگر خایف بوده در روزی که میانه این دو گروه مقاتله واقع
شد کیا فریدون که مرد راست قول خیر خواه بود احمد پیک و کرده فرمانبرش را از جنبش باطل طالشه کولی
و مواضعه او با شاه ملک و دیگران خبر کرده صلاح دولت قاهره را در آن دانست که پیک را در آن وقت
صرفه نموده در چیرتا چیر اندخته خود را از مهلکه بیرون اندازد و زیرا که طایفه فرمانبرش عشر عشیر کیلیان بوده
هیچ غریبت عنان از معرکه نپیچیده و بدلالت کیا فریدون راه دیلمان پیش گرفته طالشه کولی از قفا آهنگ
پیک و فرمانبرش چیرار شده کس تزد امیر شاه ملک دیسا دوستاده و ایشان از آب سفید رود عبور کرده
بزار سیدا شرف آمده و با یکدیگر عهد و پیمان کرده در مخالفت فرمانبرش بکجت کشیدند امیر شاه ملک
به پیش بوده و طالشه کولی و بوسعید با غلبه تمام بلاجان آمده با ستظهار مردم پیغام کس طلب
خان احمد رفته بشیروان فرستادند و در لاجان طرح سلطنت انداخته ارباب مناصب معین نموده
روزه در خانه خان احمد جمع شده در ایوان خانه او سپندی کشیده و فصل مهمات پیغام نموده
بیشان بیکیشه دو دو روز حکومت را غنیمت دانسته اصلا در مآل حال اندیشه نمیکرد چون این اخبار
در تونس بسمع شاهیون رسید شعله غضب بی نهایت لهب زبانه کشیده اول اراده خاطر اشرف بدان متعلق
گشت که بنفس همایون متوجه دفع این حادثه گشته بنوعی در پیشه و تادیب آنقوم پیغام روزگار توجه نماینده
که بعد السیف از خواب غفلت بیدار شده بعد الیوم حرف فتنه و آشوب بر زبان احدی جاری نتواند
شد چون قابل حرکت موکب همایون نبود و مهدیان دانش ذات اشرف را از این اراده مصروف ساخته
فرمانروا مقرر فرمودند که از راه کوهدم که راهی پیغام پیش است رود احمد قلی پیک تورچی

باشی را با جمعی از قورچیان عظام مقرر داشت که به دیلمان رفته با همه پیک و یکیاق به دیوان علی کشته را
از راه بیشه رود کیلان رفته علی سلطانی کیلان مقرر است هر روز در کنار ایشان نهاده و عرصه آن را
از خار مغرض و ارباب عدوان سر بلندی یافت بالجمله خان مشار الیه با شوکت و حشمت
تمام از راه کوهدم قورچی باشی از راه دیلمان روانه مشهد مذکور آورده و عساکر اجلال ترازل کیلان
طاعتیان کیلان امد حشمت به سیه طالشه کولی را با اطاق منصور مکال که از تجار با اعیان بود بمقابله
لشکر دیلمان فرستادان کرد راه بیشه رود در اکثر از دیلمان به لاجان پیوسته در نهایت صعوبت
از غایت سنگی و کثرت لای و بیشه عبور زیاده از یک سوار از مضایق آن جا نمیتوانست مسدود
ساخته بدفع لشکر قزلباش پرداخته وجود را اده داشت که با میر شاه ملک علی کشته با اطاق مردم به پیش
راه کوهدم را استحکام داده فرهاد خان و آن جماعت را از دخول کیلان مانع آیند قورچیان عظام
چون شنیدند که طالشه کولی به بیشه رود آمده مضایق راه را بجزر دون و چوبهای بزرگ انداخته کیلانیان بنه بر پیکها بسته استحکام میدهند و مستعد رزم و پیکار ست هوز زباد خان در کوهدم که از
از قورچیان که مقدم را پیش بودند دیلمان پای جلادت پیش نهاده بقراولان لشکر یانی رسیده جنگ
در پیوسته شده و شکست بایشان داده و در سه نخستین را که به گردوه پیچی بسیار در انجا گذاشته بودند
از دست یاغیان گرفته پیش رفتند قورچی باشی و بقیه لشکر به پیروی دولت قاهره پیش رفته
شکست بر لشکر به عهد کیلانی افتاده به بیشه و جنگل پراکنده و شدند منصور مکال کشته شکسته طالشه
کولی خود را بجایهای سخت کشیده و عساکر منصوره از مضایق آن راهها سپاهیانه گذشته تا لاجان
در محلی توقف ننموده در آخر روز بشهر رسیدند به سعید که جزء طالشه کولی و طرف لشکر کیلانی و آمدن قورچی
شنیده بود سراسیمه از لاجان خود را به چشمهای کیلان رسانیده مخفی شد همچنان قورچی و آمدن شب در شهر به
آمده شهر را خالی گذاشته بودند از لاجان کس نزد فرهاد خان فرستاده او را از فتح لاجان خبر داد
و قورچی باشی لشکریان را از نهب و غارت منع کرده به استمالت رعیت پرداخت مردم شهر بیک
دره و دو منع شدند فرهاد خان اگرچه از سعت قورچیان از فتح لاجان آزرده و کرده بد زیرا که میخواست که آن
فتح سبق او نیز شمرده را ما ظاهرا اظهار رضا داشت و حسنه می کرده علیخان را با جمعی به پیش فرستاده و دوسی
در خدمت اشرف معتقد بیک و بداشته بود کوشش او را بدرضای ارجمند کرا بیاده کرد این در
ثبات عهد و صداقت در سیخ نکوهیدی و اخلاص سفارشات بلیغ فرموده با سیه دل چه سود کافور و عطر
و خود متوجه لاجان شده و عساکر منصوره طی کرده به عرض اشرف اعلی رسانیدند

باشی و قورچیان چند گاه در لاجان توقف نموده در تفحص و تجسس یاغیان و حدمانی کرده می‌بیند
حسب الاصلاح دولت قاهره سعی موفور ظهور می آورده بعد از انکه خاطر از مهمات انجا جمع
شده قورچی باشی و قورچیان بقزوین آمده فرهاد خان باستظام مهمات کیلان و استمالت کیلانیان
پرداخته لوای عدالت مملکت داری مرتفع ساخت و علیخان به پیه پس رفت مردم به پس تهکی
با طیع خوابان بوده بودند بر سر او هجوم میاورند از امیر شاه و ملک عبد الله شده امیر شاه و ملک کرا خود
قورا جه بیس سوال دیده دشاهده نموده چون فتنه او باعث استخلاص علیخان شده بود اهالی اعتماد
نموده از پی علیخان آمده و علیخان چاره بجز رفتن و گشتن ندانست و مقاتل در آن موذور نظر مردم
منبه بقدم اطاعت و اخلاص نهشته او را بقتل آورده سرش را به لاجان نزد فرهاد خان فرستادند
آخر این سال بقزوین فرهاد خان عبد الله را سلوک میکرد اگرچه زیاده از یکسال را در امده اما لوازم خدمتگاری
از دو بقدم میرسید و در آخر این حال که مهمات آن ناحیه تا حدی الجمله استحکامی یافته اهالی خشت
باطل و تکبر از طاهر ساخته تغییر سلوک داده و در مقام عصیان در آمده تا انکه دفع او بر دولت جمت
لازم شده رحمة احوال او و طالشه کولی و به سعید در قصبهای سال آینده از مساعدت بخت مآل
ذکر لشکر کشیدن عبد الله خان کوهارزم آمدن عبد المومن خان پسر شش بخراسان و قضایای که در
این سال بقوع پیوست
چند صادرات احوال سلاطین اوزبک مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست
اما بجا برابط سخن از برادران چار و پنج او بالجمله مرقوم قلم بیان گردیده که میانه نوروز محمد خان بن ابو الفتح
خان و الی اورگنج و حاجی محمد خان بن عشاق خان با دشاه خوارزم کدورت از یک طبقه سلاطین اوزبک
اولاد شیبان بن اوجی بن چنگیز خان و بنی اعمام یکدیگر مدتها بر سر ولایت رسانا منازعه واقع شده
نوروز محمد خان پناه به عبد الله خان برده و را سر داده و ولایت رسانا زد است تصاحب جسته ولایت بردیا
به جهت پیشکش او کرده و عبد الله خان مرورا مصرف شده در حصول مطلب او وقت الوقت مساعدت
گذرانیده زیرا که مناز عه ایشان با یکدیگر موافق مطلب عبد الله خان بوده نوروز محمد خان را مدار
عبد الله خان مایوس گشته ملکزاده عبد المومن خان پسر ش حالیف و بهراسان بولایتی رخصت
از اردوی عبد الله خان بیرون آمده رو به ولایت خویش آورد عبد الله خان که اهکی همتش به تسخیر قلعه
ولایت خراسان جازم مقصور بود و اسخاوه و دوستی سلاطین اورگنج با حضرت اعلی شاهی طل الهی
مکرر و خاطرش بهمه و مناز عه ایشان را با یکدیگر غنیمت دانسته در این سال حضرت اعلی را مشغول مهمات
دار الملزیافته اسهاز فرصت نموده عبد المومن خان بعزم تسخیر خراسان آمده عبد الله

خان شکر بخوارزم کشیده چون عبد المومن بمرو رسید از نکبه ناخان که در ملازمت نوز محمد خان بود
از هیبت و بیم جان احوال بطریق چوخایی مسلوک داشته بعبد المومن پیوسته کلیه علقه با ایشان
او فرستاده نوز محمد خان چوخایی لشکر و مستظهر و متمکن مشاهده نموده در آن ولایت مجال اقامت
نیافته بملازمت حاطفت سلطان جوشانی خود را در آن ولایت پیروز اخته چپر و ساباق روی ارادت
بآستان سدره نشان شاهی آورد حضرت اعلی مقدم او را گرامی داشته شاهزاده نامدار محمد باقر
میرزا با جناب اعتماد الدوله و بعضی امراء و خواص و مقربان تا یکفرسخ باستقبال او فرستاده نوز محمد خان
چون بشاهزاده رسید از اسب پیاده شد شاهزاده رسم معانقه بجای آورده بدولتخانه همایون آمده
در ایوان چهل ستون بشرف ملازمت نواب همایون مشرف شده حضرت اعلی او را روی اشفاق و
برادری باو سلوک کرده و کلمای دیوان حسب الفرمان قصاجریان نزل و سادری و مایحتاج بر وجه
لایق ترتیب داشته در مجلس بزم خاص و معاشرت و صحبت همایون گردیده عبد المومن خان چون
خاطر از هم اسپورده و همچو دیده و اسنا و باعث و رویان و آسخته و جمع کرده در خیره تشویر کشیده و متوجه
علقه میناور گشته در وقتی که هنوز محصولات بحصار نرسیده ذخیره در قلعه بسیار کم شده بود آمده قلعه را
مرکز دوایر میان کرده در ویش محمد خان را با غازیان روملو و قشقچیان اصفهانی که بحراست قلعه میناور
مامور بودند بیرون و بارو و فصیل او را قایم کرده بمداخله مشغول گشته و خبر محاصره میناور
مسامع جلال رسید چون فرهاد خان و قورچی باشی و اکثر عساکر منصوره در کیلان بدفع یاغیان
مشغول بوده و توجه خراسان چندروزی در عهده تعویق مانده و عبد المومن خان از تسخیر قلعه
مذکور اهتمام غیر محصور بجای آورده چندمرتبه یورش نموده دلاوران قلعه سپر حمایت در پیش
کشیده و در امانه محافظت قلعه میکوشیدند احدی را راه بقلعه نداده بسیاری از مهاجمان او در نکبه را
بوسیله خاک بلاکافاده کاری نساخته ند ناچار شب بزیر برجی از برج رفته برج را خالی کرده
بارو طرا پرساخته ند و در اول شب آتش داده بارو طرا آن را نکبه بکرسخته رخنها بهم آمد و از هر سه
هجوم نموده قریب سیصد چهارصد نفر از آن رخنها بالا دیده بشه داخل شده در ویش محمد خان
کرخبر ویرانی برج و داخل شدن او نکبه شنیده خان لحظه تاجمعی از دلیران روملو و میر خانی و قشقچیان
اصفهانی مشعلها روشن کرده خود را برخنهای برج خراب رسانیده و گلوله تفنگ و تیر بر مثال تگرگ بر
او نکبه ریخته ند تا عجالتا ایشان از آمدن بکیفیت دور آن رخنها سد سد مدافعه نموده حکمهای مردانه کرده
دیگر احدی مجال دخول ندانست اما جمعی از او نکبه که داخل شده شده بودند چون از هجوم کومک نرسید

ودر گوچها پراکنده و شده و غازیان روملو و قشقچیان و اهل میناور سرهای گوچها را گرفته بکنگره
از پای دری آورده و تا نصف شب چنین الفریق حمله و جدال بود تا آنکه دو هیئت نفر از همدیگر
جدا شدند و نفر از ایشان از اخلاط سلاطین و معتبران او نکبه بودند زنده گرفته شده تمامی بقتل رسیدند
و در آنشب تا صبح کار و زد آن برج را محکم گردانیده استحکام داده و عبد المومن از این واقعه بی آرام
گردیده و دست و دلش بهیچ کاری و علقه داری و درویش محمد خان و صفا بیان آفرین کرده دانست
الواقع در زمانه سابقه کمتر وقوع یافته که پادشاهی چهار ماه در پای قلعه سعی نموده برجی را خراب کرده
مستعد یورش شده باشد و با سیصد نفر داخل قلعه شده و باز قلعه داران هجوم کرده رخنه را
بهمت آورده محافظت نمایند و شهری با آن بزرگی را از شر او شش نگاه داشته باشد بالجمله
او نکبه از فتح و ظفر مایوس گشته در همان شب باشاره و تحریک عبد المومن خان در پای قلعه
فریاد زده که اگر خانان سلطان و فلان بهادر کشته نشده اند ایشان را زنده نگاه داشته صلح کنند
که ممکن است که اهل قلعه باین وسیله نجات یافته از سخط و غضب خان ایمن گردند چون نفر از غازیان
روملو که یکی از ایشان باد در ویش محمد خان نیز آن جماعت را زنده نگاه داشت که در وقت خود بکار آید
در خلال این حال از شاه وردی عباسی دست درازی مملکت خراسان واقع شده علی الفجله
بسر انجام سلطان پیاده کرد و در راجرا بود آمدن باد و محاربه مذکوره او را بشغل رسانیده و از همت
نادره غضب پادشاهی اشتغال پذیرفته تا دیه و پیشه او که در قرب جوار ممالک و فی الحقیقه دشمن
خانگی بود بر زمین همت سپاه لازم همیود نهضت همایون بجانب آن شتاب واجب شده رقم
اشرف باسم درویش محمد خان غزا صدور یافته مشار علی گرد وی داده او را آگاه گردانیده بود
اعلام نموده که چون در این سال آمدن مالجزا سان میسر نیست و همچی کمتر از غازیان روملو می صفاها
و اهل عیال و ناموس قزلباش در میناور است از روی عقل و دانشی که دارد با عبد المومن مدارا
کرده طرح صلح افکنده و خود را بهر طریق که دانند بعراق اندازد و اهل عیال را از انجا بسلامت بیرون
آورد که همیشه بر عیال خود میگریند و هر گاه مقدر اتفاقی باشد باز بدست می آید و شاه قلی خلفای برادر
درویش محمد خان را طلب فرموده و این رقم را باو داده که بر خیشاوند فرستاده مبشر الیه الکاتب
معنی فحوای جمل فرستاده این نگاشته که مادر طریق اخلاص و صوفیگری جان نهیم در راه
دولت و در شاه کامل سرمایه سکینای و ناخوشی رسیده ایم برادرم تا جان در بدن و رمقی در ما داشته
باشد کوشش و کوشش نموده قلعه را نگاه دارد بعد از آنکه صفت سجال در او یافته مصادره قلعه

داری عاجز آید در راه دین و دولت مراد از شرب شهادت چشیده و نام نیک در صحیفهٔ جهان پایدار
بگذارد و نواب کامیاب اشرف بلا فاصله بعد از ورود مذکور اگر اینجانب سعی و جان سپاری بجهت استرضای
خاطر مبارک بکار برده چنین امر کمتر رضای دلیلیت حبیب در طریق اولیت چون دار السلطنه هرات
که سخت خراسان است و مشهد مقدس معلی که مدفن حضرت امام ثامن ضامن است با اگر محال در تصرف
اوزبکیه است بر سر مینشاورا بهمه تلاشش مؤنون و اهل عیال برباد داون چه هیچ میدهد اگر خدای نخواسته
باشد که کل ممالک خراسان باسان تر بی هیچ مؤنتی که در بر میدهد جنال احدی حضور نکند بجهت
عاد آید والا سعی بیفایده کردن با فلک ستیزه کردن است و آخر الامر اینجانان که بر زبان الهام بیان
آن حضرت گذشته بود ظهور آمد القصه بعد از مبالغه بسیار یکی از مخلصان جان نثار حامل این
منشور اقبال گشته بهرات وارد شده از انجا بکس مجهول داده به مینشاور فرستاده و درویش محمد خان
از حقیقت حال آگاه شده امادر حلقه آن وقت بدست می آمد و وقت لایوتی داشته دست و پای میزند
بعد از انکه از مضمون آن واقف کار براصل حلقه دشوار شده کشکولی صلح میان آورده و بهادران از هر دو
گروه خاموش بودند و سید آن ساخته و عبد الموس خان که از ابتدا در زمان محاصره و قلعه شدن
سپاه به ستوه آمده بود و بسیاری از مبنجو داد و زنکیه ضایع شده بود صورت فتح و ظفر مطلق بهرات
میگشود اغتنیمی دانسته عهد نامه نوشت که هرگاه درویش محمد خان دست از حلقه مینشاور
بازداشته روانه عراق گردد از سپاه و از زنکیه امنیت و مال و جان و ناموس ایشان تعرضی نخواهد
رسید و از غازیان روطرا که گرفت رشته بودند و سید صلح ساخته شرط نوشتند که از جانبین
گرفتاران را اطلاق نمایند چند روز دراین گفتگو بسر رفت و درویش محمد خان و اهل حلقه عهد و پیمان
او زنکیه را اعتمادی نداشته زیرا که ترتیب بدون ضرار کس از او زنکیه در مدت محاصره بقتل آمده بودند و
کل او زبک قوتی شده بودند و مع ذلک از غدر و کید عبد الموس خان ایمن نبودند بالآخره چنان باهمان
مغلطه موکده کرد اسیدند و از انجانبین شرایط عهد و پیمان استحکام یافته درویش محمد خان و افراد
خانه کوچ با اهل عیال از دروازه عراق بیرون آمدند عبد الموس با کل سپاه آراسته در آنروز نشسته
شکر قزلباش سوار شده بود چون لشکر قزلباش سفا هده سپاه آرایی او کردند دست از جان شسته
مستعد رزم و پیکار گشته سیصد نفر تفنگچی قدر انداز صفهانی که همراه بودند فتیلهای تفنگ روشن ساخته
منتر صد محاربه بودند از ظرف او زنکیه که اکثر برادر و پسران ایشان و اقوام ایشان در ایام محاصره قتل
آمده بودند اراده نمودند که نقض عهد نموده از قزلباش انتقام کشیده و عبد الموس خان با درویش سنید الله

کشکاس شده و عقلای آن طبقه گفته بودند که اینجماعت کیذار نفس امّاره همگی اهل از جان برداشته باشند
از جان دار ند کار زاری نمایند و صدق اندازان باهر چهال از میان ایشان استاده و تا دو هزار
کس از ده فصل تر سند ایشان مقهور نمیکردند و مع ذلک بدنامی نقض عهد و پیمان لایق زیب سلطنت
نیست اولی اینست که رو خانعبده و پیمان نموده و معترض اینجماعت نشویم عبد الموس خان را این رای پسند
افتاده و اندیشه عذر از دل بیرون کرده و اماکس فرستاده و درویش محمد خان را در سراسب طلب نموده
مادر کور نفس نموده راهی شود جماعت روطه و تفنگچیان او را از دفتر مانع آمدند و بشارالیه علی الحظه
مبادرت نفس نحسین و عهد و پیمان محکم کرده مکرر اجال پنروال شاهی کرده با سه چهار هزار نفر از قشون
دلگشا جدا شده و مقابل عبد الموس خان رفت و او را پیش برده کورنش فرمودند عبد الموس خان با
سحسین و آفرین بر دگشوده گفته بود گر ملک و ثروت بر تو حلال باد که در عالم اخلاص و وفاکری نوادم
مردانگی هیچ تقصیر نکرده اما اسب سواری درویش محمد خان را باز پس مرصع طمع کرده از اینها بوی عمل
خود اسپی باد او داده درویش محمد خان رخصت یافته در آنروز تا شب راه قطع نموده خود را بمسجد و سبزوار
رسانیدند و از انجا راه عراق پیش گرفت و قضی کرد ایات نصرت آیات از آستان معاودت
نموده بخدمت سید شریف علا رفعت اشرف مشرف شدند و او را در اتاق این خدمت ایالت کیلان
و لاهیجان و امیر الامرایی انجا باو شفقت شدند بعد از آمدن درویش محمد خان عبد الموس خان راه تسخیر
سبزوار نموده چون از ستان شده بود خود بمشهد مقدس رفت جمعی از امرای او زنکیه را بر سر سبزوار
فرستادند و محمد مومن سلطان نواده میر شمس الدین علی سلطان سبزواری که حاکم آن ولایت
بود از مدتی آذوقه از محال قریه شهر جمع آورده ارک را استحکام داده بود چند روز محافظت شهر نیز
نموده سبزواریان طاقت رفوت و توان طواز عم حلقه داری پرداخته و عبد الموس از طول مکث حراسان
دلگیر گشته روی توجه بسیاحت باغ آورده کس نزد امرا فرستادند که در تسخیر سبزوار کمال اهتمام مرعی دارند
چون امرا از رفتن او آگاهی یافتند با محمد مومن سلطان طرح صلحی افکنده به سبزواریان مقام
دادند که پادشاه قزلباش در این سفر نجز اسان نیامده و عبد الموس خان کر سنگ چپاکی است در مشهد
مقدس نشسته و مبادا از سبزواریان در مخالفت او باقه شان خود بد منصوب نخست نماید و انش
بدو در ولایت افتد و زود اصلح بحال شما آنست که در این سال با و مدارایی کنید بعد از آمدن شد
سفر قرار دادند که حاکمی که عبد الموس خان بجهت سبزوار تعیین نموده بایشان رفته تا شش ماه بایشان
باشد و دخلی در مملکت نداشته باشد بعد از انقضای وعده اگر لشکر قزلباش آید حاکم او زبک سفر

گرمهٔ والا حاکم حال بیرون رفته و او را و غراو از یک بحکومت قیام نمایند بنده اریان جهت استحکام
خود از شکنهای محاصره راضی مصالحه مذکور شده و از جانبین شرایط عهد و میثاق تاکید یافت
و مذکر جهاد و نامی از اعیان او زبکیه که بحکومت دارو گلی سردار بیض باقته بود با تفاق موسی میرزا
باجناد نظر بشهد آمده و لشکر او زبک کی کرد از جمعیت عبد المومن خان رفته شده و در حدود جام با
بسیده و جهت عدم بنده اریان بنوعی که گذشت عرض کرده چنین مسموع شد که عبد المومن خان با
اعتراض با مراد از کرده مصالحه مذکور را انکار کرده با جمعیت محمد مومن سلطان منازل جهت سکنی
ایشان بعض نواحی ساوری ماه میاوسه انجام نموده دیگر در مرتبه پی لجا بنیش ملاقات واقع شده
ملازمان حاکم در تحصیل ساوری اندک بی اعتنائی برجایا میکرده و میخواسته که آثار تسلط و اقتدار
ظاهر ساخته از هر کس آزار دیده شده لهذا بعضی از اعتضای موجه میکشیده بنده و بنوازیان
که شیوهٔ نظری بوده در کوچه و بازار طعن شنیدن باوز یکیه موده جابلان ایشان به تعصب مذهب اظهار سب
و رفض میکرده اند از یکیه دشنام میداده اند و بوکه و تمشیر کشیده بی اعتنا الا نه سلوک میکرده اند از
مرتبه محمد مومن سلطان کس نزد مذکر بجهاد رفته و موسی میرزا و نوشته اند که خود را مانع نمایند که در کوچه
و بازار تردد نکنند و در مقام اضرار و آزار بنوازیان نبوده باشند او معذرت نامه کشته بی اعتنائی یا
بعدم اهتمام بنوازیان نبوده باشند از مسلط و بعد سلوکی ایشان به شکایت آمده نمایند و عرضیه
بجناب اعلی رسیده و هیچ جا یکه بگرمی آمیخته چند گاه او زبکیه از شهر بیرون رفته اند و بیاقی کرده بهار
فرصتی یافته شود سنگ کلیه و اقامت مسکن کرده او را علقه کونه کرده خود را در انجا محافظت نموده
میرزا محمد مومن سلطان و بنوازیان بودن ایشان را در آن مکان مصلحت ندانسته ایشان را کوچ
ملازمت و گاهی مبالغه و تکلیف عنیف با مدن شهر را عنب ساخته آورده اند اما جان و دستور بلاسی
او زبکیه در مقام ناهمواری و سعته بدخواهی و ریش سفیدان عداوتی میکرده اند تا انکه بنوازیان
در مقام دفع ایشان و آن جماعت و ایشان بشک آمده راه فرار پیچیده بنوازیان هجوم نموده و موکب
میرزا بهست آورده بی اختیار ساخته و شروع در کرفت و کیر او زبکیه شد جماعت او زبک پراکنده
اندک دست و پائی زده چون با هجوم عام برنمیتوانسته آمد رضا بقضا داده جمعی دستکیر شده محمد
مومن سلطان اینمعنی را بخدمت اشرف عرض نموده مذکر جا در را نکاه داشته موسی میرزا با کرفتاران
بپایه سریر اعلی فرستاده و نواب کامیاب اشرف این پیش سکنی را از بنوازیان پسندیده داشته
فرمودند که هر کاه نمایند کان ایشان بعیش صورت فی بست ایشان را عذر خواهی نموده روانه ولایت خود

بیاسیت کرده باحمد موسی میرزا را نوازش بسیار فرموده و ارا بار رخصت انصراف داده
و یکی را از قورچیان عظام همراه کرده مذکر در ممالک محروسه علوفه و اقامت ایشان را داده با عزاز
و احترام روانه نمایند و قورچی مذکور حسب الامر اعلی ایشان را بمشهد مقدس برده بجائی که ایشان
کر در آنوقت صدای نظر بها در بوده بسپرده قبض ستانده بشرف اشرف رسانیده اما عبد المومن خان
که کینه بنوازیان بجهت رفض و غلوی تشیع در دل داشت اینمعنی را اعلا داده کینه در سینه ساخت
و در سال دیکر چنانچه مرقوم قلمک بیان میکرده از ایشان انتقام کشیده نخجوان و بیاد آخرت
کرفتار آمده و عاقبت شامت او بروزکار او عاید کشت اما عبد الصمد خان کرکنج نخجوان شده
بعد از مجادلات که تحصیل مناسب سیاق تاریخ احوال بر آن مبنیست بر حاجی محمد خان غلبه نموده و یکه
و یکی کرد از هیچ جان و نهب و غارت اموال کرد ایشان اغراز جان است یا از عدم قدرت علی
ای حال با پادشاه خود طریق بوفایی مسلوک داشته زیاده سعی و اهتمامی در جنبانیدن عبد الصمد
خان کشته اکثر طریق الطاعت و مشایعت او مسلوک داشته حاجی محمد خان از سپاهی در عیت آن
ولایت مایوس کشته چاره بجز فرار نیافت و ملطایف الحیل با تفاق عرب محمد سلطان پسر بزرکتر
خود و سوج محمد سلطان پسر کوچک و برادر سلطان پسر زاده و با جان سلطان برادر زاده اش
و چهل پنجاه نفر از ملازمان معتمد خود را بسیان ترکمانان ایل حسابی خانی کرد رسیده و از استر اباد مقام
دار مذاخته از انجا احرام شرف ملازمت اشرف بسته روی توجه بپایه سریر حضرت اعلی نهاده
در منکامی که موکب همایون در سفر ارزنان بوده مدار السلطنه تبریز رسیده نواب کامیاب سرشرف
اذ آمدن او خبردار کشته مقرر شد که در تبریز منازل مرغوب جهت ایشان تعیین نموده ترتل و سازو
سرانجام نمایند روزی چند از سوانح راه و مشقت سواری کاه و بیکاه استراحت نمایند و مشارالیه
چند روزی در تبریز باستراحت پرداخته مقرر شد که موکب همایون بودند اکه در روزی که بندکان
اشرف بخیر و فیروزی و اجلال بشهد تشریف برند اول بدیدن حاجی محمد خان بتزل او تشریف برده با
او پدر فرزندانه ملاقات نموده و پرسشهای دوستانه و نوازشهای مهربانانه بعمل آورده صحت والا
مصروف آن داشته که اکر برضای الهی مقرون باشد یکمرتبه دیکر او را و خود محمد خان را بسریر
سلطنت خوارزم اورکنج ممکن سازند و ایشان استدعا در درکاه آکهی درج قبول یافته بالآخره هر دو
پس معاونت و امداد ایشان دو دعای لایت نشان ملک مورثی خود ملکی یافته کامیاب دولت
کشتند چنانکه هر یک در مقام خود در شمرده کلک بیان خواهد شد و ما بیشاء الله

برضمایر فطنت مآثر طالبان حدیث و اخبار برزم آرایان محافل سیر و آثار پوشیده و نماند که مرحمت منصور
از تشویه ایراد آن شرح حالات زمان فرخنده و نشان حضرت اعلی است اما بجهت ارتباط سخن ذکر
مجملی از احوال ولاة ارستان رقمزده کلک بیان میگردد و مجملا طایفه لر کوچک کورد ولایت عزما آباد و
خاوالشتر و صدد مرده و بدس قامت از امداد قدیم الایام به تشیع عطری و ولای اهل بیت طیبین و مخالفت
موصوف اند و مولف ترجمة العالم شرح قضیات و مواضع لر کوچک را بتفصیل مرقوم نساخته
انچه معلوم زده خبر گشته ولایت مذکور بر جانب جنوبی عراق واقع شده و عرض آن بکطرف ولایت
همدان و قلعه علیشکر متصل و طرف دیگر بالکای خورستان پیوسته طول آن از قصبه مرد خرد تا حدود
بغداد و سایر محال عراق عرب ترجیب یکهفته فرسخ است و صاحب تاریخ جهان آرا نوشته که طایفه
لر کوچک احشامات متعارف بوده که بآن سرزمین جمع آمده و مسکن گرفته اند و حقوق دیوانی خاص
الخلافه بعهده او بوده و در شهور سنه ثمانین و خمس مایه بجهت بی سوسی که میان ایشان واقع شده بود
حسب الصلاح یکدیگر سنجاغ الدین خوانده اند ابو بکر بن محمد بن خوانده از فضیله جکرودی که بصفات
اتصاف داشته برخود والی و امیر گردانیده و امداد او الحمن سلوک و کاردانی برآن ولایت استیلا
یافته در سایه الوار حاکم و فرمان روا گشت چاعت حکومت او را پنج مرتبه از دوز عدالت و محاسن اطوار
سنجاغ او و پسر عریانه سلوک می نموده و اولاد سنجاغ الدین مذکور بین النجبه و بین ظهور عباسی می نامند
و وجه تسمیه معلوم نیست ایشان خود را بحضرت عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام منسوب ساخته
باعتقاد انوار او لاد آن حضرت پیشکار بندچون مالیه ایشان خاص دارالخلافه بوده معتوفان بوده که آن
طایفه را بجهت عباسی گویند بالجمله علی احشاف الزده ایامت شاه رستم نامی از آن طبقه در ایام جهانبانی
کیری فرمان عزیز و ملهوز حضرت خاقانی سلیمان مکان چنانچه در صحیفه اول در ذیل احوال آن سلطان
نشان مرقوم گشته بپایه سریر اعلی تمایون آن حضرت آمده ترجیت و نوازش یافت و بحکومت ملک
موروث برد مسلم گشته چون طریق اخلاص سپرده خاقان سلیمان مکان گردیده او را بجدر ولایتی ترجیع داده بدان مکان
بنظر تمایون آن حضرت می آمده و آنان تاریخ اولاد او نسبت بدین خاندان ولایت نشان بعضی
او قات طریق اطاعت سپرده آنرا خلاص و بندگی ملهوزی آورده اند و بعضی او قات عصیان
طغیان ورزیده است در ازای سجاوشی عسکر و علیشکر عهود داده اند در زمان شاه جنت مکان امیر جهانگیر
ولد شاه رستم ماضی بی ادبی از حد اعتدال گذرانیده مستوجب بیشه و تاوپ گردیده بود شاه

جنت مکان صبا الله خان استاجلو را که در آن وقت امیر الامرائی آن سرحد بود بیشه او مامور فرموده
بود نداورا در سنه تسع و اربعین و الف بدان سرحد امیر جهانگیر مذبور رشته بنیروی دولت و اجلال
او را بدست آورده مشغول ساخت و بنوعی در قلع و قمع ایشان کوشیده که خانواده ایشان سیاه و اطفال
رشته و رشته از دو قابض بچرخی فرو نگذاشت و اولاد او شاه رستم و محمدی و بعضی او که بگفته از سادات
رفیع الدرجات حلا امیر شاه قاسم که مسکن او بولایت ایشان اقرب و صحبت امیر جهانگیر در جهاد او بوده
از خدمت اشرف التماس عفو تقصیرات آن سلسله نمود شاه جنت مکان رقم عفو بر جرایم اعمال
ما زمانه کان کشیده و ایشان استمالت یافته التجا بپایه اقبال شاهی آورده شاه جنت مکان
الکای ارستان را میانه سردو برادر قسمت کرده ایشان باطاق یکدیگر بحکومت ملک موروث قیام
می نمودند شاه رستم بر جاده اخلاص مستقیم بوده از محمدی از جهالت و نادانی بیشه و ارباب فتنه او
عصیان سلوک میکرد امیر خان موصلو حاکم همدان حسب الفرمان قضا جریان بر سر او رشته او را
گرفته بپایه سریر اعلی فرستاده و حدتها در قلعه الموت محبوس بود و او اخر زمان جنوده شاه جنت
مکان و سایر اخلاقه پیرایش آورده و او خاطر اشرف آن بود که روانه ولایت خود نماید محمدی مذکور
توسلی بخواجه داود پیر خدمت او کرده او را بکاه معلی قرار نموده بدیار خود رفت و از انجا عرضه نیاز آمیز
بدرگاه معلی فرستاده اظهار بندگی کرد شاه جنت مکان نیز عذر پذیرفته او را از بیاض مسطوره قلم
اطمینان داده و اعتقادات چون در طی وقایع زمان شاه جنت مکان مسطور ایراد یافته بود بنابر مناسبت
احوال در اختتام ثبت افتاد القصه بعد از ارتحال شاه جنت مکان که رویه نقص عهد نموده لشکر
بولایت بجم میفرستاده اولاد محمدی مذکور بمصلحت وقت تحفه و هدایا روانه درگاه جهانبانی کرده خلعت قبول
و عشایر انوار ریکرده و تا آنکه شاه ویردی ولد محمدی در اواخر زمان نواب شاهزاده منصور سلطان
تمزه میرزا و اوایل جلوس بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بوفور رسد و کاردانی حکومت ولایت
موروث یافته نیاورده از آباد و اجداد شنوکت و اقتدار ظاهر ساخت و در سالی که چغال اغلی از بغداد
لشکر بهاوند کشیده و در اسحاقله ساخت و آتش نهب و غارت در آن ولایت افروخت بسیاری
از قبایل و احشامات رعیت قزلباس عسکر و علیشکر خود را بحال ارستان کشیده پناه بشاه و بیردی برد
و اکثر قبایل قزلباس را در الکای خود جای داده رعیت خود کرده اند و بروبه توسل جسته اظهار
اطاعت و انقیاد بکار یکی بغداد کرده و بارکشتی بپایه سریر اعلی فرستاده بعد از انکه میانه نواب اعلی و او
صورت صلح روی نموده شاه و برادی مذکور چون چند سال نکوسری برآمده بود و اطاعت بر او دشوار

بود اما ابواب جمل و مکر گشوده هر دو جانب را نگاه میداشت و با قضای وقت تاج شاهی و مجوز روپیا
هر دو بر سر پیشاوا تا در سال نوشتان میل الف هجری که در سال پنجم جلوس همایون عباسی است و لوای
سیاه منصور و سایر کارخانجات که در حواشی مملکت بسر از کرپیان عصیان بر آورده بودند از اینجا
بطهور رسیده بود یکیک بجزای سوی اعمال خود یافتند شاه و بردی مذکور از حضرت اعلی خایف و سراسیمه
بوده زاد و میان مایوس گشته طوعا و کرها بر مستور زمان شاه جنت مکان اظهار اطاعت این دودمان
کرده پایه سریر اعلی بازگشت نموده و حسین بیک سلوبردی پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده
اظهار بخلای و استدعای عفو تقصیرات کرد حضرت اعلی شاهی ظل الهی بجهت نسبت جاسیکری و ملاحظه
تشیع آن سلسله او را نوازش نموده در مقام ترفیعت در آمدند و چنانچه در طی وقایع آن سال مجرر یافته
او را بلقب ارجمند خانی و مصاهرت دودمان سلسله علیه صفویه سرافراز فرموده همیشه او را در سلک
پردگیان سرادق سلطنت اعظام داوند و شاه و بردی خان مذکور نیز بسلسله این نسبت جلیه فوق افتخار
ایران گیوان سوده لوای حکومت و عظمت و اقتدار مرتفع ساخت و زیاده از آباد اجداد در حکومت
آن ولایت استیلا و اقتدار یافت و رعایای قزاقوس را چنان در راستان نگاه داشته بتصرف
حکام قزلباش نداده و کاهی مخمر میکشتی چاپایه سریر اعلی میفرستاده و نواب اعلی شاهی بجهت تربیتی کرده او را
فرموده و در اغاض عین فرموده در مقام استرداد آن نمیشدند و چون او بجز بندگی بر آمده و شوشه
عصیان و طبل پروازی نشنوده یافته بود و در طریق جیل و مذدیر سلوک مینمود در مقدمه رشته خدمتگاری
او بر سریر اشرف کر آینه اخلاص صاحت هویدا و ظاهر گشت و با حکام قلمرو جلیشکر به سالی آغاز
نموده دست درازی بهر دو حدود و آن حدود نمیشود و نواب اعلی برفق و مدارا میکذرانیدند تا آنکه در آن
سال که عبد الموس خان ولد عبد الله خان اوزبک بخراسان آمده قلعه قبچاق را محاصره نموده بود
و موکب همایون از مشاغل مهام کیلانات فراغت یافته عزیمت سفر خراسان مصمم داشته
و کارسازی آن لباس داشتند و اعوز بولسطان که در این دو سه سال از حضرت اعلی شاهی ظل الهی
اندیشیده و در مقام عاطفه او در نمی آمد از مشاهده احوال سراسیمه کشته مذیاری پیش گرفت داشت
و نهای پس کشیدن از عزیمت بعضی از غازیان سپاه را کر حاضر بوده مذیع آورده فتنه او داد کر یکی از
ریش سفیدان را باستقبال او فرستاده و از سبب آمدن سوال کرده او را از حرکت شیخ که حاجتی و خیم دارد
منع نماید چنانچه مذکور شد بعضی فضل بیاورده و کر طلیعه لشکر الوار و رعایای شد اعوز بولسطان نیز با عسکر بوده پیش
رفته اخبار مرحی را به زیاده و دلیری میشنوده و اتباع شاه و بردی خان از اطراف سیلاخوره و چنانچه با حکام و بزرگان

لشکر الوار کر اضعاف لشکر سپاه بوده آثار غلبه ظاهر ساخته لشکر سپاه را معطوف ساخته اعوز بولسطان
پای ثبات استوار ساخته حمایت مردانه کرده درجه شهادت یافت و مردم سپاه متفرق و پراکنده کشته
روی بادطان نهادند و مذد شاه و بردی خان کر چه غالب آمده اما سپاه او هم راکشته لشکر عاقبت کار خود اندیشه
و آماس حرکت نا هنجار پیشه‌مان شده بخراسان بر فت و دیکر باره حسین بیک پسر خال خود را بخدمت اشرف
فرستاده بعذر های نامعقول زبان بر کشود اما چون خبر کشته شدن اعوز بولسطان و حسارت شاه و بردی
بسامع جلال رسیده نایره غضب شاهانه التهاب یافته اندیشه سفر خراسان از دل پروین کرده و شیشه و
تاسیب او کر از قرب جوار بدین حرکت ناهنجار دلیری کرده بود بر اجمت نهضت لازم آورده اراده فتح صفوت
سپاه او زبک راسخ داشتند و این خبر موحش آن عزم لایق را عاطل کشته بدین جهت از سر نیشابور
کذشته مذد رویش محمد خان چنانچه سبق ذکر یافت مشورا قبال فرستاده مذکر خود را در معرض مذلت بیاورده
سرکاه کار بر او سنک شود و طرح صلح افکنده خود را بعراق اندازد و با فوجی از عساکر فیروزی مآثر
که در رکاب حضرت اعتصاب حاضر بود مذد پای عزیمت در رکاب دولت آورده متوجه ارستان شده
و چون آوازه توجه موکب همایون باو رسیده از خرما باد کر مسکن او بود فرار نموده بیجانب صدره
رفت بعضی از امرای ارستان و سرخیلان قبایل از کثافت بوده بموکب همایون پیوسته و قلعه
حزم آباد بتصرف اولیای قاهره در آمد الکای مذکور بعبد علی خان شاملو عنایت شده قلعه را با
سپرده از انجا خان اقبال بجانب صدره انعطاف داده در عین اشتداد کرما و قلت سر طان
که پای جرات بر تابه خلک بریان میشد چون بسیدی چون رسیده مذکر اتی مذکر اتی
خبر اقامت بالکای رومیان مذاهمت چون ایل الکای رومیان شده از خلاف شرائط بود قدم
کشیده و داشته بار دوی کردون سکوه مراجعت نموده و تر چیان عظام و یساولان اعتبار شده
کر اتوسات و احشامات قزاقوس را کوچانیده به قلعه و علیشکر بردند کر در مکان اصلی خود بر حمتی
حکام قزلباش پیام فرستادند سلطان ولد شاه رستم کر از بیم شاه و بردی فرار نموده در میانکاله
سر بسر بردی از ارادت بدرکاه جهان پناه آورده منظور نظر شفقت شاهانه کردید و ایالت ارستان
سوی حرم اباد و توابع کر عبد علی خان شفقت شده بود به سلطان حسین مذکور عنایت شده و پیش
سفیدان الوار را بعنایات شاهانه میتمال کردانیده و علازمت سلطان حسین مامور فرموده و این
تا کیصد هزار کوسفندان میکشش نموده و بولیان اعلی حسب الامر کوسفندان مذکور را بعساکر منصوره
تقسیم نموده و از انجا خان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داد و چون منهو زخبر تسلط عبد الموس خان

شاه بانده وضع خاخره پادشاه بانده بعثه بار فرستاده نه حمزه و چک مذکور بموجب حکم همایون رستم میرزا را
با برادران کوچک برلاس و اورزستاده و از جانب خود وکیل السلطنه والمدعیت ایشان لعین نموده
مظفر حسین میرزا با برادران کوچک در قندهار بارگاه و اشته بامر حکومت و رتق و فتق مهمات مملکت پرداخته
و صاحب اختیار مطلق گشته هر دو سر کار را بنوعی ضبط و نسق نموده بود که میرزا از از حکومت بزرگانی
نبود و خیال تجاوز و زیادتی در خاطر خجسته اثر خطور نمینمود و مطیع و منقاد اوامر و نواهی شاه سپاه
بودند و چون ملک محمود که از نژاد و ایلیان قدیم سیستان بود و سلسله نسبتش بصفا رسیده منتهی بوده و بعلت
قوت اسمعیل میرزا که ولایت مذکور از امرای قزلباش خالی بود همچنانچه در صفحه اول این دفتر رقم تحریر
یافته با خود و تحریک ملکان و میران سیستانی دم از استقلال زده و طالب حکومت سیستان شده و با جمعی
سلطان قشقار که از درگاه معلی حاکم سیستان را بنوعی مطیع و منقاد نموده که از جمیع کوشه آن ملک با کنک
خالی نمانده و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور خواب سکندر شان تافت بارادکه در مقام
احیای حقوق و بهای قدیم بوده دیگر مصلحتهای ملکی منظور و ایالت سیستان بسبق محمد خان ترکمان
بنام او فرستادند اما چون آوازه حکومت او بعثه بار رسید هنوز منشور حکومت از درگاه معلی
نرسیده بود عرق حمیت حمزه چک بحرکت آمد میرزا میان نیز حکومت گاه عم خود بدیع الزمان
میرزا را در تصرف ملوک که همیشه شیوه سلوک مسلوک میداشته شوا نشانده دید لشکر قندهار را و توابع
جمع نموده باکروه انبوه متوجه سیستان شده و چون بشهر کهنه سیستان رسیده سخی حرر و اشت زده
که محکمه و ستان ملک محمود و ملک زادگان و امیران سیستان بود نزول نموده مشاهده استحکام
نمود که هزار دلاور بحثان ولایت میتوانند که دفعه حمزه چک را سالمات مشعر بر اصلاح جانبین در دفع منافقه
باین در ختم آورد از آنجا که ملوک ملک جانب الدین محمد عم ملک محمود بجانب میرزا میان شتافته بعد
قیل و قال بسیار بدین قرار یافت که مظفر حسین میرزا بقندهار رود که در سایه دولت عزت ملک محمود پرورش
یافته بود بسبب لطائف آورده و حمزه چک را ملک جلال الدین پسر ملک محمود در سلک ارادتمندان کشد و بینیاز
ملک محمود مسلم داشته مراجعت نماید که او نیز در ازای آن همیشه نسبت میرزا میان طریقه موافقت
و مضایقت مسلوک دارد و ملک بصواب دیده مذکور عمل نموده و چنانچه این امر مصالحت وقوع یافت مظفر حسین
میرزا مسرور شاد مانی از سیستان بجانب قندهار مراجعت نمود اما آنچنانی بموجب کلفت رستم میرزا از برای
شده چه قرار داده خاطرش چنان بود که چون لگامی رستم میرزا البته بدست برادر بسیار محبت
و وفا شعاش و برادران او میکنند سیستان را بتصرف درآورده اجانه لگامی او سازد و حال که بنا بر مصلحت

مذکور واطاعت واقیاد ملک و مملکت سیستان بتصرف الحقیقه ضمیمه قلمرو قندهار شده مجملا اسباب کلفت
سیاه برادران آماده گردیده در این اثنا جمعی از اوباشات قزلباش و اکراد بر فراق مظفر حسین میرزا
راه یافته قصد جسته و چک نمودند و چون جناب میرزا از زیادتی اقتدار و استقلال حمزه چک
و سیده خلق خود میدانست آمده بود آن جماعت را بسیع رصناصفا نموده تجویز قتل او نمود حمزه چک
از جریان آگاه گردیده خود را از قندهار بزمینداور رسانیده رستم میرزا را برداشته متوجه قندهار
از جانب مظفر حسین میرزا با لشکر آماسته از قندهار بعزم جنگ استقبال برادر نموده در کنار
رود ارغنداب میانه ایشان جنگ بوقوع پیوست و در اثنای محاربه جمعی از لشکریان مظفر حسین میرزا
که با حمزه چک متفق بودند از حمله دلیرانه مردم رستم میرزا روی از جنگ برتافته بصوب قندهار شتافتند
این جهت تزلزلی باحوال سپاه مظفر حسین میرزا کرد اصحاب مصالحت لشکر زمینداور بودند راه یافته
از فوج فیصل شکست خورده بجانب قندهار مراجعت نمود و رستم میرزا و حمزه چک بظاهر شهر
آمده در دروازه ماپسته در اردوگاه ساخته جمعی از رایس سیستان او باشات در مقام رفع کلفت میرزا
و حمزه چک درآمده بحیله و حشت که میانه ایشان ارتفاع یافته بود و باب عهود و مواثیق فرو نشانده
و بنجاه سی سوار معاهده و چهل بیسیان آورده و رستم میرزا را خاطر جمع کرده بر رضا مصالحه مذکور وادارند
و با لگامی خود باز گشت و حمزه چک بشهر رفت و بستور سابق بامر و کالت میرزا و ارایی قندهار
مشغول شده تا سه سال بی حیث الاستقلال بامور ملک و مال و خدمت جناب میرزا اشتغال داشت
دیگر باره جمعی از جهال قزلباش و صفدان قندهار و خیره سر خدمت میرزا را آشنایی با قلعه
قتل حمزه چک شده و حمزه چک تیز بوشیده و چنان کس بطلب رستم میرزا فرستاده و رستم میرزا
بحضور صبی داخل شده شد جمیع امرا و مردم قندهار را با قتل حمزه چک بجانب شتافته عرض حکومت
قندهار را در نظر او جلوه داده و بصواب دیده ایشان حکومت قندهار بجناب رستم میرزا تعلق گرفته
محمد چک چپات را که داماد حمزه چک در پیش سیستانی طبقه چپات بود به قلعگی مظفر حسین میرزا تعین نمود
میرزا را بجانب قلعه فلاذ که در بابت و استحکام از قلاع مشهوره آن ولایت در میانه هزاره چپات
قندهار است فرستاده و حاصل قلعات هزاره چات را بهجت معیشت میرزا تعین نمود و قندهار را
که در آن قلعه ساکن بوده بغراغت و عافیت روزگذرانند اما با قضه نفرات مردم چپات همراه میرزا
بودند چون شش ماه بدین منوال گذشت و فیمابین میرزا و محمد چک مذکور رابطه کلی بهم رسانیده و طایفه
چپات سر بر خط فرمان برداری میرزا نهاده و رای ایشان بر آن قرار گرفت که قلعه فلاذ را بدست

کس از بیات سپرده سیصد نفر دیگر را رفیق طریق سیستان ساخته از راه چاپاری کوچ بر کوچ عازم سیستان
شده در بیست و یکم ربیع الثانی وارد هرات شده بعد از طی مسافت سه یوالی سیستان رسیده ملک محمود از متوجه جناب
میرزا آگاه گشته مراسم استقبال بجای آورده و بشرایط میزبانی و لوازم ضیافتگاری پرداخته چهار روز از جناب
بیست و عشرت سرانجام یافته تحف لایق بطهور پیوست و صیغه ملک را که قبل ازین بحباله میرزا در آمده
بود و باو سپرده بود مدت شش ماه بجناب میرزا و ملک محمود الیام و خصوصیت بود بالآخره محمد تقی
میران سیستان که همواره فتنه انگیز و در هر تمرد آتش آشوب بود و میرزا را محرف ساخته روزی
بوسیله شکار از منزل ملک سوار شده و بجزیره پشت داره جلقه نامزدش که محل عطای میران سیستان
و حسام الملک بود رفته و عرض بجمله تمامی میران و نفیتان رزوا امرود و سر جلالان حشامات بر سر سیستان
ایشان جمعیت نموده میرزایی ناداں که مقتول مزاج و کوش سخن نیوش نداشت با طلازمان خاصه و
سیستانی و جمعی از قزلباشش که از زاده و آن صدود بکو ملک میرزا آمده بود مدخال استقلال با نجا
و اضمحلال آن جماعت متوجه دفع ملک و استیصال طایفه ملوک اول بر سر ملک ناصر الدین عم ملک
محمود که با او لاد در قلعه جارو ملک بود مدرقه وحدت بکماه قلعه مذکور را محاصره نموده در آن مدت
ملک محمود که در موضع واسلک کنار میر سنده توطن داشت در حین فتق میرزا کسی بر سر او نمانده بود از حمایت
رزو صلاح و اسپ و یراق لشکر بسیار فراهم آورده بغربت که ملک اقوام خود متوجه قلعه چاروملک شد
و ملک جلال الدین پسر خود را با ملک محمودی و ملک شاه حسین غزاده های خود و اقوام پشتروز آماده
خود با لشکر انبوه و مقاتلت در حرکت آمده چاشت روز شنبه دهم صفر تمکین و استقرار بچای قلعه رسیده
چنانچه جنگ او پیوست و آخر روز مذکور اتباع جناب میرزا را از ستیزه و آویزدست باز داشته
با میران بجانب جنگل و حرز مراجعت نموده و ملک محمود بنظیر و نصرت اختصاص یافت بعد از نگاشته
جمعی از سادات و صلحا و چند از اعیان بازار الجاء بخدمت میرزا فرستاده و عذر ناخوشیهای طرفین خواسته
استدعا نمود که بساط مخصوصت را در نوردیده بی شائبه و غائله و دهشت ملاقات بکدیگر سرو قدم کرده
جناب میرزا حسب الاستدعا متوجه منزل و مقام خود گردیده بعد از چند روز که کمابیش و جهت
بیست و عشرت پرداخته ملک محمود یکی از معتمدین مردم سیستان را بسمت رسالت نزد همزه
بیک فرستاده او را از نظر ملوکانه و معاشی که پسندیده خاطر میرزا بود نوع و صیغت نموده از تبریز بکسان
آمده و چنانچه میرزا و همزه بیک دیگر بار و معاهده و پیمان آمده و جمعی از ایشان سیستان و قزلباش رفته با
بستدعای آمدن میرزا بسیستان با جمعی از اقوام همراه گردیده میرزا را دو سه قدم بار نموده سیم میرزا که از

صوابدید همزه بیک بتجاوز نفتوانست کرد و ملاحظه جانب برادر بزرگتر و مصلحت اندیشی ریشسفیدان
کرده باز بجانب زمینه اور رفت و جناب مظفر حسین میرزا صفحه بار رسیده و مردم سیستان رخصت
انصراف یافته و چون شش ماه از بودن میرزا در قندهار گذشت از اقتدار همزه بیک و عدم استقلال
خود بشک آمده محمد بیک پیات را نوید و کالت و جانشینی بهمزه بیک داده تقبل او ترغیب نموده
مشارالیه بزعم او جناب میرزا همزه بیک را بقتل آورده و یکه بر مسند وکالت زده و استقلال کلی در
امور ملک و مال بهم رسانیده در سیم میرزا بواسطه قتل همزه بیک بیاد برادر افتاده و بر سر او
آمده و بی سر و پا شده بازرفت و بیاکه سپاه و قشه بار اضعاف مضاعف لشکر زمین داور بود و مظفر حسین میرزا
از بیک دیده و احتیاط ورزیده با سنگلاخ برج و باره پرداخت و در سیم میرزا بظاهر شهر رسیده و در
ماشور نزول فرموده و نامدت دو ماه و چهار چهل روز جنگ و جدال وقوع یافت و چون ملک محمود از
قضیه آگاه گشت باعانت و امداد او داود سه هزار کس بسرکردگی ملک عرب پسر عم خود از سیستان
بکومک قشه بار نیز ستاده روزی که لشکر از سیستان بشه بار رسید لشکر قشه بار نیز از قلعه بیرون
آمده و چون الغرابیق جنگ عظیم بوقوع پیوست چنانکه مردم سیستان سپه رستم میرزا را در معرکه زخم
زده میرزا در میان صف چاره بیکار مشغول شده و از هنگام نا شام صفدر و کیر میسوخت تا الامر رستم
میرزا ملاحظه نموده لشکر قشه بار بکومک سیستانیان قوت و قدرت پیشتر دارند دست از تیشه باز
داشته بی نیل مقصود برگشته و مراجعت نموده و مولی محمد بیک بجای همزه بیک صاحب اختیار ملک
و مال بود و زیاده و ازدیاد استقلال داشت چنانچه مظفر حسین میرزا از اختیار او تیز ملول شده و چون
قدرت بر دفع او نیافت قرار رفض سیستان گذارده با چند نفر از خواص و خاص ملازمان عازم
سیستان شده بود محمد بیک بضبط مملکت قیام نموده احدی را مانع او نشد چون جناب میرزا بسیستان
رسیده و بنا عاده معهود ملک محمود در مقام خدمتگاری در آمده و شرط مهمان داری بجای آورده قریب
ازده روز خدمت فرو گذاشت نداشت و چال و الکای سر مصابقه نداشت غایبش فتنه جویان سیستان
دیگر بار تحریک بیک نموده و صیغه نموده میرزا را بین عطای ملوک اخوانموده و ابواب خصومت و نزاع مفتوح
ساخته و جناب میرزا از طبع مقتول مزاج و رای امور بی اختیار بوده باز بمیان مردم پشت زرد رقه با آن
جماعت هم سنور و جهت نموده بر سر همان قلعه که دفعه اول رفته بود و ملک محمود ولد خویش ملک جلال
الدین با اقوام خود و با کومک مردم خانه نوستاده و اتباع میرزا را بجزم جنگ استیصال ایشان کرده
و در قریه ده علی پس الغرابیق محاربه صعب روی نموده و اول روز شکست بر لشکر ملک افتاده و عاهای

آن موضع را حصار خود کرده بحفظ خود مشغول گشته مازندیشی آنروز ملک محمود خود با لشکر بسیار
رسیده و سایه وصول بر سر کرد انداخت و ملک ناصر الدین عم ملک پسر با پسران خود و یکهزار مرد مسلح
سوار با عدد او از قلعه جاروملک بیرون که جنگ خاصر گشته لشکر میرزا و سیستانیان را در میان گرفتند
و حرب عظیم در پیوستند قریب سیصد کس از لشکر ملک و یکهزار کس از تبع میران سیستان و جمعی دیگر
از ملازمان خاصه میرزا بقتل رسیدند و بالآخره از سپاه او سر آمده و میرزا را در جنگ گذاشته تواری
بکوههای صعب و جنگلهای کشیدند و هزیمت رفتند و ملک محمود در اثنای جنگ بخدمت میرزا کس
فرستاد و کذابل عصیان که میخواهیم بحرکت مادوقف و توانه متهدم شده رفتند شاه صاحب هر دو لشکر را
باهمان مهر و وفاهیم کما هستیم بدوست ا اگر بساط خصومت و نزاع در نوردیده و سایه وصول بفرق اقبال
افگارند همچال آن جانب لایق تر میداند میرزا از کرده خجل و از پدر زن منفعل بساط در نوردیده با ملازمان
خاصه روی بایران لشکر ملوک آورد و ملک در مقام دوستی در آمده با طاق آنشب بر طاق ملک
آمده میرزا بخجله جلیله خود نزول فرمود و دو ماه دیگر در سیستان بود تا آنکه محمد بیک سپاه و جمعی از اعیان
قزلباش را کار برفت بار کرد بالطبع خواهان میرزا بودند بعد رخای فرستاده طالب آمدن میرزا گشتند
و جناب میرزا عذر پذیرفته عازم رفتن شد و اسباب بردن جلیله خود سر انجام نمود و مع کوچ روانه
شد و جناب ملک از مال و اسباب آنچه دست رس داشت ایثار نمود و چندان ملک و مال و اسباب
تکلف و مردمی نمود که میرزا در مقام تحیرت در آمده و تمامی اقوام و لشکریان خود همراه نمود تا مانند
ملازم رکاب عالی باشند از انجا محمد بیک شمشیر بکردن آویخته تا حوالی که میرزا استقبال نموده رحل
میرزا بدولت و اجلال بار دیگر بقلعه بارز رسیده و در حکومت گاه و والده بزرگوار ملکی یافت و اگرچه محمد بیک
از سر خطای خاطر میرزا کوشیده و کمال رضاجویی بتقدیم میرسانید و جانب آسوده و حال بعیش و عشرت
و شکار مشغول بود امادر حکومت زیاده مدخلی نداشت و همواره دفع محمد بیک را میش نهاد و همت ساخته
در اندیشه قتل او بود تا آنکه بعضی از اعیان قزلباش را در این امر با خود متفق ساخته در هنگام فرصت
او را از میان برداشته در امور ملک و مال استقلال یافت امادستم میرزا چون از ملازمت ملک
مایوس شد چند گاه در زابل و در بست و در بست بود و خبار نقاری بواسطه پیچیدن مضطر چین میرزا از ملک سیستان
در صدد خاطر داشت از طلوع ناهموار و منتظر فرصت وقت و مشهور فرصت بود تا آنکه تسلط او بر نکه چنانچه
در قضایای جلوس سعادت مایوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی رقم پذیر کلک مأمور شده بر اکثر بلاد
خراسان واقع شده ساحت آن دیار کوکب جوانبخت کمتر و اقبال فزاوکه قریب هزار اسلطنه سرانجام

از همه جا تخت پی در پی او نزدیک میشتافت آمده و طایفه افشار که در فراه می بودند از حفظ مملکت و دفع
شر او زبکیه عاجز آمده و لکیان بکان حاکم ایشان بحیث حفظ حال و صیانت عیال و اموال بصلاح
و وقع شر صواب دید آقایان افشار که حضرت رستم میرزا از ستاده و استدعای قدوم او نموده و
میرزا که از سرح و سرح احوال خراسان و توجه حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعراق و نزول احوال
ارای قزلباش آگاه گشته بود اجمعی را مغتنم شمرده تامل عزیمت فراه نمود و چون داخل فراه شد
بکان خان کرد ترک ساده دل بود بحضور او استبشار نموده و طایفه افشار بکرات حضرت بر سیان
بسیشه جناب میرزا روز دیگر بکان خان را کبطع مال بعد از دو روز بقتل آورد و جمیع عطفا و اعیان
طایفه افشار را مواخذه نمود انچه در سر کار ایشان یافت تصرف نمود آن جماعت باطنا از و رمیده
شدند اما بحسب استیلای او بزنکه دفع شر ایشان است در فراک او انچه چیزا طاعت و مشایعت
چاره نداشته در اسی شاجماعت او زنکیه رو بطرف او آورده چند مرتبه جنگها کرد و او زنکیه
محاربات واقع شد و در یکی از حروب با سیصد نفر از سجستان قزلباش مرکب جنگ یکهزار نفر از
جادران نامی اوزبک که از سر حضرت بعزم محاربه قزلباش بیرون آمده بودند فتح و فیروزی قرین
حال او شد از مردم صحیح القول استماع شده که در آنروز انواع مردانگی از قزلباش بظهور رسید و در آن معرکه هشتصد نفر از یکهزار
فتح و فیروزی قرین حال او شد از مردم بظهور رسید و در آن معرکه هشتصد نفر از یکهزار بقتل آمده
جثه السیف راه انهزام پیمودند و القصه بعد از ایامی که میرزا در فراه بسر برده و جمعی از معتمدان
حضرت اعلی شاهی ظل الهی که معظم ایشان سلیمان جلیفه ترکمان و از طایفه شاملو اسلام بیک اوغلی
با دیگر جلبا و بیده و لتان از خراسان نزد او جمع آمده عروس ملک خراسان را در نظر جلوه داده به
تسخیر آن ولایت اغوا نمودند ملک محمود که سوی مزاج رستم میرزا بسبب بخود بیدا است از آمدن او
بفراه و بحیث قزلباش و قدرت و استقلال متوهم شده از مکر جوانگه که بچپ و راست مسطور
رفته با جماع عموم تجنید و چیزوز مشغول و تمامواری ده هزار مرد بر سر او مجتمع شدند و حدت مستأصل او را
در اینجا بودند تا آنکه از عزوبت هوا میانه مردم او و بای عظیم بهم رسیده آمد بدین سبب اکثر مردم او متفرق
شده باوطان خود رفتند رستم میرزا را هوس حکومت سیستان در خاطر رسوخ یافت و ملک عبد الصمد
قزاق که نسبت قومی بملوک سیستان داشت در خدمت میرزا کمال تقرب یافته مستعد شد که بسیستان رود
جمعی از اقوام ملک محمود که از خراسان بوده و از اعمال شکسته بود مع بذا صاحب داعیه نرسد از وعده ها
جمیل رستم میرزا فریب خورده با ملک محمود در مقام عذر در آمد و در اثنای و یا بحیث بقرائن ملک متفطن

جا درنگ کرده محل نزول او به الکلیت کرده و ملک مهمت اسپهرشاهی خاطر او قبول اینجنبی نموده اما ملک جلال
الدین والده مشارالیه را اقوام او را از صحبت متصل جاری یا فته باجمعی همراهان نشده بجانب
قلعه مرغ رفتند ملک محمود با اتفاق ملک علی برادرزاده خود ملک محمودی ملک شاه حسین قلعه جاجارم
بمیانی اقوام رفت و در اوایل فصل بهار به سیرباغ و گلزار مشغول بوده که رستم میرزا بمعاونت
ملک طریف مذکور و بعضی از علمای معتبر ملک محمود با لشکریان خود از افشار و غیر ذالک که از محل
خراسان بهم رسیده جمع شده بود هزار نفر راه بابلغار به سیستان و یکمرتبی قلعه جاجارم رسیده ملک طریف
که ملک مادر لباس همراهی بانی همجانی برده با او در مقام فریب بود از رستم میرزا همراسان شده و از
خدعه خود پشیمان شده با مردم خود در لشکر قلعه داری شده ملک محمود که پسر و اقوام و خویشان
یک اندیشان عمل نموده از خواب غفلت بیدار شد بجهار رستم میرزا قلعه جاجارم را محاصره نموده ملک
طریف و برادران بر خلاف قرارداد تماشا زده روز بجهار به قلعه داری مشغول بوده رستم میرزا
سلیمان خلیفه ترکمان را قلعه مذکور به رسالت نزد شاه عبدالله قزاقی نیز آمده ملک طریف را فریفته
اخری فریب داده و با برادران روز دیگری اگه ملک محمود مشوره نماید بخدمت میرزا شتافته
ملک محمود چون حال بدینمنوال دید روز بای قلعه را با اقوام سپرده با اتفاق ملک شاه حسین باکراه
بخدمت رستم میرزا رفت و میرزا از جزو صول ملک مشیند ظاهرا اکمال علامیت نموده در تعظیم و تبجیل
او دقیقه نامرعی نگذاشت و بحبت الطیبان خاطر او با ملک طریف و برادران که باد خصومت در
بوده بنای اتفاق آغاز نهاده روز دیگر با قشون آراسته سوار شده داخل قلعه شده و ملک محمود
اجواب مردمی صفوح ساخته بشرایط مذکوره میرزا بانی پرداخت اما جمعی از همراهان او دانای دون
که به مستان باده غفلت و غرور بوده با جناب میرزا همصحبت بوده در اثنای شرب شراب و خلوتی
مستی با میرزا فتنه آراده اند که ملک با چند نفر از ملک زادگان که لذت حکم رانی با قشه سیستان چهار
خودسری شده اند و مع هذا با منظر حسین میرزا دم از موالات میزنند از سیاق برداشته با تولایت فتح
اختصاص کشته و میرزا صواب دید ایشان عمل نموده در روز دویم ملک محمود را با ملک ناصرالدین
و ملک طریف و سایر ملوک و اجای ایشان گرفته بعد از چند روز ملک ناصرالدین و ملک طریف را با قوا
اکثر ملکزادگان را قتل آورده اما ملک محمود را بگذه و نفر از اقوام در بند داشته و جمعی را بر سر قلعه فتح
که ملک جلال الدین پسر ملک محمود در انجا اقامت داشت فرستاده تا انگه شیخی ملک شاه حسین و برادر ملک
زنجیر با شکسته از حبس فرار نموده از اهالی قلعه بعضی از سیستانی که طلب ایشان بجانبی آمده بود نیز نیز

قدم در جزایر سیستان نهاده و از انجا بیان فرقه رزمی رفته در ستم میرزا چون وحشی خصلتان سیستان را
که بهانه مردمی و احسان رام جانبیت کرده از خود رنجانیده بود و قریب ده هزار کس بر سر ایشان حرکت
نموده یکی از اقوام را با هزار کس بکومک جلال الدین والده ملک محمود قلعه فتح فرستاده جمعی از علمای
رستم میرزا که بجا صره آن قلعه مشغول داشته بعد از جنگ و جدال بسیار قلعه فرار نموده و ملک
جلال الدین بسیان اقوام و لشکر از آماده باشقاق نگذیکر عزامیت محاربه رستم میرزا نموده و چون این
خبر بر ستم میرزا رسید بقتل ملک محمود فرمان داده و آن سعادتمند بیگناه اخلاق از میان برداشت
روز دیگر ملک جلال الدین و ملوک سیستان با لشکر زده رسیده میرزا تاب مقاومت نیاورده از آب
میرسند عبور نموده بجانب مرایان رفتند بزمین داور رود و لشکر از عجب مسافرالیه از آب گذشته در
حوالی قلعه زاده نزول رسیده میرزا چون قرب وصول لشکر سیستان نموده با لضروره عنان از فرض حمید
بنا پس حرب برگشت و بعد از محاربه بسیار از کثرت لشکر بر لشکر میرزا افتاده بجانب مرایان
رفته و بیست یان مقابل نموده روز دیگر باز در سرایان جنگ واقع شده این دفعه نیز شکست
با قشه میرزا شکسته و جلال بجانب زمیندار و نصف نموده ملک جلال الدین و باقی ملوک چنانچه
تشتیت یافت اکثر مردم خراسان که بر سر او جمع آمده اورا بتحریر خراسان ترغیب نموده جمعی همراهان
و حمت والا و داعیه شده بازوالی در یافته از او مایوس شده اکثر از او جدا شده و میرزا فی الجمله
خفیف کشته اورا وقتی نمانده لشکر او یک تیر تکرار تا تحت قلعه زمیندار در آمده و از جانب منظر حسین
میرزا باد کومکی رسیده قلعه را بجمعی سپرده بجانب قلعه رفت و در قلعه شمشاد توقف
غازیان بیات کرده قلعه بود و در حسینی که میرزا لشکر در قلعه بود اراده نموده که بدوستی منظر حسین
میرزا قلعه را تصرف کنند و الده میرزا واقف شده ابواب دخول قلعه را مسدود و ساخته با جواجیر بسیار
و عمارتهای نگه داری قلعه نموده در این اثنا یکی از مردم بیات تملکی بجانب آن ضعیفه اما خته زخم
آن ضعیفه والده ماجد میرزا العالم بقا پیوست در خلال این احوال واقعه جنگ و جدال میرزا
از لشکر رسیده و طایفه الیل خود را القلعه اما خته طایفه بیات که از آمدن میرزا اجزا یافته دست
از تلاش قلعه باز داشته اظهار خدمت و پیشانی کرده رستم میرزا با آن طایفه دست با قشه بازوای
بی نمای و قصاص خون والده اش اکثر طایفه بیات که میرزا بجنب عصیان بر آورده بود بقتل
گمذاشته و اما نظر بر حال حال خود انداخته چون ثروت و پراکندگی در میان لشکر او راه با قشه کمی
چنان بر سر خواست و بنا بر اقتدار او زبجه او صناع روزگار را در آن ولایت بر حسب دلخواه مساعده نمود

اول بولایت بگرفت بامیرزا خانی پیک ارغون والی بیجاکه بخراسان رفته بالای هند اطاعت شاه را
میشنود و در آن حین توجهی از امرای پادشاهی بر سر او آمده بود مژده اورا تیز باطاعت و
القیاد ترغیب نموده باطاق اردوی توجه بجانب هند آورده بعد از وصول بآن دیار بجز علامت
پادشاه کامگار والاجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی نگشت و آن پادشاه والاجاه معتقد هم او را گرامی
داشته در اول حال صوبه چنارا بجاگیر او داده منتظر انتظار رشقت آن حضرت عالمیان گردیده در هر جنبه
کاه بحکومت ولایتی از ممالک هندوستان منصوب میگشت و بجهت جذب قلوب منظر حسین میرزا
دست آوردن هند اورا وقت بوقت بآن پادشاه جم اپرور آتش لسان چندان مروتی و احسان
نسبت برستم میرزا ظهور آورده که منظر حسین میرزا تیز مایل رفتن هندوستان شده زیرا که امرای
اوزبکیه که در خراسان بودند خصوصا دین محمد سلطان و باقی سلطان اولاد اجانی پیک سلطان خواهر
زاده عبد الله خان والی تورانرا که بحکم تیز لنگ بحکومت و تسخیر آن ولایت مامور بودند ساحت
آن دیار را الکه کوب حوادث ساخته مکرر بجنبه و قلعه بار و بستان زده و میانه ایشان و منظر حسین
میرزا محاربات قوی ظهور می پیوست و در اکثر معارک طایفه قزلباش ظفر یافته جنود اوزبکیه منهزم میشدند
و مع ذلک هیچ وقت حواشی مملکت از نهب و غارت آن طایفه خالی نبود فراغت و آسایش از آن مردم
دوری گزیده و اکثر عظمای و اعیان قزلباش ملازمان معتمد کارآمدنی سلطان حسین میرزا نیز مصالح خود در
رفتن هندوستان دیده و تصور خرابی نیافت اگرچه بعد از رفتن رستم میرزا عبد الله خان حاکم تورانی
تورانرا ایلچی با تحف و هدایا نزد منظر حسین میرزا فرستاده استمالت نامه در قلم آورد که هرچند شما را
او زبکیه و قزلباش و عداوت تورانیان با ایرانیان رسم قدیمست اما او سلاله کرام و جانب ما ایشان با
که با او هر جهت دوستی امرای درخاطر هست و چنان رفتن هندوستان از دل پیروان کرده باخاطر
جمع از فتنه بار ساکن باشد و مکس چهره اتحرف چشمای نه نشنود چون مکرر فتنها پیش لشکر فتنه بار بوده و
محاربات واقع شده و خونها ریخته شده بود منظر میرزا آن سخنان را حمل بر خدعه و قریب نموده اعتماد بر او
نکرده و توهم بر مزاج میرزا غالب گردیده بمیل خاطر تر گمان نمود اگر طبیعت فتنه بار گرفت ایشان
سودای تماشای هندوستان بجهت رز مصروف بود بالکلیه طبع میرزا از مملکت داری و ضبط ولایت فتنه بار
ملول بود و ممالک هندوستان پادشاه آرامش جوی دانسته قزلباش نورجانی که مورث قدیم سلطان حسین
میرزا بود و قبل ازین منظر حسین میرزا کرنجه بجانب هندوستان تعهد نموده بود که میرزا بجنبه دست آورد
ولایت فتنه بارا مقترف صنوبالی آن پادشاه والاجاه دیده دراین وقت بنه با آمده و شروع نموده

کرد جناب میرزا را جواهر پادشاه مستظهر گردیده در لباس سنگینی و جلال ملکی و الله و میرزا را
بادشه بود با خود متفق ساخت مجلا و مدرد و اسلحه گرانبهای او مزید علت شده رفتن هندوستان در خاطر
رسوخ یافت در اول حال والده و پسران خود را فرستاده بالآخره خود نیز بعد از تکرار مراسله و عهد
و پیمان عزیمت هندوستان و پادشاه والاجاه حکومت فتنه بار را بشاهی پیک خان کابلی حاکم تکش گذارد
امرای بزرگ امر دولت و منصب بنجهزاری داشت در آن وقت در حوالی پیشاور بود نامزد و مقرر شد
مشار الیه جزیره یافت که قزاپیک بهم فتنه بار را برحسب دلخواه پرداخته و طبیعت میرزا را بجانب هندوستان مایل
ساخته بادو هزار نفر از لشکر خود و امرای ماچین ایلغار نموده و بفتنه بار آمده از جانب پادشاه والاجاه
پیش از پیش بسبت میرزا نموده وعده های جزل داده و جانب میرزا با اتباع جنبه و لشکر گاه پیروان زود لشکر
قزلباش را منظور داشته و با وجود آنکه تاریخ فوت سلطان حسین میرزا تا آن غایت که قریب بدوازده
سال انواع مشورت بحال آن بیچاره راه یافته امرا و مردم کارآمدنی بسیار کم شده بودند روی آسایش
و لشکر بیشمار پراسته دیده خان مظفر از کرده پیشمانی شغل مناسب کرده و برد لیاقت و شجاعت و سوار نمودن
کردن آن ولایت و الکث که رسک بتت و حفاظ و حفظ و محل نشو و نمای او بود پرداشته از قریه
ساخت و حکم روانی ملازمت دولتگری پیک لگان نزلزل نیابد چون کار از دست و تیر از شصت پرداخته
بود پشیمانی سود نداشت و بفکر دور اندیش باطل اسباب و معانی و علفهای خاطر و لگاهات
وافر جهت شاهی پیک خان پیروان آمیخ او را عهد نامه ای نوشته بهر نوع تواند باز خود را علقه انداخته
در حصول مقصود سعی او خود مردم که سپاهی کاروان بود مهمی را که بآسانی ساخته بود در عقده دشوار
چند انخت و دیگر بسخن میرزا التفات نموده عذر آمدن خواست که چون در ساعت یکایک داخل قلعه شدن
پیروان آن مناسب نیست اگر حرف و حکایت ضروری داشته باشد بر اسده و بکنایه گفت و شنید
میرزا را پاس تمام است داده و بکام و ناکام دل از حکومت فتنه بار برداشته و بعد از لگاهات و اسباب
و جدیا که از جلو پیش لطفو آمده کوچ کرده با گروه انبوه روانه هندوستان شده چون بحدود پادشاه رسید
منظور نظر عاطفت و اشفاق گشته بجناب فرزندی و جاگیرهای عالم از جنبه ی یافت و او بر پیشگاهی
پادشاه نه کشید جواهر نفیسه و مرصع آلات انچه داشت برطبق عرض و اخلاص ساده اما او صاع هندوستان
و لگاهن ایران بوستان میرزا را خوش نیامده و هیچ چیز خوشنما نبوده بالآخره میانه او و پادشاهی طرح
بدنشست و او از مدحت کورنش بدستور سایر شاهزادگان متقدیم رسانیده رفته رفته دست
جاگیر را برداشته اکراه خاطر او بر پادشاه و آمالک ظاهر گردیده موجب غبار خاطر آن حضرت عالمیان گردیده

در مقام استخلاص او آمده روز بروز آثار کدورت نمایان تر میگشت و چهار سال بدین سیر گذرانیده و همیشه از آزردگی آمدن ایران و ملازمت حضرت علیا شاهنشاه صفوی نشان داشت و نگاهی اراده بهت العدد الحرام مینمود و در خفیت می یافت تا آنکه اعراض نفسانی بر او غالب گردد پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بتاریخ سنه ثمان و الف دعوت حق را اجابت نموده با جلال طبیعی فوت شد و از او سه پسر و رهنمود و سنان ماند سلطان حیدر میرزا ۲ اسمعیل میرزا ۳ ابراهیم میرزا اما چون رستم میرزا دیناری بود با روزگار در ساخته ملازمت و نوکری پیش گرفت و با خان عالیشان والد پرام خان بحکومت و ولایتی منصوب میگشت و بعد از ارتحال اکبر پادشاه و جلوس سلیم شاه پسر او همان دستور مکرم و معزز گردید و برادران کوچک او ابو سعید میرزا در همین سال در تحت ایزدی پیوست در آخر همان سال بخجر میرزا فوت شده و میرزا نام پسری گذارد اما خان خانان بود با دو سه پسر دیگر در اردو الیوم که سنه هجری نهصد و عشر و الف رسید رستم میرزا و پسران مظفر حسین میرزا با چند نفر از فرزندان ذکور و اناث بهندوستان شتافته و تفتیش و تحقیق احوال ایشان بعد از مناسب بسیاق تاریخ وقایع ایران بیست اما احوال سیستان سزاوار نمود بعد از رفتن رستم میرزا بقندهار جنود اوزبکیه بران ولایت مستولی گشته و اکثر اوقات میبایست مردم اوزبکیه و سیستان محاربه نمودند ملکان اقوام دوچندگاه در آنولایت حفظ نموده قلعه و مکان خود را قایم کرده بودند و اوزبکیه بعضی از مملکت را مستقر شده در مقام تسخیر قلعه او در آمدند و او بعد از بذل جهت تمام عاقبت کنج و مردم خود را در قلعه گذاشته از راه کرمان عزیمت درگاه سدره نشان شاهی نموده در اواخر اصفهان بخدمت فایز شده در مجالس خاص محرم بزم اختصاص گردید چنانچه در قضایای سابق نوشته شده و نواب کامیاب همایون بادشاه مصاحبانه سلوک مینمود چون بایمی در خدمت اشرف بهمراه بود رفیق سیستان و دیرین فندرزنشان نموده رخصت انصراف یافت و چون بسیستان رسید اولا و اجانبی بهمگی سلطان که از جانب عبد الله خان والی سیستان و تسخیر ولایت خبر و زنبوده تا اقتدار مقام یافته بود و ملک جلال الدین معاودت بالیشان در خبر قوت و قدرت خود نمیدیده و توجه نواب کامیاب شاهی ظل الهی بخراسان خبر سوانست نمود فرزندان خود را برداشته بقندهار رفت و چندگاه در انجا توقف نموده عزیمت رفیق سند و ستان و ملازمت اکبر پادشاه اتفاق افتاد که غلغله کوس رحلت موکب حضرت قرین حضرت اعلی شاهی ظل الهی در خراسان بلند آوازه گشته و جوار ممالک خراسان بحیطه تسخیر در آمده و در ایالت سلطنه هرات مضرب سراوقات اقبال گردید مشار الیه

از قلعه بازآمده در سرات بشرف ملازمت اشرف رسیده و بر تبه ایالت و القاب ارجمندی خانی سربلندی یافته ولایت سیستان با و یافت شوقی و الی عاقبت در آن ملک بکامرانی مشغول است و از فحوای مضمون تفصیل قضایای مذکور را بنوعی که بخبر پیوست از زبان بعضی فندرزمردم آنولایت استماع نموده العهدة علی الراوات ذکر محاربه که در ارغنه ترشیز میان امرای قزلباش و تیمور سلطان اوزبک و برادران واقع یافت و انهزام قزلباش

چون کرک که آرای عساکر قصه پردازی بعینی خانه مشکین طراز تسویه صحیفه راز کرده بود که بعضی از امرای خراسان خصوصا سلیمان خلیفه ترکمان و سلطان علی خلیفه شاملو که در زمان اعمال ناصواب اثر پرتو توجهات شاهی و در دوران عنایات شاهنشاهی مهور مانده بودند چون شنیدند که رستم میرزا با مظفر حسین میرزای برادر بزرگتر محاربه نموده و بر و ظفر یافته و در رشته کار لوای سلطنت افراخته هر اینه اخلاص و اعتقاد خود را بحضرت معالی اثر ساخته و روی از ارشد کامل نامه نجیب او میل نمود سلطان علی خلیفه بجنود مسعودی بالکای قایین که حسب الحکم اشرف به علیقلی خان استاجلو تعلق داشت رفته با او جنگ کرده و بر و تسلط یافته بقتل آورده و تغلبا الکای قایین را مستقر شد اظهار مراتب اخوای رستم میرزا نموده چنانچه قبل ازین اشعار یافته بدان شده و سلیمان خلیفه با فرزندان خود بطرف هرات بار و نهضت نموده و از اعیان و قبایل تبر مثل اسلام بیک شاملو و سر طایفه مردم خراسان که از آشوب و فتنه او زبکان احوالشان اختلال پذیرفته بود از رفتن امرا آگاه گشته و اکثر اماهای پنداشته روی توجه بآن طرف آورده جمعی کثیر نزد او جمع شدند اما تا رفتن ایشان میانه برادران بصورت صلحی روی نموده فتنه بار بهستور سابق مظفر حسین میرزا متعلق گرفته رستم میرزا بخبر دیبی او را در اطراف نداشت امرای مذکور را سلطنت خراسان دراز آمدن آن ولایت ترغیب مینمود تا آنکه او با سپاه عازم جناحت افشار بخراسان آمده از انجا عزیمت سیستان نموده و مهمات او در آنولایت چنانچه در وقوع و علی احوال مشروح بخبر را تشتیت پذیرفت و بعد از آمدن خراسان تبر خالی کرده آن جماعت از او مایوس شدند با آخر الامر سلیمان خلیفه مباشر و استمالت نامها از او با هم امرا و اعیان خراسان که فتنه سر یک از فتوحات ملاحظه محضوص کرده بود روی توجه بخراسان آورد و سلیمان خلیفه بولایت قوس و جاجه که الکای او نبود از سلطان علی خلیفه شاملو قایین را مستقر بود او ملازمان قدیم ایشان و طبقه قزلباشیه که در خراسان مانده بودند جمعی کثیر بر سر ایشان جمع شده و هر یک قشونی آراسته ترتیب داده و محمد حسن را که حسب الفرمان همایون اعلی حاکم طبس بود طلب نموده بار داده و تسخیر و تصرف بعضی محال خراسان

که تا غایت از یکه لطرف نام دران نموده قلاع آنحدود لطرف اهالی و اعیان انجا بود از مقام
خود حرکت کرده بر تریشه آمدند و در انجا از امرا و اعیان شاملو و استاجلو و ترکمان و قاجار
مردم اولاد و قبا و خان و غیرهم قاموازی چهار هزار کس جمعیت موجود از اهالی خراسان بهم رسانیده
خود و قرلباش بود بهمه جمعی بمعاونت ایشان کمر بسته باتفاق بر سر قلعه کرات رفته تربت روضه سید محمد سلطان
اوزبک را محاصره کرده بعد از چهل روز محصوره را بصلح و امان گرفته اما محصوره چنان اوزبکان را بیرون
کرده اما محصوره خود فاکذرده او را بالتماس مبلغ جمعی کثیر از مردم او بقتل آورده بسلامت از
معرکه بیرون رفته به تیم سلطان و برادران او که حسب الامر عبد الله خان از خراسان بود رفتند چون
از انجا بقصد قلعه ارغنده که در تصرف میر محمد قاسم ارغنده بود بدان طرف حرکت کرده تیم
سلطان و برادران از وقوع این خیالات آگاه گشته رفع آن جماعت را وجهه همت خود ساخته از
میرقلبا کوکلتاش حاکم هرات نیز استمداد نموده باکرده او بود بر سر قرلباش آمده قرلباشیه با
آنجمال با یکدیگر حالی از اتفاق نبوده و بر سر ولایتی که طایفه اوزبک کرک اسماعیل آنطرف بود تیز
کرده در کمین آن نشسته بودند با یکدیگر کلکلکو میکردند القصه چون از آمدن اوزبکیه واقف شدند
وعده لشکریان تیم سلطان را زیاده از دو هزار سپاه نشان میدادند و حکمی ال بجا بهمه جا و هر روز
توجه بطرف خود داوزبک آورده مدد و در آرغنده تربت شیر ثمانی فرسخی روی داده از جانبین صف سپاه
آراسته کردید و بهادران اوزبکیه دلیرانه قدم معرکه کارزار نهاده آتش محاربه مشتعل ساخته و چرخچیان
لشکر قرلباش تاب اوزبکیه نیاورده لشکر دست چپ در حین محاربه دیگر روی داده بودند که دست راست
شکست خورده بقتل رسیدند و لشکر قول خوف و هراس بخود راه داده در حمله سستی کرده در مقام
مدافعه نتوانسته در آمدن امیر لشکر شکست خورده راه انهزام دست راست نیز از رشته رایت
نیز پای ثبات و قرار از دست شان مجال و فرصت حمله و مدافعه نیافته راه انهزام پیش گرفتند سلیمان
خلیفه سردار لشکر بود چون مرد قوی جثه طویل البدن بود در حین اضطرار فرار کرفت و در کنار معرکه از
اسپ افتاده بود که اوزبکیه در آمده بقتل رسانیدند سلطان علی خلیفه از معرکه بیرون رفته تا چاپ رسیده
و از خوف اوزبکیه در انجا قرار نتوانست کرفت چون اغراق او در ولایت طبس بود خواست که بعد از
از قاین طبس رود و در راه بعضی از خود او اوزبک با و در سیستان در حصار قلعه به او نیز در چاپ انجا بدست روی
موجود سلطان علی خلیفه مغلوب کشته و آن واقعه بقتل رسیده شاه ولی داق سلطان ترکمان که
یکی از امرای آنمعرکه بود از لشکر کاه بیرون آمده در راه طبس بدار البوار رفت

آمد چون در خراسان بخالصی چند از دلاور آمده بود از حضرت اعلی شاهی ظل الهی خایف بود در زاوه توقف
نموده بود بطریقت اکه سپاس اوزبکیه رود باز روی توجه بخراسان نهاده او نیز در راه بجنورد او را
رسیده بقتل رسید علیقلی سلطان آسایش اخلی بعد از انهزام سیجاب سیستان رفت مصطفی
خان با کثر مردم خود سلامت به طبس رسیدند اما بعد از چند کاه که در طبس بود و آن حدود آن سر حد
میمنه و بتول رفت چون دست و پای در آن سر حد میزده او زبکیه از و در حساب بودند تیم سلطان او را
او را در توس شنیده با چهار هزار او زبک بر سر او آمد در شهر بند بود و بند قدر امداد از خراسان
همراه داشت مشعای لشکر او زبک خواسته که او را از شهر بند بصحرا کشانده از حدود شهر بطریق
فرار بر کشانند مصطفی خان که از کیفیت و کمیت لشکر او زبک و سردار ایشان خبری مذاشت از بای
کشش مشعای ایشان بر شان بر عقب ایشان بیرون آمده و او زبکیه غلطه غلطان کرده حمله در پیوسته و
او با فوج قلیل که همراه داشت مردانه پای ثبات استوار داشته بجانب او بعد از اشتغال بود کرد
تیم سلطان بعلبه و ازدحام تمام مقابل شده مجملا مصطفی خان در دریای حرب غوطه خورده پیست
او زبکیه در آمده بفرمود تیم سلطان بقتل رسید و بسیاری از طبقه قرلباشیه در این معارک کرخمر
پوست سلامت امرای مرجعه بی اخلاصی طاغی راه عدم پیمودند این اخبار در دارالسلطنه قزوین
مسامع جلال و جاه رسید چون آن طبقه پیراسته شده بودند تا سیه باقیمانده فی الحقیقه سر یک بلکه
خدمت کرخانه آمده هست خود عینی کچز او سزا رسیدند اما حضرت اعلی از قضیه مصطفی خان که مرا
دلیرمردانه اخلاص کزین بود و از و در خدمت و کمال مردانکی در آن حدود ظاهر آن طبقه اعتبار نموده
بود متاسف کردیده ایالت طبس را به تیمور سلطان کسکر تفویض فرموده او که به درکاه معلی بود تفویض فرموده
مرا مصوب فرستاده اما چون او زبکیه در آن سر حد دست دراز نهاده بودند او از عهده ضبط آن سر حد
بیرون نتوانست آمد در ثانی الحال الکای طبس بمحراب خان که مرد مردانه و عاقل دلیر زمانه و از
شجعان روزکار است تفویض یافته با تفویض فرستاده شد و او با حیص بیص تمام خود را بطبس
ضبط نموده مردانکیها از و در آن سر حد سمت ظهور یافت که از سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد
راقم حروف حقیقت این قضایا را که شنیدنی مستوجه یافت از اصحاب آن معرکه استماع نموده و در این سال
حضرت معلی سلطانم همشیره موسی سلطان موصله که حرم محترم شاه جنت مکان والده معظمه نواب
سکندر شان اسمعیل میرزا بود حضرت اعلی شاهی ظل الهی بان جمله کرامی بسیار با دب سلوک نموده
در روضه منوره مبارکه قزوین مرخص کشته بعالم بقا پیوست سن شریفش از هشاد تجاوز نموده در قرا

دشتاد بود که سفر عتبی اختیار نمود عورت چیره عاجزه زاهده بود او اخر زمان شاه جنت مکان موفق
سعادت حج یافت آثار رشد باطن مشکوه و احوالی مقدره پیدا است که در زمان سلطنت فرزند ارجمند شاه
سلطان محمد پادشاه بناه توفیق یار او شده با تمام آن موافق گردید وقایع و سوانح سال چهلم و یونت مثل موافق
سنه ثلث الف هجری که سال اشتم جلوس حضرت اعلی بود ایام دگر انجمن افروزی کرد
سلطان چهل حلم و نوروزی کرد چون فصل شتا نهایت انجامید و امیروی جهان به بهجت و نشاط
بتبدیل یافت چیت روی هوا الطلوع آمیز شد بادهای طرب انگیز شد شاطر سیر و شکار
کیلان کرنی الواقع در هجا زار الطافت هوا و کثرت ازهار سایر ممالک و اقطار امسیار تمام
دارد از خاطر شهریار کامکار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی سر برزد و با صفاهان این عزیمت از عتبه
سلطنت در حرکت آمد و خان نوجوان مصوب الاعتاف داود خان و سه باد خان که در آن وقت حاکم کیلان
بود همت به استقبال صیانت و خدمت رخصت یافته روانه شدند و حضرت اعلی چون
بالهای طارم نزول اجلال فرمود و چند روز در موضع منجیل و خرزویل که دو قریه بیاست از دیهی
طارم در اردو کشود و اتباع شتم و خدمهای بزرگ بر یکدیگر ترتیب داده اند باغات بسیار پیرامون
گرد و کشیده و چشمهای صافی خوشگوار از قلعه آن کوه بپایان آمده از یک عمر جاری میگردد و در فصلی
چنان سرقعه از باغات انجا از کثرت شکوفه و ریحان از باغ جنان نشان میداد و توقف موکب
سیاط عیش و نشاط کثر انمیدند و از صباح تا دوام در مجالس بهشت آیین معتربان محفل ارم بر
جام ارغوانی از دست ساقیان زهره چین کشیده و صدای نوشانوش نشانگان فلک اطلس بگوش
میرسید و مطربان خوش آهنگ و مغنیان پیرچنگ لطف و رگاروی در رنگ صنعوه و نده و هم چنین
جمیع مردم که در آن وقت ملازم رکاب حضرت اعتاب بوده از خواص و عام و اقفا و خدام بشرب
مدام مشغول بوده در آن چند روز داد فراغت و خوشدلی داده و از انجا رایت جاه و کامگاه را در آن
الکای کوه رم کیلان از انجا رسم سمند سپهر بار جهان عطر ساکرد یده خان و خان آبای کیلان پیشکشهای
زیبا و نفیس خارج شمار منظر نظر التفات شده و حسین خان والی کوه رم شرف اساط بوس دریافته
بعد از امکان به طرایف خدمات قیام نموده اقامت و سادی سیاره ایام عساکر نصرت مآثار
گردد علی الصباح که حمزه کواکب دست امید از داس حوت کوتاه کرده در گردان حمل جا یل ساخت
حضرت اعلی نیز سمند گردان حشام را بجانب الکای که رم که تخریک یده از انجا خطه جنت نشان
لاهجان از میس قصد دم موکب همایون رشک باغ جنان گردید عموم مردم آن دیار از عجایم

سنه جهان چهار و شانی ا ده و نها حاصل گردید فرنها خان بوظایف پیشکش و خدمات اقدام نموده
و لسبت جاهی امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت و لوازم میزبانی جنقدم رسانیده اما علیخان
حاکم کیلان چه پس که حسب الالتماس فرنها و خان حضرت اعلی مجدد احکومت آنولایت را باو وارزانی
داشته بود قبل از ورود موکب مسعود بهانه پیشتر فرقه و عصیان که جبلی ذات او بود و اطفو آورده
عهود و مواثیق که با فرنها و خان میبایس آورده بود نا بود و انگاشته حشری ابتوه از متجنده کیلان
فراهم آورده با موری که دور از طریق موافقت و مشایعت بود اقدام نموده و معصلان که جهت اصطباح
لاهجان و خراج همراه برده بود بی نیل مقصود باز گردانیدند بود بعد از وصول موکب فیروزی مآثار
خان پیشه عرضی داشته خاره با را مسکیر او کشت و به بکاری که بساط حقوق تربیت حضرت اعلی را
از بسیط خاطر و رو دریع روی باز آستان سعادت آشیان برافت و شرف عتبه بوسی که موجب
اعراز سعادت او بود دریافت در کسکر نیز امیره مظفر را در امیره سیاوش شیوه فرقه و عصیان
پیش گرفته شورانگیزی عرصه طغیان بود از انجهت لجه سیاست شاهانه در تموج آمده جیش عساکر
فیروزی مآثر که در آن وقت در ظل رایت فیروزی ایه مجتمع بود نه به دفع او نامزد شده موقف الکای
و فرنها و خان چون رسمنادی احوال باعث استخلاص و کفیل مهمات او شده بود نه در انموقف الکای
داشتند عاصی او کر رفع فتنه آن بخت برگشته ناهکار باد حواله شود حسب الامر شد عاصر کردکای
لشکر فیروزی مآثر اختصاص یافته به اطراف روانه شده و یکهزار نفر پاوزنفنگی گزار اصفهان
حسب فرمان آمده بودند مرافقت او مامور شدند باد کان مذکور از صواب دیده السپاس پیک فتح
صحبت فاجار در کذرند و حکم جهانمطاع جاری پیوست که ذوالفقار خان قراماتو امیر الامرا
آذربایجان با تمامی چریک آن ولایت از راه استاره او طوالش در حرکت آمده و تست الکای کسکر را
از لوث وجود ارباب فرقه و عصیان پاک گردانند و امیره مظفر را در امیره سیاوش را که از بخت
برگشتگی از آنالک شورانگیز و شور افزا کشته راه مخالفت پیموده بدست در آورده به دفع فتنه علیخان
پردازند و حضرت اعلی بعضی نفیس در ملبده لاهجان توقف فرموده فصل بهار را در آن ولایت به سیر
و شکار گذرانیده و همیشه بعشرت و کامرانی بسر میبرد و از احوالی کیلان میر عباس که حاکم گشته
و حسین خان حاکم کوه رم همراه فرنها و خان به پیش رفته و کیفیت بدوان که در راست اعتقاد
بکجهت بود در ملازمت اشرف بوظایف خدمات قیام مینمود چند روزی هوای سیر در باغهای
شکار نوک در خاطر جاهیون جای کرفته در جنگل کیلان محلیست که خوک بسیار میباشد و همیشه حکام کیلان

در فصل دوم بابت شکار آن کوهسار رفته خوک بسیار صید چنانچه شنیده و شکار گلوله اشتهار دوفی الواقع تماشای غریبی است راقم حروف در صید گاه در ملازمت اشرف بود و ملاحظه نمود که حضرت اعلی در دو یا نزده خوک بزرگ قوی هیکل که هریک برمثال گاوی بودند بتوک دلدوز شکار فرموده در آن روز بهور و مرد انگی از آن حضرت مشاهده افتاد که صد و صد و پنج خوک بحسب دهان بعیب کرده بیش ازین متصور نیست که هر عالیان پوشیده و مخفی نیست که مردم کهلان بجایت خبث عمل و بیشرمی بوی عافیت اند و مثل قامت آن جماعت در جهار خلافت بالا کشیده و از خوان نوالهای ازلی جزماجده عذره پوخایی نچشیده اند و بوی مروت و مردی بمشام ایشان نرسیده و عموم مردم ایجا بر دوام طالب فتنه و آشوب بند که اگر بزرگ زاده در عهد سلطان متفق باراده روی بهیشه مخالفت و اضلال نهند نجوع خلایق بی درنگ آهنگ ملازمت او نموده و در روز اول چهتی خاصش دست بیعت و در تمام روز بحضور امرا محلی و استماع حرمی گرانمود بجزمی بایشان رسانده عقده همیت آن کرده پریشان عافیت از یکدیگر باشند بشامت آن کرفتار میکردند و روز دیگر اگر همین نوع غضب نمایند تمام حرکت از ایشان تخلیم میرسید و با اکه صیت ایشان حاصل باشد که فرد اباشامت آن کرفتار خواهد شد امروز را مغتنم شمرده اصلا در عواقب امور نمیاندیشند و همت بگرودن دولت نامستوار خود را در عرصه بلاک می اندازند و دو بار آشنا باحقوق ممکن جوردی هرگز خالی از اخلاق یکدیگر نبوده اند و هر یکه کمال مضرتی از دیگری بخودی برده اند چه بسیار این قسم اعمال نامحمود از آن قوم بمرکز دایره صدا باقته و هنوز هوای آن ملک جز این خاصیت نمیکند و در هر چند روز حاکمی از آن دیار دوم از استقلال میزده و اکثر سرداران ایجا بتیغ غدر کشته سر در سر فتنه و شورش نهاده اند از قومی چنین احتراز کردن در مذهب ایمه مزدوا اهمیت بلیغ واجب **بیت** همه کار ایشان سراسر بهانست ۰ بقومی چنین کی کند کردن خصانست ۰ الفصه همت همه شکار همت یار کاه مقرر فرموده بودند که در دو هزار پیاده از مردم کهلان که شرح صفات ایشان مذکور شد و آن کوه و جرکه احاطه نمایند بعضی شکار را بحل پیش که از دو جانب خرساخته راه پیدوس شده بودند راجع دیگر در میان دره پر درخت صید را باواز دمیدند بهره و نشنک رهم دهند مجملا حضرت شاه بجهاه با همید آکه با معدودی از معتمدان درگاه و جمعی کثیر از علما و مردم کهلان بشکار گاه توجه فرموده شب در موضع ملاط کرده سلاطین کهلان در ایجا است و در اس کوه پرورخت واقع شده تاریخ بنا در ایجا یافته شد و فی الواقع از مواضع لطیفه کهلان است نزول فرموده در روز دیکر بشکار گاه از فرقه دوم پادشاه بجهاه زینه

در همت یافته چون همان در دور آمده بحکم فرموده بودند که لشکیان بکار خود مشغول شوند کوش کردان از صدای سنبه صور و نشنک کرکشت و از دو طرف تمام جنگل تاریک شد و آن حضرت از غایت شور و شجاعت که از اصهار بزرگوار ایل وحشی سنبه ابراز یافته کاه را در اندک اصلا از دحام آنقوم چپانک باک نداشته در آن عرصه کمک و تمار خود و مغایل زده از آنقوم حساب برنکرفته اکرچه صفای این رای دور اندیشه حزم و طریق احتیاط شمرده اند چه سلاطین کار شکار را ملاحظه حزم را حیاط از همات کار خانه سلطنت است اما حضرت پادشاه دین الاطلاق بنوعی صلابت و مهابت آن حضرت را در دوست و دشمن جای داده که هیچ آفریده را یارای آن نیست که نسبت بآن حضرت عذری در خاطر کنده پیداست که آفتاب عالمتاب را از تعرض خیل ستارکان چه نقصان آید بر چنان عنایت پروردکار عالمیان شامل حال این پادشاه دستوده خصالست که بر عاطفت ربانی و دولت خداداد کرده همیشه از آن کرده و عذر خواهی بجا طرا و نموده بر پوسته در امثال این امور ربانی چشته پیان باشد که بار دیکر از آن کرده و عذر خواهی بجا طرا و نموده بر پوسته در امثال این امور ربانی چشته پیان باشد که بار دیکر از آن کرده و عذر خواهی بجا طرا و نموده بر پوسته در امثال این امور ربانی چشته پیان باشد که بار دیکر

بیت سزاوار دشمن ار بکشته صد بلاک ۰ کرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک ۰ و همچنین در کنار رود بار رودم در سالهای کشته عنان آن بهست جمعی از کهلکان بهجانب کشتی بان روانه از صید رود آنطرف سیل فتنه بر خوده اند تا آنکه بعد از زمانی دیر باز جمعی از معتبران و مخصوصان رود همان از کهلکان کشتی بان سیاه و عبور نموده اند الفصه نواب همایون چند روز در اطراف و جوانب رود بکنار کرانه شایسته سیر و شکار بود سیر فتنه بود و دیکر باره خطه لاهجان بفرقه دوم سعادت ارزانی عزیمت افزای بهشت برین کردید در خلال این احوال یکی از معتمدان امیر و سیاوشش والی کشکر کوه مقدمه و محبوس بود از کشکر بدرکاه جهان پناه آمده از روی دولتخواهی مسامع جلال شاهنشاهی رسانید که امیر فتنه کور مخلص خود را از حبس دمید در مخالفت برادر و اولاد و تصور نموده بود بسته ایشان از مخالفت و عصیان ترغیب مینمایند و مراسلات از هماهنی برادرش میرسید و یکی از آن کتابها که در ضمن حکایت مذکور بود بنظر اشرف رسانیدند از مجرکات ناپرده تعصب شاه بذیرفته بود و دیکر باره اشتعال یافته بعقل او فرمان داد و مذاکر چه آن شخص را اخاطر از عرض این حکایت عرض اظهار دولتخواهی بود اما از پیشه مذکور خاطر و مقتضای طبیعت او بود چپانچه در باب مردم کهلان سمت کذارش یافت بعمل آورده و شهریار باک اعتقاد و بسیار باک آن شخص حقوق ترمیت امیر و مذکور را بر طاق نسیان نهاده و بسنت بولی نعمت کذران در زمینه و مایان امرا اقدام نموده بعقل او نرسیده بود که یکباعث دیرباز بکدیکر از دست ساقی جل شربت

درویش انگلنده و حسب الامر ایشان بنزل شیخ احمد آقای داروغه قزوین برده بعد از چهار روز
مقرر شد که شیخ احمد آقا ایشان را بطایفه الموت برده بمستحفظان طایفه سپارد و مسطور الیه ایشان را
بطایفه برده بمستحفظان طایفه سپرد و دیگر جزوی از ایشان نباشد و چون از امرا و کرخانهای کاوان که
جمیز بایه منشا کیلان بود و چون جوان شجاع دلیری بود بواسطه حمیت و وفاداری و بیشکوهندیها
که نسبت بعلیخان از و ظاهر شده بود حضرت شاه جمجاه جمیع دلالت او را اهل بر مملکت موروثی
و احقاق حقوق ولی نعمت کرده از سرخون او در گذشت و منظور نظر عاطفت و الطاف گشته در همان
روز او را از حلقه زنجیر پروان آورده سر تا پا خلعت شاهانه در او پوشیدند و بمنصب ملازمت خاصه
شریفه موسوم گشت سبحان الله این چه بوالعجبهاست که از پس پرده غیب بظهور می آید گاهی
خلاف این بود که چون کاوان باعث فرد و خصمان علیخان و ثانی منشا کیلان بود بجهت غیرت سلطان
بنوعی مورد سیاست و غضب پادشاهی گیتی ستان خواهد گشت که مسطور خاطیان گردد و جمیع فرامین
منظر بودند گر از موقف حلال برچیخ حکم سیاست او جاری خواهد شد چون اراده خالق بر خلائق
قرار داده و خلایق بود امیضورت روی مینماید بیت اگر تیغ عالم بجنبند بجای ۰ نبرد رگی تا نخواهد
خدای ذکر گرفتاری یاغیان کیلان و حال ایشان بعد از گرفتاری علیخان فتنه کیلان بسکون
یافته از یاغیان پیشتر بوسعید و طالشه کولی که باعث فتنه و فساد کیلان بودند در پیشاهنگ
سواری گشته مرور زاد بر سر مکافی و سر شب در مقامی بسر میبردند مکرر از جانب نواب اعلی استمالت
نامها بایشان ارسال یافت که مرکاوا از گردن نهاده روی ارادت باین آستان مقدسه نهند تقصیرات
ایشان بعفو و اغماض مقرون گشته مورد شفقت شاهانه خواهد گشت توفیق این سعادت نیافته بعد از
چندگاه بوسعید بلاهجان سخاره یکی فرستاده بدین آمده باو توسل جست که او را بپایه سریر اعلی آورده
استدعای عفو و تقصیرات او نماید یکی فرستاده بدین حقیقت بمسامع اشرف عرض کرد بندگان حضرت
اعلی شاهی ظل آلهی با الهام علام غیبی بر یکی دیدن مقام فرستادند که از عقب او این بود و باشند
دیر و دی او را بپایه سریر اعلی آورده بوسعید مذکور چند روز در خانه یکی فرستاده بدین محال بود و مشار
الیه بهانه اسباب سفر او نموده بجهت اطمینان خاطر مشار الیه اراده داشت که خود او را برداشته بمجلس
اشرف آورد و در این اثنا همچی بخ بر خاطر الهام پذیر حضور نموده بود با یکی فرستادن عذر نموده استعانت
فرصت کرده علی العجله در فضای پروین مشار الیه تیغ عذر و نامردی در رو نهاده او را بدرجه شهادت
رسانیده و با سه چهار نفر یاغی بپدولت باو بوده بدو پیشه و جلل نهاده و چون خبر کشته شدن یکی فرستادن

مسامع جلال رسید شیخ احمد آقای حاکم قزوین را بکیلان فرستاده مذکور مردم کیلان را بچند
گروه بوسعید و طالشه کولی جزء نامیده و الکا بالکا از صواحب آنملک موچلکا ستانند که هیچکس
ایشان را در خانه خود راه ندهد و در هر جا گاه داشته باشند که فوجا فوجا بحکم اجا سپارند و همچنین فغیر
یک گروی بر لنگور را با جمعی از عساکر زاده کوهم بگرفتن طالشه کولی مامور فرموده حکم شد که مردم
آذربایجان و لشکر و طوایش در پیه پس هجوم نموده در هر جا باشد او را بچنگ آورده بگرفتار ان
بفرموده عمل نموده بعد از سعی بسیار بوسعید را با غازیان صوفی و ملازمان ولی سلطان حاکم راگذوه
و طالشه کولی را با چند نفر از برادر زادها و اقوام مردم که همدم ملازمت حسین کوهری گرفته او را
بنظر اشرف رسانیدند بوسعید خان شجاع دلیری بود و چون بسنت بکیلان شهره بود این حذر نموده تا
بظهور آورده مرتکب امر شنیعی شده و محل اعتماد نبود شخنه سیاست بقتل او پرداخت و گذا و طالشه
کولی و اقوام او را بکشتن بعد از چند گاه خیانت او ظاهر گشت که بر رضای خود که تا غایت بدست
در نیامده بود نوشته بودند که در یاغی گری راسخ بوده اطاعت فرمایش نکنند بعد از صدور این
خیانت سببی میرعباس بقتل رسیدند و از ولایت کیلان سوی میرعباس صاحب وجودی ماند و بعد
از این قضایا مشار الیه از غایت مقتضی مستدعی سپه سالاری لاهجان و مهمات کیلان شده و بنا
اراده باعث قتل او گشت بنی از شبها که حضرت اعلی در میدان سعادت آباد قزوین بسیر و چراغان
مشغول بودند ملک جابکمر که در آن وقت از مقربان بساط عزت بود در مجلس بمستی آغاز دعوی و تشر
از غلاف کشیده گاهی از روی گستاخی و گاهی بظرافت بحاضران مینمود و در این اثنا خود را بپرتگاه
رسانیده پرتهای مستعد او را از پای در آورده بعد از آن خواجه سلطان محمود برادر خواجه حسام الدین
وکیل خان احمد را که در هدایت حال باستنبول رفته در کیلان اقامت براه عدم فرستاده
تکمیل حل بدستی و دیوانگی او کرده مذاهمندان حزوه بهمین انسنه که بی شاره ناطلان ساطم
بعد از اری بوده بعد از قتل میرعباس بسیار کیلانیان بی اعتماد شده که حباجو دی از سپاهیان
کیلان نماند ذکر سوانحی که بعد از گرفتاری علیخان و طاغیان کیلان روی نمود چون خاطر خطیر
شهریار گشور گیر از مهمات کیلان فراغت یافت چند روزی در دار السلطنه قزوین لوای عیش
و عشرت برافراشته حکم قضا نفاذ پیوست که میدان سعادت آباد قزوین بسته چراغان کنند و آن
یک میدان وسعت فاحشه دارد بین حذمت مامور شدند و دکاکین اطراف و جوانب میدان برا مراء
ارکان دولت قاهره و بیوتات شاهیان و توپچیان و ملازمان درگاه و مردم شهر واردو بازار تقسیم رفت

حکم شد که هر کس دکانی را که سد دست دوازده رنج پیش آورده چهار دست و سه ها استوار کرده
چهار طاقها میانه سر براست از عراست که پیش آمده نصب نمایند و در می آمد و شد چراغها نصب کرده
خانو سها آویزند چنانچه در سر دکانی زیاده از یکعدد از چراغ و خانوس نصب نشود پست زیر سقف
خانوس کاغذ نشده اول روشنان ملک سوخته) مجملا اطراف میدان سعادت آباد و قرب آن
از صفای آذین بندی و کثرت شمع و چراغ و رشک سپهر برین گشته حضرت اعلی چند شبانروز
در آن مکان طرب انگیز و عمارات جهان مانا در جانب شرقی و غربی میدان صحرای شهریار
جهان ست سیر بر ده و هفت شهر عشق بعیش و شادکامی و چوگان بازی و دقیق اندازی میکذرانیدند
و بعد از انکه از عیش و صحبت میدان لبکیر شدند مهمات ضروری سلطنت پرداخته چون ایالت لاجین
و امیر الامرائی کیلان بهمن بر درویش محمد خان مرحمت شده بود ایالت بشراز در عوض مظفر
خان تعلق یافت و چون کثرت تعلقات قاطنی که در حوزه تصرف و ولایی دولت بشراز در عرض دو از ده سال
بود حسب الحد فاصیل یافته بود و حکام جاودانی بابرانداخته جمعی از ترکمت یا همگان جان نثار
بخدمات معین شده بودند و مهمات کوه گیلویه و خوزستان که در تصرف امرای افشار بود و ما خلت
نظام و نسق نیافته بود و حکام ایجا که در راه مانم عرض و تقرر نجوزند بر آمالک استیلا یافته بودند
بدستور حکومت خام داشته شد و اگر چه فی الجمله باز کشتی بر کار و جهان چنان نبود اما خاطر اشرف
از جانبا بشان خصوصا کوتوالان قلعه سلاسل شوشتر کرد مهمات و استحکام شهره آفاق و
قلاع ممالک و اعتبار طاق است جمع نموده از خان و امرا و شاهزادها بنوعی کرم خوب طبع مبارک
باشد میکردند و از زیر مبارک والی عربستان و کوه گیلویه به عرضت همایون با طرف واقع شود
و جمایل افتخار که صالح اظهار خود دانسته از نه کار چیز یافته بودند بجکر کار خود اماده باشند مبارک
امرش مؤدی عربستان را طلبیده بودند چنانچه آن مراد پک صلو دار باشی شاهلو را که محل اعتماد
شاه بابه بود بجهت رسانیدن فرمان عرضت همایون و تحقیق حالات آن سرحد و بست و آوردن قلعه
شوشتر بالصنوب فرستاده و جمعی از سپکچیان چهاری و حراسانی را بحمایت محارست قلعه رفیع اوساختند
و مشارالیه متوجه شوشتر کشته شاه وردی خان افشار که حاکم ایجا بود بخلاف رای اعیان لشکر
از ردی روتخواهی و اعتماد بهمن آمن مراد پک را باعزاز و احترام نموده او را بقلعه برده کلید قلعه
با و سپرده و اراده نموده بود که خود از قلعه بیرون رود و مراد پک مانع شده او را بامتثال عنایت
شاهی گردانیده و سایر قوم را از قلعه بیرون کرد اما بالاخره از استظهار جماعت افشار ترسیده و شاه

وردی خان را که همراه آن جماعت بود در قلعه گرفته بقتل آورد و طایفه افشار را بهر نحو شده رانده
و میانه ایشان نفرقه در آنشب با لاکرفت و مراد پک قلعه را گرفته و با تفاق سپکچیان بحفظ و حراست
ایام میپرداخت و ایشان لشکر به سید مبارک که توسل جسته از او استعانت نموده و سید مبارک با وجود اکه از
ازدحام اصل او دعوای ایشان دور بود بمیرد و سید ناصر پسر ارشد راهمت صدق اعتقاد چاپه سریر اعلی فرستاده
در خدمت اشرف بود با غرای انشاران از عربستان لشکر بکجارستان کشیده و فرود آمد و بسیاط تعرف
در آمده و بر سر قلعه شوشتر آمده محاصره نمود و چون حقیقت آن حال بعرض حاجیان درگاه جاه و جلال
رسیده و قبل از آن شاه وردی خان عباسی نیز با جمعی از انوار کرمانا او بوده و نفر بر ایستان آمده بر سر سلطان
حسین میرزا و اعاش کرد حاکم ایستان شتافته بود اطلاع یافته او را کرفته بقتل آورده خواست کرد یکبار
در ایستان علم سلطنت و افتدار برافراز اما از قهرمان قهر پادشاهی اندیشیده و مکنون خاطر خود را
بظهور نتوانست آورده و حدود ایستان حرکت الله بوی میکرد رای جهان آرای اقتضای آن نمود
که بجهت انتظام این احوال رایات جلال بهمانطرف نهضت نماید بنجوایان دولت قاهره عرضه
کردند که اکر مهمات آنولایت بعهده و اهتمام یکی از غلامان درگاه شود شکایات مندفع میکردد و اعیان
نهضت موکب همایون صینت بنا بر آن نظام و نسق آن سرحد را بر وجه ایستان تا انقضای
عربستان برای دراست و زیر سپکچیان چاهری و حراسانی را بحمایت محارست قلعه رفیع او ساختند
و جمعی از امرای عظام خصوصا حسین خان شاملو و مهدقلیخان مهردار و عبدالرحیم بیوزبا شیان و توپچیان
ظفر فرجام را بر افاقت ایشان تعیین فرموده روانه نمودند و بندکان حضرت اعلی شاهی بعطفت و
کامرانی متوجه شیراز کشان و صفاهان کردیده چندکاه در آن حدود عشرت پیرا بودند و از آنجا بدار السلطنه
قزوین معاودت فرمود و زمستان را در قزوین بعیش و کامرانی کذرانیدند ذکر لشکر فرستادن
بکجارستان عربستان بسرکردکی اعتماد الدوله و فرستادن خان اشتظام مهمات الطرف
چون اعتماد الدوله و فرهاد خان در قزوین از خدمت اشرف جدا شدند از راه ایستان روانه
کشته بنجوم آباد رسیدند شاه وردی خان عباسی که در کال خوف و بیم در آن حدود بسر میبرد و سامان
کمال مستعد بخدمت ایشان و امرای عظام فرستاده و اظهار غلامی و بندکی درکاه شاهی و خدمات
و پیشکشها از اعمال سابقه نموده دست در دامن عجز و بیچارکی آویخت و بوساطت ایشان سدة عالی عظمت
زلات خود نموده ایشان نیز بجهت تالیف قلوب و اطمینان خاطر والی عربستان و حکام کوه کیلویه صلحا
دولت او را پسندیده کرامی امتثال عنایت شاهی ساخته مجدد ا بتفویض حکومت ایستان سرفراز

گردانند لهذا حکم استمالت باسم او عز صدور یافته خاطر او را به عواطف ارجمند حسروانه الطیبان بخشیده مذ
و طالب ملاقات گشته و مشارالیه را از خوف و وحشتی که داشت جرات ملاقات میکرد و سفراء در میان
آمده و بعد از تکرار آمد شد و الطیبان خاطر او و فرهاد خان و اعتماد الدوله با معدودی جسیره و هزار
یکی از کار بر اهل اصفه کردآن حدود دست رتبه شاه و بیرمی خان بتربا و دولت تقرب حاضر شده با ایشان
ملاقات مزبوره اظهار غلامی و بندگی اعلی شاهی و قسم مصحف یاد کرد که اگر مرحمت شاهی رقم عفو بر
جریده حسیان ایام گشته مدت العمر از جاده خدمتگاری عدول ننمایم و فرهاد خان و اعتماد
الدوله هر چند میدانستند که کلام او از صدق عاریست بمصلحت وقت عمل نموده او را بعواطف خسروانه
امیدوار گردانیدند مذکور مجبور و امانا بایالت آن ولایت راضا و تفویض نموده و خلعت فاخره و شاهی در پوشانیده
و طاقه مرصع با دهانی کرده بمقرب او را مرخص نمودند و مشارالیه نیز به شکرانه عاطفت شاهانه کیجوا و توقال
پیشکش قبول نموده و کرم بوا علی جواب گویده و بارگاه دولت خدمات لایق بتقدیم رسانیده و بعقد
فصیل معاهده او چون خبر محاصره شوشتر متواتر میرسید کوچ کرده از کوتل کیلان گذشته و بصعوبت
صعوبت و دراز مدت مسافت عبور لشکر از انجا گذر واقع شده بجهت نزدیکی آن راه و را اختیار نموده و
شده مذکور بنیروی دولت قاهره بسلامت از آن کوتل عبور نموده و قدم بولایت خوزستان و عربستان
نهاده و سید مبارک چون آوازه لشکر فراوان شنیده ترزلزل به جان ثبات و قرارش راه یافته چنین
ذرغول نموده بعد از مشاهده طلیعه لشکر قرباش فرار نموده بود چون رسیده و چون عسکر منصوره قریب
شوشتر سید مبارک قریب پانصد سوار و حرمان را پای کوچ کرده سنجر زده و کمال آمادگی محل اقامت او را
رفت و عساکر منصوره بظاهر شوشتر رسیده و نزول نموده و ایالت آن ولایت حسب الفرمان قضا
جریان صمد بیگ خان شاملو تعلق گرفت و ارکان دولت قاهره شده و قلعه را با و سپرده و مهمات
انجا را انتظام داده و سید مبارک را بهر عنوان ممکن کس بحضرت امرا فرستاده و در مقام اعتذار
و آمرزش و الطاف اعلی و اخلاص این دولت گردیده فرستاده سید ناصر پسر ارشد را که یکه و سال قبل ازین
جانب سر برا علی فرستاده بود و دلیل بندگی و محبت و دریان علتی خود ساخته و در باب آمدن بحضور شوشتر
از مهموی مراد آقای جلودار دیل اعتذالی و سکوه نموده و بعذر های موهوم تمسک جسته و حضرت اعلی
سفارش فرموده و مذکور که هر گاه سید مبارک در مقام اعتذار و بندگی باشد حضرت بسنت سیادت و
تشیع مظری زلات او بعفو مقرون است چون صلاح دولت در آن میدید گریزه از روی کار بر داشته و
در سلک مخلصان پیوسته از این دولت یاوش گردانیده حسب الفرمان قضا جریان صدر های او را پذیرفت

در استمال عنایات و التفات شاهی گردانیدن و پیغام کردن که صدق قول او و فتح ظاهر میشود که آمده
امرای عظام شاهی را ملاقات نماید سید مبارک و عذر عظام در آمدن و داشت بعد از تقبیل و قبال تمام
در آمده شد سفراء اعتماد الدوله و فرهاد خان و امرای عظام همین مسطور و فاخره شاهی از جنیبه و اعراب
بنیده پیشکش حضرت اعلیان خاطر سید مبارک با معدودی از اردوی ظفر قرین او شد و چون قرب شوش چند منزلی
جانب جنوب فرستاده سید مبارک با معدودی از اردوی ظفر قرین او شد و چون قرب شوش چند منزلی
دوشت ملاقات رسید مذکور امرای او پیاپی او را کرده او را آورده بود خاطر نشان او کرده و گفته که
حضرت اعلی بجهت سیادت و انتساب هم و دمان بیوت و ولایت و تشیع فطری رقم بر عفو زلات
او کشیده اند اگر بر جاده اخلاص مستقیم بوده بتدارک ماخات قیام نمایی و الا الیوم هنوز سلوک کنی
کرده آثار اخلاص و یکجهتی و حسن ارادت و اخلاص تو ظهور رسد حکومت عربستان بر ستور سابق تو را
مسلم خواهد شد و اگر بکسر مو خلاف بندگی از تو صادر گردد و در اجیر بسته قلع و استیصال خود را
مشغول بدان مشارالیه بر تقصیرات خود معترف گشته بسگذار عفو تقصیرات متقبل شد که بعد از این خاکسار
بندگی بروش و وظیفه اطاعت در گردن گشته و هیچ و جه از رضای خاطر مبارک اشرف در نگذرد
و با دوست این دولت دوست و با دشمن این دولت دشمن باشد و بر انچه عهد و میثاق میان آورد
موکد بحس ساخت و مشروط گردانید و شرح داده شرح بود مغرور و مهای گشته آسوده و فرحان بگلستان
خود باز گشته و امرای عظام با ردوی خود عبور نموده و چون خاطر از صحت آن ولایت فارغ شده از نهر
شوشتر کوچ کرده بر سمت کوه کیلویه روانه شدند از کثرت بارندگی و طغیان آب رود خانه شوشتر
قریب بگاه کوچ مواجه شده گردآن قریه فرود آمدند و مفیض چند بریزه ماکولات علیق الدواب از میان لشکر
مفقود گشت و فصلان خراب بسیار به عساکر نصرت شعار رسید بعد از انکه بارندگی تخفیف یافت
از امرا و عساکر رخصت معاودت یافته رفتند فرهاد خان و اعتماد الدوله با جمعی دیگر از امرا و فوجی
و ملازمان درگاه روانه کوه کیلویه گشته چون بانجا رسیدند حسن خان حاکم کوه کیلویه و طوایف ایشان
بر استقبال مبادرت نموده بغیر ملاقات اجرا فایز گشتند حسن خان را که در ایام هرج و مرج مغلب جزایر
و ولایت اسپیلا بانجا بود و سری برآورده بود و در زمان جلوس همایون تیرقی اخذ سپاه و سپرزده
اطاعت شایسته بتقدیم نرسانیده بود از ایالت آن ولایت عزل نموده او را با جمعیت نظر از اتباع که در
خلاف و طغیان بود گیر امیدوه بدرگاهان سپرده که بدرگاه معلی آورند و ایالت آن ولایت بر امیر
خان افشار که حاکم کارزون بود تفویض یافته الکا کارزون با جمبل خان اپلو افشار اختصاص یافت

دار قتایل الوار بحبیت یاری در هایای چالکی و جوانگی و سبه دانی و فهنده و سمنی و غیر ذالک کرد ریا
چند سال سرا ز رعیتی باز داده با مور ناشایسته ارتکاب نموده بودند تا موازی ده هزار تومان خرجه و
ترجمان باز یافت شده و سخواه مواجب و مرسومات قورچیان و ملازمان درگاه شده و مهمات آن ولایت
بتر سرانجام حسب الامر عالیات از انجا بخط شیراز آمده صدر دری فارس را سرانجام صورت داد و مقتضی الزام احرام ملازمت عتبه گردون مقام بسته کوچ بر کوچ روانه پایه سریر اعلی گردیده در اردو
ثروین بشرف پای بوس نواب اشرف مشرف شدند پان وقایع شهور این سال از سوانح گردو
یافت قرار نمودن ملک جهانگیر رستمداری پسر ملک سلطان محمد حاکم مکرو رستمدار ست ملک سلطان
محمد پدر او در امور دین جانب سنت اعتقاد بود و ملکه شیوه الحاد شش قوی تر بود و در زمان شاه جنت
مکان از و بعضی اعمال که خلاف قانون شریعت بود صدور یافته از جمله جواهر زاده خود را که نامزد پسر ش
کرده بود طبع کرده او را ران کرده و مهما باو و مباشرت همیشه بعد از فوت او ملک جهانگیر پسر ش
مذکور پدر را خواست بکاری نمودن چنان میکند اعمال شنیع از و و مردم او بسیار سر بر زد اعانت
صوم و صلات در اکثار مفقود بود بدین جهت شاه جنت مکان باو در مقام تنبیه و عتاب آمد
امام قلی سلطان استاجلو ولد مذر خان را با لشکر موفور بدفع او نامزد فرمود و مشار الیه با او کمیه
و عذر نموده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و طالب ملاقات خلوت بود و آن ترک ساده لوح اجابت
نموده با او بو عده گاه رفته ملاقات نموده و بدست مردم او کشته شد و لشکریان اجمال غارت
خانه و پراگنده شدند چون این خبر به شاه جنت مکان رسید خواست که باز لشکر بسر او فرستد
از قضای آلهی بیماری عارض ذات همایون شده ضعف و عاجت بدو رو داد کشیده و دیگر قضایا
روی داد که تا دو سال هیچ کدام را ک آن قضیه نپرداخت بعد ازان دیگر باره در مقام تنبیه و مکافات
در آمده مراد خان استاجلو را که معظم طبقه سلطان حیدریان بود بدین خدمت نامزد فرمود و مشار
الیه ایلغار رفته اورا در قلعه گجرخان محاصره کرده اسباب قلعه گیری ترتیب داده تا چهار ماه او وقات
صرف نمود چون مخ قلعه نزدیک شد از تقدیرات ایزدی فتنه ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامید
مراد خان از بای قلعه برخاسته بکلیان نزد پسر و محمد خان رفته در انجا بفرمود و اسمعیل میرزا مکحول کرد
و در زمان نواب سکندر شان چندان شورش و فساد وقوع یافت که احدی از امرا و ارکان دولت
قابو بره فرصت بحال ملک سلطان محمد نپرداخت و در اوایل جلوس همایون اعلی سفر آخرت اختیار
نموده ملک جهانگیر پسر ش با اتفاق پسر ملک عزیز حاکم برزگرا و هم ملک جهانگیر نام داشت بنوعی که سبب

ذکر یافت از بیلاق لار به لالات با وی توفیق چاپه سدید یا علی آمن در موکب همایون اعراق آمده در حین
نواب اشرف کمند همت بر کمر کرده تسخیر کل دیار الطرز انه احته کیلانات را مصرف شمرده بود ملک زاده
نوزارته کار بخشر یافته دست از حکومت ملک موروث باز داشته استد عا نمود که در عراق محل سکنی
و معاش باو مرحمت فرماید و در صاوه باو موضعی شفقت شده اما ملک زاده کجور بسیار دولت
و بدست بود نواب اشرف بسبب بعضی مصلحتها او را امور د شفقت و التفات شاهانه فرموده در خدمت
اشرف امین مجلس خاص و صرف بزم اختصاص بوده ولایت کجور را بدستور باو گذاشته بودند ازین
وقت که فرهاد خان و اعتماد الدوله از سفر عراق بستان عود نموده بقزوین رسیده بودند و امیر اولا استیلا یافت
با بارادوخ مخالفت و عصیان علی ای التقدیر بن در روزی که اجلاس اردو با ستبشال اعتماد الدوله
و فرهاد خان میرفتند مشار الیه بر اسپ نازی نژاد الهامی با دستاه سوار شده به بهانه استقبال
راه کجور در سنگدار پیش گرفت بعد از لحظه خبر فرار او بسمع شریف رسید بود نامور شدند اما باو نرسیدند
و او بکجور رفته دم از عصیان زده قلعه کشید تا آنکه قورچیان عظام بسرکردگی قورچی باشی منجر قلعه
او را محصور شدند بعد از چار ماه او را بدست آورده و الکاء اصفهان را بملک کشت چنانچه در محل خود مذکور شد
کلک چیان خواهد گشت و دیگری از سوانح این سال آمدن ایلچیان روس است بخدمت اشرف
آمده تحف و هدایای لایق آورده و ایلچی یکی از امرای معتبر ارو س بود و نامه محبت آمیز نوشته
اظهار خصوصیت بسیار کرده بودند و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل آلهی مقدم او را بر حسب
کرامی داشته تعظیم و تکریم بسیار نمودند در این سال
سلطان مراد بن سلطان سلیم بن سلطان سلیمان پادشاه روم سفر آخرت اختیار نموده در چهارم
شهر جمادی الاول شصت و الف طبل رحیل کوفت و در ایت نیل اشتی و شانین و ستمایه پادشاه شد
بیست و یکسال بدولت و اقبال گذرانیده و در زمان او بسیاری از ممالک بحیطه تسخیر و تصرف دولیه
در آمده و از پادشاهان آل عثمان بمزید عظمت و شوکت و استقلال احتشام داشت اما از امور زمان
دولت بعضی امور ناشایست بظهور آمد او لا تغیض عهد که لایق حال سلاطین همت اقدام نمود
عهد و پیمانی که با شاه جنت مکان و سلطان سلیمان صداو بوقوع پیوسته از جانبین
با یمان مغلظه تاکید یافته بود استمرار نکشته بنوعی که در صحیفه اول ثبت یافت فتنه و آشوب در
عالم آمیده و الله احته بر خلاف اسلام و مسلمانان گردید دیگر انکه تجویز این امر شنیع نموده بود
در زمان او شاهین کشته بسیاری از رسته و صپاهیان در آذربایجان و شیروان اسیر بوده بگیر و بیوده ترسا

ذروخته شده و هیاهوی چند نفر از دور به طلبیه سادات در سلک آمار بعرض رسید در آورده و قتل از روم
باد را الهدر سرایت کرده و عبد الله خان و پسرش هزار خراسان همین عمل کرده و اویس شیوه نامحمود در
زمان ایشان بین السلاطین استمرار یافته و اعظم وبال و نکال آن از اهالی سلطان روم کریاد می
این مرحوم کشته بود بعلم عینی بر وی عاقبت اندیشی اولاد او بیز باشمت آن گرفتار آمده و روز کار
در مقام انتقام ایشان در آمد و شبشه تیغ جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل الهی علام وعده وال
ایشان بنوز عدالت روشنی باقیه استمرار داده و بلاد معضوبه بروح حسن تدبیر بازگشت و جمیع انجا در
زمان اقتدار ایشان بنوز عدالت وقوع یافته بود و تدارک شد الحمد الله علی ذالک باطلاع سلطان
مراد خان چهت پسر و چهت دختر مانده که پسر بزرگترش سلطان محمد خان در سنین جوانی بود سایر اولاد
در استنبول در سرای پادشاهی میبود و بعد از فوت سعید ش راه آمد و رود در میان برقرار گذاشته
در اندرون سرای لگاه داشته بود سلطانی پادشاهی سلطنت و پادشاهی بر سلطان محمد خان که والده او
در حرم پادشاه بعاجت معظم و محترم و صاحب اعتبار بود قرار یافته کس بطلب او فرستاده روز
یازدهم از سنین با استنبول رسیده و از دروازه کاه غنیمه معارف داخل سرای پادشاهی شده روز دیگر عبد الحمید
پادشاه پسر احتشمند بعد از دفن او نوازده پسر او را در همان شب شربت شهادت چشانیده بخنجر هلاک
گردانده و در همه هم ماه مذکور در بصبوی چهار دهوض شده قاع سال فرخنده فال قرن حادی عشر
مطابق اربع الف هجری سال خم طلوبس چت نوروز جمشت عالم افروز
تاریک شب زمانه شد روز ٭ کجنر و اویس چهار ایوان ٭ بر بخت حمل نشست شادان
آراست زمانه را دگر بار ٭ مشاطه دهر چون رخ یار ٭ از هبه قدوم شاهد گل
شد نغمه سرای شوق بلبل ٭ نوروز این سال جهان آرا روز یکشنبه دهم شهر رجب سنه مذکور
اعناق اضاده و حمزه ابجشم و مسنه نشین طلک چهارم اوج یک حمل با نظر طلعت خوز آمست و باد بهاری
نزهتگاه چمن را کونه ریاحین پرست حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دار السلطنه قزوین و ایوان
چهل ستون دولتخانه جلوه آبین بزم سزاوانه و جشن پادشاهانه آراسته سلاطین و سلاطین زاده های اطراف
مثل حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و نوز محمد خان والی مرو شاهجان و پسر سعید مبارک والی عرصتان
و سلطان کرجستان و ایلچیان آردوس و سایر روس که در پایه سریر اعلی بوده مجلس هیبت آبین
طلب فرموده و میاد کی سال و تهنیت قدوم نوروز چند روز ملازم عیش و عشرتی پرداخته و بازار را
شهر را آبین بسته در میدان سعادت آباد بچوگان بازی و چوگان اندازی مشغولی فرموده قریب

دو از ده روز عموم خلایق بسیر و صحبت و فراغت میگذرانیده و چون از جشن نوروزی فراغت دست
داده بانجاح مطالب و قضای باقی حاجات مسلمین پرداخته بساط معدلت بنوعی فرسوده بود دیگر
از پیم سطوت قاهره و زوال آثار خاطر ضعیف در محله قوی مجال حضور نداشت در ایام خجسته آثار شهریار
در اعتدال لیل و نهار که در میدان سعادت بساط انبساط گسترده و بعد از ادای صلوات خلایق با متعلقان
بساط عرصه روزه بچوگان بازی و چوگان اندازی اشتغال بخشش عالم نشاط و عزمی بود مباشرت اجابر و
اجلاف قزوین که از قدیم الزمان همیشه دو گروهی دو دعوایی استمرار دارد دو طرف سرمست باده جهل
و غرور شده و نزاع در میان آمده لاجرم کراف پایه پیکدیگر میزدند حضرت اعلی شاهی چکنند
و جدال آن جاهلان خجسته انگیز را موجب از دیاد نشاط و شگفتگی دانست خجسته حکیک باجوب و سنگ
دادند و قتلی عمل فرمودند که تیر و شمشیر و آلت جارحه مطلقا میان نیاورند و روز معهود هر دو گروه
بمیدان سعادت جمع آمده و آن فرومایگان بازار عقل و تمیز از کفران جهل و جنون مستعد جدال اینبار
و حضرت اعلی با خاصان درگاه و ارایوان جهان نمای میدان تماشای کرآن واقعه بودند چهلوانان
طرفین صاحبی بهم آویخته بزد و آویزی کردند که با جماعتی چیک چیک سردار ایشان بود خلایق آهنگ گروهی
دیگر کردند که با ایشان سردار ایشان بود شکست خورده و انهزام یافتند و قتالشی غریبی بود بعد از
فراغ از آن نشاط و ابتهاج دیزم انبساط چون از ساط دور نیکه که معظم ولایات خراسان بسیطه تصرف
در آورده بود نالان بیخبانی و آلتجانان هر جایی آن طبقه بی اعتدال و بیحیائی را بجای ممالک می نهاد
و آثار خرابی ایشان از خراسان که نشانه بیحیائی عراق میرسید و بجهت هر کدام مشاغل عظیمه که پیش
می آمد بی تمیزی و فرط شر آن کرده از پس پرده غفلت بر بخرخانه بی آبه در ایام سال ای بحسبان آرا
جهان مطیع گشت که فرمان روایان اکاسره در ایام عالیقدر ایام دولت و چمن نزهت شاهنشاه
صاحب جاه و آوازه اعتبار و اقتدار ارش مسامع دوگونه رسیده و سیر صفحه خراسان فرسنده
کرسد سپهر رتبه کرآمالک گردیده و فرط شر او و تکبر را پیش همانا همت ساخته و اکثر ایالات و
بلدان ممالک داشته باشند آنرا فرصت غنیمت شمرده بتیغ آبدار فرسنده و نشاندند ساعت سعد او
بر این خدمت نامزد فرموده و ولایت هزارد سمنان و دامغان و اسپرام را بخشیده و بجهت اکمه در
سال گذشته در دفع شر او دیکه کرتاخت انجا آمده بود و نه آثار خلالت و مردانگی از و بظهور نرسیده بود
بود از ایالت معزول گشته قشون و لشکر او بفرزاد خان شفقت شد و زمام رتق و فتق کل مهمات
خراسان را بضمیمه اقتدار او بخشیدند که بر وجه صلاح دین و دولت باشد عمل نماید و او مشمول عنایات

شاهی از موکب مقدس جدا شده رو از آن مصوب شد بعد از فرستادن او اصفهان اردوس را از اصفهان
ارزانی داشته خلعت فاخره و انعامات شفقت فرموده امام قلی بیک پاکیزه توپچی رکاب را بخطاب
و جدایی لایقه با عطیه کبری پادشاه ارزوس تعین فرموده و همراه اصفهان مذکور روانه قلعه موده
و اصفهان در یکمان کشتی در آمده از راه دریا روانه شدند و چون دو سه ماه از نوروز گذشت داود
خان در ییلاق قشیر ارزه کوه بود خبر آمدن عبد المومن خان ولد عبد الله خان بخارا سان شایع
گشته از اصفهان و عراقین فرار خان تحقیق پیوست که عبد المومن خان با جنود او زبکیه بر سر
قلعه اسفراین که به محافظت میرزا محمد سلطان و جماعت سپاه مقرر بوده آمن قلعه را محاصره نموده
چهید و جهد تمام در لوازم شخیر قلعه سعی و کوشش مینماید لهذا حضرت اعلی شاهی ظل الهی مسرخان
احضار لشکرهای ممالک فرستاده با سعداد دولت قرین خراسان پرداخته ذکر نصرت رایات ظفر
آیات بصوب خراسان و فرار نمودن عبد المومن خان از سه قلعه اسفراین و شبرده
بعد از تصمیم عزیمت خراسان نامجا و بجمعیت لشکر در دار السلطنه قزوین توقف فرموده بعد از یکماه
پیش خانه همایون پیروز نموده ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان که قریب چهار هزار نفر بودند موکب
همایون ملحق گشته و چون متواتر از جانب خراسان کسان آمده خبر رسانیدند که عبد المومن خان کار
بر محصوران قلعه اسفراین سخت ساخته اگر موکب همایون در این چند روز بعد او کمک نرسد بهم است
که قلعه بدست اوزبکیه در آید لاجرم حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمشیت بجمعیت عساکر نصرت نشان کمر در
پا به سر پرا علی جاهز بودند عنان اسهب سبک سیر بجانب خراسان تحریک داده و از مقر سلطنت در حرکت
آمدند و کوچ بر کوچ به ییلاق قشیر ارزکوه رسیدند در انجا فرهاد خان با قشون آراسته موکب همایون ملحق
شده از راه علی ملای و اصفهان به چمن بسطام رسیده در آن عرصه دلگشا نزول اجلال فرمودند
روز بجمعیت خان لشکر ظفر اثر در چمن بسطام توقف واقع شد قریب بیست هزار کس سپاه در آمده مذکور در
همایون حاضر بودند و لحاظه اکه سیاه عبد المومن خان بطریق معهود آوازه ورود رایات جاه و جلال
قرار غرار در نهاد و مطلب اصلی که تلافی فرصت است دست داده بعد المومن خان ملحق
فرمودند خلاصه مضمون انکه چند مرتبه شده که آن خان زاده عالی تبار را رانده مملکت کبری بخارا سان
و حدود ممالک ری آید و رعایا و بخزه و مساکین را پایمال سم ستوران گردانیده و طلوازم قتل و غارت
می پردازد و چون موکب همایون متوجه خراسان بسیکردد و مقابله در میان نرود می بیکرد و از غارت
فراغت نیافته میباید و پهلو از محاربه خالی کرده بیرود و در این سال قرع سمع همایون گشت که آن جناب با جنود

او زبکیه با سفراین آمده متوجه قلعه شخیر انجاست و ما آرزوی ملاقات میتید بجمعیت عساکر منصور روانه شده
با اندک مردی که در پایه سریر اعلی حاضر بودند جلو ریز بطرم شهره بسطام رسیده مستعد رزم و پیکار آن
خان کامکار بر طریق مردانگی آنست که آن خان عالی تبار در ایجا خبر به عارفرار بخود داده از مذبذبه پای
ثبات استوار داشته رو از قلعه رزم در معرکه کارزار نهند که انچه در مشیت الهی قرار یافته باشد ظهور آید
و بندگان خدا از آسیب آن شیاه سپاه بر دو طرف ایمن گردند و از طایفه چکنی مقتبا الدین آقا نامی
عامل مکتوب نه کور گشته رو از شده و موکب همایون مقارب بالشکر پرخاشجوی رعد خروش و برق جوشش در
حرکت آمده و بهجت منزل قدم از یافت که پای قلعه رسیده و به محمد سلطان حاکم اسفراین تیزا علام نمودند
که سعی نموده قلعه را تا ساعت روز دیگر نگاه دارد که ایمک رسیدم چون مقتب الدین آقا با رودی عبد المومن
خان رسیده و به سیاه را مکتوب شاهی را رسانیده آتش عزیمت التهاب یافته لا بهای کراف شخیر
با حقیق اضطراب عظیم در میانه سپاه او زبکیه افتاده و چون تا غایت آوازه توجه موکب همایون بسمع او رسیده
و جاسوسان گزارنده که این مکتوب ساخته و پرداخته فرهاد خان است که در این سرحد است و به جز
مذبذبه چاره ندارد که لشکر از پای قلعه بر خیزند و مقتب الدین آقا را بهانه انکه در این توقف صادق میتید
بقتل آورند و عبد المومن خان در شکنه اضطراب افتاده و سر در بود که این خبر چنان واقع
باشد بمقاتله شتافته مستعد رزم و پیکار گردد و یا دست از محاصره کشیده و خود را کوشه کشد امرا تا لیقان
او زبکیه حضور سلطان محمد ایلچیان که معظم امرا و جانب مقتبر و مومن الدوله عبد المومن خان بودند شتافته
ثانی را خشیار نمودند و از بیم انکه مبادا چشم زخمی رسد امرا در خدمت عبد الله خان مورد التماس
کردند اصلا راضی نمیشد و محاربه نمیشدند و بالاخره مصلح دیدند که کس معتمد بجهت تحقیق این خبر نزد سلطان
خود به سوی شخیر قلعه مشغول باشد که بعد از تحقیق خبر مقتضای وقت عمل نماید چند روز از اخاطر امرا
مثل محمد قلی و ودی و جان محمد قراول حاکم هرجستان و سوخ محمد نامی مشهور به سوخ بزگان خود را بهور با سعد
نفر از بهادران کار دیده و رزم آزمای بجانب بسطام فرستاده اند که تا حوالی اردوی ظفر قرین رفته پیش
کرده و خبر جزم آورده و جنود او زبکیه را به شخیر حصار راه یافته چون خبر وصول و نزول رایات جلال شاهی
در چمن بسطام محمد سلطان و محصوران رسیده کس بیرون فرستاده و تا یکهفته مهلت طلب نموده مذکر دست از
محاربه و سد ابواب اضافی بازدارند که اهل قلعه کار سازی خود کرده بعد از یکهفته بیرون روند قلعه را بسپارند
و او زبکیه با عینی راضی شوند روز هشتم روز دهم امارایات شاهی بعد از سه روز که سپاه لشکر دیده شد از
بسطام کوچ کرده از راه

در حرکت آمده و هشتاد فرسخ

داد الفتا رخان را مقرر داشته که طلیعه لشکر ظفر اثر بوده سیم فرسخ پیشتر سیر قرشه باشند روز سیم که پیش
خانه همایون بعقب جاجرم رسید شکر و پیشکش فراوانش در کنار آب بصعب چیده و او تاق مهتابانه مشغول
شده امرای ازبکیه که بجنگ کبری آمده بودند شب در سراب جاجرم فرود آمده بصبحی از انجا سوار شده
بجهت احتیاط راه معهود و سار یکدیگر رفته بجاجرم می آیند و از انجا باز گشته چیده و او تاق چیده گرصعب
شده بود منظر ایشان درمی آمد و ازبکیه بپیاده جماعت پیش آمدگان در آمده و هفت هشت نفر از امرای
اردو را بر هم زده گریزی کرفته عزم محاربت داشته آمدند که چند نفر از امرا ملازمان خاص که بر قفا سبقت
کرفته بودند از عقب قلعه و باغات مکانیان شان مشاهده لشکر او زبک پیاده و از کثرت ایشان ترسیده شیخ
بعزم دستبرد بر سر آن کروه تاخته چون ایشان اندک فرصتی بودند از او زبکیه نیز غلغله عظیم بلند شده
محاربه خازیان مشغول شدند و ساعت بساعت فوج فوج از کروه چرچیان لشکر ظفر اثر رسیده
بازار محاربه بسیار گرمی شد و ازبکیه چون مشاهده نمودند که هر نیه مرتبه لشکر ظفر اثر زیاده میشوند دیگر
توقف مصلحت ندیده اندک اندک روی انصراف بجنگی برگردانیده رفتند و خواسته خود را از آن مخاطره بر کنار
کشیده غازیان ظفر اثر ایشان را دوکه همراه پیشخانه آمده بودند پیشتر سر ایشان هجوم آورده
هر یک بار زنگی دست و گریبان میشوند مجالا سکشت بر بقیه او زبک افتاده چند نفر از مردم او را دوکه زنده
کرفته بودند از دست رها کرده چون بجز او در میان نبود مجال کشتن و زخم زدن ایشان نیافته در آن صحرا
پراکنده و متفرق شدن روی بطرف کوه آورده و سپاه زنان لشکر ظفر اثر باز دست از تعاقب نداشته
از سرداران محمد قلی دورمش و سوج رکاب زمان بدست در آمده و جان محمد قراول حاکم بدخشان
بدست ایلخان ترکمان مشهور افتاده رشته اجلش بسر رسید و اکثر آنچه بنه در معرکه کشته شده
و کرفتار از با ستقبال موکب همایون برده حقیقت معروض داشته و نواب کامیاب وقوع ایجال را مقدمه
فتح و ظفر دانسته چون بار دوی معلی نزول فرمودند یکی از کرفتاران را جهانگشا آزاد کرده کس همراه
کروند که او را بسلامت از قراولان کذرانیده تا حدود اسفرایین برند که چون بر سند که چرچی و سوک رفته و چین تر
یافت کرد از انجا تا اردو فرسخیان که چهار فرسخی اسفرایین است رفته صباح روز سیم از انجا بطرح روانه شود
او زبک سوار شده و بهمعنای جنود و صینی بطلایه اسفرایین رسیده و بیزدی قتال صف آرا شده
و چون اردو و قزلباش بضرب حسام اردوی ظفر اثر کردیده نا نصف شب تر بیت مقدمات محک داده و آسیب
و اسلحه و یراق طلایه زنان موکب اجلال میرسانده که میرزا محمد سلطان بیات که در قلعه محصور او زبکیه بود و آنچه
قراولان سپاه و قزلباش در جانب اردوی همایون رسیده و بشرف پای بوس مشرف شده و جنبر قزاق او زبکیه

انجا یل را نظام و استظام داده کوچ فرمودند حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که رفیق موکب همایون بود از اداء مأموره که بسایان ایل صهابن خانی ترکمان که باو منسوب بودند و در حدود استراباد اقامت داشتند اثره از ایشان مشاهده نمایند و خود را بالکلی خود را بساحت عبید بندگان حضرت اعلی مرحمت عبد الله نشانند گردانند استیلا افته از عبد العلی خان مطلب او بحصول نمی پیوندد وقت رفتن او حضرت بنابر مبالغه او را مرخص گشته مرخص ساخته و از اسباب دیرانی پادشاهانه انچه در خور بود عنایت فرموده مشار الیه باتفاق پسرش غرب محمد سلطان و بابا خان روانه شده حقیقت رفتن و باز آمدن دیگر باره بپایه سریر اعلی در سال آینده مرقوم میگردد چون علیخان کرائی از این یورش سلامت مودند موکب همایون عازم نشده لهذا خاطر اشرف آن شد که سپاه کرائی را که اگر علیخان در دعوی اخلاص راسخ بوده در مقام اعتذار در آید او را مصحوب خود کرده متوجه استراباد شده آنولایت را که مدتها از تصرف اولیاش بیرون رفته در سیاه جمعی از ایل صهابن خانی و الموره سپاه پوشش اهتمام یافته نسق مانیده و اگر از علیخان عصیان و طغیان بظهور رسد بسخت جزع او پرداخته روانه استراباد گردند بدین عزیمت از استرابین کوچ فرموده چون دشت بحریان محل نزول اردوی ظفر نشان گردید مقرر شد که امرای عظام اغراق و احمال اثقال را با جمعی از لشکریان که اسپ زبون داشته باشند بجانب عراق فرستاده مردم جلده کار آمدنی جریده و سپاهی در موکب همایون باشد و دران منزل ریش سفیدان کرائی سپاه بسر براعلی آمده که علیخان در قلعه های حصار مامور گشته متوجه آن صوب شده و بپایه اقبال بیزوال پادشاهی قلعه های حصار یعنی حسین خان متوقع گشته علیخان بقلعه اردغند که رحیث واراده خاطر اشرف آن بود اگر کس بر سر قلعه مذکور نفرستاده او را بدست آورده خاطر از مهم او بالکلیه فارغ ساخته متوجه استراباد شوند دران اثنا جمعی از معاودت عبد المومن خان بجانب شهر و دار محاصره نمودن قلعه اسخار رسید چون لشکریان رخصت یافته متوجه عراق شده بودند لهذا مردمی در رکاب اشرف توقف داشتند و چنین معلوم میشد که مدد و کمک از جانب بلخ و ماوراء النهر به عبد المومن خان رسیده و او با استظهار لشکر تازه زور این جرارت نموده و جمعی از ارباب و قدر بر بحبت پراکنده لشکر و اتباش قوت و قدرت عبد المومن خان توجه موکب همایون را بجانب شهر و دار صلاح دولت ندیده لهذا تا انکه خبر رسید که عبد المومن خان شهر شهر و دار اگرفته در شهر قتل عام کرده و میرزا محمد سلطان حاکم انجا به ارک متحصن شده استعداد قلعه داری ندارد و از انکه ارک را می صرد نموده در تسخیر آن سپاهی شده تا مدتی متوجه ارک نیز نخواهند شد لهذا

و صفت بوکل خان مشوبض فرموده و نیز بسه علیخان را بعهده او اهتمام ایشان موکول و چنین فقره از اعمال کرائی را ملازم رکاب مقدس کرده اینده و غزیمت بجانب شهر و دار و اپس شتافتند محصوران ارک و جهت همت ساخته بآمده رد و دم کرده پایه سریر اعلی مانده بودند موکلا علی الله لوای نصرت اشعار مصحوب برحرکت آورده که انچه مقدر الهی باشد بظهور آید و عبد المومن خان که از پای قلعه اسخار ایل فرموده بجوالی مشهد مقدس رفته عازم بلخ بود مسموع او کردید که حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعضی ترفه حال سالکان مسلک مشهد مقدس از سر تعاقب او گذشته بجانب استراباد توجه مودود بجواب کرده از ممکن و خارج فسخ دار خلاص ساخته میدانست که قلعه اسخار این کمال استحکام با فته بزودی کار دشوار بسیار خواهد بود و سپاه بلا به ان قلعه در انوقت مقدور او نبوده و کیفیه اهل شهر و ارک بجهت نشیع قطری و حراق که قبل ازین در کرفتن موسی میرزا و رضای او نموده بودند در دولت و میر علی اصغر الدمیر محمد کسکی تیز از اعیان شهر و ار و از یکی شتاب در خدمت عبد المومن خان بود با میرزا محمد مومن سلطان حاکم شهر و ار و سایر اولاد امیر شمس الدین علی سلطان عداوت موروثی داشت بخاطر رسید که بتحریک شهر و ار کشته او را بجای اخوانش نموده توجه موکب همایون بسجده و استراباد تحقیق پیوسته بود کان لم یکن کرده دیکر باره حضرت اعلی بارجاع اساس عود نمایند چریده اطلاع نموده علی الفعله بظاهر شهر رسیده و از اطراف و جوانب سوزان انداخته یورش نمود شهر و ار بجهت عدم اطلاع سراسیمه کشته قدرت مدافعه نیافته میرزا محمد سلطان با جمعی از اعیان بقصد تسویش خود را به ارک انداخته محافظت قلعه ارک و صیانت اهل و اعیان نموده دست از شهر باز داشته و از انجا که بر آن عهد و میثاق شده شهر بخشیده و آنقوم از خذلان خنجر بر سفاک دماء مسلمین اقدام نموده و عبد المومن خان قدم ارک خدلت و حراف را خود را در قتل جمعی فقرا و صلحای شهر و ار نموده در شهر قتل عام و نهب غارت کرده متوجه قلعه ارک شده حوالی اطراف و جوانب نصب نموده بحد و جهد تمام در تسخیر آن سعی مبذول داشت و دیکر از امرا و دیکر را بسه چهار هزار دیکر جوش خود را بر سر قلعه صفدر فرستاده خواجه محمد صفدر هزاری که مرد امرا و دلیر و دلخواه او بود و مان بود بسر عاقبت بردی کشیده قلعه خود را مردانه محافظت نموده بهمت اعلام این حالات بپایه سریر اعلی فرستاده و اجمالا او نکه در عین ستیز آویز بوده که چرخ خلک های جکر جیزرزی اجال سایه وصول بر دیوار شهر و ار انداخت و چون خبر ورود موکب مسعود شاهی به او زبکیه که در صدد خزو و بوده رسید پای ثبات و قرار شان سست و متزلزل کشته قدرت توقف نیافته به عبد المومن خان ملحق شده و چون موکب همایون بعزم ارادت و ارتحال رسید عبد المومن خان را بخبر تهیه از

بود حمزه نامی از فرقه چکک اقوام میرعباس مجرد اسکیکه بندگان حضرت اعلی چندروز از مقر سلطنت
دور افتاده و اخبار مختلف از خراسان میرسید و بلده لاهجان که پای تخت کیلانست از حاکم خالی مانده
بود و دولت دو روزه را مغتنم دانسته چشم از خواجه مؤید پوشانیده و خود را سلطان حمزه نام نهاده
دم از خروج و عصیان زد جمعی از چپدولتان بر سر او جمعیت نموده به لاهجان آمدند و از اطراف و جوانب
لاهجان سپاه استبشان گیلان که معظم قوای آن ولایت مردم فتنه انگیز بیباکند باو همراهی کرده
علی الغفله بشهر در آمدند و بخت بیکاره را سزا بار بیخته دست بغارت اموال تجاره مردم بیدفاع دراز کردند
و خانهای ملازمان درویش محمد خان را غارت نموده و خرابی بسیار در لاهجان از ایشان وقوع یافت
و بهبهانه مجوی سپاهی علفه آمده به تسخیر آن کاشته محاصره کردند از ملازمان درویش محمد خان معدودی
که بر سر خانه و مستحفظان او مانده بودند سراسیمه و از ابواب علفه را مسدود ساخته بسپر مقاومت در روی کشوده
و قاصدی جهان صباو شمال بجهت اعمال بگیلان سگالس فرستادند و چند روز که هر فرقه لاهجان
محصور بود اهل علفه با انکه استعداد علفه داری نداشتند بمدافعه و مقابله پرداخت مخالفان از علفه
راه خانه او یا جان مذکور را بازی استعدادی اهل علفه جز با فته بیجده و جهد تمام در تسخیر آن میکوشیدند
اما چون این خبر به پیه پس رسید حمزه با چک چاپار یار غلام خاصه شریفه که دارد غرشت بود و اخوره
لوساطان چینی حاکم تونس با جمعی از مردم انجا اطلاع موده به لاهجان آمده و پس انجا پیش محارب
قزلباش افتاده و به نیروی دولت قاهره و شکست بیجاب یاجان اخاده حمزه مذکور با جمعی قلیل
رسیده و بقبضه السیف پراکنده شدند و درویش محمد خان که در حدود رستمدار بود این خبر شنیده
سپهبل اطلاع به لاهجان آمد و چون مهم حمزه مذکور دو روز پیشتر از رسیدن او به کفایت مقرون شده بود
به تفحص و تجسس حال یاجان پرداخته هر کس را تعلق باو داشت هر جا که بود آورده براه عدم فرستاد
و سر حمزه به اختر را با عریضه مشعر بر اعلام ایجال با بستقبال موکب اجلال فرستاده و در وقتی که رایات
سعادت بلاغ رسیده و بنظر اشرف در آمد و حسن و یک چپار مذکور با پس خدمت پیغام موده
بود مورد تحسین و آفرین گشت و بابره قهرمان غضب پادشاهی که موجه ارتبط آهی است درباره مردم
فتنه انگیز تشنه شاکر محل شورش و غوغا بود بحرکت در آمده بقتل عام و غارت و اراذل مذکور حسب الفرمان
مقتضا جهان مطاع توجه نشان نموده طایفه دو طوده دست بقتل و غارت دراز کرده مذکر پیکاپاک به آتش کشاده
کاران سوختند و با انکه درویش خان کرد خدا آگاه مال مذیش بود ملاحظه بسیار کرده میخواست
که قتل با فراط واقع نشود جمعی کثیر در این قضیه راه عدم پیمودند اما باعث آن شد که دیگر کسی از آن

طبقه بعصیان و طغیان دلیری نکرد دیگر وقایع مشوشه که در این سال تبدیر خالق عباد روی داد
بعد از تسکین آتش فتنه حمزه و قتل عام رشته ایالت آن ولایت باغوز لوسلطان چینی حاکم تونس
شسخت شده و تمامی الکای میرپس بهزبا و خان شفقت شد و الکای شیراز از او تغیر یافت و حکومت
ولایت فارس بر کل با صدر و برادی خان قزلباش معوض و مرجوع گشته رتق و فتق معاملات ایالت
فارس بعهده اهتمام مشار الیه قرار یافت و مقرر شد که مرسال سیصد نفر از غلامان خاصه شریفه همراه
جارس برود بمجده مات جزو سر و لایتی از ولایات مامور سازد که از منافع آن بیاق و اسباب لیاق سرانجام
نامیده در این سال جمعی از مردم سعد و قاص مع اعمال بخدا و نده بر و میان یاغی شده علفه کوه سعد
و قاص ساخته بودند بتصرف در آورده و خسارت کرده و اجاره و احلاف آن ولایت از الوار و اکراد
غیره با ایشان الحاق کرده بر سر علفه هاو نده آمدند و در میان مستحفظ علفه هاو نده کس بجده مت اشرف
فرستاده و از ایجال خبر کردند و حسن طیخان چکنی را که در آن حین حاکم هدان بود بحرکت این شورش و آشوب
او سکاشت نمودند حضرت اعلی شاهی ظل آلهی سپاه بر درست چپانی در رکاب سعادت انتساب صبح فیروزی
فرستاده و اجاره و احلاف مذکور را مانع و سد نموده و چند نفر از معتمدان را بقبول آورده پسرهای
ایشان را به عنوان فرستادند و حسین طیخان از ایالت هدان معزول شد دیگر از سوانح انکه میرعلیا
باکو کاشانی حاکم هرات که از زمره پادشاهی عبد الله خان و هذه و یان او بود برای خود پایه و شاه
و صلاح خان علمای الکفه پرس با حضرت اعلی با دعوی الفت و آشنایی کشته پیغامهای معتمد با تحف و هدایا
و الطاف شاهی سپر اعلی فرستاده و بعد از اظهار مراسم اخلاص عرض نموده بود که سالهاست که مردم ماوراء النهر
بهجه حضرت و رفع طریق از معاودت زیارت حرمین محترمین محروم اند و از خوف و بیم بغی بیت
حج بیت الله الحرام قدم بولایت ایران که سد راه حجازست نمیتوانند نهاد و التماس نموده بود که در جمعیت
دهند که طبقه او زبکیه و مردم ماوراء النهر که اراده حج داشته باشند بی خوف و هراس آمده شاه خانیه
کرشوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید گردد و پیغامیان در دار السلطنه قزوین سعادت بساط بوسی دریابند
بنابر لزوم کورنش معتقدیم رسانیده مشمول انعام و احسان بازگشته اسلام بیک یوزباشی شاه ملورا
همراه ایشان بعبارت فرستاده و پیرغلام کوکاشش منشور عنایت و الطاف در قلم آمده در باب رخصت
حج او زبکیه ماوراء النهر حسب المسئول حکم مطاع عز اصدار یافت دیگر از سوانح این سال انکه شاعر شیرین
کلام مولانا شانی که در علم مرثیه سحبانی زمان و از دوره اخلاص و خلوص اعتقاد و منظور نظر عطوفت آئین
دانشمند ماه مجلسیان محفل ارم تزئین بود چند بیت مثنوی در مدح و منقبت حضرت شاه ولایت پناه در سلک

نظم در آورده بخدمت اشرف میگذراند ابیاتی چون هر بیت رسیده که بیت اگر دامن گشته ساغر و کردست
بطاق ابروی مرا زاد است ۰ مزاج مقدس را غرب کیفیتی طاری شده منظور داشی و این مضمون
در میزان طبع وقاد بجانبیت سنجیده و پسندیده دانسته و همت بحر خاصیت در باره مولانا متوجه در آمده
امر فرموده اند که رزمیه یا رزمیک گفته تراز و بحثه در گفته دیگر مولانا را بوزن در آورده آن نقوه و افسرده را
بصیقل این شعرا عاطفت بود مده شعرای عصر را موجب امیدواری گشته همگی بدین مضمون مترنم بوده
زبان مدیح و ثنای شهریار جهان گشاده بیت شاعر که چاک روبرابر شده بود ۰ بردامنی دریز
برابر کردی ۰ اما چون سلسله شعرا سر آمد ارباب حقه و حسه امتیازیین عطیه والا گشته مولانا در ال گرفته
در مقام این حکایت زبان زده انجمن آرایان محافل خاقان بود مولانا محسن دهم الدین کرد امثال شیرین
سخنت و اشعار غزال آمیز همگنان بدرجه که بحیرت در بر قم گفته این بیت نیز موزون بیت حسن دهم
چنین مقتضی ۰ پاداشه میگشته بزر شانی ۰ اما بعرض اشرف رسیده مولانا بخزی بتر بزی که
مراعنه قاصمت قوی جثه بود و در شیوه غزل خوانی مهل بیشمر و بقدر بیت دو سه بیت عاشقانه
بوساطت مولانا علی رضای حوشنویس چند روزی در مجلس همایون راه یافته بسخن گستاخانه گرا عتقاد
لطایف و ظرایف داشت و بیری میکرد و همین جهت از نسبا طعزت دور از سعادت مجالست محبور گردید
روزی در محوطه طویله فردوس در اثنای حکایات بی تقریبی مناسب حرف باز کشیدن مولانا شانی میال
آورده و گستاخانه گفت که چرا اینگونه اشتباق شامل حال من نمیکرد حضرت اعلی شاهی ظل الهی از روی
مطایبه فرموده اند که چون در طویله دواسبه عظیم اگر صلاح باشد شما را بسرکهن کیشم هنه یا داز همه بزم افروز
برآمده موجب انبساط خاطر با کشته شعرای سخن ساز و طرفهای نکته پرداز شاخ و برگی برآسا فزوده و بعمل
انجمن ساخته و مولانا شانی را گفته باو پرداخته ۰ دیگر سوانح واقعه ۰ اگر فریزه انگیخته شان در این سال
در حینی که نهضت همایون بجانب اسفراین واقع شده بود و اتراب سکندر شان را در رود لخانه همایون فرود
همانی عارض گشته بخجر باسهال گردیده و چون اجل مقدر رسیده بود معالجات حکما سودی نبخشاده و بسیار رحمت
ملک عفو پیوسته و در آستانه امام زاده واجب التعظیم امامزاده حسین علیه التحیه مدفون گردیده از انجا
نقل جنات عالیات سدره مرتبات شده انا لله و انا الیه راجعون اگر صد سال فانی در یکی روز
بیابد عرف این گلخ دلفروز چو اندکی از اوصاف حمیده و آن پادشاه عالیجاه در زیل دفتر اول
بر قم تحریر یافته در اختتام قلم عنبر قام زبان ارکام کشیده آغاز سال جلوس همایون خلد الله ملکه
شده حمل دالف سال خم جلوس همایون ۰ بیت چو شد نوروز سلطان کیتی آرای

همین شد از برای عنبر آسای ۰ بهار عالم آرا صفوی گرگشت ۰ اساس ظلم وی زیر و زبر گشت ۰ طراوت
یافت از نو باغ و بستان ۰ شد از لطف هوا عالم گلستان ۰ نوروز عالم آرای سال همیت و آل در
روز دوشنبه بیست و یکم شهر رجب سنه مذکور اطاق اقبال و بهار و گلشای عالم فرسای خاطر پرور بر ناکرده
ناموس ساحل خاک سر از جیب مغاک بر آورده انجمن آرای بزم عشرت و شادکامی گشته نسیم بهار
در سیم و یاسمین عطر سای آغاز افسرده و لالان کنج خمول چون عندلیبان در گلشن جهان بزمزمه و نغمه سرا
در آمده بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی هم سوار معهود در ایوان چهل ستون دولتخانه همایونی فرود آمدند
طوازم حشمتی و روزی پرداخته بزم ملوکانه و محفل چنینه و انه آراسته چند روز بمبارکی سال نو بشادی
گذرانیدند روز دوم نوروز سیزده روز بعشرت و شادمانی گذرانیده سیزده مه بعد از فراغ از لوازم سور و سرور هوای سیر و
گلگشت دشت آغاج خاطر خطیر همایون را سمت گذار داده سلطنه فرمودند و از دار السلطنه قزوین روانه شده نخست از راه کوهستان
سنجد رشت تشریف برده از انجا قزوین و لشکر محل ورود شهریار والا گهر گردیده و در علیا قزوین طوازم سلطانی
و کمال کرو فر و شیرینی آن از وقایع گذشته بسی ذکر یافته طوایم هوا از انجا عرصه قتال آغاج
انجمن چرای برازنده گشت و تاج گردید چند روز ساحت دریاکنار محل نزول موکب اقبال بود بعد از فراغ
از سیر و شکار آن حدود و جوار الا رشاد ارده پیل برده بزیارت آستان ملک آشیان حضرت سلطان
الاولیا و مشایخ کرام صفوه بهجت ام مؤوه عمان غربت نصیب مراجعت الطاف دانده و بکرباره در
دار السلطنه قزوین محل نزول حشمت و معدلت آئین گردید ذکر تفویض ولایت مازندران بشت نشان تاج
پرور دکار عالمیان بتفویض حکومت دارای آن دیار چون ولایت طبرستان که عبارت از
مازندران بهشت نشان ملک طلق شرعی مرورثت اولاد و دخاد میر عبد الله خان جد مادری حضرت
اعلی شاهی ظل الهی است که سبب او بسید قوام الدین مشهدی پسر بزرگ که در طبرستان حروج نموده
ملک آن مملکت گردیده و در صدر صحیفه اول رقم تسلط یافته در این عهده و اوان از آن سلسله رفیعه اولاد
ذکور که شایسته سفرف ملک موروثی باشد نبود لاجرم آن عرصه ارم ترین ارماد العمانا سنه تصرف
شهریار سعادت قرین دون شرعی سلطان بادوده دین است که در سایه همچی از اعراد سده داران آن
ولایت به تخصیص سید مظفر مرتضای والا مذیبود و ملک همین لاریجانی انتظام یافته خود گردن از ربقه اطاعت
سلسله میر بزرگ بی ابیچاد و کجراک این تعلت بطبور رسیده هر کدام بر ولایتی رقم اختصاص کشیده
و بتصرف مقترف بوده و دکای تغلبی که بعلت لاج و خراج بر ایوان اعلی همیوده سیاهای چینی موقوف
داشته همیشه از اطراف ایشان حیله و تدبیر بروز آثار نفاق و شقاق بطبور میرسید و همواره رخ تسخیر

آن ملک و اتباع آن ولایت از پیشه مستغنیه مکنون خاطر انور و مخزون ضمیر منیر معدلت کستر بود تا
آنکه در ایام سال برای حساب آباء دیوان مستغنی گشت که دست تغلب آن جماعت را از ملک موروث
کوتاه ساخت صیانة ممالک محروسه کرده نهضت عساکر فیروزی مآثر فرهاد خان تسخیر ولایت مازندران
برای وراثت و حسن وراثت او رجوع بشیوع ایالت آن ولایت باو تفویض یافت مشارالیه با
قشون و لشکر آراسته رو از معسکر کردید و استمالت نامها با مرد سرداران فرستاده و همکی را با امل طلبی
و امنیت دعوت نمود مردم آن ولایت حضور صاحب سید مظفر که سودای خودسری از دماغ او را مشوریده
داشت خانه انه اظهار مطاوعت مینمود اما وحشی صفت در آمدن نزد فرهاد خان مساهل و مسامحه بود و بهیچ وجه
رام نمیشد بعد از تکرار مراسله و آمد شد سفرا از مردم چرب زبان راضی کشته ملاقات او و همچنین
دیگر از سرداران و اعیان نزد فرهاد خان آمد خان سید را اکرام و تعظیم بسیار کرد اما مانع با کشش
کشته تکلیف رفتن چاپه سر اعلی نمود سید مظفر بدین شرط راضی شد که فرهاد خان با دو هم راهی کرده
در خدمت اشرف شیخ تقصیرات او بوده باشد و در رعایت حمات مازندران انچه بالسانحه از لفظ
کهربار استماع مینماید بعمل آورده و مطلب دیگر این بود که شاید بطریق هر ساله باج و تحمل خراج مقرر
صورتی داده خود را بدستور سابق حاکم و فرمان روا باشد فرهاد خان بار اصلاح وقت مغتنم دانسته
داشته سید را مصحوب خویش کرده اسپ چاپه سر اعلی آورده سید در دار السلطنه قزوین شرف
بساط بوسی دریافت و حضرت اعلی بمصلحتهای ظاهر که چندین مصالح ملک و دولت در آن مطوی بود
بعضی تلطفات در باره او بظهور آورده نوازشها با او کرده سالانه و لیفت عصیان و طغیان و کفران
ورزیده و پیها از او بجواد و میر بزرک و فراخ یافته بود انعامی مقرر داشته او را در منزل فرهاد
خان مهمان و بمقتضای الجایس خایف در کمال تهم و هراس بسر میبرد و خاطر نشان او شد که حضرت والا
شاهی ظل الهی مصروف بر آنست که بساحت آن ملک را از لوث وجود ناپاک سلطه و اقتدار ایل کونه خودسران
مستغنی پاک کرده مازندران بالضروره از حکومت مازندران مایوس شده قرار داد که در ایل فرصت همراه فرهاد
خان بمازندران رفته مردم آن دیار را مطیع و منقاد کرده از انجا باکین و فرمودم خود اجراق نقل نموده
بعتبه عتبه رسانده رضا جویی خاطر اشرف مصروف سازد اما بر او هوس سودایی حکم رانی چنان در دماغ
وحشی صفاتی کرفته بود که اصلا از انچه مکنت خدمتکاری داشت التفاتی از خدمت اشرف بحضرت پادشاه
بر خاست فرهاد خان روانه مازندران کشت و جناب خان بجهت تالیف قلوب سایر وحشی صفتان
مازندران باو مدارا مسلوک نموده همچنان مغرور و محترم بطریق خان بود چون بشواهل کرد از بلاد قدیمه

عبرستان است و در اطراف ملک جهن بود رسیده مذکور خان و مردم او قلعه آمل را باستحکام داده
در مقام قلعه داری در آمدند فرهاد خان شروع در لوازم قلعه کیری کرد ملک جهن در لار بجان بود از
غایت بکر و حدقیت که جبلی او بود بسبب ظاهر اطاعت و اخلاص و بندکی و اطاعت و انقیاد مینمود و
باب قلعه پیغام میداد که مرا اختیاری هیئت جماعت سرکش اهل کر با طبع حکومت قرار اکتار
برای خود نمیدهد در قلعه داری میکوشند اما باطنا سالک طریق خلاف و طغیان بوده با اهل قلعه
کر اکثر مازندران معتقد او بودند استمالت داده ترغیب مینمود که در قلعه داری مردانه بوده قرار اش را
از خود ندهند مجملا تا وقت فرهاد خان در پای قلعه بامتداد کشید و مردم ملک جهن بجهتهای چند نفر
از غایله نکلو کر ملازم او شده در آمل قلعه بودند در قلعه داری اصرار مینمودند و در اجمال سید مظفر
غدر و خلاف بظهور آورده از دره وی قلعه فرهاد خان فرار نموده بولایت ساری که در تصرف کماشتکان
او بود رفت و قلعه از دار کله را استحکام داده در آمل قلعه رحل اقامت انداخت و آثار خلاف عصیان
بظهور رسانید چند نفر از علمای مازندران که نزد فرهاد خان آمده بودند اقتدا بسید مظفر کرده
هر یک بحکم مکث و خود شناختند آمده و شد مازندران بیانه قرار اش منقطع کردید جناب خان مطلقا
از پس وقایع تزلزل باحوال خود راه نداده و پیشتر از پیشتر در تسخیر قلعه ساعی کشت و بحسن سعی و تدبیر و داد
و دهش وحشی صفتان آمل را بدانه احسان و انعام رام کرده تا آنکه میامن تائیدات الهی و میمنت
اقبال شاهی بر سر قلعه مستولی کردید و مضمون ان قلعه را از میان برداشته در امل حاکم معتمنی نموده
تسخیر سایر محال کشت عصیانی و اعیانی که فرار نموده بودند یکیک آمده بمنتهی معذرت می پرداختند
و جناب خان از اعمال ایشان اغماض نموده عذر پذیر بود چون از روی قدرت و اقتدار بمقصد تسخیر
قلعه از دار و کلا بساری رفت پرسید مظفر هراس بسیار غالب کشته قدرت قلعه داری نیافته
مضطرب و خوفناک کشته سپر و سلاح از قلعه بیرون آمده بتذلل کریخت سید مظفر با ترکیب اذیال ادبار
معتاد بود و بیم مثال ایلیون خالص بیرنکار چهره ملازمانش از غایت اضطراب حلقه ترکیب معتاد با
نرسانیده بودند دو سه شب در تذلل از قلعه بیرون آمده بتذلل کریخت ایلیون بمصدق تشویش بسر برده جهت
بیماری عارض ذات او کشت با این حال در تذلل بسر میتوانست برد با لضروره در نهایت ضعف و بیماری
ضعیف ولی اعتبار بخدمت خان پیوست و اغراض نفسانی که بر و غلبه کرده بود چنانچه آن کوهت کشته
سر بالبشر نا توانی نهاده و معالجه و مداوا نمینماید و روز بروز مرض اضمحلال اشتداد یافته بآن حد
کذشت بعد از فوت او کماشتکان فرهاد خان در مازندران بقدر استقلالی یافته اکثر محال را بضبط

در مجلس بهشت آئین جمع آمده و بورنه منظر حشمت اعلی شاهی ظل الهی از آمدن او خبر یافته گس بپیشوا
باو و تکلم آغاز نهاده و بگیگ تقصیرات و جنایاتی که در دولت ابد قرین از و بظهور آمده بود شمرده گفت ملک
سهمین سر مخالفت و مدافعت پیش آمده حشمت اقدس او دشمکشی شد غضب و عنایت حضرت او ست از حیات ساقط
شست اما حضرت اعلی چند روزی بجهت آنست که فرزند خان بابا و گروه بوده و بعقل و کار او در زمره
او به شمرده در خانه فرزند خان چیره و تا آنکه در اول سال سخاوتی تمیل ست و الف کرایات جلال از اصفهان آ
فرودین نشست لوا و اردوا العبارت نوده و لحظه مبارکه طلب فرموده در همین لحظه و عتاب و خطاب بدست ملک
سلطان حسین لوا سافی را داده که قصاص خون برادرش بعقل رسانده او با تمام کار شرع پرداخت مال
حال و لوا و مشارالیه و تسخیر قلاع او که چگونه میسر شد در سال آینده مرقوم قلمکت بیان پیکر و انشاء الله تعالی

ذکر تجاوز جاجم خان والی خوارزم بسایر ممالک و پیکشت او قبل از لشکر عبد الله خان

در سوانح احوال سابقه مرقوم قلم وقایع نگار گردیده که در سال گذشته گرایات حضرت آیات بجهت دفع
فتنه عبد المومن خان بخراسان توجه نموده و جاجم خان والی خوارزم و عرب محمد سلطان پسر او و بابا خان
زاده و اسش از خدمت اشرف مرخص گشته بجانب مملکت خویش رخصت یافتند بخشت سیاه ایل و اویماقات
فتنه تراکمه صاین خانی رفته همی از انطاعه فراغت سلاطین مذکور اجتناب نموده و داخل و لایات خوارزم
شده مردم آن ولایت بقدوم ایشان بشاشت و خرمی بظهور آورده و در مقام اطاعت و انقیاد در آمدند
کماشتگان عبد الله خان و داروغگان او هریک محل اقامت خود را خالی گذاشته بیاورا النهر رفتند و ولایت
خوارزم از لشکر بیکانه خالی گشت حاجی محمد خان فی الجمله استقلالی یافت اما جمعی که بر سر او جمعیت نموده بودند
اکثر رعیت و مردم احشامات بودند زیرا که عبد الله خان بعد از تسخیر آن ولایت اکثر قبایل او زبکیه را که لشکر
جاجم خان بودند که چاپیده و بولایت دیگر فرستاده و بواز اعوان و انصار او صاحب جمعی در خوارزم
نمانده بود و بالطبع عبد الصمد خان بعد از استماع خبر ورود جاجم خان جمعی از امرای معتبر خود را با لشکر عظیم بسر
حد خوارزم فرستاده و آن گفتا نموده خود نیز مسافت به الصوب درحرکت آمد جاجم خان چون از ورود لشکر عبد
خان خبر یافت تخته و آن ولایت را بیع آورده بمقابله ایشان بشتافت و پس الطریق صاحبه عظیم اتفاق
افتاده چون آوازه قرب وصول موکب عبد الله خان بسر سید ترازل در بنیان ثبات قرار خوارزمیان افتاد
در این حرب شکست بجانب ایشان افتاده جاجم خان منهزم گشته مجال توقف در آن ولایت نیافت و بخوا
گرخوارزم قلاع محصنه را گذاشته با لشکر و عرب محمد سلطان پسر شش منهزم و پریشان حال خود را از
ولایت خوارزم بیرون انداخته روی بجانب استراباد آورده و در انجا بعبد و معاونت فتنه تراکمه صاین

خانی خود را بسرحد مملکت فرستاده ش رسانیده مذکر حضرت اعلی شاهی ظل الهی از آمدن او خبر یافته گس بپیشوا
او فرستاده مدعای مطلب فرموده و او دیگر باره بخدمت اشرف آمده و در دار السلطنه قزوین بعز ملازمت
همایون فائز گردیده و از جانب اشرف لوازم شفقت و دلجوئی پادشاهانه بظهور پیوست اما با باخان برادر
زاده و باش که در مشهد زیر عهده و علقه را قایم کرده توقف نموده هر چند مبدا لست که مرکاه محصور گردد از هیچ طرف
مددی باو متصور نیست و عاقبت کرخت راعالی خواهد شد از اعالم غربت و مردانگی به تکاپوهای گشته سدان
برجبانی که بذات کذرواج داشته مردانه در آن علقه اقامت نموده لشکر عبد الله خان علقه را محاصره نمود
قریب چهار ماه با سپاه بیشمار عبد الله خان تلاش کرده علقه شهر زیر را نگاه داشت عاقبت لشکر
او در مردم شهر و علقه از محاصرات علقه داری و اهمال نموده با او بهوایی کرده علقه بسهل بجانب عبد الله
خان کردند بابا خان ایمنی را در باخته بامعدودی از ارباب حقیقت و فا در دروازه را کشوده و خود فدایی
وار بمحاصان زده در دریای هرب غوطه خورد و از لشکان عبد الله خانی بر دوراو محیط گشته و غلغله غریب
کار زار بمکشر رسید و هیچ طرف راه بیرون نشد ناچار آخره در معرکه رزم کشته گشته نصیبه السیف پذیرفته
گشته و الیوم حرف شجاعت و دلاوری بابا خان در خوارزم مذکور السنه و افواه است عبد الله خان را
عهد را شیع خوارزم بیشتر بذیرفته هر کس از مردم آن ولایت بخان حاکمه داشت از میان برداشت و قلعا
باستحکام داده و مباد الهذا مراجعت کرد

ذکر مخالفه که در این سال میانه مهدی قلی خان شاه بلو حاکم
شوشتر و طایفه افشار و میر مبارک والی عربستان حویزه و مخلوعه آن و فتن احمد و بردی

در این سال جمعی از معتمدان طایفه افشار کوه گیلویه حضور صاحبقرانی اجازت ارشاد بامیر خان حاکم آن ولایت
باغی شده و در اواسط مراجعت از قضیات کوه گیلویه حضور صاحبقرانی اجازت ارشاد بامیر خان حاکم آن ولایت
بخانی برداشته در مقام عصیان و خلاف در آمده مذکر مهدی قلی خان حاکم شوشتر از اخلاص صوبه گیری
شوه ناپسندیده کار نموده بنا بر قرب جوار در مقام دفع فتنه ایشان شده و با معدودی از غازیان شاه لو
بر سر ایشان رفته در پاپی شوشتر را اخذ و مرعیانه ایشان حرب افتاق افتاده طایفه افشار را بفرخ قلیل شاه لو
منهزم گشته پناه به سید مبارک والی عربستان برده مهدی قلی خان همیشه سید مبارک را از مخالفان دولت
قاهره شمرده مستحضر احوال اعراب حویزه بوده و از سید مبارک رنجیده و خانه او غارت میکرد
میکرده سید مبارک از مسلوکی مهدی قلی خان شکسته دل بوده و مکرر اعراض بر کاه و معلی فرستاده و از شکایت
علیحده و میخواست که مهدی قلی را کوشمالی داده او را از باده چیره دستی نخوت و غرور بهوش آورده و از عتاب
عتاب شایانه اندیشه میکرده در این موقعت جماعت افشار بحرکت آمده او را بجانب مهدی قلی خان برانگیخت

نوذر داد در مقام معاونت جماعت افشار در آمد با جمعی از جنود عرب سر راه باد کرفته پس از تعاقب ایلچی
محاربه واقع شده چون اعراب اصعاف خفاف لشکر مهدقلی خان بود داد صرفه در جنگ ندیده خود را بصحرا
کرد در آن حوالی جرا انداخت و اعراب آمده حصار را محاصره کردند چون حصار مذکور زیاده از استحکامی نداشت
دو تیر در انجا جنود با سید مبارک طرح صلحی افکنند سید مبارک نیز چون از حضرت اعلی شاهی خیال
خوف بسیار داشت بصلح راغب گشته میانه ایشان صلح کرده دفع یاغیه قرار یافت که سید مبارک کین کرد بصحرا
خویش رود و مهدقلی خان از حصار بیرون آمده بشوشتر مراجعت نماید از مسموع جمعی شد که سید مبارک نسبت به
مهدی قلیخان غدری در خاطر داشته و با اعراب قرار داده بود که چون مهدی قلیخان از حصار بیرون آمد
عقله خان نوذر بر سر راه تاخته و با اسپ او پرداخته سید بهبود ولد سید مبارک که اظهار ارادت و اخلاص
پیش آستان کردون مکان نموده و مهدقلی خان با از کشید و عذر اعراب جبرا در کرده و اداده همه روز خود را در
آن حصار محافظت کرده بیرون نیامد سید مبارک معلوم نموده که او استشمام رائحه قدر نموده حرم و احتیاط
مرعی میدارد توقف ننموده و بحجاب جویز و رفت شاه ویردی خان عباسی ولد رستم بیک مهندمانه را استماع
نموده اظهار دوستخواهی کرده و بمعاونت مهدقلی خان متوجه آنصوب شده تا رسیدن او میانه ایشان صلح
مذکور را خاتمه داده بود و با الجمله چون مهدقلی خان خاطر از کبد اعراب جمع کرده از حصار بیرون آمده متوجه
شوشتر کردید و حقیقت حالات را عرضه داشت نموده پایه سریر اعلی فرستاده چون حضرت اعلی فحوای مشمون
کرسید مبارک را از بی دولت مایوس کرداندند و اعمال سابق او را به عفو و اغماض مقرون کرداینده و بوده
مهدقلی خان احکام مطاعه فرستاده که با سید مبارک مس بعد سلوک مستحسن کرده اصلاح و ازی با او
و مملکت او نکند و مطلقا با عشایر و قبایل اعراب سعلقه با دکاری داشته باشد اما بایزه غضب جانب لب
و بیاره و صفدان افشار اشتغال یافته حکومت کوه کیلویه را علاوه مهمات فارس کردانیده با لصه و برات
خان معنون کردانیده و تنبیه و تادیب متمردان افشار و قلع و قمع بیدولتان آنطبقه را بحسن اهتمام او
موکول فرموده مشارالیه بدان ولایت رفته جمعی کثیر از صفدان افشار سیاه را شاهو کمندر لو که تیر مایه فساد و موجب
تقتیل سابقه و حرص عمر بسیاری از قبایل سرکش خاکی و خاکی و سدانی و غره الوار که همیشه در آن ولایت
آتش فتنه و فساد می فروخته سیاه و داود و سایر الناس پس تجلات نموده و لشان بهجت و سرکشان افشار
و الوار و بختیان کوه شمالی یافته که بعد از آن حال فساد و بی راهی خاطر ایشان کشته و مهمات را حسب المقدور
انجام داده از علوفان خاصه شریفه حاکم در کوه کیلویه تعین نموده مراجعت کرده و حقایق حالات پایه سریر
اعلی عرض کرده و خدمات آن در جه استحسان یافته و مشمول نوازش و التفات شاهانه کردیده ذکر آمدن

جنود داود نکیه از خراسان تاخت و اراضی عباده یزد و محاربه مهدی علیقلیخان شاملو حاکم

در این سال جمعی از جنود داود نکیه پای از دایره اعتدال بیرون نهاده اند بارا داده تاخت و غارت و اراضی
عباده یزد را وطیس کس نزداود فرستاده او را از آمدن جنود داود نکیه آگاهی کرده سپاه و شهر را
مضبوط کرده خود با چهار صد پانصد نفری از جنود و قزلباش و تفنگچیان آن صدود که فراهم آورده بود بقصد
حکم استیصال او نکیه متوجه جنود داود نکیه از راه دیکر آمج بحوالی شهر رسیده علیقلی خان که هشت
فرسخ از طی منود ابود بیارکشته بحوالی شهر رسید روز دیکر طلیعه سپاه مخالف که قریب بچهار ده بیست
نفر میشد بود منهزم و سپاهی ایشان دو سه هزار جمعیت نمایان شده اطراف شهر رسیده بنکال مدافعت و قتال
در حوالی شهر آمده و هر جا دست ایشان رسیده نهب و غارت نموده و انچه در هر جا بنظر ایشان در آمده قسم
ملک و اقتراف بر آن کشیده و اموال جماعت جمع آورده علیقلی خان در اول حال حسب الصلاح بزرکان
سالک طریق و حزم و احتیاط کشته مبانی محافظت شهر و حفظ دروازه پرداخته و با این بزرکان بحمیت سواری
او نکیه بجزیره حکم نمیکردند اما خان مشارالیه با کمال از کیفیت احوال و کثرت لشکر جنود تامل اطلاع
یافته بود نکیه بر اقبال بزوال شاهی نزدود با جوقی قلیل از غازیان شاملو و تفنگچیان و غیر ذالک که حاضر
بودند پای همت مردانکی فشرده و بطرح حکم انداخت و لاوران جنود و قزلباش و تفنگچیان و غیر ذالک
مردانه مجادله بر افراشته فشنه چون او نکیه را غرض از پیش آمدن تاخت و غارت و اموال بود خواستند که با
کشته اموالی که فراهم آورده و همراه دارند بر مهدقلی خان با غازیان شاملو حمله برند بر سر ایشان تاخته جماعت
حکم در هم شده و غازیان شاملو بملاحظه دلیر از سلک جمعیت ایشان را از هم نزدیکتر تا موازی سیصد
نفر قتیل و جمعی دستکیر شدند بقیه السیف او نکیه شکسته و پریشان حال روی بوادی فرار آورده و مطمع
نظر را اموال کرده سلامتی را غنیمت شمرده علیقلی بخیر و ظفر اختصاص یافته غازیان شاملو چند فرسخ او را
تعاقب کرده جمعی را با مراسال بدست آورده منظر و مسرور باز کشته محراب خان از طیس با نوچی از جوانان
کار آمدنی از عقب ایشان مامور العباد و بزودی آمد در باط خرانق بجنود داود نکیه که باز کشته بودند رسیده جنگ
در پیوسته در اندک زمانی شکست فاحش بر حال آن جماعت راه یافت جمعی کثیر بر قتل در آمده بقیه السیف
پراکنده و سر کردکان ایشان بی آب بحضور مولانا فخر الدین احمد نامی با جمعی از تفنگچیان بافق و بهاباد سر در پی
ایشان نهاده و بسیاری را از طبقه راه بست در آورده و جمعی که از حوالی طبس سر کرده و سپاهیان خانه و توشه
از تشنگی هلاک شده طبسیان از آن مهلکه بیرون جسته از جمعی که آمده بودند کمتر کسی نجات یافته و
هم در این سال جمعی از اوزبکیه لشکریان عبدالمومن خان بر سر علیخان کرمانی رفته جمعی از مردم اردستان

آورده و او بطبله او خذه آمده و آن طغله را مانس خود ساخته در کمال مذلت و پشیمانی بسر میبرد تا عاقبت کمر بر نصرت کرخان آمده و ذکر آوردن نعش خسروان پناه منضوب بنعش مبارک حضرت شاه جنت مکان از مشهد مقدس بدارالسلطنه اصفهان و نقل مؤدن بعبارات عالیات

در صدر صحیفه اول رقم نگارش یافت که اسمعیل میرزا در زمان سلطنت خود نعش مبارک شاه جنت مکان سالف الذکر مشهد مقدس معلی مزاوده مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس معلی مزاوده مرتضی قلیخان پرناک مدبر این خدمت باغاق علیقلی خان شاملو میگردد یکی سرآمد کشت و او در روضه مقدس حضرت امام انجن والانس در سه چهار موضع حفر فرموده که بصلحت متولی و خدام هر کدام انسب و بصیانت از اعادی اقرب باشد مدفون سازد و چندی در صحنه و مستظره خدایق بود تا آنکه در شبی که او را دفن و دفن او انست باغاق میر سید علی مفصل استرابادی بابر سید صدر دشت شتر علی شکاف ارواحیش و شیخ حسن بخار مشهدی در حرم مقدس دانسته و در جوار ضریح مبارک محل دیگر حفر نموده آن در گرامانه را در صدد دفن آن خاک پاک محزون ساخته و مشور و دیگر را بخاک انباشته در صحنه پائی مانس مبارک علامت قبر گذاشته و حفاظ سر قبر مبارک همیشه در آن مکان متاوت بوده و خادمانی که بخدمات سر قبر شاه جنت مکان مامور بودند در آن مکان سمتها از و جنت خدمت میکردند قبر شاه جنت مکان پس الیوم مزور ارجمان صحنه و مکان اشتهار یافته بود در حینی که عبد الومن خان مشهد مقدس تسخیر نموده آن صفحه شد بقیه همت او زنگیده در آمد آن حامل بی عاقبت از غایت تعصب اراده نمود که اجساد شاه جنت مکان و شاهزادگان صفوی نژاد را که در آن صحنه مدفون بودند بیرون آورده بلوازم حقیر علاوه آزاردن مجبور را احضر نموده استخوانی چند از عظام رمیم بیرون آورده بعد از چند سال شخصی از اهل صفاهان بعرض عبد الله خان و عبد الومن خان رسانید که نعش شاه جنت مکان در مکان دیگر مدفون است دمن اطلاع دارم باغوای ارباب تعصب دستم بهادر نام اوزبکی را فرستاده که آن مکان را حفر نموده نعش را بیرون آورده بیخبار رسانه که هر گونه استحقاقی در خاطر ایشان بوسوسه یافته باشد علاوه آزاده دستم بهادر نام حسب الامر باغاق آن مخذول نعش را از آن مکان بیرون آورده در کیسه ها وده سر کیسه را خداعی حاکم مشهد مقدس مهر کرده چندگاه در حیاط مدرسه نام موضعی از مواضع مشهد مقدس معلی بوده گذارده آنجا نعش را آورده را وداع و الهرمش کبر مذر صفا علی بیک ولد جهانداد شاه علی بیاورد این کار فیض آثار که صفاها الاصل است در آن موضع بوده دستم بهادر خانه او مهمان شده و او بردن نعش مذکور اطلاع یافته چند روز دستم بهادر را نگاه داشته تواضعات آورده بهادر او بیجا آورده روزی در اثنای خدمت توقع داشته باشی چون میرسد دستم بهادر که عرصه اعلام و اعیان شیند اظهار کرد که مرا سگوئی آمد بقبل چنین بیکم دارد

معتقد است کرده باغاق یکدیگر نعش را برداشته بر سبیل اضطرار به طبس آورده مدفون سازند و دستم میرزا مکتوبی که من خود مهیب دیدم که مرا از برای نعش مذکور بیابد را الهذ نعش کرده بآوردن ایران رهنمائی کرده و این واقعه را بارضا قلی بیک در میان نهاده او از استماعت جسیم و باغاق نعش را برداشته متوجه شدیم الصفه چون بطبس رسیدند محراب خان قاچار حاکم طبس ایشان را تعظیم و تکریم بسیار کرده حقیقت بعرض اشرف رسانیده حضرت اعلی شاهی ظل الهی از این خبر بهجت اثر مسرور و شادمان شده حکم همایون عز صدور یافت که از طبس تا دارالسلطنه اصفهان استقبال کرده نعش را در کمال توقیر و احترام بدارالسلطنه مذکور رسانده و حسب الامر الاعلی بجوار دولت رسیده مذکور باستقبال پیروان آمده پیاده نعش را بر دوش کشیده و منزل بمنزل رسانیده رسیدند بچهارباغ دوستم بهادر و باجمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت پیاده باستقبال شتافته آن جناده عظمت امداده را بر دوش کشیده و بشهر رسانیده و در قبله شرقیه منصوبه بامام اسبعدیه و قبله العارفین امام علی نقی العابدین علیه السلام که مدفن دو امام زاده عالیقدر است گذاشتند خلایق بشرایط زیارت آن جناده خیام همودند و این خبر فرحت اثر در اطراف و اکناف ممالک شهرت یافت هر چند این قضیه احتمال صدق و کذب داشت اما بنا بر مصلحت وقت و شهرت پس الاعادی جانب تصدیق راجح بوده بالطبع من که صورت وقوع نداشته باشد چون در اول حال که عبد الومن خان بر مشهد مقدس مستولی شده استخوانی چند از عظام رمیم مدفونین صفه پائین پائی مبارک باغفا داده که استخوان شاه جنت مکان و شاهزاده باسبات پیروان آورده مورد استحقاق ساخته بود او را و او ازلی بدان متعلق گشت که بسبب آن بدانی از حضرت شوه و چه امری که خلاف توقیر و احترام باشد نسبت بآن پاد شاه سعید دارالهاک الخطاء پسندیده و درگاه الهی جوده نیز مکنه سازد از جمله دستم بهادر نام او زبکی را فرستاده که آن مکان را حفر نموده نعش را بیرون آورده بیخبار رسانه که هر گونه استحقاقی در خاطر ایشان بوسوسه یافته باشد علاوه آزاده دستم بهادر نام حسب الامر باغاق آن مخذول نعش را از آن مکان بیرون آورده در کیسه ها وده سر کیسه را خداعی حاکم مشهد مقدس مهر کرده چندگاه در حیاط مدرسه نام موضعی از مواضع مشهد مقدس معلی بوده گذارده آنجا نعش را آورده را وداع و الهرمش کبر مذر صفا علی بیک ولد جهانداد شاه علی بیاورد این کار فیض آثار که صفاها الاصل است در آن موضع بوده دستم بهادر خانه او مهمان شده و او بردن نعش مذکور اطلاع یافته چند روز دستم بهادر را نگاه داشته تواضعات آورده بهادر او بیجا آورده روزی در اثنای خدمت توقع داشته باشی چون میرسد دستم بهادر که عرصه اعلام و اعیان شیند اظهار کرد که مرا سگوئی آمد بقبل چنین بیکم دارد

مهیب دیدم که مرا از برای نعش مذکور بیابد را الهذ نعش کرده بآوردن ایران رهنمائی کرده و این واقعه را بارضا قلی بیک در میان نهاده او از استماعت جسیم و باغاق نعش را برداشته متوجه شدیم الصفه چون بطبس رسیدند محراب خان قاچار حاکم طبس ایشان را تعظیم و تکریم بسیار کرده حقیقت بعرض اشرف رسانیده حضرت اعلی شاهی ظل الهی از این خبر بهجت اثر مسرور و شادمان شده حکم همایون عز صدور یافت که از طبس تا دارالسلطنه اصفهان استقبال کرده نعش را در کمال توقیر و احترام بدارالسلطنه مذکور رسانده و حسب الامر الاعلی بجوار دولت رسیده مذکور باستقبال پیروان آمده پیاده نعش را بر دوش کشیده و منزل بمنزل رسانیده رسیدند بچهارباغ دوستم بهادر و باجمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت پیاده باستقبال شتافته آن جناده عظمت امداده را بر دوش کشیده و بشهر رسانیده و در قبله شرقیه منصوبه بامام اسبعدیه و قبله العارفین امام علی نقی العابدین علیه السلام که مدفن دو امام زاده عالیقدر است گذاشتند خلایق بشرایط زیارت آن جناده خیام همودند و این خبر فرحت اثر در اطراف و اکناف ممالک شهرت یافت هر چند این قضیه احتمال صدق و کذب داشت اما بنا بر مصلحت وقت و شهرت پس الاعادی جانب تصدیق راجح بوده بالطبع من که صورت وقوع نداشته باشد چون در اول حال که عبد الومن خان بر مشهد مقدس مستولی شده استخوانی چند از عظام رمیم مدفونین صفه پائین پائی مبارک باغفا داده که استخوان شاه جنت مکان و شاهزاده باسبات پیروان آورده مورد استحقاق ساخته بود او را و او ازلی بدان متعلق گشت که بسبب آن بدانی از حضرت شوه و چه امری که خلاف توقیر و احترام باشد نسبت بآن پاد شاه سعید دارالهاک الخطاء پسندیده و درگاه الهی جوده نیز مکنه سازد از جمله دستم بهادر نام او زبکی را فرستاده که آن مکان را حفر نموده نعش را بیرون آورده بیخبار رسانه که هر گونه استحقاقی در خاطر ایشان بوسوسه یافته باشد علاوه آزاده دستم بهادر نام حسب الامر باغاق آن مخذول نعش را از آن مکان بیرون آورده در کیسه ها وده سر کیسه را خداعی حاکم مشهد مقدس مهر کرده چندگاه در حیاط مدرسه نام موضعی از مواضع مشهد مقدس معلی بوده گذارده آنجا نعش را آورده را وداع و الهرمش کبر مذر صفا علی بیک ولد جهانداد شاه علی بیاورد این کار فیض آثار که صفاها الاصل است در آن موضع بوده دستم بهادر خانه او مهمان شده و او بردن نعش مذکور اطلاع یافته چند روز دستم بهادر را نگاه داشته تواضعات آورده بهادر او بیجا آورده روزی در اثنای خدمت توقع داشته باشی چون میرسد دستم بهادر که عرصه اعلام و اعیان شیند اظهار کرد که مرا سگوئی آمد بقبل چنین بیکم دارد

معتقد است کرده باغاق یکدیگر نعش را برداشته بر سبیل اضطرار به طبس آورده مدفون سازند و دستم میرزا مکتوبی که من خود مهیب دیدم که مرا از برای نعش مذکور بیابد را الهذ نعش کرده بآوردن ایران رهنمائی کرده و این واقعه را بارضا قلی بیک در میان نهاده او از استماعت جسیم و باغاق نعش را برداشته متوجه شدیم الصفه چون بطبس رسیدند محراب خان قاچار حاکم طبس ایشان را تعظیم و تکریم بسیار کرده حقیقت بعرض اشرف رسانیده حضرت اعلی شاهی ظل الهی از این خبر بهجت اثر مسرور و شادمان شده حکم همایون عز صدور یافت که از طبس تا دارالسلطنه اصفهان استقبال کرده نعش را در کمال توقیر و احترام بدارالسلطنه مذکور رسانده و حسب الامر الاعلی بجوار دولت رسیده مذکور باستقبال پیروان آمده پیاده نعش را بر دوش کشیده و منزل بمنزل رسانیده رسیدند بچهارباغ دوستم بهادر و باجمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت پیاده باستقبال شتافته آن جناده عظمت امداده را بر دوش کشیده و بشهر رسانیده و در قبله شرقیه منصوبه بامام اسبعدیه و قبله العارفین امام علی نقی العابدین علیه السلام که مدفن دو امام زاده عالیقدر است گذاشتند خلایق بشرایط زیارت آن جناده خیام همودند و این خبر فرحت اثر در اطراف و اکناف ممالک شهرت یافت هر چند این قضیه احتمال صدق و کذب داشت اما بنا بر مصلحت وقت و شهرت پس الاعادی جانب تصدیق راجح بوده بالطبع من که صورت وقوع نداشته باشد چون در اول حال که عبد الومن خان بر مشهد مقدس مستولی شده استخوانی چند از عظام رمیم مدفونین صفه پائین پائی مبارک باغفا داده که استخوان شاه جنت مکان و شاهزاده باسبات پیروان آورده مورد استحقاق ساخته بود او را و او ازلی بدان متعلق گشت که بسبب آن بدانی از حضرت شوه و چه امری که خلاف توقیر و احترام باشد نسبت بآن پاد شاه سعید دارالهاک الخطاء پسندیده و درگاه الهی جوده نیز مکنه سازد از جمله دستم بهادر نام او زبکی را فرستاده که آن مکان را حفر نموده نعش را بیرون آورده بیخبار رسانه که هر گونه استحقاقی در خاطر ایشان بوسوسه یافته باشد علاوه آزاده دستم بهادر نام حسب الامر باغاق آن مخذول نعش را از آن مکان بیرون آورده در کیسه ها وده سر کیسه را خداعی حاکم مشهد مقدس مهر کرده چندگاه در حیاط مدرسه نام موضعی از مواضع مشهد مقدس معلی بوده گذارده آنجا نعش را آورده را وداع و الهرمش کبر مذر صفا علی بیک ولد جهانداد شاه علی بیاورد این کار فیض آثار که صفاها الاصل است در آن موضع بوده دستم بهادر خانه او مهمان شده و او بردن نعش مذکور اطلاع یافته چند روز دستم بهادر را نگاه داشته تواضعات آورده بهادر او بیجا آورده روزی در اثنای خدمت توقع داشته باشی چون میرسد دستم بهادر که عرصه اعلام و اعیان شیند اظهار کرد که مرا سگوئی آمد بقبل چنین بیکم دارد

مهیب دیدم که مرا از برای نعش مذکور بیابد را الهذ نعش کرده بآوردن ایران رهنمائی کرده و این واقعه را بارضا قلی بیک در میان نهاده او از استماعت جسیم و باغاق نعش را برداشته متوجه شدیم الصفه چون بطبس رسیدند محراب خان قاچار حاکم طبس ایشان را تعظیم و تکریم بسیار کرده حقیقت بعرض اشرف رسانیده حضرت اعلی شاهی ظل الهی از این خبر بهجت اثر مسرور و شادمان شده حکم همایون عز صدور یافت که از طبس تا دارالسلطنه اصفهان استقبال کرده نعش را در کمال توقیر و احترام بدارالسلطنه مذکور رسانده و حسب الامر الاعلی بجوار دولت رسیده مذکور باستقبال پیروان آمده پیاده نعش را بر دوش کشیده و منزل بمنزل رسانیده رسیدند بچهارباغ دوستم بهادر و باجمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت پیاده باستقبال شتافته آن جناده عظمت امداده را بر دوش کشیده و بشهر رسانیده و در قبله شرقیه منصوبه بامام اسبعدیه و قبله العارفین امام علی نقی العابدین علیه السلام که مدفن دو امام زاده عالیقدر است گذاشتند خلایق بشرایط زیارت آن جناده خیام همودند و این خبر فرحت اثر در اطراف و اکناف ممالک شهرت یافت هر چند این قضیه احتمال صدق و کذب داشت اما بنا بر مصلحت وقت و شهرت پس الاعادی جانب تصدیق راجح بوده بالطبع من که صورت وقوع نداشته باشد چون در اول حال که عبد الومن خان بر مشهد مقدس مستولی شده استخوانی چند از عظام رمیم مدفونین صفه پائین پائی مبارک باغفا داده که استخوان شاه جنت مکان و شاهزاده باسبات پیروان آورده مورد استحقاق ساخته بود او را و او ازلی بدان متعلق گشت که بسبب آن بدانی از حضرت شوه و چه امری که خلاف توقیر و احترام باشد نسبت بآن پاد شاه سعید دارالهاک الخطاء پسندیده و درگاه الهی جوده نیز مکنه سازد از جمله دستم بهادر نام او زبکی را فرستاده که آن مکان را حفر نموده نعش را بیرون آورده بیخبار رسانه که هر گونه استحقاقی در خاطر ایشان بوسوسه یافته باشد علاوه آزاده دستم بهادر نام حسب الامر باغاق آن مخذول نعش را از آن مکان بیرون آورده در کیسه ها وده سر کیسه را خداعی حاکم مشهد مقدس مهر کرده چندگاه در حیاط مدرسه نام موضعی از مواضع مشهد مقدس معلی بوده گذارده آنجا نعش را آورده را وداع و الهرمش کبر مذر صفا علی بیک ولد جهانداد شاه علی بیاورد این کار فیض آثار که صفاها الاصل است در آن موضع بوده دستم بهادر خانه او مهمان شده و او بردن نعش مذکور اطلاع یافته چند روز دستم بهادر را نگاه داشته تواضعات آورده بهادر او بیجا آورده روزی در اثنای خدمت توقع داشته باشی چون میرسد دستم بهادر که عرصه اعلام و اعیان شیند اظهار کرد که مرا سگوئی آمد بقبل چنین بیکم دارد

معتقد است کرده باغاق یکدیگر نعش را برداشته بر سبیل اضطرار به طبس آورده مدفون سازند و دستم میرزا مکتوبی که من خود

ذکر توقیع و وقایع مشوشه که در این سال قبضه میرخانی مجدالدین نمود در سال اچیان از اطراف و جوانب
عالم بر رکاب دولت و اعلام سپاه آمده بعضی از قرابین و بعضی از اصناف معاملات لباس بوسی دریافت شده و در رکاب
معلی از اچیان و صفاهان حاجی دوست داد که در سنوات ماضیه کمتر وقوع یافت و از هر دیار تحف و هدایای
پیشکشهای بنظر کیمیا اثار رسانیده شد از جمله اچیان مذکور میرزا اصیل الدین کاشی و ابو نصر خواجی بوده که از جانب
پادشاه والاجاه فرمانروای بارگاه اجلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی بعالمان فرمانهای تمامک هندوستان همراه
یادگار سلطان روملو که مدت سال بود باطیعکری صفه رفته بر هم رسالت آمده و در دارالسلطنه مذکور سعادت
لباس بوسی دریافت شده میرزا اصیل الدین مذکور و والد میر رفیع الدین قاضی کاشانست که قریب بیست و پنج سال
بود که ولایت صفه رفته و در سلک غازمان آن پادشاه ذی جاه درآمده و اعتبار تمام یافته بود و ابو نصر از مقربان
و لایت خوانست و این اوقات سر دوات باقبال یادگار سلطان روملو بر سالت ایران مامور شده از راه
کچ و مکران بکرمان و از انجا متوجهات آستانبان آمده حسب الفرمان قضا جریان میدان سعادت فتنه بوسی
چراغان کرده با زر با زر آمیزش یافته و حضرت اعلی چهار روز اچیان مذکور را در میدان طوی داده در این
اعزاز و احترام کرده بودند و ایشان بعد از تعظیم عتبه اقبال و فواتح تحیت و تسلیم مکتوب بلاغت اسلوب کرز
فرط محبت و دوستی فرقوم خانه مداح لکار کشته از منشآت شیخ ابو الفضل و لد شیخ مبارک مشتمل بشکایات و لذیذ بر
بود و نظر انور در آورده تحف و هدایا که آورده بودند با فتران که و بیگلر بیگان اچیان در میدان از نظر همایون گذرانیده
و بعد از فراغ از سیر و صحبت میدان هوای سیر صفهان و عشرت سرای خرم صفهان بخاطر خطیر سر زده بعزم
رکاب معرفی متوجه آستانبوس شده بودند و در آن خطه فردوس نشان بگیک از اچیان که باطراف فرستاده شده بود
آمده و بقبه عتبه بوسی مشرف میشده بدیکی از ایشان امید بیک گرجی جزیری است که چند سال قبل این بر هم رسالت
نزد سلاطین عظام همسایه رفته و در این سال مراجعت نموده و بار عام از اجانب سی و اسفه قبضه سپاه آورده
پیشکشهای لایق گذرانیده سلام بیک بوزباشی سلطان بر هم رسالت نزد میرجلبا بکر کلاتاشش حاکم هرات
فرستاده شده بود آمده و اچیان مسطاریه که دیگر بار در خانه بوسی مشرف شده بودند و بتحف و هدایا
مخزن انوار آمده و نوازشات بادشاهانه یافته و چون اوقات آستانبانی میرجلبا بکر کلاتاشش حاکم هرات
انقضا شده و عبد الله خان جنت جوی وضع او اب آستانبانی شده بود حضرت اعلی تیز بار بصلاح وقت با عبد الله
خان او اب فرستاده مفتوح داشته محمد قلی بیک ایشک آقاسی عوض بکر او را باطیعکری معین فرموده با تحف
فرستادگان میرجلبا بار داده بودند و اچیان سلاطین عظام که جانبان رسیده مشمول نوازش و الطاف
بیکران شاهانه شده و معاودت نمودند دیگر از سوانح این سال انکه از جانب بیگلر بیگی دارالسلام بعد از

رسولان سخندان رسیده و بعد از عرض عبودیت و اخلاص بیرونت حال والی گیلان رسانیده مذکور شد
استنبول باجل طبیعی در گذشت امیر تاجبیر بخت تاری که با عجمه بیر و میرزاده و الوالعجمه تاری بود و تا غایت
مانده دستی بصفهان با و نیز خلاف با همگس رام نشده بود از وفور عجمه دست و اخلاص بدرگاه فلک مناص آورده
پیشکشهای لایق گذرانیده و بعد از تقصیرات ایام ماضی مستقبل خدمات کلی گشته بخلاع فاخره مفتخر و ممتاز
گردیده و منصبی الحرام رخصت انصراف یافت دیگر از سوانح آنکه ملک جلال الدین خان ولد ملک محمود
والی سیستان است که از انبساط و طغیان سپاه اورنگ در سیستان مجال اقامت نیافته خود از زره می اخلاص و
ارادت مورونی احترام عتبه اقبال بسته از راه کرمان بدار السلطنه اصفهان رسیده در انجا بشرف مجالست
مجلس علیه آسمین سرافراز شده حضرت اعلی شاهی ظل الهی عتبه دوم او استبشار نموده اعزاز و احترام تمام فرمودند
در مجالس خاص قرین بزم عشرت و اختصاص بود دیگر از سوانح این سال معضوب شدن قلعه نکلو است
عموما حکم قتل ایشان بسبب انکه حضرت اعلی قطع نظر از اعمال سیئه سابقه ایشان که اولاده غازیخان
در زمان شاه جنت مکان از بی دولت روگردان شده و بر هم رفته و با محمد خان شرف الدین اغلی حاکم
هرات مخالفت نموده و ولایت هزاره و تگنه او را بسلطان سلیمان خوانده کار روم داده بعد از انکه بحمایت مخالفت و نزاع
ایشان با نواب همایونی سلطان مراد میرزا خود بحمی باشتیاق خواسته شد در این سال که فرزندان متحیر مادر
مامور شده بود بعرض اشرف رسید که چند نفر از طایفه نکلو علازم ملک جمن شده حلقه آمل را بر اشتیاق
نکاه میدارند امر همایون موجب استیصال نابزه عضب شتابا زده کشته قتل عام آن طایفه فرموده و معتمد شاکر
مرکس از آن طایفه در هر جا باشد حاکم انجا و ارتبتل او آورده بر هلاکتش قلم خلاف کشد چون کرز اوقات در
همداں و نهاوند و علیشکر اقامت داشته حکم اشرف در این باب باسم حسن علیخان حکمی عز اصدار یافت
و او بسیاری از آنکه بقبه عتبه والا عدم فرستاده از عطای آن طبقه که در این قضیه زده و عدم بوده مصطفی خان
ولد مسیب خان شرف الدین اغلی است دو دل بیک بوزباشی و لد الیاس بیک بعد از اطلاع نابزه عضب بر
بقبه السیف ترحم فرموده جمعی از قورچیان نکلو که مانده بودند بر سته و برقچی شدند دیگر از سوانح اقبال
که در این سال روی داد فوت سلطان حسین رمیرزاست که چار تریه حال مسلمین این دیار مضطرب و نابه
استنبول فرستاده شده بود و چون خلل رخنه این دولت بود شایسته نفیسو کر سید زاده و شیخه پاک اعتقاد از
شاهزادگان صفوی نژاد در بلاد روم و میانه صحابان مذهب بود و صاحب اولاد و اعتقاد کرد و از نهایت
الطاف قادر منزل لایزال و اقبال شهریار بر چهال هشتر از انکه پا بسته اولاد و اعتقاب شود و در استنبول
بر بعض طاعون در گذشت و هوا خواهان این دودمان نشان بیل گانه اهل ایران و قوع این قضیه را

تابع دولت و اقبال این خاندان گرامت نشان دانسته از دغدغه ملال آن شهزاده و مغفرت مآل
فارغ شدند **دیگر** از وقایع این سال آنکه علیا رخان ایلبرد رحمه‌دوز استراباد بخانه کشته تو و صاحبقران میرزا
بیک ولد میر حیدا، الدین که از زمره سادات عظیم القدر استراباد بعده نخواهی و بیکو بلدگی این دو دمان دولت
نشان معزز و ممتاز و باروی راست بودند بقلعه اصفهان دارالسلطنه اصفهان نسبت بساطبوسی
فایز گشت در صدر صحیفه اول ذکر وقایع زمان ساعت جنت مکان رقم سطر یافت که جماعت ترکمان صفا
خانی که سیاطین خوارزم متعلق امدند در حدود استراباد و ماچین آب ارتک و گرگان اقامت دارند از زمره آن طایفه
ایلور اگرچه نسبت بسایر قبایل و عشایر صافین خوانی کمتر مدا ما علیا رخان در میانه آن جماعت بعقل
و دانش و رشد و کاردانی ترقی کرده سایر قبایل بزرگی او را پذیرفته بودند و جمعی ازین طایفه در زمان شاه
جنت مکان کماکان در گرگان آمن زراعت بسیار در انجا کرده بعضی اوقات مطیع حکام استراباد بوده و اکثر
اوقات مسیب بوده و بعضی اوقات عصیان و طغیان ورزیده از همایون و بایش ایشان دست درازی
بحواشی مملکت واقع شده بعد از فوت شاه جنت مکان که احتمال احوال خرابش واقع شده از مقام و مکان
کسی در استراباد اقامت نتوانست نموده در هر ملوکی یکی از اعیان رسم سیاه پوشی بنهاده و بجهت دفع شر
ترکمانان صافین خوانی و حفظ حال خود حلقه ترتیب داده و بهنگی و نگاهداری سیاهپوشان و آن طایفه
خدای انا و لا غیر مکوش هوش دیگران میرساید علیا رخان که در آغاز نهضت عاطفانه آمیزش کرده با ایشان
و بکلی مباشرت نموده زیاده در مقام معارضه درنی آمد در زمان جشنه نشان همایون اعلی چون از آنجا که
لوای اقتدار افراخته ولایت خوارزم و نشاوروس که بولایت استراباد متصل است مقهور او نگین مقدار
درآمده بود حضرت اعلی بجا بر رعایت حرزم و احتیاط و ملاحظه انکه مبادا الله ترکمان مذکور که با او زبکیه
کیش و مذهب اند مطیع اسبقه گشته او زبکیه با استراباد دراه یابند با علیا رخان مذکور که هم سلسله میرزا سیک برادر کاه
معلی با نگشت سیکر و بعطیات و وقت تعلقت آغاز نهاده حکم ایالت استراباد باسم او فرستاده با او مدارائی
فرموده و انجا نیز سند گشته دارو غه اصطبل میرزا سیک و خود در حدود گرگان اقامت نموده با سیاه ساسانی
بعد از زمانی کافی بیکرده و بسیاه و اهل استراباد از سر سایر قبایل صافین خانی محفوظ بوده و چند سال بدین
نهج گذشت و این مدبر بجهت حفظ حال سکنه استراباد که عموما اهل حشوی و اکثر اهل طاعت و عبادات اند مهابت
صاحب و اشتمال عاطفت نسبت بخلق اقصد شایسته بود الحاصل در این اوقات که علیا رخان فوت شده
پسرش بیرکه و معلی توسل جست چون سمو از آن ملاحظه و احتیاط باقی بود به ستور و الحکم ایالت استراباد
باسم محمد یار خان پسر او غرصه و یاقه او را مشمول نوازش و الطاف بیکران روانه آستانه سمو نمود

دیگر سوانح این سال مرحومی آقا شاه علی دولتابادی اصفهانی است که مسقط الممالک بود و در ایامی که
رایات جلال در دارالسلطنه اصفهان نزول اجلال داشت در انجا مریض گشته بمرض ذات الجنب و ذات
الصدر از عالم رحلت نمود و مشارالیه مرد آدمی پرمیه و کارسیکه نفس بود و در ایام عمل با جلادین سلوک
نموده بود و بعلم سیاق و نویسندگی بی بدل و استاد الحاسبین بود مستعدان اصفهان این قطعه در
تاریخ فوت او گفته اند **بیت** مستوفی پادشاه ایران ۰ از دهر بحجامی راستان رفت ۰ زین دخمه
شیون خلایق ۰ از حضرت جنتم آسمان رفت ۰ دل بیطلبه سال فوتش ۰ در بحر حسن بیکر آن رفت
بگفته ز فاتحه سر داد گفت ۰ خانون حساب لامکان رفت ۰ مرداز اسقاط بگفته فاتحه آنست
گو خاصیتش وجیست از عدد کم شد رحمتی والف تاریخ آید نواب اشرف با زمانه گان اورا خواجه مصنف
آغاز سال بجه‌ال تخاقوی مطابق سنه
والف سال ۱۰۲۱ یوم جلوس همایون بزرو نظر بیاسند روز این سال همیون فال در روز جمعه دوم شهر شعبان
اتفاق شهریار کامکار فلک اقتدار اعلی حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دارالسلطنه قزوین اقامت داشتند
هوا بر خلاف طبع همایون بارانهای تیره بجنان روزگار رودی در هم کشیده و چشم سحاب غلظه از قطره و شاهی خالی نبود
بردوت هوا بر سال فصل شتا اشتداد پذیرفته از کثرت برف و باران که از آسمان متواتر و متقاطر بود راه حرکت
و رفتن موکب جهانگشا مسدود شده بود بعد از انکه چند روز بر دوده سر انجام یافته اردوی قاهره را بجانب
الملک عشرت آئین بهار غرامیه و قشلاق بازوای اعلیحضرت شاه ولایت گشته فرمان همایون شب الفرمان شهریار کیهان
ستان در ایوان چهل ستون و الحاق نمودند که مجلس جنت نشان آراسته سلاطین زمان و خواتین دوران
و اعیان که در پایه سریر اعلی بودند بآن محفل ارم سریر در آمده بصحبت بادشاه بانه اغتنام و اطباق نمایند
سعادت صباحبوسی استعتاد یافته به بهجت و شادمانی قدم مواهده در خلال این حال و اوایل این سال
فرخنده فال اختری تابان و کوکبی درخشان از مشرق سعادت طالع و از مطلع اقبال لامع گردید یعنی
نجشه و جنت و عطا بخش فلک سخت شاه جهانیان را از عطیه خانه غیب فرزندی از جنبه حمل فرموده
آن مولود مسعود بمیرزا سلطان محمد موسوم گشت و بجهت تبلیغ این خبر مسرت اثر مهمانان باطراف و جوانب
ممالک فرستاده شد چند روز اغتنام شاه دانی را بنوازش آراسته و صغیر و کبیر و برنا و پیر بشکرانه این موهبت
عظمی و منحت عظمی مسعادت ازدوم آن مولود مخشه و وجود بعیش و سرور مشغولی داشته و حضرت اعلی
هر روزه در میدان سعادت آباد بچوگان بازی و وقت اندازی اوقات شریف صرف نموده چند روز مجلس
طرب خانه فراغت و خوشدلی بوده و چون از آن امور فراغت دست برای صاحب و فکر و در پیش عالم

امور رئیس دولت و بساط سباط ملک و ملت گردیده و مهمات صدوری سلطنت پرداخته در اوایل این
سال جماعت اوزبکیه پای از دایره اعتدال بیرون نهاده راه و سد طرف بسطام و ممالک تابعه آورده و اسباب
غارت و یغمای ایشان از خراسان بعراق رسیده جمعی از پرتاولان جنود اوزبک به بسطام و دامغان آمده و
بعضی جهت غارت احوال مواضع و محال پراکنده شتابند بعضی از بکر در گمین بوده گاری نشسته حسن علیخان شاملو
که بعد از سفرهای ازبالست بحدان حاکم بسطام شده بود و میرزا علی بیک عرب عامری مستحفظ شوارع بوده بکر در
آن وقت در بسطام بود سر رشته حزم و احتیاط از دست داده و بعد از اطلاع و وصول لشکر اوزبک
مضبطه بجمعیت لشکر گشته و با معدودی بقصد معاقبه آن گروه سوار شده و اسب جلادت پیش رانده از جنود
اوزبکیه جمعی از کمین گاه بیرون آمده و حمله ریز بر سپاه ایشان تاخته و سلک جمعیت ایشان را از هم پاشیده
رخته و رحیا و حیات جمعی کثیر را منهزم ساخته حسن علی خان و میرزا علی عرب بعد از محاربه بسیار شربت ناگوار هزیمت
چشیده و راه عدم پیمودند دیگر از آن فرخار بکر از تیر شیراوژن پاسبانان که هریک از اعمال را معان پیش بکر فرصت یورش
الکای جوار آورده و از تاخت ایشان آن طبقه بکر فته بغزم و سپتر و با معدودی که اکثر از بکیه سمنانی
بودند بمقاتلت ایشان سوار شتاب بیاده رفتند و اوزبکیه در باده عطفه خان کرده پس الجا پس محاربه بسیب
اضاق اعتاد و در اوخر کاری لشاخه سمنانیان منهزم و مدحال باز گشته اما شاه علی خان میر چشمکزک که در
الکای خوار از جنگال آگاه گشته با جمعی از غازیان چشمکزک جماعت آن جماعت در حرکت آمده در باده
سخنود اوزبکیه رسیده جنگ در پیوسته و چند نفر از سپاهیان اوزبکیه را از پای در آورده بر خاک هلاک
انداخته جماعت اوزبکیه تاب مقاومت نیاورده و شکسته و پریشان حال دست از اموال برداشته راه فرار
پیمودند و شاه علیخان شتر او غنایم ایشان بوده مظفر و منصور باز گشته سرهای هفتصد تن و کر فتاران
هر کار گاه عالم پناه آورده و بعد از واقعه مذکور اوزبکیه پای در دامن کشیده دست درازی بهیچ طرف ننموده
کرد اما حزم و احتیاط اقتضای آن نمود که بصحبت درازپای اوزبکیه و ملاحم عصیان و طغیان علیخان کرمانی
که در آستر عهده بیورش و شاه مشغول بود جمعی از جنود و طغه و روه تعیاش را طرف بسطام فرستند که
از عهده و هراسان جلوگیری نموده و دفع علیخان پرداخته و ایالت بسطام به بهرام علی سلطان برادر حسن
علی خان چگنی مشفقت شده امارت ایل کرمانی بدرویش علی خلیفه ولد میرزا علی خلیفه که میرزاده قدیم
آن طایفه است تفویض یافت حسین خان شاملو حاکم قم و دلیجان میرزا نوذر و درویش خان شاملو و حسین
خان مصاحب قاجار حاکم ری را فرمان و لشکر آراسته به بسطام فرستاده مقرر شد که تا حصار و خلعات
مزاسان در پیش بسطام اقامت نموده اگر از جانب اوزبکیه دست درازی واقع شود بعد اغه جام نماینده

و از اطراف و جوانب سر حد مزاسان خبردار باشند و بعد از انکه محصولات رفع شود و ذخیره اطمینان گشیده
شود و خاطر از تعرض مخالفان فارغ گردد حسین خان قاجار با لکای خود معاودت نموده حسین خان حاکم قم
با جنود شاملو مبادرت کرده علی رضا قلعه پای حصار را از تصرف علیخان بیرون آورده و درویش علی خلیفه را بسپرده
حکومت آن ولایت متمکن سازد و امرای عظام حسب الفرموده عمل نموده چون خاطر از آن تعرض راحت یافت
حسین خان قاجار با دکنه حسین خان شاملو حسب الفرمان قضا جریان متوجه قلعه پای حصار شده و بیرون
دولت قاهره قلعه مذکور را که قلعه بدرویش علی سپرد مقتضی المرام بپایه سریر اعلی عود نموده و مشمول عواطف
شاهانه گردید علیخان کرمانی شاهی سیوفی اضغانا را نموده از وعده شده و بخدمت درویش علی خلیفه کمر بسته
و از مخالفت این دولت پشیمان شده چاره جوی بود اما چون سر رشته اخلاص از دست داده بود
او بار با در روی آورده و حرام مکنی را مس کبریت احمر گشته بکفایات آن کرمانی آمده سر چشمه از دوان جلوس
همایون الی آخر بر جاده مطیعت ثابت و راسخ بود و در آن چند سال سمت امثالی آنچی ترس جان سمت زوال گشته ابواب فتوحات بر چهره امالی
و آمال اولیای دولت ابد الاتصال مفتوح گردیده اما در این سال مبارک که چشم و چراغ عظیم روی داد و در زیاده
از سیصد سابقه نشانم الطاف آنچی در امتزاز آمده کل ولایت طبرستان و قلاع سپهر ارتفاع مازندران
در ستدار و الکای کرسان بحیطه تسخیر و تصرف اولیای دولت قاهره در آمده و ارباب عصیان و طغیان
مضمحل و اضاعلیخان کرمانی و ملکان کجور و لاسجان و شاه ویردی خان حاکم کرسان کرمانی شتابنده چهار
ذیل وقایع این سال مرقوم قلم وقایع نگار میگردد **ذکر تسخیر ولایت بسطام و آمدن آن**
قلاع و حصون ولایت بسطام در میانه مازندران و کیلان واقع شده مشتمل بر دشت و جبال طولش از حدود
آمل مازندران با لکایین کیلان عرضش از کوه و ماوند تا کمش رود یای خزر و در عهد سلطنتی عباسیه کل ولایت
بسطام ربع مضافات در تصرف احفاد ملوک کجور ثبت جریده بوده که سبب تعاقب
بین میرزا نعم اللہ شیروانی بن جلاد ساسانی درست میکرده و امنه و مضافات رعیت زمان مرزبانی و بعضی محال
حصه و اضا شهر رومان که در ازمنه سابقه حاکم نشین دوار الملک بسطام بوده و راه یافته بعضی دیگر از ولایت
مذکوره بحیز تصرف سلاطین ایران در آمده و داخل عراق شده و انچه در تصرف بسطام بوده و راه یافته بعضی دیگر از ولایت
دیوره فجرود و کرمیانه اولاد و املاک اقتسام یافته چنانچه سبق ذکر یافت در عهد شاه جنت مکان سه طبقه از ایشان
بحکومت و ولایتی قیام داشته ملک بهمن والی لاریجان که در عهد قدیم از توابع کجور بوده و ملک سلطان
محمد والی کجور بوده در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل آنچی ملک سلطان محمد و ملک عزیز فوت شده
پسران ایشان که مرد و جهانگیر نام داشته هریک متصرف ملک مورث بوده مذکور فی گردیده جلوس همایون

ملک جهانگیر از قلعه داری بهشت آمده برادران را در قلعه گذاشته خود بشبی از قلعه ماران کوه پیران آمده
بعجله دیگر رفت در آن قلعه نیز اقامت نتوانست نموده به پیشه و جنگل در آمده سر روز بکناری و سر شب در
مقامی سر بسر و بعد از چند روز تورچیان عظام اطلاع یافته که ملک جهانگیر در قلعه منیت چون در میانه
دو دار قلعه چوب بسیار گنجیده و بودند توپ خشت و گل برجی از بروج قلعه را ریخته چوبها بایان شده
بود دو سه نفر از تورچیان در جوف لیل بوشیده و بهمان پیاهی دیوار بیرج قلعه رفته نفط و آتش چراغ
برده بر آن چوبها آتش افروخته و چند برج سوخته محصوران سپنه دار از تاب آتش باضطراب در آمده
واز مصادره گشت و تورچیان عظام بعجله خود آمده از برادران ملک جهانگیر ملک کاوس را که در قلعه بود بدست
در آورده بدرب دیگر بش ملک اشرف را که در قلعه هرسین بود با بن حسین خان فرستاده و رجحان که در آن وقت
حاکم هکاس بود بدست آورده تورچی باشی آورد و معظم سپاهیان بکوچ بچراغ و سراز رسیده مدار الملک
در سلک رعایا منظم گشته بعد از فتح قلعه مذکور غازیان عظام گروه گروه در چپه شاپر اکنده و شاه
بقصص بحبس ملک جهانگیر مشغول گشته از قضای الهی جمعی از ظایفه صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم را
گمان کرده حسب الحکم اشرف بامداد و کومک تورچی باشی می آمده در راه بملک جهانگیر قضای خود را مبتلا
و معاقله مشغول ساخته خود را نصف ارموده و صوفیان آن جماعت را مغلوب کرده اسپ بندگی از ایشان
ملک را شناخته رفقای خود را آگاه کرده آن جماعت دست از مقاتله باز داشته به بندگی دولت قاهره
و خلافت فایه اقبال آرمیده و بارسیده و از اسپان پیاده شده در آمده بخدمت ملک در حضور
گریان گریه کشته و صوفیان اورا سپ همگام از اردوی تورچی باشی گذرانیده خود را بدرگاه معلی
برده و تورچی باشی حقیقت این فتح مبین را پایه سریر اعلی عرضه داشت نموده و در وقتی که رایات
حضرت آیات از رستاق خود فرموده و شاه و بردی خان عباسی را بدست در آورده بود نامه این خبر مسرت
اثر فرخ سمع اقبالیان گردید حضرت اعلی لوازم حمد و سپاس حضرت مسبب الاسباب بتقدیم رسانیده
چون از ابن حسین خان و عرام اودر و تسخیر ولایت مذکور مقدمات مطلوبه آمده بود و در اول حال لکای کچر
بجایزه و صله و میثاق رایه شفقت شده بعد از فتح خراسان که ابن حسین خان حاکم سرحس شده کچر بهورچی
باشی مرحمت شده تورچی بر اکران ملک جهانگیر و سایر کرفتاران را مصحوب خود کرده اسپه بدرگاه
درگاه معلی گردید و در سایه لواء حسب الفرمان قضا جریان اعلیٰ و جوه و ملکان فرخ بورود اشرف اقبال
بتبع قدر بادشاهی از مصحر حیات ستر دو کشت و دولت هر سه طبقه ملوک رستمدار بامضای قضا سپری
گشته کل آن ولایت بتصرف امرای عظام تربت اش قرار گرفت اکنون رایات همایون حضرت اعلی

بحبس خان

برگشتن بهرودی خان حاکم رستمدار و بدست در آوردن او و تفویض آن ولایت

صیقل پرداز حوادث روزگار اعنی کلک بدایع نگار در صحیفه سخن سرایی چنین نگاشته بود که چون فرمانروای
خان و جناب آصف صفات اعنی والد و حسب الفرمان شاه بادشاه جهان خرم اباد لرستان موجه عزیمت ایشان
بودند شاه و بردی خان عباسی با ایشان توسل جسته از اعمال سابق در مقام اعتذار آمده و قعده ات
و تبصلات کرده بوساطت ایشان اسپندهای عمده تقصیرات خود همیشه و ایشان بمصلحت وقت اورا مشمول
عنایت شاهی گردانیده و محمد دام تفویض الکای لرستان نوید داده و اگرچه در برابر هجوات و حسارتی
که از و در کشمکش اعوز بوسلطان بیات و دیگر اعمال که بعد از آن از و بظهور آمده مستحق صد
اثر جهانگیر گشته عزیمت شاه باز رضا بایی اخماص و مسامحه نمیده او اما بجهت مصالح اندیشی ساحت و پرداخته
اعنی والده و لرد و خزانه خان را نفر موده چند گاه در کنار او تغافل ورزیده اما از اطوار و احوال او
اطلاعی تمام دو لختا بان نرسیده و چنانچه شیوه نهیدان یاران جبال است رعایت او و طرف کرده با عنایت
روبیه و حکام بعد او رکاب فرا سلده آمد شده و حسیده و فقه اندوزی میکرد و از همچنین بر مزاج مبارک اشرف
گران آمده و سپندیده خاطر انور نشود و او نیز بر افعال سابق و لاحق خود کرده همیشه متوهم و ترسان و از
اعلیا حضرت اعلی چون فتاک بوده بدین جهت بخرم آباد کریخته و سیلما خور زد و بکبت می آمد و در این
سال بجهت اشتداد کرما و تکلیف سپندیدن یاران بخرم آباد آمد و در این اثنا سید جدر و له سید
مبارک بی رخصت از اردوی معلی متوجه عربستان شده در حدود لرستان بر دست مردم شاه و بردی
خان در آمده حضرت اعلی ابوالفاتح بیک توپچی ابواعلی را بجهت آوردن او فرستاده و شاه و بردی
خان چندروزی توپچی را بخرف و صوت نگاه داشته در فرستادن تاخیر جمیوده و بسپیده و تمادی نموده
چنانچه سیاه زاده ابوالفاتح بیک سخنان وحشت انگیز گفت و شنیده شد آخر جز فرستادن علاجی نیافته
باکراه و اجبار فرستاده او توپچی مذکور را اظهار معتمدانه و مهربانی اورا معروض داشت امیدی علاوه
الحراف مزاج اشرف گشته بر فع او جازم شده و او نیز همیشه اظهار بیموده و کرعشر بیک حضرت شاه و اظهار
بر سر می آورد و هیچ شب بغراغت می غنود و میان بعیش کرده بود که سرکاه و موکب همایون از دار
السلطنه قزوین بطرفی در حرکت آمده منزل بمنزل باو خبر رسانند و این اشاعه بسامع جلال رسید که شاه
و بردی خان در خرم آباد بجهت اقامت نصب نموده و اراده و اظهار مواقعه بر سر او دارد و خاطر خطیر سر بر زده و با خواص
و مقربان مشوره نموده اما سایر لشکریان اطلاعی از مکنون خاطر اشرف نداشته آن حضرت بعقل
دور اندیش دیده استنباط کرده که شاه و بردی خان که مرد آگاه و بامای و هوشمند است از دی غفلت حال خود غافل

عینت بجهت استبشار و اظهار رفق اصفهان شده بود و بر آنصوب در حرکت آمده و تا ملیده ساوه رفته
از ساوه بآوه تشریف برده و آوا از عطفه خان بجانب ارستان فرموده اطلاع کردند تا قصبه یزدجرد
که قریب بهست فرسخ است در شبانروزی طی کرده لحظه ماننده فلک الافلاک از حرکت بیاسودند
اسپهای اکثر ملازمان رکاب اقدس از کار رفته در حوالی یزدجرد زیاده از پانصد نفر در موکب مقابیس
نمانده بود و در انجا بجهت رسیدن جمعی از جنوب و نظنز و رودانک توقفی فرموده باز سوار شده تا انجا
هشت فرسخ راه چهار و چاشتگاه بظاهر قصبه خرم آباد رسیدند در آن حین یازده از چهل پیاده و نفر از
توپچیان و غلامان و مقربان همراه بودند الحاصل از کنار قصبه متوجه منازل او گردیده جانب قلعه است
که در میانه کرده و خانه او محیط گشته بتوفیق رب العزت اوایل بهست آذر ماه از میهمانان او سه روز قاصد
پیر سیده و خبر ترجمه رایات جلال باصفهان میکشته مع هذا او اعتماد نکرده و میکشته که تا ملیده شاه
تمکنت کرده علیه خان ملازمان خانه و حرم و احتیاط مرعی میدانشته و در کنار رودخانه بر سمت راه
صد مرد جیغه زنی که بلا غیر دان مشهور بست زده و در انجا چیده و چند اسپ دوانده آذوقه بار کرده بار پس و انجام
در پهلوی خود بسته بود تا انکه قاصدی دیگر از ساوه رسیده و گفته که تا آوه همراه موکب همایون بودند
که متوجه اصفهان گشته و در اینجا بتوفی الطلبه خاطری جمع کرده بود و اما در روزی که حضرت اعلی چاشتگاه و نخرم
رسیدند بصبحی شخصی آمده و گفته که از طرف یزدجرد سواران دیده که یا طلایه اند آمده اند مسارا به از توقف
و چم انوار که مبادا بجهت عافیت طلبی باد و غلبه و پیوقایی نمانده و احتیاط مرعی داشته قبل اطلاع
میل و سیاه فی الفور مستعد سواری شده فرزندان و عورات را سوار کرده لحظه و جوا بهره مرجع الات
خود را بار کرده باجیشه نفری از لحظه مکاتبان معتمد روانه جانب صد مرد نموده و خود لحظه در دار الامرا
ایستاده بود چند نفر از غلامان خاصه شریفه که از عقب می آمدند در کنار باغات راه لحظه کرده بطرف
رودخانه که محل اقامت شاه وردی بود رفته و دو اند شاه وردی خان چون ایشان را دید سواران پیکانه را به
راه فرار پیش گرفته و غلامان باور سیده تا نیم فرسخ تعاقب او کرده اند چون از عقب کومک نرسیده و لا
علاج باز گشته اند اما حضرت اعلی چون منازل اورا سیده اند مشخص میشده که او در خیمه بوده تا از میان
باغات بر روی مدد بیجنده رسیده اند و نیم فرسخ راه قطع نموده بود لحظه توقف نموده اند که جمعی از عقب
برسند دیر تر رسیده اند و اسپان غلامان رکاب اقدس چنان از کار رفته بود که قدرت پیش رفتن نداشته
چون تعاقب اوضش همایون در آنوقت بمقتضای عقل ندانسته بود و از حزم و احتیاط دور میدانسته
سه روز در حزم آباد بر حل اقامت انداخته توقف نمودند اکثر قبایل اوارکه در انجا اقامت داشته اند غلامان شرفه

شیخ اند حضرت اعلی چین خان و منصور بیک سلیمانی را که خال شاه وردی خان بود بحمایت
اهل و اموس مامور ساخته و چون این سال دو کس از محالفان دولت و ارباب عصیان و طغیان گرفتار
و هلاک جهانگیر والی گجرستان شده بدست دو نفر از خواتین اصلاص سفار گرفتار شده بود حضرت اعلی بنابراین
کلام مجرب لاشی الشی الا و مدت تشفی همت والا بگرفتاری شاه وردی خان نیز مصروف داشته باو
الطاف آنجی و حسان قاید اقبال بر بین عزیمت لطرف صد مرد توجه فرموده و در انجا مشخص شد که شاه
وردی خان در صد مرد و آن حدود توقف نموده و خود از ارستان بیرون انداخته اند کان حضرت اعلی
در صد مرد توقف فرموده غلامان خاصه شریفه را بسرکردگی اسد وردی خان و قلمراقاسی و جمعی دیگر از ملازمان
رکاب اقدس را بجعفای قنبر بیک سلیمانی استاجلو لطلب او فرستاده اند و ایشان هر یک لطرفی که
لحظه رفتن او بود رفته شاه وردی خان بشارتی از اقوام خود که از جانب رود میان سنق قلعه
جنگله توابع بغداد بود و پناه برده بود باغتنام لشکر قزلباش پای بزین پیوسته و نخواهند بود در آن قلعه
توقف نموده بود چون او بار او ردی آورده قایدان اقبال راه طلبکاری او می پوینده از جنوب نظنز و رود
اسد وردی خان و غلامان را از قضای ربانی صبحی بر سمت آن قلعه عبور افتاده و از شخصی که گاه و ناگاه
همراه بوده خبر گرفته اند مشخص شد که شاه وردی خان با گوج و فشه زندان باین قلعه آمده اند لحظه از
کوه راه پای قلعه تاخته و جمعی از بیگان جنگ دیده کار آزموده و در پای قلعه پیاده شدن از روی
تخته پل هر دروازه شناخته و هر دوم قلعه آگاهی یافته برج و باره بر آمده لحظه مشغول شده اند و از
جانبین سفر تیر و تفنگ آمد شد آغاز نهاده و غلامان که هر دروازه قلعه رسیده بودند از هم باز نخواست
پادشاهی و ضبط سردار لشکر قدرت باز گشتن نداشته آتش جبر قلعه زده و سپر بالا بر سر گشیده اسلحه
فرجه میکنده اند که خود را الجاء انداخته اند چون شعله آتش زبانه کشیده بود اند و زبانیان قدرت پیش آمدن
و امتزاج آتش نداشته اند تا درب قلعه یخ سوز شده و فرجه هر سیده غلامان سپر بالا بر سر ده و درج جهنم
دلاوری در بر از میان آتش دویده داخل حصار شده اند و اهل قلعه را بعضی بر باره حصار و بعضی
دیگر بیام خانها بر آمده بجنگ مشغول شده اند شاه وردی خان بر بام خانه خود بر آمده و بمکی دوشه
هر چند خواسته که بر غلامان انداز د آتش نگرفته از دو جهت غیرت و شدتی مزاج اعراض بر و غلبه کرده و
از دست انداخته تیر و کمان برداشته صحیح القول از و نقل نموده که چون تیر اول انداخته دست از
گرفته دولت من کسیده بخت از من روی تافته او بار خالصیت و اقبال محارب کار نکرده و انداخته دست از
محاربه نداشتم و فریاد بر دارم که از طرفین دست از جنگ باز دارند چند با قضا بر میشتوان آمد با

عبرة للناظرین جهان حیات وسبان در آن سبان نداشته واردو کوچ کرده از چهار سخطه و غضب پادشاهی امدی
از رعیت و سپاهی ما قدرت آن نداشت که بعقبه توانست آخرت محافظت او پردازد و پت لکاف بعضی
کردیه مشهور * یعنی گردجان زنگاه لب دوده * خواشاحال بازیافتگان بساط قرب و عشرت که دیده عبرت
بین گشوده نظر بر مآل حال و عاقبت احوال انداز مده و قدر عافیت شناخته خود را بدام مکر ازمی و حقه لبان دنیا
و آخرت نسازند ا * کوش سخن شنوکی دیده اعتبار کو ذکر فتح و تسخیر قلعه آولاد ماندران
و کوچیدن الوند دیگری از سوانح اقبال کوه رایین سال حسنه مآل بطهور آمد قلع قلعه اولاد ست از قلاع مشهوره
ماندران پیش اجمال و تفصیل این اجمال آنکه در سال گذشته گرفته باد خان بلاد ماندران رقعه بود اکثر محال
ماندران را بخط تسخیر در آورده و الوند سلطان برادر خود را در ماندران گذاشته بود و قلعه اولاد که از آثار
قدیمه پادشاهان زمس و محکمی بین قلاع طبرستان است در تصرف آن ولایت که چاشنی حکومت از مذاق ایشان
جا گیر شده دل از آن برنمیداشته با الوند سلطان یاغی شده و اطاعت نداشته بعقبه بلم نیز ساخته شد
و الوند سلطان مصلحت وقت با الوند دیو و آن جماعت مدارا می میکرد و چنانچه بعضی از ارباب غرض او را
بمخالفت برادر و موافقت با عصیان ماندران متهم ساختند اگرچه مشارالیه انکه کی بهوا از جنون داشت و اغلب
اوقاتش صواب فاتون عقل بود اما بعضی کرخر مقتضای جنون کامل میتوانند بود و از و در سیسوه با مجاهدین
رایات جلال از سفر ارستان عود نموده و مقر سلطنت نزول فرموده باد خان را رخصت رفتن ماندران
داده تکرار الوند دیو بود قلعه اولاد را در اعتقرف در آورده ساحت آن لایت را از بقایای معرض ارباب طغیان عصیان
پاک ساخته باد خان کیتبرا جال پزدال شاهی کرده و از نا آنجا نوب شده رخصت برادر خود را که مهم پاشائی
کری شده بود با پایه سریر اعلی فرستاد و چون بر ضمیر اشرف ظاهر بود که ایمنی سبت با لعت و اقرار
و اکرار از لقاب بعضی امور خلاف آمیز کرده باشد از سماحت و بعقلی و نشاء جهل و جنون است و یا توانم
بود که بحسب ضرورت چند روزی با وحش مدارا می کرده شده بعقبه برادر امطلع العفان ساخته شد و فرنا
خان در کمال شوکت و اقتدار متوجه استقام مهام کل مهام طبرستان شتافته او و الوند دیو بخدمت
مراسلات بوقوع پیوست و او از حال ملک جس قیاس حال خود نموده اصلا از خوف جان ایمنی ملاقات فرنا
خان ننموده فرنا و خان از اطاعت او مایوس گشته متوجه محاصره قلعه اولاد شده الوند دیو چون بالفعل معین و
ناصری که اورا از مضیق محاصره و لشکر فرنا خان خلاص سازد نداشت خود را محصور ساخت اولا او و
فرزندان او در قلعه گذاشته خود با معدودی از مواقعان روی بگلستان آورد فرنا و خان بمحاصره قلعه
پرداخته بحسن سعی و تدبیر سرکار بر محصوران سخت ساخت و جمعی از اهل قلعه را جذا از انعام و احسان

رام ساخته چاره کار بجز سپردن آن حصن و قلعه سپران نیافتند و چون اقبال پزدال شاهی فتح قلعه مقدر فرموده
تمامت اموال و اسباب و ممالک الوند دیو و اولاد و اتباع او بدست در آمد و حقیقت این فتح چنان
که بعد است اشرف عرض کرده و رقمی که رایات جلال از فرویس بر سر سیر و صحبت باصفهان توجه نموده بکاشان
رسیده بود فرنا خان طرح قلعه اولاد و رسیده و فرنا و خان بسخط حاضر او و جایزه و جلدوی ممکن تر فراز
کشته و الوند دیو میسر و سامان در جگل و بیشه کرده و هر روز در جایی و هر شب در معسکری با کمال فی آرامی
مقام داشت باقی احوال او در سال آینده و عرقوم قلم بیان میکرده انشاء الله تعالی ذکر قلاع کوه ناکوب
که با قتضای سپهر تقلبوس بطهور پیوست دراوایل سال این ذوالعقد رخان کرهاشکری روم عزیمت
بوم مقتضی الزام معاودت نموده و بمکتوب محبت آمیز مخدومی براسکام عم چنان صلاح از جانب حضرت خواقین
آورده و هم درایس سال میرزا ضیاء الدین کاشی و خواجه ابو نصر خوافی ایلچیان حضرت جلال الدین محمد
اکبر پادشاه و ارمغان هزاری هندوستان از خست اعتراف ارزانی داشته بخلاع فاخره و داعیات
و اوامر اسرافراز فرموده شتابهر یک ایشان آقاسی باشی خاصه شریفه باشکری هند مامور گشته
بر فاقت میرزا ضیاء الدین روانه شد و سخت و هدایای لایقه و مشروحات فاخره فرستاده از جمله سخت یک
صد اس اسپ خاصه از پاک نژاد و دو کرا از اسپان نامی ولایت عربستان و کرجستان و پانی سخاصل
آمده و مانند های نازی نژاد که هر یک تعالی برابر بوده و سایر سخت و هدایای بهنسه ایران علی هذا القیاس
و مکتوب محبت آمیز در جواب مکتوب آن حضرت در قلم آمد و در آن نامی قلم صداقت رقم بکار نرفته
یافت که چون همت والا بتسخیر خاسان و استرداد ملک موروث مقصور ست و دراین چند سال که جلوس
بر مسند سلطنت و فرمان روایی ایران روی داد بجهت مشاغل عظیمه که در دفع دشمنان خانگی پیش آمد ند
بدفع بیگانه نپرداختم و یکدیگر بر آنکه سفر خراسان واقع شد از حوادث روزگار اشراع آن ولایت از
متقدم او دیگر چنانچه پیش نهاد همت والا بود نمیپذیرفت تا کنون که از تبس امور فراغت روی داده
و فرمان فرمای روم در مقام محبت و دوستی در آمده و از جانبین ابواب خلت و اتحاد و مسلک گشته کمر همت
بجهاد و دفع مخالفان او زده بسته اراده و ارم کرد که بمقتضای ربانی باجنود ظفر ورود فرنا خان
بسیاق چند ساله روانه آن ولایت گردد و بعد از فراغ کار روم و بعزیمت مکه و کاری اقبال تا سترداد ملک موروث بالکلیه
نظر بانجام معاودت بقصر سلطنت قزوین همت پادشاه راه اعداد و اشتیاق بزیارت مرقد منوره حضرت پادشاه
بتوجه باطنی موکار باشند که ع هر چه کند همت مردان کنند * و ایلچیان را در تبس اعزاز و احترام از
راه کرمان و یزد و کاشان روانه ساخته بودند چون تا غایت دار السلطنه قزوین معمور و دولت ابد قرین بود کاهی

بهجت انبساط خاطر پیمبل سیر و نشاط شکار مهد امن سلطنه اصفهان که سپاهان قایم و دائمش و فیروزی
خوبی صفحه جهانش نگاشته اصفهان نصف جهان گشته شریعت پرور در شرف بات آن عرصه و نکات می بهجت
خاطر انور پسندند و خصوصیات آن بلده و جنت نشان از استقصا و امکان در آب رود خانه زاینده رود
وجه بهایی کز مثال کرارود و حاذ نقش کشته بهر طرف جاری است در صیر انوار جابکر گشته همیشه خاطر
اشرف جهان مستغرق بود که در آن بلده و شریفه رحل اقامت انداخته به ترمیت و تغیر آن مصروف و ارمند
لهذا امسال که مطابق سنه والف و هجری است رای جهان آرا بدان قرار گرفت که دار السلطنه
قزوین حضرت سلطنت و دولت ابد مقرون ساحته عمارات عالی طرح فرمایند بدین جهت صادق و عزم لازم
متوجه آنصوب گشته ز دستار ابهتش و فری و در دولخانه مبارک نقش جهان کذا سینده اگر اوقات را
بسیر و شکار مصرف میفرمودند و شبها مجالس بهشت آسا آراسته بسا با عشرت کسر اینده و عیشها و ایام عمار
عمارات عالی در نقش جهان طرح انداخته معماران و مهندسان را در اتمام آن میکوشیدند و از در و بسر
یک دروازه کوه رحیم باغ نقش جهان واقع و بدر ب دولت موسوم است از انجا تا محاذی رود زاینده رود جانبا
احداث فرموده چهار باغی در هر دو طرف خیابان و عمارات عالیه در هر باغ طرح انداخته و از
کنار رود خانه تا پای کوه جانب جنوبی شهر اسمای چیابان قسم اراده داده اطراف انرا بر امرا و اعیان دولت
قاهره قسمت فرمودند که هر کدام باغی طرح انداخته در هر باغ عمارتی مناسب درگاه مشتمل بر دیوانخانه
و سایر طرح بالاخانها و منظر با در کمال رنب و زینت و قهاتیهای طلا و لاجورد ترتیب و مهندسان
و دراهای جیابان باغی بزرگ و سیع بسیط و بلند رتبه بجهت خاص بادشاهی طرح انداخته بباغ
عباس آباد موسوم گردانیدند و پل عالی مشتمل بر چهل چشمه جهت خاص بیان گشاده که در هنگامی جیابان
آب در کل یکچشمه منظر نمی آمد فرمودند که پل برابر اینده ده چشمه شده و هر دو جیابان یکچه گیرا اتصال
یابد و تا عباس آباد یک جیابان باشد یکجا یک فرسخ شرعی دارد و دو طرف جیابان و جوی آب جار
گردد و درختان سرو و چناره و کاج و غیر عرعر غرس شود و از میان هر دو سنگ بست ترمیت یابد که آب
میان جیابان نیز جاری باشد و در برابر هر عمارت چهار باغ وسعتی بزرگ بر مثال دریاچه ساخته شود
الغصه هر کس از امرا و اعیان و سرکاران عمارات بتوقف معماران و مهندسان شروع در کار کرده در
انجام آن سعی بلیغ نمودند و از آن تاریخ تا حال که شهور سنه هجری بحساب و الف رسیده و این سلک
تحریر بر بنا و عمارات باصفا و باغات دلکش بنوعی که طراح کارخانه ابداع عرصه ز ضمیر مبارک اشرف
طرح انگنده بود بخیر ظهور آمده در کمال لطافت و نهایت خوبی اتمام یافت و درختان سر بفلک افراشته و اشجار

میوه دار بیش کوهی بلوط جنبان پسته دار و الحاصل هر باغی از آن رشک فرمایش باغی باغ جنان و عمارات
گردنه شریف بیع مذهب و فرین و به صور مصوران ماهر کار آزموده کوی سمر بر دو خرمن آن شاهد
ملکه را عرصه کمتی نظیر و حدیل محض جیابان و کمالی بعد از آن شهر عباس آباد نیز در جانب غربی چهار باغ
جهت مسکن بزرگان بنای کرده در محل خود بحر بی بحر بر خواهد یافت طرح انداخته اتمام داده مجملا معمار همت والا
شاهی ظل الهی چند سال بر ترمیت و ترمیم خطه فرخ افزای صفهان پرداخته و آن بلده و طیبه را از کثرت
عمارات و باغات و منازل مرغوب و دلکش و روضات و منظرهای بهجت افزا و مقصر به و چهار باغ و مساجد
و حمامات

والیوم صفه بر بین نوع است کمتر چنین دارد و امروز چنانچه کمال

اسمعیل گفته است اصفهان خرمست و مردم شاد ۰ آنچنین عهد کس مزار باد ۰ و تاریخ طرح چهار
باغ گفته شده و بود جنت افتاد ۰ عجب چار باغ عشرت فزا ۰ کرش ثانی هفت گو هفت شاد ۰
چو تاریخ آن دل طلب کرد گفتم ۰ همانش نگارم دل شاد برآید ۰ از سوانح انگذار جانب الکبیر
خان و سموی حال سلاطین گرجستان اطیان و از زنادران پایه سریر اعلی آمده اظهار اخلاص و بندگی نموده
پسران و بستگان و دختران خود سرشت ماه سیما از اولاد و اعقاب گرجستان که سنه اوارجه سنگاری حرم
اجلال سپهر بارجهال و قابل خدمت مجلس بهشت آیین ارم زینن بودند ارسال داشته آثار اخلاص کمهتی بظهور
آورده و اطیان مذکور قسمین اعزاز و احترام و غریق بحر انعام و احسان معاودت نموده کارکنان قضا
پوشتاب عشرت آن حضرت را سر انجام میدهند از وقایع این سال انکه محمد یار خان ولد علیار خان
اعود که بعد از فوت والد بر تبه ایالت و خانی سرافراز شده و حکومت استرابا د بر ستور والده مدوشت شده
بود بر بست طایفه او علو بقبل آمده قشلیغ یک نام برادر کوچکتر بعد از قبضه کشته شدن برادر از استرابا د
احرام ملازمت سده و سینه فلک پیما البته روی ارادت بدین آستان آورد حضرت اعلی شاهی ظل الهی
او را در کنف مرحمت و الطاف منظور داشته جای داده و به تفویض ایالت استرابا د و نوازشات ارجمند معزز و سر
بلند گردانیده و روانه فرموده و زمستان را در آن بلده بهجت بخش در کمال فراغت و کامرانی بسر بردند
رسانیدند امامع وقت از تدبیر امور دولت غافل نبوده دامنها و دشت استرابا د مملکت خراسان از بدیه مخالفان
در صفحه خیال می نگاشته و استدعای حصول این مطلب از درگاه والا میبوده همواره از روح عقیدت
حضرت امام الجن والانس استمداد میفرموده و عاقبت به بهجت صادق در جای واثق به مهمای مطلب سپرده
از اول سال بهجت مآل آیت اجل ترکی ابواب فتح و فیروزی بر چهره امانی و آمال گشاده شیبانیه شرف
فیروزی ارزانی گرفت شرح این استان در طی وقایع سنه مذکور بتوفیق ملک سبحان و قدوه کلک بیان

بیکرود و منه الاعانت والتوفیق و حلول سال مبارک کایت ذیل مطابق سنه یکهزار و دویست و یک هجری

جلوس همایونست

بار فلک بگل افروز شد ۰ نوبتی عشرت نوروز شد ۰ گوکبه خسرو گردون سپهر ۰ غلغله در گنبد مینا فکند ۰ صحن چمن باز چو صحن بهشت ۰ نارد و شد از مقدم اردیبهشت
عشرت گل کشت زباغیان سپاه ۰ زد صفه آبین بچمن بارگاه ۰ نوروز دولت افروز این سال همچشمه آغاز
فرخنده انجام در روز شنبه یازدهم شهر شعبان المعظم الطاف الله و حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دارالسلطنه
اصفهان عشرت پیرا بوده در فصل بهار کرده دماغ روزگار از نسیم شمیم شکوفه و ازهار عنبر آگین بوده در کمال مسرت
و شادکامی و فراغت و خوشدلی بسیر و صحبت و خوشدلی مشغولی داشته در اوایل این سال محمد قلی بیک
ایشک آقاسی عرضه بگر بوکه برسم رسالت بپایه اورنگ سپهر فرستاده شده بود و در سرات با عبد الله خان طاقان
نموده بود آمده مامول همایون را از جانب عبد الله خان همراه او با خلعتهای آبرومند مشتمل بر اسباب الفت و آشنائی
شده بود و میرزا بیگ کوکلتاش عرضه اخلاص آئین بمجرد استرفت نوشته چون در هرات میرزا شکر الله
بیکزاده اوزبکی ایلچی در سال ۱۲۰۰ بوده و میرزا بیگ نامی از عاظم هرات را دوالفقار خان حاکم هرات
بجگوی خود گرفته از بیانات مکرر سلاطین کامگار شعر بود بعضی گذارد و این حجة الاسلام همراه محمد قلی بیگ مامول همایون
بهبنولایت آمده حضرت اعلی شاهی ظل الهی اعزاز و احترام بسیار فرموده مقتضی الزام روانه سفر مبارک
بیت الحرام فرموده مدار امور را باجابل بوجود در گذشته بعقصد نرسید و چون از اقتضای زمان معظم الیها و احترام
که مدوح جمهور و مخدوم دوران و روزگار بهبت او نگه داشته بود حضرت اعلی اموال او را مسترد داشته آنرا پیش او
همت ساخته مرکز از فکر و اندیشه او خاطر نبود علی الخصوص مشهد مقدس معلی و آستان ملائک آشیان
حضرت امام انس و الانس گرنجت افزای ممالک ایران و آرایش دیباچه سلطنت این دودمان دولت نشان
و دارالسلطنه هرات که مولد و منشاء و محل نشو و نمای آنحضرتست را بمقتضای لامور مرهونة بالوقتها مصوبت خاص
مدخار و پرده خاصه مشهور بوده در این اوقات که فی الجمله فراغت باغی از اهم ضروری حاصل گشته عرضه ممالک
حسن حاشاک از ارباب طغیان و گردن کشان اطراف پاک گردیده بود و متواتر اخبار گذارش میرزا محمد
خان بابدر میرسید بخاطر عاطی سر برآستان عرش بنیان حضور رسوخ کرد چون میرزا بیگ کوکلتاش حاکم هرات از زمینت بادغیس
عبد الله خان و صحبه دولت او مست بجهت عزلتی که از عبد المومن خان دارد بدرگاه جهان پناه پناه آورده بود
و عرضی اخلاص بنیاد بدرجه عبد الله خان که وسیله او بادی الفت و آشنائی شده ایچی بجهت اظهار محبت و ودادگی
پایه سریر اعلی فرستاده و در اینباب گفته بپایه اوج عشرت آماده گشته کار بنزاع و جدال انجامد
مامور بجا بر مصلحت روزگار از مجاری عبد الله خان طرح آشنائی انداخته او ایچی فرستاده و پسر یا اخلف او را که نسبت جزء

جرات و جسارت و قلت عقل بوده و بسفاهت کبری مشی خاطر و بهمقتضی تسخیر مشهد مقدس معلی و محاربی که در اطراف عبد
المومن خان ست روی توجه بخراسان آورد و در اسکام که چه و پسر چیکه بگر مشغول آمده و عبد الله خان بجهت
عقوق و عصیان کرازپسرش سر میزند از کسر شوکت و قدرت او میکوشد متوجه احداد پسر لجوج او شده
توفیق الله تعالی مملکت کرنتیجه آن محال بآسانی دست داده و از ترکستان ایلچی مقتدری بهمان مقصد آمده
بنیرسند امضا محمد قلی بیک مذکور را مرخص ساخته ان چرب زبان بوادی سالمت تحقیق فرموده سخت و بدرجه
داشته آماده فرستادن ساخته و بهیئه اسباب سفر خراسان پرداخته و هزار تومان نقد تنکی مقرر شده کر در
ممالک محروسه سر انجام نموده در موکب همایون باشد و قرار داد خاطر اشرف آن بود که بعد از رفتن
ایلچی مذکور صبر فضا ماکولکاتش را از توجه موکب همایون جزاره روی بتسخیر مشهد مقدس آورده در این
اثنا قاصدان از اطراف و جوانب خراسان رسیده و جزر سانیده که عبد الله خان عالم فانی را وداع نموده
رحلت انعام حقیقی کرده اکثر امرای او در نگه پسر مثل محمد باقی کرد ایران پیکی و عمدة الملک دولت عبد الله خان
بود طوغاو کرد با سابقت و پادشاهی عبد المومن خان پسر او اتفاق نموده و اورا طلب داشته زمام مهام
ملک و دولت را بکف اختیار نهضته الله اراوه گذارده اما چند روز سلطان برادر زاده عبد الله خان و دوم
سلطان اورنگ سلطان قلت بادبی تمامی که در سر گرفته و با شکشت بودن بهبت انکه اعتمادی بجانب او
نداشته با خیال استقلال از جمعی سر باز زده و با اتفاق یکدیگر خاطر مخالفت عبد المومن خان خوفی
داشته بر سر ایشان تهبت نموده و عبد المومن خان متوجه دفع فتنه ایشان گردیده و در میان او در نگه
شورش و آشوب در میان است بعد از تحقیق این اخبار رفض خراسان بیشتر از پیشتر در خاطر اشرف
رسوخ یافته همت والا همت بامضای این عزیمت مصروف داشته چون در صدر صحیفه اول ایامی شده
که بعضی از احوال او در نگه و رویه را که در طی مصنفات یاد سوانح احوال ایران وقایع ایام سلطنت شهریار
که بعضی از کامران اعلی حضرت شاهی ظل الهی روی نیاز بر بست ط کلام و مناسب مقام در رشته تحریر
در آورده در اینوقت ناگریست که برخی از احوال عبد الله خان و عبد المومن خان و سبب وحشت
و نزاعی که میانه ایشان بتدریج بدرجه آمده و قضیه فوت عبد الله خان و جلوس پسرش و اختتام احوال
که در طی حالات سفر خراسان اوان چاره و میت بر سبیل اجمال رقمزده کلک مکنه پرداز گردیده و بهر
مدخار و دبار آن عنان کبت توسن خرام قلم را در میدان قضایای مذکور بجولان در آورده ذکر مجملی از
قضایای ماوراء النهر میان احوال عبد الله خان شاهدان سیر و اجنه ربع مسکونی کلک بدایع نگار در عرصه
صفحه بزم آرایان طرحانداز انجمن آرای جهان جهود و پیمانیست که عبد الله خان با عبد المومن خان پسرش که لیکانه و اکمل

محبت سفر داشت و او را بابا می‌گفت و در ترجمهٔ او مبالغه می‌نمود و در مورد سلاطین چنگیزی پادشاه را
خان می‌نامند و پادشاه‌زاده را تیمور و ما سابق چنگیزی اسم سلطنت بر پدر اطلاق می‌نمود و خطبه و سکه باسم او کرده اما نسبت
به لقب ارجمند خانی مغرور نبود کرای نبود چنانچه مردم ماوراءالنهر و اوزبک عبدالله خان یا خان گفتند او را
خان خراب می‌کفشته و حکومت ولایت بلخ و توابع را باو داده و بسی خود او را امداد پدر و ولایت بدخشان از تصرف
سلاطین نامهای چنانی بیرون آورده حاکم بلخ و بدخشان بود در سال سنگوزیل اربع و اربعین و تسعمائة
که عبدالله خان بلده فاخرهٔ هرات را بعد از نه ماه محاصره بتونی که در ضمن قضایای آن سال تحریر یافته
تسخیر نموده و چون عبدالمومن خان در تسخیر آن بلده و دخل تراشیده سعی بسیار نموده بود و به بلخ و توابع که
الکای او بود قرب جوار داشت چشم بصیرت داشت که پدرش هرات را باو و بعد عبدالله خان بکیت بدایت سن
و لیاقت تحریر به بروز کار ملتفت او را مبتدول نداشته بیرقبا با کراز برگشتگان او میرد صاحب رای کارآزموده
بود از زبانی داشت و اینچه از ممالک خراسان بحیطهٔ تسخیر او در آمد با مرای او زبک حشمت نمود و این محمد سلطان
ولد جانی میک سلطان خواهرزاده خود را که به عظیم سلطان مشهور بود با امراء آن در خراسان لگاز داده در اینجا
گذاشت و از ولایات مفتوحهٔ خراسان چیزی به پدرش نفرستاد و با این حمل بی‌ادبی چون بی‌ادبی نمود و کچون بود ولی
عهد معنی محبوب تعلق نمود اگرچه باعث آزردگی پدر گردید اما در آن وقت قدرت اظهار آن نداشت
بعد از دو سال از پدر التماس نمود که من بعد اینچه از ممالک خراسان سبق او متفتح گردد باو تعلق گیرد و آن
ملتمس بقبول اقتا و در سینه او دلیل از بلخ لشکر بمشهد مقدس کشیده و محاصره نمود در آن قضیه عظیم سلطان
با امرای عبدالله خان که در خراسان بودند حسب الامر بابا داد آمدند و بعد از انکه آن بلده شریفه
حیطهٔ تصرف و تسخیر او در آمد از جانب خود حاکم تعیین نمود و همچنین هر جا بود و هر ولایت و اینچه از ممالک خراسان
بتدریج تسخیر نمود از جانب خود حکام تعیین میکرد بعد ازین قضایا باکمر همت به تسخیر ولایت بدخشان و
دروند و بانغمان و سایر محال که ممالک موروثی نور محمد خان ابن ابو المحمد ابن پیر محمد خان و طایفه اوزبکیه بابا
بود حسب پسته آن ولایت را چنانچه سمت تحریر یافت بقبضهٔ تصرف در آورد و نور محمد خان را از ملک موروثی
برداں کرد از پس فتوحات که او را دست داد طرح سلطنت او انداخته شوکت و قدرتش روی بزیادتی نهاد
و چون عبدالله خان یک پسر داشت و همچنان است که در ایام حیات او صاحب قدرت و شوکت بود و باشد
که بعد از فوت او بنی اعمام و سلاطین اوزبکیه گرد او جمع گردند بطریق فرزندی داری بر پسرش میل خاطر
نمود و در ترجمهٔ او میگوید شنیده ام که هشت هزار جوان کارآمدنی در ظل موکب او جمع شده گاه گاه سلطان
یا وقت و بخارا نخوت و غرور انگیخ و دماغش را به یاغیگری نسبت به پدر در مقام عصیان در آمده بای ادب پیرا

مراد باشم و امراض بر مستولی شده دست بر سر میکوفت و با خود خطاب میکرد که ای عبد الله بعد از
شصت و پنج سال که گوی مراد را از عرصه جهان ربوده ای آخر از شاشه خود کریخته بدنام عالم شدی و آخر
سیاحت سمرقند و تاشکنت و اطراف ممالک فرستاده لشکر با طلب داشت و عبد الومن خان هر چند
سعی نموده و خاصتا سخاوت فرستاده که مظفر خان پس فرزند مظفت الشانی نمیکرد و مجلا عبد الومن خان
چون طلب خود از رسیده و بر وظایر شده که شاه محمد ایلچیان انشای دارد و خود بود او را در حال جانب سیاست
رسانیده و تحقیق پیوست که حسب الفرموده عبد الله خان لشکر عظیم از هر طرف روی بخارا و اوزبکستان و سر
بر مستولی شده روی بقرشی آورد بعد از رفتن او لشکر با از اطراف و جوانب بخارا رسیده و در موضع خانی
جمع شده عبد الله خان در کمال قدرت و استقلال بقرم تاخت و تاز بسمرقند آمده و
طرف بغ شده و عبد الومن خان مضطرب الحال بکنار آب رسیده میخواست که عبور نماید و در این اثنا شاه مراد بی که حاکم
مرو بود از عبد الله خان رنجش داشت و از مرو بقصد ملازمت عبد الومن خان نموده بود در رسیده و او را از
بغ منع نموده اغوا کرد که لشکر با ی خود را در بغ جمع نموده درنگ را جایز نشمرد قتال کرده عبد الومن خان منهزم
دیده او عمل نموده و در کنار آب پای ثبات استوار داشته توقف نمود عبد الله خان کوچ بر کوچ بر سر او روی آورد
توقف او را بقصد محاربه شنیده و از آمدن متامل شده ریش سفیدان و مشایخ ماوراء النهر پای در میان انداخته
صلح و برادری با شیبانیان موعظه آمیز ادا نموده محرف ساخته عبد الله خان شاه مراد بی را باو و هر کس که ماوراء النهر
میدانست طلب داشت عبد الومن خان جماعت را پیش پدر فرستاده عبد الله خان ایشان را سیاست
نموده باز گشت و هر دو بسلامت بمنزل سلطنت خود مراجعت نمود و از صحیح القولی مسموع شد که او از عبد الله
خان متامل میکرد که بعد ازین قضیه نیکفت که در مدت عمر در معارک و محاربات عظیم شیر و رنجبر آمده و مرکز
پشت بر پیش نموده ام عبد الومن کز از عمر و دولت بی بنیاد با در آخر عمر کز و فرار بر روی من نخیت و چون عصیان
و عصیان صفت بد پدر ظاهر ساخت آخر به تقریب پدر کز فرار آمده از عمر و دولت قطع یافت چنانچه از
کلام آینده بوضوح می پیوندد و بالجمله چون اجرار مخالفت و نزاع پدر و پسر در ترکستان شیوع یافت سلطان
ابراهیم که از صولت و سطوت جرار دب زمانه کامی میکرد نه سر طغیان بر آورده لشکر آن جماعه را توکل سلطان ابراهیم
اسم خانی بر خود اطلاق کرده با لشکر عظیم بر سر با شکنت آمد و عبد الله خان او را شکسته متعاقب خود بتاشکنت
سلطان ابراهیم فرار با امرای صوب ممالک و لشکریان خود را بعد الفته و با فرزند خود در پاپس با شکنت و سمرقند
میاید آمد و کرده و حربی عظیم اتفاق افتاده و لشکر عبد الله خان که از بدایت جلوس تا آنی غایت در جمیع معارک
فیروز مند بوده اند اجتمع کرد شکست خورده اکثر امرا و معارف سپاه عبد الله خان و چند نفر از سلطانان

از پای او افتاد آخر بقیه السیف شکسته و پریشان حال بخارا آمده اند و آتشی بعلاوه آن که دولت و پایه
خاطر او کدار اظهار پسر داشت کرده و همت بتدارک آن گماشت و کس بطلب میر قلبا که کماشته بدخشان فرستاده
همیشه در پیش فتکر بود کرد لشکر با جمع کرده و حراس شکست کلی مایه بعد از آمدن میر قلبا بکوکلتاش و اجتماع عسکر
متوجه رفع فتنه و اساس توکل خان گشته بر جانب سمرقند نهضت نموده و در اسخار از غایت اخلاص کوازی خان
و خلاص پسر و بیزکی لشکر زبان داشت مراجعش از جاده اعتدال منحرف گشته پیوسته بر بیتر نا توانی خان
و عاقبت و دلیت حیات مقتضای امیل پسر از ذکر فوت عبد الله خان و جلوس عبد المومن خان
پسر او و اختتام احوال او بنحیه که بعد از عبد الله خان بر او اخر سخا و تمیل ست والی کرد عبد الله خان
در حظ سمرقند بکار گشته صاحب فراش گردیده هر چند اطبا در معالجه و مداوا کوشیده نه صحیفه نشاط و محمدت
نایلین دیوان سپکی کرد از سایر امرای عبد الله خان فزیده شوکت و اقتدار مبادی داشت اگر چه عبد الومن
خان غایت و سر اسان بود و اعتمادی بکیاست او نداشت اما چون میدانست که با وجود پسر اصلی بسلطنت
چه از زادگان اتفاق نمود خان عبیده مردم و تشبث پذیر نیست طوعا و کرها بسلطنت اورضی شده در
مقام رد و نخواهی از آمده و در خفیه کس فرستاده او را از چاره پذیر و اینکه فرض او علاج پذیر نیست جزو او
نیامدن سمرقند ترغیب کرده و در آن هنگام میر قلبا با در سمرقند بود و چون او را تمای کدار ش قضا با سیاه
حراسان و ماوراء النهر اسم میر قلبا با کرد او را ذکر شد لازم نمود که چونی از احوال مشار الیه و اختتام حال
او نمایی گردد از مقامات آن ولایت مسموع شده و در رشته تحریر کشته مشار الیه سمرقندی الاصل و مادرش دایه
عبد الله خان شده او را شیر داده بود بعرف او زبکیه چپای پرادر رضاعی را کوکلتاش میگویند بدین
جهت او کلتاش عبد الله خان بود چند کرت نصب یل و کفالت نموده منظم اشعار زبان میکشوده در
حال که عبد الله خان در ماوراء النهر نوای سلطنت و جهانداری بر افراخت از میر قلبا انواع خدمات و جان
سپاریها مشاهده نموده و میر سید ناکه از آثار رشد و کفایت و لیاقت و حقوق خدمات او نزدش تمرکز یافته
یوما فیوما اعتبار ش می افزوده و چنانچه عالی منصب صدارت با مارت جمع داشت و چند سال در کمال عظمت
و اقتدار بحکومت هرات قیام نموده با مردم آن ولایت معاش سنجیده و سلوک پسندیده کرده و همیشه آستانه
سلطنت جناب خان محسود جمع امرا و ارکان دولت بود بالجمله چون عبد الله خان او را آن چاری از صحبت خود
مایوس گشته بود از غایت اشفاق و اتمای که بمیر قلبا با داشت و میدانست که عداوت عبد المومن خان
با او در چه مرتبه است رعشت اطراف باد و ارزانی داشت و گفت تا سلوک قطع رشته حیات من نشده و دوا
نشده نخواهد گذاشت بعلاوه هرات رسان که از آسیب عبد المومن ایمن گردی و در اسخار نهضت دانی چنان کن مشار

الیه از خدمت پادشاه مرخص گشته اظهار کرد که مرا نجنبه متی مامور ساخته با برادران و ملازمان که همراه او
سوار شده که روانه شود محمد باقی امالیق دیوان بیگی که از قضیه آگاه بود و حفظه اکه سبا و اعجه الومن خان
بر خلق میرقلیا با او را موافقه نماید در مقام جاعت در آمد میرقلیا با چون دید که در آن گفت که مردم
حیات خان مانوس شوند از تغیر و با او نفیق نماید کرد اول بخدمت خان رفت که از او استعانت جوید چون
بر سر بالین خان آمد حال او را دگرگون یافت و مشاهده نمود که اطبا دست از معالجه او داشته نامزد او را
شوری نامزد بالضروره با محمد باقی امالیق طاعیت آغاز نهاده و بچرب زبانی و دستان عاقلانه او را از جاعت
باز آورده خاطرنشان او کرد که صلاح ما و تو بهر دو در رفتن نیست چه عبد الومن خان همچنان بی الصافیست
با تو هم دست ما را هم رود که پیش دست او دادن از عقل دور است و ما در قلعه هرات با شم مانی الضمیر
خود را نسبت مدوه صحک از دو نخواهیان عبد الله خان ظهور نتوان داد چون چنین در عالم معامله را
راه و بیجایی داشت محمد باقی دیوان بیگی برفتن او راضی شد با یکدیگر عهد و شرطی چند کرده پیروان خود
سوار شده و در وقت رفتن او عبد الله خان وداعیت حیات بمقتضای اجل سپرده بود اما در پیروان اظهار
نمیکی نگردد از ملازمان او احدی خبر نداشت اما از غایت اعتمادی که مولانا قرا کرا از امرای نامی میرقلیا با
و زیرت با محمد باقی دیوان داشت فوت خان را با او در میان نهاده بود چون بکنار آب جیحون رسیده و قطع بحبت
آوردن کشتیها توقف مینمودند سردار کشتی بانان بر او سلام کرده مخفی احوال خان گردند میرقلیا باقی امیار
شروع در گریه کرده حقیقت حال بر همه کس ظاهر شد مولانا قرا با بعضی ملازمان دیگر مواضعه نمود که گفته
مولانا زیاد و شاه و بیگ زاد و لیان قزلباش را بهمچشمی خود برفت ما با او بگیج میرویم و در وقتی که میرقلیا خواست
بکشتی درآید مولانا قرا گفت که عبد الله خان از عالم رفته و حالا پادشاه او زیک عبد الومن خان پسر او است
شما را و ملازمت نگذارند و از جانب او بحکومت هرات منصوب نشوید و صلاح در دوست ندانسته باشید
شما را عطفه هرات نخواهند گذاشت اولی آنست که بر همت راه بیخ او رانه شوید دیگر رأی پادشاه و سلامت
شیوه میرقلیا باخواست که بسخنان معقول خاطرنشان او نماید که در این وقت دیدن او مصلحت نیست معلوم
کرد که جمیع ملازمان با یکدیگر اتفاق نموده همین سخن میگویند مولانا قرا صریحا گفت که اگر شما مخالف این
رای خواهید کرد این جاعت شما را کرفته محمد بیگ بخدمت خان خواهند برد میرقلیا با خلوتی مردم در این
باب دیده و چند دست و پا زده فایده دیگر ندیده و آن جاعت او را بر خلاف مجبور ساخته روی بدرگاه عبد الله
خان نهاده و میرقلیا بالضروره قطع تعلق از ملک و مال ملکه حیات کرده محبوس او را در روانه آن صوب شد
و در وقتی که عبد الومن خان از تلخ پیروان آمده و روانه سمرقند بود میرقلیا با برادرش و او را در آن حال از آنجا

مشار الیه اظهار بیدماشت و خرمی کرده انواع التفات کرده میرقلیا با معروض داشت که تقصیری که
تا غایت در مواخذه مکاری واقع شده بحبت رعایت مکخواردگی و پاس حقوق و لیعمت بود و بعد از نموم
حضرت خان و لیعمت امده و انچه از دست آمده در مخذمکاری و جانبداری تقصیری نخواهد بود امیدوار
قرا حسن خدمت خود ظاهر ساخته عرض کردند که او بخواست به هرات رود و قلعه هرات را استحکام داده و لوا
مخالفت افراخته و عاد و را بطیف داکراه آورده ایم محمد باقی با او در مقام استحکام در آمده کیراشه
اول بتحصیل اموال و اسباب او پرداخت از مردم خراسان استماع شنع کرد از اموال میرقلیا با پنجاه هزار
تومان در خراسان و ماورا النهر بتحصیل پیوست و بعد از تحصیل اخذ اموال در مقام سیاست در آمده
در صدد که هر دو پسر او را در برابر پدر بطریق کوسفند ذبح کرده و کفت هیچ قتل پسران در مذاق پدران
تلخ چشانده باشد پس تو چکونه در میان سر پدرم فساد کرده میخواستی که پدرم را صایع کرده از پای در آورد
بعد از قتل پسران چشش مسموع شد کرخونریزی بر سینه او زده دیکران با تمام کارش پرداخته و بعقوبت
تمام کشته شد و در اول حال سلیمان بیاول بخراست هرات فرستاده و بعد از آن حکومت آن ولایت
بر حاجی بی کرا ز ملازمان دو نخواه بوده داده روانه نموده و به سرعت و استعجال هرات رسیده و بچابکی
حکومت بکیرد از کسان بر سر احوال عبد الومن باز کردم در وقتی که فرستادهای محمد باقی امالیق مشغول
یکدیگر بقتل رسیده بودند و او بازار بیماری پدر پرستش و خرابی احوال او چیزها و مدار مبالغه کرده محمد باقی امالیق
در آمد و زیر و زبری کرده بود لشکریهای دور افتاده چون با مرای عبد الله خان بحبت مخالفتی که در زمان
حیات پدر با او کرده بود مدتی اعتماد نبود و در رفتن سمرقند عاطلا تاخیر جایز نبود و کسان بیشتر فرستاده و مستعد
انجار بود و شهرت داده بود که چون پدرم بیاست بعیادت او میروم همان روز که فوت عبد الله خان در
سمرقند بیشتر باعث چندکس حبت رسانیدن این خبر زود او را در روی عبد الومن خان شده که پدرش
بود و مدکرد و کسی که اول رسید مژده داد اعتماد دیگر ده آن شخص را کیرانیده بود که زبان او را از
کام او بیرون آورند اما بفعل نیامد شخصی که مرتبه دوم رسیده مژده را داد و دانست که وقوع دارد با
اعراض کرده که شده بود که خبر فوت پدر را آسان آسان به پسر میتوان کفت شاه چرا بی تامل این خبر داد و خاطر
مراخرون میسازید دیکر جایی شادکامی میکرد و اما از بشاشت و خرمی در پوست نمیکنجید شخص سیوم که آمده
خبر رسانید و اتفاق محمد باقی دیوان بیکی و دسایر امرای را بسلطنت خود نشانید ترک خود و انابی کرده مجلس عالی
پادشاه بازار آسمانه بکیر بر تخت سلطنت جلوس کرده و اقارب های شاه و انی با سم او خواز شش در آورده و نزد او
همچنان بیرفت روز بروز امرا و عساکر او زکه از اطراف و جوانب با ستقبال شتافته کورنش مینمودند

در اثنای طریق شنیده و کرمزار و سلطان برادرزاده عبدالصمد خان سمرقندی و تاشکنت بود و لعبت خانی برخود
هموار و مخالفت عبدالمومن خان اظهار مینماید و دو سنم سلطان او زبک سلطان او از اقصته بای
و الغیتا و سرزار و خان اولوده لشکرهای تاشکنت و سمرقند و رطلام اعظام دولت او مجتمعند عبدالمومن خان پادشاه
نیکوسگاک خونریز و بیحیا دولت طلب موصوف بود با فرزندان خود بی اعظام توجهی نداشت و ایشان را خار کنار دولت
عبدالصمد سرزار و خان و اقربا و خویشان چون بر اضطرار او اطلاع داشته و از انچه میاید او پیدا شده
خواص حال خود مصلحت دیده بجهت حفظ جان خود و فرزندان در مقام خلاف او شده و بوسیله بابا علی عبدالمومن
خان را بکمال مظلمت و اقتدار بحفظ سمرقند از آمدهای برسند صحبت بای هموار و با لشکرهای بلخ و بخارا و قتی
و سمرقند آن عهد دو فرخه هزاره خان را جهت صحت ساخته میخواست تاشکنت رفت و ایشان مجابر پیش
آمده و پیل الجا بین حربی صعب الحاق افتاده و چون اکثر علافین میل بجانب عبدالمومن خان کرده بودند
ایشان منهزم گشته بدست در آمدند و عبدالمومن خان ایشان با فرزندان دگر را بای دار آورده و رشته
صله رحم و حقیقت قرو نگذاشت و حکومت سمرقند را بحجه باقی دیوان بکی داده و بر مرحل حکامی بعیتین کرده مظفر
و منصور بخارا امراجعت نموده سلاطین را دهای قدیم و محکم اطراف کس بجانب او فرستاده و اظهار اطاعت
و انقیاد کرده و در بخارا نیز از اقصته بابا بخا عمام و خویشان هر کس مستقر شده و قابلیت و شایستگی امور را بها
داشت را بای در آورده مجملا بوده از دو مال خود بر آورده سوای پسر محمد سلطان نامی که مرد کوکناری
درویش بود و همیشه از کمال عشوه نامرادی در کوکنار خانها سر بسر برده و او را قابل کشش میدانست و دو
عقل بکریج صاحب وجودی از اقصته بای عبدالصمد خان من نگذاشت و از بخارا با لشکر عظیم بارادهٔ
یورش خراسان روانه بلخ گردیده **ذکر کشته شدن عبدالمومن خان در بخارا و جلوس او در بلخ**
و سوانح آن زمام از گردش چرخ فیناگ عبدالمومن خان چون در امر سلطنت استقلالی یافت
بعضی اوقات نحوتا با امرای عبدالصمد خان مخاطبات عتاب آمیز مینمود و سخنان کنایه آمیز مینگفت بحدی که بکلی
عداوت او بخود داشته بفکر خود افتاده و گمان برده که چون او بلخ میرسد بسبب بایش ان نمکوان خاطر خود را
مقبل خواهد آورد و عبدالصمد بهادر پیرآخور عبدالصمد خان و محمد علی بهادر سخت گمان گردیده که مبادا چون
گمان بود مستقبل قتل او گشته باتفاق یکدیگر بوا صفحه مودوده در کمین فرصت نشسته عبدالمومن خان بجهت استدعا
کرمی هوا شب کوچ میکرده در وقت سواری لشکر آقا پسران و شقاولان و اهل خدمت و معتمدان یک
بترپتاب بیشتر و امرای جمعدگان و سایر لشکریان یک بترپتاب پس تر میرفته اند و او در آقیان با جلو دار
دو و سه چهار قدم متکاور چهند نفر از مقدمان و معتمدان علی مسافت میبود و بشی از شبها که از چلوی وی میگذشته

مسند سلطنت اختتام احوال ابتهاجات سمت انتشار یافت که بلیم سلطان حوا هرزاده عبد الله خان
بابراوان در بعضی محال خراسان بحکم تربیع حکومت مینمود و تا میان عبد المومن خان و پدرش وحشت تمام
بدید آمده بود ایشان صلاح در رفت عبد الله خان اطاعت عبد المومن خان نمیکرده با مردم او
زیاده و الشقاقی مینمودند بعد از فوت عبد الله خان در سلطنت و پادشاهی استقلال یافت و قلع ریشه
حیات از وجود ننگ نام مزدوجانی نیک سلطان پدر ایشان را که فرقه محبوس کرده خوف و وحشت بر ایشان
استیلا یافته التجا بسایه دولت حضرت اعلی شاهی ظل الهی آورده بوسیله کیخ علی خان حاکم کرمان و
در فراک امداد و معاونت قرین بخش زاده یوسف بهادر روس یکی خود را بحضرت عرضه اخلاص گذاشت اشرف
فرستاده در استظهار معاونت و همراهی صنوبان دولت قاهره شاهی در خراسان کوس مخالفت عبد الله
خان کوفته خواست که به لطایف الحیل قلعه هرات را که سخت خراسانست به دست آورده بدین غرامت با انگ
مردی بر خوانی هرات آمده امرای او زبکیه کرده سراسیمه بودند با وجود کثرت جنود فدرت بیرون آمدن نمودند
قلعه گشته و در مقام مخالفت شده بودند و چون راه قلعه بیافت اطراف و جوانب هرات را غارت مینمود و باز
گشت در هنگام اقامت مرتبه دیگر یازده هزار کس بر سر قراطاغ آمده قلعه قراطاغ را گرفت و همچنین اسفرار را سخت
مشرف در آورده عزیمت هرات کرده حاجی بی حاکم هرات در شهر توقف نموده علما قراوسید محمد سلطان را
با دو هزار کس بجانب اوفرستاده ایشان نزدیک آمده کس نزد بلیم سلطان که در اسفرار بود فرستاده پیغام
دادند که ترک بی اعتدالی کرده باز گردد و والا مجاربه را آماده باشند مشارالیه بایس سخن الصحات ننموده
از اسفرار الجیق نموده بر لکاء هرات رسیده مسند محمد به آن جماعت شد علما قراوسید محمد سلطان صف بیاراسته
آراسته در مقابله او ایستاده و چون از جانبین دست باستعمال آلت کارزار برگشادند که از جانب بلیم و بخارا
قاصدان متعدد رسیده جنگ نشده عبد المومن خان هرات را سپاسیدند حضرت حاجی بی در لکر تکیر و اندیشه
غوطه خورده چون آوازه توجه موکب همیون حضرت اعلی شاهی ظل الهی و حرکت عساکر منصوره را بدانستند بخش
بخراسان رسیده بود و مزدور ماوراء النهر از نزد سلاطین کسی که شایسته پادشاهی باشد نگاه نداشت و با این حال
بلیم سلطان مخالفت متعذر است کرد اعیان اوزبکیه هرات مضطرب گشته قرار دادند که به بلیم سلطان که بسبب
دولاری اضافت دارد هرات آورده او را بلیعت از جمله خانی ملقب سازند و امرای خراسان همگی بر سر او
همیت نموده بخراست و ملکت مشغول گردند همگی صلاح حال خود در اطاعت و انقیاد دانسته حاجی بی تعاقب
کس نزد او فرستاده و از احوال خبر داده به بلیم سلطان که بعد ازین از دست محمد خان تغیر خواهد یافت بعد از تحقیق

مسند سلطنت اختتام احوال ابتهاجات سمت انتشار یافت که بلیم سلطان حوا هرزاده عبد الله خان
بابراوان در بعضی محال خراسان بحکم تربیع حکومت مینمود و تا میان عبد المومن خان و پدرش وحشت تمام
بدید آمده بود ایشان صلاح در رفت عبد الله خان اطاعت عبد المومن خان نمیکرده با مردم او
زیاده و الشقاقی مینمودند بعد از فوت عبد الله خان در سلطنت و پادشاهی استقلال یافت و قلع ریشه
حیات از وجود ننگ نام مزدوجانی نیک سلطان پدر ایشان را که فرقه محبوس کرده خوف و وحشت بر ایشان
استیلا یافته التجا بسایه دولت حضرت اعلی شاهی ظل الهی آورده بوسیله کیخ علی خان حاکم کرمان و
در فراک امداد و معاونت قرین بخش زاده یوسف بهادر روس یکی خود را بحضرت عرضه اخلاص گذاشت اشرف
فرستاده در استظهار معاونت و همراهی صنوبان دولت قاهره شاهی در خراسان کوس مخالفت عبد الله
خان کوفته خواست که به لطایف الحیل قلعه هرات را که سخت خراسانست به دست آورده بدین غرامت با انگ
مردی بر خوانی هرات آمده امرای او زبکیه کرده سراسیمه بودند با وجود کثرت جنود فدرت بیرون آمدن نمودند
قلعه گشته و در مقام مخالفت شده بودند و چون راه قلعه بیافت اطراف و جوانب هرات را غارت مینمود و باز
گشت در هنگام اقامت مرتبه دیگر یازده هزار کس بر سر قراطاغ آمده قلعه قراطاغ را گرفت و همچنین اسفرار را سخت
مشرف در آورده عزیمت هرات کرده حاجی بی حاکم هرات در شهر توقف نموده علما قراوسید محمد سلطان را
با دو هزار کس بجانب او فرستاده ایشان نزدیک آمده کس نزد بلیم سلطان که در اسفرار بود فرستاده پیغام
دادند که ترک بی اعتدالی کرده باز گردد و والا مجاربه را آماده باشند مشارالیه بایس سخن الصحات ننموده
از اسفرار الجیق نموده بر لکاء هرات رسیده مسند محمد به آن جماعت شد علما قراوسید محمد سلطان صف بیاراسته
آراسته در مقابله او ایستاده و چون از جانبین دست باستعمال آلت کارزار برگشادند که از جانب بلیم و بخارا
قاصدان متعدد رسیده جنگ نشده عبد المومن خان هرات را سپاسیدند حضرت حاجی بی در لکر تکیر و اندیشه
غوطه خورده چون آوازه توجه موکب همیون حضرت اعلی شاهی ظل الهی و حرکت عساکر منصوره را بدانستند بخش
بخراسان رسیده بود و مزدور ماوراء النهر از نزد سلاطین کسی که شایسته پادشاهی باشد نگاه نداشت و با این حال
بلیم سلطان مخالفت متعذر است کرد اعیان اوزبکیه هرات مضطرب گشته قرار دادند که به بلیم سلطان که بسبب
دولاری اضافت دارد هرات آورده او را بلیعت از جمله خانی ملقب سازند و امرای خراسان همگی بر سر او
همیت نموده بخراست و ملکت مشغول گردند همگی صلاح حال خود در اطاعت و انقیاد دانسته حاجی بی تعاقب
کس نزد او فرستاده و از احوال خبر داده به بلیم سلطان که بعد ازین از دست محمد خان تغیر خواهد یافت بعد از تحقیق

کلام آشفته و طغرای چهارده ذکر احوال خراسان و جلوس بلیم خان در هرات بر

بست لاعلاج بپادشاهی بجهت خواهرزادگی عبد الله خان راضی شده و ام آن ماوای عظمی گفت که از دودمان
پادشاهی پادشاهزاده قابل و سزاوار سلطنت هست ایشان استفسار نموده گفت که شوهرم عباد الله سلطان
پسری از جا به داشت عبد الامین نام و بعد از شوهرم چون عاریتی فوت شد من او را بحفظت موزم از
خوف عبد المومن خان که قتل افراد بنی عالم بسته بود من او را تا غایت در لباس دختران پرورده نگاه
داشته ام ایشان را عجب دست داد چه هرگز نشنیده بودند که عباد الله سلطان را پسری باشد آن مخدره
بعد از اکرام ایشان را ختم داد که با وجود خطری نمایند تا ساعت او را ملبس لباس نسوان بیرون آورده بدین
موذم هر چند بعید النشئه گرایش حکایت فسانه ای از صدق مذاق ندارد اما چون خواص قابل رسیده و مبلغ در آمد اسم
برادرزاده گی عبد الله خان در مشیت امور سلطنت راجل بود او را بعضی با بعضی شده مذکور از او را بتمام برده و موی
سرش که بطریق کیسو دراز بود تراشیده و بلباس دکور ملبس ساخته و اسم جانی بر او اطلاق موذم هر بسند
سلطنت نشانیده جمیع امراء ارکان دولت که رانش موذم از خزاین و اسباب سلطنت و پادشاهی عبد الله
خان بکنج دریغ موجود بود بقبضه تصرف او در آورده با نوای عظمی زمام رتق و فتق امور را در قبضه اقتدار
او گرفت و امراء در پیش سنیدان بی اصلاح و مشورت او هیچ امری فیصل نمیدادند سجان الله این چه بیعقلی
که از شعبده بازیهای فلک لعبت باز پیش برده غیب بر عرصه ظهور می آید الحاصل چون اجار بخارا و جلوس
بلیم سلطان مسموع او زبکیه گشت در صدد تدارک برآمده برای او صلاح حضرت مذکوره با امرای بخارا بساط مخالفت را
در نوردیده از جانب عبد الامین خان مکتوب با خلاص آمیز به بلیم خان نوشته او را بحضرت و مدارا
جانوس خانی گفته و التماس نمودن که عبد الامین خان را خانه زاد خود دانسته بطریق زمان عبد الله خان و عبد
المومن خان هر یک در حضور دولت خود تمکن نموده معاونت یکدیگر بدارایی مملکت مشغول باشند که بیگانگان
مجال مداخلت نموده باشد امرای بخارا از مخالفت است از سلطنت این دودمان تحقیق حال نموده اجماعی
متفق اللفظ گفته که عباد الله سلطان را هرگز پسری نبوده و اصفیخی قوچ سمج چنگیس از مردم پیروان و انوزبک
و محرم و نامحرم نشنیده و این مکر و مذهب پرست کرازده و جه عباد الله سلطان طلوع آمده اساس عقاد و ریش
سنیدان بحیث انگیز مرام را بجوز رام سازند قصد بی نموده و بمصلحت وقت انکار اصفیخی مکر و مذهب از جانب
پیر محمد خان ربیع بادانوشته بوده مذکور نمایند حضاب کرده مذکور سکر این علیه گفته اظهار بشاشت و خوشی نموده
و ملکت عبد المومن خان را بر اسلم او شده مشروط بر اگه سکه بنام خود بزند و در خطبه اسم پیر محمد خان را با
اسم خود مقدم دارد و چون منشور دولت ایشان رقم افلاک مس نشان اگر مطاع لوای بانی خان آرایش یافته
بود مهم چگونه ام مستقیمت پذیرفته و در هنگام چند روز اساس دولت ایشان در هم نوردیده گشت چنانچه از

این خبر مسرت اثر گلگاه شاه دانی پرنارک اقبال گیتی جاه او سنجار تخت و تاج و رنگارنگ خرگاه و عاشق راه و پادشاه قرار
سلطنت و پادشاهی بخود داد و علما قرا و سید محمد سلطان که با و الطاف عمادی و لی امدادی موده بود و مدد از اجرا قرار
موده لشکریان با و پیوسته و حاجی بی با اشراف و اعیان شهر و عطای او زبکیه که در انجا بود و مدتی اسلحه
و یراق با ستقبال او شتافته در پل عالیان ملازمت رسیده و پیش از انها نوازش کرده رشته موده و در رکاب
عالی او سپهر آهنگ اعاد آرزو ساعت بدرقه در طریقه محترمه بوده و دین محمد خان از خوف انکه مبادا صوفی
دیگر روی نماید بعیقه بر سکینه و بدساعت نشسته و در آن ساعت داخل شهر شده که محل نزول سلاطین است
نزول کرد و طرح سلطنت انداخت بر بعضها با سمالت سادات و ارباب و ایالی با طراف و جوانب خراسان
و مستحفظان قلاع و بلاد فرستاده و چون یار محمد خان مدرکان او از سفرنج آمده و همراه و سوره و حکمرانی انها را
منظور داشته اسم پادشاهی بر داطلاق موده خطبه و سکه بنام او کرده و امرای خراسان بقدم اطاعت و انقیاد
پیش آمده و بر سر او جمعیت موده طرح آسمانی که حضرت اعلی ظل الهی موده بود بر طاق نسیان
نهاده و در مقام ضبط مملکت خراسان در آمد و هر یک از امرا و اعیان او زبک را فرستاد تا رجال مصنف خانه
اختصاص را وه فارغ البال بر چهار بالش سلطنت تکیه زده و چون خوش کرفته حرجان سر از طاعت سلطانی
کرفتکان نکیذارد که قدر ای کیرند و در اوایل حال که خبر کشته شدن عبد المومن خان و آوازه توجه لشکر
قزلباش بخراسان رسید بر نوعی او زبکیه خراسان را متملای ساخته بود که همکی را وه صواب کم کرده اند سهای
بیاه و فشکر های بیحاصل موده حفظ حال خود در آن تصور میکرده و مدار اجلاد سلیمان سیاول کرد امرای
معتبر او زبکیه و در آن وقت حسب الفرمان حاکم مرو شاهجان بود و قاسم سلطان نامی را کر میکشته از نژاد و بنی
بهبک خان و از اقربای عبد الله خان است و در لباس فقر و درویشی در آن ولایت بی نام و نشان بسر میبرد
بدست آورده اسم سلطنت و اطلاق کرده و به ولایت مرو شاهجان و جام و نساء و ابیورد و آن حدود را
اختصاص کشته و بعد از انکه خبر اسمعیلای بن محمد خان در خراسان مسموع کردید از انجراب نامه و پیشکشها
کشته عرضه داشتی یعنی براخلاص بوده نخواهی بخدمت او نوشت و بقاسم سلطان نیز تکلیف موده که عریضه با
نوشته اظهار اطاعت و اخلاص نماید قاسم سلطان که در ملک و مال مدخلی و در سلطنت حرمانی نداشت
از اطوار سلیمان سیاول آثار ندامت و پشیمانی عرض نموده و در مقام آن نشده که او را وه فرصت دوم از
استقلال و استبداد از بنده و چون دین محمد خان از احوال مرد اطلاع یافته عرایض اخلاص از جانب سلیمان
سیاول رسید و لی محمد سلطان برادر کوچکتر خود را بفرستاده و نشو را سمالت باسم سلیمان سیاول ارسال
داشت و بیک و جهات آن ولایت را در قبضه اقتدار او و هادکه هر چه رای او اقتضا نماید بعمل آورده در مرو

سکه باسم پدر محمد خان پدر کلان او زبکستند و لی محمد سلطان سیاول استقبال او شتافت و قاسم سلطان
نیز بتکلیف استقبال کرده با کراه با جوانان همراه برادر اماده رو قتی که بدروازه رسیده بعضوی این کلام کرده اند
در کلیمی کنجیده دو پادشاه در اقلیمی نکنجید عمل موده طلازمان او با شاره او در سر پل کردن آن بچاره
کماه و ازده و لی محمد سلطان را قریب اعزاز و احترام بشهر در آورده طوازم خدمتکاری بتمام و اقدام موده
همو و لی محمد سلطان در مرو آرامی نکرفته بود که در ایجان چند روز فاصله رایات حضرت آیات حضرت اعلی
شاهی ظل الهی بر خراسان و آمدن نور محمد خان کرا بامجنه وارث ملک مرد شاهجان و آن حدود بود آن خبر
بلند آوازه شده و ایشان مجال توقف نیافته چنانچه در ذیل این دفتر سمت کذارش خواهد یافت دل از ملک
و مال برداشته از چهار جویا و رالنهر رفته و ابو الحمید خان که حاکم مشهد مقدس بود از آمدن لشکر قزلباش
و دست از آمدن تهیا نبود جزا ر شده در فکر یراق قلعه و حصر و بابت قلعه داری بود که همانا نسبت خبر کشته شدن
عبد المومن خان رسیده و بتحقیق انجا میرسد ابو الحمید بی چون ماهی در شب که اضطراب افتاده اراده موده
که اکر ارباب و ایالی مملکت در مقام دو نخواهی بوده و در لوازم قلعه داری مدد نمایند و شهر را بقلعه
مناسب نداند و قتی مستخلص شود که پادشاهی چنود و در یک بچکس قرار یافته در این اندیشه بوده که از قلعه تجاوز
نکنند خبر رسید که زبان خان با دوازده هزار کس از لشکر قزلباش به تجرر سید ابو الحمید بی از بیم
اجل سراسیمه کشته مجال توقف و قلعه داری نیافت و از نکه عموما مضطرب الاحوال کشته که از اقتضای
حکمی دولت از دو و ماں او زبکیه کنار و جسته او با رباب طایفه روی آورده است و پادشاه مستقل میشود
با چنین حال بر سر مملکتی که الکای صد ساله قزلباش است و تازه بتصرف او در آمده بود طلاش نموده
از عقل دور است تا رضیتی هست و محصور نشده مدار ملاطم امواج بحر محل اهل و عیال خود را لسبا حل نجات
رسانیده و عباسی را سایر بعضی حمایل کشته که چرا شهر معموری را تجر باشش کمدار یم شهر را غارت نموده بحر طغیان
ضریح مبارک حضرت امام الجن و الانس و میل مرصع سر کنبد مبارک و انچه از علی و زیور آستانه موجود
باشد تصرف نموده روانه سوم چمی از سادات و علما که در آنوقت در مشهد مقدس بود و مدار زین الدین
اطلاع یافته ابو الحمید بی را از چم خسته او باش و خوف مدعا می و بازخواست جک چشمان او زبک از بیم او
منحرف ساخته و او ترک این اراده موده و بدلایل معقوله حمایل و او زبک را ممنوع ساخت که چون وه سالست
که ملک این ملک خرد و اند مجی ملک خوارکی منظور داشته در فکر عرض و ناموس و غارت اموال این شهر که
احتمال مقاصد عظیمه در او رکنه شده بصحت و سلامت روانه شوند و سادات و علمای شهر را مخاطب ساخته
کفت موقع از شما آنست که بر پیش سینه ان ملعات پیشه نمایند کر اجامره و اجلاف متعرض اصحی از او زبکیه

داخل عیال ایشان شتوند و تا سه روز کس بهایه قرباشش نفرستند و ازین حال خبر ندهند تا از یکپه ایشم
آفت و مس مخافت ایمن بوده خود را بماشی رسانند و همانشب مدای کوچ در داده مدتی او از یکپه از
پیاده و سوار مستعد پروان رفتن شده و از دروازه او امیر علی آمو پروان رفته براه سرچنو آمده
شده مدتی از رفتن او از یکپه تا از دروازه سادات و اهالی و ارباب مشهد مقدس کس نزد قرباوخان و امرای
قرستاده و ازین حال خبر داده و قرباوخان همان ساعت کوچ کرده بمشهد مقدس آمده داخل شهر شده
و بسعادت زیارت آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن والانس مشرف شده و عرضه داشتی مشتمل
بر عرض این احوال و فتح مقدس مشهد با زیارت نامه بخدمت اشرف فرستاده و در وقتی که موکب جاه و جلال
شاهی بموضع استاجی خوجر رسیده بود کس قرباوخان و مردم مشهد مقدس رسیده و این اخبار مسرت
آثار رسانیدند و بعد از انکه ابوالمحمدی و اتباع او از سرخس گذشته بمرو آباد آمدند شنیدند مذکور دین محمد خان
وزیر از السلطنه هرات بر مسند سلطنت جلوس نموده امرای خراسان بدرگاه او شتافته طوق فرمان
برداری در گردن نهاده اند و دین محمد خان که از قضیه پروان آمدن او واز دست دادن مشهد مقدس سعلی
خبر یافت کس فرستاده او را با لشکریان و اتباع هرات برداود او در معرض برعونت و حجاب و حجاب در آورده
مواخذه نمود که چرا ولایت مشهد مقدس را از دست گذاشته پروان آمدی داد عذرهای معقول نگفته
اما مسموع نداشته او را تا سه روز از رکاب دولت بیشتر شد حضرت کورنش او حاصل نموده و دین محمد خان
سید محمد سلطان را که از بنی اعمام او بود فی الفور بجگوست مشهد مقدس تعین کرده با چهار صد کس از نجادان
کارآمدنی برجناح استعجال به اعلیغار فرستاده و بعلفه در آمده بضبط آن ولایت پرداخت اما چون سید
محمد سلطان در رعشا به ترتب جام رسیده واز وصول قرباش مشهد مقدس خبر نداشته کلانتر جام خانی
صبا رشتار مشهد مقدس فرستاده قرباوخان را از آمدن آن جماعت خبر داده و ذوالعقاره خان همان ساعت
قرباوخان برادر خود را با بعضی امرا بدفع ایشان نامزد نموده و ایشان با علیغار بسجام رسیده و در وقت
سواری او از یکپه طلیعه لشکر قرباش ظاهر شده او از یکپه رایی درست نیافته و مجال محاربه و صف آرائی
نیافته فرار اختیار کرده و لشکر قرباش بدیشان رسیده اکثر را بقتل آورده و قریب هشتاد نفر اسیر و
گرفته مشهد مقدس مراجعت نموده سید محمد سلطان شکسته و پریشان حال هرات رسیده دین محمد خان
از ورود لشکر قرباش و در میان او از یکپه چنین شهرت یافت که قرباوخان و کیخ خلیفان حاکم کرمان جهز
قوت عبد الله خان و کشته شدن عبد المومن خان شیبانی بخراسان آمده اند و بوداق خان و امرای قرباش
که در بعضی محال خراسان مانده بودند با ایشان یکی شده در مقام ضبط خراسان در آمده اند و از توجه رایات

منصوره شاهی خبر نداشته از وصول این اخبار دین محمد خان اضطرار عقد رست داده اراکرده بعزم دفع لشکر
قرباش از مشهد بیرون آمده در باغچه خواجه مزر نزول کرد و امرا و پیش سعیدان و اعالیقان از رحجار به قرباش
تامل داشته مکرر قرعه مشوره انداخته و بعضی عقلا در پیش سعیدان حضور صاحبقران عبد الله منفط
کرد از سلاطین زمانهای منقطع بود و در هر دور کاروبه باری و مدبر بود و حاجی بلی ولد ابو المحمد فی گفته که ولایت
خراسان بورت و مسکن صد سال قرباش است در هیچ زمان از یکپه در خراسان استقامتی تمام پیدا نکرده
و بورت و مسکن قدیم باد و ارالنهر است بورت قدیم خود را گذاشته بر سر خراسان تاخته اند بنابرین صلحیت
و چون از ماوراالنهر کسی که شایسته سلطنت باشد نمیت اولی انست که روی توجه بدان صوب نهاده و کمر همت
بضبط آن ولایت ببندند و اگر خواجه باقی بالکلیه است از خراسان گذشته باقی سلطان برادر خود را با دو سه هزار
کس ذخیره و یکسالره در قلعه هرات بگذارند و قلاع نوش و قایین و سیستان و محال اسفزار و معجدان سپارند
و چون با پادشاه دینی جاه قرباش اظهار دوستی و اخلاص کرده کس فرستاده اند مجدد اکمکوب محبت اسلوب
قلمی نموده اعلام مخابره کردند که چون بعد اقامی بحسن موافقت حضرت اعلی و چمی همت ایشان از سلطنت و استیلا
عبد المومن خان فراغت حاصل شده و امرای او از یکپه طوق فرمان برداری بر گردن جان نهاده اند اکنون
سخن تهامت که عرض شده و خراسان بعلاز مان تعلق دارد و امارو می توجه بلاد ماوراالنهر مرکوز دولت ایشان است
داریم و مشهد مقدس معلی و میشا بور و نسا و ابیورد و قلاع بعضی محال را خالی کرده بعلاز مان سپردیم و چون قرا
وقت بهار و خانه کوچ مقدار بود و بسر عنایت و الطاف سبحانی و عروب جبلی ایشان گرد و نفیر مندان و اهالی
عیال خود و امرا و اعیان او از یکپه را با بعضی امرا بدفع ایشان نامزد نموده و ایشان با علیغار بسجام رسیده و در وقت
سواری او از یکپه طلیعه لشکر قرباش ظاهر شده او از یکپه رایی درست نیافته و مجال محاربه و صف آرائی
نیافته فرار اختیار کرده و لشکر قرباش بدیشان رسیده اکثر را بقتل آورده و قریب هشتاد نفر اسیر و
گرفته مشهد مقدس مراجعت نموده سید محمد سلطان شکسته و پریشان حال هرات رسیده دین محمد خان
از ورود لشکر قرباش و در میان او از یکپه چنین شهرت یافت که قرباوخان و کیخ خلیفان حاکم کرمان جهز
قوت عبد الله خان و کشته شدن عبد المومن خان شیبانی بخراسان آمده اند و بوداق خان و امرای قرباش
که در بعضی محال خراسان مانده بودند با ایشان یکی شده در مقام ضبط خراسان در آمده اند و از توجه رایات

ژرباش چغری دائری هیئت و جمعی که پیش آمده دوازده هزار کس پیش خویش شده و مع هذا بسیار نزدیک شده اند در جوانیت سلطنت از دوازده هزار ژرباش که نزد پادشاه باشد و اند خوف نبوده بیشتر بهانه‌ایشان این نوکل از ضعف و بیقوتی است و هر کاه با ایشان طریق مجادله پیش گیرند و ایشان را از دست داده با خویش بدام قرار دهند مورد طعن همه‌کس خواهیم بود و در اینصورت چه‌بسا که چه‌بسا از پیش خواهد رفت چون سنوات اوضاع ماوراءالنهر و فتنه‌ها و اغوا خاطر امرای انجا اطلاعی ندارم و دست از ممالک خراسان داشته دانسته را به نادانان مقتضی عقل و مروت نیست که محاربه این جماعت بر میان خان بسته پیرو اوهمی همت هیچ ایشان آوریم اگر مظفر و منصور کردیم آوازه افتد که خان ملبندی یافته کل مهام بر حسب مرام نشیبت خواهد یافت و اگر عیاذاً بالله مقهور شویم وجه دیگر صورت بندد باری نزد همکنان معتبر داریم دین محمد خان به شق ثانی راغب کردید اکثر علمای پرخاشجوی که لذت حکومت خراسان از مذاق ایشان بیرون نمیرفت این کلمات را ترجیح نهادند و چون دین محمد خان در ایام حیات عبدالله خان هرج و مرج خراسان یعنی امرای بلی تر پر ژرباش چنگ کرده غالب آمده بود محاربه ژرباش را سهل و آسان انگاشته از عزوری که داشت قرار محاربه با خود داشت و جمعی که حرف رفتن نمیگذشته در این نوبت بسبب آنکه بعضی مردمی منسوب بکرد بنداشتند و اوضاع ایران را بهرقی که مرد عاقل کاردان بود و محاربه او را با ژرباش صلاح نمیدانست و اوضاع او را بهرقی و اغوا و مشاهده نمیشود پیشی با جمعی کثیر از اوزبکیه ازدیجه اسماعیل جدا شده ماوراءالنهر چون کرفت و دین محمد خان از همینی واقف شد چون ساخت بعید قطع کرده بود علاجی نتوانست کرد و در این اثنا خبر بازکشتن ژرباش رسید که بجهت اجبار موسی که از جانب عراق با ایشان رسیده بازکشته بالکلیه اندیشه علاقه داری از خاطر پیرون کرده بلزم مقاتلت از باخچه ژرباش کرده بیشتر آمده و مجاربه ژرباش دلیر تر شده تا آنکه میانه او و حضرت اعلی شاهی در ساحل پرمان هرات مقاتله واقع شد شرح آن مفصلا در طی داستان فتح خراسان و تصفیح احوال دین محمد خان و باقی حالات ماوراءالنهر بعد از تحریر آن داستان مرقوم خامه خواهد شد انشاءالله تعالی وحده

آغاز فتح خراسان و بیان حالاتی که در خلال این احوال باراده خالق روی نمود

قبل ازین نکاشته کلک نکته پرداز شده که در این سال حضرت اعلی شاهی ظل الهی و پورش خراسان پناهی الهام پذیر صمیم باطنه در هیئت اسباب آن سفر بود نه که چون وقت عبدالمومن خان اوزبک رسید و ایران اراده و در خاطر خطیر از و پاره پرداخته بلزم درست و طالع میمون در سیم شهر رمضان المبارک ست و الف که ساعت سعد بود از دارالسلطنه اصفهان بیرون نزدیک و چند روز در کاشان بجهة تنخواه مواجب عساکر

منصوره و انجام مهمات و مهمات دیگر بایست آن سفر توقف فرموده اردوی معلی را مقرر فرمودند که از راه خانه و بطرف کوه پایه چمن بسطام رفته توقف نماید و چون خاطر خطیر بسیر و شکار مازندران بهشت نشان که مملکت موروث حضرت اعلی شاهیست مایل بود و ما آن مملکت بمجرده تسخیر درآمده بود و مذ در این وقت که ژرباخان در اصفهان بود امر مطاع صادر شده بود که ما جمعیت سپاه جمعه روزی در آن عرصه دلکشا عشرت پیرا بوده بعد از فراغ از سیر و شکار از آن راه به بسطام آمده احکام مطاعه باحضار امراء و عساکر قاهره و همایون فرستاده مقرر داشتند که توپچی باشی عظام کرام با توپ ظفر قرین بهمراه مذ و الصد و یردی خان با غلامان و لشکر فارس و کنج علیخان با لشکر کرمان از راه یزد و بیابانک در طراز در هر محل رایات جلال و اجلال و اشته باشند و موکب نصرت قرین طی شوند مجملا امراء و عساکر ظفر مآثر حسب الفرمان قضا جریان فوج فوج روی توجه در چمن بسطام جمعیت مودند و حضرت اعلی چند روزی در سفر با مازندران بهشت نشان بسیر و شکار پرداخته بعد از اجتماع عساکر با خلق زیاد و جمعی از راه ساوه و بهار دشت استرابادآمده بارد و ملحق شدند و حاجی محمد خان پادشاه ولایت خوارزم و عرب محمد سلطان و له او دور محمد خان ابن ابوالمحمد خان والی مرو شاهجهان و سایر و چنانچه سبق ذکر یافته از مصولت سپاه عبدالمومن خان از مملکت موروث برآمده بسایه دولت همایون استظلال جسته بودند در رکاب با شرف بودند و چند روز چمن بسطام معسکر ظفر فرجام بوده در اینجا سپاه عساکر حضرت نشان پرداخته سواری لشکر فارس و کرمان که بجانب بودند سی هزار کس بنظر درآمدند و در خلال این احوال خبر رسید که عبدالمومن خان پسر خلفا کوکلتاش حاکم هرات را چنانچه گذشت بسیاست رسانیده و از بلخ و بخارا راه سمرقند و ماکمکت لشکر کشیده و با بهزاد خان داود زنگ خان چنانچه در طی احوال ماوراءالنهر سمت کذارش یافت محاربه نموده و ایشان ظفر یافت و ایشان را با هر کس از سلاطین زاد با کر مظفر فتنه و اشت از میان برداشته تا حدود اوزبکیه طوق فرمان برداری او بر کردن کرفته در کمال شکوه و استقلال و جلالت جلوس و وارد خاص لشکر فتح و خراسان است یعنی از کوتاه اندیشان کی همت در این سال رفتن خراسان را مصلحت وقت نمیدانند و صلاح در آن ندیده که در این یورش متوجه بخوف و شق استرابادکه شته خاطر از مملکت صفظ آن جمع نموده عنان عزیمت صوب مراجعت معطوف دارند که قرار داد خاطر عبدالمومن خان معلوم کشته سال دیگر فتنه‌ای وقت عمل شود چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی بلند پرواز همت را بصید عقاب مملکت خراسان پرواز آورده بودند الصافی چان بجنان پست همتان حفاظ اندیش منفیر موده بالجمله چنین و رکه در چمن بسطام سراپرده بارکاه باوج مهر و ماه برافراشته بودند متوجه نظام و شق استرابادشده و چون حکومت مازندران

بفرزباد خان تعلق داشت بجهت قرب جوار استرابادرا نیز علاوه عازمدران فرستاده مومی الیه بموجب
فرموده مقرر داشتند که با سم ایلی و اعیان و سرکردهای سیاه پوشان استرابادکه سرتیک بر ملوکی
از ملوکات رقم اختصاص کشیده بجوانبی برآمده بوعده و وعید و تعلیم آورده فرستادهٔ فرزباد خان قرامان
تیک نامی گرازاقوام خود را با دو تکی نصیب موده با سیصد نفر از قراملو و غیره فرستاده و سرداران
پوش استرابادچون پیکه بکر خصوصت داشته و از روی حمایون با عساکر قزلباش بدولت و اقبال پادشاه
نزدیک اطلاق داشت خود را خانه خانه و اقیانوس دیار و غیره مذکور کرده در خلال این احوال
یوسف تیک نامی بنوعی که در وقوع اتفاق شده از جانب سلیم سلطان که هنوز به خانی نیافته بود و محمد
المومن خان در حیات بود برسم رسالت رسیده خاصه بمقام اتحاد این دو خواهد و برادران کرده بمثابه
و پرورده دولت عبد الله خان بود یم به محض رضاجویی آن از خواهد بسر بازدوده و با اتفاق مذکور متحیم
داده بهمین کینه مادر دل کرده اظهار عداوت میکرد و حالا که در سلطنت استقلالی یافته با همین کرد
علاء خان هر باد و متفق موده اند در مقام اتحاد است و این صورت نبسته و بجز از آستان علائیک ایشان
پناهی ندارد و سرکاه آفتاب موکب همایون پرتو وصول بخراسان انداز در سالک و اهوا خواهان در آمده و خلق
اطاعت و بندگی بر دوش همگرم حضرت اعلی از این جزر سرور گشته مکتوب محبت اسلوب بادانه با دوشته
تزید عطوفت و الطاف بی نهایت دادند و محمد قلی بیک ایلچی عزیز را که در سال گذشته بجهت
رشته هم و اهراه یوسف تو سن بیگی نزد مشار الیه فرستاده چند راس اسپ تازی نژاد و تحفه و هدایای لایقه بجهت
ارسال داشته الصفه در همین بسطام بعد از اجتماع عساکر ظفر فرجام سلطنت پناه حاجی محمد خان از
راه استرابادبجانب خوارزم روانه شده بجایل بقرتکان حصار خانی که قدیما بالغ امرو نهی سلاطین
خوارزم و در کمار رود کرکان از ترک جایم دارند مناشیر استمالت نژاد و تحفه و هدایای لایقه بجهت
محمد خان ترتیب نفوذ موده و مشار الیه بر طبق سلطان بالغ میرزادهای پسرزادهای خود را در ملازمت اشرف
گذاشت که همیشه ملازم رکاب قدسی باشند و خود را با عرب محمد سلطان پسر بزرگتر و سایر فرستادن ایل
روانه گشت و حضرت اعلی بفیروزی و اقبال از بسطام کوچ نفوذ موده از راه جاجرم روانه شده نذر باغ
وذوالفقار خان بیکلربیکی آذربایجان و بعضی امرا را که عده و لشکریان ایشان هزار سر سپید چرچی و مقدمة
الجیش فرموده بگرل پیشرو دشته و مذور خلال این احوال بخاطر انور خطور نموده که بگی از علاء خان جان نثار
بکاب اقدس بارسم رسالت نزد عبد المومن خان فرستاده نحائی مشتمل بر نصایح مشفقانه و سخنان
دلپذیر پادشاهانه و وعده و وعید باو نوشتی نماید و روح الله بیک نبیاول صحبت ذو القدر متقبل این خدمت

شده و مکتوب مذکور در قسم آمد خلاصه مضمون انکه حضرت رسالت که بعزم ملک ستانی حمله سایر بطرف خراسان
نهضت نموده و بجهت انکه عازم عراق و دارالمرز بعضی لشکر گذاشته رجها بود او در سبزوار نزهت مشهد مقدس
و بعضی محال خراسان را مشرف شرع در تسخیر سایر محال مملکت موده میمنه و میسره و سر عرشه کرمانیزدی علاقات او
از عراق متوجه خراسان شده راه دور و دراز طی میمنوده و اوضاع بد عهد کرمشهور و در سبزوار مدتی قرار گرفته
اختیار میمنوده و همین بهانه مستمسک بود که پدرم کرپادشاهست رهنمت معاودت بپایه سریر سلطنت
مدار و در این آمد و شد و لایت خراسان از عبور لشکر ظفر قرین پایمال سم ستور و غبار ویران آثار
ولی خان روان شده اند حالا چه دیر زود کوار عالم فانی را وداع نموده سلطنت ماوراء النهر و ترکستان و مرو و
هرات بآن دلاویاست والاشراد قرار گرفت و احفاد او بنی اعمام را رفع نموده اورا منازعی نماند و کل
ممالک استقلال یافته و عموم سپاه او زبکیه مطیع و منقاد فرمان بردار ند ملک مورد ثه
خراسان آمد و کرامت به تسخیر آن بسته ایم و انشاء الله تعالی در اندک مدتی تا استراد آن دست نهاده خاطر
بمرکز دولت ملک عیت اگر صنایع مشفقانه مارا سمیع رضا اصغا نماید اولی است که دست از ملک خراسان
که قدیما داخل ایران و ملک موروثی صد ساله این دودمانست باز داشته در مقام اتحاد و الفت و اتحاد
بوده باشد که مایه رهبت عصبت اوارگان و آسودگی بیچارگان و یادگار خراسان بعضی الماضی لا تذکر
علیهم و الاسباط مبارکه و اعظام را در نظر دیده باو در مقام محبت و دوستی و الفت باشیم و در استقامت
امور دولت او سعی نموده بال و لشکر معاون و مددکار باشیم و اگر پنه غفلت در گوش مصلحت سوش نهاده
ابواب دوستی مسدود گردانده و در مخالفت و عناد لجاج و اصرار نماید بطریق سالهای گذشته در مقام
مکر و حیله بوده باشد و از عار فرار که در مقام استقلال و اقتدار پسندیده عالیان نیست اندیشیده
بی تامل پای مردانگی در معرکه کارزار نهند که دیگر گنجایش بهانه نماند و در هر محل مصلحت دانند تلافی
فرمایند که سالهاست که عالمیان چشم انتظار بر آن دارند که از پخ معتدد آتشی باشد از پرده خفا بجلوه گاه
ظهور آید خلایق آن را نصیب باعث خمود و فرو رفتن لشکر خلاصی یابند و الا دانسته باشد که ما منتظر
جواب رسالت نشسته و بتوفیق الله تعالی اسهشب تیز گام اندیشه را بعزم رزم آن عالی نژاد در
حرکت آورده تاج و تخت عالمیان نگران بانی میگذاشتیم و خدا داند که از آسیب لشکر قیامت اثر دوران دیار
چه طوفان بلا خیزد و این ابیات در آن نامه مندرج گردید چت کرا ی دوحه مانند ان کهن ۰ زمن کوشش
عاقلانه سخن ۰ مدارم همتای آن مرز و بوم ۰ کز آرم سپاه و بجنگ آرم هجوم ۰ کز این کمینه لشکر
هیشار ۰ کند از آورد و جانب آن دیار ۰ شود مال تاراج و مردم اسیر ۰ و بال چنین بر دوان نگیرد

سخن بشنو از گفت من سر مپیچ ٭ بدین عاجز اهیش ازین در مریچ ٭ اگر ملک موروث باشد ترا ٭ خزد
هدایش نگفتی رهبر ترا ٭ بجد ام مادر چنین است یاس ٭ مکن سنگ بر خود جهانی مپیچ ٭ که تا تخ
پاینده ماند بتو ٭ ملک ملک فرخنده ماند بتو ٭ دروح الامین پیک سپاس صحبت ذوالقدر را
که حامل مذکور بود در واقعه بوده موکب فیروزی نشان بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمد و چون
حضرت اعلی شاهی ظل الهی امری عظیم و کاری بزرگ پیش نهاد همت والا ساخته بقدم توکل در
وادی مخاطرات عظیمه نهاده بود و هر ای جهان آرا مصلحت نمای که در عرصه صعیر پادشاهان فرزانه
درگاه الهی جلوه نما باشد را دود یکران راهبری از آن جهت اقتضای آن فرموده که در این سفر شهزاده والا
محمد باقر میرزا که هر سال بود همراه بوده از معارک خطرناک برکنار باشد از جهان قبل او باشیخ
پیک آقای حرم سپرده روانه دار السلطنه اصفهان فرموده و از وی همایون بعد از عید اصفی کوچ
فرموده چون کالپوشش محل نزول سپاه و رباط فرودش گردید امارات فتح و فیروزی و علامات نصرت
و بهروزی ظاهر شدن گرفت و اختر همایون فال از مطلع اقبال در جنبش آغاز نهاده و سخنت ولایت
مینا بور مشرف اولیای دولت قاهره در آمد بهتین اصیف ال امکه حکومت آن ولایت با محمد سلطان
نامی که از نژاد سلاطین اوزبک بود تعلق داشت چون خبر قرب وصول موکب همایون فال شاهی
با محمد سلطان رسید آثار هواخواهی و فرمانبرداری در ناصیه احوال خانه خلق آن دیار در بارگاه قدرت
حراست و حلقه داری در جوزه مذید و از خوف سیاست عبدالموس خان لباس از دیگه شوا لسنت در فت
و ملاحظه داشت که در وقت خروج اجابره و او باشش مینا بور دست بغارت ابنه و اموال او دوا
برآورند با اراده سفرج هبت الله الحرام بپروی آمن احرام ملازمت درگاه شاهی بسته با معاودی
روانه مقصد گردید و از دیگه مینا بور مشرف شش بعضی مشهد مقدس و بعضی بطرف هرات رفتند
احمد سلطان از دروازه شهر بیرون هیئت اده بود که اهل مینا بور نقاره شادمانی باسم سامی همایون بلند
آوازه گردانیده و چون کالپوش این خبر رسید میرابو المعالی مینا بوری را که از سادات عالیمکان و کلکا
و مطاع آنملک بود از تاریخ صوره از دیگه بنابر ظهور روحواهی بعراق آمده در رکاب نظر اشتاب چهود
جهت ضبط ملک روانه آن صوب فرموده حکومت آن ولایت را بمیرزا محمد سلطان سپات که در آن وقت
حاکم سبزوار بود تفویض یافت و احمد سلطان اوزبک رخصت چ یانه روانه گشت و حقیقت حالش معلوم
نشد در ابیات اجتال از کالپوش کوچ فرموده از راه شتاب وجود بهم مسافت فرسنگ باوجاه و اهرافی
که مقدمة الجیش بودند بجانب مشهد مقدس در حرکت آمد و چون موضع اساعی مرا عمال شتاب محل نزول

موکب نظر نشان گردید سیاسیان از جانب فرمانروای ولایت بابای مشهد مقدس رسیده خبر گرفتن شتاب عبدالمومن
و بشارت فتح مشهد مقدس بپایه عرض رسانیدند و چون احوال او از جمله سمت تحریر یافت رسانیده و حضرت اعلی شاهی
ظل الهی از دو این خبر بهجت اثر کمر از عطایای پادشاهی بر قامت حوصله بسته بود و شوق ادراک سعادت طواف
روضه آسمان علا یک آستانبان امام الجن والانس که مقصد اصلی و علت غائی این یورش جهانبان
همایون بود بحسب ات سکر الهی تقدیم رسانیده و عموم سپاه و کافه کوشه شادمانی برنگ خوشنگ شده غلغله
بشارت و مبارکباد بعبد و ما در رسیده و از آنجا که مرقوم شد بتاریخ بیست و چهارم شهر ذی الحجه الحرام در کنار
رودخانه شهر طوس نزول اجلال واقع شد و خان و اهرای مشهد مقدس با بستبانان موکب همایون
آمده در طوس بسجده آستان مشرف شده و لوازم دعا و ثنا و تهنیت بجای آورده و حکم شد که فرهاد
خان و امرا و چرچی باشی مرخم تسخیر هرات روانه شوند و آن بلده فاخره را متصرف در آمده و بهبودی احداث سلطنت
در آن محمد خان و جمعیت او از دیگه دست از دامن خطر او چنان چه واقع بود بحقیقت پیوسته بود و روز دیگر که
بیست و پنجم شهر مذکور بود احرام طواف مرقد منور حضرت امام ثامن ضامن که مطاف مسیحیان علا اعلی
و سجده گاه کروبیان عالم بالاست بسته روانه شدند و چون شعشعه پرتو عالم افروز گنبد مبارک که
مهبط تجلیات انوار اقدسیت خورشید مثال در جنبش آغاز نهاده و روشنی بخش دیده انظار گیهان عالم شوق
گردیده حضرت اعلی شاهی ظل الهی سپاه و کردبده و لشکر از آن عطیه ایزدی پیشانی سنگ سیاه بسجده
و اسکه شادمانی از دیده بابا بریدن گرفت و از اکناف جهان اخلاص و عالم نیاز مندی بر منه پاهی بادشاه
پیشانی ظل مسافت فرموده زبان حال شاه و سپاه به مقال مترجم بود که بیت سکر خدا کز ادمد بخت
کار ساز ٭ کاهی کرخواستم راضه اش میرم ٭ آن دو نی کر میطلبدم ساطها ٭ امنیت از عنایت حق
در برابرم ٭ و کاه ز خلایق هبس آهین قدم در راه نهاده کهنای پا از آسیب خار بیغلان کل گل مسلمت
و کر سیاکل در بیابان بی سر خار مان خلاصه نبود مجملا در کمال شوق بروضه منور رسیده و بعد از تقدیم عتبه
عالیه اخلاص جبان خاک سوده بلوازم دعا و زیارت پرداخته آستانه مقدسه را بانجانیت بی سامان فرز
فاضل علماء و فقراء عالی یافتند و از علی و زبیر ایام فرشانش سوی مجرر علما چیزی نمانده بود و همانجا بود
خان چکنی را که حکومت مشهد مقدس سرافراز کرده امینه مذه از آستانه مقدسه سه پنجاه باغ تشریف برده در آنجا
اسیران و زنگیه را کر در جام کرفت رخانه بان خوش آشام شده بود و بنده به نظر اقدس رسانیده مذه و از انجا
ایشان و فرستادن سید محمد سلطان بحقیقت پیوست که در بین محمد خان در هرات طرح سلطنت انداخته خاطر
بجراست ولایات خراسان و عده و لشکریان او را با بیست هزار مذکور میساخته اهل خراسان نگذاشتند

قول ایشان کرده زیاده از شش هفت هزار نفتش نمیشد و مدد و عقلا آن قول را ترجیح میدهد و مدد باجمله
حضرت اعلی فرهاد خان را با امرای چرچی همان روز بجانب هرات روانه فرمودند تا هنوز اوزبک استقرار
نیافته اندک اسباب علفه داری مرتب ساخته اند آن ولایت را از ایشان خالی نمایند و از اسپ ایشان چیزی
نفرگرفته ملازم دین محمد خان بود مدار مشهد مقدس علی بیرد و فرمودند که چون باما دعوی اخلاص کرده کس
فرستاده بود اگر در قول خود صادق باشد علازمان او را خلعت و یراق داده سرجا باشد زیاده نزاعی نکنیم
و همه جا سار رسیده بجانب موکب همایون اعلی سه روز در مشهد مقدس بجهة نظم و نسق سرکار فیض آثار
فرموده توجه آن سرکار ارتفاعی سلطان ترجی که از سادات ترشیت حیدریه را بتوسل او مرحمت کردند
و بوداق خان چکنی و شاه علی سلطان بجانب هرات رایات پانصد نفر از قورچیان عظام و ملازمان رکاب فلک
همراه نور محمد خان بچابنت شاه اسپورد و امر و فرمودند که ملک موروث او را بدست آورده مبارکباد الیه پیشکش
و در بیست و ششم شهر ذی الحجه الحرام از مشهد مقدس بیرون فرموده چون بغرباد جرد جام رسیدند
در آن منزل محمد چیک شاملو را در اسلام چیک بود باستی گرد رفرت هرات بهند رخصت بود در این ولا
از هند بازگشته بهرات رسیده بود و از جمیع احوال انجا واقف بود رسیده و از نگاهی حالات جزو او
عرض کرد که دین محمد خان هنوز در سلطنت خراسان لعبته گردان است از آن دست نمیدارد و حالا او
اوزبک جزاره دو سه هزار کس از جانبل بر سراو جمعند اما از رسیدن موکب همایون شاهی مبالغه تمام
اطلاع ندارد و گمان دارند که هنوز دو سه روز مهلت باقی است و بسیاق اندک قرار مقابله و مقاتله فیما بین
عظام که پیش رفته اند با خود قرار داده اند که بعد از آنکه وصول موکب همایون نزد ایشان محقق گردد اگر قدرت
مقابله نداشته باشند فشلطان برادر شیخ باوه و هزار کس از قلعه هرات گذاشته خود و باقی لشکر بیرون
کرده جمع نموده بجزاسان آمده و جمع و جمع قطع تعلق از خراسان نموده خواهند که بآسانی مملکت از دست
ندهند چون بر قول او وثوق و اعتماد نبود حضرت اعلی فرمودند خاطر کسی جمع نباشد که حصول
مقصود باشد از الهام ربانی تدبیری بخاطر اشرف رسید که موافق بیت صحیفه تقدیر برآمد صورت مطلب
بوجه احسن جامه کشوده پیش ازانکه بعد از اطلاع بر احوال هرات ارکان دولت قاهره را طلب فرموده
بر زبان الهام بیان گذرانیدند که جمعی کثیر از لشکر اوزبک در هرات اند اگر فرهاد خان و امرا که پیش رفته
پیشتر بروند اوزبکیه دیر نه پیش رفته با ایشان محاربه نمایند و جمعی لایق دولت قاهره هست زیرا که پادشاه
ایشان همراه نیست و محاربه بشکر و بیات قدم ایشان را سست گرداند پادشاه همراه باشد بسنتی مبارزه امرا
و سرداران ندارد تحمل نکرده بشاه و ثبات قدم ایشان را سست گرداند موکب دلیری اعتدا کرده و آن گروه را که تا رسیدن

رایات بتوقف امر فرمایند از نکبه به بهانه اسباب علفه داری پرداخته لشکر جرار گذاشته خود و همراهان
الغدر و مدد و همرکاب و همعنان بجانب هرات رسیده بنا بر استحکام قلعه و استقامت قلعه داری بدون دوازده
به خاطر چنین خطور میسازد که کس نزد فرهاد خان فرستیم که بگذرل بازگشته آواره دیار عدم نشود
آوازه بگوش فرهاد خان رسید که دین محمد خان و شیبک که بگذرل بازگشته آواره دیار عدم نشود
آوازه بگوش فرهاد خان رسید موحش رسید که روبه اسهار و فرصت کرده به ممالک محروسه آمده و موکب همایون
شاهی از این خبر مضطرب الاحوال بجانب عراق بازگردیده و سرکاوه خبر بازگشتن قزلباش بر بدهه اضطرار
باوزبکیه رسیده از اندیشه علفه داری باز آمدن سکاکه مینت کرده البته بعزم و تهیه و تعاقب امرا و ضبط مشهد
مقدس و آن حدود خاطر جلا از هرات بیرون آمده و بیاز آردوی آعزت پناهی است رسان گذاشته سپاه
گذاشته سپاهی با فوجی که اسپ کوتل داشته باشند ایلغار نموده بخبر باخان عنی گردیم و میتنه با جمعی لشکر
فارس و کرمان نشسته و ایلغار بر سر ایشان رویم و فرصت علفه بندی ندهیم انشاء الله تعالی اگر قضا
تعالی خواسته باشد و تدبیر موافق تقدیر افتد مهمت که حسب الله عاشقیت پذیرد جمیع عقلا و ارباب رای
اجتهاد را پسندیده و داشته علی الفور رقمی بخبر باخان نوشته فرستادند که بقاعده علاکور شد بگذرل مار
بازگشته تر صدد وصول موکب همایون باشند ایشان حسب الفرموده استعداد علوفه بگذرل پیش نشسته
و کس نزد احمد دیرمی خان و کنج علیخان که با لشکر فارس و کرمان از راه وطبس آمده داخل اکلای خراسان
شده بود و مدتی ساکن که میتنه با تورون لشکر نشده و خود با جمعی که اسپ ایلغار داشته باشد خبر ایلغار
و سپاهی کرده و از رصد و خبر رسان خود را به موکب همایون رسانیده و جانبا بخاطر الدوله حاتم بیگ وزیر
با شاه علی سلطان بهر جشنگرک و سایر لشکریان در اردوی آعزت گذاشته گرد بیاسکی گوچ کرده می آمدند
باشند در وقت پیش روز یکشنبه غره شهر محرم از فرسخ باد جرد سوار شده بر همونی قاعده
اقبال همیشه فیروزی و اجلال بایلغار روانه گشته در راه فرهاد خان و امرای که بگذرل از قلعه با عجله
پس آمده بودند به موکب همایون پیوسته و احمد دیرمی خان و کنج علی خان نیز اردوی خود را اندک جمع
با جمعی که اسپ ایلغار کرده در سه منزل هرات در رود موکب همایون پیوسته محملا موکب همایون مسافت
دو روزه راه در چهار روز و پنج شنبه پنجم شهر محرم الحرام در حوالی پل سالار هرات گرفتند
فرخی شهرت بجانبان رسیده بنده صباح روز ششم فصد فال آراسته گشته تمنا پس در رباط پر بیان محاذی
اشاق اشاده ذکر محاربه حضرت شاه جنت جایگاه با دین محمد خان اوزبک ظفر مآثیر
چون حکایت مذکور موقوف رقم بذیل کلک سوانح نگار شده که دین محمد خان از وصول موکب شاهی خبر نداشت
و آمدن فرهاد خان و امرا را شنیده از شهر بیرون آمده بود که خبر بازگشتن امرای قزلباش بتوسی گردیده

شد در میانه اوزبکیه شایع گشت اورا از فکر قلعه و تربیت اسباب قلعه داری انداخته بعزم استصال ایشان پیش آمده بکوالی ملسالار رفته و آماده بود که شب یکی از اعراب عیش مست که حضرت اعلی شاهی ظل آلهی را می شناخت و حضرت اعلی از سر منزل دوبده بود آمده بوصول موکب شاهی مژده داده واز کیفیت و کمیت لشکر پرسیدند گفت اندک مردی با آن حضرت بوده اند اما لشکر قزلباش از عقب بطلا فاصله می آیند و امرا و پیش سفیدان کمکش پیاده و اصفی بخارا به قزلباش میرسند و صلاح دیده که بازگشته مهمات روم و ما را دوستدارند به نوعی که میدید یا فته بود بخدمت اشرف توشه کس نزد قزلباش فرستاده کمکی صلح پیش آوریم و باقی خان را در میانه قلعه گذاشته روانه ماوراالنهر گردیم و مخارج بها پادشاه قزلباش اصلا لایق دولت پنداشتیم دیو محمد خان در جواب امرا در پیش سفیدان گفته بود که اگرچه این رای پسندیده است اما وقت بسیار تنگ شده و قزلباش نزدیک رسیده اگر اینشب کوچ کرده روی بشود آوریم نصف این لشکر پراکنده میگردند و در میانه آنقدر فرصت نخواهد شد که اسباب قلعه داری آماده ساخته روانه شویم و بی جنگ و جدال کرشمار خارج فرار میگردیم بنابر آنست که معرکه مراد را روی آوریم اگر غالب گردیم فبها المطلوب و اگر مغلوب شویم شکست بافتن از پادشاهان بزرگ عالمیان عیب نیست و بهادران اوزبکیه بحمیت امکر یحمین و بعد ولی مصوب گردند انما مجارب بحاربه در داده مجملا دیو محمد خان از غایت جهل و غرور مخالفه قزلباش را آسان پنداشته به نوعی سفله نخوت و پندار در کار نون صمیر ش زبانه کشیده بود که جز بر شمشیر آبدار انصافی نپذیرفت و صباح آن روز که حسب ششم شهر محرم الحرام بود طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شده دیو محمد خان چرخچی و جوانغار و میمنه و میسره آراسته باقی سلطان علی میرزا و عبد الله سلطان و حاجی بی حاکم هرات در دست راست و بعضی امرا را در دست چپ قول گذاشت و مقرر گشت که هرکدام از جانب قزلباش خلعه خاصه لشکر ملاحظه نمایند بی تاخیر با لشکر قول جلو انداخته حمله بانداخته لشکر قزلباش گذارند و یکباره از فقرار نکنند چون این گزینه اعتمادی همراه کرده در طرف دست چپ استاده مقرر کرده بود که اگر لشکر اوزبک غالب گردند و اگر مغلوب بگذارند کس از وجه انشوند و روایات جلال چون به سالار رسیدند از حرارت جوانی و شدت اشتعار اگر اسپها از گذار مانده از ملازمان رکاب با قدس یاد داده سه چهار هزار کس موکب همایون نرسیده بودند با قشون قزلباش و امرای چرخچی هر دو هزار سر رسیدند یکبه برعایت الهی و اقبال شاهی کرده قزلباش و ذوالفقار خان و امرای چرخچی را با چهار پنج هزار کس بیشتر نفرستاده و قول همایون به زودی داخل قدس آرایش یافته امرا و قورچیان و خلاصان دست راست دست چپ هریک در محل خود قرار گرفته و چون در رباط پریان تلاقی فریقین روی داده چرخچیان هر دو

کرده یکبه یکبار آمیخته شاخ بیان عظام مرغمانی کرده یکبار تصور اجتماعی جوزا را بخاطر داده چرخچی اوزبک را منهزم ساخته و تمامی لشکر به هوس مردانگی و آوردان سر و افسر به روی خان آورده چنانچه هر سر از باد خان کسی چنان نمانده بود باقی سلطان چون انهزام لشکر چرخچیان مشاهده نمود با لشکر جلو انداخت جنود چرخچی قزلباش تاب صدمه آن نیاورده بازگشته و چون قزلباش که علم علامت سرداری لشکر است عنان انداشت لشکر چرخچیان از معرکه رفته باد خان راه نیافته که بر سر او کجا جمع شوند و اوزبک هجوم آورده انهزام پیوسته شکست فاحش خورده چنانچه شکست لشکر قزلباش بقول همایون رسیده و نزدیک شده که موجب برهم خوردگی قول گردد که باد خان با چند نفر دیگر میان معرکه مانده و خود مباشرت حرب شده کرشمار شده و طریق انهزام پیموده چین الاقران جهت زده گریزانهزام گشته غبار عار بر رخ روزگار او نشست چون حضرت اعلی مشاهده فرمودند که قزلباش و امرای چرخچی منهزم شده شکست بر لشکر آذربایجان افتاده الله و بیردی خان قورچی باشی و امرای عظام و قورچیان و خلاصان راست دست راست دست چپ را حضت داد حسبا لامر اعلی بعد الفحص اعلام شاخته شده و از آن طرف نیز لشکر جوانغار و بزغار معرکه کارزار شاخته هر دو سپاه به یکبه یکبار آمیخته شده معرکه بزد و بفتک تیز گردید رسید اما بثبات قدم و مصابرت و رزیده و جنگهای مردانه کرده آخر الامر صدمات دلیرانه کرا قبول همایون در رکاب اقدس به حنگ مامور شده و تزلزل باحوال اوزبکیه راه یافته از هیبت زده آویز خاطر آمده روی بانهزام بخاده و شیم فتح و ظفر و صبر روی بر اصحاب احوال غازیان جان نثار و رزیدن کرفت دیو محمد خان که شکست لشکر اوزبک مشاهده نموده بگیز از فقراز بهادران نامی که همراه داشت از طرف دست چپ که مقابل دست راست قول همایون بوده داده انکه خود را بر قول همایون رسانده و از کثرت گرد و غبار مشاهده غازیان نگذارید حضرت اعلی با بعضی از مقربان و معتمدان رکاب اشرف کاهش دولت نفر نموده در معرکه استاده هم که سلطان علی سلطان چکنی و له بوداق خان و بعضی خلاصان که مبشر اداء رکاب همایون بودند ملاحظه خود و درع و خفتان در خیشان کرفت بحضرت اعلی جزء داده ملازمان رکاب اقدس از کثرت لشکر مخالف و غلبه جنود معسود اندیشیده بقدر پریشان خاطر کشته حضرت اعلی که از بی حالی التفاتی بافضه نبود راست دانسته که دیو محمد خان است که بعزم نبرد همیوس آمده در کمال تهور و مردانگی ملازمان رکاب اقدس را مخاطب خطاب کرده که چرا ایستاده اید از خار فرار اندیشیده مردانه قدم در معرکه کارزار نهند که مردی کشته بهتر از زندگانی و حیات است که بی ناموس شده و با شیم پا تا همه بکشتن داده

پیشتر از وصول موکب همایون بر سر قلعه خوریان آمده شاهم کلته حاکم آنجا را محاصره نموده و جمعی از
قزلباش ملازمان کنج علی خان نیز حسب الامر بدان خدمت مامور شده بودند شاهم کلته با چند نفر دیگر
بدر رفت اما چون از بام آن طایفه روی آورده بود شاهم کلته در حدود رودر آباد بسر قافله زبری رسیده و بخواهد
کوفی الجمله خود را از تنگنای شبرین کام گردانده دشت بابای رسیده همچنان سواران بر سر او تاخته
غلیظه بر جاک مذلت افتاد یکدو ساعت بیهوش افتاده بود صاحبان خاطر رسیده او را شناخته محبوس
و معتقد کرده بدرهرات به نظر اقدس درآورده در ایام مأخذ کشته شدن ایشان محمد خان نیز رسیده
تحقیق پیوست اما طرق کشته شدن کدبنج واقع کشته معلوم نبود جمعی گفتند که در معرکه بقتل رسیده
حسبه ش در میان گمنامان بود که در آن فنی زار افتاده بود اما تقریر مولانا ابراهیم منشی که تحریر پیوست
دکمه بود که تا چهل دختران همراه بود و هم مبانی این قولست و الحق بصحت پیوست و گفته بود آنست که چون
بحوالی مادوچاق میانه ایل قاچلی رسیده و چون بسیاری خون از زخم برون رفته ضعف جذاب و غالب شده
بود چنین فکری که همراه او بودند او را در گوشه کشیده فرود آورده که لحظه استراحت نماید و خود بسیار نازل
قاچلی رفته اند که غذایی جهت او بهم رسانند مجاعت مذکور از حال او خبر یافته بر سر او آمده و کار او را
باتمام رسانیده اند الفصه همانجا رحلت بسرای آخرت گشیده و صاحبدار او را در آن حوالی بخاک
سپرده اند و قولی آنست که مجاعت قاچلی جسد او را بآب مرغاب انداخته الحاصل حضرت اعلی چند
روز در پیرامون شهادت شریف صرف دیدار سرداخته مولانا مراد انکی هرکس باز میرسیده مذکور چون در
عراق نواب حکومت هرات جزو او داده بود اگرچه در این جنگ نجابت شکستی کرده بود
باطل اقدس از و عنبار را آلوده بود اما چون عفو و غافر بوده زمام ایالت و ولایتی هرات و امیرالامرائی
خراسان بالکلیه کفایت و حقیقت اقتدار او بهادر و کفای او در مقام تضیق و تنگ مملکت در آمده اگر
مرام او در شهر جا گرفته بودند که دراین اثنا از اقتضای قضا و تقدیرات آسمانی قضیه عجیبه غریبه واقع
وقوع پیوسته حکومت دارالسلطنه هرات و امیرالامرائی کل خراسان بسیحیی خان قورچی تنگیه بیگ بلوک
قرار گرفت ذکر قتل فرهاد خان بیان بعضی اضغاث که در آن اوان دست داده و اهم
مهمات خراسید بعقلای دهر دانش پروران سعادت مهر ظاهر و رونمون وده باد مهر مرس آنست که عنصر منوری
قرب سلطنت باتوان سرشته شده و عرصه عبیر پادشاهان عالم دیگرست حکیم بهداروان هشیار عزیمت
کرا نشاه داده جاه و بزرگی سرمست نکرده و در جولان گاه قرب سلاطین پایه اندیشه اش ملغزد بسی عقلای
صاحب رای در خدمت سلاطین مراتب عالیه رسیده در عالم قرب از شاه راه اخلاص انحراف کشته

سبیل بود کار خود را نداده آتش قرب را بدامن بی دانشی افروخته عاقبت در آن سوخته اند سعادت
مندی کو در ایجاد تو جنس آدمی بایه معنوی این رباعی را کو از منظومات راقم این حروفست سرمایه قرب
و منزلت خود ساخته و رباعی ای دل ز شراب قرب بیهوش مشو ۴ و ز باده دمست و وصل مدهوش مشو ۴
هرچند ز دست بیشتر میبنی باز ۴ در عرصه بیاز کو سبق و خاموش مشو ۴ ما صدق احوال اهل ضلال
تأمل فرمایند چنان است که چندین سال بتوجهات شهریار کامکار مورد عنایت گوناگون بوده کوی تعلق
و سروری از اقران میربوده بسعادت نفس سرکش سررشته اخلاص از دست داده و عاقبت بادیه
سبب ظاهری قتل فرهاد خان آنکه همیشه در خدمت اشرف لاجرم گزاف میزده و میگفت که آنروز در
کردموکب که حضرت شاه تشریف حضور داشته باشد جان خود را نثار موکب همیون سازم چون پایه
سخنوری و غرور سن از باده پندار من لبریز گشته بود و باده دمست غفلت و در جنگ دین سستی کرده بخشت
خود را از سکست اورزیک بود که چشم زخمی بدولت ابد پیوند و ذات اقدس فیروزمند رسد و این جهت
مستحق عقوبت بود تا مس بعد ترهیت یافتگان بارگاه معلی از معارک کارزار جان خود را در راه دولتخواهی
نثار نمود و کران رکابی نکنند و سبب دیگر که چند ریح ظاهر شده آن بود که حضرت اعلی گاه گاهی با
برادر خود در مقام امتحان در آمده روزه روزه از اطرافیان گاه بسرحد طیش رسیده و خود را بشتاب
این را بیجا نموده بود اتفاقی از وی که مردبازی دهوش صاحب حزم بود و مکرر امتحان نموده فرصت نیافت
حوادث نموده عطر روزگار خود را بود و بعنایت ناپسندیده که با وجود اینهمه ترهیت جاه و بزرگی که
دولت اشرف بادشاه بود قدر شقشقهای پادشاهانه ندانسته بوسواس شیطانی از راه در رفته طریق عذر
و کفران نعمتی سپرد چون همایون داخل شده اتفاقی در دارالضرب طبع همایون سکه قبول بادشاه بود و در
شهور آنرا اتفاقی نیافته دیگر اعتمادی شایست مجلا به تحریک کارفرمایان قضا و قدر مایزان قدر
اسباب قتل او آماده کشته العده و یرای خان و بعضی امرا و غلامان بدین خدمت مامور شدند و ایشان
بتبدل درجه بانعام مهام او پرداختند در وقتی که العده و یرای خان دست بیان او زده خنجر او را
غلاف کشیده او دانست که حال چگونه است همین قدر عبارت ترکی گفته که پلده می او لدی یعنی کار تمام
شده و ذوالفقار خان برادر خود را الامرای آذربایجان در کمال اضطرار خود را بدرجه لجاذه همایون
رسانیده سر صدر قتل او بهیچ وجه گمان نداشت که با وجود قتل برادری چنان او را زنده گذارند اما حضرت
اعلی در باب او هم بمضمون آبگرمیه عمل نموده خرطف و شفقت امریه

اعتمار بخشیده بعد از فراغ از مهمات مملکت و استظام احوال سپاهی و رعیت عزم راجعت فرموده موکب
حضرت قرین کجاب مشهد مقدس در حرکت آمد قریب یک ماه در آن خطه حشمت نشان توقف فرمود
بواجبی بنظم و نسق سرکار آستانه مبرکه پرداخته و خدام و مجاوران و حفاظان و سایر عمله و خدمکاران
و اطعام فقرا در بقعه خواتین بدستور زمان شاه جنت مکان تعیین یافت از قادیل مرصع و طلا و نقره
و شمعدان و قالیهای کرمانی و جوشقانی و اوانی و ظروف آنچه ضروری سرکار فیض آثار بود بسرانجام
یافته روز سه شنبه بیست و نهم ماه مذکور از مشهد مقدس نزول اجلال داشته هر صبح
و شام بسعادت زیارت فایض گشته از غایت ارادت و حسن اعتقاد اکثر اوقات بعضی نفیس سنجه بحضرت
خادمی و فرستادنی حرم محترم و سایر خدمات قیام فرموده مذهبان متفرقه و سپاهی بودند و چون در خراسان
امری که باعث توقف باشد نمانده روضه مقدسه را وداع نموده رایات ارتفاع و رکاب و جوشان
بعزیمت استراباد بصحاب دشت هجران در حرکت آمد **ذکر شکار کردن خاقان سلیمان مکان**
در صحرای رادکان چون رادکان محل نزول موکب ظفر نشان گردید نشاط شکار از خاطر خطیر قاهر
سر زده طرح قرقه یعنی شکار جرگه نمودند و هر سه فرمان جانوران در حرکت آمدند بود
که صبح سیم از نقطه اوآن محور و مقصود را شرافت حضور ارزانی دارد و هنوز عرصه جرگه یکفرسخ نبود که حضرت اعلی
جرگه در آمده چند مرکز منظور در آمد اسهب صبا رفتار خاکت چهار گوهکامی را بهمت سریع السیر
خاکت پیش گرفته در آن عرصه نشاط افزا بچولان در آورده خان بصحاب کوه خراش اسفندیار
بعد از کمک و تازش بسیار بضرب تیغ آبدار همه را از پای در آورده دار صبح تا پیش گرد عرصه جولان
خواهش داشت با سپ تاختن و صید انداختن پرداختند و دیگر وقت از مقربان بساط عزت و رکاب
اشرف مکث و درنگ نمودند اما حضرت صید افکنی نیافته بودند و آن حضرت کمان بجرای بر سر جرگه آورده
جلوداران تیرهای جدمکث دسته و بسته چوقابان تیز پر میرسانیده از جرگه آن حضرت بال کشاده
بصید آهوان و جانوران در پرواز می آمد نزدیکان رکاب اقدس حساب شمار بهای آن نگاه میداشتند
دو آزده نکصد و شصت و دو جانور بضرب تیر آسای شهاب حضرت اعلی بر خاک هلاک افتاده بود و چهل
حلقه شکار و ایرد گرد از سمک ترشد از امراء و بعضی مقربان رخصت یافته بر حرکت در آمدند بعد از لحظه اکثر
مردمان رکاب اقدس و خواص تورچیان و غلامان مرخص گشته شکار اندازی کردند با آخر اعلوم سپاه
رخصت یافته کار بجایی رسید که آهو بیان تیز مکث از مکث دو پا نمانده قدرت حرکت نداشتند پیاده
بحرکت در آمده دو تا بدست یکدیگر فتاده از بسیاری جانوران صحن رشیده و اماع کسی نمانده که صید بیابد

نیابد و بش در دام جنوز تا موازی ده هزار آهو در میان جرگه متحیر و سرگردان بهر طرف میشافتند
خود را بسته دام عناد دیده راه مسدود می یافتند از نوادر وقایع غرایب حالات امری غریب از حیوانی
چند مشاهده شد که آن چهارگان چارو یکدیگر یافته بالهام ملهم غیبی روی بجناب حضرت اعلی کرده سوار
ایستاده بودند آورده انجا رامس یافتند و بر آن حضرت محیط بعد از انکه ده سه مرتبه بر سبیل طغیان
گردیدند همگی پیاده بموکب عز و جاه آورده در همانجا بزانو در آمده خود را انداختند بر مثال
سائق که سقطه بنظر در آمد حضرت اعلی بعد از مشاهده احوال مردم رانی فرمود حکم شد که دیگر کسی متعرض
جانوران نشود بعد از زمانی که وقت غروب آفتاب بود دو آهوان نفسی آرامیده رقم آزادی بر صحیفه
حال ایشان کشیده امر فرمودند که طرف دشت را گشوده راه دهند هیچ آفریده را قدرت نبود که بر اطراف
جانوران باز مانده کرده و بگیرند دو سه هزار کس شکاری داشته بودند بنظر انور رسانیدند و همگی را جمع نمود
در میانه عساکر منصوره قسمت یافت و از انجا شکارکنان از راه جوشان و سلطان بدشت هجران
نزول اجلال فرمودند و عزم توجه استراباد نظم و نسق آن ولایت و تنبیه و تادیب متمردان و سرکشان
اوغلر کوکلن و سایر اوباش صباین خانی که همیشه متعرض آن ولایت میشده مذاز خاطر خطیر پرتو
عزیمت بدان صوب معطوف داشته **ذکر توجه موکب همایون بصوب استراباد و دفع متمردان**
و مفسدان و تقرر اطلاع بر رفع فساد بهر چند در صحیفه اول وقایع هر سال مناسب مقام بعضی از احوال
استراباد و رفتن شهزاده آن مملکت مرقوم قلم واسطی رقم گشته دیگر باره بتحریر آن پرداختن موهم
شاید تکرار و موجب اطالت و تجدید مذکار ست اما در این مقام مناسب مینماید که مجملی از احوال آن ولایت
مرقوم صحیفه بیان کرداند تا طالبان سیر و اخبار را اطلاع بر آغاز و انجام آن حاصل آید اقصه
دار الملک استراباد از متنزهات عرصه ایران و صحاری دلکشای آن کرانه یکطرف بر دریای خزر پیوسته
نزاهت و خرمی در ربیع و خریف بیکسان بوده و قطعه ایست از روضه جنان و مردم انجا بصحبت ایمان
آراسته و ارزیده و قصوی درجه عالی دارند اما خالی از اجامره و اوباش هم نیست و بدستور سایر خلایق
عبرسان گاهی هوای عصیان و طغیان در سر ایشان می افتد و طایفه را سیاه پوش می نامند در زمان
حضرت شاه جنت مکان که امنیت و استقامت ملک ایران در اضطراب کامل بود از ضبط حکام هوا
سیاه پوشان از سر بیرون کرده در کمال هواری رعیتی میبودند اما جاهل و خسار بوالوس صباین خانی خود را
کوکلن را بصورد سانور و غیره ذلک که از اتباع والی خوارزم و بر بقعه ترکمانان مشهور بند در کنار آب اترک
که میانه ولایت جرجان و خوارزم فاصله است اقامت داشته ناگاه زبردستی خانه کرکان آمده در اخت

بسیار در آن صحرای چیابان مؤدی مال مقرروی به حکام جرجان میدادند و حکام نیز به جهت آبادانی مملکت
مانع میشدند تا آنکه رفته رفته آن طایفه سر بطغیان برآورده همیشه دست درازی به مملکت میکردند و حکام
استرآباد هرچند آن قوم پرداخته به چپت اکثر اوقات جدا از استرآباد از قشلاق و آبشوب خالی میشد و ساده
جهت مکان به جهت دفع غلبه ایشان قلعه مبارک آباد در کنار آب کرکان ترتیب داده مقرر کردند بودند که حکام
از سنه هزار آمده به قلعه نقل مینمودند و در ایام اقامت کرده به حراست مملکت قیام مینمودند که از غلبه یاغیان
مصون باشد و تفصیل قضایای آن ایام در صحیفه اول در طی احوال شاه جنت مکان رقم زده میشود انشاء الله تعالی
گردیده بعد از رحلت شاه جنت مکان که نواب سکندر شان و لشکر عراق با آذربایجان رفته بدفع هجوم سپاه
روم مشغول بودند و امرای خراسان در جوشش باکیه بکر در مقام جدال در آمده نظم ولایت را چنانچه
مشاغل بست داد و که چند سال بضبط استرآباد پرداخته و از مملکت از حاکم خالی ماند جماعت یغیر کرکان
خصوصا علیور دیر شده تا حوالی قلعه مبارک آباد سه فرسخی شهر آمده رحل اقامت انداخته قلعه را در میان گرفته
فارغ البال نشستند و اهالی استرآباد جهت رفع مضرت آن قوم مکنده به حفظ حال خود پرداخته احوال ایشان
نیز بالا آخره بجز و عصیان سرایت کرده در هر ملوک متعلقی سر بطغیان برآورده رسم سیاه پوشی نادر کرده
در آن ملوک قلعه ترتیب داده و تفنگچی بسیار جمع کرده سر به یکدیگر فرو نمی آوردند و هر دو ایام هوای حکومت
و خودسری در سر متعلقان و سردار فر سیاه پوش افتاده و با استظهار بصلیق غرقیه و صعوبت راه پیشه و چگل
بالکلیه گردن از اطاعت و اقیاد و لباس بیچیده و محالی که در کنار رود خانه کرکان و دشت صحرا واقع بود
بیقه ترکمان بازگذاشته آن طایفه بجان راضی گشته به قلاع بالا در صحرای دلکشای جرجان سلاق
و قشلاق مینمودند و از هجوم سیاه پوشان بیشتر و بیشه و جنگل و محال صعب المسلک لنبوده انشاء الله آمده و بعضی اوقات
در قتی قشلاق پراگنده و امای هر خان قشلاق برادر اسکندر خان به حکومت آن ولایت منصوب گشته به بهانه
استرآباد در آمدند سرداران سیاه پوشان که هر کدام در یکی از بلوکات دم از حکومت و استقلال میزدند
طایفه بیقه ترکمان با حامی خود ساخته دم از مقرده عصیان زده و بحاکم بازگشت نکرده و ملازمان حاکم بکلی سیخ
شمشیر شده رفت و فتنی از آن ولایت یغی یافته بالا آخره از خوف بیقه ترکمان و طغیان سیاه پوشان
در آن ولایت مجال اقامت نیافته باتخ و چی پرون رفته و از سرداران سیاه پوش مخصوصا حاجی
شرف الدین سیاه پوش بی اندازه بسیار صدمه و یافته جمعی اموال و اسباب و یراق از خازیان گرفته بر زنده سر
میداده تا آنکه در چراسان طغیان او زبکیه قرار گرفت و عبد الله خان او زبک ولایت خوارزم را تسخیر نموده
حاجی محمد خان الی آن ولایت را ولایت کرد حضرت اعلی ملاحظه آنکه مبادا سر طغیان از سر خانی

اطاعت او زبکیه نموده به ساطت و اغوای ایشان او زبکیه بولایت استرآباد تسلط یابند و فتنه
عباد مذکران سرایت نماید با قضای زمان و حسن مدبر بآن طایفه ملقب آغا زمانده و زمره آن گروه علیحده
یک ایور گرا و دیگر سر طغیان بیت ایل چیابی خانی مزبور اهمیتاری داشت و در حوالی سیاه کن
آباد و چیو او دو ساطت میرزا بیک ولد میر چیاد الدین قندر کی که مرد و لیاقت و صلاح اندیش بود بعد از
آستان خلافت مکان شاهی اظهار اخلاص و دولتخواهی مینمود حضرت اعلی نیز به صلاح دولت قاهره در
برتبه خانی سپاه از نکود منشور حکومت استرآباد دهم یا دو فرستادند اما سرداران سیاه پوشان
زیاده طغیان مکنین و میکردند و با ایشان همدار اسلوک کرده همین قدر راضی بود که ناچی از دو میر
نشسته سمت حکومت داشته باشد و خود در کار و کرکان میانه اهل میر میر بعد از فوت محمد یار خان
پسرش در حکومت یکجای پدر شش منصوب گردید و طبقه او طلوبا او در مقام خلاف در آمده بالا آخره او را
در دست جماعت او طلو قتیل رسید فتح خان برادر کوچکتر پایه سریر اعلی آمده منشور ایالت استرآباد
حاصل کرد هم او نیز از طغیان اهل اعتدالی کرده در حلقه نشست پذیرفت تا در این سال که رایات
حضرت آیات شاهی به تسخیر خراسان در حرکت آمده در چمن صطاعم نزول اجلال واقع شد متوجه ضبط
ولایت جرجان شده حکومت آن ولایت بخزاوخان که حاکم مازندران بود تفویض یافت و او
دارو غه خان خود چنانچه سابقا مذکور شد با ملک فرستاد چون طبقه وصول رایات ظفر آیات شاهی
در آن حدود و طبسه آوازه گشته تزلزل در جان ثبات و قرار و متمردان خود ستائی افکنده بود و تمامت
مازندران که ولایت استرآباد و پرستنه بتصرف ژلبا شیه در آمده بود سرداران سیاه پوشش از مقر آمده
خراطاعت چاره ندیافتند و به درگاه جهان پناه آمده در سفر آذربایجان مراقبت اختیار نمودند بعد
بعد از قتل فرزاد خان حکومت آن ولایت بحسین خان قاچار مفوض شد چون بجهت دفع فتنه او خلو مقرر
بیقه ترکمان و نظم و نسق استرآباد توجه موکب همایون بدان صوب مبذول میداشتند و الا بود رایس و
گردشت بحریان محل نزول اردوی سعادت نشان گردیده اکثر آغرق اردو و سپاهی لشکر را از راه بسطام
عراق فرستاده با خلاص ملازمان رکاب اقدس و امرای عظام روی توجه بآن صوب آورده نهضت
طوب طایفه بیقه ترکمان محمد قلی شیک میرآخور باشی چپاشی آورده نزد قاچار
میرا و طلو که در سمت راه اقامت داشت فرستاده احکام استمالت باسم قبایل ترکمان عز صدور یافت
که چون ایشان از قدیم الزمان سلاطین خوارزم خلق و رانده و اکنون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم
داده لاداد که از حوادث روزگار پناه بسایه دولت شاهی آورده مدتی در ظلال اقبال ایمن بسر

پیرایند همین معاودت و معاجیشت همایون مجدد ابر مملکت موروث اسمیلا یافته خود را از معنو بان جاهی
همایون بشمار ه ذوفی الحقیقه همنو بان جاهی محمد خان جا بعتلق دارند بایه کر با طاق محمد قلی بیک با شتیاق
موکب همایون آمد بغر لسا طبوس سر افراز کر دند و اصلا وصول موکب همایون دغدغه بجو د راه ندهند
کر هر گاه ایشان در جاده مقدمی ساکن گشته پای در دامن اوب پیچند جز لطف و شفقت امری دیگر
درباره ایشان بظهور نرسد و موکب همایون بقلاوزی اقبال و راه نمایی سرداران سیاه و توش
بتعاقب او از راه دره کبود جاده در حرکت آمده قاریخان او خلو نخست محمد قلی بیک را اعزاز و احترام
نموده قرار دادکه با سایر میران و رویش سیندان لوس مشورت نموده هنگی را با طاعت و ایلی و انقیاد
اعلی ترغیب نموده در مخالفت مسار الیه با آسان بوس شتافته اما جهلای آن قوم کر چه بین سال
بودکر از خوارزم خود را بانگشیده و در میانه بجود سری برآمده بودند و در ایس وقت اطاعت و الی خود نیز
نمیکردند از قرب وصول موکب عز و جلال اندیشیده و کمال سراسیمگی بحال ایشان راه یافت و از آمدن
پایه سریر اعلی تقاعد ورزیده در مقام فرار شدند و بجانب اترک کوچ کرده همین از جاکان آن طایفه
کر سالها با توسن خود سری در باد یه مرد و عصیان مکث و نازموده بود همه جا بر سر جاگاه محمد قلی بیک
آمدند و ملازمان او صید اقعه او غنیم موده پس ایجا پیش جنگ و جدال وقوع یافت و محمد قلی بیک
آنهمه چند جا زخم با لکت داده چند نفر از ملازمان او در جه شهادت یافتند و اموال او را غارت کرده
از عقب قوم شافته بعد از ورود اتخبیر حضرت اعلی همایون از کبود جامه بیرون آمده بتعاقب آن
اطیعار ز موده بشتاب پیوست ایشان رسیدند کر جیغه و جرگاه و آلاچوق بر جاکذاشته فرار نموده بودند
و آتشی بود. عظم در غایت تیرکی کر از چاه و بیل نشان میداد و هوا سرا سر کم کشته چشم سحاب از اسک فشانی
بازمی ایستاد و بیت بشبی از تیرکی چون حبشه کا کل ٭ بشبی تاریکتر از جاه بابل ٭ هوای خیمه کر کس
آنشب تار ٭ بشبرا ده روز حبشه سیل بار ٭ چنان بیتره بد آنشب تا سحر کاه ٭ نبردی دست
سوی راه ٭ حضرت اعلی شاهی ظل آلهی اراده داشته که بجاریخان نرسند اورا بدست بیاورند
عنان از اطیعار باز نکشته و هیچ مکان نزول نکمنده دو لخواهان بیک اندیشه که بجز بروزکار رهد نشود
بموقف عرض کردند که چون دستور مینیت که در شب ظلمانی پاه شاهان نفس خود را بانی تعاقب ننمایند
اکر حضرت اعلی کر بنوررای ثاقب حوادث حینی را در آینه خیال مشاهده میفرمود ند همیشه رای صواب
نمایش باصورت تقضا و تدبر معاذیر افتاده کار با مهاکر د را مور سلطنت و فرمان برداری آنحضرت
صدور یافته دستور العمل سلاطین روزکار است تصدیق قول بیک و بندیشان فرموده در یورت ایشان

فرود آمدند چون مطلب اصلی از استرآباد آن بود کر آن ولایت را کشاد از آنجا عزم جزم و خاشاک ارباب طغیان
پاک سازند در وی آغاز راه در انجا کذاشته بر جوار بیک امین تو پچی باشی را با جمعی تفنکچیان محافظت اکر
معین فرمودند چون طلیعه صبح صادق نمایان شد باانکه هوا چنان مترشح و ابر قطره فشان بود بجیغزه
داخل سوار شده و در کنار آب اترک بکوچ قبل ازحلول رسیدند قاریخان با مضطر از جیل و حشم جدا
شده با معدودی سپاهی از آب اترک عبور نموده راه دشت پیموده جیل و حشم بی سپر عساکر ظفر قرین جام
کشته عروان صفه شیر آباد و سایر صحابان کرفته اموال و اسباب و مواشی و اغنام سیاه غارت و تاراج
رفت و چون معلوم نشده کر قاریخان بکدام طرف فرار نموده عنان از کذار بوی آن دشت بی آب بازکشیده
بصوب براجیت انعطاف داده در کنار رود کرکان حوالی کنبدی کر مدفن شیخ المعالی قابوس بن
بود باردو ملحق شده و از آنجا در مرحله کوچ واقع شد در پای قلعه مبارکیا نزول اجلال واقع شد و در پیش
سیندان سایر جلایل صحابی را امور کر کس و سایر و غیرهم از تهدمات عضبت شاهنشاهی اندیشه ناک
کشته پابه سریر اعلی آورده نوازش یافتند و رای صواب نما بر تسخیر قلعه مبارکیا و متعلقات آنجا
قلعه مزبور اعلی تقاعد ورزیده در مقام فرار شدند و بجانب اترک کوچ کرده همین از جاکان آن طایفه
کر سالها با توسن خود سری در باد یه مرد و عصیان مکث و نازموده بود همه جا بر سر جاگاه محمد قلی بیک
آمدند و ملازمان او صید اقعه او غنیم موده پس ایجا پیش جنگ و جدال وقوع یافت و محمد قلی بیک
آنهمه چند جا زخم با لکت داده چند نفر از ملازمان او در جه شهادت یافتند و اموال او را غارت کرده
از عقب قوم شافته بعد از ورود اتخبیر حضرت اعلی همایون از کبود جامه بیرون آمده بتعاقب آن
اطیعار ز موده بشتاب پیوست ایشان رسیدند کر جیغه و جرگاه و آلاچوق بر جاکذاشته فرار نموده بودند
و آتشی بود. عظم در غایت تیرکی کر از چاه و بیل نشان میداد و هوا سرا سر کم کشته چشم سحاب از اسک فشانی
بازمی ایستاد و بیت بشبی از تیرکی چون حبشه کا کل ٭ بشبی تاریکتر از جاه بابل ٭ هوای خیمه کر کس
آنشب تار ٭ بشبرا ده روز حبشه سیل بار ٭ چنان بیتره بد آنشب تا سحر کاه ٭ نبردی دست
سوی راه ٭ حضرت اعلی شاهی ظل آلهی اراده داشته که بجاریخان نرسند اورا بدست بیاورند
عنان از اطیعار باز نکشته و هیچ مکان نزول نکمنده دو لخواهان بیک اندیشه که بجز بروزکار رهد نشود
بموقف عرض کردند که چون دستور مینیت که در شب ظلمانی پاه شاهان نفس خود را بانی تعاقب ننمایند
اکر حضرت اعلی کر بنوررای ثاقب حوادث حینی را در آینه خیال مشاهده میفرمود ند همیشه رای صواب
نمایش باصورت تقضا و تدبر معاذیر افتاده کار با مهاکر د را مور سلطنت و فرمان برداری آنحضرت
صدور یافته دستور العمل سلاطین روزکار است تصدیق قول بیک و بندیشان فرموده در یورت ایشان

نگاه داشتن نخواهد بود باید که قشلاق خود را مستدعم ساخته اسلحه و یراق که دارند بسرکار حاکم دهند
که در قلعه مبارک آباد آورند و در انجا اقامت نمودند بدستور قدیم بزراعت و عمارت و رعیتی مشغول گشته
رسم سیاه پوشی را متفقا ترک داشته که تمام حاکم مملکت از ایشان و تمام ایشان از حاکم ایمن بوده محل اعتماد
گردند که چون آن جماعت بجز انجا چاره نداشته مقبل اعیانی شده بودند حضرت اعلی مهم هریک را بانحای
معتبرات قرایش خواهد نمود و در خلق یراق به نوعی مبالغه نخواهد بود مذکر که من بعد یک قبضه شمشیر بلکه یک چوبه
تیر در خانه احدی ظاهر شود خون او هدر باشد مجملا طبقه سیاه پوش که آنروز در ولایت استرابادکردن اطاعت
فرمان نموده و از غایت متقلی بیکدیگر را از که بحسب ظاهر نموده و بودند مکنونات ضمایر خود آنها را خلاف
و علامات نفاق از اطوار ایشان مشاهده و احساس میکردند که بقاعده قرار یافته بود قلاع ایشان را هدم
یافته چندین هزار تفنگ و زره و کمپش و کمان جلقه مبارک آباد جمع شده و کرچیهای سرداران طایفه
رسیده در خلال این حال روزی حضرت اعلی شاهی ظل الهی بشکار تشریف برده بودند ناگاه غبار عورات و دواب
از تظلم دواب و خرامی سپاه و پوشان بگرد اثیر رسیده چه در ایام هرج و مرج از اطیفه نسبت بمردم شهر
استرابادکه اکثر زهاد و عباد و صلحا بودند بی اعتدالی بسیار بظهور آمده هر کس مدرک کمان نوعی داشته
شب با فوجی از حزب شیطان بر سر خانه ایشان رفته قتل داده ما یعرف ایشان را نهب و تعدی میکردند
و از ممسک عرض ارباب ناموس امنیت نمانده بی ناموسیها بظهوری آورده بخصوص خواجه شرف الدین
ساروی که وجه مرتبه با کرده و اسپ و سیاه پوشان خود بهر حمام زنانه آمده و طازمان بامردان فرستاده و بیکبار
عورات بر منزله عفت پردون آورده بطریق اسارا کبر و فسه مملک سپاه در برده بعد از ایامی یکبار را بخصا
میفرستاده اند جزای اینکونه کاران مذاون هر چیز در ایام هرج و مرج باشد در میزان عدالت و مقابل
دادیای سلاطین کرظلال ربوبیت اند سنجیده و پسندیده نمیشود و خاطر صفحا و سنتدیده کان بی سیاست
کاران ظلمیان نمی یافت و ساحت مملکت را از خار و جود اینکونه نابکان پرداخته لولی نمود
چه بکردی مبادا بس زآخات ۵ کز خواهی یافت از کردون مکافات ۵ بالجمله رای جهان پرای و خاطر
خطیر معدلت انتمای بجزای سنگدلان خونریز قرار گرفته در روزی که متوجه حال ساداست و عطاوا رباب
عمایم و اصحاب سیور خلافت بودند سرداران سیاه پوش را بتقریب تحقیق حال اینطبقه مجلس همایون حاضر
ساخته گر ظاهر شود که آن جماعت مداولا و داعیان ایشان بمجالست اصلی باقی مانده اند یا در سلک
اجامره و اوباش در آمده داخل سیاه پوشان نموده اند بعد از فراغ ازین امر حضرت اعلی خواجه
شرف الدین ساروی بتحقیق آمده و رفت مرتضی قلیخان پرناک میفرستند که بچه کیفیت با استرابادآمده و چگونه

نیکو سرشت یعنی نواب مستطاب علیه عالیه عمه محترمه حضرت اعلی کرمه للعالمین است توسل جست
که اگر از خدمت اشرف درخواست کتابان این کمترکار فرموده متقبل عفو تقصیرات من گردد از سر قدم
ساحته برگاه عالم پناه و بجان مال و عرض و ناموس در امانت و الا دانسته باشد گر انشاء الله تعالی
تا رفع شراره نشود حرکت از مازندران بهیچ طرف ممکن نیست الوند اجواز نوید عطوفت و جانبخشی مستشعر گشته
یکه بر عزت شاهی نموده روی امید بدرگاه جهان پناه آورد و خود را بر دولت همایون مذاخت و حضرت
اعلی حسب الوعده او را نوازش نموده روی رقم عفو بر زلات او کشیده مشروط بر آنکه هوای سوداگری
و آزادی حکومت اسجاز سر بدر کرده با فرزندان و اهل عیال بعراق آمده مرزا آخال در ظلال دولت
ابد قرین بسر برد و از هیچ آفت و مس مخافت ایمن باشد مشارالیه از این عاطفت و جانبخشی کلاه شادمانی بر
افراخته حیات چند روزه را غنیمت شمرده با فرزندان و متعلقان بعراق آمده بشیراز رفت نموده
بلا فاصله نقل عزت و خاطر اشرف از دو عاطفت طبیعان او فراخت یافته چند روزی بسیر و شکار مازندران
مشغولی فرموده و هر کس را طفه فتنه انگیزی و طغیان بود بعضی بسیاست یافته بعضی را بعراق گسیل داده
محلات ساحت ملک مازندران جنت نشان که از نامداران یا بحضرت اعلی اختصاص داشت بسپرد
جرجان از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک گردیده کل ممالک دارالمرز و طبرستان و جرجان و مازندران
در استمرار و کیلات و کسکر و خوالش تا سرحد بیشه واس که در قدیم نامبرده سیانه چندین ملوک و حکام
دوی الاحشام را پناه و پانه بوده صافی گشته عرصه آن ولایت که همیشه از شورش و فساد و منازعه حکام
چون زاغ بیابان بر هزده و پریشان و سطوت قاهره شاهی رشک دارالامان گشته خاطر عزیز او نیز بسبب
چون دلهای آرمیده و اطمینان یافت و در ایات همایون فال همان ظفر و اقبال از زاده و دامنگیر او بوده
مادامیت بجانبت صعب و از اشتهار محتاج بشهر و بیان نیست و همانا صدق این بیت افتاده و
فراز عرش رفته طنطنه و نشیش زنجم نکوس تر بچندین مراحت در آن وقت زیاده از یک تیر پرتاب نداشت
روانه عراق گشته و لشکر ظفر اثر در آن راه توشویش و تعب کشیده چنانچه حضرت اعلی پیاده و ملول
خود را بدست مبارک قریب کرده بگذرگاه رفته راه باریکی بهم رسیده بود و همه را از آن راه
بگذرگاه میسر نبود پیاده رفتند و از آنجا استعانت و اقبال بقصبه دماوند رسیده از آنجا راه اراک السلطنه
فردین روانه شده و مقرر دولت ابد پیمان از اورود موکب ظفر نشان تزاحمت و خدمتی از سر کرفت
و خلایق استقبال موکب همایون نموده و عمارتهای شاهانی جواز نشان آن قصبه صفحه خراسان و آذربایجان
باقی و ملک ستانی ملک کیتی ستان باطراف و اکناف رسیده در آن خطه عزت نشان بعضی امور

آباد و دلنشین یکی گردیده بزینت افزای عالم شادمانی گردیده دعاگر منصور و رامیاگس و اوطان جنت
داده اند از فردین تمان عزیمت بصوب دارالسلطنه اصفهان العطاف داده و در هر ساعتی که فرین را
با کوکب سعد بین مقارنه اتفاق افتاده از ترسیع و مقارنه برگذار بوده باغ جهان و نقش جهان
از غبار سم ستمه جهان پیمانه زنگی عنصر سای آغاز نهاده و زمستان را به کمال بهجت و سرور در آن بلده
جنت نشان بپایان رسانیده بذکر بعضی از سوانح قضایا که در سفر خیر اثر خراسان بارداده
تقدیر ملک ستان سمت وقوع یافته از سوانح این سال که در سفر خراسان بوقوع پیوست ورود اردوای سلطنه
هرات سپهر اعلی بکپک کرا سلور اکه در سلک نوزباشیان شاه اعتصام داشت برسم رسالت بدربار
هندوستان فرستاده مکتوب بصداقت اسلوب محتوی بر حسن خلقت فتح خراسان و بپای سخ بار یافتن
محمد جان بحضرت پادشاه عالمپناه جلال الدین محمد اکبر پادشاه و مرقوم قلم عنبرین رقم نمایان عطارد دان
گردیده الچین علی بیک ایشک آقاسی عزیکر او را برسالت روم تعین فرموده مکتوب نشان بر سلطان
محمد جان بن سلطان فرزند جان فرمانفرمای ممالک عنبری نوشته از فتوحاتی که روی نموده بود اعلام فرمود
عواطف و الطاف شاهانه که در این سفر خیر اثر نسبت بعموم رعایا و زیردستان عراق همت طغیان یافت
آنست که ماموری بکلیه سزاوار تومان عراق بشکرانه عطای آنهی که در این حال خیر مآل گشته بود
یقینه هر ساله تخفیف و تصدق فرموده مذاول بتخفیف وجوه چوپان میکی است که از شاهزاده کوسفند بار
میشود و قریب پنجاه هزار تومان عراقی هر ساله از آن وجه بحصول می پیوست از ابتدای فتوحات
خراسان الی یومنا هذا اهل عراق پایمال رجال اقبال و دعاگر حضرت نشان خراسان هر طایفه تمنا
کرده اند و تشویش بسیار کشیده اند حضرت اعلی در ازای آن بگذرخانه مقرر و وجوه چوپان میکی آنرا
به تخفیف مقرر داشته تصدقی فرموده مذکور من بعد یکبار از اهدی مدین علت باز یافت نشود و
دیگر تخفیف دیناری هیچ دینار عمل کرده محاسبت کرده بر دوام ایام در عراق محصول شده بود و چون خلاف
قانون قدیم و دستور العمل زمان شاه جنت مکان باز یافت نموده و بهم محدث که معمول ساخته بودند
مشعر زمانه و آن وجه زیاده از پنجاه و شصت تومان میشد دیگر تخفیف مال و منال یک ایل اصفهان
بود که قریب پنجاه هزار تومان میشد در ازای خدمات و پیشکوبذ کیها که از اهل اصفهان بظهور آمده بود
بار باب و رعایا بخشیده نذر الحق عطایای عطا بود که از کمال رافت و رعیت پروری و نهایت شفقت و
مرحمت گستری بظهور آمده که ذات جنت صفات این پادشاه والاجاه و تا پنده با فره و رگاه آنچه
کرد از غایات و عنایات مخصوص بوده پرتو انوار معدلتش بر معارف مجزه و زیردستان مسعود و پاینده

سانحه درانثنای سفر راهی داد کشته شدن ولی خان سپهرزای ولد علیقلی خان نواده دورمش خان شاملو
که پیش الاکران بشرف مصاهرت این دودمان مباهات داشت بدست صباح نام جوانی ترکزبی که از پیش
خدمتان محفل هشت آیین بود اتفاقی برعملای روزگار پوشیده و منیت که در رحمت مکنت پرورده این
سلسله جلیل و براین خانواده پاس حقوق آبادی و نعم و لطیفت یکی آنست که میان آقایی خود و کرخواجه سان
یکدیگر مدارا روا دارند و از خطا ناموس یکدیگر گوشند هر کدام بچشم خیانت هم نگرند
مذهب ارباب وحدت مستوجب زجره عقوبت است و دلیخان سپهرزای مذکور از غایت جهل و عدم
فطانت و شعور همانا یکه و فریفته تصاویر مزبور اطاعت اظهار رجحت و حسن ثنایی خاص نموده بود و در اثنای
سفر خراسان شبی که در حوالی جاجرم و دلیخان سپهرزاد در مجلس هشت آیین در حالت کیفیت باده و عدم
شعور بسر می آمده صباح از جهت اوبر دشت تیغ تیز و شمشیر خونریز را از پای در آورده و همانا ساعت باز
کشته عزیمن اشرف رسانیده و در عالم غیرت چون پسندیده طبع اشرف نبوده مورد سختیش گردید
صبح اوا صبح در سال مکان نشانده برادر و ملازمانش را بنواخت که به تندخیی اوپردازند صبحی ملازمان
رخصت دفن حاصل کرده قشون و لشکر او را بحسین خان سپهرزای برادر کوچکتر او تیز بار برادر کرد همه اما
بوشقفت شد سانحه انکه در اوایل این سال جماعت اوغلو جغه ترکمان با یار محمد خان ولد علیار بیور
که بعد از پدر بحکومت استراباد منصوب شده بود در مقام عذر و خلاف در آمده طلایع الجبل باده
باقیه در آغاز جوانی که هشت مرحله از مراحل زندگانی طی نکرده بود مهال عمرش را بصرصر تیغ تیز
آبدار در آورده قشون سپک برادر کوچکتر او بیاد بپایه غزو جاده آورده شرف سباطیو سی در یافت
و به پسندیده اطاعت سا باز گشته بحکومت استراباد مسرتبه شده اما چنین پیچ باید و شاید
بوازم حکومت سوانست پرداخت و زیاده بمکنین خیانت تا انکه رایات حضرت آیات از سفر خراسان
عود نموده متوجه استراباد گردیده طایفه اوجلو چنانچه گذشت بچزای نامصواب رسیده فتح خان
حسب الامر اعلی کوچ و مستقلان پرده برادر را برداشته بعراق آمد سایر ریش سفیدان ابیورد سالور
سیاه نظر یک مشهور به نظر کور دعنبر ملازمت حسین خان حاکم استراباد و نزول اجلال داشت ذوالفقار
خان برادر زاده خان بواز ریش بیکران اختصاص یافته به شور سابق بحکومت آذربایجان منصوب
گردیده رخصت رفتن یافت چون جواد بیگلو خرام قلم در مضمار سخن گذاری جنده آن طایفه مکنه و تازه
نموده سوانح این سال میمون فال را بصحیفه چاپ انگاشت رجا واثقست که رحمت طلبه انوار دیده ور
و مساعدت بخت پیداره همعنانی نماید که در عرصه مقضای سال آینده بیکتا پو در آمده آن مرحله را

نیز بر حسب آرزو طی نموده بست عنانی نکند انه ولی التوفیق آغاز سال فرخ فال شکوفایل سنه
سنقاس والف کرسال سیزدهم جلوس همایونست بنوا نوروز بهجت افروز فرخ آغاز
کشته و خوشش انجام ، ابر بهاری نشاط حرز و عهد ، کستر اسینه و فرش زرین نهد ، کشت حبش بهار
چون دل جام ، خرمی بخش خاطر ایام ، نوروز عالم افروز این سال مبارک فال روز یک شنبه
هیجدهم شهر شعبان المعظم افتاد و یعنی خاقان مشرق آسمان آفتاب برهنه هیجدهم الشرف برآمده
ساحت جهان را از طغیان لشکر غارتگری پرداخت و چمن زیستش نضارت و خرمی افزوده عالم را
رشک گلزار جنان ساخت حرز و کهنی ستان در باغ جنان آرای نشئه جنان گرد شکوفه و اوار بهارش و اغ
روزگار عنبر آگین بود و ترجمت جشن عالی فرمان داده امراء و معتمدان دار کان دولت قاهره و اهل
صفهان و طبقات انام کرد پایه سریر والا مصیر بودند در آن باغ دلگشا بر دور پایچه باغ مجلس هشت آیین
ترتیب داده چهار طاق بقوس عزیمه آراسته چراغهای بر آن بعقه کرده بیت زینسان که شاه
نور چراغ ، دل دوستان خلک ماه و داغ ، چو عکس چراغان نمودی در آب ، جمل کشتی از بهر جشن
آفتاب ، ز عکس چراغان بر آب روان ، نمود آتش و آب باهم قران ، شه یار رزم جوی
بزم آرا و کواکب ملازمان رکاب فرسایل عموم برایا هر شب با بان مانیما ، که چون شهریار و شکر خوار ان
دنیا ، در آن عشرت سرای شادمانی ، کشیده بادهای دوستکامی ، و تا شبان روز بساط عشرت
و شادکامی گسترده و از آب بهجت و خندی بر روی حلایق نکشوده بود بعد از ملال از آن حال ای عالم آرا
متوجه امور مملکت داری گشته دیگر باره جهت نگهبه مطلع الوف روضه مطهر امام ثامن ضامن دامن مقام
خراسان و استماع احوال ماوراء النهر از نگهبه داعیه سفر خیر اثر فرمودند و تبرعه کور بیشه گورخان محمد خان
انکه اوزبکیه نا ایمان کرملازمان و ممالک پرور ده قدیم اجداد او بوده در هنگام تسلط عبید الله خان
بار سم غایی نموده بعبید الهومن خان سپرده شده و او را از مملکت مورو ثی اسپیلا یا فته آن طبقه را بالاستقلال
نگذارده و آنگزدم از اطوار و آئین ثرثباشی مشاهده نموده با او در مقام عذر و خلاف آمده معاونت نور محمد خان
در هنگام مهم او تبرگرفتی الحقیقه نصب کرده نواب همایون بود محرک آن داعیه گشته اصطبار این
عزیمت برای مائبت صاحب نموده بعد از انقضای ایام بهار که محصولات بخصابها در رسیده بود خان
عزیمت نصیب خراسان معطوف داشته سوی جهی که همیشه ملازم رکاب اقدس اند دیگری از
امراء عساکر ممالک را احضار نفرموده و در رضای این سفر خیر اثر از جانب نور محمد خان و امرای بخارا
باطاق ملازم نور محمد خان پایه سریر والا آمده مکتوب صداقت اسلوب و عرایض اخلاص آورده

خلاصه مضمون مجمل از رسم تهنیت و ثنای مخلصانه نامدار فرزند اعز ارجمند محمد ابراهیم گرد از بنا بر پادشاه
مرحوم خان و بنی اعمام عبد الله خان این مخلص دولتخواه است و در باغ دکر مقار علاء خان گشته بود
در اینولا چنین مسموع شد که باباو بمقتضای مروت جبلی که از اجداد معصومین میراث داشته عمل نموده
مستور نظر شفقت گردانیده و چون نوبت سلطنت این ولایت حسب الوارثه مخلص رسید و دوا
صحب را بتبرع فرستاده رفته است اگر عنایت شهریاری یار رخصت این دیار دهد غایت مرحمت در مخلص نوازی
و اعوانی بخارا بنور محمد خان رایض باب منوصل گشته پیغام نمود که با لطف و رعایت سلطنت پرمحمد خان
راضی شده ایم اگرچه از دودمان سلطنت و بخت ارث شایسته پادشاهیت اما مرد درویش است گنج فراغت و قناعت
خوشتر از مشاغل سلطنت و تردداتی که لازمه مملکت داریست راجح میداند و بر این
خللها در امور ملک و ملت بهم آمده باقی سلطنت بر ولایت سرخه استیلا یافته کوس مخالفت میزند
بلخ طرحی دیگر انداخته و انگنده است و اکنون سلطنت ماوراء النهر و قاعده پادشاهی را که اضعاف گردانده
سخت ارث و استحقاق شایسته تر از محمد ابراهیم سلطان نیست ملتمس آنست که آن حضرت وسیله
شده از حضرت اعلی شاهی ظل الهی استدعا نماید که او را رخصت این دیار داده سند دوم
آن ولایت را بر سبیل ستمر خود گردانند که در مدت عمر با منسوبان درگاه شاهی برادرانه و مخلصانه سلوک
نماید و پس بعد مبادا بطبقه اوزبکیه دشت بایشه طریقه اتحاد و دوستی مرعی باشد چون او نیز بهمین حال گرفته
ابراهیم سلطان را از باغ خاوند بخدمت اشرف آورده مکنون خاطر اشرف شده بود گرد او را بر سبیل سلطنت
ماوراء النهر تمکن سازند این معمول در حیز قبول یافت و قرار یافت که از مشهد مقدس یکی از امرای عظام را
همراه برده نزد نور محمد خان بفرستند که اگر امرای بخارا بقول خود صادق و راسخ باشند با
هر دو چهار رجوع آمیخته و نور محمد خان از ایشان عهد و میثاق گرفته خاطر از خدعه و نفاق جمع نموده او را
روانه مایه اما چون رایات نصرت آیات بحظیره سمنان رسیده و اخبار ماوراء النهر که عبارت گردیده که پسر محمد
خان و بنای سلطان محمد بر واقع شده و پسر محمد خان بدست باقی سلطان قتیل رسیده اکثر امرا گفته
شده و عذای نظری که موسس مراتب امور دولت پسر محمد خان بود از معرکه بیرون آمده بهرات آمده است
و بنای سلطان بر بلخ و بخارا مستولی شده و از یکه خواجه خاوند هم در وادی مخالفت او بهاذوده
مملکت ماوراء النهر را بحیطه ضبط در آورده بعد از استماع این خبر حضرت اعلی مقرر فرمودند که نور محمد خان
عذای نظری را بهمراه بکاه جهان پناه فرستند که از نظر راه بر گاهی حالات او زبکیه اطلاع تمام حاصل
شود و در باب محمد ابراهیم هر آنچه مصلحت وقت باشد عمل کرده اکنون بیارد ربط سخن بر جای از دوستان

ماوراء النهر را بحیطه و بیان احوال باقی سلطان که بچه کیفیت بر مسند سلطنت عروج نموده بکلک و قایع
نگار عوالم دولی مرقوم ذکر وقایع ماوراء النهر و بیان احوال باقی خان
کلک سحر پرداز گوید که بعد از قتل عبد المومن خان اعیان اوزبکیه بخارا پسر محمد خان را که از اخوان
عبد الله خان و سلاطین زاده های دودمان قتلی بیک بودند دست و گردنده و چون جز قتل عبد المومن خان
در بلاد ترکستان شهریار نیافت نوکل خان قراق ماوراء النهر را از پادشاه صاحب جاه عالی پادشاه لشکر جمع
و مراز اجاتیل ترکستان و اوزبکان صحرانشین تخت گاه جمع آورده جزم تسخیر آن بلاد را روی توجه بدان
صوب نهاد و اکثر امرای آن ولایت مقاومت با آن لشکر ننموده و حشر کرده سکاوند در جزیره و عدالت
خود نیافته طوعا و کرها مطیع و منقاد گردیده کشته و نوکل خان ولایت ترکستان و ماوراء النهر بسهولت
و اذعان خاص و خالصه گشته و بسر قند رسیده اسیم سلطان را در آورده اسیم سلطان برادر خود را با هیئت مزاریکی
در سر قند گذاشته خود با معدودی و هشتاد هزار کس روی به تسخیر بخارا آورده چون در آن وقت زیاده بازده
هزار کس در بخارا نبود پسر محمد خان را برای بخارا بصلاح در پروس آمدن و خانه نصف مزبوره و بیرون بردن
شهر را تسلیم نمودن بدفع آن سپاه گران مقصور گردانیده و نوکل خان آن شهر عظیم را
محاصره کرده چون لشکرش را گشنه و شده بود هر دور شهر محیط گشته میارزان بخارا هر روز از یک دروازه
بیرون تاخته آتش بخارا بهم می افروخته و حرص عسکر جمعی را اشعله نیغ آبدار میسوختند بازده دوز بدین
المزاحیق آتش محاربه اشتعال داشت روز دوازدهم عموم لشکر بخارا را ارباب حلاوت و جلادت بهم
اجتماعی بیرون آمده از طلوع آفتاب تا غروب صیاحه هر دو محاربه عظیم وقوع یافت و در روز بخارا بیان
آثار عجله ظهور آورده شکست بر لشکر دراق افتاد و نوکل خان از مقام خود حرکت کرده متهزم بار دوی خود
آمده و اکثر لشکر با تشتت متفرق و پراکنده شده روی بصوب فرغانه آورده و چون شب میان در آمد
لشکر از اطراف مظفر و منصور باز گشته بمنزل آمدند و دعا بهای شاه و بانی هر نوازش در آوردند و نوکل خان خایف
و هراسان گشته مجال توقف نیافت و آتش بسیاری در اردوی خود افروخته در ظلمت روی فرار
آورد و کرکیتان لشکر بسر قند رسیده اسیم سلطان را از تخت حال و باز گشتن خان آگاه گردانیدند
اسیم سلطان را از عینی تاوه خاطر گشته بخدمت برادر فرستاد که دعای عظیم باشد که لشکر ازبک
و چون که در رکاب عالی بوده اند از فوج قتیل بخارا سکست خورده و بصوب هزارجیت شتابنده و اگر خان مذبوم
بسر قند آید بگی که سندیان او اب مخالفت کشوده در موافقت بروی ما بیندند صلاح دولت
آنست که خان بادکرده و ما بیرون بر ما این لشکر بر رکاب عالی ملحق گردیم نوکل خان بصواب دید برادر عمل

نوذه عقبه غنان نوذه ایشم سلطان با وپیوسته دیگر باره آماده جنگ وپیکار گشته بر محمد خان و
اتباع او بعد از فرار تو کل بعزم معاقبت او و استرداد اموالی که ضبط مشار الیه در آمده و بوادی بخارا با
آمدند و از اطراف و جوانب مادر الله خلقی کثیر با ایشان پیوسته همت بدفع لشکر بیکانه مقصور گردانیدند
در آنروز مشغل میانگال بوخانان رسیده چون التهاب آتش محاربه اشتعال یافت در اثنای این
حال باقی سلطان برادر دین محمد خان که از معسکر پل سالار از صدمات لشکر حضرت سعادتمدار فرار
نموده بود بخدمت بر محمد خان رسیده شرح آمدن او آنست که چون آمدن او آنست که چون این محمد خان
بنوعی که سبق ذکر یافت در معسکر پل سالار گشت باقه تحمدار از معسکر بیرون رفت در راه عیان مصوب
عالم قضا تاخت باقی سلطان برادرش با معدودی از جنگ گاه بیرون رفته بانده خود رسیده و از معسکر
کده نشته بیخارا آمد چون بر محمد خان از بخارا بعزیمت تو کل خان متوجه گشته بود اهل بخارا بر حضت
او باقی سلطان را بشهر راه ندادند و لا علاج از مرار خواجه بهاء الدین محمد گذشته متوجه اردوی بر محمد خان
شده و از دون منزل موکب او پیوسته بوسیله امیر مشرف ملاقات دریافت و بعد از چند روز باقی سلطان
چیکیر باد کورنش نموده امرای بر محمد خانی آمدن او مغتنم دانسته بوجود آوا استبشار نموده مقدم
او را معزز و گرامی داشته تقویت او کرده مجالخان نامزد کردند باقی سلطان هر دم تو کل خان محاربات
کرده در اکثر معارک بنظر حضرت اختصاص یافت و عبد الواسع بی که از امرای معتبر عبد الله خانی بود
با سلسله کفران نعمت و زیاده بخدمت تو کل خان رفته او را به تیغ مادر الهر تر غریب و تحریک نمود
بود هم بست باقی سلطان بقتل رسیده قرب یکماه که میانه آن دو گروه آتش حرب و پیکار مشتعل
باقی سلطان هوا خواهی بر محمد خان آثار عبادت و یکچندی طلوری آورد تا آنکه تو کل خان از کمال بر
آمده پشتوانی عظیم بر لشکر بر محمد خان زده از اطراف بتر مردم بر محمد خان هجوم آورده
بازوی جلادت کشاده حربی صعب میانه ایشان اتفاق افتاده اگرچه سید محمد سلطان قوم بر
محمد خان و باقی اتابک دیوان بیکی در آن شیخون بدست لشکریان تو کل قتل رسیده اما تو کل
نیز زخمی شده و کاری نیافت و خان عزلیت نصوب مراجعت نا شته به تاشکند رفت و در انجا بیماری خان
ذات او گشته بعالم بقا پیوست بر محمد خان در اثناء اینکه خدمتها باقی سلطان بصلحت نیک انجامیده
زمام ایالت و لایت سمرقند را در قبضه اقتدار او نهاده روانه آن صوب گردانیده و خود بیخارا باز
گشت باقی سلطان کامیاب و کامران بسمرقند رسیده سمرقندیان که از تسلط لشکر بیگانه بتنگ جان آمده
بودند صلحی که نه واقع شده مشروط بر انکه لشکر سمرقند متعرض نا شکند گردد انقصه باقی سلطان در کمال

اقتدار بر مسند حکومت و لایت سمرقند تکیه زده خطبه و سکه بنام بر محمد خان آرایش یافت و خواجگی
مملکت را بضبط در آورده و در آن سال آثار اطاعت و انقیاد از او طهور می آمد رقه رقه از باده نخوت
و غرور سرمست گشته بمستی آغاز نهاد و چون خود را در امر سلطنت و فرمان روایی از بر محمد خان
شایسته تر میدید دعوی مانع و منازعی مثل سمرقند مملکتی وسیع در سخت و مقر فرش قرار گرفته عرصه ولایت
از صاحب و جودی خالی میدید هوای سلطنت و پادشاهی در سرش افتاده بخیال تخوت و غرور بر لشکر
و اعاظم را به بافت و دست و دل بعطا کشوده حاصل ولایت را بانعام متجدده و لشکریان میدار با
اشتر و از طوایف اوزبکیه بر سر او مجتمع شده بجمعیتی عظیم دست داد در حسن قلی سلطان اعمام باقی سلطان
و ترسون محمد سلطان برادر ش و سایر اقربا و اعیان سمرقند آمده پای در دایره اطاعتش نهادند
و در زمان زوای دولتش ارتفاع می یافت و بلعب خانی مخاطب گشته و از مردم او دست و از زیاده
از حواشی مملکت واقع میشد امرا و ارکان دولت بر محمد خان بعد از انکه دو سه مرتبه او را از بین زیاده روی
در حرکات ناملایم منع کردند ممنوع نشد و در مقام تادیب و کوشمال او در آمده لشکر عظیم جمع کرده بقصد
سمرقند نوذه باقی سلطان که بعد از بین از دو باقی سلطان تغیر خواهد یافت از جنگی خبر یافته بصلاح
و ملایمت و صلح دعوتی داده و کسان چرب زبان فرستاده تمهید مقدمات صلح معذرت پرداخت و چون خاطر
متغیر سکه گرده بود آن ایل اطاعت و انقیاد ننموده قرار داد که من بعد پای در دامن ادب کشیده و از
سمرقند کرباد و شوخی باقه طاعت نماید امرای بخارا تیز تر بقصد اله داده بین الجیحون کرگ آشتی واقع
شد از روی چند شعله نزاع فرو نشست اما طوار باقی خان آثار خلاف ظاهر و باهر بود احکام مبالغه
در حقه با عیان اوزبکیه فرستاده متابعت خود و لالت نموده بود ظاهر گشته باقی خان هیچ وجه
سر از بخیر اطاعت در نمی آورد و چون خیال سلطنت و پادشاهی در دماغ او جای گرفته بود حاصل سمر
و خاطبوذ و مر سومات آن جمع کثیر میکرد و در این مرتبه پرده از روی کار برداشته عزم مخالفت جزم
کرده بهاره تسخیر ولایت میانگال با لشکر موزار از سمرقند بیرون آمده بخت قلعه دوس میانگال را
محاصره نوذه شاه کوچک دوس حاکم میانگال از قلعه کمر بیرون آمده تر باقی خان رقه اطاعت او
بی جهت بقلعه دبوس دست یافته متصرف در آورده نوذه محمد شریف سلطان قوم بر محمد خان با کوه در آن
قلعه بود مشغل آورده علم تسلط و اقتدار بر افراخته از حواشی مملکت ایکچو توانست بحیطه ضبط در آورده
بر محمد خان در بخارا از این اخبار موحش بی آرام گشته عساکر و اتباع خود را جمع آورده کرباد مدفع او
او بسته و کس بلخ نزد عبد المومن خان و امرای بخارا فرستاده ایشان از طغیان باقی خان خبر داده

استماع نموده آماده جنگ گردیده بودند چون لشکر بلخ بدین مقام رسید لشکر بخارا نیز بمقابله آمده صف آرا شدند و جنگ عظیم در میان آمد و از طرفین کوشش بسیار بظهور رسید آخر الامر لشکر بلخ منهزم گردیده بسیاری از ایشان بقتل رسیدند و باقی بجانب بلخ فرار نمودند و لشکر بخارا تعاقب نموده تا نزدیک بلخ رفته بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و بسیاری را اسیر گرفته بخارا مراجعت نمودند و بعد از چند روز بعضی از امرای بخارا که در لشکر بلخ بودند بخارا آمده ملحق بجماعت خود شدند و بعد از چند روز دیگر بابا بیگ و بعضی دیگر

والاس مشرف شده نزد ایشان رفته و آن بقعه شریفه چهارباغ را سایبده و در آنجا وایام متکرر بطواف
دعا و زیارت پرداخته همواره و بخدمت خادم باشیگری که در آن روضه مقدس بذات اقدس جهانیان
اختصاص دارد مشغولی میفرموده که عنبر سحیم بهار در روزبدن آمده و باغ روزگار را معطر ساخت نوروز
سال هجده تا کی چنان بیل مطابق هشتصد الف سال جهانیان هم علوبس سعادت تاریخ است
نوروز عالم افروز این سال همت آل در روز چهارشنبه پنجم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاده
یعنی سلطان سیارگان که فیض بخش عالمیانست با شکوه و اقبال بر سریر اشرف برآمده لوای طلب بی
برافراخت و نسیم اردی بهشتی از سحیم گلهای بهار عطر سای آغاز نهاده و باغ روزگار را معطر ساخت
شاهدان بهار لکشا با هزاران زیب و بها از حجله سنگ سا چهره بنا گشته سرور افزای خاطر عالمیان گردیده
شوخ چشمان ریاحین کمر از دشت سبزه و لشکری خار بگری در رهاشخانه خاک سر بجیب احتشام برده در دامن
تحمل خمیده بودند سر بجلوه گری برآورده شوخی آغاز نهادند بهت بازو نوروز گشت تهمتن
گرد صحن چمن حوصله ریز ، شد نسیم بهار عنبر بیز ، در و بام جهان نشاط انگیز ، از نسیم بهار
فیض صبوح ، هر دمی جان دهد بقالب روح ، مبسام جهان ز لطف بهار ، میرسد بوی دوستان ز کنار
گفت یار ، حضرت اعلی در مشهد مقدس معلی کامیاب دولت بوده لوای شاه مانی برافراخته
در ساحت میدان آن ملیده ارم نشان بچوگان بازی و فیض اندازی نشاط افزای خاطر انور بوده اند
از سر در نشاط ایام نوروز عزیمت تصرف دار السلطنه هرات معطوف داشته و بفیروزی اقبال
بدان حضرت نشان رسیده در باغ شهر نزول فرموده اند حسین خان شاملو حاکم با ایلی و اعیان ایلات
استقبال بجای آورده تحفه لایقه تقدیم نموده و مثال عالی بطلب حاجی محمد خان ایلی خود ارزم و
نور محمد خان والی مروشاهجان شرف اصدار یافته مصحوب ملازمان رکاب اشرف فرستاده که در باب
مهمات ماوراء النهر با میکان مشوره نموده هر آنچه بصلاح دولت باشد عمل کرده حاجی محمد خان امثال فرمان
نموده از جوزارم بمرو آمده روانه بود که در راه چاری عارض گشته چند مرحله در محفه آمده آخر الامر بحضرت
وقت کرفته شوانست آمده و بعد معذرت بی اختیار بتقدیم مراسم بندگی حضرت اعلی نیز عذر پذیر گشته
اما نور محمد خان محمود مشکک جسته از آمدن طفره نموده و در دار السلطنه هرات اکثر روح الله بیک که به ایلچی
فرستاده شده بود و از بلخ باز گشته عرض کرد که بعضی از مردم ایلخ خوابان محمد ابراهیم خان مذبوح و بعضی
دیگر ملاحظه خاطر عبد الامین خان که بالفعل حاکم علی الاطلاق ایشان است راضی خاطر ساز او و بیکدیگر
گرمیا دار آمدن او منفقی بودند عبد الامین خان که بالفعل حاکم علی الاطلاق است بعد از آنکه بیکدیگر

مجالس کنکاش اتفاق و یافت از حضرت اعلی شاهی ظل الهی اندیشه نموده باکراه راضی شده مشروط بآنکه
مشروط بر آنکه عبد الامین خان سایر امرا و بزرگزاده بیش او کورنش نمایند و منقاد امر و نهی او باشند
و حمایکی کور در تصرف است آنچه عبد الامین خان بر و مسلم دارد بحکم تربیع متصرف بوده تاج طلا و ارابهر
جهان طاعت نماید که بعد از آنکه بتوفیق الصد ماوراء النهر به تصرف در آمد بیک که ایام در تجارا و بیکی ایلچی بیک
کرده و از جانب او به محمد ابراهیم خان نشان استمالت نوشته برادر اغرطاب کرده بودند هر چند جنبشی
در ضمن خاطر شریف نموده اما بمصلحت وقت مصانعه نظر موده کفته که ع دولت مدارا خان چیزی
چون اعتماد تمام برای صواب و حسن و تدبیر خدای نظری در نکذرده و بمصلحت وقت با عبد الامین خان
ملاطفت و اظهار محبت موده بمقتضای عقل و دانش عمل نماید و اسباب و یراق پادشاهانه مرحمت فرموده
بوداق خان حاکم مشهد معلی و ابن حسین خان غیرز حکم را همراه کرده روانه نموده و امام قلی بیک
باکیزه ترکمان را بایلچی نزد عبد المومن خان و امرای اوزبکیه فرستاده مبالغ عطوفت ارسال داشته
سخنان حقیقت بیان در باب وفاق و اتفاق قلمی فرموده که در تسخیر ملک ماوراء النهر بکمک و مدد
اکر بکو ملک قرا باش احتیاج داشته باشد اعلام نماید که فرستاده شود و محمد ابراهیم خان در ساعت
سعد از خدمت اشرف جدا شده و با جمع قرا باش و خدای نظری روانه شده باکیزه امام قلی بیک
بشهر فرستاده که خبر آمدن او به عمر اش رسانیده و مردم را باستقبال او ترغیب نموده ایلچی
رسالت نموده اما عطایای بلخ بملاحظه خاطر عبد الامین خان که بالفعل بر مسند سلطنت بلخ و ماوراء
خواهش متبوع انشته بوده بر حضرت او جرات استقبال نکرده بالاخره بصلاح و صوابدید سر
علی بعضی از پیش سعیداں صلاح اندیش رخصت یافته باستقبال او فرستاده و در حدود میمنه فیما
بین ملاقات روی موده در سر آب کفت و شنید بسیار واقع شده آن جماعت از اطوار محمد ابراهیم
خان دانسته که او سر بسر مجهول البنی فسده و بنخوابده و بعضی از عبد الامین خان تهمت یافته هوای
دو نخواهی او در سر داشته اظهار خلاف نموده از انجا باز کشته بشهر رفته و بعضی دیگر کفته که آمدن
لشکر قرا باش احتیاج بمهمت پادشاه زاده عالیجاه که دارد و نکه بهر چه مصلحت وقت عمل نماید
بوداق خان و خدای نظری بجواب سر راضی باهمی شده و قرار داده که از جانبین حقیقت بحضرت
اشرف عرض نمایند که بعد از انچه از جانب اشرف عرض نمایند اشاره شود عمل کرده محمد ابراهیم
خان در قفا چون اعتمادی بر آن جماعت نداشته حزم و احتیاط مرعی داشته کوچ کرده یکه و تنها
پس نشسته که بکو ملک قرا باش نزدیکتر باشد و کس ملازمت اشرف فرستاده حقیقت عرضه داشت

نوازنده در پیش مسندان مذکور بمنهج مراجعت نموده چون از بندگان حضرت اعلی و امر عظیم داشته اینان
بترکمن پایه سریر اعلی فرستاده عرض مدعای خود نموده و فرستادگان در دار السلطنه هرات بدرگاه
فلک اشتباه آمده حضرت اعلی ژموده که چون ما مصروف بر آنست که محمد ابراهیم خان لشکر بر سر بخارا
کشیده مملکت ماوراء النهر را مستقبله انتزاع نماید و از عبد الاحد خان و امرا و اعیان بلخ توقع مراقبت
و همراهی دارد اصلا توقعی در مملکت بلخ و محالی که در تصرف عبد الاحد خانست ندارد و چون تا مدتی لشکر
فراهم نباشد حاضر نشده که اگر عهد و میثاق میان آورد که با و تعدی نمایند و چاره باعیان موکد
سازند که خاطر اشرف از جانب و نفاق ایشان اطمینان یابد بعد از اخذ عهد و میثاق بوداق خان با
کشته او را با جنود او بنگ بسلامت روانه بلخ گردانند و با کراد امام قلیخان دیگر بار بمحبت این مهم مبلغ
رفته و مردم انجا را بهر نوعی رضای عبد الاحد خان بحق گفته اما بالطبع اگر عطای او بنگ بار و
عهد و میثاق بسته شد که مرکاه محمد ابراهیم خان نشریف آورد ما جانب پادشاهزاده صحیح النسب خود فرو
گذاشته مجهول النسبی که بضرورت اختیار نموده ایم نرویم و بخواهیم گزید و در خفیه عهد نامه درست کرده به
پاکیزه امام قلی سپرده داد و خاطر از مواضعت و متابعت آن جماعت جمع کرده با زکشته محمد ابراهیم
خان را با صفای نظر بی تکلف و داشت و ملاحظه ای سپاه نه بجانب بلخ برد و در قریه شیخ از جانب
مراجعت نموده و محمد ابراهیم خان بحوالی بلخ رسیده و عبد الاحد خان از آمدن او اطلاع یافته تحقیق
باستقبال نامزد کرده و آن جماعت بسعادت ملازمت کورنش او فایز گشته آثار بجاه پادشاهی از
ناصیه احوال او مشاهده کرده خاطر ملازمت او قرار داده و روزی که بشهری آمد امرا و اعیان که در
خدمت عبد الاحد خان را با استقبال او ترغیب نموده داد بمحبت حفظ ربقه سلطنت و بزرگی از آن ایام
عهود نامه تا مکنه و عطفی عرض کرده مذکر از نواب حامی با استقبال محمد ابراهیم خان نشریف برده
عطوفت و اشفاق بر او را نه فرموده عموم او زبکیه سکان را بسبب به برادر زادگی بعهد م اشفاق و مهربانی
متهم میدارند و مجملا با نوعی عطفی رضا با استقبال داده و عبد الاحد خان با امرا و اعیان خود کرتا با استقبال
سوار شده و چون از شهر بیرون آمد موکب عالی ابراهیم خان مایان شد اگر مراسم کرانشتیاق دیدار او
بود نه پیشتر آمده کورنش کرده رتبه رفعت کمی چنان نمانده و چون هم بتلافی انجا عجد ایمان او زبکیه بعبد الاحد
خان قرار داده بودند که چون محمد ابراهیم سلطان در حین ملاقات پیاده شود جناب خان نیز پیاده شده او را در
آغوش مهربانی کشیده و برادرانه معانقه نماید و نواضعات مشفقانه بجای آورده او قبول ایشان نموده
چون بکدیگر رسیدند اول آن بچاره ساده لوح ماوای از مرکب فرسنده و آمده محمد ابراهیم خان چون خاطر

نوازنده و فرود آمدن او بنوازش ستوده و هوا خواهان خود را معتبر گردانده او را پیاده پیش آورده کورنش
فرمایند و از بسیاری امثال امر نموده و چون وقت نماز نزدیک بود خلایق بالطبع خواهان طرح تازه بودند احدی از
بیگخواهان او را اجمال نکرده و عبد الاحد خان مضطرب و حیران و کورنش کورنجیای آورده
و محمد ابراهیم خان بملازمان شاره نموده که اسب سواری و کوتلقای او را اصابحی کنند آن بچاره بعجز
کورنش هر چند جلو میطلبید که سوار شود بایست نشیده و زیر دست مراکب لشکریان حیران مانده بود
محمد ابراهیم خان او را بکی از اهل اعتماد سپرد که مضبوط نگاه دارد و خود بموجب دلالت و عظمت
اجلال و الاسلام بلخ گشته در سرای سلطنت نزول نمود و عهد محرره ملاقات بر او زاده نموده چون کار از
دست رفته بود اظهار خلافه و عهد بابی کرده و استعانه عاموکه منسبت به عبد الاحد خان عروت و اتحاد
بیجای آورده هدیه ارجمند پیشکش نمود اما در حالت بار محمد سپرده اظهار دوستداری کرده و از میان
داشت و محمد ابراهیم خان بفراغ بال بر مسند سلطنت تکیه زده و طوایف اوزبکیه پایی در رکاب او
مانده و حکام حصار شادمان نیز اظهار انقیاد نموده و لوای دولتش ارتفاع یافت بعد از استیلای او
کشته شدن عبد الاحد خان چنان اتفاق رفت که عساکر پرداخته و دی کار برداشته گفت که چون
مردم بلخ بسلطنت جانی بیک سلطان پدر بابی خان اتفاق نموده و بوده و خانواده جانی بیکی بالکلیه
منقطع شده پس این مدعیان سلطنت و مملکت را بمحبت تو حفظ مودم امامحمد ابراهیم خان بسبب بعضی
سلطنه و کمکی با کرصه ق و کذب آنرا خدای داند رایا وده اتفاقی نتوده و بر اق سفر حج او مرتب داشته
رخصت راه حج داده و مشارالیها در راه بعالم آخرت پیوست محمد ابراهیم خان عرضه اخلاص آمیز مشتمل بر
حقایق حالات پایه سریر اعلی فرستاده حضرت اعلی از رفتن ما بین اجتناب نموده در دشاه مالک گشته بسبب
دعا گوی او معتمدان فرستاده انواع شفقات و التفاتات فرموده و آوازه سلطنت و اقتدار او
ماوراء النهر رسیده باعث اضطرار خاطر باقی خان گردید چنانچه گذشته و مدینه و بیسره و بخارا باب و امنخواه و مسیر
و بلخ و مضافات آن تا حدود بدخشان محمد ابراهیم خان بصافی گشت و تا رایات جلال در خراسان بود
همیشه قاصدان پایه سریر اعلی فرستاده و وقایع یومی عرض میبود و عنای نظر بی دیوان پیکی و ورا
و فائق مهمات بود اگر مضمون نظم آیات بجا بنا سپرده فرو شاهنشاهان و تحریر آنولایت دوست
آمدن نور محمد خان عقل این بیت تحریر یافت که نور محمد خان در آمدن بدرگاه فلک بنیان عذر با
چهره و راز کار افتاده و خاطر او را زده عیار را آورد کرد بدا ما بجان دستور اظهار عطوفت و اشفاق فرموده
حسن و بیک سیاول مجلس بهشت نشان مشهور به چهار یار کن از زمره مقربان مبسط حضرت بود تا زود محمد

خان زستانی از آنجا عطوفت مشتمل بر توجهات شاهانه شرف اصدار یافته طاهر اخذ نموده بسیار چاپه سر را علی الفاء نموده بود پذیرفت اورا از آمدن معاف داشته اما در جنبه پیغام داد که توجه همایون را جز شبه بجز اسان بعضی معاونت آن برادر بود و معاشرت و مصحبتی بسیار نوزده چندین سال که همایون مسلوک بود اقتضای آن میکرد که بی انکه از جانب همایون باظهار اشتیاق و خواهش ملاقات شود آن برادر بسیار موکب همایون را در ارمغان استقبال نماید اگر بحسب طبیان بابی خان تا حالت ملاحظه داشت و در اضوفت که مابده دولت و اقبال در خراسان و محمد ابراهیم خان در بلخ تمکن یافت ام اصلا ضروری از و مفقود نیست اگر بجا بین صورت ملاقات روی نماید و در نظر خالیان منتبه بعدم ارتباط گشته مظنه خلاف میرند وجهی که در لباس دولتخواهی اورا از ادراک ملازمت اشرف مانع امده در حقیقت دولتخواه او نیشه بلکه اسباب بدولتی سرانجام میدهند اولی بحال او آنست که در این باب سخن بحکس انشنوده یا رانه و مخلصانه بغرضیت ملازمت موده چند روزی در خدمت اشرف عهد ملاقات تازه نموده قرین اعزاز و احترام تا کرد اما حاصل از بطرف بهیچ وجه رضا بعدم ملاقات نمیدهم و اگر او آیه مهمان پذیر باشد که ما بجز چپ سگار بر آمده او را ملاقات می نمایم ازین دو شق بهر که ام رضا داشته باشد عمل میکنیم حسرو بیک چهار یاز حسب الامر سهده بار کردن اقتدار نزد نور محمد خان رفته ادای پیغام سعادت فرجام همایون نموده و هر چند او را بآمدن ترغیب میکرد او مکرر پیشمان گشته عذرهای بیحاصل میگفت تا انکه حسرو بیک را بی نیل مقصود باز گردانیده خود با خواص آمد کوپان خانه بر انداخ خاطرشان کرده بودند که حضرت اعلی شاهی ظل الهی طمع در این ولایت کرده اند چنین که نور محمد خان در آمدن همراه عراقی آمد این ولایت را بامرای قشلباش میدهد یا خانخانک سلطان جنوشانی که حق خدمت قدیم در آن سلسله داشت و همراه نور محمد خان بعراق آمده بود او را در کتاب امور ی که خلاف رضای خاطر اشرف باشد منع نموده میگفت که اگر جواب کلمایی از همایون در این ولایت طمع میداشت در سال اول که فتح خراسان شده و بامرای قزلباش سپرده نمیشد و این اندیشه غلط بجا خاطر او مده و او طریق صواب کم کرده بحرف دولتخواهی گوش میکرد تا انکه خانخانک سلطان را به قتل آورد و مجملا آثار رفیان و دگرگون نخست از او ظهور رسید و در این اثنا محمد ابراهیم خان بگیده و کفایت او را که همدان خان نوشته بدست آورده بخدمت اشرف فرستاد که با وعده و وعیدی چنان آورده بود دولتخواه نموده بآمدن محمد ابراهیم خان راضی نشود و قشلباش را دخل ندهد که مقصد شاه از نزدستادن او آنست که بقرب او نور را به تطرف آورده و بخانی که مشعر بر خلاف و عدم ایلاف بود در آن ولایت مرقوم شده

بود این اجمال را اجبار موجب ازده و باد خطار خاطر اشرف کرده اما از فتح جوصلقی بتماس طاهر خلاف اورا
میفرمودند تا انکه نور محمد خان میرزا کلان و چغتای که از جانب حاکم اسپور بود و همیشه اظهار اخلاص مینمود
بحضرت اعلی شاهی ظل الهی نمیشنود و به مشهد شده در مقام دفع او در آمد مشار الیه از دو خائف
مرشد قلی سلطان و له هدا و یروی خان را که در بسطام بود مشهد تعین پس نموده مامور فرمود یکست طلب نموده
که علقه اسپور را بدو سپارند و خود از اتباعیه غلیه علقه فرستاده شاهی آورد مرشد قلی سلطان که توجه
والتفات شاهانه را در باره نور محمد خان بدرجه کمال میدانست جرات رفتن بی غرض اشرف از خود ندیده
بدرگاه شاه جهان پناه گریده در دار السلطنه هرات سعادت و ملازمت کورنش همایون مشرف
و از عصیان نور محمد خان جنبرزاده حضرت اعلی را متوجه آن ولایت ترغیب نموده و انه کی پرداز
کار او برخاست چون این اخبار در مرو مسموع نور محمد خان گردید سراسیمه شده بجانب اسپور در حرکت آمده
در پای علقه نزول کرده کس نزد مرشد قلی خان فرستاده اعلام نمود که چرا و خل در ولایت من کرده اگر
حکم اشرف در این باب صادر شده ظاهر سازد تا از قضیه پروی زده و در جواب گفته بود که حکمی
بمن نرسیده و بجز سر آمده ام حالا که واقع شرح حقیقت عرض کرده تا جواب نرسد پروی نمیتوانم رفت
چند روز صبر نماید چنین رود فضل از آمدن میرزا خواجه کلان از شیراز بارخانه بسیار خاصه شریفه
آورده بودند حضرت اعلی بر سم معهود مخصوصا نیک مقدار استر حصه بارخانه مصحوب لی بیک فورچی
ابو اعلی جهت نور محمد خان فرستاده بودند وقتی رسید که میانه او و مرشد قلی سلطان مرسله و گفتگو
بود نور محمد خان در اینوقت اهمیتی را نوزی عظیم دانسته ولی بیک را که مرد ترک ساده لوحی بود از غفلت
کرده مرشد قلی سلطان اظهار عواطف و الطاف شاهانه نسبت با و نموده از تحرکت منع نماید مرشد قلی سلطان
جاهل نادان از خستان او چم غضب شاهانه علقه را سپرده بسا کوه کریده مع چند مردم نور محمد خان
غارتیان حملا بر بی خدا امیها کرده چند کس را قتل آورده و نور محمد خان علقه اسپور را به محمد صادق
بیک صفی چغتای و قاسم بیک مشهور کرار سرهنگان اعتمادی او بود سپرده چون از حضرت اعلی شاهی
ظل الهی خایف و خطه ناک بود خواست که خود از جوالی موکب همایون دور تر اندازه و بیاغ حضرت
مزار کس که همراه داشت سوجه بنا بجا شد اما حضرت اعلی منع نمودند و نور محمد خان اعلام نموده بود
عزم ملاقات او جسته هم فرموده به سعادت واصل از دار السلطنه هرات بیرون آمده از بار حضرت
روانه شده و چون به قصبه جوجه رسیده در انجا متحصن شد که نور محمد خان طریق نامردی سپرده علقه را
از سپر بالی خالی کرده و علقه مردان سپر را بعتمدان سپرده اسباب حصار داری مرتب داشته خود

بطرف شده باغذا که قلع مستحکم داشت رفته حضرت اعلی را وعضی از مقتضت و اعیان او بود اگر بر جاده و فاداری
مقیم بوده دل اخلاص گزین بر عمل عشق خلافت بنا نموده باشد و استقبال موکب همایون کرده سعادت
ملازمت دریابد چه بعد از نا کید یکه در آن سرزمین سپاه سکاکر ده از راه اپهور و مهشه معدس معلی رفته
زوایه خواهد کرد مذکور آینه خاطر را بهجار خلاف مکدر ساخته هست باد و غفلت و غرور شیع باشد او را از
خواب غفلت بیدار ساز مذ چون و بعد م خالفت و طلقه داری پیش آمد بر اه رفت که شامل اوبر دولت
همت شاهانه لازم شمرده حسین خان شاملو حاکم عزیزیان و ابن حسین خان سرخیل و سران قبایل اتباع حاکم مرقوم
از چپجر بر سر مرد و فرستاده مذکه قلعه را محاصره نمایند و خود با طازمان رکاب اشرف که بعزم سکار همراه بوده بعد
در آن مکام عدو ایشان چهار صد و شصت نفر پیش نهاد بر سر اپهور نشریف برده و قلعه را محاصره نمایند
و چون در سابق جزء قرب و وصول رایات نصرت آیات بنود محمد خان رسیده با وجود قلت عساکر منصوره و کثرت
لشکریان او از سکوه موکب همایون مخیر و سراسیمه گردیده و متفرقه و پراکندگی در میان مردم او افتاد و
قریب پنجهزار نفر از جماعت طلایر و خلی اخلی و اویماقات صباس خانی که در صدد و سیاه و در روس و با جاد و
بورت مسکن دارند و طلازمت او اختیار نموده و در همانجا از وصول شاه صباس خبر خورده شنیده و او باد اه
هزار کس از حول اطیار بوده بر و فضله و در راه آن جماعت نیز از تکلف جسته در هر مرحله جمعی راه فرار
می پیموده تا بدرک مردی نرسیده و شب از دروازه حبابت ارکنج داخل مروشده جزء آمدن او با بر ای
عظام کرد مرد وجود نرسیده بود لکش سلطان استاجلو و ابن حسین خان با نوجی از غازیان او را استقبال
نموده مکرد را بدست آورده و شاهی طریق منحض شده از راه چول آمده گذشته است امرا با بکشته از
عجلت او طلع نکرده تا ما رسیدن افراد خود را بقلعه امداخته بود رکاب خانه بعضی براق او را بدست
آورده و حضرت اعلی محاصره قلعه اپهور فرصت موجود بوده مباشر مطاعه با حصار شکر عراق و فارس
و خراسان فرستاده مقرر داشته که بوداق خان حاکم مشهد مقدس معلی و میرزا محمد سلطان سپاهت
حاکم مینا بور بکومک حسین خان بر سر مرو روند و حسین خان قاچار حاکم استراباد را در اطراف سرخس
بر سر قلعه نساء و حاکم اسفراین و بعضی محال بکومک او معین شده طازمان رکاب اقدس به تسخیر قلعه
اپهور مشغول گشته روز بروز زعر اهل بارو می همایون سیر سیده مذ و سپاه پیش برده و فضلتا
نذ و جوانها ترتیب داده و در انجا اسباب قلعه گیری اهتمام مینمود نا کاه بر عصوران شکست کرد یده و تفرقه
و پراکندگی شکر و مرا می احوال او راه یافته دست و پا شده طلب عفو و امان نموده در روز
سبت و چهارم از زمان محاصره قلعه را سپرده مذ محمد صادق بیک و قاسم بیک خلعت امان پوشیده و از سلک

طازمان استرف مسلک گشته ابراهیم بیک برادر خاطک سلطان که شرف طازمت دریافته بمجنه ماست
و قایم داشته بر تبه امارت سرافراز گشته الکای جهان از خان خراسان باو مرحمت شده در ایات جلایل انعامات
تسخیر قلعه اپهرد بر حسب رزی و اقبال متوجه مرو شاهجان گشته با لشکر نفرز و رهای قلعه نزول اجلال فرمود
نوذر محمد خان از وصول موکب پیروزی نشان و بهست آوردن قلعه اپهرد خبر یافته در بحر تفکر فرو رفته
انگشت تحیر بدندان گزیده و بیخ الفا رنده امت عجز و مسکنت چاره بافته کس پیروان فرستاده و اعتصا و الده و
عاطفت پیک و سلام آقایی ترکمان را طلب داشته و ایشان رخصت رفتن یافته در قلعه با او ملاقات
کرده مذاورا از اعمال و افعال نا هنجار که موجب خاطر مبارک اشرف گشته نکوهش بسیار نموده و از صدمت
حضرت اعلی مشمل عفو تقصیرات او شده بدریافت طازمت اشرف راغب ساخته مصمم ان شد که لشکر
او حضور سایر حمایت و زبرده قاضی مذکور کرکن الدوله و مدبر الملک او بوده مذاز خوف غضب شاهانه
بالطبع راضی بپیروی آمدن و قلعه سپردن نبوده مذ ما مولت و سطوت قاهره شاهی است ایشان را
از خواب غفلت بیدار ساخته طاهار کرد بار صا به پیروی آمدن او داده مذ و در همان روز با کمال خجالت
و شرمندگی پیروی آمده و در مراحمت اعتصا و الده و سلام آقا بشرف طازمت اشرف مشرف گشته
سجده شکرانات و افضال بتقدیم رسانیده و حضرت با وجود حرکت ناهنجار کرار او واقع شده و کتابات که به عجبه
الاجل والی بلخ نوشته بود و در دست و اشته این مضمون صدق مشحون را که در عطوفت و لطیفت کرد ار شاهانه
بیت منظور داشته انواع لطفه و دلجوئی طلبو را آورده خاطر او را از یاس و سخط پادشاهانه ایمن کرد انیده
و در آن سبب طریق معهود باو در کمال سلطنتی صحبت داشته وقت خواب بتکلیف باز کشتی بقلعه فرمود
چون مدتی از مسی غفلت مهوس آمده بود به تحریک و تعلیم حسین خواهان عاقلانه پیش آمده از رفض قلعه
ابا نموده رفت و صباح آن روز که روز جمعه بود حضرت اعلی به قلعه تشریف برده و در مسجد جامع مرو خطبه
اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر بنام نامی همایون خوانده شد و از زمان آن دیار که از
عهد ارکان خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمة والغفران الی هذه الاوان که هشتاد سال بود
کرار ذکر اسامی سامی حضرت ایمه هدی علیهم التحیة والثنا عاری و عاطل گشته بود بعون عنایت الهی
و بمزید اقبال حضرت شاهی در این مرتبه علیه زینت یافته سر جلک افتخارت الحمد لله علی ذلک
عذوبان و کافه خلق آمد یار بسبب مغایرت از طایفه قزلباش خایف و هراسان بود بنا بر اقتضای جواهر
معدلت و رعیت پروری از جانب همایون نوید عاطفت و اطمینان یافته حکم شد که بسبب اختلاف
مذهب متعرض احدی نشوند و ولایت و ولایتی آن ولایت به بکتش خان استاجلو حاکم ماوراء چاق

باقی خان سپاه دوده لعبار نظم و طلیعه سپاه و مقدمای از کلکه بگر پاشیده و راه انداده ام پیش گرفته
عبد العد سلطان در معرکه نایاب کشته ملکه مقتول گردید یار محمد میرزا در حضا جزو توجه خراسان و الیحا
موزون سپاه بر اقبال کیتی ستان چاره و یاره در کمال اضطرار راه فرار پیموده و داغ بای محمد ابراهیم
خان جهانگیر میرزای والد سید محمد سلطانرا که در شیر خان پیوده محمد سلیم والد میرزا محمد حانرا که در اندخود پیوسته
با عرب محمد اتالیق او مصحوب خود کرده سیده و روی توجه بخراسان آورده و ولی محمد خان حضرت
اختصاص یافته فرود فتح و ظفر با استقبال برادر فرستاده و باقی خان در کمال عظمت و کامرانی بلخ منزل
آمده بقیه لشکر را بعز الحاق پادشاهانه امیدوار ساخته از یاس و سخط خویش ایمن گردانیده و تمامی
اوزبکیه آن ولایت پای زده دایره اطاعت و متابعت او بهاده و مملکت بلخ و اندخود و شیر خان و میمنه
و فاریاب و چشکنه و مصافات تا کنار آب مرغاب بحیطه تصرف او در آمده و بعد از فتح و تسخیر آن ولایت
عاصت صدر و اطلاق و حصار شادمان تا حدود دیه خشان صیمنه و ما لهنده و سایر ممالک گشته
با یه قدر و اشرفش به اوج ثریا رسیده اما شاه و خواجه و یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و عرب محمد اتالیق در حضا
در موکب سلاطین زاده با سلامت بهرات رسیده و چند روز از بیچ راه آسوده خاطر بیت در رکاب جهان شاه
منزل و در دار السلطنه اصفهان سعادت آستان بوسی فایز گشته مورد الطاف شاه بادگرد
روزی بدر خلال دولت پیمال و سایه چتر همایون حال از آسیب حوادث و محنت روزگار آسوده ماند
حال بنان در محل جواز قلم پذیر گلک چان خواهد شد آنکه زمان بخشتمال اول بعد معاقبت
شد تسع الف و بعضا سوانح عشره الف که سال پانزدهم جلوس همایون است نوروز عالم افروز این سال
مبارک فال روز شانزدهم رمضان اتفاق افتاد حضرت مالک ملک و مکانست از
مکانخانه حوت بروان حرا میده و با شعشعه تیغ عالم افروز برکشت فسیحه روز بخت حمل بر آمده بیت باز
جهان مشعله افروز شد ٭ کرمی هنگامه نوروز شد ٭ فرق حمل تاجوزا مصر کرفت ٭ باشع
شرف خاوری از سر کرفت ٭ داد جهانرا ز طراوت نوی ٭ تازه شد من کوکبه خسروی ٭ در این
هنگام سعادت فرجام در دار السلطنه اصفهان چهر مقدم شده یار کیتی ستان عیرت افزای جهان بوده و هم
روزه و سلاطین آن خطه فردوس نشان به عیش و شادکامی کذرانیده باعنایت آلهی اسباب بزم آرایی
و اجتال بروجه اتم و اکمل آماده از هر طرف امری که موجب اکراه خاطر او لیای دولت قاهره باشد دافع
بوده بعد از چند روز از اوایل این سال احباب بلخ چنانکه کذشت مبایع جلال رسیده از حضیه بایزید
محمد ابراهیم خان که بچشم زخم زمانه کرفتار آمده در لواس جوانی سر بر دولت و کامرانی را بیاکاهی کذاشته

جنازه علوی بر حاشیه چهر انور نشسته تاسف بسیار خورده و مصاقبت شاه و خواجه نقیب و یار محمد میرزا
و شیر افکن میرزا و عرب اتالیق در حضا در موکب سلاطین زاده با و علاز خان و حضه مکانران را کرکا چهر
سوازی سپهبد فخر بوده عبار السلطنه اصفهان رسیده حضرت اعلی شاهی ظل الهی مراسم اعزاز
و احترام مسلوک داشته ابواب و احسان بر چهره اعانی و آمال ایشان کشوده و جمیع امرا و ارکان دولت
و اعیان حضرت و عموم خلایق از وضیع و شریف حسب الفرمان همایون با استقبال شتافته با عزاز
و اکرام تمام شهر آورده در دولتخانه مبارکه نقش جهان شرف مجالست مجلس بهشت آیین دریافته
و حضرت اعلی سلاطین زاده با ایشان آغوش مهربانی کشوده و عطفت و مرحمت بسیار کرده در باره میهمانی جمیلی
ذات اشرف است مقرر آورده و مساکن مرغوب جهت مسکن ایشان تعیین یافته و بسنخ یکهزار
تومان شاهی عراقی رزقه جهت مزج ایشان تعیین یافته انعام فرموده تردد و سعی ایشان
که سقطه و بریخ در وغن و غله و سایر ما یحتاج علی پذیرد الیاس روزبکر سلاطین زاده و اعیان اتابک
بر ذمه ایشان محرر مشکشی کرداشته کذرانیده از جمله مشکش یکیه قطعه الماس کرانبها بود کذارنده
سرکار فیض آثار حضرت امام الجن و الانس در وقتی که مشهد مقدس غلی مهبط اوز کیه در آمده بودند
و در روضه مقدس یاد از کیه بطرف الماس مذکور را عبد المومن خان و لد عبد الله خان بحضرت ملک
خود در آورده در یه بطرف داشت و بعد از کشته شدن عبد المومن خان یار محمد میرزا آنرا به دست آورده
بود در این هنگام بر سم تحفه بنظر اقدس رسانیده و چون بر ضمیر منیر اشرف ظاهر بود که نذر سرکار
فیض آثار ضبط نتوانسته و علما لمصلحت عدول موصی بجواز فرموده خاص کردانند که بحضرت آل ملک
مرغوب خریده شود که حاصل آن مقدار مصارف آن سرکار صرف شود و بنا بر آن بولایت روم فرستاده
در استنبول بصحبت عارف معلمان جوهری فرو خته قیمت سرکار فیض آثار فرستاده و الحاصل حضرت
اعلی شاهی ظل الهی کمال مردمی و احسان نسبت سلاطین زاده با و رعایتهای آورده و امر فرموده
که در دار السلطنه قزوین اقامت نمایند و چند موضع مرغوب از مواضع قشقه وین بدانیشان مقرر
شده که حاصل آن صرف ما یحتاج ایشان شود و بنجا رفته چند کاه از محنت روزکار آسایش یابند
که اکر عقده در آلهی شده باشد بمن عادت صنوبان این درکاه و مبنی مطالب خود فایز کردند از سوانح
این سال خجسته مآل خبری تابان از سپهر سلطنت و مشرق اجلال طالع کردید اعنی حضرت واهب
العطایا از عطیه خانه ایزدی حضرت اعلی شاهی را فرزندی ارجمند کرامت فرموده بها سمعیل میرزا
موسوم کشت امید که در ظل عاطفت شاهانه برخوردار بیابد فرشته عمر کرامی در مرصات آلهی در رضا جوئی

خاطر مبارک مصروف گردانند ذکر توجه حضرت اعلی پیاده و مصوب مسئله مقدس معلی بعتبه زیارت
سلطان رضا علیه التحیة والثنا چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی مدت بوده و بوده که یک مرتبه از دارالسلطنه
اصفهان پیاده بزیارت روضه مقدس مطهر حضرت امام الجن والانس روند در این سال اراده و عاطر اشرف
بآن معطوف گشت که آن مدت را بوفاء رسانیده و بدان سعادت عظمی فائز گردند و بدین جهت درست و رغم
لایق قدم در شاه راه اخلاص نهاده از دولتخانه مبارکه نقش جهان با عالم عالم شوق و جهان جهان
آرزو و اشتیاق و در حلیه چابی آثار نهاده و در روز اول از شهر مسجد شاهی که در بیرون شهر واقعست تشریف برده
واز انجا متوجه دولت آباد بر جوار که سه فرسخ است روضه منوره شده که هر کس از امرا و ارکان دولت و
ملازمان و مقربان سبیل زیارت مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعة داشته باشد سوار و مراجعت
نماید و لکلیف پیاده رفتن باصلا نظر نبوده زیرا که مدت مذکور محصول دولت مبارک اشرف بوده و ملازمان
مقربان لسباط عزت و حضرت مستثنی رکاب آقدس بوده و کیفیت مراجعت اصلا نبوده هر کدا از پیاده
رفتن پسته دمی آمده سوار میشده اما دو سه کس از اعیان دولت تا انتها پیاده و در ملازمت بوده و مطلقا سواری
نکرده از ملازمان درگاه معلی سلطان باشد در تزکان مشهور بکاوه ای و همرهان سپاهان درگاه بدار بیگی
و از اهالی اصفهان میرزا هدایت الله بوده و بحکم ثانی در فاصله شش طنابی بر است گرفته دوازده هزار دینار
که بکفر سخ شرعی است منظور داشته راه رامی پیوندد و عمدة المحققین مولانا جلال یزدی مجلم نسبکار
خاصه شریفه حساب آن را لکاه داشت که مشخص شود که هر روز چه مقدار راه طی میشود و دیگر معلوم کرده
که از اصفهان تا مشهد چند فرسخ شرعی است و اردوی معلی بقاعده مقرر کوچ کرده منزل بمنزل میرفت
و حضرت اعلی بر نجی که مذکور شده بوده بودند قطع مسافت نموده هر جا که از پیاده رفتن دلگیر میشدند
فطه رحل اقامت انداخته استراحتی میفرمودند بعد از ادراک آسودگی و غنودگی باز قدم در راه نهاده بهمین
وتیره مراحل و منازل طی میشد تا آنکه در عرض هشت و هشت روز از آن مسافت بعیده قاطع شده بوده
همان مراحل توقف داخل مشهد مقدس معلی و روضه مطهر فرکی شده به ادراک سعادت طواف و زیارت
آن مرقد منور و مشهد معطر کرمت بکعبات در شش از نزول رسول مدنی ۰ تا بهفتاد و پنج نامند یکسان
آمد ۰ خاتمه کشته نارک سابات بر فرق فرقدان سوده و در آن روضه جنت مثال که محل استجابت دعا
و مهبط فیوضات عالم بالاست در کمال خضوع و خشوع باداب شایسته و نیاز اشتغال نموده بدرگاه حضرت
خالق الارض والسماء بعرض حاجات و طلبات و مطالب و زیارت دینوی و اخروی زبان
کشوده و بعد از دریافت آن سعادت و ادراک آن آثار باستجابت همراه باغ مشهد مقدس که در دولتخانه مبارکه

گشته بزیارت سعادت و اقبال نزول اجلال فرموده تاریخ این واقعه گزارد و روایت طبع ۰ راقم حروف
ثبت اتفاق افتاد پت ۰ غلام شاه مردان شاه عباس ۰ چو صدق فیض بود و رهبر عافیت توفیق ۰ که تا بعین
شد آن فرخنده مقصد ۰ چو از ملک صفاهان رو برو کرد ۰ بدان مطلب رسید از بخت سرمد ۰
ز سر عقل بهر جستجای ۰ نوشت این نکته بر طاق زبرجد ۰ چاده رفت و شد تاریخ رفتن ۰ ز اصفها تا
چاده تا مشهد ۰ واقع آن از عبارت ظهور اسلام تا حال هیچ مکب از سلاطین نامدار را توفیق این
سعادت نشده و بدین طریق امری که بر هر کس شاق است تا بحد نهایة در روضه اقدس مسطور است
که از قصبه صراه دوم منزل که مسافت قصاری داشت و ادراک زمان بعثت و دعوت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله وسلم ذکر کرده بود که از قسطنطنیه که دار الملک او بود بر هنه پای و پیاده بطواف بیت
المقدس رود و در مقام آنجا نذر سر و رفته اشان و خدمتکاران در راه فرسخهای زیاد طول کشنده
کلها و دریاچین بر روی آن میر کشیده و او بطریق سیر با نذر ما و همصحبتان قدمی چند بعهد نا انکه بحسب
روز راه نامزد و ماه باین طریق طی کرد و در اینجا آبله پای قدم بر خاک نهاده و در اکثر انواع مشقت و صعوبت
راه عزم و از مسافرت باز نمی ماند ۰ چین شادت رو از نکاست نا نکیب ۰ همچنان در آن زمستان در
مشهد مقدس معلی توقف فرموده ماه رجب و شعبان و رمضان را که اشهر حرم و ایام لیالی متبرکه بود
در آن روضه مقدس بطاعت و عبادت گذرانیدند در لیالی جمعه و شهای مشهب و استفتاح و براءت
لیلة القدر که افضل ایام و اشرف لیالی مشهور مذکور است در روضه منور مطهر احیا داشته از اول شام تا طلوع
آفتاب بخدمت خادمی و سر شوع کرفش پرداخته و قیقه از وقایع خدمتکاری فروگذاشت نمیکرد و
اگر بعضی عبادات که در قشلاق مقدس معلی واقع چون بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی مرحوم محمد
ابراهیم خان را بحیات بلخ فرستاده آن ولایت بمعاونت و امداد همایون مقرر فرمود او قرار گرفت تابع
امرای همایون بوده و بعد از فوت او باقی خان بملاحظه جانب اشرف لشکر بدان صوب کشیده و آن ولایت را
مسخر شده حمزه و محرون خاطر انور بود که فی الجمله زیاده روی و طغیان باقی خان کرده او را مذکی از انجا
غفلت پیدا سازند و نوعی فرمایند که باز آن ولایت بمس معاودت منسوب باین دولت مسخر شود این
دو پادشاه زاده که از آن سلسله مانده پیاده با پیشتاز غزو و جهاد آورده قدم از کرد در این اوقات که مشهد
مقدس معلی مرکز جاه و جلال بود عرضه داشتی از جانب بکتش خان حاکم مرو رسید که باقی خان باداد
باد ای الفت و آشنایی گذشته و با حضرت اعلی شاهی ظل الهی اظهار صداقت و دوستی مینماید و مکتوبی از او
بهضم صحبت و آشنایی با او نوشته مضمونه صادره دوراسپ او لحاق طلب نموده حضرت اعلی بعد از اطلاع مضمون

عرایضه مرحمت خاطر اشرف ازین حرکت ناهنجار او که مرقوم کشت عنان آلود بود اما بمقتضای مردمی و شیوه
ستوده و دوستی عمل نموده بکمش خان را رخصت داد نامه که جواب مکتوب برادر مرغوب نوشته چیزها نیز
خوب که طلب نموده بود بکمش خان لایقه مصحوب مراد معتمد سخنداس ارسال داشت بکمش خان بعد از استماع رخصت
حضرت اعلی بهرام بیک نامی از ظایفه استاجلو را که جوان عاقل و سخنداس کار آگاه و بود بر سالت باقی خان
تعیین نموده با اسپهای تحفه و هدایا بنجارا فرستاد و باقی خان او را در خلال این احوال بنجارا طلب کرد
اعلی حضور نمود که باقی خان چون با هشتو خان این سلسله علیه با وی الفت و آشنایی شده اظهار دوستی کرده
مصالح دوستانه که جمیع انواع سعادتمندی است او را از کنوز خاطر خطیر آگاه گردانیده خان محمد بیک
دیوان بیکی زین محمد خان برادر او که از ابتدای زمان قدیمی معتمدان این سلسله بوده و چند سال قبل ازین در جنگ
توس کرخانه عساکر حضرت شاهنشاه بشیوه ستوده همایون که همیشه کرخانه داران را زیاده مهمان و مشمول
عواطف میدانند او را و دیگر معلی معزز و محترم میبود و در این وقت طلب فرموده رخصت داد و نامه که بوطن
مالوف رود بزبان عطوفت بیان بسخنان حقیقت نشان باو خاطر نشان کردند خلاصه حکایات انکه
عالمیان ظاهر است که هرگز بیمانه او از نکبه سلسله جانی بیکی و این دودمان جز خصومت و نزاع نبوده چون
از حوادث روزگار و اختلال باحوال آن سلسله راه یافت محمد ابراهیم خان نزد آن دودمان بجهت اظهار کرخانه
مسنونه این دودمان کشت که فرصتی نموده بمحض حصول تمکنت می عداوت قدیم را بالفت و دوستی
مبدل ساختیم و توجه ظاهر و باطن باعداد و بازماندگان آن سلسله مصروف کردانیده محمد ابراهیم خان را
به جانب بلخ فرستادیم در تشییع مهمات او نهایت اهتمام مسلوک داشتیم تا چون اعداد و معاونت
مسنونه این دولت سعضرت او قرار گرفت و تابع امر و نهی همایون ما بود بعد از وقوع واقعه ناگزیر
محمد ابراهیم مناسب بنمود که باقی خان بی امر و اشارت همایون شاهی مدخل در آن ولایت نماید اکنون عازم
حضور درآن ولایت میشد چون اقتدای محمد ابراهیم و دودمان عبد الله خان دودمان مانند پسندیده بایین
خانمان ولایت نشان آورده اند رضای خاطر اشرف مقرون بآن است که ولایت بلخ و متعلقات که محمد
ابراهیم خان تعلق داشت بایشان متعلق باشد و چون عبد الله خان السنت بباقی خان حقوق ولی
نعمتی است و عهدهای مدید پدر و برادران او را بمحض رعایت صله رحم در دل عاطفت و اشفاق درآورده و در
تربیت پسندیده حالا که بر حسب اراده و دولت پذیر ایزدی باحوال آن سلسله از استظام اعتماد و سلطنت و دارا
ماوراء النهر و ترکستان که موروثی آن دودمانست بباقی خان منتقل شد رعایت حق نمکخواری و سزاوار شوکت و
انصاف مردمی آنست که او نیز قدر اذا حقوق تربیت چندین سال عبد الله خان با قرابا و بازماندگان

و سلسله او میکوشی کرده در ظل رافت و اشفاق مادری داخله و ایشان را بمنزله فرزندان و برادران
حقوق داشته و لایت بلخ و محال متعلق آنرا بایشان گذارد و خود بمملکت ماوراء النهر و ترکستان
که حق سبحانه و تعالی نصیب او کرده راضی و خشنود گردد و سنگر علیه الهی پیکجای آورده پیرانه ازیشان در بلخ
مدارد که هر آینه ایشان نیز او را بمنزله پدر و برادر بزرگ دانسته بکمال اطاعت و متابعت جنته بر سانند
درهنگامی که باقی خان رضای خاطر اشرف جسته بدین محضر و لایت بایشان مضایقه نکنند موجب تحصیل
رضای حضرت ملک متعال و نیکنامی دارین خواهد بود مانیز او را بمنزله برادر دانسته هرگونه امداد و همراهی
در باب لازم باشد مضایقه نمی آوریم و از ممالک طریق جهل و عزلت بوده مصالح ما را بسمع رضا
نمایند و اصغای کرده و بتایین مصالح اندیشی مذهب و در مخالصت اصرار نمایند چون امداد و معاونت
پادشاه زادهای مذکور سبب نهاد همت و الاست هر آینه انچه خدای تعالی خواسته باشد بخیر و خوبی خواهد
و چون خان محمد دیوان پیکی رخصت یافته روانه بنجارا گشت باقی خان او را آمدن او اظهار نشاط
و مزیدی ابراز کرده او را در سلک امرای معتبر در آورده او عرایضه بخدمت اشرف نوشته بعد از
اظهار لوازم شکر گذاری مراحم شاهی از جانب باقی خان تواضعات دوستانه و نهایت اخلاص
و حسن اعتقاد اظهار نموده در باب سلاطین زاده ها نوشته بود که یار محمد میرزا و تنبی کسر که از بنظرف
خانیه بودند ایشان را دست آویز خود کرده باکراه تا بآنطرف برده و الا در باره ایشان بخیر تلطف نموده
بدانند امری ظهور نمی آمد و مع ذلک هر کاه بندگان اشرف ایشان را روانه این صوب نمایند موجبی
کراهت و عالی نشده ایشان را در جناح رافت و اشفاق درآمده بطریق سایر برادران و فرزندان در
هر جا مناسب باشد بورت و مقام و وجه معاشش تعیین خواهد شد اما در خفیه صریحا بلازمان بکمش خان
کرد همراه او رفته بودند گفته بود که باقی خان اینچنین مات را مخصص قول نکرده بدان بلخ و توابع را ضمنی
منیت و توقع آن دارد که حضرت اعلی شاهی ظل الهی سلاطین زاده های مذکور را ماوراء النهر و اداده
که بهر عنوان خواهد وجه معاش داده بر وفق رضا و صلاح دولت خود با ایشان عمل نماید و چون عمده
سبب باقی خان بنود و خواستاران ایشان نزاد و در تیزاب فروت و خساس فوت سپنجیده و پسندیده
نیفتاده حضرت اعلی مکنون خاطر خطیر همایون را بمرجع طلوب آورده به تهیه اسباب یورش بلخ نپرداخته
احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر نصرت قرین شرف صدور یافت که در موکب عالی سلاطین زاده ها روانه
حدود مذکور شده [illegible] بلخ و بدخشان و ختلان و قندز و بغلان و تخار و بدخشان و
مملکت طیقه و بحرین و ازمنه سابقه و قرون ماضیه در تصرف والات عرب بود محمد امین مستوفی مولف

ترامت الطول نوشته که بحرین از جزایر فارس و محل غوص لولو و مرجانست دو فرسخ عرض و
پنج فرسخ طول دارد لولو که در بحرین غوص میشود در نظر جوهریان دیده و دریده و دران صاحب نظر
زیاده از لولو دیگر بسیار دارد و آن ولایت کثیر المنفعت هر دوره و هر ایام بمتصرف توران شاه
بن سلغر شاه و والی سرمو زور آمده همیشه حاکمی از جانب والاه هرموز بضبط انجا قیام داشته و در ایام
دولت سلغر شاه بن تورانشاه ثانی مطابق سنه اثنی عشر و ستمایه که سی و یکسال از ظهور خاقان
سلیمان شان گذشته بود جماعت فرنگیه پرتگالیه ضابط بنادر و مضافه بدیشان و گلاه والی هرموز را
برشوه و جزیه سیصد دینار بر بحرین برده هرموز را یاغی گوت که از عبارت قلعه است ترتیب داده و گفتن
گرفته و مضاربت زمان فوجی کثیر بدانجا جمع آمده رحل اقامت انداخته و رفته رفته دخل در مهام
ملکی کرده اکثر منافع دوره اصل آن بلده و رایه بجزایر خود در آورده و کپتان فرنگیه که عبارت از
امیر و حاکم در شوکت و افتدار زیاده از حاکم هرموز گردیده بدین جهت در بحرین نیز دخل کرده در آن
هنگام که نوبت شاه والی هرموز فوت شده و فیروز شاه پسر ارشد شاه پسر سن قا قیام کرده بدر کن الدین مسعود نام
برادر مهین شرف الدین لطف الله شیرازی وزیر هرموز که حسب اختیار مطلق بود از جانب برادر
بحکومت و رتق و فتق مهمات بحرین قیام داشت معاونت برادرش که حاکم سبز بود در آن ولایت
مطلق العنان شده بود و در آن اوقات زیادتی اختیار و اقتدار از جماعت فرنگیه متوجه شده و آن
که معین ناصری بهر سانه کس بغارس نزد خواجه معین الدین فالی گریاد و قراری داشت فرستاده و از
استماع این مژده خواجه مذکور حقیقت حال باصله و یزدی خان بکلی بپیکی فارس اعلام نمود چون آن ولایت
از توابع فارس است که آن جماعت بتغلب متصرف اند جناب خانی همت بر تسخیر آن گماشته خواجه
مذکور را با جمعی از لشکریان خالی که با کمال جلادت و رطریق عقد آمادی مهارت تمام دارند مطاهرا بعد
حاکم و باطنا بتسخیر و تصرف آملاک مامور کرده و اسپیده و بجانب بحرین فرستاده و اجله مذکور بحیله بدین مرتبه
چند روز که در آن بلده اقامت داشت طریق تصرف و تسخیر آملاک را بنظر احتیاط در آورده بهمت
برآن گماشت که آن بقعه لطیفه را بتصرف در آورد و چنین فرصتی را از دست ندهد پس ترتیب تصحیح
او در پیش منصور عنداده اسرع با جمعی بدر خانه رکن الدین مسعود آمده بیکبارگی بخانه اندرون رفته اورا
در ترلی که خوابگاهش بود با چند نفر از اتباع و ملازمان که حاضر شده منتظر آورده و هر دو را از این
حال خبر یافته در مقام دفع حادثه شده چون حاکم کشته شده بود بمجرد بحرین زیاده حرات و دلیری
نموده خواجه معین الدین در نهانی و بحراست و حفظ حال خود پرداخته دفع شر انجماعت مینمود

از اتفاقات حسنه که مستلزم اقبال مضاعف بود از احتمال شاهی است انکه امیر یوسف شاه امیر کمال الدین
برادران را زیارت بیت الله الحرام عود نموده بعضی اموال و را متطاع الطریق آن حوالی برده و خواجه
الله و یزدی خان او را مقرر داشت که تا جمعی از لشکریان برادران بتفحص اموال خود بدست آورده متطاع
الطریق بجانب بحرین رود که اگر خواجه معین الدین فرصت یافته مهمی از پیش برد و سعادت خطه و حال
او را پرداز امیر یوسف شاه با جمعی از مردم برادران که بجلادت و مردانگی از اقران ممتاز بودند مستعد
اموال خود را ترتیب ساخته رو انه بحرین شده و در وقتی بانجا رسید که خواجه معین الدین و عسم زاده اش
حاکم را کشته با برادرم او در مجادله و مقاتله بوده و همسنوز از زخم گرز مذکور عافیت آرامی نیافته بود و نه
لطایف الحیل خود را با مذکور بن شهر و قلعه رسانیده با اتباع خواجه مذکور و مردم خال و اسیر بدست
و رفع اهل خلاف همت مصروف داشته چون که طریق مخالفت مسلوک داشته بجزا و سزا رسانیدند سایر
الناس که جاده مطاوعت را لقدم متابعت پیموده استمالت یافته بر جمعیتی مشغول شده سنه سبعمائة
است از
آن خطه و لکث که ما صدق
آمد از اقبال بیزوال شاهی گردید پرورد عنایت آلهیست ترضیع و فرمایش یافت و چون این اخبار
بهرموز رسید فیروز شاه والی هرموز به کپتانان فرنگیه هرکدام جمعی از جنود خود را با مستر داد ملک
بحرین مامور ساخته فرستاده و پس از تعریفات مکرر در خشکی و دریا محاربات بوقوع پیوسته اگرچه در آن
معارک خواجه معین الدین و امیر یوسف شاه هر دو زخمی شدند از آسیب زخم فوت شده اما خود و خاندان
بیزوالی اقبال تعاقبی بر فرقه ضلال ظفر یافت جمعی کثیر غریق بحر عدم گشته بقیة السیف فی سبیل
مقصود و بازگشته بحکام مذکور هر چند دست و پا زده مکاری سود نداشت ساخت عاقبت ترک محاربه
کرده دم در کشیده و الله و یزدی خان حاکم ضابط فرستاده در آن محکم قلعه سعی موفور بظهور
آورده شرح تسخیر و ولایت لار که باقبال شهریار بکمال بسعی خان رفیع مقدار در این سال فرخنده
این احوال و محاربات اقبال ولایت لار نیز بسعی الله و یزدی خان بحیطه ضبط و تسخیر اولیای دولت
ابد پیمان در آمده و در تواریخ مسبوطه احوال ملوک عجم لار از نژاد کرکین پیلاوانده که در عهد کیمان بحکم
لار مخصوب شده بوده و اثبات تاریخ او لاد او در آن ولایت حاکم و فرمانروا بوده و در زمان ملوک
طوایف مشیر از مستقل و یافته از حکام و ولایت قرب جوار باج رسان بوده اند و در
سابقه قبل از ظهور اسلام و بعد از آن هر گاه و در هر مالک ایران پادشاه قاهر فرمان بوده حضوصا
در زمان اکاسره اطاعت کرده بعلوفه می آورده اند و در سایر ایام نوای خود سری می فراخته

اول حاکم مسلمان در آنطبقه جلال الدین ایرج بن کرکین بن قباد است که در عهد عمر عبد العزیز مسلمان شده
ازرمان طاوز دولت ایشان بود و در زمان قدرسس نشان صفوه بر اتی غایت طریق اطاعت و باج گذاری
مسلوک داشته منصب امیر دیوانی در ایس دولت داشته در زمان نواب سکندر شان نور الله مرقده خان
بن ابراهیم خان بن نوشیروان مشهور بشاه عادل که در آغاز جلوس همایون حضرت ساحبقران
ولی النعمتی ایشان بود فوت شده و میرزا علاء الملک پسر ارشد قائم مقام گردید نواب سکندر شان او را ابراهیم خان
ثانی لقب داده در وقتی که تخت حضیض از تخت سلطنت و پادشاهی بذات اقدس همایون شاهی جلال آرایی
آرایش یافت و موکب همایون فال جاه و جلال بجهت دفع فتنه یعقوب خان بجانب فارس نهضت نمود
در دار الملک شیراز اطاق نزول افتاده بود لابت لار نزدیک شده مناسب ایس بود که ابراهیم خان در
ایس وقت که قرب جوار دست داده ادراک ملازمت حضرت علیا را فوزی عظیم شمرده بجهت ادای مراسم
تهنیت جلوس همایون با قوافل اخلاص روی نیاز بدرگاه گردون مناص آورده سعادت بساط بوسی
دریابد مشارالیه از جهل دنا دانی و قاحت تیره رایان لار حضور صاحب قدر گاه که صاحبقران اختیار مطلق او بود
توفیق آن سعادت نیافته تغافل گذرانیده از ایس جهت مزاج مبارک اشرف ازو متغیر گشته همواره
متر صد آمدن او بودند و او به موا عید کاذبه اکتفا نموده به لابت داخل میگذرانیده و بانحراف مزاج اشرف
مبرا بود و متضاعف میگشت تا انکه به ساوی میر درگاه و علاز مان بارگاه سده و داشتا و شاهی که با تفاق باج
و خراج مبرغلته و زیاده بحیطه تحریر و سرحد ایس دیار میرسیدند مزاحمت کلیه رسانیده
حسب الفرمان قضا جریان بتاراج و تسخیر ایشان متوجه گردیده چون نزدیک به لار رسید ابراهیم خان
به تمهید لباط معذرت پرداخته مستعد شد که مبلغ هجده هزار تومان حاضر نماید که مرضی خاطر مبارک اشرف گردیده مراسم بندگی بظهور آورد و الله ویردی خان بتاراج و قتل حسب الفرمان همایون فتح غزمیت کرده بازگشت
و ابراهیم خان در آمثال امتثال عدالتی کرده و یکبار باره طریق خلاف پیموده گرفت و باج را و سرحدین که
و ارد لار میشده مدتها باج و بحیطه گرفته و از جمیع مبلغهای جزیه و نقدی گرفته و بتجار و مکاریان سیاه
اژده کلاه و مشوبان ابراهیم خان و عدم قدرت او بر منع ایشان مواضع را خیر شده زبر و زبر کوشان ایشان
و استر و اموال تجار واجب و لازم گردیده الله ویردی خان مرتبه اولی غزمیت لار نمود چون باین حوالی
رسید ابراهیم خان اموال و اسباب که از تجار گرفته بود و بعضی باز نداشته و در دیگر امور زبان به تضرع
معذرت گشاده الله ویردی خان باو اعلام کرد که چون در ایس حوالی اطاق نزول افتاده اگر ابراهیم
خان خود را از جمله بندگان درگاه شاهی میشمارد و در قبول خواصادق است مناسب آنست که بتوقف

در هشت آمده و پس ازانجا بهمان صورت ملاقات روی داده که بدون تعیین مراجعت مس لابق پادشاهی نشست
ابراهیم خان جرات آمدن و بدستور سالک طریق خلاف گشته از دعا فعه قلعه داری شده و موکب خانی
جانب تیز بظاهر شهر رسیده نزول نموده عساکر منصوره فارس متوجه تسخیر شهر و قلعه شده و در تضییق
محصوران میکوشیدند دلاریان از وصول جنود و ثوابش متزلزل گردیده و احمد برایشان مستولی یافت
در اثنا ازاعیان لار بوطریق اخلاص و شاهی سیورغالی چنده بار ادر مش و خدمت خان آمد ابراهیم
خان از رفتن ایشان مراسان گشته نوشادنام سپهسالار خود را با چند نفر پیروان فرستاد که سایه بلطافت
الحیل ایس حادثه را دفع نماید و فرستاده با در جیس ملاقات نموده در زیر چادر پوشیده بودند از ین عمل آثار
کید و غدر بظهور رسیده موجب انحراف خان گردیده و بحبس و قید ایشان اشاره نمود و ازینجهتی موجب
زیادتی خوف و هراس لاریان گردید چنانچه بعد از چند گاه بهمان انعام و احسان
اکثر مجتهده و اهل لار را از مخالفت و قلعه داری باز گردانیده ابراهیم خان در حرب و جدال آثار کرده طلاب
در ناصیه احوال لاریان مشاهده کرده دست از شهر و حصار باز داشته بقلعه رفع که بکنوف آن بگوه بسته
روشه متحصن گردیده عساکر منصوره در کمال قدرت و اقتدار شهر را آمده سپاهیان قلعه را محاصره نمود
و ابراهیم خان قوت مصاوده و مقاومه در خود ندیده از قرده سرکشی نادم و پشیمان گردیده دست در
دامن عجز و استیمان زده را عجب آمدن شد الله ویردی خان او را با یکان ماس داده و با جمعی معارف
و اعیان لار بپروان آمد اظهار عجز و مسکنت نمود جناب خان او را اعزاز و احترام نموده بطریق
مهمان نگاه داشت که در پایه سریر اعلی آورده در باره او هر چه رای زرین شهریاری اقتضا فرماید
عمل نماید و از متحیده و مردم لار جمعی را که محرک ماده خلاف بوده و مظنه فساد و اقتدار داشت از
میان برداشته سایر الناس را مستمال داشته و از گردانیدن جمعی که در قلعه بودند جز قلعه پیروان چاره
نیافته و الله ویردی خان شهر و قلعه را معتمدان سپرده رتق و فتق مهمات مملکت را باحاضی ابو القاسم
رجوع نموده و ابراهیم خان را با متعلقان و بقیه آن دودمان بشیراز آورده خزاین و اموال و اسباب
ایشان بضبط ضبط در آمد و حقیقت این دو فتح مبین را که بزیروی اقبال شاهی مروه در یکسال اتفاق
افتاده پایه سریر اعلی آورد کرده در جمیع که رایات حضرت آیات جاه و جلال در مشهد مقدس معلی
نزول جلال داشت و رای جهان آرا بسورسش و تنظیم ما فه بهمه اسباب آن سفر خیر اثر مشغول بود
مژده فتوحات مذکور شیرازه ای خاطر اورنگ کرده و خان رفیع مکان از جانب همایون اعلی بجایزه و جلده
مایان سرافراز گشت و ترفیع مطلع با عصار خان مذکور و عساکر فارس غرصه و ریافت و در اوایل سال

آینده از کرایات فیروزی آیات بتهیه عساکر ظفرمقرین در تسخیر ولایات ممالک هرات و چهنای و لکشای
باو خیش اقامت داشت با قشون آراسته بار دوی کردون سکوه علی کشته ابراهیم خانرا آورده
و کشت و بدایا که از خزاین سلطان لاریجه بست در آمد بود بنظر کیمیا اثر رسانید آنان جمله یکفرد تاج
مکلل مرصع جواهر و یواقیت بود مشهور بتاج کیخسروی که از آباء و اجداد ایشان مانده بود شهر لاماول
نام دیگر داشته در افواه و السنه مذکور است که در چینی کرکیخسرو کیانی گرکین میباد اما بحکومت آن باز
فرستاد و چون یکصد و اند سال بر آن تاریخ در سلسله ایشان مانده و هر کدام بجای دیگر سلطنت میکرده
پوشیده و آن بیمن و برکتی چیستانده پس اظهر مشهور است که گرکین میباد و چون بقاهر لار رسید
جهت دخول شهر ساعت اختیار میفرمودند منجمان عجم و اخترشناسان لار سعد و نحس کواکب را منظرات یو
بنظر دقیق ملاحظه نموده تا مدت هفت سال ساعتی که جد جلیت و دقایق طالع او موافق و از نحوست نجومی
و سهم الموت روزگار خالی باشد نیافتند بعد از انقضای هفت سال ساعتی سعد که باز بچه طالع او
موافق و دلالت بر ثبات و بقای دولت نموده مبرا از عیوب نجومی بود و اختیار نمودند و گرکین هفت
سال در کنار شهر توقف نمود تا در روز معهود در آن ساعت مسعود داخل شهر شده و آن زمان که در هفت
هزار سال است نسلا بعد نسل اولاد او در آمده بار حکومت نموده همچو پادشاه و دی شوکت را تسخیر آن
ملک دلپذیر بوده خراجی از ولایات اطراف و جوانب بدیشان میرسید و همچنین پس الناس مشهور است که حکمای عجم طلسمی
در آنجا بسته بوده اند که ساحت آن ملک از عبور لشکر و سم ستور پیکانه مصون بوده باشد و از نکبت بانوایرا
در این زمان فرسنده و نشان آن طلسم بر هست اقبال و سر بخواهد شد از ملازمان درگاه سعادت و مثال
شهریار بلند قدر بپایال سکنه کشته آن ولایت بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده چون در کتب تواریخ
ملوک عجم قبل ازین رقم یافته که خارج از دایره عقول و بیرون از حاطه قبول ادراک ذوی العقول است بسیاری
عقل نموده اند راقم حروف بتر و باب اهتمام ساعت و تاج و طلسم آنجا از افواه و السنه سایر و دایر
بوده مصدقه تصدیق و تکذیب آن ننموده در صحیفه درج نمود با لجمله چون ابراهیم خان در سیلان تاجبخش بشرف
آستان بوسی مشرف شده و مقرر گشت که در سفر بمنزله وزیر در منزل اعلیه و پیروی جاری شده و خان مادر
بتوقیر و احترام سلوک مینمود و چون در آن سفر چاری ذوالاوری اعظم شیوع یافت مسافرانیه تیز در بعضی
گشته معالجات اطبا مفید نیفتاد تا آنکه شحنه طبیعت دست از محاربت ملک جانش کوتاه کرده از تنگنجه
هستی خلاصی یافت مسافرانیه جوان قابل مستعد و درویش نهاد عاشق پیشه شاعر طبیعت بود اکثر علوم

مقدمه اولرا در مطالعه نموده در علم موسیقی دادوا فر مهارتی داشت و با سیاه رنگ عقل و سواد لوح بود
چنانکه وی کرد امر حکومت و ضبط و ربط مملکت بسیار در کار ست گمر داشت و در آغاز جوانی بپیشه
انبوی راغب گشته بافراط خوردن او معتاد شده بود العصه در سی و سیم سالگی بعالم بقا پیوسته دولت
آنان دودمان مستقر تمکن گشت و از آن طبقه جنبه نامی در عالم نماند آغاز سال همایون فال بابرکت
سنه احدی عشر الف سال شانزدهم جلوس سعادت مانوس همایون است نوروز عالم افروز این سال
همایون فال در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک واقع شده و مزاج افسرده در کار کرد
علل و امراض بار دیگر شباب از اعتدال اصلی آمده بود بصحت و استقامت گرایید بهار عالم آرا با عزاز اهل
خرمی و دلکشایی جلوه ظهور نموده عالم پیر طراوت جوانی از سر گرفت نساط خوشدلی و نشاط در بهجت
آباد جهان گسترده گشت یعنی حسن و سیاه کاران بپرایه بخش مسند شرف و اقبال گشته قدم بر بساط جهانبانی
آرایی نهاده و معمور آرایی عالم عنصر بهارا سکنی و پیرایشگی سپاه و رایات چین پرداخته لوای طبیعت را
برافراخت و صحنت سرای جهان را بانگی نو نگاشت ارادم ساخت چت ذکر روجهان از تمدنی
گرفت ، ذوالاوری بفیروزمندی گرفت ، برآراست بهداور رایات چین سپاه ، بجزم زمین بوسی بارگاه
سپهداران معارک سخن سرایی صفوف معرکه آرا چنین رایات چین خطاب آرایش میدهند که چون حضرت اعلی
شاهی ظل الهی امراء و سلاطین زادهای اوزبکیه که انتجا بسایه اقبال آن حضرت آورده اند پیش نهاد
همت والا کرده اند خاطر اشرف بدان معطوف گردیده که ولایت بلخ و محال اینطرف آب که بخارا نشان
اقربست و بجد ابراهیم خان تعلق باشد و از پیشگاه خان محمد دیوان چیکی چنانچه سبق ذکر یافت و تقرر
دارد آن انصواب چنین معلوم شد که اینمعنی مکروه خاطر بابری خانست و به اهتمام قطع تعلق از آن
دیار نیز باید و لهذا در مقام ضبط سرحد چیکنو و میمنه در آمد چون کیفیت از عرضه داشت او بیاعت و جماعت فیضان تابع
اوزبکیه را بچیکنو فرستاده و در محافل و مجامع از بابر خواست جوان برادر خان بزبان آورده لاجرم خان
کرانمیه جهانبین اجابت عرض همت خسروانه تحریک در آمده اراده و تهیه یورش بلخ نموده در جمیع امور سپاهی
یافته بود از دو یاد پذیرفت و قورچیان قزلباش را حصار امراء عساکر ممالک تعین یافت و مقرر شد که
در این یورش موازی سیصد عراده با توپ و ضربزن و یراق و ده هزار شتر کی خراسان و عراق
در موکب همایون بوده باشد و از مشهد مقدس علیقلی خان شاملو و قوچهای بیگ غلام خاصه سرفراز
سرکرده فوجی از لشکر ظفرقرین قشقولی بوده بتاخت ولایت چیکنو و میمنه فرستادند که آن سرحدرا
که همیشه محل ترس و اندیشه از بکیه است از وجود دشمن پرداخته شهب و غارت نمایند بعد از

رفیق ایشان حضرت اعلی با روح مقدس حضرت امام الجن والانس اسئله او همت نموده رایات ظفر
آیات بجانب دارالسلطنه مذکور رسیده آن حظایر م مون از پیش مقدم همایون عبرت افزای سپه
بغاوتش کرده به عشقی خان و قورچیهای سپک که باخت چکنو در رفته بودند آن ولایت را منهب و غارت نموده
هر کس از دو زنگبه و اویماق و احشام به محاربه پیش آمدند و عریان ایشان طعمه شمشیر آبدار غازیان ظفر
نشان و بعضیان بذل اسیر گردیده آمدند و سر باو اخترها با چند هزار اسیر آورده در دارالسلطنه هرات
بنظر اشرف درآوردند و حضرت اعلی چند روز در متنزهات هرات و باغات و مصایف فرح افزای
آنجا به یلاقات با دلپذیر نشریف برده و قریب به دو ماه و همت و حمیت لشکر و سرانجام یراق توپخانه
در ییلاقات سپری برده در زمستان که منصوره و امرای عظام از اطراف و جوانب با قشونهای آراسته
بارودی گردون شکوه عنقریب میرسیدند دیار محمد میرزا و شاه وخاجه در هاتیز باتفاق سلاطین و دیگر امرای
همایون پوسته یراق و اسباب ضروری با ایشان شفقت شده و جهانگیر سلطان ملقب به جمشید خانی از
بارگاه دیار محمد میرزا با تالیقی او معین گشت و احکام مطاعه در باب سلطنت و خانی جهانگیر خان و تفویض
ولایت بلخ و آن حدود و باسم عزا صدار یافته حکم شد که دیار محمد میرزا نیز از جانب جهان گیر خان بر سیفها
پسر و اسلان قبایل قرستاده ایشان را بعنایات خسروانه امیدوار گردند تا بالجمله چون در باب جمعیت
جمعیت عساکر و ازدحام خیول دست بهم داده و سیصد عراده با توپ زنجیر و یراق سرانجام یافت
لشکر ظفر قرین آماده و کوچ شده و طبل رحیل کوفته از دیار دشمن گریز بجانب ماروچاق کوچ شده و چند روز یکی
آب مرغاب معسکر ظفر قرین بود و از انجا بجانب چکنو در حرکت آمده و امارت نوپخانه و سرداری جمیع
توپچیان و تفنگچیان بقورچیهای سپک تفویض یافته مقرر شد که فوجی از غلامان خاصه شریفه همراه او
بوده در نزول در محال سخته مات نوپخانه قیام نمایند و چون خبر تفنگچی این سپاه زنده گرفتار یا بایالت پناه
حسین خان شاملو حاکم هرات و سایر امرای خراسان مثل یکتش خان حاکم مرو و محراب خان حاکم بادغیز
و اسمعیل خان الپلوی حاکم فراه و بخت قلی خان شاملو حاکم قائن و غیره ذلک تفویض یافته مقرر شد
که امرای چرچی گر از سوار و پیاده تفنگچی دوازده هزار بوده و نیم فرسخ پیشتر از اردوی معلی نزول اقبال
نموده باشند و هر روز یکی از امرای چپ چی نوبه نوبه قراولی نمایند و بعد از سپاه و چرچی توپخانیان و
عرابه چیان عرابه را پیش انداخته پانصد عراده عراده فخر تفنگچی بوده باشند و عجب زنجیر عراده پیاده
میرفتند و قورچیهای سپک میر توپخانه با غلامان تا پنج هزار و تفنگچیان که مجموع ده هزار نفر بودند از عقب عراده
میبسته تا پنج شانزده ملی مسافت نموده و بعضی از امرای قرلباش نیز مثل مهدی قلی خان لشکر

آقاجی باشی شاملو و غیره ذلک بکمک تفنگچی و خدمت توپخانه معین شده بعد از توپخانه و عقب
تفنگچی موکب همایون پادشاهی اعلام ظفر و فیروزی افراخته در حرکت می آمدند و امرای عالیشان مثل
الله ویردی خان و قورچی باشی و عشقی خان شاملو و مذر خان محرداری و کنجعلی خان حاکم گرمان و استاد
ذلک با قورچیان عظام و غلامان خاصه شریفه و علامان درگاه و سپاه حشام با پنج هزار نفر در راست
راست و دست چپ بسل بسته در ظل اعلام ظفر فرجام نزول و ارتحال مینمودند عدد لشکریان در این
سفر فیروز از چهل هزار مرد جنده و سپاهی چرار مکمل و مسلح و دو هزار تفنگچی قدر اندار که مجموع پنجاه هزار نفر
اسم با سم بشمار در آمدند نوکر و غلمی و خدمکار و سارپان و مردم اردو با نار و سایر مردم هرزه کار
کاروانیان و ولایت دار اردو فراهم آمده بودند پیروان از حیز شمار بود و در وقت سواری از کثرت لشکر
و بسیاری خیول و شتران عربه کرد و غبار ارتفاع می یافت که فضای صحرا از کثرت گرد و غبار
پر ذره ها رشده و دو کس که با هم بر خاسته بگدیگر را نمیدیدند و دو دارد و عدد کرنای همیشه از جانب چپ
هزار بسل در می آوردند که قورچیان و غلامان و علازمان رکاب اقدس با دار نکر مقام خود را شناخته
از قول همایون دور نشده و بعضی از امرا پیر بوبه و کشیک بخدمت جند اولی قیام نموده از جانب لشکر
جرار بودند و چون در مملکت یاغی شب کوچ کردند از طریق حرم و احتیاط دور بود و روز کوچ میکردند
و بجهت ازدحام و حرارت آفتاب و گرمی اشتران زیاده از دو سه فرسخ نمیتوانستند رفت و اردوی
عظیم همراه بود با همگی ملی مسافت میشد و بورت پیشتر حوالی امنه خود قراچه قپاق که از جمله امرای
اوزبکیه است با چند نفر دیگر به بست علازمان محراب که قشله اول بودند گرفتار شده بودند از نفر برآمد
بوضوح پیوست که باقی خان با بیست هزار کس از جوجه اوزبکیه در فرسخی است و توجه رایات منصوره را
با جنود مشحونه بجانب بلخ شنیده و چون قوت مقاتله و مقابله با جنود اوزبک در باطن خود ندارد
نزد برادرش ولی محمد خان که در بلخست فرستاده که خود را محصور قرلباش نساخته و از آب عبور نموده
با نظرف آمده که چون در اینوقت مقاومت با پادشاه ایران و لشکر قرلباش که چون از صدو چهل هزار
نفون قدرت ماست و مصلحت نیست بعد از معاودت سپاه قرلباش هر آنچه مصلحت وقت باشد
عمل شود ولی محمد خان کس نزد برادر فرستاده که هنوز آمدن ایشان با نظرف مخفی جنبش و کیفیت
و کیفیت لشکر جانکاه مذکور است و او را واداشته است مجرد آوازه توهم نموده مملکتی چنین از دست گذاشته
باقی خان قراچه را بیغام داده بود و موعس بی حاکم بجانب فرستاده که چند نفر از جلادان کارآزموده و رفیق او
هر چه که بجانب بلخ رفته از اردوی قرلباش آمدن و بیاندن و کیفیت لشکر خبر تحقیق آورد

والیشان ازآن دیار خود بدین مهم آمده و اندیشه در آنچی بخاطرش پرداخت گرفت ارشده اندکی فتح قلعه از خود

شرح توجه رایات بسجا جنبش فتح ... چون رایات نصرت آیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال

از قشلق کوچ کرده حوالی اندخود معسکر جنام ظرفت جایم گشت بوضوح پیوست که مومن بی حاکم اندخود از کثرت

ملازمان معتمد بائی خاست خاطر بر تخلص و قلعه داری قرار داده بر استحکام برج و بارو مشغولست

بعضی از ارباب رای و تدبیر باصلاح در آن بود که منعت قلعه اندخود و فتحهای سرراه نشده و بر سبیل

استیمال بر سر برج رونده که سرکار قلعه فتح بدست آورنده چه هرکار اندخود در میان باشد آمده و شده

از خراسان باردوی معلی و مشاورخواهد بود او لی اینست که اول این قلعه بدست در آید که راه تردد لشکر ها

کشاده باشد اگر غلاداری زدن راصاب شمرده عنان عزیمت بدان صوب در حرکت آمده و بفیروزی

و اقبال در پای قلعه نزول فرمودند و در چهار طرف و جوانب قلعه بارای نامدار و عساکر ظفر شعار

و طوایف لشکر نصرت اثر صفت شیر مورچلها قرار یافت و عساکر نصرت سعار قلعه را فرو گرفته از در ساباط

کرفته شروع در حفر خندق و جرد خالی کردن آب خندق فرمودند و شب و روز کیشه و سیبه چند

توپ و بابلیج و هزبران که همراه داشتند باده و هزار تفنگ بیکدفعه سر دادند آواز رعد آسای توپ

تفنگ و سوزن غازیان غلغله در دلها در زمین و زمان انداخت گوش فلک را کر ساخت روز دیگر

دیران قلعه گشا از اطراف و جوانب هجوم نموده بخندق داخل شدند و از خندق خود را بسای حصار

رسانیدند ساکنان قلعه اندخود از همه طرف بلا بحجوم محیط ساخته از هجوم شجعان لشکر فیروزی اثر خوف

و هراس بر ایشان مستولی یافت و در کال سراسیمگی نزد مومن بی جمع شده عجز و بیچارگی و ادبار

لشکر فیروزی اثر را ملاحظه نموده چون حال بر این منوال مشاهده نمود و ظن طلب امان بجاده یافته دست در دامن

استیمان زده از نتیج و عقبای خود که بجز یزان مشهور بود التماس نمود که قدم رنجه فرموده

بیرون آید و خطا مانی بحضرت محصوران حاصل باید و چنان مذکور شد که مقتضای مذکور نیز که خود بدان

نامزد اهل العقد و حید است در عالم کشف و مجاهده و ریاضه بوده که استیلای لشکر فیروزی اثر

بر این قلعه در لوح تقدیر مکارش یافته و مستبعد باحضم قوی دست بر خلاف قضا مان

دست بنجوم خود بازدان و پای از دایره سلامت بیرون ننهاد لحظه نخست دو سه کس

از مردان معتمد خود را پایه سریر اعلی بیرون فرستاد و عجز و انکسار و هیبت و ساکنان حصار را

معروض داشته که اگر رحمت شاهی ظل آلهی شامل حال این کروه کرده قلعه را مانند بخت و اقبال

بهروزی و لیای دولت بی زوال میکذاشتند و التماس عفو تقصیر و بی ادبی موسی بی که قلعه بروی ملازمان

موکب جاه و جلال بسته بجانب آمده مومی الیه حضرت اعلی شاهی ظل آلهی بزبان الهام بیان رفق و مدارا

با ایشان در کلام آمده فرمود عاطفت و جانبخشی موسی بی و جمعه خلق آن دیار و اندکی حکم استمالتی

باسم موسی بی و ساکنان قلعه اصدار یافته معلوم ایشان کشت بجانبین بنظر ظرفت بمحض معاونت

واهب و سلاطین ارباب جانی بجانی لشکر اقتدار و مدار اطمی در اینولایت نبست و هرگز بخاطر

حق کزین هرزه کاه خیال و آسودکی کاه خلایق و عبد الله بوده باطراف امم صلح کل دارم و همواره باید

و لست کس کاری نیست شاید صدق انجمنی از اطوار مردم مروت و فا و اپرورد خاطر نشان ایشان

شده باشد که از تاریکی کرسجه بقرف و اولیای دولت قاهره در آمده در مساجد و معابد اهل

سنت و جماعت طبقه شیعه هریک بشیوه و سعار خود سلوک مینماید و هیچ آفریده و لشکری کجیرو

خاطر ایشان باشد نشده و نمیشود موسی بی و جماعت او زیرا که هرکس برضای خود اراده ملازمت سلاطین

ذوی الاحترام داشته باشد توقف نمایند و هرکس بیرود مخارست در جا باد بجز و آسوده حال بر عیش

خود مشغول باشد کز اعساکر منصوره آسیبی بایشان نرسید و فرستادکان استمالت پایه پایان

لحظه بحظه بایشان چهل نفر از اشراف و اعیان و مردمان بیرون آمده و سعادت ملازمت دریافته

شده و حضرت اعلی بشیوه و سعار سلاطین او زکیه که بار یافته قوم بهر مرحبا و سلوک مینمایند

عزیزان سلوک فرموده ایشان التماس کردند که عساکر منصوره امشب از امور قلعه گیری دست باز

دارند که فردا موسی بی و ارباب و اهالی محفر مسکینی سر انجام نموده بیرون می آیند و حضرت اعلی

چون فتح قلعه مزبوره بود فرمودند که امشب شبکیران آهنین چنگ از چند محل رخنه در حصار انداخته سورا

کشند اول صبح کره های کشیده بجلده بورش نمایند و دلیران باهتمام تمام در کار بوده و با کمال

تکره حمل که لازمه قلعه داری است اعتنا و تحمل ایشان نکرده اعرض نمودند که اکر در این قول صادقند

همین لحظه بیرون آیند که ما را به مسکنش ایشان احتیاجی نیست والا صبح آماده مصاف و مجادله

باشند ایشان در کال اضطرار رخصت یافته بقلعه رفتند و جماعت موسی بی با طبقه او زبکیه

و عزیزان و اشراف قوم بیرون آمده سعادت کورنش سرافراز شده و حضرت اعلی بنظر اعزاز

و احترام در آن طبقه توجه فرموده خاطر ایشان را بمقتضات پادشاهانه و سخنان مرحمت آمیز

اطمینان بخشیده و عاطفت امان عنایت فرمودند و موسی بی حضرت معاودت قلعه ارزانی داشته

که امشب بمکن خود مراجعت نموده فردا بملازمت آید و آنجماعت در کال فرح و انبساط خاطر از

و غارت و سفک دماء و هتک عرض و نا موس جمع شده و بقلعه خود مراجعت نمودند و علی الصباح در وب قلعه را

مانند نظر و اعتبال بر روی اولیای دولت قاهره مکشوف و مومن بی باقی ساوات و قضات و علما و اشراف و اعیان بدرگاه فلک مساس آمده و جبهه اخلاص بر زمین سپار نمود و سایر ارکان معلی کربکال شکوه و هیبت و غایت جلال و سطوت الهی آراستگی داشت بارنامه همگی بسعادت سیاطبوس فایز گشته بخلع فاخره سرافراز گشته و چون لکای امذخوه بپیشگاه سلاطین محمد سلیم سلطان اختصاص یافته بود و عرب بهادر را تالیق او مقرر داشته که بنهایت سیاست ایالت بحکومت انجا قیام نماید و ارباب و رعایا بر عیتی مشغول شده و از ملازمان رکاب اقدس محمد قلی یک اسبک آقاسی عربکبر و ار با کیصد و پنجاه نفر سوار و دو شکی جهت حراست و کوتوالی قلعه برانقت عرب بهادر تعلق فرموده و مومن بی رخصت راه بحضرت باقی خان طلب نمود و جناب کامیاب در عالم حقیقت و پاس حقوق نمکوارگی او را استحسان فرموده بخلعت خاص و جقه و کمر مرصع امتیاز و اختصاص داده و رخصت رفتن داده و سایر او زبکیه را در رفاقت و در ملازمت محمد سلیم مامور نمود و در همان روز ملازمان و مردم مومن بی احمال و اثقال او را بار کرده از راه کرکی روانه کنار آب شده و خود تا چیز و در مجلس بهشت آیین بود بعد از تعرف عوام الناس مجلس خاص اغتنا و بار عام بسکاهی مکرر و سع در آمده و حریفان سد گرم باده و نشاط گشته هر گونه حکایات میان آورده و جعفر اعلی سخنان حقیقت بیان که بر حسب کلام الملوک ملوک الکلام آویزه گوش جزو مسند ان روزگار بوده الهام میان آورده مومن بی مخاطب قرار یافته دعای مایاقی خان بر سان و بگو گر قبل ازین مصحوب خان محمد او بان یکی بعضی سخنان دوستانه باو پیغام کرده بود و هم او از جهل و غرور نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا نکرده ما نصحت تا بوان ما به بیظرفت لازم شد اکنون سخن تمامست که گفته و بجهت رفع تهمت نگزارد امیدوار مات هیما یم بر همگنان معلوم است که امروز زمام سلطنت و پادشاهی ممالک محمد اکبر خان در دودمان سلاطین تیموریه استقرار دارد و با زمانگان سلسله از ممالک موروثه او آواره و ساخته سلطنت بر خاسته مومن بی ایشان رقم اختصاص کشی در سوابق ازمنه همیشه میانه سلسله ما و ایشان سران تخالف و جدال اشتعال داشته در اینوقت به مجرد توسل و التجا که بما آورده اند اغماض عین از خصومت دیرینه صد ساله کرده و در مقام اعداد ایشان شده ام کرانه نگاهی در صحیفه روزگار یاد کار ما نماند اولی اینست که او قطع طمع از مملکت بلخ و توابع خود نموده بدینسان گذارد و ممالک ماوراء النهر و ترکستان که بدست او در آمده قانع بوده شکر باری تعالی بجای آورد و قدم از دایره انصاف بیرون ننهد چه هر گاه این دو پادشاهزاده کرام از آن دو خان باقی مانده اند

از مملکت وسیع اجدادی خود بایین محقر ولایت راضی شده و باشند که اوقات گذاران باشند او صفا یقه در آن کردن محض ما انصافیست غایت بیشه این ما انصافی که فی الحقیقه گفتن آن سلسله از عالم غیب بروزگار او عایه گردد و اگر باین صطلاح اندیشی راضی نبوده با سلاطین زاده های دیگر در مقام عطوفت و مهربانی باشد ما بیشتر برادر گرامی است و در نوازم برادر تقصیری نخشود و بعد من شرط طاعت با تو میکویم تو خود را از تحکم بند کرده و خود را ملال بعد از ادای این سخنان چنان بیان سوی راستقبال نوازش و احسان رخصت داده و سه بست باده الصلات شاهی از مجلس عشرت آیین بیرون آمده و روانه شده و حضرت اعلی جام امانی و آمال مومن بی را از باده عواطف حسروانه کرده و انه بکیصد و حراق نفره مملو از راح ریحانی که در تحفانه خزده و آکاده ولی بروزش یافته خمار شکن سرمستان باده غفلت و آگاه دلان مایه مزید آگاهی نوامند بود با چهار طلا و نقره و پیش امذ از رفعت از پی او در رسانده که در راه رفع خمار نماید و در دم ولایت امذخود و حاجت او زنکه که در آن ولایت بود نه مبلغی جهت مال امانی تقبل میشده که به یوان اعلی واصل سازند همت بلند حسروانه رقم تحشش بر آن کشیده نه اسمنی موجب از دیاد دعا کوئی دولت روز افزون شده

ذکر قضایایی که بعد از گریختن قلعه امذخود در نغر

بلخ ظهور یافت چون مومن بی از خدمت اشرف جدا شده روانه کردیده روز دیکر او دوی کرد ان شکوه از پای قلعه کوچ کرده در خواجه دوکه کیمزلی امذخود بمنزل جلال خود دیکر روز آنجا منزل با یکی از معتمدان و مقاصد و حصول مرحیات صواحب و اعیان خود پرداخته روز دیکر کوچ کرده در راه قصه سنجی خواجه اکبر نزول فرموده در اینمنزل تحقیق پیوست که باقی خان با هیت هزار کس از جوجی عبور نموده بطرف بلخ آمده حضرت اعلی جقه را که باقی خان قدم جلادت پیش نهاده و او را و مقاندیه با موکب همایون سایه افکنی دارد باکمال امیدواری بظفر و نصرت حضرت باری عز اسمه ارفقه نموده مکه در اردوی معلی معتبران پادشاه جوانبش فراآورده و به ترتیب مقدمات جنگ پرداخته قراول و چرچی قول سمانق و سول و بوکر کچی و لشکر طرح و مقیب عراپه و سکی و سایر اسباب حربی به استظام داده و رای جهان آرا بدین قرار یافت که ملازمان منزل بمنزل به ترتیب و آیین پیش رفته در هر جا باجود مخالف ملاقی روی دهد صف قتال آراسته تخلف مقدور آنهی باشد از مکمن غیب بنجر ظفر آیده مذکور میشد که در بعضی از منازل آب کم یابست و حساکر منصوره از غایت کثرت و ازدحام خیول از تمرمی آبی عسرت و سکی خواهند کشید حضرت اعلی از بار محمد میرزا دو قضا کرصاحب وقوف شوارع آن ولایت بوده مذکر تحقیق را بهما میفرموده که از هر راه که حاسب تر و آب بیشتر باشد روانه شوند که عساکر اقبال از قلت آب در عذاب نباشند رایای بار محمد میرزا در پیش میفرمودند

از آنکه قشه ارباطه بود که بعقل در امر محاربه موافق مصلحت حیث ملک بصلاح در این است که اردوی
کیهان پوی بجهت کثرت لشکر و اجتماع مخالفین و حرارت هوا و اشتداد گرما بآهستگی کوچ نموده و جنگ را
در خیر و اقع نماید و قشه آنرا خاطر ایشان آن بود که طوایف اوزبکیه که ساطان ملک پرور و سلسله
عبد الله خانند مصلحت وقت و حفظ حال خود مراقبت باقی خان اختیار نموده و مطیع و منقاد او
و حالا که موکب نصرت قرین همایون شاهی جهت مصوب در حرکت آمده خوف و دهشت بر آن جماعت
استیلا یافته قرار داده خاطر آنست که حضرت اعلی شاهی تسخیر ولایت ماوراء النهر و قلعه و استیصال
اوزبکیه چنین مهامی را مناسب دانسته بنفس همایون بهر جا که صلاح دولت بداند توجه فرمایند
و هر گاه بر ایشان ظاهر شود که حضرت اعلی شاهی جل آشیانی طبع و رای ملک مدار او غرض از این نهضت
احیای سلسله عبد الله خانست و اختیار آن ولایت در دست امرای اوزبکیه خواهد بود تبدیل
اطمیان یافته از وجایی اختیار نمایند و در قلعه جهت لشکر روی تجرئه و دلیری نگشوده و هر روز که یک فرسخ پیشتر بروند جمعی از اوزبکیه استقبال موکب سلاطین پناه نموده و مکتوبی
صمیم بر طبق جنگ و جدال مبنیه بر طلب و خواهش شده هر چند این رای موافق صواب دیده امرای نبود
اما چون بین سعیدان اوزبکیه در این باره خلوا نشده و بعضی از اوده لتخواهان قشه لباش نیز موافقت
این رای اختیار نموده و نیز مذکور میشد که باقی خان با این قشه آمده که برادرش را از قلع بیرون برده
غربت جنگ ندارد و بعد از مصالحه و مصلحت اوزبکیه چنین کمکاش عمل نموده در اثنای مسافت بتاتی قرار
میرزا محمد یک شخصی از اعیان اوزبکیه که از اقربای یار محمد میرزا بود و با دوازده نفر همراه از جانب
قلع آمده بلشکر سپاه و سلاطین پناه ملحق شده و در خاطر با رسوخ یافت که این رای صواب بوده و
بعد کرده و کرده از آنمزدم عزم آمدن خواهند کرد و یار محمد میرزا نیز جانب جانگیر خان رفیقها با بتمام
امرا و اعیان طبقات اوزبکیه فرستاده و همه روزه منتظر بودند که عنقریب صورتی روی نماید که سبب
مطلوب باشد القصه این تدبیر موافق تقدیر نیامده و مصدوده عظیم لازم آمده و بر آن مترتب گشت
اول آنکه از این توقفات چنان حاصل و عیان گشت که مخالفان رای همایون بود مخالفان جسور شده و قوت
و دهشتی که از لشکر جانب اقرتو قبایش بر ایشان استیلا یافته بود زایل گشت دویم آنکه آب و هوای
آکثر ولایت موافق مزاج اردو نیامده و از حرارت هوا و عفونت گرما آبهای گل آلود که بکار میرفت
بیماری عظیم در میان لشکر حادث مرض اسهال شیوع یافت علی ای حال در غرض سه روز بجانی
شهر قلع آمده نزول اجلال قشه بود ندا ما چاری لشکر حضرت اعلی را در مقابله و مقاتله با

و چگونه متامل نگردند چه رای تامل نزدیش همایون جلوه نموده در امور خرجیه نهایت مرتبه جزم و احتیاط
مرعی میدارد در مقابله و مقاتله لشکر ایران و توران که از قشه یام الایام معشر بین قضایای عالم بوده
و مصادمان محتاج بشرح و بیان چگونه مرعی ندارند اما احوال باقی خان آنچه معلوم همگنان گردیده آن است
که چون از آب جیحون گذشته بجانب بلخ در حرکت آمد موصوف بی اندازه خود سر شده شروع کرد بقتل و نهب
حالات بازنموده و باقی خان ظاهرا باد و عتاب و خطاب سپاه پیاده آغاز نهاده در حقیقت که تحقیق احوال
نموده و اوسته از عظمت و جلال پادشاهی و کثرت و ازدحام لشکر اطمینان نموده خاطر نشان کرده که چنین
اورنگ را با هیچ وجه قدرت مقابله و مقاتله با چنین لشکر نیست و از اینجا است که باقی خان از هر گونه
اشاره و زدوی باز کشتن داشت و در رای پیش آمدن اصرار و زیاده تر توقف و عنان کشیده کی لشکر از این
خوف و هراس از خاطر او زبکیه زایل ساخته اندکی چیره شده و عساکر او زبکیه از اطراف و جوانب با
علی شده و در اردوی او نیز جمعی فراهم آمده مع هذا جرات حمله و حمله بردن نمیکرد و چون سواران
ترتیب قلعه محل مناسب تعیین نموده نزول کرد و پشت قلعه و دیوار بست شهر داده اقامت نمود و در
اردوی خود خندق کنده و عمق خندق را به توپ و تفنگ استحکام داده و قرار داد که بدین نهج حراست
شهر و قلعه نماید یک مرتبه که قزاولان طریق تیز عنانی کرده بیکدیگر ملاقی گشته سواری چند
نفر از همراهان باقی بدست سواران چون اجلال مقتول و گرفتار شده و از او بستبر و شاه و فغر نیز
قدم بازپس کشیده و در سواد شهر خزیده و مانع ترتیب یکجا با لشکر ایران و توران در مقابل یکدیگر
نشسته بودند و اصلا محاربه میان ایشان وقوع نمی پیوست زیرا که از طرف اوزبکیه احدی بعزم اقدام
قدم از دیوار بست شهر و قلعه پیش نمی نهاد و به وضوح پیوست که باقی خان حمله صحرا نکرده و از این طرف
نیز صرفه در آن نبود که قوت و توانائی سپاه را که چراغ دولت آمده و جنگ خندق و دیوار بست شهر و قلع باید
اگر بهم تجزی صرفه قلعه کرده محمت که بهمت داد کشته و بیماری لشکر اشتداد یابد و ما کولات روی
به نقصان آورده و بطهور انجامد علت موجب ضعف و زبونی لشکر و تباهی و دلیری سپاه و مخالف گردد
روی نماید بکر را امرای عظام و سعید رایشان محفل مقدس جمع شده و مجالس جانفی انعقاد یافت
و از هر گونه حکایات میان آمد حضرت اعلی فرمودند که غرض ما از این نهضت امداد سلاطین پناه و باز حصول
یکتائی بود و اگر باقی خان که همیشه لاف میزند مقابله موکب همایون می آمد ما نیز صف قتال آراسته
آنچه حقه را آنی بود به جا میآوردیم میرسید حالا که او از جنگ و برد و نقاعد و زیده صرفه کار خود ندانسته
ما چرا ملاحظه نکنیم و لشکر را بمقابل توپ و تفنگ میان دیوار بست و کوچه باغ در آوردیم و نهج

چاری در میان لشکر افتاده یا فته هر روز جمعی باد عدم می‌پیوندند اگر راکب جهل و غرور بوده باشد
بملاحظه جهل و غرور بوده ملاحظه حمیت و غیرت و بنادر اینولایت توقف مانیده موجب سبکسالی
سپاه و مضمور و احتمال عظایم امور و لست طریق صواب آنست که دراین وقت بچه عجز و زبونی لشکر بعضی
عقل و رای ندیش عمل نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت العطف و اجم اگر باقی جهان بلزم مخالفت
از پشت خندق بپردن آید عطفه عنان عزیمت نموده عهد الغدر بردارم والا بسلامت کوچ کرده توفیق
اعدا قابل معاودان سپاه را اعلامی رسانیم که اگر مقدر آگهی بوده باشد مرتبه دیگر مکنون خاطر انور
بر وجه جمیل جلوه ظهور یابد القصه در روز نهم شهر محرم الحرام اردوی کردون شکوه کوچ کرده از رود
حلب عبور نموده خیمه و آمده و دراین کوچ ظاهر شد که مثلث لشکر ظفر از سیم المزاج و بیمار مند و مثلث
دیگر بلکه بیشتر بر مشغله بازداری چاران بهیچ کار دیگر نمیتوانند پرداخت نا بضال و جدال چه رسد
از مشاهده این حال عزم بازگشتن در خاطر انور رسوخ یافته مشخص شد که اگر فی الفور حضه دیگر از مراجعت
تاخیر واقع میشد احوال مردم اردو بنوعی مختل میگشت که عیاذا بالله اصلاح پذیر نبود و در آن وقت
عزیمتی آسان لایق تر و بهیچ مدت پر جهت اصلاح حال لشکر از آن صایب تر نمیتوانست بملاحظه روز عاشور
در کنار آب حلب توقف نموده بر ان شدیم تعزیه حضرت سید الشهدا نشکان بادیه کربلا فیما مضی
در روز یازدهم محرم الحرام برزبان آورده کوچ شد امرای چرچی بچندادلی مقرر شدند که از عقب لشکر آیند
در روز دوازدهم محرم و احتیاط پردازند و شب دوازدهم فرسخی اردو نزول مانیده چون سپاه را لان بسیار
مقرر بود لزم بامن و کشیک هیئت م نموده از مشیون دستش این نبوده باشد و تا در اکثای مخالف بهم
این خاطر را زاست نداده و لحظه غافل نباشند و اردوی عظیم در این مرحله سه فرسخ راه قطع
نموده فرود آمد بعد از لحظه از جانب امرای چرچی اول خبر رسید که سپاهی لشکر از جانب مخالف عبور
شده آهسته آهسته پیش می آیند حکم کیتی مطاع شد چون پوست کرا کر سپاه مخالف بعزم جنگ پیش آمده
آهنگ محاربه ساز داده اند ایشان نیز بعد افاضه صبام نموده ما را خبر دار گشته و اگر زود نگه راهی جنگ
نداشته باشد و بجهت حفظ حال خود احتیاط سپاهیانه نموده باشند غازیان تیز محاربه را در میان
گذاشته آهسته آهسته خود را باردوی همایون رسانیدن اتفاقه که قرار یافت عمل مانیده و بعد از ندک
زمانی خبر رسید که جمعی کثیر از لشکر اوزبک بعزم محاربه پیش آمده و تیز عنان کرده خود را بغازیان رسانیده
و چنان پیش آن خیال اشتغال یافته و کار از ملاحظه و احتیاط گذشته حضرت اعلی این حین خان و
بعضی از امرای چغتای محاربه ساز داده و بعضی خیمه نموده بجیروزی دولت و اقبال سوار شده و عطفه عنان

فرموده و بجانب عراده و تفنگچی راچپش فرستاده دست راست و دست چپ قول همایون هردان کار و
دلیران معرکه پیکار را استحکام داده و علمهای ظفر و اقبال کشوده مجادله اعداشتا فته و بعضی از امرا
کومک لشکر چرچی بعیش زموده پیشتر فرستاده و قول همایون معاقب در حرکت آمده چون فرجه بلشکر
دیم از اردوی معلی جدا شده به معرکه قتال نزدیک شدند غازیان عظام یکی از همجاوران اوزبک را گرفته
شده بودند و از ضمیر او چنین معلوم شد که اردوی که جرجوه قراولباش جانی خان رسیده و مشغول
شده بودند از ضمیر او چنین معلوم شد که اردوی که جرجوه قراولباش جانی خان رسیده و مشغول
شده بودند از آنجا سبب مراجعت چه بوده باشد جمعی بجهت استعداد توقف حمل بر عسرت و سکنی او ده کرده گفتند
که فرصت را از دست مده و عاقبت ایشان مپاید کرد جمعی دیگر از پیش بینان دانا بحال
روزگار دیده و کار آزموده قضیه حضرت شاه اسمعیل و شاهی بیک خان اوزبک را چنانچه مشهور و در صحیفه
دهر مسطور است از مرو بگیرل کوچ نموده و شاهی بیک خان چپاول کرده از قلعه سجاعت پیرون آمده و سپاه
قزلباش عطفه عنان کرده فیما بین محاربه بوقوع پیوست و ظفر و اقبال قرین حال آن پادشاه شیرشکار
گشته شاهی بیک خان بقتل رسیده و مملکت که حضرت شاه و عالیجاه و خواهد بانا تمام معامله پیش گرفته
بهجت مصلحت در عاقبت میدیدند بالا آخره از علوی بهادران چگونه فوجی از لشکریان بعاقبت
پیروان آمده و بکنار آب رسیده فی الفور عبور کرده آماده قتال شدند و از اینجانب نیز امرای عظام
تا بین شایسته بجنگ مشغول گشته از جانبین داد و دلاوری داده مکنش خان استاجلو که فرا دل
چرچی پیش جنگ بود حملات دلیرانه نموده مخالفان را تا کنار آب دوانیده و از آب گذرانیده و در این
اثنا آوازه توجه موکب همایون شاهی معرکه رسیده مکنش خان و بخف علی خان استاجلو با جمعی از دلیران
لشکر فیروزی اثر با ستظهار لشکر قول از آب عبور نموده و در آنطرف آب معرکه رزم و پیکار گرم گشته
تا غروب آفتاب بازار گیرودار گرم بود بعد از غروب بهزیمت اقبال سپاه شاهی نسیم ظفر وزیدن
برشته اعلام ظفر فرجام امرا و ملازمان موکب اقبال وزیده و شکست بر لشکر مخالف افتاد تا هوا تیره و
تار شده بود غازیان مخالفان را تعاقب نموده سر و زنده می آوردند و در وقتی که مشاعل بر
دوار اردوی همایون افروخته گشت خبر شکست مخالفان رسید حضرت اعلی کس بقصد عن نزد امرا و سپاه
که چون شب جهان آبد احدی از غازیان در آنطرف آب توقف ننموده باز گردند بعد از لحظه که خاطر از
دیگر مخالفان جمع گردید موکب همایون شاهی بجانب اردوی معلی در حرکت آمده و در وقتی که تمامان
نزول فرمودند تا چهار ساعت از شب گذشته متوجه و دیدن سرباز اخر حصا بودند عبد الرحمن بی نامی
از امرای معتبر اوزبکیه دستگیر شده بود چون بنظر اشرف در آورده نام و نسب خود چنانچه

باین نقصیر بود و سر زنش انگشت انگار افراشت باوجود در چند کوچ بچگلو رسید و علقه انجار احراب کرده با
هوا رساخته و از انجا بیاده و چاق آمده متوجه استکام علقه مارد و چاق شده چون بطهران پیوست که
نظر علی سلطان شاهله شاه بسیه ضبط آن سرحد هست از مو تغیر داده و یوسف علی خان ولد بوداق خان
حاکم مشهد مقدس معلی بود تغویض یافت و بهرام علی سلطان برادر او را بیرزا آن حدود و الکاء داده
بکومک برادر تعیین فرمودند و ما معیت اج لشکر او از زده و اسلحه و یراق و حضر و یراست علقه و آذوقه بروجه
سرانجام یافت و حکومت مشهد مقدس به محراب خان شقت شد و در این حدود و بکنش خان و عکش
خان پسرش بحضرت یافته بدد و حال بتول خود فتنه و موکب همایون از انجا متوجه دارالسلطنه
مذکور و بسابع جلال رسید که باقی خان لشکری بچگلو فرستاده دار او دست درازی بسر حد خراسان
دارند حضرت اعلی نوجی از عساکر منصوره را بر سر آن مجاعت فرستادند و بعد از اظهار رشد سلک جمعیت
آن جماعت بهجرده و رد لشکر ظفر اثر از عزم باشیده و بضرورتی و اجال مراجعت فرمودند الحق در این سفر
حضرت اعلی حفظه الشریف محل انواع شداید گشته عساکر منصوره زحمت بسیار دیده و چون کثیر
از سرطایفه بر عض اسهال علت شده چنانچه بسیاری از نفرات لشکر و بردوم فرو مایه که چار خور اطفیوا شده
بار کرده بمنزل رسانند از عالم عیزت و بیم انکه مبادا او زبکه مرده کشی کرده بدست دراید بر نهاده
آخرین حق از جانشان باقی بود که در خاک کرده و به غسل و نه عین بوجه شرع صورت نمی بست
و ارباب خلاص و رصاجویی و لیعهت آن راجات ابدی سفر و نه الفصه تا دو هفت روز که در سرا
بود نه هنوز اثر آن حادثه علمی باقی بود و مشاهیر و متوجهات که در این سفر رحلت بعالم آخرت
سپه پنک گفته که از نقبای بخف بود از زمان شاه جنت مکان در سلک امرای بزرگ منتظم و مهر دار
مهر مبارک شرف نفاذ بود و سید محمد جداد در زمان خاقان سلیمان شان در بغداد مشغول شاهی
سیوفی ظاهر ساخته حاکم جلادد و در کاب مقدس آن حضرت در حلب خالد ان سعادت یافت از زمان
خاقان سلیمان شان در بغداد مشغول شاهی سیوفی ظاهر ساخته حاکم جلد بود و در رکاب مقدس جلد بس
همایون اگرچه در الکاء دیوانات و ارباب جاه و حشمت او محترمی شده بود اما منصب مهرداری و قرب
خاصری داشت دیگر ابراهیم خان والی لار که در منزل اصفهان ویردی خان بطریق میهمان محترم و محشم
بود و بیمار شده و بمرض اسهال رفت دیگر قاسم بیک بیات ول تور شاملو که از معتبران آن طایفه و در سلک
مقربان بود و دیگر میرزا یعقوب دست غیب که از سادات شیراز و محتسب آن ولایت بود و در این مرض
گرفتار آمده و در بهرات از تحم گذشت مولانا فوشی شوشتری که از افاضل روزگار و سخن سنجان

کار بود و حال عرضش بصیر حراجل از بهای در آمد در اندک زمانی خود عنان گشت الفصه از سر طایفه و سر طبقه جمعی را
قاتیمور نه از اطناب و اجناب بود و زبان خلق را از لعنه او کشیده و است رحمة الله علیهم و علی جمیع اهل
الایمان و الایقان ذکر مراجعت حضرت خاقان از خراسان بسبب عراق معاجیت او شدن
بیژه دولت پرستان چون رایات حضرت آیات از سفر بقع مراجعت نموده و در دارالسلطنه هرات نزول
اجلال واقع شد چند روز راحت نظم و نسق معاملات توقف نموده از انجا بمشهد مقدس معلی تشریف برده
چند روزی در مشهد مقدس معلی با کابر مطالب و مدعیات و حکام کرام و صواحب و اعیان خراسان پرداخته
مکلی را بنواز شات حضرانه و طبع فاخره شاهانه خوشدل و سرافراز ساخته رخصت آنطرف ارزانی فرموده
دو سه روز در آستانه مقدسه سپر کرد و قات شریف صرف سنن سرکار آستانه و الحاج معتمدات حاجات
و خدام و ارباب و ظایف و سایر مهمات آستانه نموده از انجا عنان عزیمت بسجاب عراق منعطف ساخته
چند روزی در آن حدود به نشاط شکار سرور افزای خاطر بابهره و چون سفر به جهات منصوره بوده
از ملازمت احراج شده بعد از فراغ از این امور از راه جوشان شکار کنان روانه اردوی کیهان پوی گردیده
باعراق از راه حسک سفر اسلام روانه نموده خود چریده با معدودی از قزلباش رکاب اشرف بالکای دیوانی
تشریف برده به بیک و به علقه در دوس و مهمات انجا رسیده و شاه علی سلطان خادم خاصه شریفه میر
چخماق را بمرتبه والای ایالت و خانی سر بلند کرده و ایشه حکومت الکای دروس را با وحمایت فرموده
خاطر از مهمات انجا جمع فرموده در الکای خارباردوی کیهان پوی ملحق شده و سلاطین زادهای
او زبکیه را با برادر محمد میرزا و عضار حضت فردوس داده که در محالی که با یشان شقت شده بود ساکن گردند
و از راه سیاه کوه و بکاشان آمده مردم کاشان بحشمت راجا خان کرده و در وشنی افزای طرب انجا نه
خوشدلی بوده و از انجا متوجه دارالسلطنه اصفهان گشته بجبروزی و اجلال در حضرت دولت ابدی الاتصال
نزول اجلال فرموده و فضل طرب انگیز با بیروزی پیمان را در دارالسلطنه فرموده بعشرت و شادکامی گذرانیده
و از فراغت و خوشدلی و اندک از سوانح آمدن اهلی از جانب شاهی بیک خان حاکم فتنه بار بست که
از امرای سلسله پادشاهی جلال الدین محمد اکبر پادشاه است و عرضه داشت اخلاص آیین پابوس پیر
اعلی فرستاده اظهار اخلاص و دولتخواهی و یکجهتی کرده و لعایس اعشه و پیشکشهای لایق ارسال
نموده بود بعد از کان حضرت اعلیان او را نوازش فرموده عطایای ارجمند او را نوازش داشتند از تقریر
او در این چنین بظهور پیوست که در وقتی که میانه شکر فیروزی از قزلباش و اوزبکیه چنانچه بتحریر
پیوست مجاربه واقع شده بعد از جانب عساکر نصرت نشان بوقوع پیوست خبر شکست اوزبکیه بیات

سپاه‌اند اشته صفای عشرت و شاه‌کامی بعالمیان در داد اغنی خورشید عالم آرا کثرت نشئه را ملک
ملک چهارم است در روز جمعه هشتم شهر شوال عهدی عشر و الف از آن‌گاه و خوف بشرف خاذ محل جزا
لوای شوکت و اله ارشش او شاع آسمانی یافت جهانیان از حسن تازه‌ی مزاج برآمده و ابواب نشاط
و شادمانی بروی خلایق گشوده گشت شهریار رزم جوی بزم جو بر سریر معهود و رسم معتاد در دار السلطنه
صفهان بزم آرای محفل نشاط گشته بر حسب فرمان در باغ جهان آرای نقش جهان مجالس عشرت
نشان مرتب گردیده و اسباب چراغان مهیا و آماده گشته چراغهای شکفتگی افزوختگی پذیرفت
از بس شمع در مجلس افروخته ۰ دل روشنان فلک سوخته ۰ در آن بزم روشن چو خورشید و ماه
بهین پرستان مرصع کلاه ۰ حرامان حسین مجلس آرا سته ۰ مسرت فزود مزدوم گاسته
القصه نه شبانروز پادشاهی و رعیت داد عیش و شاه‌کامی داده شهریار مجلس آرا بعواطف حسروانی طرب
افزای خاطر بود از سوانح بهجت فزا که در این سال همایون فال بظهور آمده موجب ازدیاد عشرت و شاه‌کامی
گشت آنست که حضرت واهب عطیات بجمیل سعادت و بخشیاری و افسر سلطنت و شهریاری را در
گرامایه گهر بیاری خواصان موهب الهی از نجار فضل و مهتابی بر ساحل طهوز آمده از رهبت
افزوده بعضی فرزندان ارجمند بحضرت اعلی شاهی ظل الهی عطا فرموده در ساعت مسعود آن مولود خجسته
مولود خلافت محمود از کنم عدم قدم بعرصه وجود نهاده از خلوص عبودیت و علاقه‌ی حضرت ایجاد
مقصود بین صلوات الله علیه بنام علی میرزا موسوم گردید امید که سایه تربیت و ظل عاطفت شهریار
سعادت پرور الاکمر نشود و عمایه در رضا جویی خاطر مبارک آن حضرت برخوردار باید بهشت
آمدن قلعه بهادند بتصرف اولیای دولت ابد مدت و بیان سوانح دیگر در اوایل این سال طهوز
پوست بدست در آمدن قلعه بهادند است که چنان اجلی در ایام فترت و آغاز جلوس همایون حضرت اعلی
شاهی ظل الهی چنانچه ذکر یافت وقایع آنسال مرقوم قلم کلک بیان گردیده در قصبه بهادند وقایع عجیبه
که خلاصه عسکر منشور و مسکن بسیاری از طوایف قزلباشت قلعه ترتیب داده محافظان معین نموده
علوفه در مرسوم ایشان از خزانه بعنایت او مبذول و بعد از آنکه فیما بین حضرت اعلی و سلطانزاده خان خواهد گار
صورت صلح روی نمود چون شرط شده بود که چنان اتفاق افتد آنچه در تصرف متصوبان طرفین بوده باشد
کاکان متحیر بوده از جانبین تعرضی نرود بدینجهت قریب پانزده سال آن قلعه در تصرف روسیه ماند
این طرف بمقتضای عهد و پیمان متعرض آن نمیشدند اما بر طبایع حکام ثروتمند که در آن حدود اقامت
دارند بغایت گران بود که روسیه دوزده راه از مسکو ایشان گذشته قلعه مذکور در وسط سفر و عسکر

صدیکسر ملکه عزاق عجم است آمد شد نمایند مگر بر حقیقت بورزاوار کان دولت پادشاه روم اعلام
شده که بودن این چهار دیوار در این میان تا بآخر او موجب فساد و مضرر میان مصالحه و اتحاد دست دهد
از همه‌جای طرفین امری صادر نگردد که موجب اختلال امر مصالحه باشد اگرچه الواقع معهد و چنانی که میان
وقوع یافته راسخ اند اولی اینست که آن قلعه خراب شود و روسیه بار بست چنانی قبول اجمعینی مکرر شد
بعد از رحلت سلطان مراد خان که پسر بزرگ سلطان محمد خان پادشاه شده در ممالک روم او باش و سپاه و اعیان
هر طبقه سر بشورش و فساد بر آورده خود را اجلالی نام نهاده چنانچه در طی احوال جلالیان مرقوم قلم
وقایع نگار خواهد شد با عمال و اصحاب قدیم مهذوده پادشاهان و عساکر سرحد تبریز شوده جلالیان
گردنکشان عنادا نجو دست حاکمی را که از جانب پادشاه منصوب بود بیرون کرده اردوی احمد خانی
از آقایان بعداد بر خود حاکم ساخته علوفه غلامان بهادند را کاز بعداد داده میشد باز کردند
بعضی امرای آن جماعت بجهة بازگرفتن علوفه و موسومات پراکنده و کشته بعضی دیگر حصار بهادند
خود ساخته سر بطغیان بر آورده متعرض حال خلق الله گشته روز بروز در طغیان و بی عاقبتی می افزودند
امرای نظام آستر سرحد حاکم بعداد را از اطوار ناهنجار آن طایفه اخبار نموده از آنجانب آقای محمد چاوشلو
بامارت ایشان منصوب گشته روانه بهادند شد سکنه قلعه تمکین او نکرده متابع بداد اموال و اسباب
او را غارت کرده محمد آقا استغاثه بدرگاه جهان پناه نموده از معتمدان این آستان استمداد
از موقف جلال منشور عاطفت و افضال مشتمل بر بصایح پادشاهانه باسم آن جماعت شرف صدور
یافت کرتک نامزد فرمانی گردیده پیرامون عصیان و سرکشی نگردند و حسن خان حاکم صدیکسر را امرای
آن سرحد بامداد محمد آقا مامور شده بدفع از دوردست آن منشور عمی از مردم احشام آن حوالی و رعایای
محال قریه گرد آن شیطان سگال رسیده بودند هجوم نموده عازم آن شدند که آن گروه را از حصار بدر کرده
بیرون نمایند آن جماعت بدافعه قیام نمایند فیما بین نایره شورش و آشوب اشتعال یافت حسین
خان چند اصلاح اختلال داد امداد محمد آقا متوجه آن صوب شده در این شورش و غوغا ترک حکومت و صلاح
روی غنیمت شمرده سر خود گرفت از دره سکنه حصار ولی بیک در مرمار شعار شاهی سیونی و دو لوی
این دو دره ظاهر ساخته برجی از برج قلعه را که در بدو تصرف او بوده بهست پردیان داد و در روسیه از
حال خبردار شده پس الغرض حبک و جدال بوقوع پیوست پردیان در آمده در حال اجلال حسین خان
پای قلعه رسیده بقیة السیف نامان زد و بهر که دام بطرفی رفتند و قلعه خالی گشته حسن خان حسب الامر
الاعلی تجدید آن پرداخت وقوع اجلال که اهدی یاد در حال بود باعث آن شد که عشر پ امر مصا

خان حاکم فارس رسیده و کرنکیب فتح آن خزینت مؤدی انده و احتیاج به نهضت و موکب جلال نسبت
حضرت اعلی فرموده که چون جمعی از ملازمان موکب اقبال که حاضر نه مستعد سفر شنج اند و عادت ندارند که
هوس سیر و شکار مازندران بهشت نشان در دل جای دارد به جانب مازندران میروم که چند روزی در
آنولایت و کنگ عشرت برآگردم و از محرمان سرادق سلطنت سوی حاتم وزیر علیقلی خان شاملو و الصقلی
قوچی باشی قاچار و اسپاسالار آقا احمدی از ین کمکاش اطلاع نداشت و به خاطر مجلس حضور میکرد که از ین قبیل
وقت از فوت و فعل آید از خراب حالات امکه در آن روزگار در اصفهان اتفاقه میت می یافت در
روز اربعین مولانا مصیبی منجم تبریزی از شهر قلعه رشته بوکه و کمبل پادشاه اکرد بلقه تبریز آمده بود
ملاقات نمایده و کمبل ازو تفحص نموده که حسبه آمدن پادشاه و قشلاق شدن به تبریز بر چه نهج مقرر میکرد و او
چون خبر نداشته گفته که چنین کوشش زو من شده اما قائل رانیده ایم لفظ این گفتگو شنیده بجهت اطمینان خاطر
لسان الغیب در میان بوده و در این باب فال کرده اند از مولانا مصیبی منقولست که بعد از اتمام فال این
صفحه مینویس مقطع آمد بیت عراق فارس گرفتی بشعر خوش حافظ ۔ چاکر که نوبت تبریز و وقت تعدد
مجملا شخص آذر با یجان و شیروان پیش نهاد همت والا بتاریخ اختتم سنه تسع و الف شانی سنه اثنا و عشرین الف
سنه یعنی که اختیار شده بود پای همت در رکاب سعادت و اقبال نهاده و از دار السلطنه اصفهان بر ران
فرخ روز و کیتب در قریه ولایت آباد برخاسته و کیروز در کاشان اقامت داشته شد از انجا اعلام کرده به سه
منزل سجده و قزوین رسیده شد و در انجا حقیقت نهضت همایون مصوب آذر با یجان علی ملازمان رکاب اسپر
ظاهر گردید و امیر گونه یک چاپار را که دارو غه قزوین حاکم شده که با قورچیان و غلامان که در آن حدود
بزودی بموکب ظفر قرین پیوندند کس نزد او الفقار خان حاکم ارد بیل فرستاده که با لشکر هائی آن طرف
گرزاد و حاضر بوده بزودی بر سپیل استعجال چاپار آمده در انجا بر رکاب اقدس اعلی ملحق شود و از انجا قزوین
اعلام فرموده به شش روز به تبریز رسیدند چنانچه از اصفهان تا آنجا روز جوالی تبریز رسیده شد
صبح روز دوازدهم بشهر داخل شدند علی پاشا قلعه قارنیاق را تصلح از غازی بیک گرفته اما چون در آن
حدود او و کره و قراکی در قلعه تبریز مانده بودند صلاح چنان نشد و در آن صبح که داخل شدند بیکاره دران
سرای شغلی که رسیده نه چنانچه نظر از زده میرسد که در انجا زاده و دارو و نه دران عالم چیز ها ساخت جزا آن گذشته
سچک اجل گرفتار آمده نه و چون بقلعه فوج رسید که از انجا تا شهر سه فرسخ است رسیده نه در جایا به مردم
موضع را چشم بر فرخ قشلاق داشت و فی الصور شکار شاهی سیوفی ظاهر ساخته فی الحال از تشریف خداوند
همایون اعلی خبر دار گردیده تا جهای دوازده ترک را که از خوف روسیه در ریز زمینها و همان جا نهان کرده

بودند پیدا کرده نه فوج فوج مباشا شه خود را بدان قلعه کرامی آراسته و هر کس از روسیه در انجا بود که فرقه جمعی
آورده پیش پیش خود خوش صفیر را فتاده و صدای هیبت افزای الصد الصد کریشوا و شکار غالبه قرباشت
بر اوج آسمان رسانیده نه از انجا حسب الامر اعلی جمعی پیشتر رفته نه که اگر فرصت یابند خود را بقلعه
اندازنه که دیدی از اهل قلعه پیرون آمده در میدان دو نار بسیوا و محاربه مشغول بوده اند غلغله و نشاط
اهل تبریز به کوش ایشان رسیده و قصور نموده اند که اجامرو اوباشش سر حصار از خالی بودن شهر و قلعه خبر
یافته طمع مال و غارت اموال آمده اند احتیاط کرده و مغازن و حصول مقدمه الجیش خود را بقلعه اندر آورده
دروازه ها بسته و اهل تبریز از آمدن لشکر قزلباش موکب مسعود شاهی خبر یافت اگر در سر خیابان
سجاوت رکاب بوسی فایض گشته از غبار رهگذر چهان چاکر سالها چشم امید بر آن داشته روشناس
امید و مباحاصل کرده اما شهر بسته و تبریز طرفه ویرانه در نظر آمد زیرا که سالهای پیش که علیه و تبریز تصرف
روسیه در آمد از تبریز خالی بود روسیه در ویرانی خانها و عمارات عالیه شهر دقیقه فروگذاشت نکرده بود
اگرچه در خاتمی هیبت سال که آن ملک در دست روسیه ماند جمعی غارت زده بی بضاعت از اطراف و نواحی
آمده بقلعه جمعیتی شده بودند اما از بهر خانه پرداز هیبت یک خانه چنان نشده که مثلث آرا حالت
اول هم رسیده باشد مولانا مذکور تبریزی این بیت را در جزایی تبریز بسیار خوب گفته اگرچه در صحیفه
اول در طی وقایع آمدن عثمان پاشا گذشته تبریز این بیت تحریر یافته چون اینجا مناسب تر بود از نکرار
نمیدانیم بدین مرقوم ساخت بیت و قوعی گر بباشد کین از دم میدهد بوی ۔ دلم از حسرت تبریز پر از
خون تبریز است ۔ القصه چون موکب مقدس رسیده و محافظان در ب را رسیده و ساخته بودند در
میان شهر شنوای که فاضل نزول اجلال همایون باشد بنوبه شب خانهای قشلاقیه بر ده در انجا نازل
فرموده نه و مردم آنولایت از شهر و نواحی روی امید بر رکاب همایون نهاده آورده و از طاعه روسیه کس
در شهر و نواحی نبوده گرفته پایه سریر اعلی آورده و بقتل میرسانیده نه و بعضی با حتمال آنکه مبادا از انجا
اشرف بخشش یا بنوبی نگاه به نظر همایون رسانند مقتول ساخته سرهای ایشان را به نظر اشرف در می
آورده نه و الحق تبریزیان در این ماده بنوعی مبالغه نموده نه که جمعی را که در عرض هیبت سال با تبریزی و صلت
کرده و دختر تبریزی در خانه داشته و از و فرزندان هم رسیده بوده برادر و برادر زاده آن و فرزند آن
یعنی را منظور داشته ایشان را از زوجیت و فرزندان جدا کرده به قتل میرسانیده نه و همان اوائل
هیبت دو دستان خاندان صفویه که چندین سال بود که بیقه زندگانی میکرد علایه شعار محبت و
ولای اهل بیت طیبین و ظاهرین ظاهر ساخته غلغله فرح و ابتهاج به اوج فلک رسانیده

واینچنین نهایت اخلاص و بندگی بود از ایشان ظاهر میشود ذکر محاربه حضرت اعلی و ظفر یافتن موکب همایونی با پادشاه روسیه و فتح و ظفر نمودن با پادشاه و ظفر قرین بودن رایات حضرت خلیفه

فارسان میدان سخن سرایی کمیت جولان پای قلم را در جولانگاه معارک صعب آرایی بدین آئین بجولان در آورده اند در چنین که موکب جهانگشای بعون الطاف الهی داخل شهر تبریز شده روز اول جماعت روسیه که بحراست قلعه مانده بودند بعضور انکه اجانب فرود آیند و بایشان هر چه بحال بعد و غارت و تاراج دهند با دلیری و جسارت کرده اند قاصد سریع السیر نزد علی پاشا فرستاده و او را از این حال خبردار کرده و پاشای مذکور این قضیه را بسهل و آسان انگاشته عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده و صدود مزبوره لشکر بیحساب را برداشته با لشکای خود رفته و چون اینها بآنطایفه روی آورده چنانچه حیاتشان از باد رفته اجل بر زبانشان افتاده از طریق حزم و احتیاط دور افتاده و مستورانه در کمال عزت و روی سیاهی تبریز آورده در منزل دیگر قاصدی از جانب اهل قلعه بدایشان رسیده که چنین معلوم باشد که او خان حاکم ارزروم با لشکر خود آمده و در آمدن کمال حزم و احتیاط مرعی داشته علی پاشا از این خبر در آمدن متامل گشته با جلیل پاشا که رفیق او بوده و عطا و رئیس صفیدان لشکر در حرکت و سکون همشوره شده و چون اهل و عیال و اموال و اسباب لشکریان بالتمام در قلعه تبریز بوده و اعتمادی بر قلعه داری نکرده نداشته که کی متفق اللفظ پیش آمده را صایب شمرده از آن جزیره تبریز حسابی بکرده با نجا رفتن کاهش که همراه داشته کوچ کرده پیش آمده روز سیم نزول اهل قلعه بتحقیق پیوست که حضرت اعلی شاهی ظل الهی نهضت فرموده اند قاصد دیگر فرستاده علی پاشا را از نزول موکب همایون خبردار کرده پاشای مذکور این خبر را از لشکریان مخفی داشته از غایت سفاهت و بیعقلی پیشتر آمده در موضع صوجبلاغ که شش فرسخی تبریز است فرود آمده و حضرت اعلی نیز متوکلا کسان که دل بجمعیت بحال پاشا و لشکریان فرستاده بودند و ایشان حقیقت حال و کیفیت لشکر را معلوم نموده مقابله بکیه بکر جزیره میرسانیده اند تا انکه مشخص شده که صوبجیان رسیده اند حربه و قاشه و از خبرات و دلیری پاشای مذکور که چنین بی باکانه پیش آمده عجایبی بجنب بوده اگرچه در موکب ظفر قرین تبریز ایمن مقام بادیه از پیچش هزار کس بنود اما مقابله و مقاتله نمودن او با پادشاه ملک عجم و سپاه آرای او نیک جزم بآن قلت سپاه و کمی و عدم استعداد از عقل دور بنموده باجمله چون بتحقیق پیوست که رومیان صوبجیان رسیده اند در همان شب رایات جلال از شب غازان کوچ کرده بعزم رزم مخالفان در حرکت آمده در موضع حاجی حرامی که دو فرسخی شهر ست نزول فرموده

صبح روز دیگر ذوالفقار خان از جانب چنی لشکر ظفر اثر فرموده بمقابله رومیان فرستاده نه هر چند مهم ایشان بمجرد توجه یکی از عاظم امراء و فوجی از دلیران لشکر ظفر اثر بکفایت مقرون میشد و احتیاج بنهضت موکب همایون نبود اما حضرت اعلی از غایت حزم و احتیاط که لازمه ارباب خرد و دانش منش ست مفتون احتیال که چیست و بحسن کفایت آنرا سهل نباید گرفت آتش اگر چه در بیشه است خرد باید شمرد علی ذرخود مینه و میسره و قلب همایون را بهر دو این کارزار سپرده مقام داده خود بنفس شریف در قلب قرار گرفته اعلام حضرت فرجام افراخته مقاتله چپ چیان در حرکت آمده و صدای کرنای و نفیر گوش دگوش در گنبد نیلگون طنین پیچیده از آن طرف تیز پاشای مذکور چنانچه قاعده زرد بیانست عزم جنگ نموده و صفوف را بیکبار استوار کرده پیوسته او توپچیان و تفنگچیان را پیش انداخته خود با محمود پاشا و جلیل پاشا در قلب قرار گرفته باین شایسته پیش می آمده تا انکه پس الفریقین بتاخت و تلاقی انجامیده و سپاه رومیان طرفین دست باستعمال سیف و سنان برده در اول حال رومیان آثار جلادت ظاهر ساخته صفوف لشکر ظفر اثر را درهم شکسته و چرچیان جنوبش در پای خود نیافته قول همایون دور زده و بارد و سپاه جنگ بدار اصیکرده اند او به سلطان ولد او لاسه کرد که مقدمه الجیش بود بدست رومیان مقتول گردید بعد از انکه قول همایون غالبان شده و شعشعه نیر عالم افروز موکب حضرت زمین شاهی بر ساحت معرکه پرتو انداخت عساکر منصور ظفر نشان بیکبار حمله انداخته با مخالفان در آمیخته و آتش حرب از دوده خاک معرکه را از نعره های بادپایان آتش بخش چون آب بر فرقشان ریخته جنود رومیه تاب صدمه دلیران نیاورده از ملاحظه اعلام پادشاهی و چتر فلک فرسای شاهنشاهی متزلزل و پیوسته با پاشنه بین الفرکیان راه انهزام سپرده اند از سپاهیان قول همایون جمعی تیز به محاربه مامور گشته تیغ عالمی آخته سراپا آغاز جهاد نموده بوطرفة العینی از آن گروه انبوه دران صحرا دو کوه دیگر نمانده از جمله پاشا بانجا محمود پاشا بقتل رسیده و علی پاشا را اسیر و چک برادر مقرب الحضرت محمد چک گرفتار آورده و حضرت اعلی بنظر عنایت و التفات در وی نگریسته از غایت محبت جبلی او را دلداری بسیار داده خاطرش را بوفور عواطف حسرت از دست رفته و آسیب زمانه اطمینان بخشیده بنده او بحضرت محمد است چک نام پسر صلبی خود اضافه خطاب فرموده اشت که مبادا در معرکه بقتل آید چنان لطف او را نیز که چون صبح اقبال او چه چک و منظر صاحب جمال بود بنده و آورده اند که موجب اطمینان خاطر پاشا گردیده و لشکر الطاف شهریاری که خلاف متوقع او بود بسیاری آورده و چون منصور را هر مرتبه فتوحات نموده کمتر کسی از آنطایفه بجنگ یا فت مگر مغلوبی که در پیغولها خزیده و در پشت آرزاه و ان پس گرفته و غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمده

وحضرت اعلی بعد از مشاهده و مسکر فتح و ظفر سکر محامد آلهی و خطبه ارجمند نامتناهی بجای آورده بجانب
مشرف بود و دعوت والا صحت بتسخیر قلعه معروف ساخته شد ذکر فتح قلعه تبریز و بدست آوردن
آن ولایت عشرت انگیز بعد از انکه محاربه مذکور بزوال اجلال در سهره واقع شد و حقیقت حال با
اهل قلعه اعلام شد و پیغام نصیحت آمیز فرصت انگیز دادند که بعیش خود دار و مرجع خاک بارگاه
که مرکز اعلی در ولایت تبریز داشته باشد در سلک ملازمان درگاه انتظام داده علوفه و مرسوم
انچنان در زمان بوده داشته آمده داده میشود و هر کس را بوده رفتی داشته باشد باهل و عیال و اموال خود
سالم خاطر روانه شود که اصلا آسیبی از عساکر منصوره بایشان نرسد و علی پاشا را بپای قلعه فرستادند که با
عقلای اهل قلعه گفت و گو نماید و از لجاج و عناد که عاقبتی وخیم دارد منع نماید در اول حال محافظان قلعه
گفتگوهای بیجا نموده که اوقات بای زرا بیهوده ضایع نسازد و امن و سلامت بیرون نهاده و صلح در میان نهاده و با علی پاشا
آغاز صلح و مصالحه نمودند راضی نشدند و عساکر اقبال تا تبریز از اطراف و جوانب در تبریز مجتمع میگشته
و به محاصره مامور فرموده اطراف و جوانب قلعه را گرفته و محکم و استحکمت فرمودند و از اطراف سپاهها و موکبها
ترتیب یافته در لوازم قلعه گیری میکوشیدند از آن طرف مراسم قلعه گیری ظهور آمده و حرکز المدفع و چی بگرز مدفع
و مابر عقلای آن قوم و ارباب رای مدبر که عوری در امور داشتند ظاهر بود که بیاد قرباش عشرت طلب و
چیز امتوج میباز نمودند ایشان را بجانب قلعه بیاد و فقدان ذخیره و عدم استعداد قلعه داری طاقت مقاومت
پادشاه ایران نیست و از هیچ طرف در آن مکان مددی متصور نه لهذا در قلعه مجلی ساخته در باب صلح و
قرطه مشورت در میان نهاده و از مضی و قاضی استفتا کرده ایشان بر حسب آنچه گریه

آن جماعت را مصلحت نفس و مال و منافعت دلالت نموده و در بواطن و ضمایر ایشان
نیز خوف و هراس چنان مستولی گشته بود همی را بر دل فرسناده عرض نمودند که اگر عهد و شرطی بیان
و وثوقی بر آن باشد قلعه را بچاز مان بکاب اشرف میسپاریم حضرت اعلی بنابر ترفیه حال خلایق و رضای حضرت
خالق امان نامچه بر وفق مدعای ایشان رقم آورده بمهر همایون مزین ساخته بعهده فرستادند اهل قلعه
نسلی یافته در روب قلعه را مانند بخت و اقبال بروی روزگار فرخنده و آثار اولیای دولت ابد پیوند کشاده
با اموال و اسباب خود بیرون آمدند بعضی از آنطبقه که اراده توقف نموده بعهده کرامانه وفا فرموده علوفه
و مرسوم مصاعف زمان بوده لفت از داده سالیانه را بیکدفعه رزقه در دامن ایشان ریخته شد و هر کس را
رفتی داشت مرخص ساخته معتمد و بیک ناظر ضبط و اموال متوفیان و اسباب و یراق قلعه مامور
گشته و در چهای بیک باهمی از غلامان خاصه شریفه بمحافظت قلعه بمحارست متوفیان قیام مینمودند

و آوازه فتح تبریز به اطراف و اکناف ممالک رسیده فتح نامها بهر طرف ارسال یافت ازامراء اکراد
غازی بیک و توخی بیک برادرش او و شیخ حیدر و له امیره مکری که هدایی بودند با سپاهیان
مخالفانه سلوک میکردند وی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده بغرعتبه بوسی سرافراز و بهر غازیت
بکاب همایون معزز و ممتاز گشت حکام اطراف رسولان بپایه سریر اعلی فرستاده زبان بهنیت فتح تبریز
گشادند و ایالت آن خطه و لکث بند و الفکارخان شفقت شده و فرمان ایالت جمشید سلطان و بنلی که هدایی بود
شرف صدور یافته آمده علاوت موکب همایون پیوسته و در سفرخ و خراسان اتحاد و یکدلی فرموده
خوشی و سلامتی راه غازی بیک و فراغز ابشیخ حیدر رخصت فرموده چراغ سلطان گرامان با سپاهیان
باوجاقی از جلوه ظفر روانه بگاه آب فرستادند که چولاق محافظت نموده از لشکر کنجوان و ایروان چیزی
نبوده سوانح حالات هر چه میرسانیده باشد و امیر گونه بیک چاپاری که هنوز رتبه امارت نیافته بحضور
اعتماد نشایانه بود باهمی از مردم طوایش و سوکلی بجانب ارسباران فرستادند که ایل و اولوس و اوباقات خود
و مردم ترکمانات در صفحات و اطراف نمانده هر یک طرف دلالت نموده نزد خود آورده بگاه و دوار و اردوی همایون
باشند که مبادا از زمستان در کنجه و شیروان مانده دست درازی واقع شود علی پاشا را بایسرش به پیشگاه سلطانی
شیروان که در منزل اوجمان باشد و حضرت اعلی عبادت و مردانگی او کرده لیری کرده با موکب همایون
و مقاتله کرده پسندیده و داشته بهمحبت او را منظور نظر التفات کرده و جمیع اموال و اسباب او با
که در قلعه بود با دارائی داشته و مسارالیه بحسن اختلاط و کلمات رنگین و ظرافت و لطایف انس محبس
قلعه آجین راه یافته همین لزم خاص کردند ذکر توجه موکب همایون بجانب کنجوان و ایروان و فتح
قلعه ایشان همین عزیز بچون حضرت اعلی ظل الهی بعد از تسخیر قلعه و استقام مهمات تبریز کمنت همت
بر کمکسر و تسخیر کل ولایت مورونی آوازه بایجان انداخته لوای جهان کشای افراخته و عنان عزیمت
حضرت انصوب کنجوان و ایروان انعطاف داده در آن هنگام سید محمد پاشا دشریف پاشای چکرکی
کنجوان و ایروان بود لشکر ایشان را با هجای که تابع ایشان بود و دوازده هزار نفر میشمارند و چهار پنجه قرم
گشت آنطایفه در صدد دفع مدعای علی پاشا بوده اشده به کنجوان آمده هنوز در جاده مقام خود قرار نگرفته
بودند که خبر نزول دکش لشکر نیرز و کرشادی علی پاشا و بدست در آمدن تبریز بدیشان رسیده و تسخیر
سراسیمه گشته چون زیاده از مقاومتی بر قلعه کنجوان نداشته و قلعه ایروان در کمال متانت و استحکام
بود شریف پاشا خود خاطر بر تخصیص قلعه ایروان قرار داده یکی از آقایان را با مارت کنجوان نوید داده
با پنجصد و پنجاه نفر در قلعه کنجوان گذاشت و با عطفان و سایر لشکریان در مقام ایروان رفته

آن قلعه را استحکام تمام داده و بنا بر آنکه قلعه مذکور گنجایش اقامت کل آن جماعت نداشت لشکر
پنجوان حصار دیگر در جانب قبلی قلعه عتیق جهت مسکن خود طرح کرده کل سپاهی و رعیت هجر سعد
سپت و روزگار کرده در عرض بیست روز که حضرت اعلی مهمات عمده را نظم و نسق امور حضروری انجا
مشغول بوده اینشان حصار مذکور را تمام نموده آذوقه دران قلعه داری دوسه ساله سرانجام داده
القصه حضرت اعلی بساعت مسعود از بهر برپیروان فرموده ذوالفقار خان با امرای چپر چی منتشر پنجوان
فرستاده موکب همایون مصاحب در حرکت آمده و صردار مجموعه چشکزکی که چندگاه در میان راه سر عصیان
و اوازه عداوت و مردانگی او در میانه انتشار داشت و صدقی بود که چاه سیاه چشم همایون فال شاهی
آورده و در رکاب ملک فرسای بود از خدمت اشرف اعلی اجابت یافته با سیصد نفر از اوباشش متوجه
ایروان و آن حدود گردیده که دست تعدی غایه از حدم شوره و مدبیر بشی در یکی مواضع قریه ایروان موقف
مزوده از شرب شراب و غلبت مستی از لوازم حزم و احتیاط غافل افتاده و در میان جزر یافته
ترپ یکه دار نظر بر سراو تاخته او را مست بدست آورده بقتل رسانیده و بعضی از رفقای او مقتول
و گرفتار شده القصه چون ذوالفقار خان باجنود ظفر ورود که مقدمة الجیش بوده مذکوره قریه که هر قلعه
پنجوان رسیده اهالی و اعیان آن ملک باستقبال مبادرت نموده از آوازه ورود موکب
همایون شاهی و شکوه و لشکر فیروزی اثر قرباشش هراسان گشته از جرات و حسارتی که در وقوف
قلعه نموده بودند پشیمان شده و قبل از ورود موکب ظفر قرین دست در دامن پسیمان زده کس نزد
ذوالفقار خان فرستاده و بیجان و مال امان خواسته و خان مذکور بعهد و میثاقی که خاطر خود ایشان
بوده امان داده آن جماعت چاره بجز انقیاد و اطاعت ندیده با فوج پنجوان آمده و قلعه پنجوان نیز با توابع
و لواحق مصاف که معظم ولایت آذربایجان است بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده و رایات جلال
کوچ بر کوچ بحوالی رسیده ظاهر بلده پنجوان محل نزول اردوی ظفر قرین گردیده مستحفظان سایر
قلاع آذربایجان که در اینطرف آب ارس بودند قلاع را خالی کرده بایروان جمع شده مذکوران حضرت
اعلی الکای پنجوان را بچراغ سلطان استمالت فرموده در میان مذکور را که نزد علیزمان ذوالقدر
خان مهمان بوده بایروان فرستادند که چون مادر ایشان در قلعه ایروان است بفصیل مهم قلعه ایروان نزد
بوده باشند در اینمنزل مصطفی بیگ محمودی که از اعاظم امرای کرد و حاکم قلعه ماکو بود بغرغنه بوسیله
مشرف گشته مورد توجهات شاهانه گردیده از آنجا بقیروزی و اجلال متوجه ایروان گشته در ناحیه دیه
جمعی کثیر از مردم او بجانات الپانات و سعدلو و پازوکی و غیره هم که در زمان قرباش در ولایت نخجوان

سعد اقامت داشته شده و در قرب رودبیه اکثر در آن محال مانده بودند اطمار شاهی سیورغی گردیده موکب
همایون عطف کشته و تمامی ریش سفیدان و ملکان و لایت مذکور نیز آمده و اظهار اطاعت و انقیاد نموده
و از انجا کوچ کرده اظهار اطاعت و انقیاد نموده و از انجا کوچ کرده و در یک فرسخی قلعه نزول اجلال واقع
واقع شده و ایلچی منزل قرب ده و دوازده هزار نفر سپاه و برالکای مواضع ایروان و پنجوان و آن حدود
رقم گرفته سپاهی قلعه آمده و در سپاه کار کنند و در آنروز جمعی از غازیان جلادت شعار تاپای قلعه رفته
اقدام ظاهر ساخته شده و رودبیه نیز بزیر آمده و چون الفرض اندک محاربه وقوع یافته چند کس از اهالی
زخمدار شده و رو بقلعه آورده و دیگر رایات نصرت آیات سپاهی قلعه در حرکت آمده و از اطراف کوه از دامن
شده رودبیه در پای قلعه رایسته دست بنا داخل ثواب و اجر زیاد و بایع کشاده و در روی همایون
چپاول باغات و دوار است حوالی قلعه در آمده و هر کس در محل مناسب فرود آمده و بجهت آسیب نکردن
ضرر بزن و بایع که بر بستان کرگ از قلعه چاریده در یکطرف چشمه خود کرکی چای قلعه بود و پای ساخته اقامت
نموده قلعه ایروان مشتمل بر سه قلعه بود ایچی اصل قلعه عتیق که فرمانروای سردار یوسف بیگ اوکرلو متحیز
و لایت مذکور آمده و نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه در خراسان بود و در آنروز در خانه زنگی جانی در
غایت استحکام ترتیب داده و سر حدی ساخته شده عتیق محرف نموده بود و یکی قلعه کوچکیست که بر بالای
تل بزرگی که در پای جنوب و غربی قلعه واقعست ترتیب داده بود و قلعه کوچکی نام داشته چون الطلاع
دو سه تیر پرتاب بوده باسانی مستحفظان آن قلعه باستظهار مردم قلعه بزرگ بیرون آمده و آب از رود خانه
و سایر ما یحتاج از قلعه بزرگ میبردند و یکروز قلعه چه بدست که در آن چند روز لشکر پنجوان بجهت خود
چه قلعه عتیق از طرف قبلی در غایت استحکام ترتیب داده بودند اغلب مست بتصرف شرجاچی و خرجنه ش
یا فقه بندگان حضرت اعلی ظل الهی و امرای عظام اطراف و جانب قلعه را بنظر در آورده
اگرچه تسخیر آن سه حصن حصین که محلو و مشحون مردان کاری و آلات قلعه داری و ذخیره و فراوان بود
و مستحفظان هر سه قلعه با مداد یکدیگر مستظهر بوده و در نظر خاص و عام به غایت مستکل مینمود و در زمان
ظهور دولت و جهانگشائی سلاطین صفویه کثر واقع شده و بود که جنود قزلباش لعهده و عجله قلعه ازبکیه
گرفته باشند و چون الحمد لله چنین مشهور بود که قلعه ازبکی گرفتن را مریست محال اما حضرت اعلی حضرت
بتسخیر آن مصروف ساخته از اطراف و جوانب قلعه را برامرای عظام و قورچیان و غلامان و سایر جماعت
نشان فرموده و ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان را بتسخیر قلعه کوچکی مامور فرموده و در میان
و قرچیای بیگ را با غلامان خاصه شریفه مربیگ از امراو عساکر را بمحل مناسب تعیین فرموده و در میان

در کمال قدرت و اقتدار به عبور محاربه مشغول بوده و چند مرتبه با فوج کثیر از قلعه بیرون آمده در فضای
که در جانب قبلی قلعه جدیده واقع بود اصف آرای کشته مستعد رزم و پیکار میگردیده و از مشرف نیز
لشکر ژلباش به مقابله ایشان شتافته پس الجا پس محاربات روی میدهد و از جانبین جمعی قتیل و
مجروح میگشته در یکی معارک فتح حیدر نکری چنانکه خود را بر دیوار زده و نرخم تفنگ مقتول شده و چون روی به
پشت القلعه داشت بر زمین افتاده و شیرنری آمده و بجلادی باکان ژلباش از جهل و عزد و جوانی تا پا
قلعه سیده و ایستاده و تفنگیان کرد و میه در مکاس بازداشته بودند نرخم تفنگ غازی را از خدا میگرفته
در اینجا رکه چند کس از جوانان دلیر کار آمدی صنایع شده حضرت اعلی عرصه کار در این نوع جنگ میدادند
فرموده که در میان قزلباش مذکور چه پی زده و جمعی از خاصگیان حضرت نشان و تفنگیان رکاب همایون در اینجا
کمیک کلاه و ارنده که کس از دروازه لشکر بیرون شود نیامده فرمان برآن حسب الفرموده همایون شریف
هر برداشته غازیان و تفنگچیان به محافظت و محارست مشغول شده دو میه راه بیرون آمدن و صعود نیابت
آسایش میسر نبود و یا قشه ترک آن کرده از پناهجنب در امر محاصره و ترتیب سپاهی میپرداخته و بر میسازیت
بر جوزه از یک توپچی باشی را بر بخش توپ مامور فرموده مقرر شد که در شهر ایروان که تا پای قلعه یکفرسخ
به توپ بزرگی مشغول باشند و کس به تبریز فرستاده با لنجر بزرگ و چند توپ دیگر که در قلعه تبریز بود و آورده
اول توپ را با توپچیان مبنی الفقار خان را دند که بر قلعه کوه چی زنند زیرا که تا آن قلعه مفتوح نشده از
آنطرف سپه آوران مستعد نبود و در میان قلعه عسین و جدید با شطار قلعه کوه چی زنند زیرا که گمان رود
سانه با غات تردد نمودند در فتح لشکر ژلباش و میانه این دو قلعه و در انجا سپه ساختن بجانب شهر شود
بود تا آنکه بعد از چند روز که توپ میرسد از اطراف جسته توپ بر برجی که حمام در انجا بود خورده بخت
و حمام شکسته آنجا بریخت و در همانشب غازیان ذوالفقار خان جلادت نموده بیان در وه که فاصله بین
القلاع است در آمدند و مستحفظان قلعه کوه چی از خندق آب و در آمدن ژلباش بیان اورده سنگر
کشته راه تردد آب آوردن را بر خود مسدود و یا قشه یکم بیشتر شیشر بای آتشه پردن دویده و تفنگچیان
خود را قلعه جدیده انداخته و چند نفر از دو میه مقتول و زخمدار شده و قلعه کوه چی بتصرف در آمد و بعضی
مقدر فتح و ظفر کشته غازیان جلادت بسیار از بیشتر در هر محاصره و اسکام سپاه کوشش نمودند
اما چون بر دولت عظیم بر خوردار و استیلا یافت شدت شتاب و شورت سر ما بمرتبه رسید که در سپاه از شدت
بارنامه و افسردگی زمین جای انجا میده که میتوان ایستاد و آن عاجز آمده بجهت زیاده
از حد بر سعی و اهتمام غازیان مترتب نمیشد و همین قدر بود که سپاه را استحکام داده شب و روز از لزوم

اجتماع دیگری می آورده مذکور و دو میه یک مرتبه سپه غازیان یازده گی و یک مرتبه به سپه علیحده تا ست رکنجه بیرون
و بشیر زدی نمودند و دیگر بتکه بطرف قرچای یک و غلامان بیرون آمده بودند حسین آقای نامی که از آقا باشان
معتبر دو میه بوده و زخم تفنگ یافته چهار و شصت نفر از دو میه زخمدار و مقتول شده و تا سر دری ثانی بود
بدین دریچه محاصره انجام داشته از جانبین توپ و تفنگ در کار بوده و میان در امده آتش بالا گرفت
و صدر زدن بنوعی مبالغه مینمودند که در هر چند از جانبین اردوی همایون دوازده هزار تفنگ جمع شده بود
و جمعی کثیر از مترددین میان اردو و بازار بضرب گلوله توپ صایع شده نه اکنون مناسب چنان نمود که اول
تجریده قایمی که در ایام زمستان کارنامه سلاطین نامدار و خواقین روزگار ست پردازد و آنگاه قایعی که
آن زمستان در حین محاصره قلعه ایروان روی داده بقضای خالق عباد بر ضمایر هوشمندان
گارانگاه و نادیده میان عالم اشیا و صورت ایجاد عیان و جمعی جلوه و ظهور دارد که هر گاه و گه گاه بحال
سعادتمندان از مطلع امید و خشش آغاز و بدستیاری پرده کشایان سعادت بصنع ابواب فتوحات
از مکمن الطاف لایزالی بر چهره آمال سعادتمندان کشایش یافته اسباب رفعت و اجلال آن صاحبان
علی حسن الحال مهیا و آماده میگردد مصدق اقبال صاحبدولت احوال سعادت مآل شهریار پیروز
اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی تواند بود که چون پای همت در رکاب دولت و اقبال نهاده بمقتضای
همت ارجمند قلعه تبریز و کجوان هوای که تحریر بیانست به ضبط تسخیر در آمده محاصره قلعه ایروان
در پیش محاصره سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان که در آن وقت فرمان فرمای ممالک روم بعد از
پسر بزرگ هیت و یکساله خود را که آثار سلطنت و پادشاهی از ناصیه احوالش لایح بود با غوای بعضی از
اهل حرم که صدمه در او بوده اند بجرم سعایت خود طلبیده و به ست خواجه سرایان ناچیز کرده بود و از
مرحلات تمام داشت از اجازه فتح تبریز و آشوب و شورش آن مملکت که دولت و اقبال پیشکار رخنه پذیرش
استیلا یافته بمقتضای کربه دفع جاه آجهوزا بیا خروان مسافه و به قتله بوس با دم لذات بر سرش
تاخت آورده روی بعالم عقبی آورد هر چند تمشیت امور عالم در قبضه قدرت پادشاه قلم نزل لا
یزالست و در حقیقت پادشاهان مجازی رای تایید ات آلهی ارا عظم مهام دولت خلیفه ی سنت
ملوک اطراف و مردم دور و نزدیک که نظر بر امور معارف ظاهر دارند این وقایع با نزولی دولت
و اقبال همایون و تزلزل احوال دو میه مستبین گشته احوال مستحفظان قلعه تبریز بالجمله احتمال بدکر
در ارادگان دولت عثمانی انیش و واقعه هایله که باعث ازدیاد شورش و آشوب بود تمر تزلزل گشته
چون یک پسرش سلطان مصطفا نام را بحفظ و دفع منوب میساخته سلطان احمد نام پسر دیگر او را که

شانزده ساله بود بر تخت پادشاهی روم جلوس فرموده بمجرد ادراک استقلال احوال مملکت پرداخته
دیگری از سوانح ایام محاصره آمدن میر محمد معصوم خان بکری است که از امرای معتبر سلسله پادشاه
عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه و حاکم ولایت بکر بوده که از جانب آن پادشاه رسیده درین درگاه
تعزا و متوجه چمک اسپک آقاسی غلام خاصه شریفه گردیده مدت سال قبل ازین برسم رسالت بکجانب هند
رفته بود بحضرت مجدده تواصد و دستی با تحفه گری آمده تحف و هدایای لایقه آورده از مجلد هدایا یکقطعه شمشیر
خلافت و آنجا به سراسر طلای مرصع با الماس برزه جواهر نشین بوده و در جهان عالم معنی فرستادن
شمشیر مزبور را درین حین که حضرت اعلی کمر همت بکین اعدا بسته متوجه تسخیر ممالک موروث شیروان
آذربایجان و گرجستان بودند از جانب صاحب دولتی نامی جایی ازخانواده صاحبقرانی دوده و دران گوهر
که همیشه تیغ قدرتش برزق اعدای مظفر و منصور آمده خال و مشکوی گرچه بفتح و ظفر پیوسته بارگاه را مسکن
و ارشده اند القصه ایلچی مذکور در پای قلعه ایروان بارودی ظفرنشان رسیده با خلق متوجه چمک شرف
مجالست مجلس بهشت آیین دریافت و تحف و هدایای پادشاهی را بدرودی لشانه همایون آورده بر زمین
بکیده بگرچه مذکر مرکاه حضرت باهبت از نظر اقدس مکدر نامند حضرت اعلی شاهی ظل آلهی از مشاغل
کبری صرف نظر همت نیخر خاصیت از تحف و هدایا مذکور نموده سوی تشیر کر منشاء آن خال و شکفته
بود متوجه دیدن آنحالشده و غلامان خاص بگردت چهار ماه که از صورت سرما و شدت شتا روی
ابداس مجدده درودی لشانه بکیک و محافظت بارخانه مشغول بوده تا انکه بعد از فتح قلعه گرچستان
پادشاه گیتی ستان و معارف پناه درودیه دیگر او در بارگاه معلی حاضر بوده تحف و هدایای پادشاهی با شکوه
ایلچی را نظر کمیاب نموده حضرت اعلی جمیع آنحالها بامرای عظام و حکام ولایات داشراف و اعیان
هر طایفه که در اردوی همایون مجتمع شده بودند علی قدر مراتبهم صحت فرموده و یکدری از سوانح
حین محاصره آمدن الکنه رخان بن لوند خان والی گرجستان کاخت است که از جمله باج گذاران این دودمان
و توابع اوده و زمان بوده بعد از پدر و گرگین برادر بزرگتر که حسب الفرمان شاه جنت مکان والی ولایت
مذکور گشته تا حین حیات آن حضرت بر جاده اطاعت و انقیاد راسخ بوده و همه ساله باج و خراج معهود
و بعد از سنوح واقعه شاه جنت مکان و آغاز جلوس نواب سکندر شان بنوعی که در صحیفه اول گذشت
باقه روحیان لشکر بایه تسخیر ولایت شیروان فرستاده و خود آن لشکر را ولایت گرجستان بود الکنه
خان که همه اصابت رای و تدبیر سر آمد اربابدیر در حیل و روباه بازی کرکی سر آورده بر خلاف همایون خان
والی کارتیل صلاح خود را در اطاعت و انقیاد دریه دیده بابان و سه دران که می آمده طریقه بازجست

مرعی میداشت و نزل و سادری داده و خدمات میکرده و چون ولایات شیروان و آذربایجان بحضرت رفیع
در آیه نواب سکندر شان گردید اعرای قزلباش بر سر او رفته گشتیل میرزای پسر خود را بحجت تعزیه
قول بندگی بخدمت نواب جهانبانی فرستاده بود و از اوان تفویت در میان قزلباش نشو و نما یافته در خدمت
اشرف ارزد و معتبران و مخصوصان مجلس خاص بود و الکنه رباد جود اطاعت رو میه آل امد نشی کرده و
هر چند گاه و گاه بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص نموده تحف و هدایا میفرستاده با لتفات و اصطناع
شاهانه سرافراز میگردیده در اینوقت که تسخیر ملک موروثی و پیشه سترداران پیش نهاد همت گشته سفرآوند بارگاه
اعلی الشاه و در چین محاصره قلعه ایروان خدمت اشرف رخصت یافته بگرجستان رفت
که بدو زود راه بدرگاه جهان پناه آورده گفته بود که عذر ایام سابق خواسته من بعد ترک هواخواهی روسیاه نبود
زمان شاه جنت مکان تابع امر و فرمان شاه گیتی ستان بوده باشد و پدر را همین وعده و لطف گفت
و وعده و عهد باطلی و انقیاد این دودمان آمدن چاپه سر برا علی مایل و راغب ساخته طوعا و کرها بابراز
و آذر روزی که مسئالیه بار دودی معلی محی پیشه حسب الامر اعلی جمیع امرا و ارکان دولت باستقبال بیرون
او را بتعظیم و تکریم تمام آورده و هم از گذرا و بدرگاه سپهر اشتباه در آمده چای بوسس حضرت اعلی شاهنشاه
ظل آلهی سرافراز یافت و طبق زر طلا که در ولایت خود با لقاب جایون مسکوک کرده اند چنانچه
رسم و آیین گرجیانست گرد بر سر پادشاه نثار میکند بدست گرفته در حین عازمت نثار و نوش مبارک عالمگیر
کرده نواب اشرف بی لکفا نزاد او را در آغوش عطوفت کشیده و بواسطه گرمی سن با نواع نوازش و الطاف پادشاهی
مفتخر و مباهی گشته و جواهر و آیین مجلس خاص و مصحبت بزم اختصاص بود همچنین طهماسپ خلی بیک
داماد میرزا سلیمان غلام خاصه شریفه که در سلک مقربان درگاه منتظم بود و طلب کرکین خان و لقمه سیمین
خان گردیده بعد از کرنشهای چهار گرجیان کاریل ولایت موروثی با یالت و دوایی نشسته هر دفعه را
تیز احرام حلقه اجلال بسته در پای قلعه باردودی معلی رسیده بشرف مجالست بهشت آیین مشرف شده
بتفقدات شاهانه و کرمیات پادشاهانه اختصاص یافت و در خلال این احوال کردی ازاده یاغات
ولایت روم که بعبارت ترکی خود را سپیل پسر نام نهاده بود بنده یعنی پاک مرد بت پادشاهی پیوسته شده در
هر دو سزار خانواده روی امید بدرگاه جهان پناه آورده و بعد محل از ولایت روم عبور میکرده اند هر چند
می یافته اند بر طبق نام خود پاک مجاروب حادثه میرفتند و در پیش سپندان ایشان در پای قلعه بشرف سجده
اشرف مشرف شده و بترتیب و نوازش سرافراز گشته و در ولایت ری و ساوه و حاره و فیروزکوه جمعیت
طایفه مذکور رنگ ساق و بساق عیش یافته روزنه عراق گشته حشمتی پادشاهی قزلباش جامعی از ایل مذکور

گرداوه یاقات قرلباش و در قراباغ مسکن داشته و در قره و به اطاعت روبه توده اماره و پاشا وی
یافته بود همچنین دیگر از ایل شمس الدین اوغلو حاجیلر و غیره ذلک پایه سریر اعلی آمده و دیگر بار و فرق انحطار
خود را بپوشیدن تاج و لوا و ترک اثنی عشر بفرقدین رسانیده مذبوب پادشاهی مذکور بلطایف الحیل
خانی سراز شده و روز بروز شوکت و اقتدار پادشاهی او در یافته موجب احتمال احوال و اهمال
و مستخلص طلعه میگشت تا آنکه احمد و یردی خان چکرسکی فارس بر سر بغداد و مراجعت نمودن
و در سال گذشته از زمره آقایان بغداد اردوی احمد که بوقوع رسیده کاروانی از سایر اعیان و اجار
سمت اعتبار داشت حاکی که از جانب خواندگار روم منصوب بود و مخالفت نموده رقم حکومت عراق
عرب بنام خود کشیده و بعتبه علیای شاهی از مقام اخلاص و هواخواهی درآمده و عرض نموده بود که سلطنت
بغداد را کهیت او لیای دولت ابد پیمان محافظت نموده ام و هر گاه موکب حضرت قدسیه بنیه طرف
در حرکت آمد یکی از امرای نامدار جهت خدمت مامور گردد بنده و دار اطاعت فرمان قضا جریان
نموده و شهر و قلعه می سپارم در عین توجه رایات فیروزی نشان صهوب آذر باسجان حکم جهانمطاع
جلد نفاذ پیوست احمد و یردی خان میرالامرای فارس با عساکر ظفر مآثر آن ولایت از راه و شوشتر
و یزد و بجانب بغداد در حرکت آمد و قبل از اظهار اردوی احمد راسخ صدق و اخلاص مبانی هواخواهی رسیده بود
و فاتحانه و بر حراست آن ولایت پرداخته و اقتضای وقت عمل نمود احمد و یردی خان حسب الفرمان
قضا توامان با لشکرهای فارس و کوه گیلویه و حویزستان از راه عربستان و لرستان بجانب بغداد
رسیده مذبور ابراهیم پاشک نام شخصی را که مدتی بود که از بغداد پادشاهی بیرون کشته ملازمت عتبه علیای شاهی
آمده و در سلک غلامان درگاه منسلک بود بر سالت نزد اوزون احمد بشهر فرستاده و او را بوعده و نوید
و نوازشات شاهانه مستظهر و امیدوار گردانیده چنانچه مذکور شد که بامید آن
درگاه شاهی نموده بودی آمده ایم اگر بوعده وفا نمائیم و گرد و مطابق گفتار باشد هر آینه در مدت
اندک محصول مقاصد و مطالب از جنبه معزز و سر بلند گردی والا آنچه از مشیت الهی رقم قضا
پذیرفته باشد بخیر ظهور آید اوزون احمد چون در امر حکومت فی الجمله استقلالی پیدا کرد و بوی دوار کان دولت
عثمانی بمصلحت وقت در اغماض و تغافل داشته حکومت و امیرالامرائی عراق عرب را باو گذاشته
بود مذبور را موقوف خود را هواخواهی نموده و همان آل عثمان ستوده با لشکر قرلباش در مقام خلافت در آمد
که بدین وسیله میان حکومت خود و در آن ساحت استحکام داده قلعه را به بنده مذبور سپارد
بنده مذکور را که پیام آوری پیش اوزون احمد بر خلاف قاعده زمان بعنف تمام آورده لوای مخالفت مرتفع

گردانیده و مخالفت بشامت این کردار زشت گریبان او را گرفته و رسیده و باو آنچه رسیده و بر قومی از آن سرگذشت
بر صحیفه احوال سایر آیندگان و خواهندگان یافت باقیمانده و بروزی که جنود حضرت همایون بغداد را و بنده
و سعده و شهر پای جلادت از دروازه پیروان نهاده و در برابر لشکر فیروزی اثر صف قتال آراسته شد
و از اینطرف بیرق افواج قاهره در حرکت آمده بمبارزان معرکه نبرد حضور صاحبقران و حسین خان گرد
چرچیان جنود اقبال بودند پای مبارزت پیش نهاد و بداد و محمد صرصر از سلک جمعیت آنطایفه از هم ریخته
خاک معرکه را بخون مبارزان آمیخته و منجمله ان بغداد و تاب مقاومت نیاورده روی بفرار نهاد
سنوداران و دندرداران شهر و قلعه را بسته خاطر بحصن و قلعه داری قرار دادند و پیاده و لشکر قزلباش
قرب دروازه مخالفت نموده همچنین گرد بر خاک هلاک انداخته چنانچه چند نفر از در کنار خندق پل شهر
عدم فرستاده و بنده و جناب خان با امرای عظام در کمال شوکت و اقتدار محل نزول اجتیار کرده فرود
آمدند در همان روز از موقف عز و جلال منشور اقبال شرف ورود یافت مضمون طلاعت مشحون ان
خطاب بلا ارتیاب که پادشاه آسمانی هزاران حکمت عملی در آن مندرج و منطوی بود و فقرات آن لگام
دلپذیر بقلم تقدیر بر صحیفه ضمیر پادشاهان و الاستکوه که پرده کشایان سر بر چینی اند رقم تصویر دارد اگر
بود اگر از آن احمد از وعده پشیمان گشته در مقام مخالفت و قلعه داری باشد چون در اینوقت کمر همت
بتسخیر ولایت موروث آذربایجان و شیروان و گرجستان بسته الیوم بنفس نفیس محاصره قلعه ایروان
فرموده ایم و آمدن لشکر عظیم از جانب پادشاه روم با شتخلاص محصوران و مخاربه جنود حضرت سلطان
چنوده چون در آنوقت شاه بقتضیه ملک بغداد در رضا سخانه نقد پرانی در رکاب اجتناب داشت خان
موصی الیه بدرای فرمان فرمان دوران گشته به محاصره قلعه پرداخته طبل رحیل کوفت و در اثنای راه معلوم
شد که پسران شاه ولد میرعشر کلکه که از امرای سنجق روی بود مذبور قلعه را بخیره آن عهده و اقامت داشته
متعرض جنود اجلال گشته مضرت و آسیب بحدی که متعاقب امرای عظام آمده میرسانند تنبیه و مادب
آن طایفه سران که در مخار ستان اودمار و طن دارند بر همت ذمت لازم دانسته جمعی از امرا و عساکر
بدین خدمت مامور گشته روی توجه بمسکن آنقوم آورده و ایل و اولوس ایشان که در مسکن عاوف
بر بستر غفلت خفته بودند بدست در آمده ممالک ایشان عرضه نهب و تاراج شده و میرعمر نام پسر خاله
که بریاست و سروری قوم از برادران احق بتر بایافته بود از میان اولوس فرار نموده بقلعه زنجیر گرفت
و از افواج قاهره ملازمان حسن خان رستم از مخالفت باز نداشته مقارن وصول او بقلعه رسیده
میرعمر فرصت عبور از قلعه یافته اراده فرار نموده فی الفور با عیال و جنود خویش و بر بیزدی اجلال

حضرت اعلی جهت مبارزان لشکر فیروزی اثر کرمان کشته مقامی مقلع و مملکت ایشان مفوض
اولیای دولت ابد پیوند در آمد پسران بکر چون حال بدینموال دیدند دست و دامن عجز و بیچار
آویخته در ملازمت جناب خانی باردوی کیهان پوی آمده بر اهم پدر بخ حسنزوانه سر افراشته
در سلک عساکر منصوره در آمدند اما چون نشانی از دولت مذاشته عاقبت روی گردان بجنه اقبال
گشته پای در بادیه فرار نهادند و حسین خان حاکم ارپستان با سایر امرا در حضن گشته بالکل و اقطاع
خوار گشته دامنه دیروی خان در روزی که فتح متوجه اردوی آقا یوس گردیده و حسین خان در همکام محاربه
قلعه پروان دامنه دیروی خان در روزی که فتح قلعه شده بود چیره بسریر سلطنت مصیر آمده و تمهید
بساط طوبی و نوا از اشارت حسنزوانه سر بلندی یافته و حسن خان با بعضی امرا بجانب آخسقه که از مراکز
نشیمن والکای متوجه خان زاده سمیون خان بود و بتصرف رومیان در آمده بود مامور گشت و آن حدود را
بروج مرغوب بقلعه یم رسانیده و بیاری از مشاهیر صبیان کوزه کرج اسیر نموده بروجه احسن و طریق
ایل معاودت نمود از سوانح آن تحریر قلعه تبریز و عمارات عالیه ایجاست که در میان که در عرض سی
سال که آن قلعه و خاصره در تصرف ایشان بود ساخته و پرداخته بود مذاکر چه صاحبان پوت و حمامات
و مستغلات مرغوب که در آن قلعه احداث شده بود از این معارک روی بشهر پستان عدم آورده بودند
اما طایفه رومیه حضوصا قشقه بای آن قوم را علاقه خاصی که لازم ارباب تعلق و مآکر زنشاء بشریت است
بجاها و مستقات ایجا بود و جهت قلع علاقه آن طایفه قلع و قمع ایجاها و ازالهٔ خانات و پستقلات
که سالها از آن اشاع یافته بودند و تحوا ثار رومیه بر ضمیر الهام پذیر لازم نمود لهذا از موقف جلال فرمان
قضا جریان باسم تبریز بیان در آن باب عز صدور یافت و اخلاص گزیان عقیدت آئین بمرر لحاظ
همت اقدام این خدمت چست پیشه در اندک روزی مذکوره و آنکه ابنیه و عمارات از خانات و دکاکین
و حمامات و مثل آنها کنده انداخته شده در این سال آقا میرزا علی دولت آبادی که پستوفی الممالک بود بجانب
آنکه معزا ابراهیمای شیرازی در این سال که نشته کتاب دفتر خانهٔ همایون را بتقریری چند منهم شده
بود از آن منصب عزل شده امر فرمود معزای مذکور معروض گردید چون برخی از سوانح این سال همایون
فال و قضایای ایام محاصره قلعه در رشته تحریر بر ورآمد اکنون وقت آنست که بر سر سخن رفته کیفیت
اقلام جهان نورد اندیشه را در میدان قصه پردازی بجولان در آورده وقایع سال بیست مال موی سفید
ترکی و شرح فتح قلعه و دیگر فتوحات که به نیروی اقبال در آن سال فرخنده فال بسمت ظهور یافت
در سلک تحریر انتظام دهد پت کند کرخایه توفیق یار پیه ۰ بصباح مستلم از لطف باریه

کشایم قلعه اسپید راچیت ۰ گمرد و گرمیان ختم ست وقایع سال فرخنده فال خجسته مآل
ترکی بصبح مطابق پستنه اثنی وعشره الف بصبیه هوا فق ثلث عشر الف که سال بیست و چهارم جلوس
نوروز جهان افروز این سال همایون فال روز یکشنبه نوزدهم شهر شوال ختم بالخیر والاقبال
اعلیحضرت و سپاهیان که قلعه گشای طارم چهارم است بروج میشد و لوحوت را سیری ساخته لوای
ظفر و اقبال در ساحت دلگشای حمل افراخت و شاه و انجم سپاه و الاجاه وارد و دی گردون اشتباه در
پای قلعه ایروان نزول اجلال داشته و در مدت محاصره بحجت هجوم لشکر دی و شدت زمستان
دوم سردی روزگار زمینها از غایت افسردگی حکم فولاد اکبر داشت چندان که ری از پیش نرفته بود و لذا
هنگام که شهسوار کیستی خرام جهان پیمایی خورشید عالم آرا بساکنهٔ و عطفت و اقبال از نشیمنگاه
اطلس پوش مراجعه و کمند زرین تارهمت بر شخیر قلعه وسعت آباد جهان افتاد و افسر دگی دولت
قدری بآن حظاظ آورده قلعه گشایان ساغ و بهار جلادت گری آغاز نهاده و در رزم آزمایان معسکر
شهر و بهادران موکب اقبال مشترا زمیشتر گرمهت بر میان بسته بر اسم قلعه گیری پرداختند و دو حصار
توپ قلعه کوب بزرگ که هر یک بحیثیت اساسی مس بوزن بیست پنج من شکنی افتاده بود در تضیق ساکنان
حصار جد و اهتمام نموده بمحیط تسخیر در آوردند و بعد از آن بتوفیق آسمانی از جانب حصار جد بیست
پیش آورده متوجه تسخیر قلعه حصین گردیدند و بروشنی مشعله قلعه گیری شناخت این قدر اخافه و قرچغای بیکلربای
با جمعی از غلامان و لشکریان حراسانی مقرر گشته بودند که از جانب قبلی حصار جد بیست پیه پیش برند غلامان
جانب شمالی قلعه حصین که بقرب چای بیک و غلامان متعلق بولی بیکلر بیکی بودند بسرداری ذوالفقار خان و لشکر آذر
بایجان مخصوص گشت و یکصد توپ را بطرف شرقی قلعه حصین که سپاهی محضوص و بیک ناظر و علمدار غلامان
و محمد قلی بیک چیبانی لشکریان بتریز و لشکریان بافشی بود بروی نصب نمودند امیر گونه خان که از قراولان
آمده محکومت ایروان بازگشته بود بامرا مزد شده بود قرار یافت که در جانب شرقی مابین قلعه حصین و حصار جدید
بر ابر برج سفیدی که معلم بروج قلعه و از تشاع آسمانی داشت حواله ترتیب داده و پای جلادت و مردانگی
از آنطرف پیش نهاده و قبر بیک سلطان ارباسی گورزی سیو کلو با بعضی از دلیران سپاه شرقی قلعه جدید تعین
شده مذکور از برج مزبور در رکن گرد کن طرف قبلی حصار جدید بودند و دوازده در عمده و اهتمام قورچی باشی دولت
خان علمدار گرفت و یکصد توپ را در سمت نصب نمودند و اطراف و جانب بروج قلعه سوای جانب غربی که
رود خانه زنجی جایی مشخصا از آنجا میگذرد و سپه آوردن از آنطرف متعذر بود بمردان کاری سپاهیان تعین
یافته قلعه را فرو گرفتند و در میان گرفته و هر یک از سپه داران امور جلیل خود را بانجام مهام عامه و خاصه

غریمت دادند و خاک پیش بردند تل خاکی چون کوه الوند بدیوار حصار رسانیدند و بقصد بر بروج و بارو رفتند
ازینطرف توپ از بروج انداختند و پیاری از پنگریان و سایر پیشکشان از آسیب تفنگ راه عدم پیمودند
و کار بر محصوران تنگ شد و تزلزل و اختلال تمام بارکان راه یافت و اسباب یورش قلعه جنبید
ازینطرف دست بهم داده مبارزان قلعه کشا و لیران رزم آزما آماده آن کار شدند اما حضرت اعلی
شاهی ظل الهی دران امر یورش مردد و متفکر بودند بعضی از ارکان دولت قاهره دستور قرچی باشی و اسطام
آقا و غیرهم ارادهٔ یورش داشتند و بعضی دیگر تجویز نمیکردند چانچه توپ دو روز این معامله معوق
ماند و این گفتگو درمیان بود چه محقق بود که خلقی کثیر از جوانان کارآمدنی بزخم تفنگ تیر گردند و اعیان و اعاظم
اگر هم تجویز این یورش صورت میبست چندین بزرگ و عظیم بکار بود و دران کشاکش در آن چند روز
که در میان این گفتگو بود درمیان قلعه جدید اگر خاک اگر بر دیوار حصار ریخته بود یا نه روشن نمیگشت
بالاخره قرار یافت که حضرت اعلی بنفس نفیس بسپاه تشریف برده برای العین مشاهده نمایند و در آنجا
عوده بدانچه رای عالم آرای خاقانی که مهبط تجلیات سبحانی است اقتضا فرماید و جان سپاران
اقبال را بدان مامور گردانند که طاعت گذاری بر میان جان بسته بدان اقدام نمایند هرچند این
گونه امور مناسب حال پادشاهان نیست و حزم و احتیاط مقتضی آنست که وجود شریف ذیشان والا
والاتر از آن در معرض خطر حصار آهنین محفوظ باشد لیکن حضرت اعلی شاهی از روی اعتماد کبریای قضای
آسمانی هیچ امری از پیش خود بیجا و گاه و بیگاه نمی آیند از مخاطره رفتن پای قلعه احتراز نموده ظهر بدان
پیل پیکر امر بحرکت دادن آنی آراسته بورجهای مبارزان فیروزمند تشریف برده مساعی جمیله هریک
از بندگان درگاه را که در خدمت مرجوعه بظهور آورده بودند ملاحظه و صناید سپاه
کرده چون کار نزدیک رسیده بود تجویز یورش فرموده و بتاریخ روز یکشنبه بیست و هفتم شهر ذی
الحجه الحرام عساکر حضرت اعتصام که بتسخیر قلعه جدید مامور فرموده در سپاه جمع شده منتظر بودند که کوکبهٔ
از جانب اشرف اشاره شود روی جلادت و مردانگی به تسخیر حصار آورند چنداں جمعیت و ازدحام
سپاه واقع شده که لیران جان نثار بر بر یکدیگر افتاده جای اسپ ندارند و از موقف حال
حکم قضا جریان برایں جمله خاهد یافت که در هنگام یورش چابکروان فراز و نشیب مردانگی مردم سپاه
جانب قلعه چنیں شورش و غوغا آغاز نهاده توپ و تفنگ سپاه را نه از جای خود حرکت نکرده
قدم فرا نرفتند که مستحفظان آں قلعه بگریخته و رمانده از نشاں مردی لبردام قلعه جدید نرسیده و توپ
صبح صادق گرد هایی نواخته و سورناں نواخت افواج قاهره هریک از مورچل خود برسم و بارو دویده

از خندق گذشته بدیوار آمده بودند داخل قلعه شدند دراین سبب رومیان از زیادتی شورش و غلغلهٔ عظیم از
بیشهای پیش خرم و احتیاط در زیده تا صباح در بروج و بارو پاس داشته آماده مدافعه و مصاف بودند
از اتفاقات حسنه گرتاسید ازدی عبارت از انست توپ بر نصف شب هوا تیرگی یافته تمام سپاه
روی خاک را تیره و تار گردانیده باران عظیم بارید ن گرفت و در سور جلادت و سپاهیگری چندان آب روان شد
که از کثرت گل ولای سپاه منصور را امجال حرکت نبود با نصره و اعتضی در غلغله تاخیر افتاد و دران
شب دیجور هولناک قضیه یورش صورت نبست اگرچه ظاهر پرستان عالم صورت آن شورش طوفان
سدا و نفیر و هایه و هوی تیغ خصار دانسته اما پرده دران شبان جهان معنی ظاهر بود که هر قطره از
ازان سحاب اجلال ریزان بود چندین مصلحت ایزدی در ضمن آن منظوری شب دیگر که جمعه بیست و هشتم
شهر مذکور بود همان قاعده و عسار حضرت نشان در سور جلادت حمیت دارد و حمام نموده آماده یورش گشتند
رومیان طرفین شب با نصف شب گاه بیغمی نموده ازم خرم برداخته پاس داشته اما بعد نصف شب
از آثار و علامات چنان ظاهر شده و گمر کسی مانده اگر تگرگ آب غفلت فرو رفته اند ترب
بطلیعه صبح صادق که هنگام غروب کوکب بخت مخالفان بود سرداران قزلباش یکبارگی تیغ برکشاده
تخت از جانب سپه قور چیان عظام کرناهای نواخته از اطراف و جوانب سورناں نواخته فرو
ریخته و از جانب قلعه غلیق هر سورناں کشیده نقارهای شادمانی نواختند برآورده و در میان
خبردار شده خود را بسر و بارو رسانیدند جنگ در پیوست آواز رعد آهنگ توپ و تفنگ که از چاچان
متواتر بود غلغله در زمین و زمان انداخت و صدای گرناها گر ازین طرف بلند آوازگی داشت گوش
فلک را کر ساخت و لاوران لشکر قزلباش اصلا از مخالفان توهم نکرده سعد روز را خود را داشتند
کارزاری انداختند و در و مبارزان از جلادت و مردانگی سپاه منصور پای ثابت ست شده و سپاهیان
از کار رفت و از اطراف و جوانب بلا را بخود محیط یافته بطرفة العینی میان قلعه را از جنود قزلباش مملو
یافته و از سنگر و آویزه خاکریز گشته بالصروره در کمال اضطرار در روی بجانب قلعه عیش آورده تا دم آخر مقدور
ناچیزی بود خود را بقلعه انداخته بیم جانی از ورطه هلاک بپا حل بسلامت رسانیدند تیغ بیان و لیران قزلباش
آغاز سفاکی کرده در اندک زمانی قریب هزار کس بعضی طعمه شمشیر آبدار و برخی از آطعهٔ خداوندان
اسیر و گرفتار گشته اموال و اسباب و اثاث البیت ایشان غرضه نهب و غارت گشت و چون حصار جدید
مسخر اولیای دولت ابد پیوند و لیران جلادت پیشه شجاعت اندیشه از آن طرف سپه پیش آورده قلعه
عتیق را ابرکرد و درمیان گرفتند خوف و هراس بمثابتی بر ساکنان آن قلعه راه یافت مع ذالک

درخواست قلعه سی هوضر بطهور رسیر ساحب ۵ تا کنه از طرف شمال ذوالفقار خان در پنج روز پنجه را
حصار شیر جاهی رسانیده آتش بر دروازه شیر جاهی زده و از طرف شرقی طلازماں خاصه شریفه و آقایان
چوبات و پهلکیان بر برزی و بافتی و عنبر هم هجوم نموده به شیر جاهی در آمدند خارسان شیر جاهی سراسیمه
و دست از محاصره باز داشته قلعه گر بخشد و امیر گونه خان بر بیج سیندی که در طرف شرقی بود و از
نموده بعد از محاربه پسیار و حملات فراوانه متواتر از خارزنان قاچار نظر بود پوست فراوانه و از آن
مشتعل گردیده اهل قلعه از همه طرف عجز خود را عاندگی خود را برای العین مشاهده نموده و اعضای آنقوم قلعه
طاقت مقاومت و قلعه داری در لشکر ندیده و ایشان را مسلم و لازم دانسته و شرایب پاچین آقا
نام چاوشان باشی را بخدمت اشرف فرستاده که اگر عنایت شهریاری شامل حال محصوران گشته
رقم عفو بر تقصیرات و گناهای ایشان که در ایام محاصره وقوع یافته و در آداب چاکری و
طریق خدمتگذاری و پاس حقوق نمک خواری و اطاعت آن چاروا جزوه ارتکاب نموده عموم اهل قلعه
از پاس و لحظ پادشاهی ایمن گردیده قلعه را تسلیم مینمایند حضرت اعلی شاهی ظل الهی از شمول عواطف
و الطاف جبلی بمضمون ما از محاربه و یورش و خونریزش ایشان لایق و اصطلاح و صواب اقرب دانسته
ملتمس شریف پادشاه را بانجاح مقرون گردانیده و امیر گونه خان علی بیگ یوزباشی پرناک نزگان را تقلید
فرستاده منشور عاطفت گستر عفو و جود عالمی تواند بود و باسم شریف پادشاه و اماں نامه مشتمل بر عواطف
و مراحم بیدریغ مرحمت فرموده به کل اهل قلعه از مکمن عنایت عز صدور یافت اما جماعتی آقایانه که از خود بی
بهره بوده بیجا و اجابت را صحیح گردانیده در باب رسیدن مرحومی که مک در میان قلعه مذکور بیگ زاده و بر سر محمد
پادشاهی ولد خضر پادشاه در آن قلعه بود جمعیت نموده بیخیال بیاوه و خیال و اندیشه مک و عیال را خاطر
تعلق داده و امیر گونه علی بیگ را دو روز نگاه داشته روز سیم پیروں فرستاده نه آقایان جهت
اطمینان قلوب بیچارگان عیال و اطفال خود تا دو روز مهلت خواسته بودند که توپ اندا خاص و بیگ
و عیال پرداخته در خیر تا چیزی آماده باشد تا حیثیت که مک بوضوح پیوندد و چون در عالم اسباب
دانی و معامله فعلی بیگانه انگاشته از چشم نموده اطاعت تخصیص در کار قلعه گرفت فرمان روایان قلعه بیک
در حصول مقصود بیک عزت و یک دفعه مقصود ست و دور از عقل بود این مهلت دادن در میزان خرد
سنجیده و فهمیده و مزاج اشرف از تحرکت نا هنجار بیخبر گشته فرمان جهانمطاع صادر گردید که چون ایلغار
و میان تردد از صدق مدارد و اعتماد را نمی شاید افواج قاهره بیشتر از بیشتر در کار قلعه گشایی و تضییق
محصوران اهتمام نموده قلعه را فتحا و جبرا مسخر بسازند امیران بخود اقبال بجاوت عساکر ظفر مآل سرو شج

قبل

دیگر

دیگر پیکر دی و چابک دستی از هر طرف کار بر محصوران سخت ساخته توپچیان آتش فضل بضرب توپ
رخنها در برج امداخته و در آن چند روز کار بازار گیر و دار از جا پیش گرم بود هر اپس پیشتر بر اکثر
اهل قلعه استیلا یافته هر روز جمعی کثیر کشته و زخمدار و از خوف و بیم خود را از برج در خندق انداخته
شاهی سیوفی ظاهر ساخته از تاب آفتاب حوادث بسایه اقبال شهریاری استظلال میجستند تا کار بجائی
رسیده گردده و چیاپا به خود را بر برجی امداخته چاپخو خانان قلعه از ضبط لشکر و حراست برج
دباره حاضر آمده منتظر عاشورا که مردم اینطرف بتعزیه حضرت سید الشهدا اقدام داشته غوغای عاشورا
اردو بازار را محصوران قلعه شورش و غلغله یورش تصور نموده جمعی کثیر را ضبط مصابیح و قلعه را دل
از خواب غفلت برآمده از زدوی اضطرار دست در دامن تشفع شریف پاشا زده در روز عاشورا کمین
سید الشهدا بوده حضرت اعلی برسم معهود و پسیل معتاد لباس ماتم و سوگواری پوشیده به نوازم
تعزیه مشغول بوده نه شریف پاشا دیگر باره حسن آقای چاوش باشی را پایه سریر والا مصیر فرستاده
به وعایت خاص آل عبا و شهدای دشت کربلا درخواست خون آن کرده بود مشتمل آن شکر
در سیزدهم روز آمده قلعه را سپارند اگرچه آئینه خاطر مبارک از اطوار ماهیچه آقایانه غباری داشت
چون ارواح مقدسه شهدا را شفیع ساخته بودند بصیقل مرحمت زنگ زدای خاطر انور گردیده مقرر شد
که قزلباشی سیک غلام خاصه شریفه با فوجی از غلامان بقلعه رفته محافظت قلعه و ایراق متعلقه سرکار
پادشاهی نمایند و پاشای مذکور با کل اهل قلعه بیرون آمده در صحرا اجتماع نصب نمایند
و بعد از تویم سریر سلطنت هر کس را در این دیار علاقه بوده اراده توقف و ملازمت داشته باشد
مختار است و هر کس را اراده رفتن بروم نماید مرخص باشد حسن آقا مقتضی المرام بقلعه رفته محصوران را
عفوا و آقایان و زعما و چاوشان و پهلکیان و سایر لشکریان هنوز جمعی کثیر در کمال آراستگی مانده
بودند در کمال خوف و هراس محاصره نجات یافته مسرور و شادمان بنوعی که قدر اریافته بودند بیرون
آمده فارغ البال در جیا آرام گرفتند و توپچیان بیک داخل قلعه شده آن حصن حصین که فی الحقیقه
کلید سایر قلاع آذربایجان و شبستان بود بمحض تانیدات الهی و امداد و جنود غیبی بتصرف اولیای
دولت قاهره در آمد و جماعت روسیه زنده گانی غنیمت شمرده قلع تعلق از مملکت خود کرده بودند اما
همت بحر خاصیت حسروانه کل تملکات آقایانه را بدیشان مسلم داشته روسیه بعد از نظر چنین
مروت و احسان که در حق ایشان بظهور رسانیده بود قدر این عاطفت که علاوه و جانبخشی
شده بود نظر نموده و جبرانا مبلغ دو از ده هزار تومان عراقی در میانه خود سپاه انجام داده بود قبول

سکندر افشار بکرر نه عطای رومیه تصور کرده اند که آن مبلغ در حوزه مکنت و اسباب اطاعت ایشان علیه سخن
ازیاده میکفته شد حضرت اعلی نظر قبول بر آن نینداخت با نطایفه عطا فرموده مشرف باشاره والده خیرنا
و بعضی از خواص محرمی نادر سب و یراق و تحف لایقه بنظر اشرف در آورده حضرت اعلی جهت پیشکشه
خاطر آن قوم از پیشکشهای ایشان دو سر راس اسپ و دو سر شوب از ره و یکه و دقیقه نفنگ فرنگی و افشار
آنها برداشته تمره را به ایشان بخشیده و از طهمورا بس عاطفت علیا که در نظر ارباب عقل بسیار مفوده اما
آنطایفه که بر همزده خواهش بود آن مبلغ را یافت مشرف باشای صفاهان الاصل بود و در آغاز جوانی و
تصدیرات آسمانی به ولایت روم اعتاده بعد از طی مراحل نوکری در خدمت پادشاه ترقی کرده بپایه
بلند ایالت و پاشایی رسیده و بود اظهار تشیع حضری کرده بپایه طیبه ایالت "ارزاده" توطن مشهد مقدس
معلی و مجاورات روضه مقدس سلطان دو ضه رضا امام ثامن ضامن علیه التحیه والثنا مذکور در
اواخر محرم در آن روضه بهشت آسا بسیاب جمعیت عالم بقضی سر انجام داده کامیاب دولت ابدی
گردد صفادل از تزلزلهای دا حوال و اسباب که در روم داشت برداشته توفیق ادراک این سعادت
عظمی یافت و تا جمعی از ملازمان و اتباع که قریب یکصد نفر بودند و از آن مقصد اعلی گردیده و عاطفت
علیای شاهی هر سال مبلغ سیصد تومان عراقی نقده و موازی با صد هزار مشتری نقد میدهد و معاش
او مرحمت فرموده و مرخص ساخته اند که در ایام ولایتی مشرف کرده سایر خدام و الامقام در روضه
مقدسه خدمت فایده و محمد پاشای والده خضر پاشا سرکرده سایر قوم گشته بسیاحت روم رفته و حضرت اعلی
صفرقلی بیک چکنی را با جمعی از قورچیان چکنی و علیخان بیک ایسیک آقاسی و علوردیخان آن جماعت
فرستاده اند که ایشان قلعه قارص که در طرف رومیه است برده و بسلامت رسد صفرقلی بیک و قورچیان
چکنی ایشان از محال خطرناک گذرانیده و باز گشته و علیخان بیک ایسیک آقاسی را با قارص رسانیده
رومیان که در قلعه قارص اقامت داشته در پی او اطاعت حضرت علیخان بیک را کرده تا آمدن چنگال
اعلی سردار در قلعه مقید محبوس نگاه داشته شرح آمدن چنگال اعلی در قضایا که در آن حین روی
نموده رقوم خامه بدایع نگار خواهد شد القصه بعد از فتح قلعه ایروان ایالت آن ولایت با میر کونه خان
شوهین باشه الکای نخجوان بمقصود پیوسته سلطان کنکر لو شقفت شده و خاقانان و آن حدود به تصرف سلطان
سعد لو قرار یافت و امرای اکراد که شاهی سیوانی شده و پایه سریر اعلی آمده بودند مثل عازی بیک
ذنبلی و منصور بیک محمودی و اولاد او بمقامات مناسب مرحمت شده و از سلاطین گرجستان گرگین
خان و لده سیمون خان الی کارتیل بحمیت آنکه مبادا از رومیان قلعه تفلیس را حفظ دست درازی بمملکت

او نماید رحضت انصراف یافته مشغول محافظت چیره دانه و خلایع گرانمایه و دیگر نوازشات و تفقدات
سربلند گردیده و طرفین بحر احسان متوجه گردیدند و الکنه رخان همچنان در اردوی معلی بود
و ارباب جلال بعد از قرار مهمات چخور سعد و استقام امور مرخص و به ایروان علقه کوچ کرده در فرخ طالع فرود
اجلال واقع شده **ذکر مجادله رومیان قراباغ با حسین خان قاجار و انهزام رومیان او در میدان**
چون درزمان شاه جمجاه و جنت مکان علیین آشیان ایالت گنجه و امیر الامرائی قشلاق قراباغ بسخا نواز زبان
اعلی قاجار متعلق داشت و در ایام دولت روز افزون شاهی ظل الهی از او یافت زیاده حسین خان
مشمول رتبت شاهانه گشته او را قراباغی خطاب میفرموده و در این هنگام بایالت و والیانی مملکت
استرآباد مفتخر و سربلند بوده و در این وقت که موکب جلال بصوب آذربایجان در حرکت آمده منشور عاطفت
باسم او عز صدور یافته مقرر شد که بقراباغ آمده و محال گنارآب
ارس را ضبط نموده در رکاب سلطان منصور و منوجه تسخیر آطرف باشد موکب همایون چون بدارالسلطنه آمد و نا آمدن او
امیر کونه خان را بنوعی که قبل ازین تحریر یافته بدان صوب فرستاده بود و مذکور شد که با فوجی از جنود آنطرف
بدان حضرت ملتزم شود بعد از وصول حسین خان بپایه سریر اعلی آمد و چون امیر کونه خان بدان
حدود رفت بنوعی فرداکی در آب ارس عبور کرده داخل قراباغ شد جمعی کثیر از ایل و
اویماقات قاجار و قراکات الوار کی و غیر ذلک از قراباغ شاهی پیوسته شده تزواد جمع شده
داد و حساب رای و حسن تدبیر آن سرحد آثار سلطنت و اقتدار ظاهر ساخته غالبا در آنطرف
آب ارس نشست و قراولان بعضی نموده قپانچین رومیه و غازیان و سپهبر دها واقع میشده و در مدت
اقامت او اصلا چشم زخمی بخنود و ظفر ورد و نرسیده و بعد از اکه حسین خان قراباغی بدانجا رسیده
حقیقت آمدن و معروض پایه سریر والا کردید و امیر کونه خان حسب الفرمان مقتضا جریان موکب
حضرت زنشان پیوسته قراباغی در آنطرف در یورت قوزلوجایی رحل اقامت انداخته بضبط و ربط
سپاهی و رعیت پرداخت حسین خان بوفور شجاعت و دلیری و فرداکی اتصاف داشت و به پیشدستی
مکر و خودرای و بزرگ منش بود و از باده نخوت و غرور سرمست شده در حدود و توابع خود رای بود
از نطوس مزاج کاهی در کمال اهلیت و فرصه و تنی پیش آمده کاهی دیگر با امرا و مردم ذی اعتبار
مکر رزه سلوک مینمود و از عجب و غرور بجایی رسیده بود که داشت حسابی از رومیان قشلاق باغ بیکرفت و چنانچه
و چنانچه شاپسته سرداران باد رای و همه پرست بلوازم عزم و احتیاط نیز فی پرداخت تا آنکه
حوادث روزگار قدری او را از مستی غفلت بهوش آورد و شرح سرگذشت آن آنکه داود پاشا سرکرده رومیان

قراباغ و حاکم گنجه بود بعد از پیمان و صورت سر ماکو عساکر فرخنده مآثر حضرت اعلی را که در قراباغ و آن حدود بودند جمع آورده از لشکر شیروان نیز جمعی با وی پیوسته بود عزم دستبرد او پیشقبال حسین خان و لشکر قزلباش کرد در نوروز جایی اقامت داشته با سواری هفت هزار کس از گنجه بیرون آمده متوجه آنصوب شده بود چون از آمدن قزلباش آوازه بحرکت رسید حسین خان رشید ایل والوس داغرق را در یورت گذاشته لشکر سپاهی بی اندازه بگیلت و لشکر و توابع خود با زیاده بر شش هزار نفر مخالف را پیشقبال نموده چنین عزیمت در خلق راه یافت که در کارست بالجمله چون تقارب فریقین روی نمود حسین خان دانست که لشکر روی زیاده از خود را با وسوار شده و الحاقی از غلجائیه پیدا رشده بعد از عزیمت حبک با اجرای رفیق شروع در شاه و کشاش نموده بعضی از امرا گذشته کوبی امرا شرف در خدمت محاربه با شایخک الیری کردن خوب بعضی دیگر گفته که اول حمل جای حافظ تا حالا عنان از حبک کشیدن نوعی از غریمیت و قهر فکنی بحال ایل والوس راه یافته اردو بغارت میبرد و حسین خان از تلون مزاج تغیر رای کرده در حبک بر رو شامل شده و حبک کردن را صواب شمرده اردوئیل والوس را رخصت داد که بکنار آب رفته از حمل خدا آذر نزول نموده در محلی که از خطر ایمن باشد اقامت نمایند و هر کس اسب زاید داشته باشد پیشتر روانه شود و قرار داد که خود با لشکر سپاهی بآهستگی طی مسافت نموده بکنار آب رفته روانه شود در این اثنا معلوم شد که جماعت اردوی قراباغ قرخی شده لشکر روی را بر سر قزلباش نهاده آورده چون اکثر مردم روی مراجعت آورده بودند سراسیمگی در میان سپاهیان و مردم ایل والوس که اکثر از جماعت اردو نوکر بودند بحیثیتی راه یافت که قاطبه آغرق تاراج روسیان خواهد شد پیش دستی کرده بغارت و تاراج بگلبه بگر برآورده و بی اندازه اموال و اسباب امرا نیز بغارت رفت باحسین خان و امرا اندک مردمی مانده که طلیعه لشکر مخالف نمودار شده بقاعده و تورک شایسته صف نبرداراسته بآئین حبک پیش آمده حسین خان سپاه قزلباش نزدیک شده در این وقت رستم سلطان سوگلی گفت اولی این بود که همچنانچه آمده بودیم دل در کرم الهی و اقبال روزافزون شاهی بسته مردانه قدم در معرکه کارزار نهیم که آنچه مقدور آلهی باشد بیخبر خود را بجبلی حبک نهیم گذشته بدنامی دارد و موجب عتاب شاه نه خواهیم بود اگر صلاح باشد بگریز خود را بجماعتان رسانده و پایی که مقدور باشد بزنیم و سپاهیانه بجنگی بگریز میکرده باشیم که بگیرکی در خدمت اشرف سپاه قزلباش بحیثیتی بدولی منسوب بگردیم عرق بیجا و مردانگی حسین خان و امرا اندک مردمی مانده

بود نه قرار داد نه گریز پس اعتماد بر اسب خود داشته باشد ایستاده و ثبات قدم در زیده در برابر هر کس صف کشیده و بحبک مشغول شده رستم سلطان سوگلی که جوان شجاع و لیر مردانه بود قدم علاوت پیشتر نهاده و با مخالفان حبکهای مردانه کرده فوجی از ردو میان اورا در میان گرفته و زخمی چند قوی بانه رسانده گریخت بعد از گریز شاری او حسین خان و قلیلی از غازیان که بملاحظه ننگ و نام مانده بودند شیوه آغاز نهاده و تیر باران عظیم کرده و بضرب سهام خان آشام کرده مخالفان را از تعاقب اسباب هزیمت باز داشته زمانی نمانده روسیان را بجود مشغول کرده ایستادند که همگی اهل هزیمت از اسب دشمن نجات یافته پیروان رفته و حسین خان تیر باچند نفری که با او بودند حبک کنان و تیر اندازان از معرکه بسلامت بردن رفته در چنین واقعه عظمی از سپاه قزلباش شش نفر زیاده از چهارپنج نفر ضایع نشده و به جلادت و مردانگیهای حسین خان محاربه فوج قلیلی از سپاه زبان لشکر اقبال را بهای بیشتر مشتهر نموده جهان جهان غدر زیاده و پست در آوردن رستم سلطان آنخانواده جهات پیش آمدن مکرر و نوازشها طبیل مراجعت کوفته بار کرده بدیده داده و با شارپستم سلطان را تعظیم و تکریم بسیار کرده و جراحان بمعالجه زخمهای او پرداخته و در قلعه گنجه نگاه داشته حسین خان در فکر آن که بکنار آب رسیده بدان لشکر بیاد غارت رفته قهر فکنی بحال مردم راه یافت بود روز دیگر که مراجعت روسیه تحقیق پیوسته خاطر آذان جمع گردیده در محل مناسب فرود آمده بجمع نمودن مردم ایل والوس و تفحص اموال غارتی پرداخته در تربه اکثر اسباب ظاهری و اسب و شتر و جنه و هر نکاه که از سر کار اردو امرا بغارت رفته بودند بست در آمده و بصاحبان داد و اما نفوذ و ادای طلا و نقره و محصلات بسپاه از میان رفت و حسین خان با کمال بجالت و شرمندگی شرح واقعه را بپایه سریر اعلی عرض نموده و استمداد نموده که گنجه رفته تدارک این قضیه پردازد حضرت اعلی شاهی ظل الهی چون بر وفور سخاوت و دلیری او اطلاع داشته و قوع احوال را از شمول عاطفت بانقضای قضا حواله کرده منشور اسیمالت باسم او رقم آورده بنجاح دلاور خاطر نموده بکیس او را اطمینان بخشیده ندا آمد که عالم سپاهیگری ایکجوزه حضای سپاه واقع بیشوده و مدبر عضای صاحب رای روزگار مخالف قدیمی افتد در معارک کارزار گاه و گاه هزیمت و این امور اخیاری نیست و چون هنوز تسخیر قلعه ایروان نشده بود و عساکر منصوره بر آن مشغول بوده نه رای جهان آرا و رهگام در مقام انتقام شده و مقرر گشت که حسین خان بحیلا احتلال احوال خود و غازیان و مردم ایل والوس پرداخته بحال خود باشد که بتوفیق آلهی بعد از فتح قلعه و اجحه مقتضای وقت باشد بعمل آید ذکر فرستادن فوجی از خود با اقبال بسرکردگی الله

علی قوچی باشی بقراباغ تاخته و غارت نموده بعد از انکه فتاح ابروان فتح شده و ساحت قرا
بلاغ مضرب خیام صولت و اقبال گردید چون هوای قراباغ بسیار گرم بود شاه والا جاه توجه
موکب همایون را بآن طرف مناسب نمود و یکه و یلچی در سنه ۱۲۱۹ و کل و معاریف دولت روسیان را مامور
نمودند که بآنجا رفته و لازم بود احتمال آمد ن لشکر روم نپنداشت بخاطر خطیر الهام پذیر اشرف
چنان خطور نمود که شخصت توپچی از سپاه ظفر پناه بجانب قراباغ فرستاده که تا بگذرگه تفلیس
بجنگ پیش آیند از انجا بطرف بجارد بخیام نمودند چنانچی کردند و بر روسیان هجوم آورده
متوجه حرب و قتال گردیدند لشکر فیروزمند جمعی از مردم دوتوک دایل داوس اکرد هوا خواهی روسیان
در آن حدود توقف نموده تا غایت با نجا طرف پناه برده بودند قتل و غارت نموده محصولات و اشیاء
و اموال کرده اسیر و مراجعت مینمایند که در وقت فشلاق که خاطر از مهمات سرحد پرداز آمد ن لشکر
روم فراغ یافته باشد همان عزیمت بتسخیر آن ولایت معطوف گردد بدین عزم رزمست قرین
صاحب اقبال علی بیک توپچی باشی چهار رده سپاه کرده و کردهای از امراء و توپچیان دعاگو حضرت
نشان فرموده بدین خدمت نامزد فرمودند و او با موازی پانزده هزار کس از جنود مسعود روانه
جانب قراباغ گردید و چون بحوالی گنجه رسید روسیان نیز جمعیت نموده بمقابله و مقاتله از اوایل
سبت شهر بروں آمده صف آرای گشتند و توپچی باشی و سرداران لشکر ظفر اثر نیز به تعبیه لشکر
فیروزی اثر پرداخته چرچی و قول و جوانغار آراسته مستعد پیکار گشتند روسیان اندک زمانی پایداری
نموده بگذشتند آثار هزیمت نمودند اما چون چشمشان بر قول بزرگ افتاد و طاقت مقاومت در خود ندیده ترک
ستیز و آویز کرده روی هزیمت بجانب قلعه آورند و درب قلعه مسدود ساخته با ستاد و قلعه دار بسیار
پرداخته و افواج قاهره مانند آب بقلعه و دشمن گرد و جمعی کثیر را خاک هلاک انداخته و هر چی
گیر شدند از جمله گرفتاران گنجه نامی بود از معتبران روسیه که از قلعه بزیر قرار نموده قلعه گنجه
را تسخیر نمود و چون توپچی باشی مجاصره قلعه مامور نموده و در محل مناسب نزول نموده تا سه روز هر روز
لشکر ظفر اثر افواج فوج فوج بتاخت و غارت رفته غنیمت بسیار از اسب و شتر و گوسفندان و اثاث البیت
بدست آورده و بپایداری از سپاه و صیان ما بسری گرفته روز سیم مذاکی کوچ در داده و قرین نصرت و ظفر
معاودت نموده همزمان بورود فتح بلاغ مضرب سراپرده اقبال بود که توپچی باشی و امرا سپاه
سر برا علی آورده و سرهای فیلسوفان و اختر نهاد و اسیر انرا بنظر اقدس در آورده و ابلیغ خدمت مستحسن
دعا گو و ما سیر نمودن سپاه و صیان مسلمان که شرعا نه موست نکرده و مشروحه حکم شد که ما مت اسیران

از آنجا توقف نموده و چند کس که سر بر همان نموده بودند مورد سیاست و عضب پادشاهی شده و از
آوازه عدالت و داد گستری بقراباغ رسیده و از هر کس اسیری رقمه خود بار و دی معلی آمده اسیر خود را
بوده و سایر غنایم که بقلم آمده بود بصوبت و راستی بر لشکریان صحت شده و کوک حسن رابه در خان مهر دار
سپرده که بطریق مهمان نگاه دارد و معتمدی از خانه خان مشار الیه کامیاب عشرت و فراغت بوده امامر
جنبی کرچیان اعلی سپه دار آمد از صده و قارص قرار نموده بر و میان پیوست و شرح آن قضایا در محل
خود صحت کدار خواهد یافت انشاء الله تعالی آمدن ایروان الصده و جنود بعد از بقیه ظفر
علیشکر و محاربه نمودن امرای عظام سپه پادشاه و خلاص نمودن ایام که میان فتح بلاغ مضرب
سراپرده اقبال بود از جانب همدان خبر آمدن ایروان الصده و لشکر بغداد و بآن ولایت رسیده و تعاقب
و تعاصدان چشمه چام رسیده و مژده وقوع و صرت عساکر ظفر اثر بانجام آن سرحد و بشارت کرفتاری ایروان
الصده رسانیده و کیفیت آن قضیه چنانست که بعد از انکه الصده و پیروی خان دامراز بغداد مراجعت
نموده الکای میرجاده و ولد میر عسکر را که از سنجق پشکان تابع بغداد بود مستعرف شده و بار دوی
معلی پیوسته بودند الصده را بخاطر رسیده که چون حسن خان حاکم طغر و علیشکر کرد در رکاب اشرف است
و حاکمی در همدان نیست و آن سرحد خالیست باعث گرفتن بغداد و تا همدان آمده قتل و غارت مایه که هم
اعظام از لشکر و لباش کیفیه باشد و هم محنت کرد از آوازه توجه لشکر عراق عرب اهل عجم هم
برآمده و لشکر و لباش را دل نگرانی بهم رسد و ترک تسخیر قلاع آذربایجان کرده روی بجراست ملک عراق
آورده و چون چنین خدمتی مطمح انظار رشقت پادشاه روم گشته و حلقی که قبل ازین از صده و
یا ته مواخذ نکرده و از همین غافل مانده که کار پردازان عالم غیب که اسباب دولت روز افزون
سرانجام میدهند اول بر فع بد خواهان پسر دار نده محمد بیک نام پسر خود را که آخر مرتبه پادشاهی با
در بغداد و اطراف مقام گذاشته بود و هزار کس از معتبد او بغداد سوار و پیاده و اکراد که بطمع همه
غارت با و پیوسته بود نه پسران آمده روی توجه بجانب همدان آورد از امرای قزلباش قاسم سلطان
ایماز افشار و شاه علی سلطان حدادبنده او حاکم هرسین در آن سرحد بوده از آن رویه خبر دار شده
قاسم سلطان کس بجانب ارسنان نزد حسین خان حاکم انجا فرستاده و از بن واقعه اخبار نمود حسین خان
بلا توقف بگذار نفر از قبایل الوار سرعت و بادپرق متوجه آن صوب گشته بقاسم سلطان ملحق گردید
و با تفاق دفع شر آطایفه را وجهه همت ساخته بجانب پای دست که عبور رویه بر انجا واقع شده در گذشت
آمده و با جسارت و اقدامات و سپاهیان قلعه و لشکر کس فرستادن که هر کس اسب سواری داشته باشد

بجزئیت دفع صایل متوجه شده و لشکر ظفر اثر پیوسته و بالجمله موازی سه هزار کس از انوار و اطراف و جنود و ظفر شعار فراهم آورده بعد از مشاوره و گفتگوش رای همگی بر جنگ قرار یافت و از غلبت لشکر ظفر اثر و کثرت عسکر مخالف اندیشه نکرده بگفته براطاعت آنجی و نیروی اقبال پیروزال شاهی کرده بمقابله اعدا شتافته و در رباب نام محلی از توابع در صفت ملاقی عسکرین روی داد و سر اداران لشکر منصور فرا دادند چون لشکر مخالف بیشتر بود پیشتر از انکه مخالفان بر کیفیت و کمیت لشکر ظل اللهی مطلع شوند از کمر دراز بر صف سپاه تاخته بقاعده و آداب جنگ مصیف نکردند القصه امواج قاهره دوکره شدند تیک کرده و ظل اللهی بسر کردگی قاسم سلطان و چرچیکری شاه علی سلطان و یک کرده انوار بسر کردگی حسین خان روی بمخالفان آوردند از آنطرف ازبکان احمد از سیدی جنود و ظل اللهی جرار آشته داد و دوی جوزا در مکانی که فرود آمده بود کفته شد با سوار و پیاده نفیکی و کاهند از که هر دو دست اثار و دوی جوز بر آن آمده و صف سپاه آراسته آماده پیکار کردیده و لاوران سپاه منصور را چون چشم بر جنود مخالف افتاده بنوعی که مقید یافته بود از دو طرف جلو ریز بر صف سپاه تاخته برآمد قریب محمد آورده مذکور و صیه با محمد اول پای ثبات از جای رفته و دستمال از کار زار مانده تاب صدمه جنود اقبال نیاورده و عنان جولای فرار یافته از ازبکان احمد لحظه در معرکه ثبات قدم در زیده هر چند خواست لشکریان را از فرار باز آورد و بجنگ ترغیب نماید میسر نشد و چون فرد بلند قامتی بهیکل سیکلیس بود از معرکه بر پروان شوالست رفت و در ساجاد شکر کشت و با موازی دو هزار کس از صیه و اکراد طعمه شمشیر آبدار و برجی کرفتار کشته در حین عاقبت کذارا لوار برادری بود بیاس اطراف و جنب و غارت مشغول شدند و طایفه افشار و ظل اللهی متعدد در کشش و کوشش بوده کمال فرصت بغارت آورده و غنایم موفوره بدست لشکر منصور راه یافته و بالجمله خاطر فردوم آرام و ولایت از سپاهی دور کشت که برجسته ایزوانقه بود الطیبان یافته آسایش و آرامش تمام در آن سرحد پدید آمده و امرای عظام ازدن احمد را با سرهای قبیلان و کرفتاران مصحوب معتمدان بپایه سریر والا فرستاده و از جانب غنایم انچنان لایق نظر قبول شهریار کامکار بود ارسال کردانیدند و در حینی که رایات حضرت آیات در قرح بلاغ در ییلاقات کوچه مکسر نزول اجلال داشت ازدن احمد را دست بسته با خاص غنایم بنظر اقدس در آورده از آن جمله چندرا پس اسپ ابقر و ماویان بود و تازی نژاد صبا رفتار بود که هر یک در حسن صورت و خوبی طاق و در دوندگی طاق بود چنانچه شاه عرکشه [illegible] همه اختصاص بر هم سبقت اندیش ، کفل و اهست از پس ماندن خویش ، حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنظر الطاف

و توجه در وی مکرر پسند اعراز فرمودند که دست نمای او را اگر به کمند کرند پسته بود دمه نکشایند و همه لفظ کوبار فرمودند که تو جا بیغام داده بودی که بنده و دولتخواه شاهم و بعد از انجمیت آن حضرت صیقل کرده ام هر کس اشاره و جنبش و جبار م و مایتر و عده کرده بود دم که سر کار و نعمت اخلاص تو در توجه اسجان عالم عالیه هر آینه مشغول نوازش و ترجیت شاه باز خواهی کشت تو از آن اراده پشیمان کشته بوعده و فا نخواهی مازد عده و الطاف پشیمان میشیم و با وجود جرات و جسارتی که از تو صدور یافت آزرده نداشته بوعده و فا نموده تراجه بغداد میفرستیم مشار الیه سر بجالت بر زمین انکنده و بزبان مسکنت معروض داشت که اکر عنایت شاهانه زلات این بنده درکذارد عفو فرموده جانبخشی فرمایند بنده اس موهبت عدت العمر سر از چنبر بندکی و طوق فرمان برداری نه پیچم بعد از آن هر کس اشاره شود پیش خواهد رفت و بزرکان در رکاب اشرف غاشیه بندکی بر دوش کرفته هر اسیم خدمت و جان سپاری بر افراشتند حضرت اعلی در اجرا الطاف علیه شاهنشاهی اختصاص افزود و حسین خان حاکم ظفر و خلیفکر سپرده کرد که مهمان او باشد و بعد از چند روز که از محنت بنده و رنجبر آسودکی یافت بخلع خاصه و سرافراز کردانیده رخصت انصراف ارزانی داشته بهرامی علارماس حسن خان روانه مقصد فرمود و بجهت حسین خان نوازش مقصد فرمودند حاکم ارستان و قاسم سلطان و همی کدر جنگ ازدن احمد مردانکی کرده بودند بخلع کرامانه ارسال داشته مورد بخشش و آفرین کردند اما ازدن احمد چون بر اهه رفته بود مطلبی که داشت حاصل نکشته و از قضای آنجی در راه مریض کشته چون بمقصد زنجان کرانه رسید علارماس حسین خان که همراه او میرفتند حقیقت فوت او را بعرض اشرف رسانیدند و مقرر شد که نعش او را به بغداد برده به پسرانش سپرد که در اراضی مقدسه اسجا مدفون سازند و فرمان عاطفت و منشور ریاست باسم محمد بیک والد او عز صدور یافته شاه از مراهم و الطاف که شامل حال پدرش شده بود در آن منشور ابتهال موضح شد اما احوال بقیة السیف لشکر بعد از انکه بعد از انهزام شکسته و پریشان بشهر در آمده و محمد بیک را از کرفتاری پدر آکاه کردانیدند او خود بغداد را متعفن کردانیده خود را با شاه نام کرده بر حکومت آن ولایت رقم اختصاص کشیده و حقیقت کرفتاری پدرش را بدرکاه پادشاه عرض نموده اظهار دولتخواهی کرد اکر دولت عثمانی مصلحت وقت در تربیت او دانسته نشان پادشاهی و منشور ولایت بغداد باسم او فرستاده او در حکومت آن ولایت تمکین یافته با پادشاکان پایه سریر اعلی از نفاق و خلاف پیش آمده چون از پدر و پسر خود پسری بظهور آمده بود از ارکان دولت عثمان نیز

بود بر تمو لهی عراق عرب تحکمات موده مصادره میکرده بجهت خود لشکر خاصه کرد ریاده رو میبیت
سکبان معروفت بهم رسانیده و با لشکر بغداد و قول پادشاهی با حیاط زندگانی میبوده و از تیر بطرف
پدر نمانیده بیاقته ایام دولت مستعار و عمر ما پایدارش زاده و سپری گشت چنانچه از کلام آینده با نوع اختصار
میرسد ذکر بعضی وقایع و حالات کرا زمانت میلاق تا هنگام آمدن جلال اعلی شاهی ظل الله و مراجعت آن
جنت قسم جاهار که هنگام نزاهت روزگار ست حضرت اعلی شاهی ظل آلهی در متنزهات میلاق
کوچ نکیر کرفی الواقع طبیعت هوا و خضارت و کثرت ریاحین و ازهار و چشمه های خوشکوار و ترنج از
و رنبوش اعطار رسک کلزار جنانست عشرت پیرا بوده به نشاط سیر و شکار میپرداختند محمد معصوم خان
بکری الهی پادشاه عالیجاه و زمان قسمتهای ممالک هندرا که بخدمت اشرف آمده بود در خصوص اقطاعات
ارزانی داشته روانه دیار هندوستان و همچنین امرای کرا در کاه در پایه سریر اعلی بودند خصوصاً
غازی بیک چکاری و مصطفا بیک محمودی رخصت یافته بالکای خود در قندهار و از سوانح آن ایام
آمدن پسران داود خان ولد الکنه خان است که قبل ازین چند روایی اختیار کرده قایم مقام شاه
واز عرود دولت قسمتی یافته باجل طبیعی فوت شده و از او دو پسر مانده بود کبیر کرا اطهور ش و کوچک تر
کشیش میکفتند با لقاب بعضی از مخدرات اسرای سلسله باردوی معلی آمده ملازمت اشرف مشرف
میشدند از سوانح آن سال ایلغار نوذن احمد و بیردی خان و فوجی از امراء عساکر حضرت نشان است
بر سر احمد پاشای جلالی شرح اجمال بر پسیل اجمال اکنه احمد پاشا از جمله ملازمان جنت پادشاهی حاکم
تبریز بوده در مقام ترجمت احمد پاشا در آمده با لتماس و استدعای او حاکم وان شده بود در حینی که
طغطغه اجلال شاهی و مضمون موکب همایون شاهی ظل آلهی در آذربایجان بلند آوازکی یافت احمد
پاشای حاکم تبریز بوده در مقام ترجمت احمد پاشا در آمده با لتماس و استدعای او حاکم وان شده
بود در حینی که طغطغه اجلال شاهی و مضمون موکب همایون شاهی ظل آلهی در آذربایجان بلند آوازکی یافت احمد
پاشای حاکم تبریز بوده در مقام ترجمت احمد پاشا در آمده با لتماس و استدعای او حاکم وان شده
بود در حینی که طغطغه اجلال شاهی و مضمون موکب همایون شاهی ظل آلهی در آذربایجان بلند آوازکی یافت احمد
پاشای حاکم تبریز بوده در مقام ترجمت احمد پاشا در آمده با لتماس و استدعای او حاکم وان شده
بود در حینی که طغطغه اجلال شاهی و مضمون موکب همایون شاهی ظل آلهی در آذربایجان بلند آوازکی یافت احمد

داشت نوذار کان دولت خانواده عثمانی صلاح وقت در اغماض دانسته چشم از اعمال او پوشیده و بجهت
ترجمت و عاطفت خاطر اورا اطمینان بخشیدند و او پیشتر از پیشتر آمده ارمغانها از باداوا پوشش و بابی تحف
و نوادر جواهر مراتکی خود پیشکشی و خود برای سرعت کرده بنسبت بلازمان حضرت اقبال شاهی
نیز از او سلوک نامناسب بظهور نرسید و بطبع مال آزار و اضرار به بخارا پس دیار میرسانیده و همیشه در خاطر
خطیر معدلت تاثیر موسوم داشت که در هنگام محال و اشتهار فرصت او را کوشمالی بسزا داده شود در این
اوقات که ایلغارات کرکچو تنکیز محیم سراوقات اقبال بود خبر رسید که احمد پاشا بر سر قلعه ارجیش آمده
محمد پاشای ولد زال پاشا را که در آن قلعه بود با حمد پاشا اطاعت شایسته نمیکرد و محاصره نموده در
کرفتن قلعه ساعیست چون از اردوان تا ارجیش شش هفت روزه مسافت است و با ایلغار بسه روز
میتوان رفت برای عالم آرا پرتو نظر زارا مخاست که در اینوقت او در پای قلعه بلوازم قلعه کیری مشغول
فوجی از جنود موکب مسعود را با ایلغار بر سر او فرستاده شد که اکر خود به بست نیاید بادی سلک جمعیت او کرده
و یراکی و غرور نخوت را از دست از هم ریخته و کسته آواره دیار او مار کرده و بدین عظمت صواب نما قلعه
و بیردی خان را با فوجی از عساکر فیروزی مآثر روانه آنصوب فرمودند افواج قاهره پذیرای فرمان
کشته سرعت سیر از قرار پسته و موده روی بمقصد آورده و آن مسافت بعیده را در سه روز
ایلغار طی نموده و چون بولایت ارجیش رسیدند معلوم کشت که احمد پاشا بمقتضای الحاح اتباع و مکر
و ایلغارهای عظیم حضرت اعلی چنانچه مشهور است از عالم احتیاط کسان کاردیده و اعتمادی بر
سمت راه ایران فرستاده بود از مشاهده علامت کرد و عساکر لشکر خجسته با و پیر ساخته و او در کار
سراسیمکی براسپ فرار سوار کشته تا صحرای موش در هیچ مرحله عنان باز نکشته و ثقل و حکل در میان لشکر
افتاده و این خبر آواره دیار او کشته و خود تا آمدن جلال اعلی در حدود بحیره ارجیش قرار اقامت داشت و البته و بیردی
خان چون به پیش رفتن مامور نبودند عنان نصب مراجعت انعطاف داده و هر چند الکای مخالف او با لشکر
یان را از نهب و غارت و حشران از زراعت عاجز و در حیاتی نموده اصلا در پیش آمد و رفت آپسی از
عساکر منصوره هیچ ره نزنید بست در آمدن قلعه شورکل است از توابع خوزستان چون کردی
از دو باش رومیه قلعه مذکوره آن حصار را پناه و استظهار خود ساخته معترض حق الخدمه نشده بدند
رایات حضرت آیات بدان طرف در حرکت آمده چون ساحت آن عرصه دلکش که از کثرت سبزه و شقایق
و خلاف نارهای مرغوب از ریاض جنان نشان میداد حضرت سراوقات جاه و جلال کردیده آن سبزه
بستان تبره رای از بخت برکشتکی آن حصار را استوار دانسته مامن خود ساخته پای حسارت در عراصات

حکم کرده از منظر شرف نوجی از عساکر نصرت نشان و تفنگچیان قدر اندار از جمعیان مشخر قلعه مامور
آن کرده و اجلال کرهمت به تسخیر آن قلعه چست بسته در شب اول چهلات و مرداکی پیش نهاده
خود را بپای حصار رسانیده و محصوران هرچند آثار مبارزت بظهور آورده و در مدافعه خود را فعال
کوشیده مفید نیفتاده بی پایان بیجایی نرسیده و مبارزان قلعه گشا چند جا سوراخ در دیوار کرده قلعه
در آمدند محصوران برگشته بخت ترسار و دست بکلیبانی که در ازمنه ماضیه از سنگ سیاه تراشیده و
در غایت استحکام و ارتفاع ترتیب داده در میان این قلعه واقع شده و بترکی اورکی بود پناه بردند
عاقبت آنها بجذب مقناطیس الماسکوس سوراخ کرده بر آن عمارت بلند ارتفاع استیلا یافته و تمامی محصور
بی کلیم مورد سخط و غضب پادشاهی گشته بکیفر کردار خود رسیدند و از لشکریان قلعه عبرت
للناظرین گشتند چنانچه در حصار را وجود نبیشه آن حالت آرایش پذیرفته احدی از آنقوم
بنده روزگار بسجات نیافت بعد از چند روز که از مهمات آن ساخت فارغ شد خاطر جهانم حضرت
اجلال بود دل اراده تخریب آن قلعه و حصار مامور گشته چاپکدستان اردو بازار در تخریب آن
حصار استوار بود و از غایت استحکام و صنعتگری استادان سنگ تراش از نظر بیننده و پندارنده
سنگ خام مینمود بالتمام خراب نشده چون خاطر خطیر اشرف بدین امور فراغت یافت عنان عزیمت
بطرف قلعه فارص و آن حدود معطوف ساختند. آن بام آمدن سلیمان چکه محمود
حاکم خوشاب و در احصارت حدودی از برای سنجق روم تابع سنگلاخی دانست و از شکوه و جلال پادشاهی
و آوازه صولت و سطوت شاهنشاهی دل بادی داده و چیزی نشنیده و دستار امرای اکراد شهامت
شعار دست که مصلحت خود منظور داشته از هر طرف تسلط و اقتدار مشاهده نمایند و بخاطر عاطفت آیت بستی
کرده از روی اخلاص و حسن عقیدت که بر زبان اظهار نموده و در دیوان از آن حرفی و چیزی در دفتر نشانی
اثری هیئت احترام در یافت کجه اجلال پیشه بساط بوسی حاصل کرده و حضرت اعلی شاهی ظل الهی
هرچند عیار اخلاص و سلیقه کرتمند اما مراعات جانب ظاهر که همین بشیوه فرمانروایان عالم
صورت بسته و اورا منظور نظر التفات فرموده و بسخلع گرانمایه و لعل آبدار خانی سرافراز
و پس الاقران دیوان پایه فولاد علم مفاخرت برافراخته و بعد از چند روز که در ملازمت اشرف کامیاب
عزت و عاطفت بود رخصت معاودت بایالت با لکهای خود عطوفت آن زمان آمد لدی
اعلی معتبرست از جانب سرور سلاطین فرنگستان پادشاه اسپانیه و پرتگال که نامواری چاه نظیر
پراق دار همراه داشت و در حدود فارص بدرگاه فلک مناص رسیده بشرف عتبه بوسی مشرف شده

تحف و هدایای لایقه از نظر انور گذرانیده و منظور نظر عنایت و التفات گشته در همان چند روز
رخصت انصراف یافته مشمول عاطفت و احسان روانه شدند در خلال این احوال جاسوسان که
بجهة تحقیق احوال در سایر دل اخبار بجانب استنبول رفته بودند خبر رسانیدند که ارکان دولت
خانواده عثمانی چون خبر علی را که در میانه رومیان بود شجاعت و اصابت رای و حسن تدبیر از اکثر
اقران بمراتب ممتاز دارد او در سر حد فرنگستان فائز دان بود و به اصلاح رومیان میپردازد و
می نامند. بدرخانه طلب نمود و بوزارت اعظم و سرداری منسوب ساخته جمعی کثیر از قاپوقولی و سپاهی
همراه او کرده بر سر قزلباش تعین نمودند و لشکرهای اسپانیه استنبول را گرد رومیان اناطولی بیکبهبود
و عبارت از ترسا و بلاد و قسطمونی و سام و حلب و طرابلس و طرابوزان و دیار بکر و ارزن الروم و دوا
و کردستان عبرتم است بر اقت او مامور گردانیده و چاوشان قرمیز با حصار ایشان فرستاده
چون علی از استنبول بیرون آمده بحدود دیار بکر رسیده در صحرای موش بحیث جمعیت لشکر توقف
دارد بعد از تحقیق این اخبار رای صواب نمای حضرت اعلی شاهی ظل الهی بتدبیر دفع و دفع و عزیمت
حال رسیدن پرداخته عساکر منصوره را فوج فوج و جوق جوق بتاخت و غارت اکناف و نواحی روانه
صدود و سوختن خانه و علف زارها فرستادند و مقرر شد که چند روزه راه که عبور لشکر روم از انجا خواهد
بود و خراب و ویران ساخته در صحرا از علف و آبادانی اثر نگذارند و در جایی آن حوالی را که غنیمت
باسپرف کوچانیده و در دوم هر محل که شمار و نخواهی رومیان ظاهر ساخته در کوچ کردن باین
طرف کار مانده و تاخت و غارت کرده در لوازم خرابی و صفدر اندیدن علف زارها و علامات تعیش
کمر دند تا دو سه هزار خانوار از راه مانده و واپس واسانده که در آن ولایت میلاق و قشلاق داشته آنرا
کوچانیده و باسپرف آورده بعراق فرستادند و صواسی و اغنام بسیار بدست عساکر ظفر شعار افتاده
تا قریب بیست هزار اسیر غربت آورده که در میانه قریب اسلام شرف اسلام دریافته و دیانت فطرت
جاوه و جلال با عساکر اجلال که در موکب همایون مجتمع بودند در آن حدود توقف فرموده هر چند روز نشاط
خاص و مکانی دلکشا محل نزول اردوی گیهان مدار بوده و مشرف دولت و پیکر روم بودند که چون
بدیار ولایت منتهی بنوعی که مصلحت وقت باشد بعد افاضه مرحمت پرداخته آنچه مستور پرده نفقه پر باشد بخیر
طی آید بردار چنان بساط آگهی پوشیده نمانده که در قاپوقولی سپاه عثمانی چنانست که هر طرف
لشکر کشد و بهیچه ترفه احوال سپاه در سیزدهم عقرب که او را قاعم گولی می نامند یعنی روزی که قوچ
داخل کله میشود در هر جا باشند عنان مطلوب مراجعت انعطاف میدارند که ترتیب تجویل هدایای

اول زمستان و شدت سرما و بارش برفست بمنازل خود رسیده باشد بجهت آنکه تغیر بقاعده و راه بیابان
این قاعده را از وحشت مبینه هست و اگر پادشاه خود همراه باشد روز قائم کولی طاقه پیشکری که پادشاه
داشته از سفر کمتر از سپاه دیگر دارند علامتی را که خیمه و خرگاه پادشاهی نصب مینمایند و این امر
اشاره بدانست که پادشاه مخلع کرده و کوچ روز موعود و زمان مراجعت است در روز دیگر البته کوچ و ارتحال
حیث تغیر هر بین قاعده راه ندارد و هر کاه در موکب پادشاه چنین باشد سردار لشکر خود طریق اولی
خواهد بود و اگر آن سردار بجهت حصول مقصود دارای دهه چند روزه توقف نماید پیشکاران ملکین بکرده
طاهای خیمه سردار و لشکر بشیشیر زده خیمه را بر سرش فرود آورند و چراغ تهدا پیکو چاشته و داعی
مبنی ایشان قادر بجهت غرض از بهیده اجتهد به اگر روایات غرور زی آیات تا بهنگام پاییز در آنکه فرود
خیام اقامت نصب نموده توقف داشت تا آنکه وقت اقامت سحرا گذشته هوا روی سردی آورد
و قائم کولی رو بمیان نزدیک شده چغال اغلی هنوز در صحرای موش بود و بهار بقاعده و قانون همایون
در این سال آمدن او محتمل نبود و قرار داد خاطر اشرف آن بود که در این سال در هر جا مناسب باشد
در هر جا مناسب باشد قشلاق نموده در اول بهار که هنگام حرکت لشکر باشد در هر جا از ییلاقات
صلاح دولت قاهره باشد بجهت خود آماده و پیکار و دمش باشد لهذا جمعی از امرا و قورچیان و
غلامان و قشونیان قدر انداز و سایر عساکر نصرت طراز را در رکاب همایون نگاه داشته با قی لشکریان
را روی خطر نشان بحضرت بازگشتن یافته اگر مردم اهل و اولیاقات روی بقشلاقات آورده در این
اثنا خبر آمدن چغال اغلی بتواتر و توالی رسیده و بتحقیق انجامید دولتخانه اکاری بپا نخواهد خایید و خاکسار
بازگردید چنانچه از بیان کلام آینده و واضح خواهد یافت و برتوی از آن بر پیشگاه خاطر مهر کرداران
مصادر رشن سرای خواهد یافت ذکر آمدن چغال اغلی سپه دار لشکر روم یا و بابا چان و بقی این قصه
بازگشت از نخجوان و آنکه چغال اغلی سنان پاشا نام داشته و نه یکی نژاد است گرچه در بین چغال نام داشته و نه
او را چغال اغلی میخوانند در ولایت روم بتهور و دلاوری و شجاعت و نشانه زنی علیه نام و بحسن و
رایت در هر زبان زد خاص و عام بوده قضایای عجیبه کرده می بیند او را میفرستاده بجهت دفع حسنای
زنگنه او را با قشونی میر بخر کرده بگرجستان سرحد زنگنان فرستاده بود چون مقاومت با وجود خطره روی نداده
استرداد بلاد و قلاع مفتوحه اعظم و تابع بوده او شجاعت و دلیری و حسن تدبیر از قهستان رتبه
پیشی و پیشی داشت سلطان محمد خان او را وزیر اعظم و سپه دار لشکر نموده و چنانچه اسامی جهان مطاع
بر سر قزلباش بجناب آنکه با بچان فرستاده و چند گاه بجهت جمعیت لشکر توقف نموده به بهیده سامان

انجام عسکر میپرداخت تا آنکه از هر طرف لشکر با باد پوسته جمعیتی عظیم در اردوی او فراهم آمده با لشکر
موفور و ساماں شایسته روی به عرصه آورده بارزان الروم آمده و استمالت نامها با جمه پاشا فرستاده
او را بحکومت آذربایجان نوید داده و طلب نموده احمد پاشا اگرچه بسوای اعمال و خود سری و عصیان از قصور
نبوده و با توقف فی الجمله مستمال گشته باگروهی از نوکرات که بر سر او جمع بوده آمده و بچغال اغلی پیوست و عساکر
ارزن الروم و آخسقه و آن حوالی نیز جمعیت عسکر او گشت و پیروں آمده و با قارص عثمان پاشا نگذشته حضرت اعلی کرای عالم
آفرین مهبط تجلیات انوار عیسی و مصدر مزید مکمل سردار لاهیجی بود امرای عظام را کماهی مناسب مطالب
فرمود و از هر گونه حکایات جهان آرا و هر کس را بآنچه مقتضای عقل و تدبیر و بخت و قدر او بود
میکرد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بزبان الهام بیان که ترجمان علم غیب است فرمود که روی بیان
عرض شده که ساماں و سر انجام لشکر بموجب موفور و ساماں شایسته آمده و اندوخته و ذخیره روده
ترتیباتش اگر عرض کشته روانه بورت و مسکن خود شده و اند در این توقف بجهت کمی لشکر محل ریبه نیست
مصلحت دولت روز افزون امرای عظام و ارباب جلادت از قرطغرت هوای ییلاق و دلاوری
کرده و بعض از حرب و قتال بسیکشته بالاخره رای جهان آرا بدین قرار گرفت که از مترلی که مخیم سرادقات
جاه و جلال است کوچ کرده بیکبوسبس کرده چند روز در محل اقامت اندازند که شیشه آمده از آب جوشیده
شود و آنچه صلاح دولت باشد در آن طرف آب وقوع یابد و آنچه حضرت اعلی را به نهضت همایون ما دارد
سلطان روم مطابق بود و آن لایق سلطنت و سزاوار رتبه و پادشاهی شود و با آن عزم حرکت نموده
در آنچه خلقه نزول عسکر موفور که مشخص شود که او به کدام طرف حرکت خواهد یافت بعد از چند روز که
مذکور محل نزول گردون شکوه بود خبر رسید که چغال اغلی روی بسمت ارزن و نخجوان آورده و کوچ بر کوچ میرود
بارتحول و اقامت و ترقیه احوال رعیت حکم قضا جنفا پیوست که رعایای این محال را کوچانیده و مجال
دور دست فرستند که از آسیب لشکر مخالف بر کران و از دستبرد خواهشگران دوران در امان باشند
آذوقه انچه لشکر در آن یافتن تواند برداشته انچه نیابند سوخته و نابود کرده چنان نمایند که از این محال
اصلا ذخیره بدست ایشان در نیاید و آنگاه راجعا کرده و موکب همایون با لشکر سپاهی بر اطراف و جوانب
ایشان شاخه که بعد از آنکه رو به پیشرفت آورده از آب جوشیده و لشکر از قضاقس ذخیره و علیق سپاهیان
مهیا آمده و اسپ و لشکر نوین شده باشد در هر جا مصلحت باشد عساکر حضرت نشان بدفع ایشان
پردازند بدین دست و عزم لایق که در آن وقت مناسب دولت همایون بود به نوعی که اندیشه نموده

حکایات و وقایع احوال سال آینده و مرقوم کلک شیرین مقال خواهد گشت انشاء الله تعالی

ذکر توجه رایات اقبال بصوب دارالسلطنه تبریز و قشلاق نمودن در آن بلده و سوانح بیمقدار آن

چون عموم امور سعادت و نظام دولت روزافزون به هشیاری کارگشای عالم غیب سرانجام یافته چنانچه حضرت شاهی ظل الهی در جمیع امور مدبر کارها حضرت خالق الارض والسما، واثق بوده به تأیید غیبی و توفیق ربانی مراد حسن اعتقاد و کامیاب صورت و معنی گشته در دفع نکبات مخذولان قوی پیما و به نیروی همت والا و اقتدار بی همتا کوشیده و با حسن وجهی روی نموده چون خبر معاودت اجلال اعلی سردار به جانب وان در رجه وضوح یافت عنان عزیمت بصوب دارالسلطنه تبریز معطوف داشته از دارالملک مذکور که محل نزول اردوی ظفر نشان بود کوچ کرده در ساعت سعد و زمان مسعود داخل شهر شده طرح نشاط انداخته و در جاهای محالی که چاپیده بودند در هر جا مسکن داشته بنا بر تحمل عاطفت از مال دیوان آذوقه و احتیاج زمستان عنایت شده و چون اراده ازلی با سعیصال ارادت ایالت تعلق گرفته بود در آن زمستان خلق جهانیان از آن بقعه در عزیمت مرض موت گرفتار آمده به یاد عدم شتافته و در هر جا چون استعاضی در آن فلک بنود حضرت اعلی از غایت ترحم و شفقت بخلق الله حکم فرموده که جمعی از ارامنه مذکور که از چنگ اجل رهایی یافته اند عباس اصفهانی شاه فرمانداد که در آن ولایت آسایش نموده بفراغ بال روزگار گذارند و جمعی کثیر با خانه کوچ روانه شده در جاهای اصفهان به ایشان محل نزاهت و محل وقت کوی شفقت شده و تا ده سه هزار از توقان هم بدین جهت از مال دیوان بدیشان داده و امیر گونه خان حاکم ایروان در آن زمستان با مقصد و سپاهان حاکم پنجوان و سایر ایشان در الجمن قشلاق نموده کلبعلی خان حاکم کرمان را به اغه فرستاده که قشلاق نماید و سایر امرا حضرت یافته با لکهای خود رفته که ترتیب و تجهیز لشکر نموده در اول بهار با رده ی ظفر شعار به نهضت در پیش سپهدار و یاغات را قلع و قمع فرموده که هر یک تفصیل جاهای ییل داده یاق خود را که در غزا و آوزنا یافته اعلم و بهتر که چون عزیمت دین و مذهب است هر طبقه خود را مستعد و حالت فردیانی سرانجام نموده خواه ملازم باشند و خواه نباشند در اول بهار متوجه شده به موکب نصرت قرین ملحق گردند و قرچقای بهرام صولت به جهت خدمت مامور گشته و چون ایالت و دارایی و امیرالامرایی ولایت شیروان با امیرزاده اعظم کسشدیل میرزای ولد الکنه رخان از خدمت اشرف معتمد مذکور سپرده اوکرده نامزد شده بود که چون بتوفیق الله تعالی بحضرت تسخیر آیه باد ارزانی دارد و در اجتماعیت الکنه رخان از خدمت اشرف معتمد مذکور که سپه را همراه اوکرده به شیروان فرستند که با لشکر گرجستان

معاودت نموده بحضرت بیایند و در این زمستان که عدوی از جمیع طرف بر ولایات شیروان هجوم آورده آن ولایت را تسخیر کرده بود و بیاید و چون سکنه و حدود جمیع جهات اخلاص خود را بر فحاک و عقاد و هاموس ظاهر کرده و هر چند در جهیز و تمیز اشرف و اضح بود که سخنان او فروغی از صدق ندارد و مطلب اصلی آنست که خود را بدولا خواه رسانده و حضرت اعلی شاهی ظل الهی که رای عالم آرایش استقام بخش سلسله ظاهر و باطن است بنابر استمرار قاعده و فرمان روایی و مراعات سابقه که شده بیل میرزا را مورد توجهات شاهانه گردانیده بر بقعه بلده امیرالامرایی و لایت ارجمند خانی مفتخر و سرافراز گردانیده مذهب که چند کس را که کشکی ایالت داشته بر بقعه امارت سرافراز نموده در ولایت شیروان الکا با یشان شفقت شده روانه دارالایالت اردبیل گردانیده مذکور در اینجا سانحی خلق خود لشکر کرده روی توجه بمقصد آورده و حکم معلی صادر شد که هر کس از مردم ییل داده یاقات حوالی اردبیل و ارشق و طوالش و آنجا دود علامت کسشدیل خان و امرای شیروان اختیار نماید احدی مانع نشده و الکنه رخان را بعواطف حسروانه مستظهر گردانیده و خلع فاخره کرامت نموده با مرتاج و جقه مکلل مرصع و سایر تشریفات لایقه مرحمت فرموده و مظهر ارث پسر زاده او را در ملازمت اشرف نگاه داشته سایر فرزندان و مخدرات اسارای سلسله کور را روی معلی بوده رخصت انصراف یافته با یاق پدر و پسر روانه شده و امرا که برای قلعه و یاق کسشدیل خان مقرر گشته بودند چنین است که مرقوم میگردد شاه امیر خان که از نژاد و ایشان قدیم الایالت شکشت و هدق بوده که پایه سریر اعلی آمده جبهه اخلاص بر زمین عبودیت مسود و خاصت علیای شاهنشاهی را زاده طهور اخلاص و دولتخواهی در مقام احیای قدیم شده او را با یالت و دارایی ولایت موروث یکی سرملبند کرده و با یاق امیرالامرایی مذکور روانه فرموده شمشی خان قراقلر که با یاغ خود در قراباغ مانده و در میانه رومیه رتبه پادشاهی یافته بود و در پای قلعه ایروان مرکاه سدره نشان آمده اظهار ارادت و اخلاص کرده مورد الطاف شاهانه گشته رتبه خانی یافته در اینوقت در سلک امرای شیروان انتظام یافت و دیگری جلیجان موافق که از جماعت روسیه قراباغ بود و در زمانی که کسشدیل میرزا از خدمت اشرف بدین جهت رخصت یافته بود علیجان مذکور در قراباغ او را ملاقات نموده انواع مدد و همراهی ظهور آورده بود او را در میانه رود علی چک منافق نگذاشته او نیز در پای قلعه ایروان بخدمت اشرف رسیده رتبه امارت و خانی یافت و مقرر شد که در زمره او یاق شاملو بوده مس بعد او را علی خان موافق گردیده و در اینوقت در شیروان الکا داده با یاق کسشدیل خان فرستادند هر چند سابقا اسفاری با تمهید مقدمات

در آخر این سال میرزا ابراهیم شیرازی که پس از توفی الممالک شده بود دیگر بخشی از عهده و این امر خطیر بر نیامد
نتوانست آمد و زبانی پروانی و سستی بادوه هوش ربای منصب در محاسبات کیلان خطی چنین بر زده میشنهاد
کلی بسهو و پشیمان از مال دیوان فزود گذاشت کرده بود که میرزای عالمیان وزیر آن مملکت خود بتهران آمده
عرض کرده و زبانی سقوطی او از منصب و صدارت نمود پس پرتو سقوط را بر احت او را عزل فرموده در اول سال
سیلا سیل و بیع عشره الف آن منصب عالی میرزا قوامی ولد میرزا حسن کرمانی اصفهانی کرایا بحجه از انگاه
داهالی آمد بازست و در این هنگام وزیر همرات مولد الشویض یافت و او کسب علم سیاق از آقا شاه
علی دولت آبادی پیشوای سابق کرد استاد الماپیش بود نموده در آن فن شریف کمال مهارت داد
وقایع سال سیمت قال میلان مثل ترکی اربع و عشرین الف که سال نوزدهم جلوس سعادت مآنوس همایونست
نوروز عشرت افروز این سال میمنت مآل در روز دوشنبه غره شهر ذی حجه الحرام
سنه اربع و عشرین الف اتفاق افتاد و همین نیر اعظم و عقیده بخش عالم کرد اختر اصابع ریاض جهان و نظر
عالم جهان از فیض ترجمت او دست بذیل شرف استقبال نمود و همین حکمت کار مدبر جهان آرا مصلحت سرا
جهان و دلکش احوال جهانیان از فیض جاه و الطافت او بار طراوت تازه و ترجمت بی اندازه یافت
حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دار السلطنه تبریز آن روز طرب انگیز را به فرخی و فرخنده گی گذرانیده
بلوازم جشن و سور و مراسم شاه مانی و سرور افزا اهتمام فرموده بر اهم حسن و زانه بهجت افزای خلایق بود
و امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت و عقربان بارگاه و افلاک مدار و اعیان سپاه و نظر شعار گردان
وقت در موکب حضرت قدسیین بوده هر یک علی قدر مراتبهم هنگامه ای نوروزی خود و امرا و حکام
سرحدهای ممالک از نظر افته پس گذرانیده و بنوازشات ارجمند سرافرازی یافته در این روز پسر
ملازمان امیر گونه خان چاچار کر بر حسب فرمان در الجیق پنجوان اقامت داشت آمده و خبر جنگ او با محمد
تکلو بسمع رسوی و اغتنام یافتن او از عساکر منصوره و رسانیده و از جمله غنایم و اخر جهای محالفان چند
راس اسپ و چند قبضه شمشیر که لایق سرکار اشرف بود بنظر اقدس گذرانیده مشروح این سانحه اگنکه
محمد تکلو خود از سنجقان روزگار بیشمار و از اعاظم سرداران رتبه امارت یافته با فوجی از ابطال رجال ایران
و کوکبه سلطانی حدود توقف نموده باشد مقاومت نموده و دستبرد بهای نمایان نموده در آن حدود
فرصت بود در خلال این احوال از جنود ظفر پیما و مصطفا پاشا مأکرده و ابنوده و سیراس کرد اردوان
بلزم بر حدود امیر گونه خان اراده آمدن پنجوان نمود امیر گونه خان از ورود این خبر باگره و حی از ظاهر
غازیان عطاوت اثر قاچار و امرای تاجیک و تبعی که بکومک او معین شده بودند با گذار آب ارس رفت

داشته در وقتی که اسپ سواری خان از شدت زحمات و بسیاری تک و دو از کار مانده بود رسید و امیر
گونه خان این لطیفه غیبی را از امارات فتح و علامات ظفر دانسته بر جهت آسوده سوار شده با فوجی که در
آن وقت حاضر بودند بر صف اعلا تاخته و آثار غلبه ظاهر ساخته مخالفان از آن جرات خالی نمانده و حمله دلیرانه
رسیدن کوکه طرس نتوانند تاب مقاومت نیاورده شکست یافته روی بزاری بر زمین نهاده و جمعی
ژنباش طاقت نموده اکثر عمده ایشان طعمه شمشیر آبدار و برچی اسیر و گرفتار گردیده و محمد لکای سنگشه و بخدیل
پیران رفت و غنایم موفوره بدست سپاه منصور در آمده و کامیاب ظفر و اقبال همان بصوب بالغی انصراف
داده و این جنگ معظم نجارسانی تواند که امیر گونه خان را در آن اوقات با مخالفان دست داده مرادها
اندوخته رسیده و در میانه دوست و دشمن غلبه آوازه گشت شرح آمدن مژده رسیدن اکراد بجانب
خوئی و فرمان توجه رایات منصوره از قضایای که در اوایل این سال روی داد آمدن مژده رسیدن اکراد بجانب
بجوی و عهد و فرمان و شرح این سانحه آنکه چنان اعلی سردار بیجن پیکان اکراد را با جمعی روسیه جهت
و تجارت خوئی و فرمان مامور ساخته مصطفا پاشا را با سلیمان آیشان کرده روانه نواحی و مصطفی پاشا را
الجاء حضرت اعلی ظل الهی که در خط عطر بهر تبریز اقامت داشته و از انجا نامزد کرده رخصت
بگشته الجاء آن حضرت اندیشه نموده خود در خوئی توقف کرده برای محمودی و سایر اکراد نگاه
ایشان سلیمان پیک محمودی حاکم خوشاب بود فرمان شده و جمشید سلطان ایشیلی حاکم مرند از
آمدن مخالفان آگاه گشته بحضرت اشرف عرض نموده و حضرت اعلی همان لحظه که خبر رسیده
اصلان پیک توپچی باشی خاجا را با فوجی از توپچیان ظفر نشان راهنما آنکرده فرستاده و آن
طایفه در کمال خوف و بیم بواضع مرند رسیده و سه محل را تاخت کرده و اب و انعام آن محال را داده
چند نفر از رعایا را اسیر نموده فی الفور باز گشته جمشید سلطان از مضمون آگاه شده مژده اسیاح را
سهل و آسان شمرده بمقابله برسیدن کوکه نشده و با سیصد نفر از مردم خود تا قریب شش فرسخ تعاقب
ایشان نموده و چون بسپاهی غارت رسیده غارتگران دست از غنایم و اسیران شمرده باز داشته
هر یک را جاگه داشته رعنه جمشید سلطان از مسلک حزم و دوراندیشی که خرد حضرت سپاهیگری است دور
افتاده و فرار نموده راحل بر ضعف و زبونی کرده از غایت جهالت و بیباکی که جز اماس عصر کرده نمود
سبلی روزگار نخورده امد آرا تهور و بیباکت نام نهاده دلیری کرده تا سه فرسخ دیگر بجزم کوشمال
آن گروه بیک و دو نمود مصطفی پاشا و سلیمان پاشا پیک که با جمعی کثیر در کمین نشسته و اسپاه منصور
مردم پراکنده و خود بی دانه از آمدن جمشید سلطان با آن مایه مردم واقف گشته روی بمجاربه او آورده

وضع شب نهم

داوتیر با وجود کمی لشکر بی آداب بتحریک مبارزت نموده پیکار جزو لازم پیشه و کمر مخالفان اطراف و خوانین
او را گرفته اند اندکی از غفلت و بیهوشی جهالت بهوش آمده چاره دیگر ندیده ارمنی یا مبرز و بازوی
شجاعت و مردانگی خود را آن مهلکه بیرون انداخت راه فرار پیمودن پیش گرفت مخالفان برادر او را
دستگیر نموده و جمعی از مردم او در آن قضیه مقتول و کمر شکار کرده بیده و او با بقیه اسپیه سکنه
و پریشان حال بمرند رسیده و در حین ورود توپچی باشی دار گشته توپچی باشی با او زبان عتاب
خطاب کرده چون مایه و برآن شربت بوده باز گشته بخدمت آمد اشرف در ایس اثنا در ایام حکام که حضرت
اعلی شاهی ظل الهی در میدان صاحب آباد بچوگان بازی مشغول بوده ملازم امیر گونه خان آمده و بعرض
او رسانیده که یکی از رؤسای سپاه مامور شده بود رسانیده مشعر بر انکه فخر پاشا و مصطفی پاشا کرد قتل
آمده اند امراء و مؤدی بوده که بر سر امیر گونه خان روند و در آن وقت صعوبت جنت در انیوقت آن عزم
تصمیم داده روانه اند و حال ترتیب بکنار آب رسیده بخاطر انور حضور نمود که از تبریز الجاء نموده
از جانب آن لشکر در آمده و از پیش امیر گونه خان و از پس لشکر منصور و موکب همایون انشاء الله
در میان گرفته سزای آن قوم در کنارشان نهند و فی الواقع اگر این خبر صحت میدانست و بستر
عجبی بود حضرت اعلی اعتقاد بر مضمون عریضه و کتوب کرده چون در عالم سپاهیگری در انیگونه امور
تاخیر موجب ندامت و سوء عاقبت است همانشب پای عزیمت در رکاب سعادت آورده بسرعت برق
و باد منقضه شده چون بقصبه طسوج و حوالی سلماس رسیده خبر آمد که پاشایان از دو راه پیرون
آمده و چون بیگر حدودی کرده اند از الجاء حضرت اعلی و طایفه قزلباش که در رکاب اشرف اند اندیشه
کرده و مصلحت ندیده که از دو راه و معسکر سردار نیفتاده و در شوند فتح آن عزیمت کرده از یک منزل
باز گشته چون عساکر منصوره از تبریز پیرون آمده بسه فرسخ بودن باشی بوده نزد خود بفتیش
در آمد و حدود چیخه روز به نشاط شکار پرداخته بقدر دولت باز گشته و عساکر ظفر مآل از قتل چنان صعب
المسالک که دو ماه از نوزده گذشته از کثرت برف و هم و حیرا اعبور بر آن محال نمیتوانند میبردی گذشته
الباق را تاخت نموده غنایم موفوره بدست آورده و نگذارند فرار از سلماس و صهبان کنند و ضرابه که باز جنود
مسلوح غازیان حضرت قرین مجاربه پیش آمده جرئت نموده حریف شده بود و نداد اسرار ایشان
شرخا سر حد جوار رسیده بود اسیر کرده مظفر و منصور با غنایم موفوره مراجعت نموده بموکب همایون
پیوسته اند ذکر قضایای که در چیخان و شیروان و محاربه کشتیل خان با برد و میان ظفر پاشا
و برپری آقا بان در طی قضایای سال گذشته مرقوم کلک بدایع نگار گردیده که ایالت و ولایت

شیروان نامزد کشته یل خان شده او را با جمعی از امرا و عساکر در محافظت الکندر خان روانه کرد چنان
فرموده که از اینجا بتوفیق الله تعالی هنوز نگذشته باشد بر سر شیروان رود بعد از آنکه بکر جستان
رسیده چند روز از برج راه آسوده دهد هر چند کشته یل خان حرف رفتن شیروان بمیان آورده بهانه پیش
گذاشت مفید نیفتاد و ناچار شد بعد از تهیه اسباب سفر و اصلاح موجب سرانجام کار بسر بسته و کرکی میرزا نام پسر
داشت که ولی عهد بود روانه و اصلاح اصفی نشیده کرکشته یل خان را با آنکه بشرف مشرف است در
قرب جوار اقامت دارد هم، صد و بلغ چه بود با آنکه مسافت بود از حال از حد اعتدال گذرانیده و امرای
ترکمان را طاقت توقف نمانده از معاونت مایوس شده و چنین معلوم ایشان شد که الکندر خان
و کرکین میرزا منظور نظر فضل جهانبانی اند ترکمان و سردار روم در این سال چه صورت خواهد یافت
و غلبه از کدام طرف خواهد بود بمقتضای وقت عمل نمایند ترکمان بیاری آغاز نهاده روزی کشته یل
میرزا با امرای ترکمان از اردوی خود سوار شده بقزل چه آمده و با امرای ترکمان تیز طلب نموده در باب توجه
شیروان سخنان برزبان آورده در اثنای آغاز نهاده از تحقیق و گفتگو کرد الکندر خان عذری چنین
میگفت داود را در محل گرجستان گذاشته بحلوت خانه خود رفت و کرکین میرزا نیز بشیوه پدر عمل نموده
روی بقزل خود آورد کشته یل خان با از مظفر نسلوک و مقابل طاقت طاق شده از غضب برادر ساقت
و با در رسیده زبان گرجی سخنان درشت برزبان آورد او توقف ننموده بجواب گفتگوی برادر زبان گشود
کشته یل خان باو نزدیک شده شمشیر جوزیز از نیام اعظام برآورده برادر را بضرب قطعه العینی تمام
کارش پرداخت و از انجا بارگاه منجلو سخانه بدر رفت از امرای شاهمیر خان و علیخان موافق همراه
او بمجلو سخانه در آمده چنگاش خان موصلوی ترکمان با جمعی قزلباش شبیه در بیرون توقف نموده و او
با چند نفر برزبان گرجی مکالمه آغاز نهاده چند بار با و زبان سخاوت دوشنام کشاده و در این اثنا از قضیه
کرکین میرزا خبر یافت فریاد برآورده و از نامداران گرجی اشاره قتل آمرای قزلباش نموده و علیخان
موافق شمشیر برادر انداخته شاه میرخان با تمام کارش پرداخت و دو سه نفر از نامداران گرجستان که الکندر
خان شمشیر کشیده بودند از ترکمان شربت چشیده و جنود قزلباش بر سر کشته یل خان و امرا جمعیت نموده
از نامداران گرجی دو چند که الکندر خان و کرکین میرزا همراه کشته اند و چهار صد پانصد نفر گرجی که در
آن وقت حاضر بودند از عهده کشته یل خان و امرا بیرون نتوانسته آمد اما جرأت و اطاعت را لفیاً دچار
یا فته همگی سر بر خط فرمان کشته یل خان نهاده و اجب این دو خان بدر و برا در مقرر کشته
در کار جنان فرمان قزلباش مستقل گشت و لشکریان را علوفه مرسوم داده سرانجام یورش شیروان

نموده با جنود قزلباش و گرجی که قریب دو هزار نفر بودند روانه شیروان شده و این سانحه حربت بخش
عبرت افزا در اوایل این سال وقوع یافت چون کشته یل خان شاه میرخان قدم بولایت شیروان
نهاد اکثر اهالی و اعیان اطاعت نموده باستقبال شتافتند و مطیع و منقاد کشته یل خان شدند شاه
میرخان حاکم یکی و بعضی امرا که مقدمة الجیش بوده در صدد و قصد با محمد امین پاشای حاکم اسخی چنگ
کرده او را شکست دادند محمد امین پاشا با جمعی روسیه بقتل رسیده بقیه السیف به قلعه در آمده بملازمت
قلعه داری مشغول شدند جنوش منصور و سپاهی قلعه در آمده قلعه قبله را محاصره کرده و زبردستی
اسباب قلعه گیری ترتیب داده چون خبر آمدن کشته یل خان و امرا محمد پاشای ولد چغال اغلی
بیکلر بیکی شیروان رسید عساکر روسیه را که در اطراف و جوانب بودند جمع کرده با توپ و عراده
و استعداد و جنگ از شماخی بیرون آمد کشته یل خان جمعی را بر سر قلعه نبله گذاشته بقیه سپاه
عثمان غرقیت بجماعه را حافظ قلعه در کنار رود خانه آقسو ملاقی قزلباش روی داده و فتحاپس آتش
حرب و قتال مشتعل یافت رومیان در اول حال قزلباش را زبان داده و فتی نخشیده و اسپ جلادت
را مهمیز و بضرب چرخی و کرده و دست راست و دست چپ بزور آورده بهیئت رسانیده نزدیک آبان رسیده
که با نوزاج قاهره چشم زخمی رسیده عنان خود و قزلباش نگه برالطاف الهی و نیروی دولت شاهی نموده
با لشکر قول کمیت شجاعت و دلاوری در میدان کارزار یکران در آورده و دلیرانه بر صف اعدا حمله
و امرا و لشکریان دست راست و چپ دست نیز گرد راه اهتزام بوده بودند حمله عثمان نموده بطرفة
العینی سلک جمعیت آن گروه را متفرق و پریشان ساخته و شکست فاحشان افتاده محمد پاشا
پسر چغال پریشان و حیران از معرکه تافته روبهزیمت نهاده و جنود قزلباش در عقب آن گروه
خذلان ناکرده از جنود روسیه بر خاک هلاک افتاده چنین اتفاق افتاده بود که محمد پاشا در پیش
کشته یل خان افتاده بود و او بغراست دریافته که محمد پاشاست و نزدیک آبان رسیده بود که بر
سیاس جنود حقشناس و در سایه رأفتهای کبریا و رحیم نیز مجروح کشته خود را از آسیب زخم زدگان دور
نا رسانده بود و سلطان مقدم نیز مقدماری مسافت بعقاب او طی کرده چون کرفاری او در لوح قضا
بقلم قدرت بر قرار یافته بود قزلباشیه مشاهده نمودند که کشته یل خان زخمی شده عنان از تعاقب
کرجیان کشیده بجمع غنایم مشغول گشته و محمد پاشا جان بسلامت از معرکه بیرون برده با بقیه
السیف بقلعه شماخی در آمده و اسباب قلعه داری مرتب ساخته و استحکام بروج و باره پرداخت
و جمعی که بمحاصره قلعه قبله مانده بودند توقف نکرده در اثنای اهتزام رومیه بمعرکه رسیده بودند ناتوان

دو هزار نفر دو میه در این محاربه مقتول شده مستخلص علفه از اقدام جنود روی و علیشکر فرنگیان
خبر بارگاه علفه را خالی کرده راه فرار پیمودند و چنین که توالان سایر قشلاع دست از محاربت آنها کشیده
بقلاعی جمع شده بودند و سواحی علفه شاهی و باد کوبه و دربند علفه دیگر در تصرف رومیان ماند کشتیبان
خان بنوعی که در خدمت اشرف مبینه یاد شد بود و جهت امرا محل بر محل الکا تعیین نموده جمیع اهالی و اعیان
شیروان مطیع و منقاد گشته و حقایق حالات گرجستان و شیروان را چنانچه گذشت مصحوب مسرعان
چابک سیر را علی عرض نمودند و از اپسلطنه تبریز فرمانهای شاه والی نموذ از نسخ آورده مشارالیهم
آوازه و سرای قبچاقیان در دوره از قوای که عبارت از راهست و چند نفر از نوکران درگاه معلی آورده
و حسب الامر اشرف غلامان کرجی و چرکس اسپ بقبال نموده سرهای مقتولان و کرغانان و رایات
مذکوره را در میدان صاحب آباد بنظر اشرف درآورده حضرت اعلی شاهی ظل الهی از عواطف خسروانه
جایزه و جلدوی فتح و نشریفات فاخره از تاج مرصع و شمشیر مرصع و اسپ تازی نژاد با زین
مرصع و دیگر تشریفات لایقه سرافراز نموده امرای رفیع قدر فرستاده و کسندیل خان چندروزی بجهت
معالجه زخم توقف نموده بعد از آنکه جراحت فی الجمله التیام یافت بر سرهای آمده و مجاهره علفه
پرداخت و چون اسباب علفه گیری آماده و مهیا شد یراق توپ ارزی و سرب و باروت با چند قبضه
توپچی از درگاه معلی طلب داشت و از درگاه والا یوزباب سبک توپچی را با عمله او و آنچه محتاج الیه
آن کار بود زیاده از حد تدارک شد تا حال حال او عنقریب رقم پذیر کلک مهوز خواهد شد ذکر قلعه حاجی در
دار السلطنه تبریز و توجه رایات خورشید اشراق حضرت سلطان شیخ آقا فی فتح
برحسب امر همایون انجم سعود و معالی آرایان صحایف هویدا شده پوشیده و مانند که در آئین سلاطین
روم اگر فرزند بوم ملک داری را بر ترتیب داده حارس و دژدار بجا عده و قانون که در سلسله منتظم
مضاف و منست معین نموده استحکام میدهند و در میانه این طایفه جزو اعظم ملک گیری و مملکت داری بر قلعه
است و محلی با قلعه نداشته باشد آزار از مجروسه خود نمینشیند و در چینی که قلعه تبریز صحرای اولیای
دولت قاهره گشت رای جهان آرای حضرت اعلی شاهی ظل الهی اقتضا فرمود که چون در زمان شاه
جنت مکان علیین آشیان در تبریز قلعه بوده قلعه را که رومیان ترمیت داده در اندک زمانی عمارات عالی
ساخته بودند قلع و قمع نمایند که اثر از آنچه رومیه در آن شهر باقی نمانده با آن اثری از آن نمانده گشته
در این وقات چنین معلوم شد که در میانه رومیان و اکراد مذکور همیکرده و کرد اکراد طایفه قزلباش را در این
دیار علاقه مسدود تبریز را خراب مینمودند و معمور چنین را ویران صبا نشده و مقصد ایشان از این حرکت

جز قطع وقت و دیرانی مبنت و خراب کردن ایران و تخریب و ترساندن رعایا با بجا نمانده لابات عراق را
بر صدق احتمال مینماید و از علفه را بجبال و کهکوی و باب ضلال ماجوال سکنه آن ملک را و یافت
خاطر اهل تبریز اطمینان تام نمی یافت جناب اجتهاد مدار ای علفه و کشای اشرف که مصاح الواب سعادت
و مفاتیح کنوز دولت اقتضای آن کرد که بمصلحت جمهور، علفه تبریز را محجوب و اتحصین نموده استحکام دهند
که موجب فتح حقیقی و ارباب مخالفت و اهم باعث اطمینان قلوب و ائتلاف مردم شهر تبریز و اوتاق گردد
منجمان وقتیه شناس ساعتی سعد جهت بنای علفه تعیین کرده روز و روز بهت و هشتم شهر ذی حجه الحرام
مطابق اربع و عشرالف حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه انکار سکر شرف شد و عرض علفه و بلندی
و پهنای حصار را ملاحظه فرموده چهار دروازه بتعیین فرمودند و اطراف قلعه را جدا جدا بخ در آورده بر اطراف
و اعیان سپاه و قورچیان و غلامان و سایر عساکر ظفر مشعار و مردم شهر و نواحی قسمت نموده هر قسمی
بتبریز نشان داده زمان کنده شروع در کار کردن داده را خاطر اشرف بدان متعلق گشت که تا اتمام
علفه مبارک شاه در اردبیل روضه منوره حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام و ائمه اعلام
فرودس احترام مشرف شده از ارواح علفه سنه آن برگزیدگان درگاه و ایزدی استمداد همت کرده
بازگردیده بدفع اعادی پرداخته بدین غربت عظمی در سلخ ماه مذکور متوجه گشته بمطالب اعلی و مقصد
اعلی فائض گردند عظام و رفع مقام و علفه آنروضه جنت احترام را بنوازشات ارحمیه مشرع و مسرور
گردانیده و صلات و صدقات مستحقان رسانیده بندوازراه آمده و مشکین عود نموده و سعادت زیارت
سلطان السالکین شیخ شهاب الدین امری قدس اسرار و بالله در روز بهت و دوم شهر محرم
الحرام سنه ثمان و عشرالف در صفایر اردبیل علفه مبارک بدار السلطنه تبریز رسیده و امرای نامدار و ارکان
دولت قاهره بدار که بتعمیر و زینت علفه مامور بودند لوازم آن کار بدید میباشد بوده در عرض بهت روز
علفه بانمام رسید که تا معماران قضا و صعد سایان قدر بنای علفه نزاوان سپهر بنا و رفیع مشیده
کرده و در انگیزهای مادو مهر آمایش و استحکام داده اند علفه بدین صلابت و رصانت بدین روزی تمام
نیافته و حقوق عنبق مانند مگر و فیق عطا حضرت موده آذوقه و یراق دوساله از توپ و خمپاره و سرب
و باروت و بیجه و حفظه و علفه و امثال آنها بدین قلعه بدین قلعه پری صاحب و رائی ثابت بود
و در میان و امرای اکراد و مردم دور و نزدیک ظاهر شد که جنود قزلباش دلبستگی تمام بدین قلعه دارند و آن
دست آزمان بر نیامده اند و مستعدان عصر چند تاریخ خوب در باب علفه تبریز یافته در این علفه روح بنوا
علفه تبریز چون اتمام یافت دیده و اعدای دین را میخ شد باعث اصلیت تبریز نگشت این شاه

تبریز از آن تاریخ شد • مسوده اوراق را بخاطر رسید که تاریخی فکر نماید شیخی را این اندیشه بود
و سر رشته نوعی تفکر داشت خرد خرده بهم وطبع انصاف گزین چراغ پیشش در علم نکته دان دل فروخته اینمعنی
بوشش شد که جناب آصفی را این قطعه و تاریخ داده باغت داده و ازین هنر چه توان گفت خامش به
اصطلاح اهل این فن اگر تاریخ در آخر مصرع تمام شود بهتر خواهد بود قطعه در وصف تاریخ و مدح فاضل
درشته نظم در آورده بود در اتمام مثبت افتاد اگر در دیوانی مجهول و معروف واقع شده بود در
قطعه اسپناد این هنر را داشته اند و در دیوان خلاق المعانی کمال اسمعیل ازین قبیل بسیار
شاه عباس شاه والاجاه • خوش اساسی نهاده در تبریز • قطعه ساخت بهر سد شاه
پاسبانان او همه جان ریز • طرز حصنی رفیع بنیادی • کرد کسری بنا و در پرویز
قطعه اسپچو قلعه گردون • سخت چنان چو رای اهل تمیز • دو چه قلعه که شیر گردون را
بنود اندران خیال ستیز • بهر تاریخ فکر میکردم • طبع از زیرکی فرو انگیز • خردم با
زد گرای نادان • آب رو مبر این سپنجه مریز • بود اینمعنی از پسند چه عیب • ماده تاریخ این
سحر آمیز • گشته طبعم بخاطری که بود • معنی از جام فکرتش لبریز • طوطی طبعش از سخنهای
بهر تاریخ گشته شکر ریز • چون پرسیدمش ز روی تاریخ • با لعلی گفت امن شد تبریز • بعد ازین
بسا ازین حدیث مبنید • دست در دامن دعا آویز • تا بود بهت در صحیفه دهر • شرح تاریخ خسرو
پرویز • عمر و دولت قرین عشرت عهد • در جهان باد تا بپایان چیز • اگر در چنین شاهی چو شاه
مزدوش قزلباش کاتب خطه دان بر سر چنان الغی پسند و اورد و میان لبسر کردگی اقدم را
چون خاطر خطیر اشرف اعلی شاهی از تعمیر قلعه تبریز فراغت یافت و لشکرهای اطراف
هر کاه و ملایک مطاعت جمع آمدند خاطر فیض مظاهر بران تعلق گشت که چون در سال گذشته صفر
در محاربه روسیان مذبوحه و چنال الغی باز گردیده و متهزمانه در دوان گردیده بودند لازم
مواد و قبل از انکه او حرکت نماید گردی از سپاهان لشکر قزلباش را بر سر او فرستند که اگر محصور گردد
و اگر فرار نماید هر دو صورت بر هم زدن او کفایت خواهد کرد و بنا بر این عزم لایق جهانمطاع
موکب اجلال را بسرکردگی اقدم دیوری خان طرف آذربایجان مقرر فرمودند خان مذکور با اطاق امرای
عالیقدر از حضور شاه و الفقار خان قزاق ملو بیکلربیکی آذربایجان و کجعلی خان حاکم کرمان و حسن خان
حاکم هلر و علیقلی و سایر امرای نامدار و قورچیان و غلامان حضرت سعادت قرب سی هزار کس در
کمال شوکت و اقتدار متوجه آصوب گردیدند و سردار از غایت تکبر و غرور و خفت سپهر نشان

بادوده دولت و سرور حرکت لشکر فیروزی اثر قزلباش با حال انگاشته مستظر بود که چون عساکر روم
کرد رافقت او عاصور بود بدفع مجتمع گردند متوجه آذربایجان شود از مسلک حزم و احتیاط سپاهیانه
دور افتاده تا کنه از تبریز مسافت روز جوان رسیده بود که ناگهان لی علیه و وال اطلاع یافته و مجهول لشکر
بیکاره یاغه شود بنا کرد در علفزاران راه چرا میبود و به بست آورد بنا از امرای اکراد شیرازی سلطان
محمودی با چند نفر از برادر زاده با دو اقوام آمده بعسکر ظفر اثر ملحق شدند سایر امیران قابل اکراد
چانچه پیشتر و مسطور زمیدار است که مطایف الحیل روز بیکدیگر زاهنده بر اسله و پیغام بازگشت نمود
و جناب خان مزبور صلاح در اخلاص و انسته تلطف آمد و آمد آن و حشی خصلتان نکرد القصه چون عساکر
حضرت نشان در نخجوان رسیدند و از زوال سعادت مودند و چنال الغی اطلاع یافت روز دیگر جنود و قزلباش
با داب پرداخته چه چنان با پشر فرستادند و جه انفاق و برانفاق و قول آراسته آماده حرب و قتال شدند
و اما غازی مسطور سپاهی سپاه مخالف بودند چنال الغی در آنوقت زیاده از دوازده هزار کس در
مذاشت و با این مایه مردم با قزلباش که در برابر ایشان نشسته تاب مقاومت نمیتوانست کرد
متحصن و قلعه داری قلعه ارداوه از شهر بروس یا مدا ما بعضی پاسبانان با جنود روسیه بعزم
انکه شبانه به یوارصت شهر داوه در سواد شهر جولی افتاده بر آن آمده صف قتال آراسته
چه چنان پیش ز پیدا شدن ما با وه از بخم فرسخ از سواد شهر دور مینشده ناز هر طرف پای جلادت
پیش نهاده و عساکر طرفین بیکدیگر ملاقی شدند حناب در پوسیده و از جانبین حملات مبارزانه
بظهور میرسید و تا سپاه قول که بسرداری امیر و دیوری خان استقامت داشت ظاهر شده و بود
روسیان دست و پای میزدند بعد از انکه قول شاهان شوع آوازکره نای و غیره بگوش مبارزان
معارک دار و گیر رسید و چه چنان سپاه منصور جلو ریز بر سر سپاه مخالف تاخته صف اعدا را از یکدیگر
پاشیده شکست بر جنود روسی افتاد و نوع آتشبار در معرکه صاعقه گردار سر افشانی مینمود و عساکر
حضرت قرین بیزوالی دولت و بس اقبال از توپ و تفنگ احتراز نموده مردانه کوشیدن چنانچه
چند نفر روسیه را در روی سخته پل و کنار حندق دستگیر نمودند و قریب دو هزار کس از روسیه در آب
معرکه قتیل رسیدند و چند نفر از معتبران روسیه حضور صاحبخان آقای مشرقه آقای درگاه عالم
گرز معتبران و مدبران دولت عثمانی بود با یک پسرش اسیر و دستگیر شدند و عساکر حضرت نشان
بنیروی اقبال شاه جهان هنجنج و ظفر اختصاص یافته از روی قزلباش در جولی شهر از مکان
فرود آمدند و اقدم دیوری خان در برابر پسر دار روسیه سراپرده و بارگاه و باروج بادا فراشته امرای

عظام در کمال شوکت و اقتدار بخیام نصرت انتصاب مؤید سنا سنامای ظفر اندا خشته روز دیگر چنین معلوم
شد که محمد پاشای شش گاه و مشهور باجبی از جنود ارد و سپاه و لشکر سواس و غیره که قریب دو هزار کس ام
بطرف دماس می آیند که سپهدار محمی ذکر و مذا لعده و بردی خان قرچهای را با جبی از غاماں و غازیان
بر سر آن کرده فرستاده و جنود اجتال را در شش فرسخی واں باکرده ملاقی دست داده و میاں آتش
قتال اشتعال یافت و بهزیمی دولت قاهره و شکست بیجاب اصابت افتاده جبی کثیر مقتول گردیده
و جبی زنده و دستگیر شده و محمد پاشا زخمدار گریخته رفته و چون زخم مهلک داشت از هم گذشت
و افواج قاهره بفتح و ظفر روزی عود و مؤوده بارد وی امرا عظم شده در آنروز که قرچهای بمک از
اردو بیرون میرفت رو میاں مشاهده و مؤوده بوده اند که لشکر سپاه را زار دو بیرون رفته بمنصور انگه
غار مکران بغایی یغما و غارت سوار شده اند و در سر سردار قرلباش کسی چنان همت به
همیات اجتماعی از شهر بیرون آمده و بپیکر یاں در عقب دیوارهای باغات سواد شهر بازداشته
که اگر طایفه قزلباش های جلادت منش نهضه بزرم گاه را ناچیز کرده اند از پخاب خود لوازم حزم و
احتیاط مرعی بوده و قراولان جنود اجتال مستعد حرب و جدال و آماده حرب و قتال بوده
و حاجی محمد و از طوایف قزلباش در ایں روز روی بمعرکه کارزار آورده و میاں حربی اتفاق افتاده
در و میاں باب صدمات دلیرانه جنود قزلباش بثبات و رزیده پشت معرکه داده و روی بشهر آورده و جنود
اجتال مخالفاں را تا کنار خندق دوانیده و چون در آمدن و میان در هنگام گریز از یک دروازه
راه یافته از کنار خندق روی بدروازه دیگر آورده غازیان نصرت نشاں فرصت غنیمت شمرده تا
آنکه از بالای برج قلعه و عقب دیوار با گلوله تفنگ پیکر یاں بر مثال مگرک میریخت از آں نیز
کارزاری عظیم بوقوع پیوست خلقی کثیر از رومیه از دروازه قاهره بیرون عدم شتافته چنانچه مردم
اردو بازار میانه باغات و حوالیهای حوالی شهر قریب چهل پنجاه نفر رومی ناکرده گناه در کوچه ها خانه ها
بودند کرشمه آورده و چپاول میرسیدند از جمله ارکان سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد
صابع نشده و زیاده از آسیبی بسپاه ظفر پناه نرسیده و روحیه رادیگر قوت و قدرت بیرون آمدن مانده
در قلعه خزیده و سراسیمه غریق بحر فکر گشته و انست که در توقف مؤدن واں حصار کرده بودند و بخواست
که محصور قزلباش گردد با جنود اجتال رسیده که لشکری بر آب زاد گشتیها و سفاین کنار دریاچه واں که بکنار
آن قلعه اتصال دارد آورده و با جبی که مصلحت در مفارقت ایشاں داشت سفاین در آیه و کشتی
اندیشه را در باب ساخته و پرداخته و بهماں بیرون رفت اصعده و بردی خان حمایتی حالات و محاربات

کرده آں سفر نمودی داده چاپه بسپهدار اعلی عرض مؤدند رایات ظفر پیکر از دارالسلطنه تبریز بجانب
ییلاقات خوی در میاں بعضی احوال که در آن حدود روی داده بعد از ورود موکب همایون بخوی رفع و فیروزی لشکر نصرت
رایات ظفر آیات بفیروزی و اقبال از دارالسلطنه تبریز در حرکت آمده مضمون همایون معاقب اصعده
و بردی خان و امرا و عساکر نصرت نشاں بآں طرف واقع شده و چون حقیقت بیرون رفتن جلال از راه
لیار و ارد وی امرا شیوع یافته بخیش پوست معاقب او در حرکت آمده تا عادلجواز هیچین گذار
بر آں حدود و رفته در آن حدود اثری از او سپاه نبوده معلوم نیشته که بکلی ام طرف رو بفرار
و فتح و هزیمت آمدن او در چهل سال عمر شریف مرقوم قلم تغیر تمثال نیکرده اصعده و بردی و امرا از
حدود ارجیش خان بصوب مراجعت انعطاف داده سالما غانما در بورت سکماباد از اعمال خوی
موکب مقدس همایون پیوسته منظور نظر الطاف شده حضرت اعلی شاهی ظل الهی در ییلاقات آں
حدود چند روز بسیرت و شادکامی و نشاط شکار پرداخته موکب ظفر نشان با صحرای چالدران
کهنه بارگاه پادشاه جم حشم سلیمان شاں و سلطان سلیم فرا فرهای ممالک روم بوده به همت شیرازه
آفاقیت چاپ سخن مولانا امیدی شاعر گشته بیت قضا در کارگاه کبریایی ۔ فکنده طرح اسبابی چنان خوش
توجه فرموده و در آں مکان سرهای فتنه سلطان معرکه داں و کرخانداران آں معارک و اخترماکه بهزیمت
اجتال بهست در آمده و جلادت و مردانگیها که از غازیان میدان دلیری در آن هنگام ظهور رسیده
رسیده بود بعرض عرض نرآمده بعواطف حسروانه اختصاص یافته خندان آقای مقرر و آقای
بجیب ما بطه آشنایی دوستی که با غازیکرای خان پادشاه داشته همه بار رعایت خاطر
او با سپرش سعادت بخش و بخشایش یافته بمحاکم قضا چه دانع پیرونده که بطریق بیهمان نگاه دارد
گر نزد غازیکرای خان ارسیشده در آن ایام بمهمیت فرجام که اردوی گیوان سکاوه در آن صحرا گرد
نزول داشت رای جهان آرا اقتضا کرد که در جلده خوی که فی الواقع از لطافت هوا و عذوبت مشارب
و طراوت صحرا و بساتین بهترین مصیفات آذربایجان است و بجهت انکه در محل وانع شده و مردم
اینجا اکثر انکه کرب حوادث اند ایشان عرصه فرح بخش دلگشا از ترتیب و تغییر بازمانده و قلعه شاهوار
که در نزول حوادث و هنگام فتور سکنه آں جلده را پناهی و آرامگاهی نبوده و در محل مناسب طرح
قلعه انداخته فتیر پیک سلحدار باشی اسپ تاخت بسرکاری عمارت قلعه مأمور گشت بیرون اردوی خان
حاکم تبریز و جمعی دیگر همراه مامور گشته در اندک روزی قلعه ترتیب یافته ذخیره و یراق سرانجام یافت
و کوتوالی قلعه بسپهدی سلطان چیوسلو رجوع شده الکای خوی بدو مخصوص گشت و انجمنی موجب

در کمال اضطراب اورا بر شتر پیشه بر دند از وقوع اینحال مردم اردو جمع آمده فریاد و فغان اکبر ظاهر گشت از جزئیات
رویه یکی دست از اقامت خود شسته راه سلامت پیش گرفته اموال و اسباب بسیار از تجار و مردم
اردو بازار بر جا ماند طرفه تر آنکه رویان اصفهانی را بر جلو که دو شب حمل بود و از علامات و احتیاط بسیار از
علقه بر بسته بودند تا آنکه یکی از تجار خاصها چهار بود و از ضعف و بیماری قوت فرار نداشته در راه دو ماه
بود از بیم کشته شدن بر خاسته اثاث و خیران خود را بر دواب روانه شهر ساخته بود حضرت در آمدن
طلب نموده و در وازه بانان او را بشهر در آورده بودند و این واقعه عجیب غریب را که روی داده بود تقریر کرده
فی الواقع این قصه از غرایب حالات و عجایب اتفاقات رویه بعد از اطلاع بر حقایق حال سبب
دستگاهی اظهار آورد و از مضمون محاصره و حسرت و تشکی نجات یافته روی بار و دی کشته بل خان
آورده اموال بسیار و ذخایر بیشمار را بسپاهی در عجلت بدست رویه در آمده از قصه آن ماکولات
بی بیار گشته و امرا که در مرکب جناب خانی به کنار آب کر رسیده مدتی توقف عبور کرده بار نامه کابان
اردو واقعه واقعه از عقب میرسیده و از او صناع رویه و عدم اطلاع ایشان از این واقعه حیران
انگشت میگزیده و پشیمانی سودی نداشت القصه از غایت حیرت و غرور و سوی مدتی بر بی جنبانیدن
سکنتی فاحش تر این حال کبسه بل خان و امرا گشته بزار الارشاد دربول آمده حکم تدارک این
قضیه افتاد رندو فراهری مذکور را کنار آب بسرعت تمام بدرگاه گردون اشتباه رسیده روزی از
اردوی کیهان پوی در پای قلعه ماکول نزول داشت این خبر آورده اشرف اعلی گردانید ذکر
رفتن کسبه بل خان نوبت ثانی کرچیستان و حال آن حامل با دادن بارا دهٔ تقدیر
چون خبر مخالفت و عصیان کرچیان با کسبه بل خان و سپردن آمدن او از شیروان مسامع عزو جلال
رسیده و او نیز حقیقت حال عرض نموده از خدمت اشرف بسپاه او نوده و همواره خاطر از آمدن سردار
و عسکر روم جمع نشده و بود او را بعواطف بیدریغ شاهانه مستمال گردانیده و مقرر فرموده که بزودی
موکب همایون بسوی مذکور انشاء الله تعالی بعد از فراغ خاطر از اوره و عسکر روم که موکب حضرت در عین
مجانبت تراباغ حضت مایه فوجی از جنود و ظفر ورود را بامداد او مامور فرمایند که ولایت شیروان
که مامن او شده مسخر گردانده و در باب مهم کرچیان هر آنچه لایق دولت قاهره باشد بصوابدید
او عمل خواهد شد مشارالیه از باده تخوت و غرور چند روزه حکومت سرمست شده بیتان اخلاص او
جلل پذیرفته بود و یا از خجالت و انفعال که از واقعه مذکور بار و دی آورده بود نخواست که نزد حکام
همایت زاده معاب باشد خلاف حکم همایون کرده خیالات فاسده در کاخ دماغ او را و باشد بدرگاه

معلی بیاید و بی اکثر بر فتن کرچیستان از جانب دلیعهت مرخص گردد از خود پسندی و خود رایی مستغنی
حضور از مجاورت دار الارشاد را بر سبیل طغیان و کرباسی بر سبیل مساعده و مصادره کرفته بر مجده و فشت کرده لشکری
فراهم آورده به الحاق امرایی که برایالت او مامور بود و مدروی توجه بطریق کرچیان آورد کرا مقام او
کرچیان کبسه و بعد از آن متوجه تسخیر شیروان کردد بندگان اشرف ولایت شیروان را مفوض بوده
کرچیان را باو مذاوده بود و مذاو انجنو دپسند دخل در آن نمیبود و چون منوط برضای دلیعهت بود تا مید یافت
و کفایت تلقی بر بر خلاف اندیشه و مذ پیرا بود و در خلال احیال از جانب کرچیان آورد کرا مقام او
کرچیان کیشه و خراجی اخلاص پسندیده از مسلوکی کسبه بل خان شکایت بسیار کرده استدعا
بود مذکور حضورش بن داده و خان را که در پایه سریر اعلی بود بحکومت کرچیان نصب نماید چون تمنی مصیر
دولت حضرت اعلی شاهی ظل آلهی ظاهر بود ما هر بود که الفت و التیام میانه کسبه بل خان کرشرف
اسلام دریافته و کرچیان طلعت حصاری دارند صورت پذیرفت و اکر امر فرو بر باد و تقویض یابد چنین
عصیان و طغیان کرچیان قابل مغفوری نا جرم در انیوقت که کارهای عظیم پیش همایون همت والا
صلاح دولت در آن بود که ایشان را بواسطه حسن رانه و شفقت شاهانه امیدوار کرداند که رعش خان
بر توجه صفیر کار مذ بنا بر آن منشور عاطفت و حکم استمالت باسم ارشاد و ران کرچی و محذ رات استمالیان
سپاسد کر در معاملات مملکت و حمل مذ عز اصدار یافته مصحوب حسین بیک جارچی ذو القدر فرستاده
و اجمالی نامه کسبه بل خان اعلام مؤدی مذ بعد از فرستادن قورچی مذکور بوضوح پیوست کر کسبه بل خان
با سپاه قرب و شرافت و پرورای بعنت این دولت پرصادر حضت دلی بعنت برای وارادت خود اظهار
اسقام بر سر کرچیان رفته و دور اندیشان بسیط آکهی کر بتجربه روزکار معذب بوده مذ بیده بصیرت
نظر بر اظهار ارتباط او نموده و اصدا تصدیق نمیبود مذکر کسبه بل خان از پی تلاش و تردد کار مرادی مطلب
کردد از بر اکر قتل بیرحمانه خود اکر چه بر باطل باشد بمحض هوا پرستی و تعلقات دنیوی پسندیده
خان و طغیان هیئت وضع همایون دولت قاهره باشد از جانب اشرف یاد و تقویض نیابته بوده و اهتمام او در این
باب بحدی بر ضای دلیعهت بود لهذا او را در آستانه ولایت کاری از پیش نرفت و بر اه دان جوانی و
آغاز کامرانی از غرور دولت بهره وری نیافته والی قضا و قدر خان قدر دست او را از حکومت ملک
بدین کوتاه کرده بود از قضیه کشتن پدر شش ماه نکذشته بود کر قضیه قتل او روی نموده مضبوط اشتمال
پت پدر کش پادشاهی راست نیاید و کر شاید بیخ شش نمیاید و هر چند در آغاز او را سپاسی
این بیت پوشیده و شده و کر بود اما در انجام مناسبتر نمود مفصل این مجمل انکه چون کسبه بل خان

در معبر قصد از آب کر عبور نموده و متوجه معاملات بشیروان نگشته تخت اسقام کرجیان را استخلاص
ولایت کرجستان از چنگال عصیان بمن عتاد همت ساخته متوجه آن ولایت شد بعضی کبیرز مجلده او با
وجوه لزگی و شیروانی دایل آذوقه ایکی بر سپه مجتمع گشته شاه و میرخان از جانب سکی آمده با وملحق شده
دار نادران کرجی از آوازه وصول او تزلزل یافته بعضی از معتبران ایشان که باعث و بانی خلاف گشته بلی
خان بودند چیزهای ایلکنده رخان با محمد راست آن دودمان طوعا او کرها برداشته بجانب سید علو از حمال
کرجیان که بحصانت دار رفاع جبال و حصین طوران مالی آن ولایت بود رفته و گشته بلی خان به پشه
ذکم که مقر حکومت و مستقر دولت آن دوده حالست انزوال نموده ابواب عاطفت و احسان بر روی کار و علنا
آن دیار از مخالف و موافق سپاهی و رعیت گشاده اگر قردم معتبر کرجستان بخدمت مبادرت جسته
آثار انقیاد و اطاعت آشکار نموده و هر کس از رؤساء اهل عصیان بر مقام اطاعت آمده ابلاغ خدمت رسید بعضی
او بعضو را خاص مقرون گردانده و هر کس نزد محمد راست اسپتار دولت آن خانواده خصوصا دیده و مال
و اتباع او بطور یکه در امور مملکت و خیل بلکه اصیل بود فرستاده برایشان عطوفت و اشفاق پیغام داد کرا
سوی سه چهار نفر از نامداران کرد بر مقام حل مس درآمده و باعث چندین فساد شده نه با دیگری کار نبست
و نسبت بفرزندان کرد صدر رحم اینچنین اند یکجز عطوفت و اشفاق پدرانه امری ظهور نپیوسته و اگر اصل
سه چهار نفر تقریر او را خضوع ساخته از کرده نادم بوده در مقام اطاعت و صداقت بوده باشند بایشان نیز آنچنان
از چنان نیز پسند و اگر در این امور و دغدغه داشته باشند مستعدی ارسال دارند که چون مطمئن موکد
گردد چون فرستاده او به سید علو رسیده ادای پیغام نموده از جانب او دیده و مال و اصناف و پیشکش
ظهور پوست و جواب ملاطفت و عدا را متضمن داشته چشم بر آن داشته که جواب خواص ایشان از قوه
بعلی رسیده و عدا انچه امر و اشاره و همایون باشد بعمل آورند و چند روزی مراسله و پیغام کذرانیده و با او عدا
میکردند تا اکثر معتمدان و رجال کرد با هم دیده و مال و عطایای کرجیان عموما صادر شده و بود با ایشان رسیده
بوضوح پوست کرگ شد بلی خان بحزم سر آمده و تلاش او در حکومت آنملک مقرون بر صایب حاظر شده
اشرف هیبت چون او را و ازلی فضل او و حقق گردانده بود انچنین مایه اسپتقار آنقوم گشته قصر فکی در بنیاد
خاطر ایشان روی بجمعیت و اطمینان آورده و احوال و اضعار خود را جمع آورده با خان دیده و مال و
میرزایان کرجی چیزهای ایلکنده رخان با او در مقام مجازله و محاربه شده و گشته بلی خان نیز اطاعت
و انقیاد ایشان مایوس شده بعد اخذ ایشان توجه نموده در کنار آب مازدوران از اعمال سپیدرود
ملاقی فضیل روی داده از جانبین بترتیب مقدمات حنگ پرداخته و در روز پنج شنبه شهر جمادی الثانیه

کشته بلی خان چرخچی و جوانغار آراسپته توپچیان و تفنگچیان در محل مناسب معین نموده خود با شاه و
میرخان حاکم سکی کرمروحنگ دیده کار آزموده که سپاهی بود و بعضی امرا در طلب قرار گرفت
و از جانب کرجیان نیز صف قتال آراسپته گشته بنا بر حنگ در پوست و دلیران معرکه جهاد حملات
متواتر نموده بر کفر فکر یکدیگر افتاده سلک جمعیت ایشان را از هم فرو ریخته و تزلزل تمام بحال کفره
راه یافته بعضی از ایشان روی بفرار آورده که سلک جمعیت ایشان را از هم فرو ریخته و تزلزل تمام بحال کفره
اخاذه گشته بلی خان را صورت فتح و ظفر در آینه مراد جلوه گر آمد شاه و میرخان و علیخان سلطان عثمانلو
الدین بود بعضی امرا را در طلب گذاشته خود را در اثنای کرد و فر خیال صف آرایی و ضبط لشکر از طلب
عدا نشده بجانب دست راست رفت و قرچای نام غلام او که از معرکه رفت و بسلامتی مراجعت
رسانیده و قرچای سلطان سکینشه را دست راست حنگ مشغول بود کرجیان مقابل آوازه در آورده
او را فی الجمله مغلوب ساخته بود و مردم او از یکدیگر پاشیده و بطرف غلت می آمدند گشته بلی خان این
صورت را مشاهده نموده چابانه معاودت او اسپ جلادت جولان داده بنفسه مباشر حرب گشته بلی اگر
جمعی همراه باشند لشکر در آمد از قضا چند نفر از کرجیان که بحیثیتی معرکه با در پیچیده یکدیگر را
نشاخته بزبان کرجی رفتار اجنبی دار چنانچه کرجیان بجماعت در گوشه معرکه او را احاطه با حشه
روی باو نهاده و او را خانه زجهالت و غرور فضل سرکش که ابنای زمانه آزا غیرت نام نهاده اند نخواسته
که از نوع طفیل حشم روی بگرداند و در میان بحنگان روز کار همت زده گریز باشد خار جهل و تعصب
حنگ در دامن او بند کرده و خود بر همای با کردی از کمره در هم آویخت و آن جماعت از چند جانب
بر رویح و حنان او بند کرده از هر کرب دولت بر خاک مذلتش انداختند و بطرفة العینی زخمهای کاری
بر داده با تمام کارش پرداخته و از امرا و اعیان قزلباش و خود کرجی همچکدام در میان حال اطلاع
نیافته بودند بعضی از کرجیان که با پیشکش بلی خان موافق و در صف لشکر او بودند نیز در آن امر از
قضیه قتل او اطلاع یافته کس بجانب دیده بال و میرزایان کرجی و اتباع ایشان دوانیدند که پای
استوار نکرده چنین صورتی روی نموده ایشان حمل بر خدعه نموده اسپتعداد میکردند تا انکه قضاوه
رسیده و مژده قتل او آمد و موجب فرح و ابتهاج آنقوم گشت و طبقه قزلباش در جای و مقام خود اسپاده
بصبح و ظفر متیقن گشته و وقوع این حادثه در صحیفه خیال انچنان نقش پذیر میگشت تا انکه چند نفر از معتبران
و ملازمان معتبر که در معارک از و جدا نبوده در پیش صف سپاه بجهت و جهی او مشغول بود و در جمعیت
او را در گوشه معرکه افتاده بخاک و خون آغشته دیدند با امرا که در طلب سپاه بودند خبر رسانیده نه شهر

از دود و خنگ عالم روشن تری یافت بیت لکهنا اندر آن صحرای خونخوار ۰ سر از رانشان بر تن سفله نار ۰ زبس دود و خنگ بر آسمان شد ۰ رخ خورشید در ظلمت نهان شد ۰ قرچیهای چپک نزد امده
دیر دی خان فرستاده اعلام کرد که رومیان حیره شده آهنگ محاربه ساراوه اند و اگر اندکی تعاونی
رود بعیادت مجموعی علیه بر زبر سر قرباشش تامه تکین را امید بخات نیست فلک علی چپک چاپنی باشی
تیز کرد از جانب اشرف اعلی رسانیده چون حقیقت حال دلیری و حلیه مخالفان ضلالت آل بر ضمیر الهام
پذیر پرتو ظهور رانداخت بمقتضای غیرت جبلی رفع شد اعداء و وجاهت ساخته باصفوف اقبال
و اعلام ظفر در حرکت آمده و نصرتی نزد امده و برای خان و امرای چرچی تاخته که آهسته آهسته منصور زده
و حرمخان جنود اقبال را آگاه ساخته که هر دانه بود و فرصت بهش نه هند که ایلچی موکب همایون
در حرکت آمن مصاحبت رایات ظفر پیکر شاهی سایه وصول بر ساحت معرکه هزیمی نوزده و ملک علی
چپک چاپنی باشی را بار دیگر نزد قرچهای چپک فرستاده که او را از توجه موکب شاهنشاهی و نزدیک رسیدن
قول همایون مطلع گردانیده و سرکرده بادوه هزار کس داند و چون مشاهده میشد که فوج فوج و الای الامی جنود
رومیان از روی سرداری بیرون آمده متوجه معرکه قتال میشد رای صواب نمای اشرف اقتضای
آن کرد که جمعی از سواران رزم آزمای را از جانب دست چپ همایون قرب بار دوی رومیان
کرده باین طرح جنگ اندازند که از روی طرف معرکه رزم گرم کرده و جمعی از جنود رومیه متوجه محاربه
گشته علیه و هجوم عسکر روم از یکطرف بنا شده به تهیت علیقلی خان و یوان چپکی باشی شاملو را که سوار
آماسته داشت با جمعی از قورچیان شاملو که در دست راست مقام دارند روانه آنطرف فرمودند که
مقتضای عقل و دانش عمل نموده لوازم مردانگی بظهور رسانند و علی چپک قورچی باشی قاجار را نیز فرستاده
که بهشتی جنود که منهزم شده بود و علی گشته به اتفاق علیقلی خان بصلابت و دولت عمل نمایند چون
نسیم اقبال از آنطرف راسخ ظفر مشام دولتخواهان میرساینده حضرت اعلی باهمام تمام یعنی توجه تمام در
آن ماده فرموده طلیعه جلایت شاملو را عموماً با مقرب الحضرت محمد چپک چپکدلی که از رعطای طایفه جلیله ساکنه
باچنه کرد نامی رصد آوازه فوجی از جنود دست راست بکومک علیقلی خان بدانطرف ارسال میفرمودند و
دیگر از افواج قاهره عبد دو کومک قرچهای چپک و امرای چرچی مامور ساخته و هفت لشکر نامی دست
راست و دست چپ را بآئین شایسته مصاحبت یکدیگر فرستاده هر ظفر را نامزد پیاده و بیست رصد و پنجاه سوار
کومک و نزدیک ساول مبارزان حضرت برگ کرد ظل لوای فلک فرسا بود و مقرر داشتند که
حروف کرد ملازم رکاب اشرف از پیشرو تلفات و سخن پردازی که مورخان بلاغت سحار بر اختام طبع آزاد

بر صیغه مقصود دی نگارند و خالی از حقیقت نفس الامر است قطع نظر کرده میگوید که در آن روز حضرت اعلی
شاهی ظل الهی بر همنوای قابه اقبال تابیده و بهزادی هوشی بر لوازم پاسپداری و رعیت معدات
حکیم و معرکه آرایی پرداخته که دقیقه از دقایق حزم و دوراندیشی و دلیری فروگذاشت نشد و هر هنری
که اندیشیده باشد بجا بعد آنی موافق قصد برافتاد و بمقتضای مسود اوراق اگر در این عهد امیر کبیر منصور را میسر
گردیدی که سخاوت و پیشه داری و حسن تدبیر آن حسرو جهانگیر کار زمانه سلاطین کامگار و دستور افضل
خواتین نامدار است در حیات بهبود در خدمت این جهان دانش و فرهنگ سرافراخته تعلیم جهانداری
و معرکه آرایی میگرفت اگر در این باب مبالغه و سخن پردازی گمشده الفته حضرت اعلی بصداقت فرستادن
لشکر بامداد فایق الطاف آلهی و فیضه جنود ظفر ورود که در قول همایون بود مژده پیشتر آمده و بر پشته که مشرف معرکه
قتال بود برآمده و مدد و همیشه اقبال و مبهم بشارت فتح و نوید حضرت میرساینده چون قرچهای چپک و امرای
چرچی مامور بیکدیگر رسیدند آثار و علامات هدد و کومک مشاهده و مژده صلیقلی خان و قورچی باشی مبارز
جنود رومیه و ارد روی سر لار آمده آتش محاربه افروختند که دمعرکه چپکدلی چپک قرچی باشی قاجار و سپید تیر
صاحب حضرت اعلی موافق نقد را خاده و با شاهان و سرداران لشکر روم از مشاهده کرد و عبارد و غوغای
گیرد دار که در حوالی اردوی رومیان بظهور می پیوست جنود همایونی که موکب ظفر قرین شاهی بر سر زده
سردار توجه فرموده اند تزلزل تمام بافته اراده نموده اند که از آن طلیعه دی نزدیک آمده بر دست راست
خود را مقابله آن کرده و فرستاده خود دیر مرتبه بر مرتبه لشکریان را بطرف اردو و نزد دیگر ساخته از هر دو
جرار باشند بدین غرمیت از مقام خود حرکت کرده مبارزان سپاه منصور در همکام آن حرکت از
اطراف و جوانب صدای غلغله رای اصفه که سقار طبقه رسیعه قرباش است بلند ساخته از همچنان
و پس خود اهنگ هجوم آورده و از همه طرف حلقه بر زبر سر دشمنان تاخته و از صدمات دلیرانه حملات مردانه
جنود اقبال کمال تزلزل و اختلال باحوال رومیان راه یافته دیگر محال مدافعه و مجال آرایی نیافته
جای شوکت ایشان پیکاری امده مذبرفت و لاوران پرخاشجوی قرباش غلغله فتح و نصرت در عالم
نیلگون خاک مغبره خاک معرکه را بخون اعدا گلگون ساخته عموماً پیاده روم مصنون

عطف نموده روبوادی هزیمت نهاده و شاهان و سرداران لطمه در آن طلیعه دی بشاه قدم
که بنا بر صورت دیگر رومی نامیده صورت جنت چون راه اردوی خود را مسدود یافتند عنان بوادی فرار
تافته بطرف طلوع و سماس که بخشه مشیران قضا و قدر بشارت فتح و ظفر داده سروش غیبی ندای
فتحای ورود اردو بطنه علیه آوازگی یافت افواج قاهره

بهر آن عذار نابکار که حرف قتل شنیدنی تامل خنجری آبدار که باو داشت کشیده و بقصد ذات مبارک
دو بیه و خود را بربالای سر آن حضرت رسانیده خنجر حواله کرد حضرت اعلی دست مبارک سپر کرده سر
خنجر بدست او رسید انگشت او را اجدا بزرگ او را میراث دار مند دست او را که خنجر داشت محکم گرفته سیحاب خود کشیده و تا قبض
مبارک بربالای آن عذار حصار مجلس پر از موافق و مخالف که مشاهده این حضرت کرده بهم برآمده و از اطراف
و جوانب هجوم بر آن حضرت آورده خواستند که آن بدبخت را بقتل رسانند حضرت اعلی روحنا فداه
غایت اضطراب و سراسیمگی حضرت اعلی و آن جماعت از یکدیگر پیچیده و مدهوش شدند چون روح و خشان آن بدبخت
تیره رنگ روح و خشان اشرف بود هم بجهت حرارت شمشیر داران میکده و مدهوشی صحبت و هم آویختن
با یکدیگر تلاش بیهوده نمودند تا آنکه حضرت اعلی بزور بازوی مردانگی و نیروی اقبال خنجر از دست او برآورده و بعضی از خاصان اورا کشیده اند کی دور تر برده و از بی واقعه طلبی که بوقوع پیوست دران
معرکه علامت رو در رو پیش خاطر کشته حلایق از بیم آنکه مبادا آسیبی بذات اقدس رسیده باشد در کمال
اضطراب اشاره نمودند راقم این قصه عبرت فحوا در آن امر که هویدا گاه حاضر بودم حاکه از مشاهده آن حال
زمانی مدید حالت سهر و خمار داشتم تا آنکه آوازه جنبش آن حضرت بگوش رسیده خاطر حیرت زده از آن
قلق و اضطراب باز آمده فی الجمله تسکین یافت حمد را آن انجمن خلایق از سلامتی ذات اشرف کردند
و خاصان ایمان کلمه را مژده دادند آسمانست سجدات شکر الهی بجای آورده ارباب اخلاص حیات تازه یافته
آن حضرت اصلا از این حرکت متاثر نشده گاهی حصاری شکسته طرف بزم حضور را که آغاز بنیانی بود نه
تسلی بخش گشته نهوض قاعده جرعه نشاط آشامیده و به شغلی که دو اشده مشغول شدند از بیخ حرکت
تا هیجا آن بدکردار از آتش غیرت مدهوشان جان نثار شعله فروزنده خرمن حیات اکثر کرخاران را
محترق گردانیده تجدیدا قریب بنصف شب در هیجا بشغل مذکور پرداخته چون حقیقت حال چنان معلوم
بتو که بعد از معلومیت لشکر چه خیال داشته باشد اعده دیوری خان و امرای عظام را حکم شد که در همانجا
اقامت نموده لوازم پاس مرعی دارند که دیگر بر کیفیت احوال چنان اطلاع یابند بعد از انچه مقتضی صلاح
دین و دولت باشد بتوفیق الهی عمل آید و بصبح روزی و اجلال سوار دولت گشته به اردوی همایون
مکفوح شوند توجه نمودند در دولتخانه مبارک نزول اجلال فرمودند و در آنجا بر رفع هیاهو قناع
باسم پرسی و احوال خان حاکم تبریز در ختم آمده بصورت واقعه که چیزی از اجلال مذکور آمده بود اعلام
نمودند حضرت شد که با قشون خود جمعی که به محافظت قلعه مامور بودند خاطر از استحکام قلعه جمع کرده از
طرف شهر متوجه شوند که انشاء الله تعالی بعد از تحقیق صحت وقوع سردار بدانچه مقتضای وقت صلاح

دولت باشد مطمئن آیند اگر خود مذبوحان چنان اخلی و اجبان احوال جمیعه ایشان و خطر
باقی عساکر حضرت نشان تابید گفتگوی سخن پرداز شیرین مقال بعثه احوال چنان و اتباع او را بدین
منوال برصحیفه خیال میگارد که بعد از وقوع محاربه مذکوره صبح روز دیگر که چهار شنبه بیست و پنجم شهر جمادی
الثانی بود از دولتخانه مبارک که سوار دولت شده و بتوزوک آن سپر عزالجلیل آراسته سایه وصول
به بارگاه امنه حضرت شده و سردار از مکانی که اقامت داشت حرکت نکرده بود و مبالغ جلال رسیده که
جان پولاد اخلی روی که سردار عساکر جلب و آن صدود ست باتخم از نفرار جنود روبه مغالبت می آمده
که سردار مخمن کرده و بقصد طلبیده رسیده و چون بعضی از سپاهیان کوتاه اندیش خواب سکینه رسالت
رضوان مقام کثرت لشکر و حشر سرداران روم و اشوقی مردم مجهول که معرف رومیان غلبکار که روبک
و حزب یار محلول اند مشاهده نموده بودند خاطر آن کوتاه اندیشان پسندیده نکرده از جبن و بزدلی خیزد و ایشان
خردمندی اظهار میسنودند حضرت اعلی از کمال دوراندیشی و عاقبت خردمندی واجب دانست که جزء اعظم
جانداری و سپاه سالاری است در رفتن بر سر سردار و حکم عزایمه و توجه و تفکر تامل پادشاهانه
خود بعمل در آن امر صاحب تشخیص نموده چه عقلا در امور خطیره تامل و تحقیق بجا میدانند و در کارهای عظیم
و مطالب کلیه تخصیص امور حرب و قتال که مفاسد عظیمه بر آن مرتب و از ظرایف خوبان بخت میگارد
و محل اشتباه و بیست پند اگر خواهی نگردد کار بعقیل ۰ کمی در کار با بسیار بعقیل ۰ تامل در همه
کار بست محمود ۰ زیادت در تامل هیچ شود سود ۰ بکلام مشهور الصبر مفتاح الفرج حمویه همینی است
اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که فوجی از افواج قاهره را بر سر جان خونخوار اخلی و فرستاده
بعد از انکه خاطر از خود جمع کرده بقطع مهم پرداخته و در خلال این حال یکی از اکراد و مردم بر
شرف حاکم جزیره را که از کثرت عشایر از سایر میران قبایل اکراد و بزرگتر و تابع پادشاه روم است و در
این سفر با جنود و جزیره و رفیق چنان بود و در حین محاربه نزدیک و توقف نموده خود بجنگ نیامده بود گرفته
بنظر اشرف در آورده چون میر شرف مزبور چند سال بود که با طلازمان آستان شاهی طرح آشنائی
انداخته اظهار اخلاص عقیدت و صفای طویت مینمود حضرت اعلی آنشخص را آزاد فرموده مصحوب
او دو کلمه بر شرف نوشتند که تا غایت بسبب بعد مسافت نیامده خود و قرباش و اکراد جزیره و عشایر
شده و خواهان که مایه شدت عداوت چنانچه میباید بر نخاسته و چون پر تو اخلاص او بر همگنان مضیر افتاده
تا شه هر کس از مردم او در این حدود بدست در آمده او را نکشته و داشته حکم قتل نفرموده ایم اگر تو
خود را بدارالاخلاص موکب عالی رسانده والا از هر کجا که بر کنار بوده راه جزیره پیش گیرد که از عساکر منصوره

آسیبی باو و مردم او نرسید و آن شخص را بافراد اتالی سپاه مصحوب سپرد تا که بسلامت باردوی سردار
رسانند میرشرف بعد از مطالعه آن منشور بلطایف الحیل باکرده و اگرداو جبه پوشیده و آن صده و از صف
سپاه سردار رجعت نموده و قطع نظر از احوال و اثقال کرده و جریده و سباهی از کنار رود بابه راه فرار پیش گرفته
و احوال سردار و انچه از تقریر جمعی که خانان سرآن سپاه و شرط طایفه اپسیف معرکه قتال آنشب را تصدیا
و علل کنده اند و علی الصباح طایفه بکتوی و جمعی از هر طایفه لشکر را که دارد و در سر اردو مانده بود و نداشت
داود با تمام عزایم و خدمات و سخانه و ضبط بنه و میسره و مامور کرده اند و قلچیان اردو و ما که رود و ما
از آب اغلای گذشته و نوبه کوک آقایان داود و تا وقت ظهر فشنون و نیز نمک سپاه همه اند و تدبیر ان که
مایه فرنب او سط الناس باشد پرداخته بعد از ظهر فرا رخواهد میرشرف تشرف اکرا و تجربه و اضطرار او بر
کس ظاهر گشت و از غایت سراسیمگی نمیدانست که چه کند حیران کار خود مانده و هر ساعت فکری در
خطه اندیشه مبکرد و در این اثنا خبر باو رسید که جان او لاد اعلی با سپاه مطلب در رود خبک رسیده بود و نه
آخر روز صدمه بلشکر مکشته باو رسیده بهانه ساعت جل کوچه طریق امن و سلامت اختیار نموده و نظر
دان رفت ازین خبر خلق را اضطراب مردم زیاده و شده و اهمه عظیم بر اقاصی و ادانی نموده میدان
پرده از روی کار برداشته شده و در او فرار کشاده و باقه هر کس بهانه از معسکر جسته باشد و جوق جوق
کروه کرده میرفتند سردار با لضروره ترک قرنب و نیز نمک سپاه بهانه کرده با خواص و اعیان لشکر
و اقاصی و معتمدان و اولاد و رای حکی بر قرار قرار یافت که طلیعه شب را پرداخته کار خود ساخته خود را
غراب بلا سباحل نجات رسانند تا آخر روز اصبعد اندیشه و هم کنده اند و هنگام غروب راه فرار پیش
کرفت علامت روز پیشتر در میانه معسکر بدیه آمد فوج فوج قطع تعلق از مملکات خود کرده و جنبه
برخاست سردار نشده و در علی داودی قرار بر یکدیکر سبقت مینمودند و در راستای ماههای شهد بارانان دلا
سکوه بسمت وضوح دارد که چون دشمن را دانسته از جویه آن را مسدود کرده اند این آبین فوت
و لایق پادشاهان صاحب فروت نیست بلکه جماعت بیکران اصطلاح دولت اولی است
دشمن بره چاره و جویه چنین ٭ مشو مانع چاره و جویان زکین ٭ مجملا آخر نهار روز که تصمیم عزیمت رومیان
سمت ظهور یافت حضرت علیقلی خان را بجهت تحقیق احوال فرستاده بکر بکال احوال اطلاع یافته
عرض نمایه مشارالیه پذیرای فرمان کشته قبت عزوب و هنگام افزوختن مشاعل بجوالی اردو بی
رومیان رسیده رو بشن شد که در آن اردو پنجزار چهارده یا رمانده پاسبی از شب کذشته بود که سعدی ارجاعت
علیقلی خان رسیده از قرار سردار جنبه دار کرد چون آواب و قاعده سلاطین نبوده و نیست که در شب

جنبه مخالفت دشمن نمایند حضرت اعلی بتجویز مخالفت در آن شب دیکر فخر نموده و نداده جمعی مردم فرستاده
داود باش قرباش بطلع اخته غنیمت سر اپای ایشان ساخته الا اغاث و شتران بار دار که بعضی از نوه مالکان
قطع تعلق نموده همراه برده بودند میکرفتند و هر کس میرسیده بقشلق میبرد اخته از علامات اردو با
که تا مخالفه روی آورده بود کردی از ایشان که قرنب پانصد نفر بودند شب راه کم کرده صبح نمایان
قصبه طلسوج در آمده اند شخصی از مردم انجا را بدست آورده بزر فریفته انه کرد راهنمائی کرده طریق سلامت فرا
پیروان شده همایشان نمایه آن شخص از خلاص و لجهتی این دو دمان کم کشتکان و اوی سلامت نبوده
چاره ندانسته بمیان میدان قصبه طلسوج آورده و طسوجیان را جمع آورده و بر یاجوم آورده در دروازه قصبه را
کرفته شروع در کرفت و کیر و قتل و کشش نمایند رومیان را بنوعی دست از کار مانده بود که یکنفر
رعیت بی یراق بضرب چوب و مطراق سه چهار رومی یراق دار را پیش انداخته اسلحه و یراق ازایشان
کرفته بقشلق میبرد احت القصه آن سرکشتکان باو بیحرمت و بسیار کردانی بالتمام معروض تیغ انتقام
طلسوجیان شده و ما یعرف ایشان نصیب آنجماعت شده و تا سلامس و الماق اکراد نیز باردو میرسیده
شیوه عمل نموده اکراد سر جاتشان میکنده شده از دخوت و لباسشان میکنده شده مجملا نصف شب بر عموم
سپاه ظاهر شده که سردار فرار نموده و بجهت هیب و غارت اموال و اسباب وی بیحساب اردو
و آغرق رو بیه آورده و ما صبح کردانی بر آورده و جمعی کثیر که پیشتر از دیکران رفته بودند فضل نمیوده
کرطیام مفرش و صابون چیده و شتران در برابر جمعیا خوابیده و در اکثر اماطریقه هم جا قاعده و مقرر
کشته و بوجهان مقدم میشه که جمعی که در خبک مقتول و کرفتار کردیده اند آیا از خبکنده کاه فرار نموده
چنانچه ایشان مصاحب مانده دیکری که بروز سپاه خود را در مانده بود و پروای دست درازی با نداشته
و جمعی که بخبک نرفته در خانه خود بوده اند انچه از حضور و غایب پس اموال و اشته اند همراه برده سایر
اموال و اثقال بر جا کذاشته اند پیری سلطان قراقلر در اول شام داخل اردوی سپهدار شده
نقل نمیوده که بیان در کاه خاصه سردار در آدم پاره و رز مسلوک سرخ و سفید ریخته بوده و انکشتر او در کنار
مسند افتاده بمشیر رصی بر سم قاعده و مقرر که در سپاهی امرا بکذارند نهاده بوده و بخزانه او در آدم
جبه بزرک طوانی بوده صنادیق بوده در آن چهده صندوق پوستهای مخمل و زربفت بر روی صنادیق
کشوده اکثر مقفل بوده یکچه صندوق را که کشوده اند از اسباب و اقمشه مملو بوده چون یکنفر زیاده همراه نبوده
یکنفر شتر خان آورده چهارده صندوق بی انکه بالی الصندوق مطلع کردد بار کرده بمشیر
مزبور آورده اند بعد از سردار آمدن او را از اطراف و جوانب داخل اردو شده بنهب و غارت اموال و اسباب

نشان
منظم الملک نمره ۱۴

منیر الخشه شخصی نشان سرداری چنان اعلی را که منیشان رومی پیچه مناسب و آیات و اعلام
توشیح خطاط و الاجرد تر تیب داده بود مدتها ست آرزو مند مطرح اشرف رسانیده چون احکام و اسپ نازی کان
که مایه افتخار سپاه ایشان است در صفحه و قچای مخصوص میباشد از نجا خاص عنوان گرد اکه بچه شاه
مضطرب و سراسیمه رشته اند کرد پروای برداشتن آن نکرده اند ماحصل کلام انکه اموال و اسباب بلا تعدد لا
شخصی که در آن اردو بود و قاچی بتاراج حادثات رشته بست مردم فرومایه و اوساط الناس در آمد کسی اطلاعی
از آن نیافت بعضی از خواص ملازمان که غنیمت خود را بمطرح اشرف در آورده بدست آن شاهزاده
بجان کس عطا نشده بود مدتها پیری سلطان قرا قشقار آورده خود را بعرض عرض در آورده بدست شاهزاده
مرحمت شد برخوار بیک ایشیک آقاسی باشی بضبط توجانه مامور گشته قریب بیکصد عدد توپ و شش
بزرگ و کوچک و اسباب و اسلحه او بضبط در آمد بعد از وقوع این وقایع آغرق بجانب تبریز رفته موکب سعادت
آسایش بطرف سلماس در حرکت آمد مصطفا بیک محمودی که در حلقه ماکو متحصن شده بود مراتب انقیاد
میزد و در اینوقت تشخیر مکرون اماثره چاپه بسپهریاعلی آمد و عفو پادشاه پادشاه ظل الله او گشته
شرف پای بوس مشرف شد زنبل بیک محمودی قوم سلیمان بیک حاکم خوشاب که باو معاند بود الجا
بسایه مرحمت شاهی آورده نوازش یافت و الکای خوشاب باسم او رقم السعادت پذیرفت امیرخان
جولاق براو دست کرد ترتیب یافته خواب کاب جانب همایون شاهی ظل الهی بود از الکای رومی آمده
شرف اصابت یافت بتقصیر ملازمت که در این حبک موکب همایون نبوده معاندت
سپاه بنا زا الحاق نموده و بنا بر مالیف طوب سیاه وحشی صفتان آکرد موعرض قبول افتاده ذکریاخان بخشی
رسولان مستعدان بجهت تهنیت فتح و تجدید مواعد اخلاص بعتبه علیه کردون مناص فرستاده حضرت اعلی
به نوازشهای او خطاب فرموده که وقتی تصدق ارادت و اخلاص او را نوشته کداز و خلاص تمام
عیار بیرون می آید که بملاحظه واقعه سپاهی زمینه ارمانه آمده و سعادت ملازمت دریابد مسار الیه
از این خطاب عتاب آمیز اندیشه نموده و حضر آمدن چاره نیافت و در کمال وحشت و بیم احترام ملازمت
بسته روانه سلماس شد چون عزت اقامت سلماس بیست روز کشیده و مهام صفروی انجام یافته نوازشهای
شاهزاده مرحوم آورده و غربت جانب دارالسلطنه تبریز فرمودند امرای عظام را حکم شد که استقبال
ذکریاخان کرده او را باعزاز و احترام به تبریز آورده امر احسان فرمودند عمده او ذکریاخان اردوی فتح
سابکه تبریز سعادت آستان بوس را یافته بمشرف مجالست مجالس بهشت آیین مشرف و معزز
گردیده و پیشکش گذرانیده و بتعظیمات شاهانه سعادت افتخار یافت چند روز حریف بزم خاص و مجلس

محض قرب اختصاص بوده عطایای ارجمند از خلع فاخره و کمر جیغه و کمر شمشیر طلا مرصع مرحمت یافته
واسپ نازی نژاد خاصه با زین و لگام مرصع دانشت و اجناس و صرای دیبا بطلا و اشال و لگک
سرافراز گشته رخصت انصراف یافت حسن علی بیک برادر زاده او نیز که حاکم الباق بود به سنور
سنقلع کرامانه نوازش یافته مقتضی المرام روانه جاه و مقام خود گردیده اما احوال سپهدار بعد از فرار
بایس سپاهانی و انتظار کرکچر بپوست با معدودی خود را بمحبط دان رسانیده و در انجا خبر
سجیت آوازه ورود موکب حضرت قرین شاهی که بجانب سلماس نهضت نموده بود بحال توقف
و آرام یافته راه دیگر پیش گرفته در اثنای طریق به پسر خان بولاق رسیده روزی در انجام مقام
و لشکر او را به تقصیر در آمدن مورد عتاب و خطاب کرده اینده و جمعی با شاهزاده سپهدار از کمین عذر
پروان جسته همه مدام بتفتیش پرداخته و سراورا بپیانه سپاه و حلب که اکثر قزاقان بی نام و ننگ بوده
اند اخته و شرفکی بیان آن کرده افتاده راه حلب پیش گرفته فوجی بر سر او و پسر جمعیت نموده جلالی
شرح احوال او در ذکر طبقات جلالیان مرقوم کلک بیان سیکرد او دیگر بار بکر رسیده
حقایق حال بدرگاه خواند کار عرض نموده در انجا چند روز سپاه عظم و الم بر کشور حیاتش مستولی
گشته راه سفر آخرت پیش گرفت ۰ رفعت تاجالم و کر کیر و ذکر فرستادن جهانگیر خان و محمد سلیم
سلطان اوزبک بالای محمد میرزا از خجند و نخجوان بجانب خراسان و شکست او و قایع سالهای
پیش مرقوم قلم صواب اندیش گردیده که جهانگیر خان ولد سید محمد سلطان و محمد سلیم سلطان
ولد پیر محمد خان اوزبک با جاق بار محمد میرزا اکره دیوان بیکی و عمده الامرا و صاحب اختیار ملک
بوده و شاه و خواجه و شیر افکن میرزا و عرب اتالیق در عقب از نباقی خان منهزم گشته الجا بسه
اقبال شاهی و ساحت کیتی ساحت جاه و جلال شاهنشاهی آورده در بارس میل عشر و الف سفر
خیر اثر طلع معاودت داده ایشان اعتماق فتاده چون اراده ازلی متعلق بآن نشده بود در آن اوقات
به سببی که در محل خود بصحت تحریر یافته مطلب سلاطین زاده با بحصول نپیوست و در این سفر در ملازمت
موکب اقبال بوده مدتها در اینوقت با محمد صالح دیده که در ملازمت سلاطین زاده با راده خراسان گشته
بعضی قلاع و محال عرجستان را که محل مضبوط ملت و حصون و قلاع محکم متین دارد متصرف گشته آنرا
خاص خود ساخته و در آن دیار رسوخ یافته و طوایف اوزبکیه را بجانب خود دعوت مینماید اگر جمعیت
لشکر بر وفق دلخواه و صورت بندوقصت جوی بوده همت به تسخیر بلخ گمارند و چون حضرت اعلی
در باب تسخیر ممالک ماوراء النهر آوازه با بجان دیشه وان مشاغل کلیه روی داده مطالب عالیه پیش نهاد

همت والا بود و میخواهیم که در این هنگام عساکر ظفر مآثر مشغول مهام این دیار نباشند در سرحد خراسان
نقطه آسوب افتند بتجرا نصیحه مات میکرده و حواله بوقت دیگر میفرموده اند که انشاء الله تعالی
بتوفیق آسمانی و مدد اقبال ازاء اتمام مهام آوزبکیان و شیروان فراغی حاصل آید و بنهضت موکب
همایون بجانب خراسان الحاق افتد این عزیمت بامصار سید یار محمد میرزا معروض داشت کرده
بهتر ازین فرصتی بدست نمی آید که باقی خان از میان نقطه و ولی محمد خان برادرش سنوز استقامتی نیافته
و دولت را در ابتدا مشاغل عظیمه روی نمیدهد و معلوم نیست که ضبط و ربط بلوغ و محال بنظر آب آورده
پرداخت و در انصورت آن ولایت بآسانی بدست می آید و این اراده تاخیری نپذیرد چون این عازم صائب
دانای و معضلات معنی این گفتگوش فی الجمله رای بیجای داشت و دور نمیبود و یار محمد میرزای کرصاحب
وقوف تمام آن ملک بود این رای را صائب شمرده در رفتن مبالغه نمود و بحضرت اعلی شاهی ظل آلهی
رضا جوی گشته سلاطین زاده ها و اتباع ایشان را بانجلاع کرامایه و اخامات و سپاه امرای
خراسان عرضه داشت کرده اعزاز و احترام سلاطین زاده ها بایستی آورده خدمات لایقه بتقدیم رسانند
و آنچه از املاک و قلاع عرجستان در تصرف طایفه جمشیدی و غیره و عمله باشان این درگاه است متصرفان
ایشان داده کوچک و عمده بقدر احتیاج بسپاه انجام نموده روانه آن ولایت گردانیده و سلاطین
زاده ها و رکنا آب ارپس جوانی نخجوان مشمول نوازش و احسان از آنجا ان حمایت شده خوشدل
و شادمان روانه شده مدار المهام رفعتمای معتبر ایشان شاه خواجه که سیدی عظیم القدر معتقد علیه آنطایفه
از رکاب همایون تخلف نکرده توقف اختیار نموده یار محمد میرزا نیز بجهت آنکه در درگاه معلی معتمدی
که باعث سرانجام مهمات و محرک معاونت و امداد ایشان بوده باشد رضا بتوقف
داده و هنوز ایشان در دار السلطنه قزوین بودند که قضیه جنگ سردار و عسکر روم بوقوع پیوسته
حضرت اعلی ظفر و نصرت یافته و آوازه فتح و فیروزی بخراسان رسیده و یار محمد میرزا در رفتن عاجل
و معذرات خود بار در قزوین گذاشته عزیمت خراسان نموده و حسین خان چنه کاوه ایشان را در دار
السلطنه هرات گذاشته و احتیاج بروجه لایق سرانجام ننموده در اوایل سال یونت ئیل اربع و عشرالف
کرد ایات فیروزی آیات عزم و جلال متوجه تسخیر قلعه ابیاغ گشته بمحاصره قلعه کوچ مشغول بودند حسین
خان ذوالقدر از جمله امرای عظام متوجه تسخیر قلعه ابیاغ گشته بمحاصره قلعه کوچ مشغول بوده حسین خان ذوالقدر
قریب بیست حضور صاحبقران جلیل شاه و همراه سلاطین زاده ها کرده روانه ولایت عرجستان گردانیدند
همین معاونت و امداد و همراهی این خاندان آن ولایت را بحیطه تصرف در آورده معظم قلاع عرجستان

بدست ایشان در آمده و عامی کلانان و دهکانان آنجا از آمد و رفت جهانگیر خان را دیده و اکثر قلعه داران آنجا
هزار جات و صد جات قبایل انجا بپای اردوی صاحبقران معاودت نموده روز بروز بجمعیت لشکر و حشمت زیاده
میشد تا آنکه توجه بجانب بلخ و صفیر یار محمد میرزا رسوخ یافته عزیمت آنصوب نمود شرح آن سرگذشت
در قضایای سال آینده و از مساعدت بخت مامول است که عنقریب بپایه تکمیل رسیده کلک وقایع نگار گردد

ذکر نهضت موکب همایون بعزم تسخیر قزاباغ از اردوی اول و فتح کوچ بعون عنایت الهی

چون خاطر خطیر اشرف اعلی از امور مرو و بهه سرحد تبریز و کرا بستان فراغت یافت و امرای اکراد طوعا
و قهرا در اردو ملازمت این خاندان ولایت نشان معاودت نموده خاقان گیتی ستان دست نواز امرای اکراد را
بانعامات وافره و خلع فاخره نواخته همگی را مرخص فرمودند حضرت اعلی رای عالم آرای اقتضا نمود
خود باز گشته اگرچه سفر ارزیاق بامتداد کشیده و بجهت عنایت الهی فتحی چنین دوری اندوه بود خاطر با بهجت
اصلاح حال سپاه و توجه بجانب عراق و داغستان میل و رغبت تمام داشت امامیچ یک از امراء و خاصان
درگاه را جرات اظهار نبود جانجوی دنیای عالم آرای اشرف متوجه جانب قزاباغ و فتح قلاع کوچ و میرزا
مصمم گشته فرمودند این عزیمت موقوف در صفحه نامه بر حسن اصلانبیگ بقلم آمد بر نگارش یافته بود که تغییر اوضاع
محال مجهود در اوایل تحویل جوی گرجیان شدت هوا در نهایت برودت و سر ما بمرتبه که کوه ها بحدی از برف
پوشیده قاقم برف در جوار پوشیده و کلاه و سنجابی ابر بر سر داشته و از چمیخ بندی جهای بست و بلند
ستوران از شدت سرما خاطر آزرده و در خاطر انعکاس قرار میگرفت که در چنین وقتی که طبایع جلیکا بشعاع آفتاب گرم و آزرده
گوشه فشلاق امده سفر دیار ان احتمال وقوع داشته باشد حضرت اعلی از دار السلطنه تبریز خاص عزیمت
مراجعت درحرکت آورده نامدار الامرای نامدار الصدور دیردی خان رخصت فارس یافت که در زمستان تحشیر
لشکر کرده در اول بهار با قشون آراسته متوجه یساق گردیده عسکر ظفر قرین پیوندد و لشکریان امرای
خراسان که در موکب همایون بودند مرخص شدند روانه آنصوب شدند و بعضی از عساکر حضرت فرجام گرفته
امتداد و سفر چیماق شده بودند باحضور ورخصت یافته بمنازل اوطان رفتند که در ایام زمستان
انجام مهمات دیار یساق پرداخته در اول بهار بجنبش آثار موکب جهانگشا پیوندند حسن خان ایشک آقاسی باشی
حاکم همدان را که جهت ضبط بعضی طرف بعقوبه در قفه بود در انوقت طلب قفه موده داد حسب الامر الاعلی
با قشون آراسته متوجه گشته در کل منازل و مراحل با برف دست و گریبان و ستوران از هجوم برف بمثابه
یخ بسته اطراف و جوانب خود را با آسمان جال آسیان رسانیده محصل موکب همایون خال مبارک
عمارالامرا و دیگر رسیده و بشرف ملازمت مرقد منور و تربت حضرت سلطان الاولیا و ملجا و ملاذ الاصفیا

بجهت اطمینان قلب کرجیان ساعت سعد اختیار فرموده امرای نامدار ارکان دولت قاهره را
فرموده در مجلس بهشت آیین جشنی ملوکانه آراسته و طهورث را پاپوس ایالت کرجستان فرموده به
ارجمند خانی سرافرازی بافت قاعده و قانون کرجیان آنست که هرگاه یکی از سلاطین زاده های آن
دودمان بر مسند سلطنت ملک موروث جلوس نماید یکی از رهبانان که بصرف تصفای مرشد آنقوم
باشد با معتبران و سفیدریشان کرجی اتفاق نموده قالیچه زراندوده در کنیسه او را بر بالای آن قالیچه
می نشانند و هر کدام طبقی زر سرخ و سفید بدست گرفته در حینی که آن سلاطین زاده ها پای بر بالای قالیچه
می نهند ایشان طبقهای زر نثار را بر سر ایشان ریخته و پس از او را بکاسه صندوا و هم بدیگران یکایک
اهل مجلس کاسه بدست بالجمله کرجیان قالیچه سلطنت بقاعده و قانون آن سلسله جهت او گسترده و حضور
خان با امرا اشاره جهت دو کامکار کامران بر آن قالیچه برآمده کرجیان طبقهای زر بدست گرفته او را در میان
داشتند و حضرت اعلی بعد از اطلاع بقاعده و آداب مذکور از شمول عاطفت دانه فنی العادات امرا فخر
کرا اول از جانب اشرف نثار رواج شود و بعد از انکه حضرت اعلی طبق زر و جواهر آورده نثار کرده
امرا و حضار محفل ابرم ترین تیر و اقفت نموده هر یک علی قدر مراتبهم به نوازم نثار پیام و اقدام
نموده عطای کرجی نیز مقرر داشته پس نثار کرده بقانون مقرر کاسه داده دو کامکار خجسته آثار
جهت ضبط خاطر و انبساط صغیر بساط اشرف گسترده و با آطایفه که سر دو گفتن و صحبت ایشان عالی از غرائب
نموده عشرت پیرا بوده و همگی اقدام بتنفیذات شاهانه و صنع فاخره و سرانجام گشته رخصت انصراف
یافته و بعد از رفتن کرجیان کرجی راه افتاده و در اول تحویل حوت طاهر ملبه از کجوانی نزهت قدوه اهل
شیخ نظامی قدس سره مخیم سرادقات جاه و جلال گردیده بر خوانسالار یک اسپس لونچی باشی را امر فرمود
که قالب توها با کرور کرور ترتیب یافته بود آورده شروع در نوشتن ریحان نماید و قرچای یک
و بعضی از امرا و اعیان را حکم شد که حلقه اطراف و جوانب حلقه کرده محل اقامت او را معلوم نمایند
سپه بعضی نماید و بخشت بجهت انکه راه آمد شد مخالفان از حلقه مسدود گردد در بر ابر دروازه حصار
ترتیب داده علیخان موافق و قزلباش یک سلحه ارباشی با جمعی از غلامان و تفنگچیان بکراست او مامور
گشته و چند روزی بجهت آوردن قالب توها و سرانجام اسباب جلپا در میان مکان توقف واقع
شده سال باخر رسید و دیگر بار دو کوکبه جشن نوروز عالم افروز گشت ذکر فوت شدن پادشاه فردوس
آرامگاه و جلوس شاهنشاه گیتی ستان و قرار گرفتن بر مسند سلطنت شیخ واقعه انکه در این سال پادشاه عالیجاه فرمانفرمای
ممالک فتح المسالک هندوستان در بلده اگره که مرکز دولت آن زمان است مریض گشته بهلو بستر شاهنشاهی

و حاکم خانی را دواع کرده بجهان جاودانی شتافت شاهزاده کامکار نامدار شهزاده سلیم فرزند ارجمند
آن حضرت در همان ایام بعزم ملاقات اژدها باد پا کرده آمده همنوز در کنار آب اقامت داشت که این خبر
بالیه وحی داد اکثر امرا و اعیان دولت بسلطنت سلطان جسته و لد شاهزاده سلیم که در رکاب جوانی
در خدمت جد بزرگوار معزز و گرامی بود اتفاق داشتند شیخ فرید بخشی که از امرای معتبر آن سلسله است
و یکدیگر از عظمای ارکان دولت پادشاهی مخالفت جمهور امرا و اعیان اختیار نموده بجانب
شاهزاده سلیم رفته از عزم کوچ رشن جقه قدیم رسانیده و بر سایر امرا و ارکان دولت ظاهر شد که موجود است
در شدت اکبر مشیت مهم پسر ارجمند خالی از استقلالی نیست ترک آن ارادت نموده در ازکار کرده به سلطنت شاه سلیم
راضی شدند سلطان جسته که مدعی سلطنت بود چون حال بر اینمنوال مشاهده نمود از کار کرده و فرار نموده بجانب
لاهور و چون بر ساحت شاه سلیم بسرعت برق و باد از عزیمت پسر اطلاع یافته سلطان جسته را تعاقب
لاهور رفته جمعی از جنود چغتائی و بهزاده افغان در راه پیوست و غیرهم از هر طرف باو پیوسته تا قریب
هزار کس بر سر شاهزاده جمع شده بود نه کر طلبیه سپاه شاه سلیم قریه منقای آن سپاه بود و میان شاه
شاهزاده و سپاهیان او عطفه خان بود از طرفین صف قتال آراسته گشت و پیش از حربی در
نهایت صعوبت بوقوع پیوست چون لشکر شاه سلیم فوج فوج معاقب یکدیگر بر سپاه شاهزاده
شاهزاده از مشیر آباد بیرون آمده اکثر راه بزیمت پیموده طایفه راجپوت خط ثبات قدم در زیده و بسیاری
از آطایفه بدیار عدم شتافته شاهزاده شکست فاحش یافته بقرب کروه فرار بر قرار اختیار
نموده در کنار آب لاهور بمنجم صحبت کشتی بانان دوراشته به قلیچ خان حاکم لاهور حرکرده
او را برفق و ملایمت و تعهدات و لغواه مطمئن ساخته نزد خود آورد و بعد از وصول موکب همایون حال
پادشاهی منظر رسانیده و سادات سلیم مظفر و منصور باکره مراجعت نموده بر سریر سلطنت و فرمانروایی
قرار گرفت سید محمد کرمانی متخلص بپیر خانی در تاریخ این واقعه گفته تاریخ فوت شده ملبه مکان بحر جود اکبر
شاه ☆ پرسید و جبل سوال کردم از دل که در صفحه دهر ☆ روایود که گنج سال
فوت شد ترجیم ☆ جواب گفت برهم دعا بگوی دیر ☆ بجای اکبر شد بادشاه زاده سلیم ☆ تاریخ دیگر
خواجه شیب جرشقانی یافته در سلک نظم کشیده و بجای زیادت ماهیتیر استعاری بیان کرده ☆ تاریخ شاه
اکبر بجلال دولت و دین ☆ کرد از خدا رحلت خوشگاه ☆ ماهی عمر شاه او چار و هشت ☆ نوبتش در کرسی شاه
بجاه ☆ سخن شاهیش چون زیاد افتاد ☆ گشت تاریخ فوت اکبر شاه ☆ از خطا مسموع شد که جمعی گویند

از تشنه جنود سلطان حسنرو کار زندگی بر رعیت تنگ شده بود نه حکم بصلب ایشان صادر گشته همگی را بهار عبرت
آویخته شاه سلیم به سپاه اعلام نمود که به سپاه سکاه و مصلوبان برفته از آسیبی لشکر خود را منع نمایند
سلطان حسنرو در جواب گفته که کنه کار من بودم و مستوجب صلب و سیاست منم مرا از دار عبرت می باید
آویخت آن جماعت را گناهی نبود التماس دارم که آن حضرت این بنده بی گناه را از تخت خیال و
انفعال خلاصی بخشد شاه سلیم براو ترحم نموده از خونش درگذشت و به چشمانش میل کشید اکابر
امرا و ارکان دولت پدر گرد آمده سلطنت سلطان حسنرو را شته سلوک پسندیده کردند اصلا در مقام
اعدام نشدند و شاهزاده را بهمچنان جرم جرم پسر داده در اینجا نگاه دیده اشته طاهر را میل کشیدند اما
قوی جثه بود شاهزاده از پسر دیده دوازده دین عاری و عاطل نگشته هرچند تحریر این واقعه مناسبتی بوقایع
ایران و حالات ایرانیان که مقصود بالذات است ندارد اما چون وقایع عظمی بود و آن سلسله با ما با آن
دودمان ولایت نشان طریقه آمد و شد و ارتباط قدیم همانا زیادتی بدین نسبت نخواهد بود و لهذا مصمم شدم
اغراض معتمدان نخواهد شد وقایع سال پنجاه و نهم میل ترکی مطابق نهصد و شصت و دو هجری
سال بیستم جلوس همایون شاهیست و چهار فتح پنجم فرخ شاهان خال یونیت میل
آغاز نشه عباد دلکشا عالیا نژاد از مقدم حسنرو خود زنسپروری و فرخندگی داده ساحت عرصه جهان از
لطافت بهار چون روضه جنان طراوت تازه یافت بخصیص ولایت دلکشای قراباغ که از طراوت هوا
همیشه بهار سرسبزی ریاض فراتیش در صیت و شابک قرار چنانچه سخنوران نامی شیخ نظامی قدس سره در
وصف نزاهت آن دلبری سرزمین گفته بیت خوشا ملک پروج کز اقصای وی ۔ نه اردی بهشت اول
گل بزدی ۔ تموز سرش گل کوهساری دهد ۔ زمستان نسیم بهاری دهد ۔ همه ساله ریحان او
سبز شاخ ۔ همیشه در و دار رعنت فراخ ۔ سلطان سمرا فراز اقلیم چهارم باد کوکبه جنود آسمانی پایه عالم
آرایی برسته عز و شرف بهاد یعنی یونس آسا از محفا سخانه حوت پیروں خرامیده و بحر بحانه حمل رخت
و نوروز فیروز در روز شنبه پانزدهم شهر ذی حجه الحرام اعناق اقبال و اعلام اجلال بر جوانی از سمرکرخت نهاد
جهانرا طرب آغاز شده ۔ باد صبا لطف پرداز شده ۔ شاهد گل جلوه گری ساز کرده ۔ بر همه خوبان جهان ناز کرده
پرهنان زمی چون لاله داغ ۔ چهره برافروخت چو بخت جوان ۔ اردوی کرامی در جنب مزار شیخ نظامی نزول
اجلال داشت درهان منزل طوارم عجبه و خوارزه مراسم آن روز فیروز فیام نموده چند اسبطاط
عشرت گستر امیده و داد عیش و طربی داده و بعد از فراغ از جشن نوروزی متوجه امر قلعه گیری گشته
از آن بورت کوچ کرده در پای قلعه نزول نموده و سپاه نصرت کرده طبقات لشکر هر کدام بمورچل

خود رفته آمده مدد و زبردستی عساکر نسپروزی مآثر همانا نزل خود رفته بودند فوج فوج پایه سریر اعلی آمده
بامر مطاعه و حفظ مات مرجوعه اقدام مینمودند و توپچیان نیز شروع در توپ ریختن کردند و اهل قلعه در اخراج
و عناد اصرار نموده در مدافعه و قلعه داری میکوشیدند و توپ و تفنگ و بارود و سرب بر رویهای همایون
و انچه گلوله سنگی بود در امر قلعه داری از ایشان بظهور می پیوست و بحیثیه انکه فیما بین ایشان و لشکر ظفر نشان
ابواب صلح بالکلیه مسدود و ساحته رویه در جنگ و جدال ساعی باشند رستم سلطان سوکلن ذوالقدر
که چنانچه سبق ذکر یافته دو سال بود در جنگ کرخ گشته در قلعه محبوس بود در همین محاصره و بیشتر آوردن
و یکی از سادات عظام عالی نصب مازندران که نسبت قرابت به سلسله میرزرگ صدر مادری اشرف
داشت برحسب تقدیرات آسمانی در بلده گنجه واقع گشته معزز و محترم بوده و در رویه تعلقه برده بود مازندران
وقت از داد و بارد بخت برگشتگی آن سیه غرز بیگانه را بجان سیئت مشغول ساخته چون حضرت منتج
الابواب گنجشاینده هیبت و گشاینده درهای بخت و سعادت ابواب فتح و فیروزی بروی روزگار رخنه
آثار همایون گشاده و مقاصد سلطنت و جهانداری و مفاتیح عظمت و کامگاری نمودی

نکته کفایت و فقه و درایت اولیای دولت ارجمند و صنوبان سلطنت ابد پیوند داد و اصلا
اثری بر سعی و اهتمام آن طایفه مرتب نگشت و عاقبت الامر بشامت لجاج و غلاظت کرخا آمده و بخرابی
اعمال خود رسیدند تفصیل این اجمال و تبیین این مقال انکه عساکر همایون اهتمام کرده بی صرفه قیام داشته
حسب الفرمان قضا جریان ما امام توپ سپاه را تا حوالی خندق که محل توپ انداختن بود پیش برده و هوا
ترتیب داده و تا توپ به ماه پیش الجا پیش آتش زدم و پیکار را شغال داشت یکمرتبه رویه حلاوت آورده
به سپنه ذوالفقار خان نخبه مردم او خاصل بودند تقه رو بسترده می نموده چند کس را اصابت کرده و یکچند
مرشه و یکبر به سپنه حسن خان استاجلو پردن آمده و حکمها کرده و نه اما کاری نساخته خایب و خاسر باز گردیده
در ماه چهارم توپهای بزرگ ترتیب یافته بود در محل مناسب نصب نموده و شروع در توپ انداختن کرده
شرزل و چنان بر بروج و باره انداخته در خلال ایجال الصه و ردی خان با لشکر فارس بپیشه در
طرفه شرقی منزل گزیده و از انجا سپه پیش برده از اطراف و جوانب کار بر محصوران تنگ شده و بیمارانی
چنود اجتمال از تورچیان و علامان و غیره دلتنگ نفیها از خندق کنده انبوه بزیر بروج و باره رسانیده
و از یکطرف توپ به پا لصه فرع دیوار اصل قلعه را خالی کرده و چهار و شو همانا پسته از نموده آتش در
آنها زده ستونها سوخته سر اسر دیوار انهدام پذیرفته رخنها پدید آمده و میان هجوم آورده هرچند سعی نمودند
که دفع آن رخنها نمایند از آنسبب که لشکر لشکر فرصت آن نیافته و توپهای قلعه کوب نزدیک

وحصن حصین دولت ایشان مذاخته صفیر کلوله آتش فشان و صدم پیام اجل میکداره از دلیران
قلعه گشا اول فوجی از قورچیان عظام به برجی از برج مشیده و قلعه مشهور به برج چهار طاق که از سایر
برج تمکن و استحکام محصوران در حراست آن بیشتر بود هجوم آورده و یورش کرده و محافظان قلعه را
تفنگ بر مثال لگرک بر سر نخشته و قورچیان اصلا خیمه نیشده سپر فولادی بر روی کشته و بالای برج رفته
آغاز مقاومه نموده و ایشان آتش بازیها کرده قارورهای نفط و باروت بر سر قورچیان میریخته قریب پنجاه
شصت نفر را زخمها و موضحها سوخته بود که امر و دریش دار فرق نیشده و چند نفر را بواسطه شکستگی محکم بر
چند روسیه سپر جالغت بر سر کشیده و در مراجعه گوشه و ازی بر آن مقرب نشده و از صباح تا عصر بر
منوال از جانبین جنگ و جدال در کار بود و هنگام عصر قورچیان هجوم آورده چند نفر پای بالا نهاده و بر
برج عروج نموده آن مکان رفیع را از دست رومیان گرفتند اگرچه ایمنی عوانی مزاج اشرف و تحقیق
خاطر همایون بود که محتمل نبوده جوانان کار آمدی که در معارک کارزار و کارزده آن حضرت از شمول
بنده و مردی هر یک آنان دلیران رزم آزما را چه قلعه برابر صید است در جنگ قلعه ضایع شوند و فوز
باشی را مورد اعتراض کرده اسبده و خطابهای عتاب آمیز فرموده ما حصل عنایت حلاوت و مردانگی
در آز از قورچیان عظام صدور یافته باوجود آنکه نصرت و آسیب کار از عمر توپ و تفنگ و قارورهای
آتش هم نشان برسید برج را از دست ندادند بطرب شمشیر و زور بازوی مردانگی گشاده و داشته لهذا
مدار دیگر چند کس از قلعه بیرون آمده و نفر برکرده که در این جنگ تا موانعی بکصد و پنجاه نفر از رومیان
زخمدار کشته تا هفتاد و هشتاد نفر بقتل آمده بودند و غلامان خاصه شریفه نیز از سینه خود هجوم آورده
از سر برج شیر حاجی گرفته شروع در تخریب و اهدام دیوار اصل قلعه کرده رومیان قوت و قدرت
سپاه منصور و ضعف خود را مشاهده نموده و در عرض چهار ساعت که حصور کشته قلعه داری کرده
از هیچ طرف مدد بایشان نرسیده و از اطراف بلاد از خود محیط یافته چاره و جوی شده اما حاکم قلعه
که محمد پاشا نام داشت رومیه را مصادره و قلعه داری ترغیب و تحریص نموده تا بکار زار دست زده
خود از اقبال از برجهای شیر حاجی گذشته قدم مردانگی پیشتر نهاده و هر چند رومیان دو سه دفعه کوشیده
مصدر شده و فوجی از افواج قاهره مردانه بر بروج قلعه عروج نموده و سپه برج میل مغرب بست
غازیان و غلامان در کاه و در آمد محصوران هر یکبار حمله یاد برآورده کس بخدمت اشرف فرستاده
استدعای عفو تقصیرات و بذل و نهاد کرده چون در اول حال محبت بر ایشان تمام شده بود و عصیان
و بذل اولی اقتضوم از حد اعتدال بتجاوز نموده حضرت اعلی زیاده الطافی بحال ایشان ظهور نموده روز دیگر

که دوشنبه بیست و هفتم شهر صفر بود پاشا و علمای رومیه بیرون آمده بمخالصت بتقدیم رسانیده
و در آنشب رخصت معاودت یافته منازل خود رفتند اما دست از حراست و قلعه داری باز نداشته
مفاتیح ابواب را بغلامان خاصه شریفه سپرده حسب الامر اعلی قرچیهای نیک باکرده و غلامان در آنشب
پاس قلعه داشته و در دیگر اهل قلعه را تمام نوبتپس کرده کرده را بسفر اشرف روانه آورده بهر کدام را
بخلعی از خازنیان سپرده که اموال و اسباب ایشان را بضبط ضبط در آورده بمبارزان جنود اقبال علی قدر
مراتبهم قسمت نمودند پاشا چون بتبریزی الاصل بود که در اوان طفولیت پیش رومیه افتاده در خدمت
پاشای حاکم وان تربیت یافته بسبب دیرینه که بخواجه سرای رسیده بود بتبریزیان ارادت خاصه
داشته عاجز شده گفت اگر در انجا هم بر قصاص خائیم اما حضرت اعلی بر اعانت علمای سیادت را اهم دانسته
امر بابقای ایشان فرموده ایشان را با جمعی شروع در عرض خون آن سید عزیز نیکنام قصاص کرده و چند
نفر که قبل از تسخیر قلعه شاهی پسیونی اظهار کرده بیرون آمده بودند بخشش و نوازش یافته بصیغه سپاه در آمدند
غازیان خفر پیاده شده چون راه ذیل یافتند و اهدام آن طایفه عذار معلق نپذیرفته بود بعضی از مردم
آنجا بار حرام ملکی کرده ملازمت رومیه اختیار نموده داخل آن گروه شده بودند آتش خشم پاشاهی در
باره آن گروه مزاجی اشتعال یافته بود که خونخوار آن خون گرفتگان الطاف نهانی نپذیرفت لهذا در آن
حسن جلالی اغبرار قهرمان اقتضا و حکم قضا و قدر بفضل آن گروه بیروا خته عموما بآن طایفه عرصه تیغ فنا گشته
قریب دو هزار و پانصد کس بتیغ اعتقام گذرانیده شد در آنمنزل پرو هشت انگشته شمار بدیه آمد فضلی که بحمت
نوکری و راستی داشتم نداشته بود و در ترحم گشته نجات یافتند مستعدان اردو نیز بهمای مرغوب جهیز
یافته در رشته نظم گشته بدانسان جلد صیاد نورا تکمیل نموده و میرزا احمد کفرانی الاصفهانی که شاعر شیرین سخن
خوش طبیعت است این تاریخ یافته بود و ثبت افتاد و فی الواقع که در صغیر صیانیز شوش پر نوا خاسته
جواب بخیر طلوع آمد و فتح این قلعه کلید رشحاتی گردید بیت منت خدای را که بامثال میزان ۹ ملکه شد
زمین و زمان ارز فراخیست ۹ و از سکه حضرت اولی مصرت هیرسد ۹ تاریخ فتح گنجه کلید رشحات

ذکر وقایع حالات متفرقه و بیرون آمدن قلاع کوری و تفلیس تا ناموس و قضایا که بعد از
فتح قلعه گنجه و تسخیر جنگ قراباغ

بعد از فتح و تسخیر قلعه گنجه که چون امیر حسین خان ظل الله بجانب قراباغ
آمده عزم قشلاق قراباغ از مسلوک نا هموار او سکوده میکرد و برای مصلحت اقتضا او را از نظر اجتناب
انداخته بولایت آذربایجان مجمد خان زیاد اغلی قاچار گریخته از احوال او و وقایع سالهای که گذشته

مرتوم قلم جهان گردیده درحمت شده وبعد از مقام مهام قلعه باغ سمت واقعست بتسخیر قلعه کوریه
وقلیس وتوماتوس مصروف گشته موکب اجلال متوجه آن حدود شده وچون اصفاء ومحل نزول اردوی
گردون شکوه گردیده بنوعی رعب وهراس در دلهای مستحفظان قلاع مذکور راسیطره یافته بود که جهان محافظ
وحافظ واری درحیطه تنگ وبیکجهتی بخدمت محمد پاشای فرانسه حاکم کوری گرتاخابت درراه ودلخواهی بر
ثبات قدم ورزیده مطلقا از جاده مطاوعت آنقوم عدول وانحراف جایز ندانست بی اختیار کپ
اعتمادی بپایه سریر اعلی فرستاده بتوسط محمد پیک سیکدلی شاملو کرازخاصان درگاه بود عرض اسکاله
ودهنگی زبان اختصاص گشاده عرضه داشت نمود که اگر حضرت شهریار کامکار شامل حال این
خاکسار گشته مجرایم سابق مورد عفو وعقوبت نگردم سر قدم ساخته بخاکبوسی آن درگاه وادی آیم چون صدق قول
اورا بصیقل امتحان تابش حسن بخش پذیرفته ظهور رانده خدمت فرستادهای اورا بانواع عنایت شاهانه
توجیه داده مژده بخشایش بوحشه بادلی برافروخته مسیه وجم قاصدان گذیه مال گشته داخل اردوی معلی شده و
وساطت امراء ومقربان مجالست مجلس حشمت آئین مستعد گردیده منتظر نظر عنایت وعاطفت گشته وبعلاوه
خاطره شاهی از تاج وکمر مرصع واسپ زرین مرصع وسایر تشریفات وخلعت معززومباهی گردیده
وکلیه قلعه کوری را بصنوباس درگاه وسپرده از جانب اشرف کس بحیطه محافظت قلعه وضبط توپخانه
ومزاین تعین یافت وچون خاطر انور از قلعه کوری جمع گردیده نهضت همایون بجانب قلیس وتوماتوس
تصمیم یافت درخلال این احوال عرایض فراخت آمیز از جانب مستحفظان قلعه توماتوس رسیده التماس
نموده که اگر جانب لشکر ظفراثر توجه بسمت آنصوبی بایشان نرسیده وصدر عرصه عنصب جانمت اثر پادشاهی
بوده باشند قلعه را سپرده وجوی عجز وانخفار بدرگاه سپهر اقتدار می آورند مراحم حسروانی منشور امانی
مبنی بر عواطف شاهانه بآن جماعت ارسال فرموده اشاره نمودند که هرکس از ایشان بحوالی این دیار نرسیده
باشد علوفه وتیماری که در خان ومه مانده مضایقه آن نجانب نهشود وهرکس غربت دیار مردم
نبایه باهل وعیال واموال واحوال روانه گردد بهیچ وجه از لشکر حضرت دانسیبی بدایشان نخواهد رسید
روادار مستحفظان قلعه توماتوس اینمعنی تا سرمایه نجات دانسته بحکم روی امید بدرگاه جهان پناه آورده
به طلایع خاجره وخواجه شاهقات وافزه مخصوص گشته چون برگرداده ورفتن دانسته کس همراه کرده ساقا خاقا
روانه نمودند وبعضی که توقف اختیار کردند صلتهای مطلب خود فاخیر گردیده چون رده عامل گشت صدور
کرجیان بضرب سزاوقات عظمت واجلال گردیده عبد اللطیف پاشای حاکم تقلیس وآخایان ودرویش
سیفدار سردوجیه که درآن قلعه بودند صالح لطیف وتحفه پادشاهی برای احوال فرستاده کجنه وکوری وتوماتوس

چاپس نموده وبدلالت بخت سپهر اقتدار کس خود را باغوانیه مراحت نشان بخدمت اشرف فرستاده چون
رسیده عاطفت پادشاهی شامل حالشان گشته موکب اجلال متوجه آن حدود گشته وحکم همایون مبنی بر استمالت وقبول استیمان بآنجا
پادشاهی صادر بود عظمای آنقوم عرصه دوریاضت مصحوب جمعی پیک جاپچی پادشاهی فرستاده
پادشاه آن جماعت بصنوف آن مشمول سعادت اطلاع حاصل نموده اگرچه برایشان واضح بود که درسواحب
شاهانه شایبه خلافی مثبت وهرکس اماندادند از حضرت دانسیب کرده قرلباشش اعتماد بکل مقتضای
آبگیر وتقلیس قشلق بجهت ایلیان قلوب قوم وعشرت واصحاب خود امیاز آن قلعه کرا زجمیع مشهور
آفاق است ارادی بکر قلاع التماس نموده که یکی از امرای عالیقدر بسپاهی قلعه آید که قلعه را باو سپرده
بوساطت او بخدمت اشرف رسند حضرت اعلی شاهی ظل الهی علیقلی خان شاملو را بدین خدمت
مامور فرموده بجانب تقلیس نزدیک شده وچون خان مذکور قلعه قریب شده عبد اللطیف پاشا واخایان
ملازم استقبال خیام نموده وبغایت اطاعت وانقیاد وانقیاد آورده قلعه را بعلیقلی خان سپرده وآنخان
نیز داخل اردو شده بمعاملهپردازی وسواری سپهر انجام نموده حکمی بامانگرفتن
از قلعه بیرون آمدند وعلیقلی خان حسب الفرمان قضاجریان جمعی از خازبان شاملو وتفنگچیان را در قلعه
گذاشته خود باستقبال پادشاه ومعبران قوم بارودی کمپان بوی آمده ودراندک کسب چاپی پادشاه رضا
سعادت آستان بوسی دریافته بنوازشات حسروانه سرافراز شده وطلایع خاجره لشکر ایشان
علی قدر مراتبهم عنایت شاهنشاهی گردانیده نوکران توماتوس مقاصد ازجهه فاخیر گردیده وجمعی که
رضایی نبوده بسپاه اقتدار ملازمان درگاه وتفنگداران مامور گشته سالما غانما بسرحد رسانیده
وحضرت اعلی بتقلیس متوجه قلعه شده وبیک ومبرآنرا بحفظ احتیاط درآورده قلعه تقلیس قلعه ایست
در دامنه کوهی بلند واقع شده ازیکطرف که مارس قلعه دراینجاست سرابرشاخ آب رودخانه کر
اگرچه ازجانب غربی آمده بطرف شرقی پیچیده ودورحصار اوشیروان آب رودخانه ارس بوده پیوسته بایکدیگر
خرامیده اما بجوانب تقلیس که میرسد چنبره شده که بازشمال آمده بجنوب میرود ودرمیان جوانب قلعه ازشمت
جنوب کرده وبجانب شرقی می افتد ودرحریم شهر وقلعه کرآب میکند ودرین سکنه بستی مرتفع
واقع شده ودرمقابل آن کوه بلندی پیش آمده وشحنه پلی درمیان دراینجا نزهت داده ودرکنار تقلیس بواباتی
کرجیان ازآن شحنه پل تردد مینمایند ودروازه بآن عطفت کرده ازاهار مشهور وآخاقست ازیزآن شحنه
پل بیکدیگر وشهر تقلیس درجانب غربی آن شحنه پل افتاده وچشمهای بسیار وعیون بیشمار ازآن
کوه جریان می نماید که قریب بهشاد وهشت چشمه آن آب گرم است ودرزمان قدیم هریک از سلاطین

اسلامی گفته و گرجی بربالای آنجا بنای گرمخانه عمارت کرده استحمام مینموده اند و حمام مردم آن شهر منحصر در آن است چند حمام در میان قلعه و بسیاری در بیرون است و الیوم قریب بسی چهل حمام بکار بود
که بعضی را بر بعضی اشتداد و ابریت داشت ارتفاع بروج قلعه مذکور رسا بآنست که با فلک الافلاک
دعوی مجاورت مینماید و از هیچ طرف سلاطین آفاق را مسلط بر آن قلعه متصور نیست زیرا که از سه طرف آن
کوههای بلند سر بفلک افراخته و بخندق آب رود خانه کر میگذرد و به هیچ جهت مکانی که محل اقامت و نزول
لشکر تواند بود در حریم شهر و قلعه نیست و الحق بهشت در آمدن چنین حصین کمتر اتفاق میفتد و ولایات
گرجستان و شیروانست با این آسانی چنین قلعه آسمانی و توفیق سبحانی و بیزوالی اقبال حضرت اعلی
خاقانی نتوانند بود و لشکر آن شهر اکثر اوقات رای زنی و گرجی و طیش مسلمان نیز مسند کلیسا و معابد نصاری
گرگ قدیم است در آنشهر و حوالی آن بسیارست **وقایع** آن ایام که در اثنای نهضت همایون
بطرف گرجستان اتفاق افتاد قضیه فوت کرکین خان و له سمیون خان والی کارتیل است که
جمعی از معتمدان آن سلسله بدرگاه جهان پناه آمده از آن واقعه اخبار نمودند حضرت اعلی
نوازش فرموده لوا رصاب خان پسر او که در آنوقت چهارده سالگی داشت بجای پدر نام سپهسالاری
و الله بحکومت ملک موروثی و لقب ارجمند فرزندی سرافرازی یافت احکام شفقت آمیز اعلیحضرت قاهره
جبت او و تحذیرات اسکندرانی سلسله ارسال داشته از زمره مقربان بساط اقدس محمد بیک پکلی
شاملو را بمنصب فرستاده مکرر پرسش نامه کاکی کرده بشفقت و عاطفت شاهانه مخلص و امیدوار
گردانده او حسب الفرموده عمله و در ثانی چند روز از گرجستان عود نموده اکثر امیرزاده با و از آن
گرجی همراه او بپایه سریر اعلی آمده سعادت آستان بوسی سرافراز و بر ارباط خاص ممتاز شدند
مواد اعتضاد و استظهار گرجیان آن سلسله عاطفت و شفقت حضرو گاه مکار اعلی نژاد بهمت از دنیا و ذخیره
و حضرت اعلی از شمول عاطفت و بنده پروری میرزاده های گرجی را اعلی قدر مراحم بحشم عنایات
شاهانه و عطای بادشاهان مواجه و مهمات ایشان بروجه دلخواه ساخته آنها را خوشدل و شاد و سامان
روانه اوطان گردانیدند و بجهت لوا رصاب خان و دیگر بارده خلایع فاخره و منوچهر و دارده نژاد
مواعید دلپسند و مراحم شاهانه امیدوار گردانیدند و حکومت مظفیس و کوتوالی قلعه تفلیس سلطان حسین
الدین لو مشهور به دلو محمد لشو بعض بافته جمعی اهتمامان خاصه شریفه را بعضی قسمت بوده اند که همراه
محمد سلطان در آن قلعه بوده و محمد بسرعت تمام خایه اصلوه و یراق قلعه گوری و توپانوس صحرائی
که جهت قلعه ایروان نقل شود و چون خاطر انور از مهمات آنصوب فراغت یافت منظر و منصور از

معاودت افراخته کوچ فرموده چون همیشه تسخیر ولایت شیروان و تعمیر قلعه ایروان در ضمیر اهتمام
پذیر رسوخ داشت رای جهان آرا اقتضای آن کرد که متوجه سر حد ایروان گشته به تعمیر قلعه اسپی بپردازد
و بعد از فراغ خاطر از آن امر بارگاه مشخص شود که در این سال حرکت لشکر روم بدین مرز و بوم واقع
شخواهد شد و در میان شیروان از نموده و کوه ماهوس کرده مضان حضرت سلطان به الصوب بانعطاف
یافته در بهستان آسمان بنوفیق حضرت ذوالجلال بصبح و تسخیر قلاع شیروان پرداخته بدین عزیمت داعی
خان فیروزی عنان از راه جبال احماد کوه راهی بود در غایت صعوبت از کثرت جنگل و درخت و بیشه
آفتاب را بمجال تابش بدان سرزمین نیست شبیب و فرازش با صدق آهنین افتاده **بیت**
کسی ندیده فرازش مگر بچشم عقیر ۱ کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان ۱ ضیق طرق بمثابه که در گذر
جابا یکه سوار بصد تشویش عبور میسر بود و متوجه شده مطیعات لشکر را بحیثه مستقیم فرموده هر روزه
یکه کرده کوچ میکردند محلها قریب بهم و روز راحت سپاه و منصور را آن راه عبور نموده در کوچه دیگر
مجتمع گشته **وقایع** این سال که در احکام قلعه گنجه نظامی رجوع آنست که امیر ابوالوالی گنجوی
شیرازی بجهت خویشی داری و مسامحات که از سلامت نفس و کم آزاری در ضبط و ربط و وجوه
شرعیه مینمود و علاء الدین بی اطلاع او حسابرسی کرده در وجوه و متعلقه بسرکار حضرت امام
الجن و الانس تصرفات کرده بود و نه از منصب عالی صدارت معزول گشته قاضی جهان قدیر خان
بر جان که از اجله سادات عظیم القدر بسیبنی حسنی فردوس دارالسلام قاضی جهان و وزیر حضرت شاه
جنت مکان بوده اند بدین رتبه عالی سربلندی یافت و بعضی محال عراق که معظم آن در ایالت اشرف اعلی
و زیده و قم و کاشان بود از زمره و بمیر جلال الدین حسن اصفهانی که سید فضل صاحب
حسن از سادات شهرستان اصفهان بود و آباء و اجداد عظام همیشه در این دودمان قدیر بمناصب
عالیه اختصاص داشته اند تفویض یافت **گفتار در تعمیر قلعه ایروان و حالات متوکل**
قبل از عزیمت دیار شیروان جهت وقوع یافت چون موکب ظفر نشان در کوچه و گذر نزول اجلال فرمود
عساکر منصوره فوج فوج بردرگاه جهان پناه آمده مذکر اجرای عظام و طبقات لشکر ظفر فرجام
امیر بیردی خان و بعضی از ارکان دولت درگاه و مقربان بساط اقدس که حسب الفرموده در رکاب شرف
توقف نموده باقی تعمیر قلعه ایروان مامور گشته بسرکاری امیر قلی بیک توپچی باشی متوجه انجام آن
خدمت شده و حضرت اعلی شاهی خلل آبی با دوازده شاط و شمول احتیاط از ساحل دریای کوکچه عبور نموده
سیر کنان و صید افگنان از راه سپسحان بطرف نخجوان توجه فرموده در خلال ایجال عوزنی گرچه

بگفتگو که در زمان حضرت شاه جنت مکان از خانه معنوبان این دودمان و بعد از پسیوع واقعه ناگزیر
آن حضرت همراه سیمون خان بگرجستان رفته بوده و چون سیمون خان چنانچه در این اوراق سبق ذکر
یافته گرفتار روسیان گشته او را با پسران بردند مخدرات آن سلسله که با وی مذکوره را با پسران
فرستاده بودند که در خدمت ملازم پرستاری قیام نمایند و حورت مذبوره تبعیرات بخدمت والده
مخبره سلطان محمد خان خوانده کاردوم مشهور بوالده سلطان که در امور سلطنت آن دودمان صاحب
اعتبار بوده پسید و بنا بر طرز دانی آداب خدمت نزد او راه یافته چندگاه در استیلوں بسر بوده در اندک
مدتی بگیک در ارکان دولت سلطان روم بتخصیص درویش پاشای وزیر اعظم باطاق یکی از اعیان
دولت آمیس اعتماد عالم و ترقی احوال ایشان را بر مطالب عالیه دنیوی راجع و مقدم داشته بحسن
و نزاع میانه دو پادشاه والاجاه موجب خرابی مملکت و اضرار احوال عجزه و زیر دستان و در بخش خونریزی
خلایقیست و التماس نموده بود که بجهت حصول یکنامی و نیاه و مثوبات حقیقی بساط مملکت را در بوراه
پادشاه دینی جاه روم بادی الفت و وفاق گردند که از مبطرف تیره نشده ان حیزانه بین حضرت صاحبقران
پادشاهی و وزیر اعظم باعث صلح شده و بهر طریق رضای خاطر اشرف بوده باشد این امر خیر انجام را
مستقبل میدانند از مبطرف جواب عرایض سیمون خان را بین نهج قلمی شده که هر دو میدان ایشان خاطر
آن خیال خیر سرشت که میانه حضرت شاه جنت مکان و پادشاه مرحوم سلطان سلیم صفوا طاب مهده و میان
موکده باین استحکام یافته بود که نسلا بعد نسل میانه این دو سلسله مخالفت نبوده باشد بعد از واقعه
ناگزیر شاه جنت مکان انجرد اندک اختلالی که بجهت میانه خواهان و یاغات در میان قزلباش واقع بود
و ایشان فرصت یافته بجهتی نقض عهود و پیمان کرده مملکت موروثی ما را بالطف متصرف شده و اندک
نمودن مطالب حق موروث خود یم اگر فتنه فاخره ای ممالک روم عهد و پیمان پدران را منظور داشته
در مقام الفت باشد و سنوی زر صرفه طاقه آنرمان مقرر کرده و ما نیز بجهت ترفیه حال طایفتین و اعتبار
از طریق خصومت و عناد عدول نموده سالک مسالک دوستی و اتحاد دیگر دیم و اگر لجاج و ورزیده در مقام
عداوت بوده باشد توکل بالطاف ایزدی کرده دست از مطلب حق موروثی باز نمیداریم انچه حضرت
باری متعالی خواسته باشد چنان خواهد شد و مدت مدیدست نزد او راه از نامور چاپه نیست و امیدواریم که زیر سایه
الطاف جلیه او مطالب خود را تعاقب کردیم دیگر در این سال آنست که چون در زمستان سال گذشته
کرزابات ضلال متوجه تسخیر گنجه و فنه ایلغار نموده بود از جمعیت روسیه نوجی بساحت آمده و چند قریه را از قری

گرگیجه و کر گر بامیر گونه خان متعلق بوده غارت نموده بودند در این سال امیر گونه خان متعلق بوده غارت
نموده بودند در این سال امیر گونه خان با اتباع خود و جنود آراسته ساخته و غارت الکای و اسیان
رفته تا حوالی خطه وان و حادود آنرا تاخت کرده سالما غانما باز گردیده از امرای اکراد محمودی که در آن حدود
میباشند عبد الله بیک خوشاب و رستم خان حاکم حصار و مصطفا بیک حاکم ماکو و زیل بیک حاکم
چورس و اجان میراس سخن آنطرف سیامیر شرف حاکم جزیره و ضیاء الدین خان ولد شرف خان حاکم
تنلیس و کرجاستان بکاری بنا بر اظهار رد و تحاهی و انجاح مطالب و مقاصد خود نزد امیر گونه خان آمده با
اردو بارگاه جهان پناه آمدند و بسابقه خان مذکور در عداد و پخوان سعادت دریافته سابقا بعضی
امیر گونه خان بکجا ب ابرو ان رخصت یافت و امراء و اجان مذکور مشمول الطاف و احسان گشته
حکومت جورس مجدد مستقر در میل بیک و ماکو مصطفا بیک شفقت شد مبلغ دو لیست تومان شاهی عراقی
زر خالصه بادی انعام شده و الاجاد موجب خرابی مملکت و اضرار احوال عجزه و زیر دستان و در بخش خونریزی
خلایقیست و التماس نموده بود که بجهت حصول یکنامی و نیاه و مثوبات حقیقی بساط مملکت را در بوراه
پادشاه دینی جاه روم بادی الفت و وفاق گردند که از مبطرف تیره نشده ان حیزانه بین حضرت صاحبقران
پادشاهی و وزیر اعظم باعث صلح شده و بهر طریق رضای خاطر اشرف بوده باشد این امر خیر انجام را
مستقبل میدانند از مبطرف جواب عرایض سیمون خان را بین نهج قلمی شده که هر دو میدان ایشان خاطر
آن خیال خیر سرشت که میانه حضرت شاه جنت مکان و پادشاه مرحوم سلطان سلیم صفوا طاب مهده و میان
موکده باین استحکام یافته بود که نسلا بعد نسل میانه این دو سلسله مخالفت نبوده باشد بعد از واقعه
ناگزیر شاه جنت مکان انجرد اندک اختلالی که بجهت میانه خواهان و یاغات در میان قزلباش واقع بود
و ایشان فرصت یافته بجهتی نقض عهود و پیمان کرده مملکت موروثی ما را بالطف متصرف شده و اندک
نمودن مطالب حق موروث خود یم اگر فتنه فاخره ای ممالک روم عهد و پیمان پدران را منظور داشته
در مقام الفت باشد و سنوی زر صرفه طاقه آنرمان مقرر کرده و ما نیز بجهت ترفیه حال طایفتین و اعتبار
از طریق خصومت و عناد عدول نموده سالک مسالک دوستی و اتحاد دیگر دیم و اگر لجاج و ورزیده در مقام
عداوت بوده باشد توکل بالطاف ایزدی کرده دست از مطلب حق موروثی باز نمیداریم انچه حضرت
باری متعالی خواسته باشد چنان خواهد شد و مدت مدیدست نزد او راه از نامور چاپه نیست و امیدواریم که زیر سایه
الطاف جلیه او مطالب خود را تعاقب کردیم دیگر در این سال آنست که چون در زمستان سال گذشته
کرزابات ضلال متوجه تسخیر گنجه و فنه ایلغار نموده بود از جمعیت روسیه نوجی بساحت آمده و چند قریه را از قری

فراغ خاطر از تمام قلعه مزبور خاص بر تسخیر ولایت میشروان معطوف دارند انشاء الله وجه دالعزیز

ذکر توجه موکب همایون بخطه ارمینیه و ارزروم و خاطر از خصومات اوزبکیان پرداختن و توجه

اقبال بتسخیر شیروان و آن حدود

اردو بارد قصبه ایست بغایت دلکشا و دلنشین در جانب شمالی ارس کر سخن پرداز خطه شیراز خواجه حافظ شیرازی مطلع سوانح طبعه تراوشات قرائحش فرموده **بیت** اصبا بگو که بر سر راهت چکرده ام ۔ بوسه زنان بر خاک آن وادی و دستخوش کس نشن ۔ اردو در کوهی واقع شده در کمال نزاهت و خرمی بر لطافت هوا و عذوبت و مباغات و باغات دلپذیر دارد چشمه های خوشگوار بهره وافی از جمیع شئون دارد سرد سیری ایست که چشمه آبی در نهایت سردی و لطافت در انجا نبوده باشد مردم انجا بغایت مطری و مخلص عقیدت و دوستداری خاندان کرامت و ولایت نشان صفویه مشهور و معروف اند چنانچه در زمان سلطنت و مدت چند مرتبه بجهت قتل عام یافته و خرابی عام بآن بلده و جهت مقام اردوی اقبال باحوال سکنه و اهالی انجا مخصوص طبقه تصدیر بوظیفه که از اخفاء و اپنا و البشر قتل عادی عشر خواجه نصیر الملة و الدین طوسی روح الله روحه روی امذراه یافت و در این هنگام که آن حدود مهبط و مرکز اقبال خسرو جهان پذیرفت منظور عنایات شاهانه گشته از جمع تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم و در کل ولایت آذربایجان محسود اماثل و اقران خود چون آصف جم اقتدار و اعتماد الدوله و زعمای دیار عالم یک از آن سلسله علیه است در اقام حروف را بچا بر طول مدت معاشرت و مصاحبتی بر طریق اخلاص و تمکن آن جانب ملک احترام ناگزیر بود که در اختتام برخی از احوال سعادت مآل ایشان سلسله علیه بقلم اخلاص در صحیفه بیان نگارد الحقه آنجنبه رفیعه از فضایل و کمالات عدیده و حمیده حظ وافر بی بهره و نصیب بود طبع علی نفی گمره قصیده غرا در مدح آن صاحب اقبال در رشته نظم کشیده ابیات بلند و معانی دلپذیر پیدا و در آن مجلد این بیت مناسب اختتام است **بیت** تا ابد باد بر سیوه فضل اندر سنبر ۔ هر حسنی و خار کرد خط ارد و بادبن ۔ اکثر ایشان بجلبه صلاح و پرهیزگاری و زیور فاطبیت و استقامت و ذاتی و سلامت نفس و اخلاق حمیده و آراسته و پیراسته و همواره مرجع و ملجا عموم مردم آذربایجان بوده اند و دستور رفیع مقدار صاحب دلی بوده بکارم اخلاق ستوده موصوف و عالیجناب لی نفس و نیک اندیش حقایق مشهور و معروف اند و در فاطبیت و کاردانی مرتبه وزارت دیوان اعلی محرز و مسلم گشته قریب هشت سال مسند وزارت دیوان و حل و عقد امور جهانیان بذات ملک صفاتش آراسته و همواره بر توالی مراحم و عاطفت شاهانه بر ترقیات احوالش تا فرقه روز بروز بایه قدر و منزلتش بلندی میگرفت طبع در بارد کامجش کاذ انام در دربار سعادت مدارش مرجع خاص و عام مهام حاجات

بر وجه و نحو اتم مهد بر گزیده مدت عمل بخواست و طلب حسب راضی شود و از اضرار امور دی در خاطر خطیر آصف سلیمان تدبیرات خطور نمود القصه خانه سخن کوتاه از دستبرد حالات پسندیده و آن وزیر صاحب رای بایجز و قصور معرفت در سروسان کوشه اندیشه از فکر اوصاف حلیه آن دستور ملک آرای در زوایه خمول و ناگامی مستمگ گر اگر در این باب خوض رود سخن بدرازی کشد لهذا در اجمع ام بهمین قدر اکتفا نموده دامن دستور پیر خلف صدق مرحوم ملک بهرام است داد بزرگی بود کریم الذات و کریمی پسندیده و اوصافی در زمان سلاطین ماضیه بر پنج آبا و اجداد بر سنه غره و شرف متمکن و آنا بکایت و بزرگی از ناصیه احوال ظاهر و نمایان و پرتو الطاف سلاطین بابسند در برد و حساب اماثل تابع و نمایان و قطع و فصل مهام الملک برای صوابجایش مخصوص بوده در زمان ماضی رود دست و جهانگشایی خاقان سلیمان شان جنت آشیان اجد الجاشا و اسمعیل اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان چند گاه بباهر عجز و سعادت حاسدان و ارباب غرض کرست غرب اختیار نموده از وطن مالوف جلا نموده بر حسب تقدیر در ولایت مصر آن حدود اقامت داشت تا آنکه کار فرمایان عالم ابداع البدایم مهاجرت را بانجا رسانیده و مصالح راحت و فیروزمندی آماده گردیده و حضرت خاقان سلیمان شان بر حسب اشتیاق خطه دلکشای اردو بابا افتخار قدوم همایون زینت افزوده مشاهده منازل مرغوب آن صاحب دولت کر آثار رفعت و بزرگی از آن نمایان بوده فرموده اند چون از حوادث پروران و مضاربت زمان و خالی بودن از وجود صاحب مکان فی الجمله اهتمام بجان راه یافته بود آن حضرت از سبب اهتمام پرسیده اند حسین بیک لله کر از خاصان درگاه و جان سپاران دولتخواه بود اوصاف حمیده و اوصاف ستوده صفات را معلوم داشت حقیقت احوال او و مساعی جمیل رسانیده و قرابت قریبه خواجه حسن منشی نیز کر در آغاز عروج آن حضرت بخدمت طغرائی غرای این دولت ابدی الصلة رزگار اخلاص بر بساط شرف اقبال او نگاشت علاوه توجه شاهانه گشته حکم استمالت باسم او عز صدور یافت کر روی توجه بوطن اصلی آورد ملک بهرام بعد از ورود آن منشور عالیشان باستظهار مقام متوجه مسکن و مقام مالوف گشته تبارک احوال و سرانجام می پرداخت و در زمان خجسته نشان شاه جنت مکان را توجه بآن بلده و جنت مثال بود و چنانچه طرح تمثال آن بقعه شریفه را حسب الاشاره همایون نقاشان نادره کار و مصوران معجز نگار در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه فردوس نگاشته کلک موی شکاف کر داسیده و انامکر را نشاط سیر آن خطه طیبه و شکارهای روح ارس از خاطر انوار سرزده آنمقام فرخ افزا همین مقدم آن حضرت پسپهر اعتلا عزیمت اقوای مانع ارم

در سر مرتبه کلبه آن جناب را اختراعت و دم بهجت از دوم نوبرانی ساخته و در آن منازل و مکانت علو ارزم جشن
و سرور و بهجت و سرور می پرداخت و آنچنان موجب ازدیاد و مواد عزت و تضاعف جاه و حشمت آن عالی
منزلت گشته پایه قدر و منزلتش در مرحوم میرزا کاظمی منشی نیز که بود از غایت لیاقت و استقامت او آماسته مانایه
ترقیت بود بنابر قرب قرابت و خویشی که با آن صاحب داشت منصب ارجمند انشا ممالک سرافرازی
یافت و بیش ترقیت و نظر کیمیا اثر آن حضرت در این فن ترقی عظیم کرده بنگارش برامع نگارش رقم نسخ زیبا
آن عنوان پیش گیرنده لفاظ طمام زدین ناشش بر صحیفه بیان چون مروارید غلطان و چندین سال از
زمره محرمان سریر قدس و معتمدان بساط انس بود آری پست هر چه هست از صاحب نظر است ها نظر اکسیر
کیمیا اثر است ها از آنجا نزد بیکسو صفحه حیثیتی آن سلسله اکثر اوقات یکی از مستعدان آن طبقه در این دولت
ابد پیوند بین منصب والا سرافرازی داشته باشد آن صاحب سعادت عالی همم در آن بقعه حرم جانان
کرم گسترده آستین همت بر دوده از مواید انعام و احسانش محفوظ و بهره و در پیوده و پیوسته عمر شریفش
از مرحله هستی بجا و زنوده بسر منزل نود رسیده و در این اواخر ایام حیات از اوج چهت اطراف و اکناف
سعادت زیارت و طواف عتبه مشرفه حضرت خیر الانام و روضات مقدسه ائمه کرام علیهم السلام
نموده عزیمت آن سفر مبارک نموده در ماه پس شام و بیرنب مراجع و مآبش از جاده استقامت و
اعتدال منحرف گشته ریاض قدس خرامیده و له ارشدش او هم که توفیق مرافقت و همراهی پدر بزرگوار
یافته بود بعض مطهرات آن سیکو سیر را در بمبای که بقعه حیدر مشهور و معروفست مدفون ساخت تا
آنکه در سالی که مغفرت پناه معصوم پیک صفوی متوجه آن سفر خیر اثر گشت و ببمبک پیک پسر بزرگوار مرحوم
مذکور همراه بود حسب شریعت پدر را از آن مکان بهروس آورده بمدینه طیبه نقل نموده در جوار ائمه
بقیع علیه السلام مدفون ساخت و او لاد کرامی آن جناب که در حین وفات در قید حیات بوده
و مسود او راق فی الجمله معارفی بحال ایشان بوده و هیچ نگذاشته و هر چند که در پی احوال آن سعادت
مندان مناسب پسیاق تاریخ نیست بنابر آنکه ایاقی که در صدد ردا پسیان شده بصحیفه مصادقت
و اخلاص رابه نگارش آن آرایش داده میکوشد که از اضاف صدق اتصاف آن جناب اول پسر
پیک مذکور است که بجلیه قابلیت آراستگی داشت و در اوایل حال که از خطه اردو بایران آمد بار دوم
معلی از ملازمت رکن السلطنه معصوم پیک صفوی اختیار نموده منصب انشا و شکر نویسی یافت
و بالاخره هر تبه در ارست ترقی کرده چند سال من حیث الاستقلال بهان خدمت مشغول و در سفر
حجاز مرافقت اختیار نموده چون معصوم پیک را چنین که محرم شده بود بتبع عذر رو میان گشته از

بشیراز آمده سفر جا ساز داده رخت هستی بدار الملک عدم کشید ت اویز چو چهلد پاک مردان
گردیده بآن جهان شتابان د دیگری از اولاد عظام ملک بهرام سپهر وزارت و اجلال عماد الدوله
غفران آل حاتم یک که بعد از فوت والده والد ماجدش منصب کلانتری اردو با منصوب گشته با وجود
حداثت سن و صغر شان بتاب از روی کمال دانائی و بینش علم ازم آن مهم اشتغال مینمود تا اکمه بجهت
دلکشای بعضی از حساد آنمکان از آن مهم منفصل و معزول گشته بار اداده خود ترک کرده بار دوی معلی آمد بعد
چند گاه وزارت دلو بوداق روملو حاکم خوی ضیا رفته و چند سال بآن امر مشغول بود چون او بواسطه
از حکومت خوی معزول گشت جناب آصفی یکه و سالی بی شغل و عمل دار اده سر بسر بکنج عزلت شتافته
مجاورت مکان روی نموده و در زمان اسمعیل میرزا کو تواب اسکنه رشان رضوان مقام بر مسند فرمان
روائی جلوس نموده جناب آصفی بمنصب وزارت و لیجان اقشار حاکم دار الامان کرمان یافته قریب هر
سال بی حیثیت الاستقلال در دار الامان مذکور بآنمهم مشغول بود و در زمان جلوس همایون حضرت
شاهی ظل الهی که ولیجان بار دو آمده ایالت و فرمانروائی کرمان بچکاش خان ولد او مفوض یافت
جناب آصفی بتکلیف ولیجان طوعا و کرها بمستوفی تحمل مهام وزارت او کردیده چون میانه چکاش خان
که پیوسته در جوش باده خود سری و خود رائی بود و بعقوب خان بنوعی که جامه پرداز در محل خواجه سرایان
پرداخته بر سر او لشکر کشیده و در ظاهر دار العباد و تبریز جنابین محاربه و وقوع یافت چکاش خان از
نیرنگ سازی چرخ مشعبده در خطه یزد بدست لشکریان شیراز بقتل رسید احوال و اسباب آصفی بدان
واقعه بتاراج رفت اما یعقوب خان بعد از ملاقات آن عالیجاب را در معتمد خود مهادی داده همراه
خود بشیراز برد بعد از انکه قضایای مذکور بعرض عالیجاهان سده جلال رسید در ایات جهانکشای
شاهی ظل الهی در دار السلطنه صفاهان مرتفع کردیده حضرت اعلی در ازاء حقوق خدمات مورد شی
و بیگونه خدمتهای سابق و لاحق که از ایشان بظهور آمده در معتمد ترجمت جناب آصف صفات در آمده
توقیعی بمطلب او صادر شده بیعقوب خان که از بادیه هوش ربایی غفلت سرمست شده بود بهوش آمده
مبادا مطلب او بجهة تحقیق خیانت اسباب چکاش خان بوده باشد فکرهای بیجا حاصل و اندیشهای
بیهوده بخود راه داده در فرستادن متفکر و متردد بود چون کارفرمایان قضا و قدر چنین امور خیر را کما
در ذات کامل الصفاتش بود بعد بها داده بود مذکر در خدمت گذاری بر سبیله دوران رقم پذیرفتگی
ظاهر کردند و پس عقده های مشکل گردایس دولت ابد بنیاد بمساعی راسخ کرده کشایی کشوده و قاطبه اقوام
عبیر فامش خال رخسار سلطنت و شایع کلک جوامع نگارش زیور نگار پیشانی دولت کرده و اثری بر بلندی

باطل و مرتب نگشته بخزر ساوس چاره نیافت و آن جناب بر فاقت تو چی در حمایت الهی روانه بآ
سرا علی شاهی ظل الهی شده در دار السلطنه اصفهان بسعادت پابوس اشرف و غرز مجالست مجلس
عظمت آئین استعداد یافت و در وقتی که فرمانروای کرمان را از شیراز بجهت استقام مهمات دار الامان کرمان و
قلعه بوسعت خان فرمانروای کرد رمحل خود سمت گذارش یافته نامزد شده بود مشار الیه جناب آصفی را که صاحب
وقوف بمهمات کرمان و سالها در میانه طایفه افشار و دمو امش بوده همراه فرمانروای کرد و اقتدام
مهمات آن ولایت را بهرای صواب نمایش منوط کرد انیده بنده آن دستور صاحب رای خدمت مقرر
بوجه و نحوا صورت انجام داده و در شیراز از سعادت آستان بوسی سرافراز کردیده و حضرت اعلی آثار هنر
و هوشمندی در ناصیه احوالش مشاهده فرموده در مقام ترفیعش در آمدند و سخت منصب جلیل القدر استیفای
ممالک محروسه سر بلند گشته شش ماه در کمال استقلال بآن مهم پرداخت اگرچه بسمت استیفای
داشت اما همین توجهات شاهانه اکثر امور وزارت دیوان اعلی از وضع و نسقی پیشه بوده فوقا بایه قدر
و منزلتش افزوده در اقطاع می یافت تا در اول نوروز نوشقان نیل مطابق سنه الهجره منصب عالی وزارت
دیوان اعلی از اقطاع یافته مدتی مهمات مالی و ملکی ممالک محروسه برای عهده کفایتی آن دستور صاحب
صیت مفوض کردیده چنانچه در محل خود مستطیر خواهد یافت هر چند سطری از اداء اوصاف کمال و صورت احوال حمیده
مضامین او صدور داستان پیرایه تاری خلم دوزبان بر ساحت بیان پرتو رقم افزاینده چون محل
مناسب و اخلاص قوی بود لهذا بمصداق فی اجمالها به تکرار پرداخت مجملا آن عالیجاب از کمال دیانت و اخلاص
مرویش طباق دولتخواهی برکرسته همت و عرض عدت وزارت خدمات پسندیده و کارهای سنگرف
قرار او این دولت ابد پیوند مصفف ظهور رسانیده چون الوجود باعث رفاه حال عالمیان و سرمایه
استقامت احوال ایرانیان کردیده رسم مذموم جرم و جرائم که در زمانی سابق در جنس رشوه و کفایت خود شایع
ساخته موجب تفرقه خاطر خلق العالم بود در میزان عدالت و دانائی و مقیاس بصف و ملک آرائی همایون
اعلی پس ناپسندیده و ناپسندیده مینمود بمساعی الطاف شاهانه از میانه طلایع برانداخت و چشم خود را
از بسیت نگاه و انعام مساوی در آداب بصف و داد و دهی و پیشه ور در قاعده حساب دانی و اهتمام امور
دیوانی کرده او قدره و فانوس بود چنانچه هر شبکه از جناب اشرف اعلی بخدمات مامور گشته از موا
عنایون دوری جست آن خدمت را بوجوه اخلاص و کمال دولتخواهی سزاوار عزت و مرادانی بر وفق
رضای اشرف و صلاح دین و دولت قاهره منقدم رسانیده مرضی و مستحسن بود چنانچه هر یک از آنها
مفصلا در طی وقایع آتشان رقمزده کلک بیان کردیده و در همقام چون شاه بکماری بود زبان قلم از

طول کلام اندیشیده و از آن کوتاهی کرده تا آنکه در سال سیت میل سنه و عشر و الف که هنگیر قلعه را در وقوع عصیان امیر کوه خان براوست عامور بود اسبی از پای قلعه حال براو متغیر گشته بجنجا درگذشت و موجب اندوه و ملال مجب بیان گشت و بنوعی که در قضایای پیشه مذکور همت بحریر یافته قطعات مرحمت میرزا ابوطالب که در جمع مواد و مصداق الولد سر ابیه و در فنون فضایل و کمالات علمیه و صناعات دقیقه مرتبه رجحان داشت و این هر دو اقبال بعد از مرگ معاصر و مصاحب پیوسته و سنه یازده و سنه یازده و الف که نسب پهال بنام نامی آن عالیحضرت از ملک فضایل عرش و سطری از اوصاف کمالش در صدر صحیفه اول دیباچه کتاب رقم پذیر پرتو بیان شقت و السعادت حضرت اعلی شاهی ظل الهی که طبع حقیقت سنجش قانون حق گذاری است بیجای والد مغفران مآب بر تبه والای وزارت و دیوان اعلی ارتقا یافت و اکنون که وقایع احوال مصوص از احتمال این دولت عظمی مرقوم قلم و اسطی نژاد دست و سنه یازده هجری و عشرین الف رسیده و سر بر وزارت بوجود گنجینه الجود آن آصف سلیمان مرتبت مزین و مجلل است امید که همیشه در ظلال عاطفت این صدیقه زمان کامروای دولت و کامیاب سعادت بوده باشد و دیگر از اولاد و الا نژاد ملک بهرام و برادران میگوید سیرت آن وزیر آصف مرتبت بوزنجمه مقام ابوتراب پیک اندیشه بهرام و فور قابلیت و اتصاف داشته و موصوف و در علم سپاهگری و نویسندگی مشهور و معروف در زمان شاه جنت مکان علی قدر و دودی معلی مرافعت برادران بمنصب کمالات مشغول بوده و ابوتراب پیک چندگاه بمنصب اسپیتانی مشهد مقدس معلی مقرر گشته بهان مهام قیام داشت و در زمان فرمان روایی اسمعیل میرزا ابوتراب پیک بوزارت مرتضی قلی پیک خان پرناک حاکم مشهد مقدس منصوب گشته متوجه آن صوب گشته بکمال اعتبار و اعتبار بارگاه قدر ارتقا داشت قضا بساط عمرش در نوردیده در آن روضه مقدس مدفون گشت و ابوطالب پیک منصب اسپیتانی علی قلیخان شاملو پیکر بیگی بهرات کرباوفای الفه قرابتی داشت در بارگاه عزت او در آمده چند سال در دارالسلطنه هرات بفراغ بال در سایه دولت آن صاحب اقبال روزگار گذرانیده تا وقتی که عبد الله خان ازبک از ماوراء النهر لشکر بخراسان کشیده کمنه همت بر تسخیر هرات انداخت و مدت محاصره امتداد یافته کار بر محصوران تنگ گردید علیقلی خان و ابوطالب پیک را با یکدیگر و نثار تنخیان شاملو بر سم رسالت بیرون فرستاد که شاید بواسطت خیر اندیشان صلحی میان آورند عبد الله خان بر خلاف نورو آیین سلاطین جنت مکانی را نخاک بیرونی انباشته و از شناعت مرتکب قبیح باکی نداشت آن جوان پاکیزه روزگار را با رفقا بجای کلوله در میان توپ کلان نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش

بپیوند آن پادشاه چهره بر تخت هستی او را سوخته شاهباز حیاتش از راه دین و دولت و رضا جوی
طبقه‌ای علم قدسی پرواز نموده و زبان حالش استقبال میبرد **بیت** پنداشت سپهر گر ستم بر ما کرد ۰
در گردان او ما نده و بر ما نگذشت ۰ حقایق احوال و خصوصیت آن اصوال در محل خود نگاشته گلک سحر
مقال گردیده و چون جواد خوشخرام قلم در میدان بیان حالات اسبقه و الا مقام عقد را طاقه نگاه پوی نمود
اکنون وقت آنست که سر رشته سخن بدست آورده روی بر شاهراه مقصود و منهج مدعا آورد خامه ملاحظت
نشان بر سر حرف تحقیق رود و اقعه چون حضرت اعلی ظل الهی متوجه سیر قصبه اردوباد شده نذر معصومان
سر کار رفیع آصف صفات مرحوم چنانچه باید و شاید و در حوصله چنان گنجد بسامان و سپرد انجام اسباب
صیانت پرداخته و خرد و بزرگ آن ملک و با استقبال نموده از روی کمال عقیدت و اخلاص
جبهه عبودیت بر خاک سوده و از عبار رسم سمند جهان پای شاهی روشنایی دیده و امید حاصل نموده
آن حضرت بدیده عاطفت و مرحمت در آنقوم نظر انداخته در کمال فرح و انبساط خاطر و سکنگی مزاج
دلکشای آن سلسله رفیعه را بفرز نزول همایون زینت افزود و نذور و فرمان بر آن وزیر آصف نشان بخشیده
شاهانه کرد و خود میهمانی چنین باشد آراسته سادات خاص کلاهدار و با آرایش خلعت و کلاهگوشه بر حسار بآن مجلس
بهشت نشان لباس حور و غلمان در آمده و اقتداح راح ریحانی بگردش آورده مدتی و چند روز در کمال
مسرت و خوشی بعشرت افزای خاطر بوده و ملازمان آصف جم اقتدار لحظه از کشیدن اطعمه و اشربه لذیذه
و میوه های گوناگون نمی آسوده و از هر گونه مایحتاج آنقدر بر جمع آورده بوده که گرد باد آن مفقود بوده
و آن جناب چند روز را بتماشای جوانان کرم گستر و جمع امراء و ارکان دولت پادشاهی و مخصوصان و مقربان
سپاه طاقه بس و ملازمان درگاه که در رکاب حضرت اعتصاب بوده اند و امراء اعیان که از تعسیر قلعه
ایردان فارغ گشته فوج فوج وارد میگردیده اند مقداری گرامند علی قدر در جا بجا بر سم اقامت و مهمانی
ایثار میکرده اند اهل خدمت و ارباب طرب و مدهای مجلس بهشت آیین را بانجلاع فاخره و انعامات و تکلفات
وافره نوازشات بسیار فرموده بعد از چند روز اراده خاطر اشرف بران متعلق گشت که مواضع قریه
آن قصبه را سیر فرماید از آن جمله موضعیت و سه نام از قرای مضره و اماکن لطیفه روز در آن
کوهی واقع شده و دره در میان دارد و در هر طرف دره باغات سایه میوه دار ۰ آب خوشگوار
با صدق بخزی مس کمتر الا نهار و صدایق میوه دار مرش طوبی مثال بر برگ و بار و چون آن موضع
محل توطن و سکنی بعضی از طبقه علیه نصیر یه است و فی الحقیقه آنموضع ترهت بخش تر بآن سلسله
منسوبست و در انجا اسباب صناعت و مایحتاج به پیوسته آراده و با از سر کار آن عالیجناب بکرت بها و قیمت

گشته و بقیه از وقایع بین میزبانی فرو گذاشت نکرده و از انجا بسیر قریه الکیس که پسکه انجا اگر مسیحی اهل آن
و برخی مسلمان نیز هستند تشریف برده منازل آنطایفه نیز حضور منور گردانیده و نوع افرادی
صنایر بوده بعد از فراغ از سیر و ماشای آنجا و بصوب اردو باد مراجعت فرموده دیگر بار روان
علیه و طیه از دوره مقدم همایون رسکنه بسامان رم کرده و چون غرضیت جانب قراباغ و یورش
شیروان مصمم خاطر انور بود و راهی که از اردو باد با بالقصا قریه باغ میرود و به رود علی موسوم است
راهیست در مضیق جبال بغایت صعب و عبور دو سوار در پهلوی یکدیگر از مضایق آن بسیار دشوار
زمان کمتی متاع متقاد بود ست که امرا و اعیان لشکر و طبقات حشم بای فوج فوج و مرتبه مرتبه رخ از
عبور نموده و حواله رود برکشاط کوهساری مسطح و خلعت زار مروج دار و رفیع آمیخته و موکب اقبال بازه
بواسطه صعوبت راه و عبور لشکر انجم حشر در غلظه و لکشای اردو باد عشرت پیرا بوده گاه بخش سکنه
آن بلده بوده و خدمات اغراء سایسه علیه بصیر بروا قربا و اتباع اعتماد الدوله محضور مرضی خاطر همایون
و پیوستن بگاه خلایق کشته الحق دوست و دشمن و حساد و اضداد در زبان تحسین گشوده و حضرت ظل
شاهی ظل الهی کمر ز اظهار خشنودی فرموده و همگی ایلیان را بخلاع فاخره سرافراز گردانیده مدار
موکب همایون خال بصیر و زی و اقبال بجانب مقصد در حرکت آمده و امرای عظام و عساکر ظفر
فرجام کرباروان رتبه بوده طرف و جانب طلعه سابق را که سبب اصلاح وقت گشته و شاه بوده
بخواتیف نوازش و طبقات لشکر منت فرموده هر کس در کار اهتمام نموده در اندک فرصتی عمارت
طلعه را باتمام رسانیده و ذخیره و مایحتاج بشیران عساکر منصوره نقل انجا کرده حسب الامر اعلی طلعه را
بامیر گونه خان سپرده کوچ کردند چنانچه مذکور گشت بتدریج از دره علی عبور کرده در حوالی برکشاط
جمع آمده باردوی حضرت قرین پیوسته ذکر

جمعه لیب نغمه پرداز اقلم در نگارش احوال این یورش جرار
بدینمقال میسراید که چون خاطر انور از تعمیر طلعه ایروان و انقضای وعده سفر و میان اعلیحضرت
و موکب ظفر نشان از دره علی عبور فرموده در حوالی برکشاط نزول اجلال فرموده سراپرده و بارگاه
باوج عهود و اعتلا افراشته چون مدت سفر و ایام بیان بچهار سال رسیده واز حکم محصول قریب
بدو سال بود که عسرت و تنگی در کل حال آورده بانجان شیوع داشت و غله شعیر اعلی بادمه بود صفای
لشکر از نضد ان طین الدواب همراکب مانده پیاده راه خدمت سپرده و معارف اکثر سپاه
طوایف را لطف محرا نگاه داشته قوت و توانایی در مراکب مانده بود باری مدت ادایام بسیار

سپاهان و سپاه انجای لشکر بیجاپی رسیده بود و بسر حدی انجا میده و که در نظر عقلای عسکرت آگاه
یورش شیروان را در آنوقت مناسب نمیبود و هیچکدام از اعیان دولت در ایام مقام رفتن شیروان را
مصلحت وقت نمیدانستند چه قرارداد خاطر با آن بود که چون در ایام سال از دو میان هر کجا که شده بلاد
شبه مدارک عظیم بوده در بهار آینده با آیین شایسته خواهند آمد و میان شیروان باعث نه با طغی سپاه
و پریشان حال لشکر گشته در هنگام ورود مخالفان مقابله و معارضه با ایشان پیروان از حیز قوت و قدرت
عساکر منصوره زمی نشان خواهد بود و در اجابت جانب عراق دانسته سامان و سر انجام اسباب بیاضا
لوازم را مصوب همت پیشه ساخته از سر شیروان لاریجی نوید فتح شیروان شنوده
در حضیر اقدام پذیر حضرت اعلی جا گیر گشته بود که در ایام سال فتح آن یورش مطلقا احتمال نداشت و
میان رضی را که وقت حرکت لشکر در دم گذشته بود که از هیچ طرف مددی از مقام و پشتیبان قلاع مقصود
نیست اندوست رایان در آینده سپاهیگری بعهده میشود و لهذا بگفته بر عنایت آلهی گردده بدانطرف در
حرکت آمده و سخت محمد بیک ولد کور خلفای رود علو را که یکی از خاصان اسباط عزت و مردد قابل همچنین
کاردان بود بسفارتی فرستاده و مشورت عاطفت پرداخت بنوعی که بر و میان طلعه گنجه نوشته بجهت
واز هم بر آنطایفه تمام نموده با همه پادشاهی بیکدیگر یکی و سایر عظمای و اعیان رومیه در تسلم آورده
مصوب او فرستاده و بصلاح و پسند بر در آن حکم صدور فرموده ماحصل کلام انکه از روی همدستی
پادشاهی اندیشه دارد میدان غربت به تسخیر ممالک مورروث آورد با سپاهان و شیروان در حرکت آورده ایام الی الختام
ابواب فتوحات مبشر تایید مفتح الابواب بروی او بپای دولت ما گشاده تمامت قلاع ممالک او قلاع
آماقاک و درانمک فرصتی بدست نیامده در ایام سال خود حرکت لشکر واقع نشده و تا سال دیگر مددی بجهت مقصود
هیئت ملاحظه حال و خامت آمال خود کرده از روی عقل و دانش قیاس نمایند که از عهده و تاج و محصور ان
قلعه چگونه رسیده و از ترک قلعه داری و عصیان و مردم قلعه تعلقین تو مانوس را چگونه امن سلامت قرین حال گشته
غرا بر او این کلمات انکه اگر در مخالفت قلعه داری اصرار نماید بعد از انکه بتوفیق یزدانی بقعه و قلعه مفتوح گردد
توقع امان نداشته باشد و بدان جوانمردی که در کردن ایشان خواهد بود و تا آمدن محمد بیک
بپادشاهی رسیده و اتفاقا پادشاه خلفای رومیه مضمون زنهار بدان اطلاع یافتند تا بگیده و قرقوشه مشورت
در میان نهاده شمس الدین علی پاشا که در ایام جنگ از شیخ زاده های شیروان بود و کیفیات لیاقت او در
صیانه رومیه مرتبه اعتبار و پادشاهی یافته دولت خواه ایران بود آن را صواب ندیده و بدان اتفاق نکرده
مضمون زنهار شیخان شیاد و روزاق علمزده آنطایفه را بعهده و اقسون از جاده راه سلامت منحرف ساخت

ارکان حسیده و مفسده بر میان آورده بالجمله سبک اعتبار نموده بود که ولایت شیروان مبلغ زمان سوز با
ایران تعلق دارد و اگر فلک مانوسکر روی که هر خانه کج دارد نه دارد در این پیشامد ان و سلامت شما
مستقر دست و به حصار شما خی در اینوقت پیروان فیلسوف ایم رفت التماس داردم که حضرت شاه دران
سه چهار ماه ما را مهلت داده در اردبیل بسر برد آن حدود را بسیر و شکار مشغول فرماید تا لشکر در ایام بهار که
هنگام نزول آمد شدست اگر موافق رضای خاطر اشرف عمل کنیم هر آنچه رای جهان آرا اقتضا فرماید
بعمل آورده اما جمعی از نشاهی پیشمان که اوتام ایشان در اردوی معلی بود پیغام فرستاده بودند که اگر
پادشاه و آقایان روم پیش ایلچی پادشاه ما پیشدستی فرستاده بودند که بجهت ایشان کومک آورد
دارا داده خاطر ایشان آن بود که دست از قلعه و مملکت شیروان باز داشته بقلعه در بند که بحصانت
و متانت شهره آفاقست رفته به اعشان داده و در این نشان در انجا اقامت نمایند عسکر کومکی
وعده بوده مقتضای وقت عمل نمایند در این اثنا شمس الدین پادشاه ارزاد که آمده و مشیر الممالک
از جانب خواجه نگار و کتابات ارکان دولت عثمانی به بکام و ایلچی شیروان آورده شدت داد که چند
هزار یکچری با سپاه شما مامور گشته بگنجه آمده و عنقریب میرسند سرداری با لشکری عظیم تعین شده در
اول بهار متوجه اردو خانه یکرای خان ایالی خواهد شد با جوق تاتار به یورش شیروان مامور گشته عنقریب به
دو طرف لشکر بسپاه روم میرسند و آن جماعت را تحضین و قلعه داری ترغیب و تحریص نموده و هم را
از آن اراده منصرف ساخت و اظهار کشف و کرامات کرده میگفت که اولیا و اقطاب بلخ جزو اردو اند
که لشکر قزلباش تسلط نمی یابند و اگر به این ولایت آسیبی متوجه میگردد از اصلا از ایشان آسیبی بقلعه
و مردم قلعه نشانی نمیرسد چاوش اوجاق مفسده و خزعبلات سفاهت پیشه از سخنان واهی و اقاویل
کاذبه آن سپاه و ثانی عمر و عاص فریفته گشته دل بر مخالفت و قلعه داری پیشداد کرده بجهاد و شد
خود را در این نشان از آسیب جنود قزلباش مصیانت خواهند و در بهار بر سیدن کومک و لشکر نامدار مستظهر
چون مکرر بسمع اعتبار رسانیده که آن مکار بر صحیفه خاطر پرتو خلوص راه نداشته و التماس نموده بود که در میان محل
سنجق و طغیو دارد و در چه قبول دوراهی و دار خان اردی اردبیل را که محل نزول موکب مظفر شعار بود کوچ کرده
در سیم ماه مبارک رمضان در کنار آب کر نزول اجلال واقع شد چون رود میان حریم اردو بریده بود ناچار
جوالی گذارد یکبر نمود اگر اعتراف نماید از مظرف آب کوچ در قرا سو نزول اجلال نموده از راه عجله با سپاه ظفر
متوجه جلفه و شماخی شده و لشکر بایل و دار و با زاریان و سایر مردم اردو تا دو روز مسافت تمام عبور کرده
فوج فوج موکب همایون سپه شده الحق در آن هنگام عبور از آن آب در نظر بابعیده و ناممکن مینمود زیرا که از

شدت سرما و یخ بسته بارچهای یخ و برف قوت گرفته و کوه و کوه از روی آب میگذشته چنانچه ملاحان
ناچار و بعضی تشویش از میان برف و یخ که روی آب را فرو گرفته بود میگذرانیده و شتران و اسپان و
الاغان لاغر که قوت شنا و توانایی مجادله با برف و یخ نداشته در میان آب از شناها عاجز آمده و
غرق بحر فنا میگشته و اگر قوت دار بود و از پارچهای یخ و برف کوچکی می آمد رم کرده باز میگردید و هم
از یکطرف استقبال میکرد و نمیگذارد که بگذرد خطر در میان آب بست و پا زده عاقبت غرقه میشد و اگر رم
میگردید چون راه شناسنده و دیرا فشه غان تاب نشده اند قریب بهم فرسخ بلکه بگذرخ شناکرده هر جا
فرجه مشاهده و اب بیشه بصید مشغول پیروان می آمد نه مجال اقتضای بسیار در این عبور اعتبار کرد خطر شناکردن
رسیده و چندان از دواب و شتران غرقه شده که از احصا و شمار پیروان بود القصه موکب همایون فال
از عقبه ماسال که دشت مصباح روز سه شنبه دهم ماه مبارک رمضان پیاسامی لشکر پر داخته باین
شاه شه بحوالی قلعه آمده از بالای کوه احتیاط اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده در میان دو کوه و طرف
غربی قلعه منزل مناسب که قلعه زیاده از رمح فرسخ بود احتیاط نموده نزول اجلال فرمودند
که قریب چهار هزار کس کاهیش بود به قلعه رفته جواب بخجلت و سعادت بروی خود بسته
تا بلت های به مجادله گشاده چون موکب سعادت قرین
اجلال در بهای قلعه نزول اجلال نموده چون از عموم سپه خام تیرده نارکشته گیوان نهاد چشم کریمت
آغاز نمود کثرت بارندگی و بسیاری گل و لای بجایی رسیده و بمرتبه انجامیده که تردد مردم در میان خام
اردو دارد و بازار پیاده و سوار صعب و دشوار گشت و راه آمد و شد پر دانی نمانده و کشته آذوقه لشکر
بروی در کی آورد و رمح ماکولات ترقی کرده و جود کاه و حکم عنقا گرفت ناچار بتوجه خاطر بفرا هم
سپاه و غزای رزمی لشکر حکم شد که عساکر نصرت نشان طوایل الاغان باری و سواری که در بهای قلعه
ضرورت نداشته باشند بصحرای کنار آب کر کر میرسند و همیشه علف خشک و تر میرسانده و نمانده
لهذا اکثر اهل اردو الاغان باری و سواری را بار بر فتند این بصحرای مذکور فرستاده و نمانده
ماه آفتاب عالمتاب سر در نقاب حجاب و پرده احتجاب کشیده از زیر بار علت تاب چهره مقصود اگر
اوقات هوا مشرح سنج و سحاب مستظر بود و شبانروز بارندگی انقطاع نمی یافت و در آن دو سه ماه عساکر
ظفر نشان بصعوبت روزگار گذرانیده و با وجود اینحال چون ماه صیام باختتام رسید حضرت اعلی شاهی
ظل الهی متوجه امر محاصره و امور قلعه گیری شده بنزاوکما پوشیده و نمانده که ملا و شماخی در میان دره
واقع شده و طول شهر و قلعه در عرض دره افتاده و اصل شهر که چوت و پسکل رعیت است در دامنه کوه

طرف جنوبی شده و خانهای حکام و سپاهیان ماضیه بکوه و جانب شمال اتصال یافته و ارض آن پست
باراضی شهر از شعاع تمام دارد و در میان هر کدام را یک قلعه ترتیب داده هر دو را باهم اتصال داده
و در قلعه جانب شمالی که مکان مرتفع است برج عالی الماس سپهر عاس از سنگ و آهک ساخته و برداشته
که از غایت ارتفاع کنگره اندیشه از کمر کره تسخیر آن کوتاه است و از فلکی و استواری میان الماس کوشک
بلند و آن صورت پذیر نیست و سپه آوردن از جانب شمالی که در مقابل این برج عالی افتاده جانب
دشوار است باطمینان ملاحظه اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده مورچلها محکمت یافته چون در حین محاصره بعضی
دیوارهای خان قرار یافت و از جانب غربی که طول شهر و قلعه و طرف اردوی معلی است اول سپه قورچی
باشی و قورچیان علامه مقرر گشت و بعد از ایشان سپه ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان و بعد از ان
سپه قرچای بیگ و همگنان و بعد از ایشان سپه کیخلی خان حاکم گرمان و در راسهای جانب غربی سپه
یعقوبی خان لیگ آقاسی باشی شاملو قرار یافت و سایر امراء و عساکر ظفر قرجام نکو بمکنک سپاهیان مذکور
معین گشته و در جانب شرقی کسی تعین نیافت و چون مصالح و اسباب ضروری سپه در پای قلعه بود
و از راه دور میآوردن از کثرت بارندگی گل ولای که شتر و الاغ را مجال تردد نبود متعذر بود لاجرم
سپاهان جنود اقبال حسب الاشاره شهریار بیهمال که در عالم جوانی دانش امور پیران کار دیده بخرج
کار میدانند از راه دور شروع در حفر خندق نمودند و در هر چند قدم برج کوتاه ترتیب داده بر دور آن خندق پر عمیق
عمیق و کنگاره و مردم دلیر جنگی جلد را احتیاج در انجا میگذاشتند که می حفظ کار کنان جرء نمود و باشند
و بعد بنظر منیر سپر فشده و با وجود بارندگی شب و روز آرام نگرفته در سپاها کار میکردند و در میان
اوایل حال در کمال تخوف و غرور اطمینان بتجلد نموده از دروازهای شرقی و جنوبی که کمی بنود و بیرون
دروازه کوه صعب گشیده و آماده رزم و قتال میگشتند و بعضی اوقات بشتر آمده دروازه کوه صعب گشیده
آهنگ هنرسازی میدادند و از مظفر چون سپاهیان گرد سپاهیان که در جنب قلعه صفدر ورت بنود بصحرا
فرستاده بودند میسر نمیشد که بصعوبات و دلیرانه مخالفان را کوشمالی داده از بارو و متوجه و بی اعتنائی
بزیر آورده و در دامن و در اطراف پای پی اهتمام داده بشتر نهاده و سر راه بر متردین از دوی معلی گرفته و بستیزه
میبودند تا انکه بعضی از اعیان سپاه و ملازمان درگاه که قدرت نگاه داشتند و در شدند و بصحرا افتاده
بودند صورت و عتاب و خطاب شایان کشته سپاهای خود را از صحرا آورده و یکدیگر نبرد دیگر کرده
بروان آمده آهنگ جنگ نمودند از صدمات سپاه منصوره منهزم گشته در گهال تلال باز گردیده
و خبر بانیز بجوانی قلعه نزدیک رسیده سپاهان استحکام یافته ترک آن جرات و دلیری کرده در چهار دیوار

قلعه فرخنده اختر چسپده مرتبه سپاهان بحکم با اهل سپه جنگ در پیوسته اما کاری نساخته خانه سپاه
میکرده از مظفر پیشتر از پیشتر در سپه پیش براند و جرئت کمتر در اهتمام نمودند تو پهای بزرگ
کرد حین محاصره قلعه کجور ترتیب یافته در انجا مانده بود حکم شد که بپای قلعه شاهی حمل مناسب دهند
قبل از فتح سپه صباحت احوال تجرده و زیر پسندان حاکم ضابط لازم تعین بود و عنایت شهریاری و افتخار
خان قرار مانده تا شایسته این منصب والا و دانسته او را بدین پایه اعلی اعتلا بخشیده دالت و وقار
ولایت شاهی و امیر الامرائی کل ولایت شیروان باو تفویض یافت چون در حین محاصره بعضی
فتوحات دست داد که ذکر آن لازم بود بنابر مناسب چنان گذشت و قایع ایام محاصره را در بیان
سلک کشیده روی بقصه آورم انشاء الله تعالی

ذکر تسخیر کردن قلعه بادکوبه

برکارگاهان و قایع امور دولت صوری و پرده کشایان سپهر اریر و حسنات سلطنت معنوی پوشیده نیست
که هر کاوه دادرا بجان آذرین ابواب نصفت و فرزانگی بر چهره احوال سعادتمندی گشوده و نوای
دولت او را در اطراف آسمانی بخشیده اسباب آرایه بنیاری جنود اقبال فراهم آمده عقده های مشکل کارها
بسگشاد کردیده مانع نظران فکرت از بین صعب و دشوار نمایه بپای مردمی پرده کشایان سرا پرده
یعنی بآسان تر وجهی جلوه جلوه میساید مصدق اشتغال مهمات در آمدن فتاح سپهر اریر شعاع باز
گریه و در بندست که اطراف این یک جزیره حضرت اتصال دارد و طرفی که در جانب جنگی است بنوعی مناسب
واستحکام یافته که عروج بر خاک ریزان از اندیشه خیال پرداخت و آن یکه که بیات الاجواب و سه
سنگه مشهور و معروفست از غایت ارتفاع مارپیچ و قلعه دیوار است شهر که تا میان دریا کشیده شده از
توصیف و بیان مستغنی است و در اوان توجه رایات جهانگشا بصوب شیروان که قرار داد خاطر
مردمیان آن بود که ولایت را گذاشته بقلعه در بند رود مند در خاطر عهدی از ارباب جلادت و اصحاب صلابت
مظفر منیر و کر تسخیر آن دو قلعه آسمان سپه در اندک اوان امکان وقوع داشته باشد تا کی غبار اداری
دیده بصیرت الیشان تیره و تار کرده و چشم آنان اندیشه پوشیده مخور در قلعه شاهی محصور و با پیشه
رنج عساکر دلیر منصور زیاده اهتمامی در ضبط این قلاع نکرده چنانچه گوتوالان و حارسان هر دو قلعه
از یک دیده بودند سبب کس نپرسیدند آنهم اکثر مردم بومی انجا بودند که در سلک سپاهیان منتظم
گشته صاحب علوفه و یتار شده بودند بعد از چند روز که موکب همایون خان عزوجلال در شماخی نزول اجلال
فرموده عساکر اقبال به محاصره و قیام نموده بعضی از صواحب باده کوبه بدلالت بخت بیدار و دولت
خواهی این دودمان اقدس ظاهر ساخته رفته رفته مردم را بحیات خود آورده با کید مکر صواصفه نموده و

کرفتن کوتوال و حارسیان کردند و هنوز خاطر شان از مواضعه ایشان فی الجمله آگاهی یافته آنچه پیش
دستی کرده با اتباع و موافقان و مردم خود بر سر کوتوال رفته او را بدست آورده و متعه او را
جا بجا کرفته و هر کس در مقام مدافعه در میامد او را کوشمالی عبرتزا میداد و حقیقت این دو کوتوالی را بپایه پیشکاه
اعلی عرض کرده مصالحت کرفتاران را با سرهای متمولان بندرکاه و ملک آستیان آورده و زر را از آنجا
میکرفته مبنی بنوازشات شاهانه سربلند کشته اکثر آنقوم را بانجذاع خاطره و انعامات و پسیو، خلاعت
امتیاز بخشیده باموال و اسباب و متملکات خالصان که بحیطه ضبط مردم بادکوبه درآمده بود با عاطفت ایشان
متصف شده و خلقی عظیم از مصالحت و پسوالی بدین آسانی بدست درآمده عارس و کماکان مقیم بادکوبه
و چون دو کوتوالی صواحب بادکوبه در ولایت شیروان استمرار یافت املاکی در بندر انیز بالکلیه از کرفتن ایشان
ملازم دو میه شده و در سلک سپاهیان منتظم بوده این هوس در ضمیر جا کیر آمده در مقام دو کوتوالی
درآمده ولد خواجه محمد در بندی که پدرش در زمان حضرت شاه جنت مکان در شیروان خدمات پسندیده
بجای آورده از مجلد دو کوتوالیان و منشوران انظار عفت شاه جنت مکان بهره وری یافته از دیکران امتیاز
امر سابق کشته سفارش دو کوتوالی ظاهر ساخت و چون ارایائی که الکای کجه معرب سراد ات جاد و جلال
بود او سمی خان قشاق که همیشه بسعادت بحضرت اعلی اخلاص پسیرد بر همتوانی فایه بخجت دولت
جاعه علیه سده و مرجعیت آمده کمال اخلاص و یکجهتی بظهور می آورد عنایت شهریاری شامل حال او کشته
مؤید ایالت الکای مزبوره کشته باو داده بودند و از بورت ال کت جای رعضت انصراف بانه بانتشار
ایالت در بندر دوانه شده بود در این هنکام که صواحب در بندر سر از اطاعت دوسیه پیچیده راه مخالفت
این دو دمان اقدس پیمودن کرفتند کس نزد او سمی خان فرستاده او را طلب داشته داد و بادو دولت
سعیده نفرا از مردم قشاق مزبور بسر انبالی شهد سفارشهای پسوندی ظاهر ساخته در دروازه کشوده او را
بشهد درآورده و حسن پاشای حکومت در بندر مقبل کماهشت خلقه مذکور شده بود او از وقوع ایجال
مضطرب کشته خود را بانزین خلقه کشیده با هشت هفت شاه و نفری که روی الاصل و محل اعتماد او بود
ولد خواجه محمد و بندی با جمعی از صواحب در بندر و چندی از ملازمان او سمی خان پایه سریر سلطنت
آمده بسعادت ملازمت جاویدان مستفاد یافته و حضرت اعلی در ازای این همکی خدمتی انجاحت مخلصان
خاطره انعام مرصع آلات سربلند کردانیده و موجوبات املاک ایشان را بپسیو، رعایت فرموده
مردم را از تکالیف دیوانی مصاع و مرجوع العلم کردانیده و منشور عاطفت باسم او سمی خان طرحصدور
یافته او را بالسکه طرس پسندیده و ترجیب نوازش عجزه و نیز دو پسران مبالغه فرموده و منشور تهم

یک غلام خاصه شده بندکر بوتوکار دانی معروف بود با جمعی از تفنکچیان چیشای و حراب پسانی و دا
تعیین یافت کر بکوتوالی حصار و حفظ طریق جبانم نواده نادرین قلعه را بدست آورده بعضی از
امرا و حاکر تیرش شاه نظر یک یوتکی چیشای کر حابت بر تبه بلند خانی و ایالت مسقط مقرس صعود نواده
رشاه قلی سلطان میر بیات و صیغت میر سلطان صوفی و غیرهم بکمک ایشان مامور کشته و با میرکان
بندر رسیده با جماعت او سمی خان در شتر نادرین قلعه صبی نواده کر فته و جرده جنبانی زیر برج و بار
رسانیده قلعه را محصور ان ساخته کر نصین چون از مخافت و پسیرده آویز خاطر شده دست در دامن
آستیان زده کس نزد امرا فرستاده کر اکر مرحمت شاهانه شامل حال من کشته بارکاه مردم خود را
دال دارم باستم قلعه را سپرده بدولت سرای شاهی روضه خانیه ملازمت آن درکاه بردوشش
میکیرم امرای عظام ملتمس او را عرضه داشت نموده حکم استمالت باسم عرضه دور صدور یافت کر امرا خاطر
آسوده و با اطمینان زاده روانه درکاه علایی پناه کردانیده کر نصین طوعا و کرها قلعه را سپرده اردوی مصیبت
بارکاه آورده سعادت ملازمت دریافت و بانوار عاطفت شاهی بره و خاب احوالش تاخته در سلک
ملازمان درکاه انتظام یافت و آن سد سدید و حصن حمید که بهای عظمت کوهها پست کر بدامن کوه شهر
دارد و عبور مرکب ایام از انجا محال اطراف دیکر بآب در بای خزر پیوسته و عبور و مرور دریا و دشت خزر
و انجاق دارد و بس سکنه این دیار کر مواجب شیروان آسیب عجز از یک دروازه کر در میان آن سد سدید
واقعست و بالکلی بواب استمرار یافته ممکن نیست بیزودی ایجال و امداد و جوز آسانی بدین آسانی بحرف
اولیای دولت قاهره در آمد میر جلال الدین حسین صلای صدر در تاریخ فتح در سنه کفته بیت فتح
در بندچو شد بالت عیسی بکفت ۱ فتح در بند زین فتح فرستوان آمد ۱ مصحف دل بکشادیم بر آمد تاریخ
فتح در بند همایون آمد ۱ از امرد مان روزکار دیده آن ولایت استماع رفت کر در ازمنه ماضیه کاوا
از حجاب دشت سیشیروان می آمدند چون بر بندر رسیدند شب هنکام بوده فرو آمده اند کر چون صبح
دروازه کشوده شود عبور ماسیه علی الصباح کر در دروازه بانان دروازه کشوده نزکاروان و کاروانیان
نثری نبوده چون راه دیکر نیست معلوم شده کر از میان آب کذشته در بای کر بشهد اتصال دارد کذشته
در زیاده عمقی ندانسته و بجهت موج آب و مد و جذر دریا آب تمک میکیرد و در بین نزدیک میشود کر امکان
عبور نیست و نشتر داشته باشد رای جهان آرای حضرت اعلی باستحکام باب الابواب توجه فرموده فرمود
یک سلسله ارباشی کوری پوتکار را سپرکاری تعمیر برج و استحکام سد قدیم تعیین فرموده معماران و
مهندسان صاحب فراست و مهارت همراه او فرستاده امر فرمودند کر هر قدم از میان دریا کر از نوج آب

دهنه دروازه در یا محل باشد که آب بیک شده زمین نزدیک کرده و امکان عبور و آب داشته
باشد بهتر دروازه در جایی دیگر و احتمال این دهنه عریض باشد برج عالی اساس بنا و از میان آب بیک
و آبگیر برآورند و از اینجا دیوار عریض تا برجی که حالا ست کشیده و بیکه بگر اتصال یابند که از قصور و
قشور مبرا و معرا باشد و مستحفظان سپاه دار دل در آن برج عالی و سایر برجوج مسکن نموده و بگر است و بگذارند
مشغول باشند و قبر بیک با سپاهیان معمار و بایان کار آزموده و باچار و قه مصالح عمارت و سامان
داده و در میان در یا محل مناسب اساس برج بلند و مدهای مدید بکار کرده آن عالی اساس مصون
از شاهپه اندراس اعمام نذیر فته دیوار آن بدیوار سابق اتصال یافت از نوار اضافات چنین مستحکم
شده که در محلی که معماران و مهندسان جای برج تعیین کرده اسپاهیان کاردان به فنون غرب آب را
از محل جای عالی کرده و اساس برج بنا نهاده شده آثار و علامات از سنگ و آجر و صلیبهای آهن ظاهر
و عیان شده که در ازمنه ماضیه پیش از ظهور اسلام در اینجا بنای عظیم تر تیب یافته بوده و بمرور ایام
بواکر باعث حدوث زمان و حضارت دوران و بطر آب و طوفان استخدام یافته باشد یا پادشاهان
زمی شوکت و فرمان روایان ممالک سپهبان بجهت حمایت عبور لشکر بیکانه خراب کرده باشند و
پادشاهان که بعد آن عرصه فرمانفرمی نموده اند در مقام تعمیر او نشده باشند چه جانی بیک خان بادشاه
دشت قپچاق در زمان ملک اشرف چوبانی از آن راه با آور با بچان آمد و صاحبقران مغفور امیر تیمور
کورکان که از ایران عزلت دشت قپچاق در زمان ملک اشرف چوبانی از آن راه با آور با بچان آمد
و صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان که از ایران عزلت دشت قپچاق در محاربه توقتمش خان کرد از آن
راه رفت و الله اعلم بحقیقت احوال چنین مشهور است که سد اسکندر و ذوالقرنین مجید الکرات
شده باب الابواب است که جهت دفع مضرت یاجوج مصنان دشت ارکی رود یا الیرز کوه کشیده بوده
اما صورت وقوع ندارد و الیرز که آن سد در اقصی دیار شرقی و شمال است که ذوالقرنین اکبر در مابین
او میان یاجوج و ماجوج بر آماس و رصاص نهضت داده و این سد را مصنوع گشته گر شاه انوشیروان
کسری جهت دفع ضرر آماسیب هرام دشت که چنر صورت نوعی دشتانی از آدمی ندارند نهضت داده
هر شبی را در مقام تعریف و پیشه وان بغرد کامل بسبت مید هند محتمل است که این سد را از غایت
استحکام بطریق معماران باسد بسبت کرده سد سکندری نامیده باشند العلم عند الله تعالی بحقایق الامور
چه میرا سیدم کی بودم و سخن کجا رسید مجملا فتح این دو قلعه مبنی اساس بسیار کرباس که او لیای این دولت
سعادت پیوند اردوی نوذ موجب توزیع خاطر و پریشانی ضمیر معصومان قلعه شامخی گشته بهجت بر بهجت

و دولت فیروزمندی سپاه و قرباش مضعف شده در خلال این احوال جابی بهرام نامی از جانب
خانزکریای خان تاتار باطاق طالب بیک قوم ابوالقاسم بیک بوزباشی ابواعلی که قبل ازین از جانب
حضرت اعلی بجهت اظهار محبت و دوستی برسم رسالت نزد او رفته بود آمده نامه اخلاص آمیز و تحف چنا
آورده و خان مشارالیه خود را از جمله محبان و معتقدان این دودمان والا شمرده اظهار اخلاص و
بندگی نموده کار خود سابقه و کرامت ری خود و بجانب یافق از قبیله و حبس قلعه الموت بتوجه و التفات
شاهزاده و مغفرت اتما سلطان حمزه میرزا نموده در شرح این واقعه در زمان نواب سلطنت سکنه مکان
در محله اول رشته کلک بیان گشته بود اینجا موجب یاس و نومیدی محصوران قلعه شامخی گردید
کاروانسرای آن بدین پایه استوار کوه کلک شکر نامدار داشته گردیده و روز بروز دستایاب از کار و بار
مانده اسباب سخوت و دوبار سان آماده و مهیا گشت تا خالف الامر بحرای چنده اگر از غرور و پندار آن
علبه را آورده بعضایح از جمله آن آنیان شاهی مورثیتا و گرفتار گردیده انچه مقدر و آتی بود ظهور یافت
چنانچه از سپیان کلام آینده توضیح می یابد و منه الاعانة والتوفیق

وقایع سال چهل و دوم جلوس همایون
مطابق سنه سبع عشر و الف هجری سال پنجم اکیم جلوس همایون ثبت است

نوروز این سال همایون فال در روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذی القعده الحرام حسب المعتاد
گوارنده وی گیهان پوی در بهای قلعه شامخی نزول جلال داشت وقوع یافت و جنود بارمندگی و سردی
وی از شعشعه تیغ زرین فام آفتاب کرقرب سیاه در حجاب احتجاب بود انهزام یافته اورنگ جهانبانی
پایه فلک چهارم سعادت پذیر شرف و اقبال و سنور و اقلاک و ابخم گردید مشاطه روزگار شاهان
جم آرای ریاحین را صدبرگ دیبا آراسته فروغ بخش انجمن بهار گشته ارباب صفا و صحاری بطراوت
شاخی از سبزه و ریاحین حضرت و خضارت باز یافت و کل و ولای از طرف کم شده اهل سواد و معاهد
تره آغاز نهاده و نضرت و شکفتگی بفراخی مبدل گشته اسباب راحت و خرمی فراهم آمد **رباعی** با حال
شاهنشه کامران ✦ جهان گشته خرم چو بخت جوان ✦ بفیروزی جشن و بیمن روز ✦ نوروز گردید بهتر
همچو روز ✦ عساکر فیروزی مآثر حسب الفرمان قضا جریان در مقام قلعه کبری دامن در میان زده
شب و روز فرزند آرام مذاشته حسین قلی بیک قاچار برادر امیر گونه خان آن دژ را بتوپ مأمور بود
توپهای بزرگ سبک اندازا که در کجکنه بود بهنرای اقبال شاهی از آب گرگدر بیده با عراده و ذخایر
بار روی مصلی آورد یک توپ را در سپه اصفهر برای خان و دیگری را در سپه قرچای بیک شنبه
نوزدهم بر دوش خان حاکم هزیر کر منشور طلب باسم او عز صدور یافته بود با قشون آن سپه بار داده

همایون رسیده بعد از فصل قوایم سریر سلطنت مصیر مقرر شده که در جانب شرقی قلعه که تا غایت
کسی تعیش ننموده بود از نزول جلال نموده از آن طرف بسیه پیش آورده و مبارزان لشکر منصور از هر طرف
سپاه پیش برده جوانمردی داده و پیشخان آهنین چنگ بضرب گلوله بجانی قلعه رسیده و توپچیان
سنگ انداز مشغول شده چون در هنگامی که حکومت گرجستان کاخت بظهور ث خان شیروانی
الکنه رخان شوابض یافته بدیجزنبه والا سر علیه که دیده عنای گرجستان و رجانان آن قوم گرجیت
حصول انقلاب چاپانه سر برا علی آمده بود نه چاپخ در محل خود که ذارش یافت محمد داطوق انقیاد در گردن
خان مذکور مقبل شده بود نه که در ازای کم خدمتی و تقصیرات سابقه من بعد بهر خدمتی مامور گردد نه تقصیر
خدمات شیروان نشینده و اگر خدمتکاری بر جبان پیشه بلغانی ما فات جام و اقدام نماید از این
وقت حکم جانبطاع نخواهد بود که ظهورث خان با خود آرا پسته پای قلعه سماخی آمده بجدیات
مرجوعه جام و اقدام نماید و با عنوای چندی از معتمدان که پیوسته آن جابل نادان را از طریق
مستقیم منحرف ساخته از آمدن درگاه فلک اشتباه و متقاعد میباخته مجاویز عمود همه منگ چیته استعفا
نموده که اورا از ملازمت حضرت علیا دور انیوقت معاف دارند که لشکر انجا مقدمه دره حیسو را دوده باشد با
والده اش دعوی کردن وفق مرام مملکت با دوست نخوهد نه که ما را در انجا
عمش و مصاحبه حضرت دانیا نماید او مصلحت دار در نظر چنان نشسته بعد م اخلاص و انحیاد گشته
هنگام اورا بعضیان متهم دارند و موجب رمیدگی دیگر حکام اطراف گشته جابجا پیش گیرند مناسب
آنست که خود سماخی طریق ابلغا را آمده ملازمت نماید در خدمت صاحبدولت یافته بعد از فراغ خود
لشکر انجا توانند با والده اش نیز بسته در انجزنبه نیز بجز یک معتمدان عنایاتی نامزد که تا توفیق سعادت
خدمت یافته بعد از چند روز والده اش با توجی از جنود گرجی که نیکنیت و بیکذار نظر پیش نشوند نه
اردوی معلی رسیده در محل مناسب نزول نموده خاطر خطیر اشرف گرجه از حرکت ما اجار عباری
داشت با بر عایت خاطر آن عضت جناب اورا بتفقدات شایانه معزز و سربلند گردانیده مذکور
ملاقات پرده گیان سرادق سلطنت خاص گشته مشمول نوازش و الطاف گردیدند ما چند گاه که جنود
گرجی در اردوی معلی بوده بهیچ نامور نشدند و همچنین حکام و سرزنهای چرکس بدرگاه جهان پناه
آمده و شه آغاز نهاده برادران رستم خان و اسمی خان چنانچه و علی بیک داجوی و معصوم خان
دالی طبرسران و امثال ذلک بملازمت سده سلطنت مشرف گشته چنین اطاعت برزنین بنیاز
سوده چون عربدم و اجنبیان که عموما وحشی خصلتان مردم نباشند در وحشت آباد با مردمی نشوونما

یافته از شاه و اسپس والفت دور نه معصوم خان والی چیچی توجهی بخجوا نموده و پیرخضت اردوی
همایون رفته راه طبرسران پیش حضرت اعلی طلاع فاخره و منشور عنایت از عتبه او فرستاده خاطر او را
از حرکت ناهموار کرده مصدر یافت اطمینان گشته خان چوپان از احوال از خود ث روزگار و طوایف
قبیل و هموار اوری عزیمت درگاه و معلی بوقوع پیوست مبنین اینحال اکنه در روز یکشنبه عید اضحی حضرت
اعلی را بوانی که اسپاهان بتجار پیچیده و ستوبخار در جنب دیوان خانه همایون ترتیب داده و مهنی نموده
بودند به ترتیب صفات جشن اشاره و فرموده فرسهای گوناگون کسترده و در ما نبران در صدر مجلس جشت
جلوس موسیقی شناسان نواها و ساز بانه نصب نموده و صدور عظام و علمای اعلام و امرا و ارکان
درگاه دولت بر درگی پس کرده ان ساعی آمده منتظر بودند که شرفت حضرت بهال
بهنیت عید و مبارکبادی آن روز سعید کشایند قرب ساعتی که هنگام برون آمدن حضرت اعلی بود
مقرر شده که حاضران بارگاه معلی از اعیانی ملوک و سلاطین و میرزاده و اعیان و اعالی شیروان
و اعیان و شباش بابوان نوشته هر یک در مکان مناسب قرار گیرند که بعد از ترتیب مجلس اجلاس مجلس
حضرت اعلی شاهی ظل الهی بابوان تشریف آورده و ایشک آقاسی هر یک را خصوص خود قدوه سلطنت
جا میبنی نموده بود که هنوز او دانگ مردم قرار مکرفته بودند از قفقاز برعکی تنزل در میان ثبات و قرار ایوان
اجلال و فرود آمد میرزاده با و مردم دیگر چنان گردیده نشسته بودند در آغاز فرود آمدن حضرت اعلی
خود را برون انداخته و صدور علما کرنش و پای حرکت داشته در زیر کل و چوب ماندند از انطاف
حسنه جمعی از چلداران خاصه شریفه در برابر ایوان مذکور طرح باخچه انداخته که کار دیکر دنیوی الصور
هجوم آورده و چوب و کل را بیکطرف ریخته زیر ماند بار یکیک پروان می آوردند شاه و قوام الدین حسین
ولد علامه العلمایی میرزا ابراهیم اصفهانی و شیراحمد پاشای رومی حاکم قارص که در جنگ چالدران علی
کرشمار عساکر حضرت سفاک کشته مورد بخشش شده معزز و محترم در اردوی همایون بود در خدمتم برادر
عدم سنه نهصد و هفت هجری دیگر کرامات و اشته مخصوصا خاصی خان صدر و میر جلال الدین حسین صدر
و میر سید محمد قاضی عسکر و الد میر حسین مجتهد و میر صدر الدین محمد علوی محتسب الممالک و الد میر عباس
کیلانی که از زمره علما بوده و حاجی عنایت بیزنی را پروان آورده اما اکثر مجروح و ناتوان و اعضا نیان
مرهم کوفته شده و رنگ رخسار شان بنوعی تیره و تار شده بود که هیچ یک را نسبت است شناخت
حضرت اعلی شاهی ظل الهی از جنجال جزدار گشته بیرون تشریف آورده و امر فرمودند که همانه م صفا
آورده و همگی را خلعت کرده نه که جنجال خود آمده نه روز دیگر میر صدر الدین محمد علوی که حکم شش مقصور گردد

جاور بحمت ایزدی پیوست و دیگران صاحب فراش گشته در تاریخ شب جمعه هشتم شهر ربیع الثانی بر حسب حال
الدین حسن صدر نیز گرفتار آمدن گرفت تا سه ماه صاحب فراش بود و در بعضه و اسهال علاوه آن گشته
مریض علیل شده بود و در فانی را وداع نموده مبتلای باقی اشتغال مینمود و دیگران صحت یافته از نوادر
اتفاقات چنین مسموع شد که بمنجاس خاصه شریفه از زاجخ طالع اقدس پادشاه بوده نگرصف اسهال آن ذات
ذات مقدس را احتمال ضرر و آسیبی هست اما از تاثیر نظرات کواکب سعد که در آن وقت بکوکب عمر و
دولت صاحب طالع ناظر امید هست که خبر آن نخواست شده الهی بذات مقدس نرسد و در خلوتخانه
خاص امید هم آن حضرت را بحرف و حکایت مشغول ساخته اند که تا انقضای معظم تاثیر حرکتی از آن حضرت
واقع نشود و بدیجهت تاخیر در پیروی آمدن واقع شده بود که آن حالت روی داد و امارا قم حروف چون واسطه
ارادت الزمانی مولانا علی رضای خوش نویس که از خواص و مقربان محفل اعلی بود استماع مودم کرد از
زبان الهام بیان آن حضرت تقریر نمیکرد که وقت پیروی آمدن خوابی بر آن حضرت غلبه کرد و بی اختیار
خواب میرود و مسوده در خواب بود که این قضیه سانح شد و سبب تاخیر و تعویق پیروی آمدن خواهی
بود اگر میزوی بحمت پیدا بر آن حضرت غلبه کرد و حفظ الهی نگهبانی کرده پیش از انکه حضرت اعلی با یوان
پادشاه برسر پرده دولت قرار گیرد این صورت روی نمود آری آنرا که حفظ الهی نگهبان باشد چه ضرر و
اسیجا که لطف ایزدی است ثوابت و سیار را چه اثر اتفاقا از وقوع این واقعه احباب و موحش بر سپاه پادشاه
سراسیمگی تمام عسکر اقبال پادشاهی را در پادشاه اضطراب عظیم آغاز نهاده و امرا و سپه داران
سپاه مضطرب الاحوال بدولتخانه همایون جمع آمده ذات ملکی صفات اشرف را که بحمت الهیان حافظ
بر درگر پاس سعادت اساس بوقوف داشته صحیح و سالم دریافتند سجده شکر و سلامتی ذات اقدس کامگار
آورده بر سر مهمات خود فرقشده و خاطرهای پریشان بجمعیت آباد آمیدگی روی آورد الحمد لله رب العالمین
چون در این سال بعضی فصلت یاری داده که تحریر آن در طی وقایع سال مذکور لازم بود لهذا
بیانع لکار بقتل از گذارش بقیه احوال قلعه شامخی بتحریر پردازد شروع آن پرداخته روی بعضد می آورد

ذکر احوال امیر کونه خان و بدست آوردن بعضی قلاع و فتوحات که با اقبال همایون

در این دولت بصحیفه بصیر پروران عالمش سخن و مطالعه کنندگان اخبار نماند که محل تعلم ایذیشه چنین میگذارد که
امیر کونه خانا که با بابا یت و دارایی ایرداس مفتخر و سر بلند گردید و بمباس اقبال روز افزون سعادت نشان
بعضی فتوحات در سال گذشته و بعضی در این سال گذشته روی داده مسوده اوراق بیاض بر ساحت سخن
قضایای سال نوکس یا سکه بکر انتقال داده بیان مینماید که چون امراد عساکر ظفر نشان موجی که بسبب

پادشاه بقعیر قلعه ایرداس پرداخته ذخیره و سپاه انجام یافت و امیر کونه خان و اتباع او را که در این حدود
سال بعضی اوقات در انجن وارد و چند گاه در پنجوان سر میبردند در انجا گذاشته مشار الیه بمیمنه
شجاعت و مردانگی و هوسپس جانفشانی در راه دولت ان خلاص گزین که بهمین عقیده ایزدی است
گرم آتشی و اقبال پژوال شاهی بسته در آن حراب آباد که مطلقا ساکن و مامن نداری نبود و در آن
وحشت سرای بی سر انجامی اثری از آبادانی نیافته مسکن گشته از اعرای تاپس و اجتماع مردم
خود هر کس را محل اعتماد میدانست در قلعه جای داده دیگران را در سر پوش و مواضع قریبه که حراب و ایران
بود مسکون گردانیده و از مردم اهل الوس و ترکمانات متفرقه آذربایجان جمعی را بستمال کرده بایرداس آورد و داد جاق آنچه تونیلو و قاچار و ایل و موسی علی بیات که حسبا لامر الاعلی از عراق آمده
ملازمت او ماموز بودند همگی را محل مناسب بریدان و شروه و بورت قشلاق داده و چون گزارش وقایع عمومی
لشکر روی از طرف ایردان است چنین قصه اریافته بود که تا استقرار مهمات آذربایجان آن محال
نامزد روم و دیران بوده باشد غازیان بحمیت علیق اسپیان بعده رزراعتی که در حوالی و حواشی قلعه
خانیده که قبل از نزع حاصل آورده و در دولتگر خالصه بوده باشد فی الفور زراعت را صانع و نابود میتوانی
داکر جنصاده در سه روز بقلعه آورده موجب توسعه معاش قرار داده که در وجه از اسپیکاره و تدریز
بسیار سر انجام کرده باکاوهای عاری الکای مخالف او و مردم اهل داوباق و غازیان زراعت پسیار
در حدود قلعه و مواضع قریبه کردند بعضی از زراعتهای قشده مانیه ایرداس نیز که در سهانغر مزیده اسپتطاعت
رفاق عراق مذاشته بودی آبادانی شتابنده بکیک دروده آمدند در سر موضع دره خانه سپه جانه بهر سیده
برزگری میکردند بحمت علیه و اقبال همیشه شاهی مساعدت نموده در بهار آینده دره و میه را قدرت آمدن
نشده و محصولات بحصار پسیده و سعی در معاش غازیان هر بیه آمده و امیر کونه خان متواتر و متعاقب
غازیان را بتاخت و غارت الکاهای مخالف میفرستاد و آنها را سیلا و اقامه از علیه را آورده در آن سرحد
در دو خانیف و تمرلنل بود و از بیم لشکر او در جاه و مقام خود قرار و آرامی نداشتند و اول فتحی که او را
نیروی اقبال پادشاهی روی نمود بدست در آمدن قلعه معاذ بود راست که در ماهیس ایرداس و قارص
واقعست و حقیقت آن بدین نوعست که چون قارص و چس قلعه سی و آنچه دو تا حوالی ارض روم بلکه
کوب مردم امیر کونه خان بود تردد و آمد شد بر مستحفظان قلعه معاذ برا و دشوار گشت و از بیم سطوت قاهر
در چهار دیوار قلعه خزیده چیزی کاه در محال نجب او قات کذرانیدند و از مقام قارص و ارض روم کسی
در مانده نبود مدتی با بیاس نیز پسیده با عجزه و کس نزد امیر کونه خان نرسیدند و اظهار شاهی سپه

نمودند و ایشان با استمالت داده بمتابعت و انقیاد دولت کردند تا آنکه در اواسط یونت سیل اربع عشر
و الف عطفی آن جماعت که مقدم ایشان علی بیک نامی بود مشهور به علی بیک معاد برای خود از سنگچ
سنگهای قلعه سنجات داده بعزم سلامی پیشوائی نزد امیر کونه خان آمدند و در حینی که روایات جلال از بور
شیردان معاودت نموده بدار السلطنه تبریز رسید امیر کونه خان آقردم را با پایه سریر اعلی فرستاده او را تحریص
حال جهت هر یک مواجب و تیول معین شد که در ماچین خان مرقوم بجنبانات قیام نماید و بعد از ایشان
قلعه بحکم که آن هزار توابع تخور سعد است بدست آمده و چنان قرار یافت که آن قلعه تبریز از قامت ایجاد به
در بادان علوفه تجار بعنبق معاش میکنند آمده استعداد قلعه داری نداشته مجرد ورود فوجی از لشکر
قزلباش از غایت خوف و هراس ترک سنگر کرده بپیران رفته و قلعه بتصرف در آمده و از ورود فوج ایشان
حالات رومیه کرد قلعه خارص بوزند اظهار بحجلد نموده از حاکم ارض روم تبریز استمداد نموده تا موازی
سیصد کس بجزم و پیشبر و پیروان آمده از راه معاود بر سمت ایروان شتافته و در حوالی معاود بر دو میان
در دو فرد آمده بودند که غازیان قزلباش بر دم امیر کونه خان بی آنکه اطلاعی از حال ایشان داشته باشند
بسر وقت ایشان رسیده از غلبه می مشاهین موزند کر لشکر روی در آنصوب آورده و آمده اندفی الفور آماده
جنگ گشته جلو ریز بر سر ایشان تاخته و رو میدان آمدن لشکر قزلباش جزو از شش با مضطراب تمام آب
هر کس نزد گیر و بازی کرده تا موازی یکصد نفر کاپش مجاربه پیش آمده و داخل دره ایرانه غازیان تاب مقاومت
نیاورده و شکست خورده تا کرانه ایشان قلعه شیشر آباد رگذشته بعقبی صعب فلاکت داد و بار راه فرار پیموده و خود را
به قلعه خارص رسانیده و غازیان مظفر و منصور عود نموده سر باد افتخار بای مخالفان را در میدان جنگ بر
اعلی آورده بجایزه و جلد و سرافراز شده بالقصه بعد ازین فتح روی میان ارض روم تبریز ملاحظه و اعیاد طاوه
گذرانیده و همیشه از جنود قزلباش هراسان بوده و پاشای ایجا با امیر کونه خان طرح آشنائی انداخته
عباد اسلوک میکرده و در این سال اولوند یک روزکی کرد و کیل صیاء الدین خان ولد شرف خان کرد حاکم
سلیمی و در سالی که قلعه دیروی خان بر سروان رفت اظهار شاهی پیشوائی کرده همراه او پایه سریر اعلی
آمده و ترتیب و رعایت یافته بود با مصطفا بیک محمودی حاکم ماکو به و قلعه بایزید که با ظهور عصیان مورد
الطاف شاهانه شده بود کرده او بار رفته و خود بیخته بهر دو از تبریز فرار نموده بوان رفته روی امان
پیوسته و امیر کونه خان کسان خود را بر سر مصطفی بیک فرستاده و جماعت محمودی بقبه او طاقت مقاومت
در قلاع مذکور نیاورده و بسیاحت وان رفته و قلعه ماکو به و قلعه بایزید بتصرف اولیای دولت قاهره در
آمده و فوجی از غازیان بپایت ساحی ظفت قلاع تعین نموده و بعد ازین قضیه یا قلعه خارص بصوبی اهتمام آن جانب

نضفت نشان بسبطه بتصرف منسوبان ایس آسپیان سعد روم مکان در آمده و خارص ولایتی است
ارمینیه صغری ماچین ایروان وارزن الروم که حالا چین نظهور بارض روم معروف و مشهور شده و مولف
نزهت القلوب نوشته که ارمینیه صغری بالتمام داخل ولایت ایرانست در زمان سلاطین کرمان تابع
تخور سعد بوده و بعد از انکه ولایت خارص در میان مکام تخور سعد و ارض روم در گردش جانبین
تا آنکه در زمان سلطان سلیمان روم میان اراده نموده که اسپکام قلعه داده بتصرف در آن ولایت
مانیه چون آن ولایت بولایت شود و کل و آنچه گرد از توابع تخور سعد ست پیوسته است یعنی حضرت
شاه و جنت مکان را نمی پسندیدی آمد مانع میشدند و چند سال که میانه سلطان سلیمان و شاه جنت مکان
عارضه و نزاع در میان بود چنانچه در صحیفه اول رقم تسطیر یافته مکرر اور سپه خارص جماعی سپاه
قزلباش و جمعی در وسیه حبک و حوال وقوع یافته قلعه خراب و ولایتش پایمال سم ستور عساکر جانبین بود
و بعد از انکه فیمابین آن دو پادشاه ذوی جاه رفع غبار کلفت و عناد گشته بموجب سبک نامه میان
مصالحه وقوع یافت یکی از شرائط صلح این بود که این قلعه خارص در میانه خراب و آن ولایت ویران
باشد و از هیچ طرف تصرفی در آن نشود و ما صلح بر قرار بود قلعه و ولایتش آبادانی نداشت و در زمان
سلطان مراد خان که مصالحه احتلال پذیرفته اول بنقض عهدی که واقع شده آن بود که در وسیه لشکر قزلباش
قلعه مذکور را آباد ان کرده در رعیت از اطراف و جوانب ارمینیه آورده مواضع و مزارع آنرا معمور ساخته
و همیشه یکی از پاشایان با سپاه بسیار نخرار آنقلعه حاکم و مستحفظ بوده و حال که پنجه ذوی میل مطابق پنجم
الف است سی سال تمام است که آن قلعه معمور و آباد ان است و حاکم نشین است در سنه ذوی میل
عشر و الف که روایات جهانگشای شاهی ظل الهی بعد از فتح و تسخیر قلعه ایروان بآن صدد و در حرکت آمده
مکرر اعلام کرد منصوره بساحت آن ولایت مامور گشته خاطر فرو رفت تا آتش فتنه نیاز دی سوخته گردد
شکنه و رعایای آنولایت از مسلمانان و ارمنی از او طاق دور افتاده بعضی را کوچانیده
بامیطرف آورده و بعضی دیگر بعقبه امیر گرفت آمده و آنولایت خراب و ویران گشته احوال قلعه
قلعه از فقدان ماکولات و احتمال پذیرفت عثمان پاشا نامی در ایس حکام حاکم شده بود چنانکه
کمال سپاهانی او قات گذرانیده از عسرت و سختی قلعه را با قامایان و مستحفظان گذاشته خود بارض روم
رفته در انجا بسود و از ارض روم عودی با مزدوم نموده اکثر اوقات ساحت آنولایت در زیر سم ستور
سپاه قزلباش احمزده بود دیگر نه که در دوم قلعه اظهار بحجلد و وجود نموده تا حوالی معاد بر آمده از لشکر
تخور سعد چنانچه گذشت سکنت خاصش خورده بیشتر از پیشتر پریشانی و سپاهانی بحال جفته اهیف

نشئه جهانگیر خان از صحبت و بازی چرخ لعبت باز تیغ و سر را پسیم کشته با سه هزار کس که باو مانده بود
عنان بطرف خراسان معطف گردانیده و چون در کارخانه مشیت ایزدی استظام مهم جهانگیر خان
کلک تقدیر نشده بود در اثنای این مخضت شکست عظیم روی داده بی حبک و خونریزی سکنک جمعیت
از هم پاشیده و فوج و لشکر قزلباش حال لشکر ماوراء النهر گشت چون این خبر بعرض اشرف ولی محمد خان رسید با
سکنکی و سرور سپاه از آب عبور کرده لشکریان را باستحث خراسان مامور ساخت ذکر ورود سپاه
ماوراء النهر باستحث خراسان و خاسر بار گشتن چون سپاه اوزبک عازم استحث خراسان شدند
اکثر ایشان بطرف مارو چاق و باوعیس در حرکت آمدند نا موازی سه هزار کس بطرف مرو شاهجان
آن ولایت را تاخت آزما و چپاول کنان گشتند عود نموده آنچه بطرف مارو چاق و باوعیس رفته
بقلعه حوض خان رسیده سه روز در پای آن قلعه توقف نمودند حوض خان آب ایاریست که علیقلی
خان در سر راه با وعیس و هرات ترتیب داده و حالا حصار بر دور آن ساخته اند و یکی از امارای
سکزی هرات با چند نفر از سپاهیان و لشکریان مجارست او قیام دارند و سپاه اوزبک متوجه حصار
حصار نشده و جمعی را باستحث زوزن و آباد و جمعی را بر سر راه سات و احشامات باوعیس فرستاده حسین خان
امیر الامرای خراسان بمجرد استماع وصول اوزبک جرارا کشته کس باطراف و جوانب فرستاده بود تا کسپاهی از
خود را بجاهای دور دست فرستند و لشکری بسیار بقلعه تورآمده مهیا و آماده باشند و خود نیز بجمعیت لشکر
و سامان در انجام مهمات اوزبک پرداخت که بعد از انچه صلاح دولت قاهره باشد عمل نماید در این اثنا از قضا
پیشداد شاهی بلکه بعض لطف الهی سبق عظیم یافته چون سپاه مایه قلعه تمام رسیده بود نوعی سر باشتند
یافت که سپاهیان را دست از کار و کارزار داشت رقعه نیچه باز کشتن چاره یافته سپاهی را
اوزبک در دره های باوعیس در زیر برف مانده از سرما هلاک شدند و از یکه بعد از وقوع اجمال مضطرب
الاحوال از پای حصار حوض خان کوچ کرده بعضی اموال بتر کتاز اطراف جمع کرده بودند چون بر آن
متعلقه ریوده تاجی را گنجیده روانه شده بودند در وقت فراغ خان ولد حسین خان که در قلعه مارو چاق
بود جمعی را بجانب ایشان فرستاده در بالای مرغاب بفوجی از اوزبک دو چار گشته جنگهای عمده
کرده و هشتاد نفر را بقتل آورده و لشکری که مرور رفته بودند اطراف و جوانب مرو را تاخت و تاراج
و اسباب و مواشی و انعام پردانچه مرو بطرف چارجو مهاجرت نموده بودند بگبش خان اسپتا طلوع حاکم مرو سیصد نفر
از مردم خود را در قلعه مرو گذاشته خود با یکهزار و دویست نفر از غازیان مجاورت معتاد مجانب آن گروه
در حرکت آمد سیصد کس را مقدمه لشکر گردانیده و مقدمه کس دیگر باو بوده چون سپاهی سپاه اوزبک

فتح فتح عظام خود را پیش انداخت چهار صد نفر غازیان شتافته آن سیصد کس مقدمه الجیش خود را پیش
خود را بر آن کرده زده اکثر آنقوم را مستاصل و پراکنده ساخته فرصت حبک و صف آرایی ندادند و لشکر
مقدم گشته راه گریز پیش گرفتند و سرداران نامی تا چهار صد پا صد نفر از سپاه غازی سپر جان
آمده در یکطرف صف کشیده و مستعد محاربه شدند و در این اثنا بگبش خان خود بعرکه رسیده و چنان
حبک در پیوست بهادران دو لشکر بقدر طاقت و توان با غازیان جنگهای مردانه کرده بقیه السیف
طاقت محاربه در خود ندیده و اعنان از قتال و جدال چیدند و قطع نظر از اموال و اسباب غارتی کرده
سعی نمودند که سلامت بروان روند بگبش خان نیز بمصلحت وقت و صرفه کار راست از محاربت باز
داشته بضبط اموال پرداخت در اینعرکه تا موازی چهار صد نفر از جنود اوزبک مقتول و گرفتار شدند
بقیه السیف خاسر و خاسر بازگردیده مدت پنج روز چهار شنبه غره ذی قعده الحرام ملازم بگبش
خان در پای قلعه شاخی باردوی کیهان پوی رسیده بگبش اوزبک که در آنعرکه گرفتار شده بود
آورده و حقیقت جنگی که بگبش خان را با آن گروه واقع شده بود بعرض رسانید نفر مقتول
و هشتاد نفر زنده گرفتار شده اند و بگبش خان بمزید اقبال شاهی مظفر و منصور مراجعت نموده اموال
و اسباب و مواشی و انعام غازی را آورده بصاحبان رسانیده و از جمله گرفتاران دوازده نفر
سیادت نامی را مصلوب چهل نفر از غازیان که در آن حبک مردانگیها از ایشان ظهور آمده بود بدرگاه معلی
فرستاد از قضایا حالات اگر چون ملازمان بگبش خان باوزبکان بیهان سرای خلخال میرسند
بجهت صبیق تبادر پیش میرفتند یکنفر اوزبک بچنگ و نیرنگ دست خود را گشوده دو سه نفر قزلباش
کرده و شمشیر خود را پیاده میرفتند خلاصه کرده باعانت شمشیر از میان بگبش ملازم خان کرد با ایشان
میرفتند آن چاره را بقتل آورده دو سه نفر دیگر را زخمدار کرده سایر اوزبکان را خلاص
کرده بعزم فرار خود را پیاده بکوه کشیده و ملازمان بگبش خان که اندکی پیشتر رفته بودند از حال آگاه
گشته مردم خود را جمع کرده بخلخال را خبردار کردند و در معارک جبال بحیت و جود آمده هفت نفر را
بدست در آوردند چند نفر دیگر که سبب استظام در پیشها خزیده بودند بدست در نیامدند و چند نفر
که بارودی معلی آورده بهادران نامی بودند قهرمان قهر پادشاه بخلاف عادت عازیه که گرفتاران
همیشه مورد تعهد و بخشایش میشدند بار جرات و دلیری که از ایشان صدور یافت به سیاست
ایشان فرمان داده چنان لحظه پا سار پیچیدند یکی از ایشان جوانی بیگانه منظر خوش قیافه بود که هنوز
طمی نشده بود پیاست کمنه کمان نخواستند که او را بقتل آورند او مبالغه بسیار نموده جنات اهله

تعالی فتح میداد که مراجیاران علی ساز بدمبالغه بسپار بعقل درآمده و برخطا علی شده اکوس جواز عزم فتح
عزام قلم عنان عصب بحر برفتح قلعه شاهی دره قاجی که در آن حین روی داد و الطاف مزید حمد

فتح قلعه شاهی و بیان قضایا که در آنجزء ولایت شیروان وقوع یافت

قبل ازین سمت گذارش یافت که عساکر اجلال پادشاهی و جهانزنان موکب شاهنشاهی از اطراف
وجوانب شهر و قلعه شاهی محیط گشته از همه طرف سپاهیش بر بروج و باره بدبرآمده و بتهاجم و تحاصر
مؤونه و از آسیب سپکبازی سی نمی توپ بر خنادر برج و باره بدبرآمده و بتهاجم و تحاصر گذشته بزیر
بارور رسیده و هر چند روبیه سپر مخالفت برروی کشیده و آثار جلادت ظهور آورده و لوازم قلعه داری
باقصی الغایت کوشیده مذاثری بر آنها مترتب نگشته ناطقه داعیه عساکر اجلال پادشاهی بروز
ظاهر شده کرنت و نزلزل در بنیان ثبات و قرار روبیه بدبرآمده قوت مصاده و مجادله ضعف و سستی
پذیرفت و اسباب یورش دست بهم داده و جنود ظفر ورود بسنظر امرا و زنان پادشاه بودند حضرت
اعلی شاهی ظل الهی با آنکه در بدایت حال جهت برآن قوم عام موده طریق آشتی و مسالمت ازنهاج صواب
شده بود از روی فور مراحم و الطاف جبلی احترازاز سفک دماء و هتک عرض و اناس خلایق نموده بالطبع اقتضا
فرمود که قلعه بحور یش و قهر و غلبه مفتوح گردد و چه در آن صورت سپاهیانرا که در بازار یکرد و اسباب
دولت و کرکاره و پیکنه و راسپک نرخ خرید ارند از فضل و غارت منع نمودند خلاف قاعده قلعه گیری
و آیین کشورگشائی است بل متعذر و غیر منعقد و درست در هجوم خانه خشک و تر بیک شعله قهر بسوزند
و مطمئر بود مگر بنابر برخی دیگر صورت پیشتر مذبوره و امرا و سرداران سپاه بی امر و اشاره عالی بدین
امر کثیر الخطر جرات و دلیری ننمودند در روز نهم شهر صفر در سپیده قرچهای بیک چند نفر
از ملازمان نزهت پایه از برجی که مقابل توپ دیوانی بود قلعه رفتند بدبرآمده و بالا دویده مذبوره و خود را
مقصود یورش کرده از آنجا سپیده هجوم آورده قرچهای بیک و اتف گشته از خوف عتاب و عقاب شاه
مانع مردم گشت و کسان فرستاده و جمعی را که از برج بالا رفته داخل خانه شده بودند باز کرد و استاده
در انتوقف آمد چه بیکس خوب از عساکر منصوره مصاحب شده مذبوره چون اساس عمر و دولت آنطایفه
برباد فنا گذاشته حکمت بالغه آلهی اقتضای آن نموده بود که احوال سکنه آن شهر و قلعه از سپاهی و
رعیت احتمال عظیم مذبوره دقیقه از دقایق قتل و غارت فروگذاشت نشود باکمال عدالت و تامل که
در بین باب ظهور می آمد اصلا سپیده قتم هر مانع تیز قدم بر سواست شده و انچه مقدمه در آتی بود بی اختیار
بخیر خود در آمد چنان انجمال آنکه در روز جمعه بیست و ششم ماه مذکور بحسب سه چهار ساعت از روز گذشته

کیه و نفر از معصومان کرانمشقت قلعه داری بجان آمده بود و مذاز برجی که در معبر بل سپه ذوالفقار
خان بود پایین آمده و اظهار موده مذکر در این برج جنیه از ماده و کس دیگر نبوده و الحال بهتر از عهار سپاه
کمابیش خلاصیت و اگذارداده و سعود داشته باشد مانع هیئت از علامات او بیارو بخت برگشته این
طایفه در آن چند روز در چهلوی همان برج چند نرع از ده بوار قلعه بی مدد توپ فرو ریخت حتی
هم بدبرآمده بود و عازمان ذوالفقار خان بی اطلاع و رخصت او فرصت او را از دست مذاده بحرکت
کار روایان عالم لغت پیرا آن رخنها بالا دویده قرچه بیکصد و پنجاه نفر داخل شده و هم مذکر
ذوالفقار خان آگاه گردیده و دانست که اگر اندک تعلقی واقع شود آن جماعت در معرض تلف افتد
و فردم شهر و قلعه تیز واقف گشته بسر عجلت برروی کشیده و بوده مذو آتش محاربه و اشتغال بدیرفته
ناچار لشکریان خود را رخصت داده و خود بر بالای برج برآمده نظاره و تفرج نمود آنرا بدرآورده و چون
غلغله سپاه بگوش قرچهای بیک رسیده و مستحض شده که مردم ذوالفقار خان بشهر درآمده اندازه
تیر تاب توقف نیاورده و غلامان را رخصت یورش داده آن گروه تیز از برجی که توپ خراب کرده
بدست درآورده بودند هجوم موده آوازه کردهای و صدای کورکه کوس در گنبد آسمان پیچیده
غلغله در گنبد آسمان پیچید غلغله گیر و دار در لبران غلغه گشا آشوب روز جزا در عرصه محشر انداخت و
باطراف و جوانب حیرت رسید هر کس از ارمراه و سپاه که در اطراف شهر سپه داشت همگی یورش موده بشهر
فرو ریخته روبه تاب صدمه امواج قاهره بیاورده خود را از برج و باره بشهر انداخت در همانجا
متواری شده مذو بعضا ساعت بدست شحنه قهر گرفتار آمده بدیگران ملحق شده بعضا بطرفه
العینی قرب دو سه هزار نفر فضل در آمده اموال و اسباب بهت و تاراج یافت و عاقبت شهر شماخی
بیجا و ب عاره روبه شده و آسیبی از بین یورش عساکر نصرت مآثر نرسید و زیاده از سه چهار نفر ضایع
نشده مذ اما قلعه دیروی خان و توپچی باشی و جمعی که در طرف شمالی محاذی بالا سپه داشته چون
علم قلعه و خنادق روبه بحارست آن گروه احتماد بر بنیان پسته سعی موفور بظهور می آورده و جوانان
کارآمدنی از هیچ طرف در مدت محاصره بزخم تفنگ آسیبی نیافته تا چیز شده بودند و بر جایی رفیع عالی اساس
که در آن طرف بود دستور چنان نشده بود که صعود بر آنها تحکمی باشد بعزمان عقل و رانده بش بجا
بر آب بی امر و اشاره همایون حرارت یورش نکرده و در آن روز از موقف خود حرکت نکرده مذو احمد بیگ
و آقایان و غلامی روبه که در قلعه بالا بوده مذ بعد از انکه شهر و قلعه پایین را دست رخت پیشتر
از پیشتر در قلعه داری مجده و ساعی گشته اما مرکه المذ بوجی بود که پنج شش روز کرده مذ هیچ اثری که

سعی و اهتمام ایشان صربت نگشت زیرا که جمعی از جنود نصرت شعار که بشهر در آمده بودند از غایت
شجاعت سور باخ کرده بعضا بزیر برج و باره قلعه بالا کرفا صله بین الفلعتین بود ر سایه و منهدم
ساخته و در چهار چهار عظام ملاحظه نمکث و تمام شب و روز آرام و آرام نکرفت نقب و سپنه خود را
سخته بر سایه و از سیاه در یکشب راهی سر بوپشیده و سر انجام داده بزیر برج رفیعی که از غایت
ارتفاع و بلندی سر بفلک جوزا افراخته در آمده و زیر برج را دو پسر و خالی کرده و توپخانه مستعد
و مستوار تو پ می انداخته تا آنکه اندکی از یکطرف آن برج بضرب توپ و زخت اما چنان نشسته بود
که آسان بر آن صعود تواند نمود و زبخم قریب بر پنجه و پنجاه نفر از جوانان جان نثار دلیران معرکه کار زار
کرد ایثار عقد جان در راه شاه و سایه مکی این دو دمان ابی مراتب اخلاص سپر انداخته مردانه قدم
پایه دلیری نهاده و سپر بالا در دوش افکنده روی جلادت بر برج آورده خود و مبارزان رومی که بجای آن
برج را پستلزم بجای خود سپر انداخته مبادا خته مشغول کشته بتر و تفنگ و قارورهای لفظ و بران آتش
بازی که بجهت روزی چنان ساخته و پرداخته بودند بر مثال ترکرک آتشین کر از کره ایثر بارد بر سپر
قوچان میریختند و پردلان لشکر فارس ملازمان اعلی و بردی خان تیر از سپنه خود خنک انداخته
کشته کر جان پهلوانان سمنه زار در بحر آتش غوطه خورده هر چند جانان رومی مردانه و آتش فشانی
پیشتر کرشته مبارزان جنود اقبال قدم مردانکی فکذاشته زاده و خود مردانه میکرد تا آنکه
بیروی اقبال پیروزال شاهی که مؤید از الطاف الهیست چند نفر از قوچان شمشیر باخته و سپر با
بر سر انداخته خود را بجنوان بود بر بالای برج انداخته بار و سیه حارسان آن برج دست و کریبان
شده بزد و خیاس بالا آخره از مشیر داد و بزخا جسته آمد برج را کذاشته پایین آمده و از در و بام خانهای
خارجان را به تفنک کرفته و خارجان بر بالای برج در پیش روی جایکی ساخته سپه کوز تربیت داده
دفع لکاست حشم از خود میکردند هر چند رومیه سعی مؤیدند که قوچانیان را از برج دور کنند صورت نبافت
و در تبه فرته از زمره قوچان جوانان دلیر به پیش رفتکان علم شده و ملاحظه انکه مبادا خزانه
و اموال رومیه بغارت رود از برج داخل قلعه نمیشدند رومیه را از مشاهده اینحال کار از دست و
از کار مانده و اکثر از حیا به و مصادره بسته و آمده و انسانه که قلعه از دست رفته و دیکر حاوت و قلعه
داری عقد و رایشان نیست ترک محاربه و سعی و اهتمام پیشانه کرده رضا بقضای کردکار داده و از برج
پایین آمدند احمد پاشا هر چند قول و تکلوی و سایر مردم را بحاربه ترغیب مینمود آن طایفه بحال
خود در مانده طاقت امر و نهی او نمیشدند و سراسیمه و مضطرب احوال کس نزد الله و بردی خان فرستاده

طالب عفو و اماس کشته اما پاشا خود با چند نفر از ملازمان خاصه و سپاهیان که همراه داشت بر
بام کوشکی که قدیما مسکن سلاطین پیشروان بود بر آمده و بر دهلیز کشک بقصد چپاول و غلامان می انداخت و در
اوزم کار بازار سعی و کوشش بسیار بظهور می آورد تا آنکه قریب دو پیر پیشرو آمده و ترک محاربه کرده خود را
چون در اول حال سر از عصیانکاری و مخالفت بیچیده و محاربه را اختیار کرده بود تا قوت و قدرت داشت
زبان خود کرد و صحیح القولی زبان احمد پاشا نقل کرد که میکفت غلامی داشتم زاجر مجده که از غایت
حیا و ادب سر کار با من جرات تکلم نداشت و در همان که با من بود انواع خدمتکاری و جانسپاری
از و مشاهده میشد و وقتی که قریب پاشا بر بیچ پستولی کشته مردم از قلعه داری مایوس شده من و
غلام دو قبضه تفنک در دست داشتیم او پر میکرد و من می انداختم چون نظرم بر آمد روی بمن آورد و
کفت ای صاحب سعادت عجب از خردمندی تست که خود را بیهوده بر نجه میداری و در معرض تلف می آوری
قوم ترک خنک کرده رضا بقضا داده مدتها روزکار چه پسندیده است و از دو کس چه چیز و حیات ابدی
غنیمت دان تا به پسینم فردا از روزکار چه میرسد این سخن کفت و روی از من کردانید و هر چند
تفنکی را کر داده بودم که بر کند طلب داشتم نداد چون دیدم که غلام جان سپار معتمد پاشا خود
شده و فرمان پذیر او جان کار خانه تقدیر کشته دانستم که او بار روی آورده است بقضا بر نمیتوان
آویخت بنا بر آن تفنکی که در دست داشتم انداخت رضا بقضای آسمانی داده و خود و بجنود و قوچان
کر در بیچ بر آمده بودند باز از طلب نکشتم کر دست از حرب و قتال باز داریم که ما ترک قلعه داری
کرده و قلعه بحضرت شاه تعلق دارد و محالا احمد پاشا ما یک بیرک در کیش قدرت خود داشت بجانب
قوچان انداخت و غازیان پیشینه سپر کرده بجان می پذیرفتند القصه پاشا بیتر کس نزد الله و بردی
خان فرستاده التماس نمود که امشب دست تعرض لشکریان را از قلعه کشیده دارند که فردا هر آنچه رضا
خاطر اشرف باشد من بآن در دهند الله و بردی خان و قوچی باشی جنبت بعرض قدس
رسانیده و حکم شد که در آنشب اصلا متعرض قلعه نکردد و لازم همه طرف پاس دارند که صبحی در طلعت
لیل از قلعه پردان شوند رفت صبح روز ششم که چهار شنبه دویم شهر ربیع الاول بود صبا شمال زد
طرف شمال شمایم فتح و پیروزی وزیدن کرفت صاحبان بارکاه معلی حسب الامر همایون اعلی مجلس عالما
شاه زاده و محفل متعالی پادشاه زاده آستانه حضرت اعلی اعلاه الله تعالی سپاه داری و لشکر کذاری
عطایای ایزدی بجای آورده و با نوجهات ظاهری و باطنی که با سید فیاض دارند بر سریر دولت و
فیروزی و اقبال قرار کرفته غازیهای شاه و مالی بنوازش در آورند قوچیهای پیک با غلامان و

چنان ضبط قلعه و محافظت دروازها مامور گشته حسین بیگ چارچی باشی قورچی الفت در را بقلعه
فرستاده احمد پاشا و شمس الدین پاشا برادر و پسر کوچکتر او کر محرک مادر و فساد جو بودند و کچوک
حسن و چند نفر دیگر را طلب فرموده احمد پاشا از آمدن تقاعد ورزیده و سیچارچی باشی مذکور را در ازای
نهایت ایلی و ولی انعامی نسبت بعتبات عالیات درگاه شاهی صدور یافت مستحق سیاست و عقوبت شده و هم
دشمن پسکی دخول مجلس اعلی ندارم ماحول انکه یکی از ملازمان درگاه را هم سوگند کرده آمده و در همین حالتی
بخراسان جواز رسانده حضرت اعلی خاطر او را بنوید عاطفت اطمینان بخشیده و طلب فرموده احمد پاشا مجلس
بهشت آئین در آمده و سجده مجالست بتقدیم رسانیده چون مرد عاقل سخندان بود و سخنان حزم آمیز
گفته که مقتضی عقل و مناسب وقت و مقام بود معروض داشت حضرت اعلی با وجود کمال غضب و
در آخر دور بر طبیعت عاریتش مستولی بود پاشای مذکور بنظر علامیت توجه فرموده سخن عتاب آمیز
القا فرموده اما شمس الدین پاشا عتاب و خطاب و غلظت و اعمال و اعمال مضمانه او را شامل
گردیده کچوک حسن مخلص چاوش را در خوش آمد گوئی قصور نموده با شمس الدین پاشا خطاب کرد که تو هم را
قدرت مقابله با حضرت شاه و الاجاه نبود و ترک شیروان گفته بدربند سیر فشه تو گذاشتی و خود
بدروازه رفته پل را خراب کردی و قوم را بحاربه راغب ساخته دعوی ولایت و کشف و کرامات
کرده میگفتی که از اولیا و اقطاب بیش چیزی پسیده که خود قرار باش برایی طایفه قیزلباش خواهند شد و ملک
علی بیگ چارچی که مرد بذله گوئی و همیشه در بارگاه معلی بخدمت اهل و مطایبه داشت به شمس الدین پاشا
که مرد طویل اللحیه بود گفت که عجب حاسن سیچانه دراز کرده چون دعوی ولایت و کرامات کرده
بود و حضرت که بقوم سید ادعای برعکس پنجه دارد بعد از این سیچانه خود را بحیه شیخانه شما مطلوب
باشد و عالی دست بر محاسن او دراز کرده موجبا مائت مشت بر کسند و بگیسر موازه و محاجت و بجا
نامرعی ملامت و آمیش و خشم شده یاری سبحت و سبحه هم را نه کشیده و خود بآب سیاست و عقوبات کوبا
و لطفعلی بیگ پذیرفت محمد شمس الدین پاشا برادر و پسر کوچک و دو سه نفر دیگر که خاطر شان
اشرف از حرکات ناهنجار و سخنان مجترانه ناهموار ایشان نجابت مکدر و خشم آلود بود رقعه و غضب کشته
با نواع عقوبات معذب کرده بیدد و بعد از خراب بصره بار دوباز بر دوه طایفه طایفه کرده و صراف نام شخصی
شیروانی الاصل بر سیاق رومیه منشو و نایافته از جمله معتبران شده بود و خود را از سخنان روزگار
تیز اذهان نامدار بیشتر دیده و بر هر تیری از سهام نام خود نوشته بلازمان موکب عالی می امد چنانچه
مردانگی خود را میشود یکی از غلامان درگاه گرد برادرش بزخم تیر او مقتول شده بود بعضی خوش بر آورد

پسندیده عامی قتل او کرده و حضرت بافت در حالت صبقه رقه سر آن سرمست باده نخوت و غرور
بوده و بنظر اشرف رسانیده و چون او را در سیه اکر عموما مستحق قتل و سیاست شده بود اما بخاطر اشرف رسید
کر آن جماعت قطع تعلق از احوال ظاهری خود کرده بر سپیل جوبها بجا زبان راده و بعد از انصال مطلق
احسان بوده هر کس بهر طرف خواهد رود هیچ کی آن جماعت با طوع و الرغبه قبول احسنی نموده یکی
از جمله محصور بان برادر خواجه حسام الدین کیلانی و زیر خان احمد والی کیلان بود که در کیلان منصب
قورچی باشی گری او داشت و در رفتن کر خان احمد از کیلان بشیروان آمده از انجا بروم رفت
او در شیروان توقف نموده چنان نام او را قورچی باشی میخوانند متمول مشهور و از شرارت و بد نفسی در
میان رومیان سخن کفایت و کار دانی معروف و معتبر بود و خاطر او را از خواجه حسام الدین برادر
او کر باعث فساد و کیلان و عصیان خان احمد و بروم رفتن او بود نه تحریف نموده چنانچه شمس الدین
نام یک برادر او را در اسپاسلطنه قزوین معروض بیغ پاشا گردیده داد و در ایام محاصره طایفه دوشواغ
رومیان و در مهام ایشان بود و بعد از فتح قلعه که بحظر اشرف در آمد بحربه زبانی و سخنان در رفع
پیشروی که مذکور شد بصیرت کیلانیان است اظهار کفایت و لیاقت نموده منقبل شد که از مقام و احوال
اهل قلعه مبلغی خطیر بعسا کر حضرت سفار رعایت کرده اند و بدین وسیله چنده روزی خود را از شحنه قلعه و شاهی
صیانت نماید در اول حال سمن بجا و هزار تومان شاهی عراقی میان آورد و هر چند بر سیر او کوتاهی
عیار را در ضرب روزگار ست ظاهر بود که سخنان از جیب صدق خارجی است و اعتماد رمانی شاهی
بصلابت وقت و ظهور عیار کار او طلعت آغاز نهضت و بخلع خاطر او سراغاز و نبوبه و زارت
کیلان بلکه صاحبان و ملازمان خوش وقت کرد انیده و او وقت را دانسته و سیه را آورده اساسی
لشکر اکر در حین محاصره محصور گشته از روی دفتر علوفه و چاریعلم گرفته باسم هر کس خواه در
حیات نبوده و خواه مقتول و متوفی شده مبلغی زیاده از وسع وقت رقم کرد که از ایشان و
متوفی و مقتولان باز یافت شود و مبلغی دیگر باسم جمعی از کد خدایان و سکنه شاهی که بار و سیه
موافقت نموده در طایفه بالا محصور گشته بودند بر سم قرچیان و عال اما ل برقم در آورده و مبلغ هنداجموع
زیاده از سی هزار تومان شده بالجمله آن مبلغ در میانه قورچیان و علماء خان و ملازمان درگاه و نشنگ
چنان که در پای طایفه خدمت کرده بودند تقسیم یافت هر چند حواجت را یک طایفه بر شمرده اگر انچه رقم
شده بوصول رسانده و هر کس را در کم و زیاد سخن باشد قورچی باشی لیک موافق حساب خاطر شان
نماید الفقصه بجمله ورود با بازی باز چند روزی در میانه آن طایفه میسر و مشار الیه خود با بازار تجرد افتاد

برخورداری مذبذب و شیخ آن عشیره بسمت تحریر می یابد بالجمله بعد ازین قضایا ممالک شیروان بامرای عظام تقسیم یافته ایالت دربند بشاملیان واگذاشته چراغ سلطان کرا اسباب همراهی بلوا مرجوع گشت و شاه نظر بیک تو کلی را حکم شد که معاونت او در آن سرحد بوده سایر مردم که در بند قشه بودند عهود و مواثیق دولت القاجار خان ارساحت نامحمود عنبر مسعود بشهد سماحتی رقمه چراغ سلطان کرا اسباب همراهی بلوا مرجوع گشت پرداخته بعضا و حربا را مسدود و ساحت و موکب همایون خان اوزبک یورت کوچ کرده بجهت گرمی هوا و بجانب ییلاقات سماحتی او حرکت آمده مذبذب چشمه گاه و رقتل چال منازل و مکنات و علفزاری مرغوب و چشمهای خوشگوار اختیار نموده بخرمی و فرخندگی گذرانیدند مذبذب امرا و حکام و اعیان و چرکس آنکه در رکاب معلی بودند و بعضی که در ایروقت اطفا را خلاص نمودند کسان خود را پیاپی پیش بر اعلی فرستاده بودند به مطلع فاخره و انعامات فواخره حضرت رستم خان و اعیانی تبرکات لایقه ارسال داشته چون خاطر معصوم خان والی طبرستان از آن حرکت ناهنجار کرپرخصت انزاروی همایون قرار نموده بود دختر خود آنوده بود بهوشوز الطمیشان نام پیشکش بود توقف موکب جهانکشا در آن حدود موجب توهم و تزلزل احوال مردم طبرستان بود حضرت اعلی جهت تسلیه خاطر او محمد صالح بیک وزیر شیروان را با طلاع فاخره و هدایا نزد او فرستاده و در انشفقتهای خاص اختصاص داده مذبذب این مژده والا سبب بخشش خاطر والی طبرستان گشته همین علیه ارجمند پیش الاقران سربلند گردیده و در زمان چند روز بعضی از دختران حریم خود را بحجله مکانی سرادق اقبال فرستاده محمد داور سلمک دو نوکران بارگاه و اعظام یافت ذکر مراجعت موکب نصرت نشان از شیروان بدار السلطنه تبریز و اذن اجازت عزوقوب آزادون صدور ادراک سعادت زیارت سلطان خراسان

چون خاطر خطیر از اعظام مهمات شیروان و اعیان فراغت یافته عزم مراجعت مصمم گردید علیخان بیک جلایر را حکم شد که بجوادر قشه بتربت حیدریه رود و آن آستان متوجه آن خدمت گشته در ادراک روزی حضرت اعلی در محال اسکام مقام و از بعد از ترتیب حرکوس مراجعت علیه آوازه کوشه از آب عبور فرموده و از الکای دره درد علیفت دار السلطنه تبریز فرموده امرا و ارکان دولت و آغرق او دوی همایون را از راه آمرده اند فرموده خود بخشش شریف با چندی از معتبران و معتمدان بعتبه دار بارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه جوار الارشاد اردبیل مشرف بوده مذبذب و آنگاه ملایک مطاعه چنین عبودیت سجاک سدره نشرلت سوده بعد از مراسم سکر گذاری و مراجعت یزدانی چند روز بانظار الاف و زیارت قیام نموده از اسجا بغیر از زمی دار السلطنه تبریز رسیده بارد غفر قریب منحنی گردیده مذبذب چند روز اوقات گرامی صرف استماع مطالب و استطاف مآرب امراء اعیان آذو

باسیان و نظم و نسق امور پرسیده مذبذب فرموده و اعیان در سوالات کرا از جانب میر شرف حاکم هریزه ذکر خان و سایر امرای اکراد که بجهت بعضی فتح شیروان با آنها معاونت آشیان فرستاده بودند بخاطع فاخره و نوازشات کوناکون متخر گردانیده مذبذب المرام رخصت معاودت داده مذبذب چون سلطنت پناه غازی گرای خان تاتار والی ارم از خدمت اشرف التماس نموده بود که حسنداران اقاچی مشرفه آقاچی درگاه عالی را که در جنگ داس گرفتار عساکر فیروزی نشان شده بود باو طریقه آشتی تمام واشته مطلق العنان فرماید حسب الالتماس خان تاتار او را باو سپرده که یکی همراه او دیگری در جنگ چغال علی گرفتار شده بود از قلعه قبله پرون آورده مذبذب فرمود حاضل سخنان روزگار دیده بود بعقلمات مرجوعه خاطر اشرف را مصیاب راغب ساخته التماس نمود که پسران او در خدمت اشرف بوده باشند مذبذب فرمود که بشرط رضای خان تاتار مقدمات صلح بروفق رضای اشرف نماینده که بشورزمان حضرت شاه جنت مکان نمایش وقوع یابد حضرت اعلی تبریز بار برقعه حال خلایق دعا بادامه رضا بآن داده مشار الیه رضا بآن داده فرستاده غازیگرای خان و ابوالقاسم بیک یوزباشی ابواعلی که برسالت تاتار معین بافته بود در اندفرموده مذبذب غازی گرای خان نامه محبت آمیز در قلم آمد اما چون صورا اعیان از میان الکای چرکس واقع شده در این اثنا خبر فوت غازیگرای خان بایشان رسید که عالم فانی را وداع کرده بجهان باقی شتافت و او نیز بانی از اکام چرکس همانا از حسنداران آقاچی و بریزه در سلسله در وقتی که از ابوالقاسم بیک جدا افتاده بود باجمعی چراکسه فرصت یافته بر سر او ریخته او را اقبل آورده ابوالقاسم بیک جدا افتاده بود باجمعی در آنواقعه باچهار اکسه جنگهای مردانه کرده زخمدار گردیده و باجرف او در آن فتور تاریخ چراکسه شده بالا آمرده او نیز جدگورا و جهت حضرت اعلی اندیشده از چشم اسقال اور اصلاحت باز گردانیده بعد از کشته شدن خندان آقا و پسر انش چندگاه در خدمت اشرف معزز و محترم بسر برده عاقبت خدر عافیت خدر انیخته سالک طریق فرار گشته و در آن عشریه در زیل این دفتر رقمزده کلک بیان خواهد گشت چون کل ولایات مورونی آذربایجان و شیروان و اران و گرجستان که قریب بهشت و پنج سال بود که رویه از تصرف عثمانیان این دودمان والا پیران بوده بود و در بدو سلطنت و اقتدار اعلیحضرت آسمانی و تاسیس مبشرف در آمده جمیع قلاع متین و حصون حصین و ولایت که محل از عروان کاری و اسباب آوازه علقه داری بود و بنوعی که در علی و دفاع هر سال در رشته تحریر در آمده مفتوح گردیده و ساحت فتح المسا آمد زدوهم از خار تعرض معاندان مصفی گشت و سعود سیاق با مداد کشیده و قریب پنج سال از

ومیر عبد الغنی قرشی که از افراد بای مشار الیه و سید بیکو اخلاق خوش صحبت بوده مدتها با یکدیگر
در مدرس علامه العلمایی میرزا ابراهیم همدانی تلمذ نموده بوده و در شعر پایه بلندی داشت و مولانا
مطربی قزوینی که خلاصه اهل اداوار و در حسن صوت و کوسیقی سرآمد روزگار بوده اصانیف قول و
غزل و پیشرو العمل بنشسته اند ماورد کار است و پسیار صاحب طبیعت و بذله گوی دیدیم و خوش صحبت
اتفاق افتاد و استاد حیدر علی عودی که ساز مذکور تیز مضراب خوش نواز و ملازم سپه کار عالی بود و خدام میرزا
پیوسته در مجلس خاص با غزه مذکور را صحبت داشته بشعر سنجی و تاریخ و نقل حکایات و روایات سرور
افزای خاطر حکمران بوده و سخنست به زوال و کوروشت که موضع است از قری و مواضع الکای دربار و کار
رود ارس بر جانب جنوبی واقع شده و دارد کشته سه رود زدر انجا توقف نموده و این دو موضع دو قطعه است
از قطعات ریاض جنان که باغات آن هم پیوسته اسام میوه با تخصیص انار بشرین که از باب نزاهت
و میر برانار بردوار قوه و شاه وار ساوه و دوم ترجیح میدهند و الحق جایی آن دارد و اقسام انگور نیکو
نازک لطیف الوان در انجا خوب بعمل شده و در آن موسم میوه با در بارد بسیار بود حصه صادراتی که از اصل
سنقدار سجا حاصل می آید بجای بلاد و قضیات آذربایجان سیشود و از آن دگر جهان نقل بهمایند و
کاغیست اولاد عظام موسی پیک در ماضی که با سلسله علیه حضرت طوسیه قرب و قرابت دارند و از اماس مخلفه
که از ذکر و حلقای قراجه داغ بقدم و دوام و اشتهار فی شرافت و مکان امتیاز تمام دارد و در آن اوقات
همیشه شفقت و الطاف شاهی و رعیت و اشفاق آن جا پناهی بحکومت و ولایتی آن مملکت سرافراز گشته
با اولاد موسی پیک یک سلسله اند در قریه جنت مثال و در آن مناذل مرغوب و ابواجای علیحده اساس
و رغایت و بخشی و دلگشایی ترتیب داده و در آن کوشه ترتیب بخش جان کرم گسترده و حسب المقدور
سنقدار احوال آینده و رونده موده پیشوا و بیمانی نوازی مرعی میدارند و خلیفه مذکور را و اولاد موسی پیک
بیما شاه و پیک که جوان قابل خوشنویس پرهنر کار رست و الیوم در خدمت داشرف منصب و زارت
قورچیان عظام سرافرازی دارد و حیدر پیک برادر او که در سلک بوزباشیان معتبر منسلک است
با همگی اقوام ملازم پیشرایی که در خور میهمانی جهان باشد کما ینبغی قیام نموده و بهمگی اعزه که بحضور مراجعت
و هم صحبتی جواب میرزایی مشرف بوده ملازمان و همنوایان و اهل خدمت حسب المقدور رعایت نموده
تواضعات و تکلفات آن میانه ظاهر آورده نهضت عالی صاحبی بجانب خلافت پناهی داده و لاد گرای
سوغات و از معانی داده و لایق بحکمی اقوام و مردم آن سلسله علیه خاطر خطیر فرموده و از انجا بجانب نخجوان
و طرفی متوجه خطه اردباد شده و در ساعت سعد و اصل آن ملبه و طیبه گشته در منازل علیا آسمانی آباد

نزول فرموده و صاحب عظام آن ملبه و از بزرگ و کوچک و وضیع و شریف ملوازم استقبال
استقبال نموده آثار بهجت و شادکامی ظاهر آورده خدام صاحبی بمقتضای عطوفت و اشفاق جبلی
باکافه مردم آن ملبه و دیار اندوز براوار از پوشاک میفرموده انواع مردسیهای که سزاوار بزرگی و بزرگان
بوده ظاهر آورده و مستبان سلسله علیه بصیرت بر انجلاع کرامانه و ارمغانی نواخته جمیع صواحب و اعیان
و رئیس سعیدان هر طبقه را حتی اهل حرفه و صناعت خلعتهای لایق داده مابهل مصلاح و مقرر او روشن
و عورات مستحقه عطایای ارجمند فرموده و ما بیست روز در آن خطه طیبه اقامت فرموده همه روزه
جشنهای ملوکانه و صحبتهای بزرگانه طرح میفرموده و لوازم آن بر وفق دلخواه مجلسیان پیش از صدور قیاس
غربت و میا بیکشت و دو پسر روز بسر برده و الکلیس تشریف برده پیوسته اوقات گرامی در کمال مسرت
و شکفتگی بیکذرانیده و در میان باغات آن بقعه شریفه کوه و طبیعه ئی واقع شده که از آنرا نظاره می نامیند
و سیر گاه مردم انجاست و باغات و سایر فرح بخش که در و امنه آن امتداد داده و آبهای که از نجا
عزیز آمده میگذرد بجایت مطبوع بنظر در می آید و عالیجناب آصف صفاتی آب از کوههای بلند
باسجا آورده بعوارة بالای نظاره برده در سطح آن کوه عمارتی مشتمل بر بورت مسکن که هر طرف ایوانی
دارد طرح کرده و در بالای آن تالاری ساخته اند که آب بر دور آن عمارت بگردد و در برابر هر ایوان حوضی
قرار داده اند و در جانب جنوبی نظاره و زرع پایین تر زمینی واقعست که بحیثیت سه چهار جریب بوده
باشد و مقرر فرموده اند که آنرا هموار کرده حوضی بزرگی در میان ترتیب دهند که چهار طرف آن باغچه
باشد و از بالای نظاره و آب فواره بحوض مذکور رسانند طرفین تخت صفر همراه کرده از انجا که مشهود رای صافیست
آب از فواره میان حوض دور کرده بالا میچسته باشد اما هنوز انچه مکنون خاطر شریفش بود ظهور نیافته
بود که از گردش چرخ دوار و عمارت مالوف روزگار آن رفیع جناب را واقعه ناگزیر پیش آمد امید که عاطف
صدقش کرامیوم چنین مرحمت شاهنشاهی صفاتی طویت حق گزار مسند نشین اورنگ دولت بادام
موفق گردد الی اصل قاشای آن مکان رشک بخش عمر پرداز گاشته دل و نظاره آن روشنی افزای
دیده و نظارگیان اطراف بوده و این مباحی در آن مکانم از مطلع خاطر سر زده بود چون مناسب مقام
بود در وقف تحریر بهشت اطاوبست این بقعه گر آفتاب پیاره اوست ۰ دو صفات بهشت عجله در
ماره اوست ۰ صفه چشمه نهان بزیر هر ماره اوست ۰ روشن کن چشم خور نظاره اوست ۰ بالجمله در
اول ماه رجب از مقام فرخ انجام مراجعت واقع شده و الکای دربار جناب خلافت پناهی و اقوام
مشایعت نموده بخجوانات قیام داشته و از انجا بیلیه و آبهر آمده بسعادت زیارت تربت شریف

شیخ شهاب الدین امری قدسی کرده شد و از انجا عازم دارالارشاد اردبیل آمده منازل جناب
وزارت مآب خواجه محمد رضای وزیر انجا که در کنار رود خانه و مکان مرغوب واقع شده محل نزول
عالی کرده در بخاطر رسید که شمه از احوال آن جناب در طی مقال نگاشته گلبانگ براعت نگارش
بالجمله خواجه مذکور در مسقط رأس شاعر پیشه مطایبه دوست فکرت اندیش است مولد آن جناب ابا عجد نوشیروان
جوس من اعمال قزوین است پدرش خواجه ملک از اهل سیاقت و ارباب قلم و در خراسان بامر نویسندگی
امرای عظام قیام داشت از حوادث روزگار و هجوم خراسان غارت زده و پریشان هجران آمده در
موطن اصلی رحلت سرای آخرت گشیده و خواجه زاده از علو همت بر علو مرتبه و کمال کاشته بعد از
سعی و تکاپوی بسیار کرد و لت طلبگان روزگار را از آن چار ره مینت ملازمت ذوالاقتدار خان زمان
اختیار کرده روز بروز بحسن سعی و خدمت نزد اعتبار می یافت مرتبه بمرتبه و درجه بدرجه وزارت قزوین کرده
چند سال من حیث الانفراد و الاستقلال جبال مهم پرداخت چون آثار رشد و کفایت از آن جناب
احوالش ظاهر و لایح بود بالاخره در سلک وزراء ارباب قلم و دیوان اعلی انتظام یافته بخدمات وزارت
او را بآنجا مامور کرده در سفر خیر اثر کرجستان بحسن خدمات لایقه و خدمت فائقه پسندیده
و قایع آنسال بعرض گلبانگ بیان میکرد و لطف ارجمند خدمتی یافته از زمره مقربان مجلس بهشت آئین
گشت و در آن ایام در دارالارشاد اردبیل بخدمات مرجوعه دیوانی مشغولی داشت و بصحبت سفراء و
ارباب نظم و اهل اسبقه اوانس و الفت تمام گرفته بعد مدت بر لطافت احوال این طبقه
واقف گشته بنگاشت وقایع مردمی بزرگ روش و دلپسند منش جذاب گوئی خوش صحبت و از سعادتمندان روزگار
نگارش شیرین و کلمات مطایبه آمیز رنگین و لطایف و ظرائف از طبع موزون نشو سرسبز نموده و شعر را خوب
میگوید در غزل و ابیات عاشقانه و معانی دلپسند رنگین دارد و اما از منظومات او چند رباعی انتخاب
رفت

چه آنم که ظریف چشمه می آیم ، جان بسته جا بر پیش می آیم
ماننده عباری که بهمه بر باد ، همچده با و خویش می آیم

الفصه عالی جناب صاحبی سپهر وزارت انجا عازم توده اطراف
زیارت خطیره مقدسه سلطان الاولیا و مسیح کرام صفویه گردی الواقع انوار بخرد و صفا جویی از مزار فائقه
منور آن محرمان خلوت سرای وحدت خورشید آسا و ملهمان است مستعد بوده و جناب صاحبی
الحاب از فرط اخلاص و محبت در مقام خدمتگاری در آمده در نقطه احوال همگنان خود را معاف نداشت
واز جانبین تواصفات بزرگانه بوقوعی پیوست و از راه خلخال روانه عراق گشته جناب وزارت مآب
چند مرتبه متابعت نموده لوازم خدمت گیاهی می آورد و از انجا علی منازل نموده عازم دارالسلطنه قزوین شد در

منازل و مکنش که در جنابان باغ سعادت دارند نزول نموده و بعد از سه روز غمام مصوب مقصد
اعطاف داده و بکردوز در بلده ساوه میهمانی خلف الوعدی نپسندیده مصر و اله سید مبارکند بوده چه حکومت
آن بلده و باد بعضی داشت و از انجا عازم دارالمومنین قم آمده در آستانه مطهره معصومه مقدسه وارد آمده
شرف زیارت آن حضرت دریافته سعادات و معالی و خدمه آن روضه مقدسه را العطایای جزیله
نوازش فرموده در حضور رایاتی قم کرامات بهائی لطیف آمیز از آورده بودند امارت در مارحاضر ساحته ارباب
وایقه و هوش تیز کرده امارت در نار شاداب تر و نازکتر بود اگرچه ایاتی قم سهو و چه قبول تعصبی میکردند
امارا اصنافی میبودند و یکروز تیر در کاشان تیر اقامت فرموده بتاریخ هشتم شهر شعبان عازم السلطنت
صفاهان او بهر منزل بعد از استراحت و آسودگی از کوفت راه احکی رفیع مجلس عالی حاضر گشته
صحبت مشغول میشده و اهل نغمه و سپاز در محفل فیض بخش صاحبی عشرت سپهر بوده بنغمات دلاویز
و ترنمات شکر ریز رنگ دلخواهی خواطر بودند بصفون احیفال که پت هر وقت خوش که دست دهد
مغتنم شمار ، کس را وقوف نیست که انجام کار چیست ، تا می آن سفر از هدایت مآبهای
مسرت و شادمانی و شگفتگی سپر آمده همگنان از سعادت هم صحبتی و مجالست مجلس عالی صاحبی
فیض مآب عشرت بوده آن چند روز را غنیمه عمر شمرده و در حین وصول دارالسلطنت بعد
از نوزده بشرف خدمت همایون نوملازمت شده و سیئه سعادت نوش مشرف و سرافراز گشته از انجا
اشرف متعلقات شاهانه و نوازشات حسروانه ظهور یافت هر چند در صدد اسپستان عذر تحریر این
احوال خواسته و اما چون مسوده اوراق رقیق آن سفر نو دلازم مؤلف کر در راز ذوی انواع اسفاق علاقه
کرار ایشان مشاهده و میشه حقایق حالات آن سفر را مفصلا در رشته تحریر کشیده که هم پاس حقوق
همگنخواری داشته باشد و هم شیوه سوده و مردم نوازی و سوار العمل بزرگان روزگار و کارآگاهان
وقایع مردمی کرده و اکنون از جمله معرضه باز آمده بر صرف پختین که مقصد و مطلب اصلی است میپردازد
الفصه حضرت اعلی شاهی ظل الهی چند گاه در دولتخانه مبارکه نقش جهان اصفهان بعشرت و
شادکامی گذرانیده بعد از فراغ از سیر و صحبت و شکار رود و دهای خلابین و اشغام بهات عزائم
اراده سیر و شکار مازندران بهشت نشان از خاطر خطیر همایون سر زده عالی جناب اعتماد الدوله
صدور عظام و امراء ارکان دولت را صحبت فیضل صمام دیوانی در سپاهان گذاشته با معدودی
از مقربان و خاصان درگاه و بجانبت مازندران تشریف برده و در سپستان دو بهار را از کثرت در شرط
آمد یار که از نعمات ریاض جنان نشان میدهد و در فضل پاییز دو بهار را از کثرت ریاحین و از بهار دلا

باشای چینی آلات از شکر بهای بزرگ مختصری و مرتبا نهاده باد بهای دور دیگر طرف بیضه عزیزی مخصوص
که در چینی خانه موجود بوده وقت آبستانه مبشر که صبیه مصونه بیجت بالا نوار غده پسیه فرموده اهل
آبستان سده رونشان نموده و همچنین هوا هر غنیه و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و اجناس
اسپاق زری اشعر نژاد و پاک نژادان رومی و سپاهی و کرجی و السنه‌ای باد پای حصاری و بیجنسی و بها
در الهوری که در سرکار هیچ پادشاه دنیا چنین فراهم نیامده و کلهای شتر و هواشی و اعلام که
از احصا و شمار و اقسام و از دایره تحکم داد بام پرونست وقف فرموده اند و چون فهرست کل آن
و مملکات همایون اعلی که رقم وقفیت بر آن کشیده اند زیاده از آن بود که مقوله‌ای صاحب حصانت
مرقم تشخیص تواند داد با اندیشه فکرت پیشه بیچون و قیاس آن حیرات تواند نمود بنابر آن رقم
قلم از اظهار آن خاموشی گزیند چون عقلای دانشور و دانشوران حق پرور که دقیقه شناسان صانع
افلاک و مشاهدگان خفیات صانع عناصر و افلاک اند بدیده تامل و انصاف نظر بر این امور حجته الله
از آن درخواست او سبق ربوده و کرد در عالم اسباب بمقتضای طبع بشریت و هوا پرستی که خود اعظم
سلطنت و فتنه بنای روانیست وقوع اجمال از حوصله جمال ارباب تعقل بیرون است اگرچه در ازمنه
ماضیه بعضی از سلاطین باقی مبانی انواع خیرات و ابواب البر بوده اند اما معلوم نیست که ما
هیچ یک از پادشاهان عالی جم و شهریاران ماتقدم و طبقات سلاطین صاحبان کثرت و تمکین تو فیق
این سعادت علیه یافته باشند ولی نشاء تجرد کرشمه و حلوت گزیان عالم معنی است صورت و محسن
نمی پذیرد هر چند بعضی از ظاهر بینان عالم اسباب هنی دستان هزاد و سنگ مالکان راست بازار و اقبال
نظر بر امور معاش زمانیان و اطوار زمانیان اند حاجه ایضی دارند همیشه رهنمای ماحراه چنگان فکرت
اندیش اند که ذات اقدس همایونی که مثال طوبی مثال اجلالش از نوع چار زندگانی نشو و نما یافته
از آن نور عالم افروزی که از انوار هدایت ازلی و توفیق عنایت لم یزلی بر باطن فیض مواطن سرکار
بارگاه ورک و تجرید قابل کلام صدق انجام
خدا شاه و ولایت ۔ علی صیقلی شرکه نعمی و علی تا مه الله انان بر صفیر صبا تاثیر حضرت سلطان ابا بها
والمفاخر شیخ صفی الحق والحقیقه والدین طاب ثراه که جد اعظم آن حضرت و اولاد کرام عالیمقام
او که مسلمان سلسله ارشاد و هدایت بانگان و وحدت سرای قدس و مرحله پیمایان بادیه تجرید و تحریر بذر
موانه ثمره بوده و راست امثال این امور و در نهایت صعد الجهد والله که ذات اقدس عالی حضرت همایون که
کوهر بیست شاهوار و دری صدف پرور اد بحر عمیق روزگار که بفحوای اصلی و پیش سبا حل بطور آمده

ظاهر بیش از نوع بخشش عالم صورت و صفیر انور نرم همیت آباد جهان معنی است بدیده بصیرت نظر کرد
شاه دارد و هم بحر دو مسالک اسرار حسینی اخذ احته بطریق آباد و اجداد او سلوک نموده و در عالم تعلق ا مقام
بخش کار خانه بی تعلقی گشته از بیچ و خمهای لبریز بیچ هوسی که در دو آستانهای خانه سلطنت را از آن چار دیوار هیبت
پرسیان عظیم فرمان روایی ساز آن گریزنده بوده خوشگوار و هشیاری میتوشنده و در خراب آباد حسرت
معموری عالم معنی سیکو شنده رجا داشت است کار هیبت زده دنیا بستی معاصده خالیه خاصیش گشته زمان
دولت سعادت قرینش بطراز حضرت صاحب العصر والزمان علیه الصلوة والسلام ا مقام
مانده خالیان از سطوت جاه و جلالش در بستر آسودگی غنوده گلزار هیبت بهار آسودگی از شعاعات ابر بار
صد فش نا زده در در حیثی از شعاعت شفیع روز محشر و در سپیکری سایه گستر بوده و در باشنده بیت
آنچی تو ای شاه و لا تستار ۔ کرهست از همسان و مهان یادگار ۔ برادر کهنه شاهین پایه دار
دلش را نور بیقین زنده دار ۔ بدار بش برادر کهنه فرمان دای ۔ کری را بهه بش سخت شاهنشو
خدایا به حق زمین و زمان ۔ کرازنده آسا بیش اسن و جان ۔ بعبر طیبی رسان سال او
جهان را جوان ار زاحتمال او ۔ وقایع بیست و نهی نهل کی یعنی موافق ست عشر الف یعنی سنه
بسبع عشر و الف سال مست ۔ دوم جلوس اقدس ۔ ۔ ۔ ۔ بوده در بیست و زمین سال خجسته
آغاز سعادت انجام و بیخ شنبه شهر ذی الحجه الحرام بفرخی و فرخنده کی اتفاق افتاد طراوت ا مام
ترهت بخش گلشن روزگار گردیده عالم بهر کرار دوم بیست و دی مسرو کی یافته بود و نشاط جوانی از سر
حضرت اعلی شاهی نهل آنچی در ولایت مازندران عشرت نشان سرت پیرا بوده پیرو سکار مشغولی
داشته و اجداد از انکه هوای مازندران از درجه اعتدال بگذاز نموده روی بگرمی آورد نشاط پیرو
سکار حدود و مصطفای در خاطر اقدس جا گزیده آمده سایه عاطفت بر عارق متوطنان آن دیار گسترده
واز انجا با عامت امرا و اعیان به ییلاقات کهپز الکه و فرحدس تشریف برده چند روز در آن حدود
عشرت پیرا بوده و در آن ایام اجنار مسرت آثار از جانب دارالسلام بغداد رسیده و ارشد مذاما چون بر حسب کلام
الامور مرهونه بادقاتها بر اهری راز غائی معتدر ست و هنوز زمانه ادراک آزمان نگذرده بود بقضیه
فتح بغداد و در عقده تعویق افتاد و سفینه طلوز نرسید شرح این سرگذشت انکه قبل ازین همت کماشن
یافت که بعد از فوت ارزون احمد محمد پاشای پسرش سفارده لنجه اوی دگر فتاری چه در نهیت قرار نموده
خاطر ایشان را از اعمال سابق چه در اطمینان بخشیده مذه و مشور حکومت بغداد با سم محمد پاشا و پسر بخش

حلد باسم برادرش مصطفا پاشا فرستاده ایشان را باطاعت دانیا دوودمان آل عثمان ترغیب نمود
ومحمد پاشا طریق اطاعت دانیا وسلوک داشته تمامت عراق عرب را ضبط نموده کمال استقلال
یافت اما بجهت انکه بر لشکر بغداد مسلط باشد ملازم خاصه سترپف سپاه کرد ریسان روبه سکبانان
مشهور ست بهم رسانیده واکثر منافع ومداخل هوای بغداد ومعلوفه ومرسومات سکبانان قدیمی
کرباقیه بود همه سکان مصروف میگشت بدین جهت علوفه وبهار رعما ولشکریان بغداد منقصان پذیرفت
وعطای لشکر باد دل اکرکوس کرده در مقام غدر در آمدند واز کثرت سپکبانان واقتداری که
بود همیچا قدرت برفع ورفع او نیافته باکبده ونفرا زمهرکان مواضعه نموده به مثل اداعوا نموده وهمکان
در مکام فرصت اورا درکو سکنه نازنین علقه که حضرت خاص بود مقتول کردانیده ندو سکبانان
بر سر مصطفا پاشای برادرش جمعیت نموده بحکومت بغداد ورفع اختصاص کشیده ندواو دست بخون نکو
برآورده جمعی راکه مخالف بایشان داشت ازمیان برداشت واموال واسباب ایشان را
سکبانان قسمت نموده وقت وحضرت زیاده از حد دریافت ولشکریان بغداد از او خایف وهراسان
چنود ندچندروزی میان ایشان بوساطت مصلحان کرک آشتی روی نموده لشکریان طوعا وکرها
قدم در دایره متابعت او نهادند درخلال این احوال سلطان احمد خان پادشاه دوم مراد پادشاه
بدالسلطنت بتبریز آمده در معارک کارزار کرشاهزاده سعید شهید سلطان محمد میرزا باآن کرده همنود
کرفتار لشکر قزلباش کشته شش سال در قلعه قهقهه محبوس بوده درادوار جلوس همایون شاهی کرد
سایه آن حضرت وسلطان مراد بصورت صلحی روی نموده واز جاپیش اطلاق اسیران کردند وزراء عظام
بازنوپیشاده دهرچندکاه پیکلربیکی دلایتی بوده بیارند ونوعتصل وکار والی وبحکم به دورکار اداره نیز
دسترا کرده انیده واستظام ممالک عثمانی راکه از دستبرای فرنکیه وطغیان طبقه جلالی دبرهمزدکی سپر
قزلباش اختلال یافته بود برای دروبیت او منوط کرده انیده فرساده بود واو دراین مکام همت
کرد برطی احوال جلالیان فرستاده کلک پیان میکرد درصدد وحلب چنه اقامت نصب نموده بتدابیر
امور ملک داری مشغول بود وچون اخبار بغداد واپسبتدای مصطفا پاشای مذکور استماع آن دولت را
محمد پاشای ولد چال اغلی تشویش نموده استمالت نامها به سپاه بغداد وسرداران قبایل عرب که در سواد
عراق وحرزه چاشته نوشته معاونت وهمراهی او ترغیب نموده بود ومحمد پاشا سپاه عراق
عرب در آمده در بغداد کمنه نزول نموده آقایان ولشکریان بغداد چون از آمدن خبر یافته سر از اطاعت
دانیا ومصطفا پاشا چیده دخیرکی آغاز نهاده ودراب مواصلت بالکلیه مسدود ساخته توسل بدرکاه جهان

پناه شاهی چنین عرایض وکتابات بسجده امنرف وامرای عظام سرجمه نوشته پرام خان ولد
سولاغ حسین لکلو را که در ایام فترت بغداد ورقه در انجا چپوده پایه سریر اعلی فرساده وعرضه داشت
نمود که هرکاه درایات جلال به منصوب درحرکت آیه باکی از امرای عظام رابا فوجی از جنود وظفر شعار
بدانصوب فرستاده شود وقلعه بغداد ورا بصنوباران آن درکاه پسپرد واحوذ به بندکی آن حضرت می
آیم حسن خان سکبان بکلربکی قلر وعلیکرده قاسم سلطان رابا مقدار بافتار بافوجی از جنود وحضرت سفار بکذار
آب ماهی درشت رقه عطر امرد استاره همایون بوده مذکر بدانچه حکم جهانمطاع عز صدور یابد بعمل آورند
پرام خان ودرستادکان مصطفا پاشا درسیلاقات فریدن پایه سریر اعلی شاهی رسیده سعادت
سلطبوسی دریافته بنوازشات شاهانه سرافراز شده بجهت مصطفی پاشا خلعتهای فاخره رسال
داشته احکام عنایت آمیز عز اصدار یافت که در مهم خود مردانه بوده بکجراست قلعه مشغول باشد
کرابیک موکب همایون فال بصوب روزی دابجال میرسد وبامرای عظام آن سرحد حکم شده که مستعد یورش
بغداد بوده آماده باشند که چون رایات جلال بآن حدود رسد ایشان بیشتر رفته شوند وسیاه
جنود بغداد وسکبانان پاشا ناریه حرب وقتال اشتغال یافته هرروزه چنان الحاح پیش کشش وکوشش
مظفوری آمده ومحمود پاشا عصیان وطغیان ولد ازدل محمد وبی اعتدالی سکبانان وانجتا ایشان
بدرکاه سعادت آشیان واوازه حرکت لشکر قزلباش شنیده بادجود مبالغه وتحریک لشکر بغداد
جرات آمدن نکرده دراین اثناروزی سکبانان هجوم نموده ازقلعه بشهر وخلات برآمده شروع در
قتل وغارت مودند وجنود بغداد اکر در شهر بودند آوازه آمدن محمود پاشا وسپاه عرب شایع
سرراه برسکبانان کرفته بیاپس هربی درغایت صعوبت اضاق اشاق وجنود بغداد اغالب آمده وجمعی کثیر
در کوچها ومحلات عرصه تیغ خاکشته بقیه السیف روی بقلعه آورده محمود پاشا ازین خبر فتح وظفر
امیدوار کشته معاونت واستظهار میر ناصر ولد مهنا عرب که بافوجی کثیر معاونت اوآمده بود
وحلقه کذ شته بغداد آمده ولشکریان بغداد قوت کرفته در محاصره ناریین قلعه وتضییق محصوران ساعی
کشته مصطفی پاشا از آمدن محمود پاشا ازآمدن محمود پاشا نشنیده واپسبتدای جنود بغداد اخراسان
کشته چون بسیاری از مردم اوکشته شده بود ناچار قضیه برادرش یاد آورده یاسایر مردم خودرا عتماد
کشته واز غایت خوف وبیم چندروزی صبر نکرده کرفرستادکان اوازدرکاه معلی عود ومدد لشکر
قزلباش باورسد کس نزد محمود پاشا فرساده مبتدی معذرت پرداخت وسخن صلح میان آورده قرار داد
که چون حلد حسب الامر پادشاهی پسبخش اوست ازجانبش لشکریان متعرض نکردند نکرد

سردار کرده حکام و پاشایان اطراف روم و ارزنجان و آن حدود را با شریف پاشای سیکر چیکی
ایروان که از عقلا و مدبران کار دیده بود و بر فراست و حمراهی او بدفع یاربخی مامور کرده بود
و حسن پاشا در کمال شوکت و اقتدار وارد دارالسلام بروان آمده بسیاب توقات رفت و لشکریان
اطراف باو پیوسته و او را روی آغرق و خزاین اجمال و اثقال را گذاشت که با همگی آورده
و با لشکر سپاهی روانه شده و یاربخی در کمال تخوت و غرور زیاده و حسابی از حسن پاشا و جمعیت روم نکرده
آسوده بود مکرر خود متوجه محاربه نشده امرا و مادک باسپان خود را با سپاه و جمعی از عقبا بداد فرستاده
و در حوالی توقات قافی فریقین روی داده و محاربه عظیمه بوقوع پیوست و حسن پاشا ظفر یافته شکست کلی
جلالیان افتاده و در آن معرکه بسیاری از ایشان جلالی راه عدم پیموده و بقیه السیف پراکنده شدند
یاربخی خبر آمدن مردم خود را شنیده با بقیه جمعیت جلالی از توقات بیرون آمده متوجه جانب روم میان
کشت چون بقاطبه دست نرسید مقاومت با آن سپاه در خیز قدرت ندیده بعد از اندک زد و خوردی سلاح
طریق فرار شده و با سه چهار سوار کس کرد باو و جمعیت خود را به کوهپایه تاماهای دوردست کشیده و حسن
پاشا مظفر و منصور در توقات نزول نموده دست از معاقبت جلالیان باز داشت و وجوه عمده آن
قوم را علی التسویه عفو داشته دیگر باره حرکت نشان را حال انگاشت اما یاربخی مذکور چند روز
در کوه های صعب المسالک بسر برده همچی از پراکنده گان جلالی باو پیوسته و چنان خود را بی نام و نشان
گردانیده که اصلا از وی و مردم او در آن حدود اثری ظاهر نشد اما در خفیه کسان بتوقات فرستاده
متعرض احوال بود حسن پاشا با معدودی از خواص ملازمان در قلعه اقامت داشت و سایر لشکر در شهر
سیجا ماندر آمده اصحاب ثروت و مکنت بعیش و عشرت مشغول بوده و اکثر مردم بی بضاعت بحمایت
سیجاق خود و خلیق اسپاهان باطراف و جوانب متفرق شده بودند و چون یاربخی از احوال حسن پاشا و
غفلت مردم او گاهی خبر یافت غرامت آن نمود که اطیار رموده و علی الغفله بشهر توقات در آمده همچی
محافظت در وب قلعه گذاشته لشکریان را که در شهر بودند به تیغ انتقام بگذارنده و بسیاری از
باموازی صنعت هزار کس که نژاد و فراهم آمده بودند بی جمال و حرکت آمد بحشت اجمالی که او را
کردآن بود که چون حسن پاشا و مردم او با غنای آغرق و خزاین اسباب و حیات که از جهت او
آمده و قریب یکهزار شتر بار و ماکیان از نفرات سپاهی و عده مکار همراه بوده و چار او شد یاربخی دارد
کرد از پرسیان محیط گشته سپاهیان را به تیغ انتقام گذرانیده تمامی نساء و صبیان و پسران صغار
خزاین و اموال و مرصع آلات که سالها اندوخته بحر و کان بوده بدست یاربخی در آمده خاطر از ضبط

آسوده

آمادانه

آمادانه ساخته از برین و باد سرعت سیر استعاره کرده بر سیده توقات رفت خبر آمدن یاربخی و
واقعه مذکوره بحسن پاشا رسیده و از غایت حیرت که از بی ناموسی بر وغلبه کرده بود با همراه
و پنش گذاشت راه صواب گم کرده و به مصیر پنش از مدبر آن حادثه پوشیده کشت و مسترهی
تمام بحال او و مردم او راه یافت فرصت جمعیت و مقاطعه یافته و هر کرد و حی حیات را غنیمت
بطرفی بدر رفته و حسن پاشا بحصن و قلعه داری چاره دیافته در کمال پیمانی نا برین قلعه توقات
متحصن گردید و یاربخی بشهر در آمده هر کس را در ایجا یافت براه عدم فرستاد و غنیمت فراوان به
جلالیان در آمد و از روی قدرت و اقتدار قلعه را احاطه نمود و چون چهار ماه حیات حسن پاشا
از باد و عجب و غرور لبریز شده بود از قضای آلهی معرض تنگی گردید از جایش کشا و می یافت در بر
از برج قلعه بر روی خود روده قالب تهی کرد و سایر مردم از او اماس طلبیده قلعه سپرده و کرد و جلالی
از اموال و اسباب حسن پاشای و جماعت رو سیه صاحب ثروت و مکنت گشته از سکه سنی رهایی یافته
و یاربخی حسن پاشا را که مرغ روحش از قفس بدن پرواز نموده و از دروازه قلعه از حلق آویخت و
بار بار اکه نصیب قدرت و آوازه جلادت او در ممالک روم اشتهار یافته چیده او آنروز غیرة للناظرین
مصلوب بود و قلعه توقات محمد و امد بست یاربخی در آمده آنرا ماص خود ساخت جماعتی تقریر کرده که
حسن پاشا مرد بزرگ منش غیوری بود از واقعه مذکور بی آرام گشته از کمال غیرت و علوی عنصر
و اهم قطع از حیات مسیح گردد خود را مسموم ساخت و بعد از آن یاربخی بصلب کاسه او حکم کرد
در اتمام حروف این قول ضعیف میشمارد علی ای التقدیر یاربخی را نمی چنین روی نموده و دیگر باره
روی نفی در کار او دیده آمد و مدتی کامروای دولت بود اما بعد از وقوع ایجاد تغیر پسیار
اطوار او را و یاد اعمال و ذمیمه خود را با عمال حسنه مبدل ساخت و نظر بر خامت آن کار و شامت آن
اعمال خدا ترس او را از سفاک و مادسبا اموال خلایق علامت تمام دست داده و بساط سلطنت گسترده
بود در هم نوردیده از آن همه خون ریختن و خسته انگیختن که حصول مطلب همزاد نمی از پسیار مطهور
نیامده بود پشیمان گردیده و چاره مدارک احوال چنین خود در آن دانست که از خدمت پادشاه زمانی
جاه روم استدعای عفو تقصیرهای او نموده حفاظت لشکری از ثغور اسلام مامور گردد که بقیه عمر
بغزای کفار اشتغال نماید کس بپایه سریر سلطنت مصیر عثمانی فرستاده و الحاح و استدعای
ایجاب عفو خود کرده و ارکان دولت آن سلسله که در دفع فتنه او متامل بودند همچنین را نوعی مغتنم
شمرده او را بایالت و ولایت اروم ایلی سرحد فرنگی منصوب کرده اسپه و خلعت و طغرا و ساده

خاطر او را به مراهم پادشاهانه مطمئن و امیدوار گردانیده مدد و یاری و اعتضاد او فرموده ترک اطوار ناهنجار
گرده و از آن صوب گردیده و از طایفه بوزات بعضی رفاقت و همراهی او اختیار نموده و جمعی دیگر از او
منخلف شده مدتی و المقصد رسیده و دو سه سال با گرجستان و فرنگ غزا میکرده تا شخصی روایت کرد که وقتی از
دریا بر سر جمعی گرجستان میرفت در میان کشتی قزاقان یافت از جمله ممالیک جنود یاریخی خان نولاد نامی مشغول
ریاست مهامات جلالی شده و در حدود حلب آغاز شورش و فتنه انگیزی کرده و قزاقان شنوده و مطمئن گردانیده
بسیاری از او و باش قلماش نزد او فراهم آمده مدتی و قراقاش نامی را نیز در حدود ارض روم این هوس
در دل جا داده آمد و همین را دو مطمئن گردانیده و چند روزی در عرصه خلافت مکث و درنگ نموده و در این اثنا
سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان بن سلطان سلیم ثانی بن سلطان سلیم ماضی بن سلطان
بایزید بن سلطان محمد فاتح استنبول بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن سلطان مایزید بن سلطان مراد
بن اورخان بن سلطان عثمان سخت سلطنت را وداع نموده و سلطان احمد خان پسر ارشد قائمقام سریر دولت
عثمانی گردیده و او پسندان پادشاهی مشهور بچغال اغلی را چاچاپچه بسوی ذکریا فت و وزیر اعظم و سردار کرده
بسرحد ثرلباش فرستاد و قراقاش را به مواعظ و نصایح آنان شنوده و باز آورده و با طاعت و
انقیاد پادشاهی راغب ساخته او در عرض روم سپهدار و اراضات موده و ترک فتنه انگیزی کرده و در آن
سفر با صعوبتی همراه و چغال اغلی بوده و اجداد خان فولاد را در حدود حلب ترقی عظیم روی داده و از اقبال
آن ولایت و بسیاری مشروبین مسلمان و فرنگی مال بسیار گرفته به لشکر داده و در سال دیگر که چغال
اغلی از سپاه و ثرلباش از دوان فرار نموده بصحرای موش رفت به موعظه و نصایح او را باطاعت و انقیاد
در آورده ایالت و ولایت حلب و توابع را بجان فولاد مذکور نامزد نموده و اسپهالت نامه ارسال داشته
از و در رفع فتنه ثرلباش استمداد کرده او هم چنین فرموده مسرور گشته ترک مخالفت کرده و عهد و اکرنا
فتنون آراسته سردار مومی الیه در روزی که میان چغال اغلی و ثرلباش در حوالی محاربه اعلان افتاده
او با سه هزار سوار بطبوع رسیده مدد خان فولاد نیز از انجا سالک طریق فرار گشت و در حدود خطه دوان
سردار ملاقات نمود چغال اغلی بهجت و برآمدن او را مورد عتاب و خطاب گردانیده و در میان دو
دو یار یکدیگر با شاره و تحریک پسر خان فولاد که بجان فولاد اغلی مشهور گشت
طبل مخالفت کوفته حلب را بحیطه ضبط درآورده و کرد و جلالی بر سراو جمع شده و از ولایات حلب و آلپ حوالی
مال بهنایت کرفته با و باش و لوندات داد و ستد موازی هشت هزار کس بر سراو جمع گشته لوای مخالفت بر
روم مرتفع گردانیده محمد پاشای مشهور به طلنده را اغلی نیز که در سلک چاوشیان درگاه عالی منسلک

دفاتر بزرگ منتخ و منبع پرداز بود از جانب سپهدار حاکم همین شده و حاکم سابق منکفین او گردید
ملکه در مقام او در آمده و او همینی را اکثر سرداران دانسته به جهت سپهر مخالفت برداری گشیده و جلالی شده
و چون حال اغلی در دیار بکر طبل رحیل کوفته عازم آخرت شد ثانیا محمد پاشا در این امر عظیم
دست داده و بهنب و غارت و تخریب و ایالت مشغول گشت تا نحبه بر ساکر پای سخت سلاطین سابق
عثمانی نبود رشته آتش قهر بر بصیر و سلاطین عثمانی زده و صندوق پوستها و مایل علاوه و حلی زر و سیم
کور خانه آل عثمان را مصروف نموده و علوفات داد و بلی خدای بسیار را در دو تنه او صدمه در یافت رده بسه
هزار او و باش در کشته بگیر تنه فکنی از استیصال بر سراو آمد کاری نساخته و چون آنان طویل نامی
سر جنبل کردی از لوندات و ارباب طغیان گشته در ماچین طلب و دیار بکر لوای عظمت بر افراشته بود
داود را نیز جمعیت تمام دست داده و رایت طلبندی بر افراشته العقصه از نحبه تر ساتا ارض روم قاضی
دلایات اناطولی پایال سم ستور جلالی گشته خزانی تمام بر تلکمتا راه یافت و سلطان احمد خانه نگار
دار کاس دولت خانه ان عثمانی رفع دستش خالی را از دیکر امور اهم و اولی دانسته بحکم رفع جلالی
و مراد پاشا کار مردم عاقل روزگار دیده صایب رای و تدبیر بوده و شمه از احوال او کذشت وزیر اعظم
و سردار کردیده بدفع صناد و سرکشان فرنکیه فرستاده بودند از ینحالات خبر داده و او مصلحت وقت
و اقتضای زمان با فرنکیه مدارایی کرده و اجمعی حکایت صلح میان آورده و یحیی دیکر خراج سالیانه
سرحد فرنکیه را مقتضای عقل و دانش شمرده الجمله صورت ظاهر داده و عود نموده و لشکر عظیم از روم ایلی
و قاپو قولی و اناطولی و میشا ایلی و قراماس و طرابلس سایر ممالک عثمانی مرتب داشته بدفع فتنه
جلالی کمر بست و نخست بحساب حلب و دفع فتنه خان فولاد اغلی توجه نموده و پسر خان فولاد با
هزار کس از لوندات بمقابله او آمده مدتی مراد پاشا کار مرد عاقل کار دان و در حمله چای نشیب و فراز
روزگار بوده و اول حال تن بمحاربه نداده و بموعظه و پند حیله را در خیز تا خیر انداخته از دو حدود عینتاب
رانده و او همینی را چاچا صنعت و زبونی لشکر روم کرده و از شرایط حزم و احتیاط و ساحتی حرب غافل
انتاده و مراد پاشا بفنون سپاهی کری و رعایت نام و ننگ همه را آماده حیله شده و با قشون آراسته
در میدان مبارزت مدد خان فولاد اغلی نیز سراسپهه دار خود را ساخته حرب کرده و بعقابله او در آمد
و همان اثنا پیش قاولی قاچش روی داده و شکست بسیاری از لوندات افتاد و سپاهی از آن طبقه در معرکه
چپاق عرصه تیغ فنا کشته خان فولاد اغلی روی از معرکه بر تافته خود را بقصبه حلب رسانیده و در قلعه حصن
کرفته بضبط پرداخته و او اسپاهی کام در دروازه مشغول کرده بکرنجکان صعوبت اکثر بار روی طویل رفت بر

لازم الاذعان شاهی رسید واز آمدن اعتماد الدوله آگاه گشته و پاشا و سرداران معتبر که پیرون شاه بود توقف نموده منتظر وصول آن جناب بوده مدتها روزها منتظر ایشان تا رسیدن اعتماد الدوله وزیر آذربایجان سامان میداد الحقه عالیجاه اعتماد الدوله چون بدین خدمت مامور گردید سامان و انجام پذیرفته و ضروریات آن سفر از البسه و اغذیه و ماکول و مشروب و غیرها بر وجه لایق فراهم روی بمقصد آورده دست دریا نوال بمبذول احسان و اطعام گشوده و در آن باب زیاده از حد مامول همگنان مبالغه نموده اکثر خصوصیات و دقایق آنها بتفصیل در قلم آید قصه دراز گشت مجمل آنکه کیفیت مذکوره عیان الحین مشاهده افتاده امثال بنوعی است که در ذیل مسطور و مرقوم میگردد

باری چون از اردوی همایون پیرون آمده هر روز جمعی کثیر از امراء و قورچیان و غلامان و سپاه دلان که همراه بوده بمجلس عالی حاضر گشته اطعمه و اشربه و حلویات زیاده از قدر احتیاج پرسیل کشیده میشد و جمعی از علایان که از تبریز پیرون آمده بودند کرده در راه و چاریشه بودند در حرز و حاجی قرا حسین با یکصد نفر در قصبه ریحان گنج محمد با پانصد نفر در سنگ لی پک و سالی با سیصد نفر و قلی پک کرد با یکصد و چهل نفر و کرد علی با سیصد نفر در میانج احمد یار بیگی ملوک با شی با چهل نفر وده چارشه و علاقات مذکور و جناب اعتماد الدوله هر جماعت را صیافت لایق نموده هر یک را بابتعه خود علفهای خاطر خواه کوکاکون از نقد و بالاپوش و مسند نمدین و دستار خوان قدر و مقدور و داده جهت هر جماعت محل فسیح تعیین کرده و از قورچیان و سپاه دلان میهمان اردو معین نموده مذکور ماکتاج ایشان را از عطایای شاهی سر انجام داده صرف معیشت ایشان فرموده و مقرر داشته مذکور سرداران و ملوک باشیان بعد از نزول روز سلطانی مرخص شده در قشلاق گذاشته خود با دو سه نفر خدمتکار بدرگاه آسمان عظمت آمده و علاز مت اشرف مصرف گردیده و چون علی مسافت نموده در قریه نوسنج از قری قریه برزه نزول واقع شد جناب وزارت مآب خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان با بستگان موکب عالی مدت روز دیگر پیرون اردو گاه حاکم تبریز زیافتوش آراسته مزین بزینهای گوناگون با بستگان آمده از قرار مزبور در کمال شوکت و اقتدار باگروه اسوه از امراء و بزرگان با شیان و قورچیان و غلامان دلیاوران و علازمان خاصه و سایر افواج و خدم و حشم روانه شده و مردم شهر و نواحی با بستگان پیرون آمده جمعیتی عظیم در سر خیابان تبریز واقع شد چاپخانه خاصت خیابان از افواج حشم و حاشیان مملو بوده جماعت علایی از سر خیابان تا شهر که پنج فرسخ است از دو طرف پیاده و سوار صف کشیده حوق حوق پیش آمده رسم تحیت و سلام بجای می آورده جناب میرزایی رعایت مهمانی نوازی کرده

باسرداران مشروط مصافحه و معانقه بجای آورده بزبان عطوفت و اشفاق با ایشان تکلم مینمود تحت از جناب حضرت اعلی شاهی ظل الهی پرسش حال و رفاهیت احوال فرموده از جا بپرسیدن قوا صفات دوستانه بوقوع پیوست مجموع آنطایفه که از آن روز منظر در آمد از پیاده و پیکی و سوار بیراق زراده بهزار بوده اگرچه پیاده و هزار جلایی آشفته رای خود سر بی مال که اعتماد بر دوست و دشمنی ایشان نبوده باشد داخل شدن اندکی موجب تفرقه کلی خاطر همگنان بوده اما جناب اعتماد الدوله مبنی بر وی اقبال شاهنشاهی بفراغ خاطر و اطمینان طلب با آن جماعت عنان برعنان سپهر از آمده و جناب صاحبی در شاهجهان شاهجهان نزول فرموده چون از راه با سابقه و افوده مذکور همیشه ابراهیم پاشای انگلی اعلی که با پانصد هزار کس سجاعت جلایان آمده و بود همواره در سر حد ست و اراده و پسر تبریزی دار و دسته آن جناب اعتماد الدوله در همانروز پسر بوداق خان را با قوش آراسته بجناب خوئی و سلماس فرستاده که از طرف ایشان خبردار باشد و سر حد ایروان بخبرداری و نگاهداری امیر گونه خان منوط گردیده بعد از چند روز مشخص شده که انگلی اعلی آوازه وصول دستور اعظم و سپاه عراق اندیشه خود جرات پیش آمدن نکرده با کرده بنا بر آن پسر بوداق خان خود نموده به پیشگاه حضرت نموده بالجمله چون جناب صاحب اعظم بشهر آمده روز دویم شرایط مردمی بجای آورده با پسر محمد پاشا و برادر طویل و قرا سعید و سایر سرداران رقعه پرسشهای رسمی و قوا صفات عادتی بجا آورده بعد از آن کاکتاج را طلب نموده بتفصیل اسامی جنود جلایی را در قلم آورده که قوا خور حال کاکتاج سر انجام یابد سوای پیش آمد کاکتاج هزار و شصت و پنج نفر علوم آمد لشکر که را آمدنی آن جماعت از پیاده و پیکی و سواران بیراق دار بهزار زیاده و نقصان ده هزار بوده بعینه آنت اعلایی و خدمتکاران بوده مذکور جناب صاحبی دستوری طرح صیافت انداخته قرار داده که یکروز مجلس عام منعقد ساخته کل آن طبقه را صیافت نماید و سپهداران و ملوک باشیان و آقایان و هر کس از هر طبقه اسم و رسمی داشته باشد علفت و جمدو بعد از انقضاء مجلس عام مجلس خاص ترتیب داده هر روز با فوجی از سرداران و اعیان صحبت داشته و نخست صیافت عام در باغ جهانشاهی بوقوع پیوست چهل و دو خوان سالاران بترتیب اسباب صیافت مشغول گشته و یکصد و چهل نفر باورچی و شربتدار بترتیب اسباب اطعمه الوان و حلاوه و مقلات و مرتبات پرداخته و زیاده از انچه در حوصله حیطه بیان گنجد و عاده آن خلق را وافی باشد مرتب ساخته و در عرصه باغ مذکور یک میدان وارزنه بین را که محل جلوس او و همراه کس بود همواره کرده چهار سایبان بطنطنه برپای کرده و در تختهای ملون گسترده و نشیمن مجلس صیافت عام منعقد گشته و قرار یافت

که سوای پاشا و سرداران و ملوک باشیان از هر یک صد نفر هست نفر را خلعت داده چنانچه
از دو هزار کس دو هزار کس مخلع گردانده خلعت مخصوص پاشا از جامهای زربفت طلابافت و بالاپوش مخمل
زربفت و عمامه چهل سر اسرنده و چهار رزعی طلابافت و جقه مرصع و اسپ طلا و زین مرصع سی تومان سر
انجام یافته بود خلعت برادر طویل بیگلربیگی بود اما بمراحمت آنها کمتر بود قرا سعید و کرد سعید و رو
جبل پیری و حسن و کدخدا وکیل برادر طویل و سایر ملوک باشیان علی حده الیاس هر یک فراخور
مرتبه مخلع گردیده سایر جماعت را اعلی و اوسط و ادنی قرار داده اعلی را جامهای زربفت و دارایی بافت
و بالاپوشهای مخمل جقه‌ش و مخمل ساده و عمامه‌های الوان و بعضی را چهار رزعی اصافه نموده و اوسطها را
قباهای مسلک و مطبق و بعضی عمامه و خفتان مخمل و دسمالهای سرزده و ادنی را قباهای مقصبی و دارایی
و دسمال زده و چنانچه در اوراق اشاره شده تا دو هزار نفر خلعت پوشیده و مجلس ضیافت حاضر
گشته هر یک در مکان مناسب قرار گرفته سایر مردم جوق جوق و ملوک ملوک در حوالی و دوالی مجلس و خارج
نشسته در هر کوشه باغ مجلسی و در هر ترکتاز محفل انعقاد یافت در این اثنا از سلاطین رایات
کرجی علیقلیخان والد سنوچهرخان والی دمشق با چند نفر از کشیکچیان و از نادران بمجرم علاوت
اشرف آمده بشهد تبریز وارد شده بود حسب التکلیف بمجلس ضیافت حاضر گشته باو و مردم او نیز
خلعت خاصه و خرجی راه و تنزل و ساوری مرحمت و عنایت شده بود و حسب الحصه ضیافت مجلس انکه
بعد از خوردن اقسام کیفیتها و مغیرات قهوه و چای پیاله قهوه یکدور دیگر در آوردند و تا موازی سیصد
عدد مشعل که چند عدد آنرا فتیلهای خرپته تخلیه می کرده یکدیگر انعکاس میوه باشکر ریخته در آن تعبیه کرده
بودند کشیده و جلالیان زنار بر داشته بعد از آن یکدیگر از طرف حلوبات که میان مردو نفر یک طرف
باشد و میوه و شوکر کشیده و شده جزیره و همدیگر را و انگور و سایر میوها در بر ابر مجلس هر نفس خرمن اینها
کردند هر دی که خارج محفل جوق جوق آمدن پیوسته بعد از اکل آنها شروع در کشیدن اطعام شد یکدیگر
قاب اطعام الوان با لوازم آن مجلس آورده یکدیگر قاب دیگر در خارج مجلس صرف شده الی عظیم
مجلس انعقاد یافت زبان خلم از تحریر و قلم از تقریر آن ضیافت و حضور صیات مجلس و بسیاری اسباب
از هر نوع عجز و قصور می اعتراف دارد و نارت چاوشباشی خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان و اکثر ملازمان
درگاه که در آن عشرت سرا بوده ملازم رکاب چای ادب اسپ ساده از زاویه خدمتکاران بوده بعد از
فراغ از آن امر موجه لظم و نسق مهمات ایشان شده بموجب پیش آمدگان هر کدام را در محل خود
مشاغل معین کرده و مهمان داران همراه کرده پاشا و سرداران و ملوک باشیان هر کدام حسب

الصلاح دستور اعظم وزیر معظم چند نفر از خواص ملازمان و چند مسکاران با موازی با عصده نفر جلبا کرده
بعنوان شکر باستقبال فرستاده که انشاالله تعالی در هنگام بهار کرایات جلال در بیلاقات
نشریف داشته باشند یکجا مجتمع گشته بنظر اشرف در آیند در عرض سه روز مهمات ایشان منفصل
فوج فوج روانه شده روز اول هم عالیجاه اصفهان الدوله بعزم مراجعت از شهر بیرون آمده در شماخا وزیر ال
کرده دو روز در انجا بوده روز سیم کوچ کرده متوجه درگاه معلی شده خلوت و ماحتاج سپه کار پاشا
در هنگام با عصده نفر خلوت شده تا در اصفهان نزدیک رکاب رواب میرفته و در سیم تکلیف شده و هم
روز سواری را بته مجلس عالی علیقلی الوان و حلویات خلیه و ترتیب داده در سیم تکلیف و ماده بوده
منازل جلالیان میرفته شاه هر روز یکیقطار استر ماحضری از اقسام مرجات و حلاوه و شیلات
و میوه با سایر اسباب ماحضر ساخته می یافت که در اثنای راه یکبار میرفت و چون رایات ظفر شعار
بعد از اطمینان خاطر از امور سرحد از محل اقامت کوچ کرده باصفهان رسیده یکروز در کاشان توقف
کرده دیگر بار رجعت پاشا و سرداران رخوت پوشیده بر سر خوان فرستاده تا انقضا از
تا اشنا دقیقه از دقایق مهمان نوازی و بذل و احسان فروگذاشت نشده یکروز در باغ تاج آباد بنظر
مجلس عالی ترتیب داده صحبت بزرگانه انعقاد یافت چنانچه وقت سواری بعضی جلالیان که از پاشا
آزردگی داشته با ملازمان او بهستی آغاز نموده یکدیگر از خم زده در منزل پاشا اطلاع یافته او
نیز بهستانه در مقام انتقام در آمده و چنانچه شیوه ناخوشی و رسم معهود و الطافیه است از هر طرف بجای
بجابت برخاسته رشته در یکدیگر گل آطافیه دو کرده گشته مکل و مسلح شمشیرهای آخته یکدیگر
آمیخته و نزدیک بآن شده که فتنه عظیم حادث گشته از طرفین خونها ریخته شود جناب دستور
اطلاع یافته الفور مستوره را با هفت هشت نفری از ملازمان که حاضر بوده سوار شده بمیان
دو کرده بدستی بال زده آمده بعضی را بعتاب و سرزنش و بعضی را بچوب و کتک تادیب نموده
پاشا را از آن جمع دستی ملامت کرده فتنه را تسکین داده شده را از انجا به کوچ بدولت آباد اصفهان
آمده آقا کمال دولت آبادی خدمات مجدد رسانیده روز دیگر که سیم شهر شعبان المعظم بود وارد
شده مذاقرا و ارکان دولت و مقربان و ملازمان درگاه بر حسب قاعده‌شان باستقبال آمده فرش افخار
و احترام بشهر آورده و آن جماعت در درگاه دولتخانه مقدس جهان سعادت رکاب بوسی دریافته
حضرت اعلی شاهی ظل الهی با آن جماعت بزبان عطوفت و مرحمت گستری و میهمان نوازی که ذات
جنت صفاتش بدان مجبول است تکلم فرموده نوازشات حسروانه لظهور آورده و آن جماعت بعد از

نامدار توپه داده در مقام ترمیش در آمده در سکای که حضرت اعلی لشکر بآنجا بسیجان کشیده بتجهیز
قلاع آنجا مشغول بوده زیاده از ارکان دولت عثمانی به غازیگرای خان تکلیف کرده بود نه که بیچاره
لشکر کشیده در معاونت پادشاهان و محاربه جنود ظفر طراز آمده و با برادر بسیاط موده
دوستی فزایا علی الرغم معنی سه بار زده و بعد از زده لپنه پرلشک جست در این اثنا اجل طبیعی او را در یافت
و عالم فانی را و داع نموده بجهان باقی شتافت اولاد امجاد نامدار نوعیش گرای پسر او را قائمقام
گردانیده بنا مداران ارکان دولت عثمانی او لا و غازیگرای مبنا بر آنکه پدرش را بدستی ظفر اساس
معظم سید اشقیه شاکله سلطنت هدایه سلامت گرای را بلقب خانی ملقب گردانیده بگفتار سداد
و عطای آفاقیه موعد و وعید باطاعت و انقیاد او ترغیب نموده آن جانب بحقیقت حقوق رعایت
و اصناعات چندین ساله غازیگرای خان را کان لم یکن انگاشته بنا بر عافیت و سلامت طلبی اولا و
اورا مخالفت امر خواندگار و منازعه عمزاده واقع آمده بجانب سلامت گرای رغبت نموده و او چاپقنی
و منازعی نکرده بر بسته خانی زاده و دوازده دوران غازیگرای برآورده و در این سال کرشه چی جیل
بیع و عشر و الف است بر سریر سلطنت و خانی او بس نامدار مکلل دارد و نسبت بجانب خواندگار بعهد نموده
بود که لشکر بجانب شیروان کشیده و بر اطاعت رویه آنولایت را تصرف و ثبات مبانی شیروان آورده خاطر
نشان او کرده نه که سفر شیروان و منازعه قزلباش موجود ماس شاه مبارک هیئت زیرا که در اول حال
که محمد گرای لشکر بشیروان فرستاده و او را دران حدود او را بجا گذاشت عادل گرای که در حدود قزلباش
کشته قبل رسید و بعد از آن غازی گرای تیز کرفتار شده و چند سال محبوس بوده و بالمآل آنها میان دائر
کلام مجرب مشهور لا تمش شیئی الا وقت هیئت احتراز نمای سلامگرای را این سخن در ضمیر جا گیر
از آمدن بجانب مؤدا قرار داد کرموانی دو هزار کس از راه گذر و طرابلس به اناطولی فرستاده که بلشکر
سردار در میان ملکی کشته بخدمات چاقم فایده حسب الوعده شش هفت هزار کس فرستاده تودر بگفتای
جلالیان همراه مراد پاشای سه سردار بوده بعد از آن سردار ایشان را بکرجستان مسدود آمده
فرستاده که در آنجا سپر بر بند بتدریج جمعی را آن طبقه در معارک قتیل رسیده و بعضی با وطان مراجعت
نموده دو هزار نفری کاهیش در آمده مانده و جیل پاشا در طی وقایع سال ایت ایل سنج و عشر و الف کرد
مراد پاشا به تبریز آمد مرقوم قلمکاک خواهد کرد بیدانشاء الله تعالی مدت سلطنت غازیگرای خان در اولا
نامدار هشت و پنج سال بوده او پادشاه قابل مستقله و عاقل مجاهد غازی بوده ترکی و فارسی و اردو عربی را تکلم
مینموده این مقطع ترکی از اوست ۵ ای غزالی نیره بو در ربانک ابله ۵ معرفت ملکی آل خسرو بنا نامدار کرد

آثار نامدار سعادت انجام کلهوی میل ترکی مطابق ثمان عشر و الف و بعضی مواقع تسع
عشر و الف کرسال هشت سیم جلوس همایون است مشاکلان لشکر رستمان تخمونی و تخم ارباب
شیطان کمر پروری عزایس انکار رسیده و سوا هد اخبار را به یکونه زیب و آرایش داده که خورد
فیروز این سال همایون فال در روز شنبه چهار دهم شهر ذی حجه الحرام سبع و عشر و الف اتفاق افتاد
مهوشان ربا بین که از دو سه روز پیاده و سواری پای در این محفل چیده بودند جلوه گری آغاز نهاده و طلع
روزگار از مکمنت مهر روشنی سکنه و اطراف را عبیر آگین کرده و باغ جهان آرای خلش جهان اصفهان از
کل و سرو و عبهل رشک جنان و طراوت بخش روضه رضوان کشت پادشاه موحد و منصور در کاخ
بهجت و سرور بطریق معهود در باغ فرح بخش خالی طرح فرو د آمده اطراف مزبور آبی نا گزار امیان باغ
جاریست و حوض بزرگی بر مثال دریاچه در میان آن ترتیب یافته سلاطین ماضیه خصوصا حضرت
خاقان جنت آشیان بوابقاء شاه اسمعیل علیه الرحمه و الرضوان عمارات دلکشا در کنار حوض و باغ
نهاده و پرداخته اند و فی الواقع آن مکان نزهت بخش نشانی از روضه دار القرار و مصداق این جمله
بحتری می تواند بود اما نهاست با کار برد اجیان دار السلطنه مذکور و ملوکات و اباطی فراسان و صوا
تبریز و بخارا و اصناف خطایی که در پای بخت همایون بوده خلی قدر اخواهم فهمیت فرموده هر طبقه
مجلسی طرح انداخته و اطراف اربعه آن دریاچه را با مراد و زراد ارکان دولت و معتمدان بارگاه سلطنت
اختصاص و محافل فیض بخش بهجت فزا انتظام داده در بر ابر هر مجلس چهار طاقها افراشته لیشتوار
بخارا و هندوستان نادره کار عجوبات غریبه انواع هیاکل پرداخته چراغهای بر آن تعبیه کرده و شب
تا صبح روشن بسهر میانی که مجلس آرایان عالم علوی و بزم افروزان عشرت سرای ملکوتی
هزاران چشم حسرت بر آن چراغان و مجالس هشت نشان بیکر بسته و شهر یار عشرت آئین محفل
آنها در شب در آن مجالس روح افزا سیر فرموده و در هر مقامی که دلنشین خاطر انور عیشت پرور آمد گرفته صحبت
خود و نخبه سرایان خوش آهنگ و مغنیان تیز جنب بنغمات دلاویز و ترجمات شکر بر غزه ادا
خاطر بوده گلرخان لاله عذار زمانه و بای خوشگو او در وقایع مجلسیان را تازه و ترمیده اشتغال
بوشانزده و روز محفل عیش و نشاط انتظام یافته در دو خوشی و خوشدلی داد نه محمد پاشا و امرای علا
اکثر اوقات در مجلس هشت آئین بشرف مجالست و هم صحبتی مشرف و سرافراز بوده نه ذیحجه این سال
که هنگام بهار و ایام نشاط افزا در نوروز بطهور رآمد آمد مصطفا پاشای ولد ارزوای احمد سابق التفصیل
این مجمل آنکه در سال گذشته سمت تحریر یافت که مصطفا پاشای مذکور در بغداد بعلاز زمان در دم خود

بی اعتنا گذشته با محمود پاشای وزیر چنان اظهار صلح کرد که حکومت بغداد را باو گذاشته بحال رفت در
اینجا معلوم کرد که روسیه بدو چیز است که او را بپایه سریر اعلی شاهی باز گشت مودود اراده داشت که ولایت
بغداد را مضبوط باین دولت روز افزون دهد با او عداوت دارند و همت بر اتفاق او مصالح او می گمارند
و بتزلزل کیان و محو جان خود نیز بی اعتنا گذشته متوهم چیزها میشوند خواست که خود را از بغداد دور تر اندازد و بدستی
گرگوید من عمال شهرزور را انتاس مودود از جمله باینجا نقل مودود دگلا و ملازمانش نفرس مودود بودند که
مقصد او را آندانس کرگوبا آنست که خود را با لکای ترلباشش اندازد بالاخره در مقام عذر در آمد و او بر
عذر آن جماعت آگاه گشته از خوف جان ترک اموال و اسباب کرده جبات را عبث شمرده با چند
نفر از معتمدان خود را بپروان انداخته داخل قشلاق همایون شده اکثر جبات او را دگلا و ملازمان او اعتماد
دار السلام بغداد گفته و مصطفی پاشا بیزدی بخت طبنده و طایع از جمله غرابت پایه سریر آسمان مرتبه شده
بهمان آمد و از انجا متوجه ساحت سریر خلافت مصیر گشته در دار السلطنت اصفهان در اثنای چشتهای
باغ نقش جهان آستان سعادت آشیان رسیده بعز بساطبوسی فایض گردیده و منظور نظر الطاف گشته
بخلاع فاخره و انعام اسب و زین و چقه مرصع و کمر خنجر و امثال ذلک و مبلغی زر نقد سرافرازی یافت
و لکای بستقرس اجمال نفر و علیشکر بیتوال و مقرر گشت

فرستادن جلالیان است

بجانب کردستان شرح واقعه انکه بعد از انقضای ایام صحبت و شادکامی جشن نوروزی متوجه مهم جلالیان
گشته بخاطر انور رسید که جمعی از امرای قزلباش را برفع ایشان گماشته بجانب کردستان فرستند
که چون سرخیلان انگرا در مردم را اعتماد نخواهند انگیزه اهل فساد نمانده و بمقتضی وقت و زمان در سرحد با عمال
ناشائسته اقدام مینمایند فی الجمله کوشمالی یافته از جوانب غفلت پیدا و ترک اعمال ناهنجار خواهند
و چون شمه از احوال جلالیان و طبقه اولاد ایشان در اوراق مستطیر یافته زبده دوم شود انگیزی آل آید
تا در بیان مخالف باشند از خوف جان با کمبه یکدر آمیزش و اعتماد ندارند و هر کدام و خوفی ندارند با یکدیگر
با کمال حضرت و اتفاق بسر برند حضرت اعلی شاهی ظل الهی که مطمح انظار و اکناف عالم است بر
طایفه را موافقت و دوستی و رفع خصومت و نزاع یکدیگر ترغیب مودود محمد پاشا را امیر الامرای آن بقعه
گردانیده احکی را اصلاح و پسندیده مشتمل فرمودند که او را بزرگ و معتمد خود دانسته برای خصوصیات
او که مستلزم مصلحت دولت باشد عمل نماید از سخن و مصلاح او بیرون نکنند و گوش بایشان را بعد از
اصلاح کرا بار کرده اینده از احکی عهد و پیمانی که شده و مقرر داشته کرده اند آذر بایجان شده در
جلالیات مراعده حل اقامت اندازند که مردم ایشان در قشلاقات اند جمع شده جمعی از امرا و سپاه

ذربایجان که در اقامت ایشان مامور بسیکردند علی گشته روی توجه بمصلحت آورده و حکی را بتوابع
و ملحقات شاهنامه سرافراز فرموده مذاقتود و براق و ماحتاج الحاجات کرده از دار السلطنت اصفهان
روانه نمودند و در حسینی کوه ایات جلال در دار السلطنت و تزوین نزول اجلال داشت حکم متعلی بغداد میرزا
کرحسن خان استاجلو بسکر یکی همدان و قلعه و علیشکر تا بگیذار نفر مردم خود را برای نظم و انتظام
سلطان میر مقدم با بگیذار کس از ایل مذکور و حضرت الله سلطان میر سومی کرصاحب چهار صد تفنگچی
بود و حسنو سلطان میر لوی کوران پازوکی حضرت نفر بود و مذکور و جان سلطان پسکدلی شاملو حاکم
کاورود و ساوه و فرخان کرچهار صد کس داشت و خلیل سلطان میر سیل سرکرده صد نفر بود و مذکور
رتبه محمد پاشای جلالی بود مذکور و بعت و خان کمری حاکم مراغه و بجوز و حق ساحه آن ناحیه ولایت
کرد بستانا و با بکر و آن صدود و رویه هر یک از امرای کرد و اطاعت ایلی و انقیاد و مودود با مردم خود و ایل خود
علی کرده با و دگلا و عشیرت او متعرض نگردند و هر کس مخالفت ورزیده سزا اطاعت و مخالفت او جلالیان
چهار اول بدفع او و نهب و یغمای ایل و عشیرتش پرداخته دگلای او را مصحف شده با مرای جلالی
و بدو از آن ناحیه بدور رض روم آمده در سیر کوزخان سیکلر پسکی حجز سعد و امرایی که بحاجت آن
ولایت مامور میکردند علی گردند و حکم اشرف باسم امیر خان امیر او دست حاکم ارومی عز صدور یافت
که چون او در نیک و بد معاملات کردستان و شوارع عبور لشکر واقف و آگاه است عجرمی این لشکر
بوده خدمات و جان سپاریهای دولتخواهانه بظهور آورد که موجب ازدیاد و اعتماد و الطاف شاهانه
گردد و آنحاجت حسب الفرمان همایون علی رود انه آن خدمت شده مذکور شرح رفتن ایشان بدان طرف
و مخالفت امیر خان و دغابی که روی داد بعد از تحریر سوانح و وقایعی که در سر طرف سمت ماهور یافته
مرقوم قلم عنبرین رقم خواهد شد

ذکر اجمالی فرستادن بجانب همدان و بسطام بعد از رفتن جلالیان

چون سه سال بود که پادشاه مرحوم جلال الدین محمد اکبر پادشاه و خان زمانی همدان جلالیان علی
شده و لد ارشد بن محمد سلیم قایمقام پدر والا گهر گردیده بنا بر ربط دوستی و قاعده محبت که همیشه
همانا بین این دو سلسله مرعی و مسلوک بوده و هست اراده خاطر حقیقت مناظر آن بود که یکی از معتمدان
خانه جلیله و ثرلباش پرسش تعزیه پادشاه مغفور و تهنیت و مبارکبادی جلوس همایون فرزند ارجمند ش را
آن دیار گردانیده بنا بر مشاغل عظیمه براق آوز بایجان و عشیروان فرصت آن نشده و در این وقت
که در دار السلطنت روز افزون اشتیاق نزول اجلال داشته بود اکنون خاطر انور را بظهور آورده و بعد از انجاح
نظر بحال هر یک از کارآگاهان انجمن عزت و طرز دانان بساط سلطنت جناب مارت آب یاد کار

علی سلطان طاش را کرازسیرزادهای طبقه قزلباش وهیره وخلیفه الخلفا بود کرد زمان حضرت
خاقان سلیمان شان فردوس آشیان حاکم دارالسلام بغداد بوده جوقه دولتش وسخته ابی هجر
زمانی ازاقران وامثال امتیاز دار واسزاوار این امر دیده برسالت وسفارت بعضی امرا مامور میشود
مکتوب محبت آمیز مشعر برپرسش تعزیه والده بزرگوار پادشاهیت جلوس همایونش درقسطنطنیه آمده وجناب پادشاه
تالی درجه لایق سپاهان وسرانجام آن سفر پرداخته باپنجاه نفراز آقایان وملازمان که همگی اسپهای هیره
سواری وکوتل وجقه مرصع ومکرر براق پسندیده داشته باآیین شایسته وزینت وفیر عازم روانه
شده وازراه قشله بارسوجه مقصد گردیده ازجمله تحف وهدایا که برسم ارمغانی فرستاده شده پنجاه
راس اسپ توپ چاق عربی وکرجی وچپانی بود کردراکثر جهانهای خاصه شریفه بهم رسیده وطن غالب
آنست که درسرکار فیض آثار پادشاه ذوی جاه وصاحب حشمت یکی ازآنها یافت نشود ومع طلایی زراقت ومجمل
ویراق لایق دوسر توپ پوستین اودسی سیاه دراز موکه ازولایت اروس آورده بودند مقوهای صاحب
درایت هریک راهنشاه وخوانین وخوانین شاهی عراقی اصناع نموده بودند زیرا که چنان روباه سیاه
کمتر درازموهادر واقع میشود ویکهزار پانصد عدد اقشه ازمخمل زربفت طلابافت ونقره بافت وچهار
قرعی زربفت واطلسهای مختلفهای ترکی وختایی بافت وسایرامتعه واقشه یزدوکاسان ودیگر تحف وهدایا
لایقه بهرطرح که پسندیده اربته وشان طرحیش بود وبتقبیل آستان موجب اطناب میشد ارسال یافت
بحوالیح رجال که دراین سیال بریزه وی دولت روی داد اول قضیه که درایام سلطنت پادشاهی ولد
زال پادشاهی روحیت که حاکم ارجیش وعادل جمی ازبود کیفیت واقعه انکه محمد پاشای مذکور خود را ازجماعت
روزگار شمرده بپوسته بمال تخوت وغرور درهوای علیه پروازی طیران مینمود وچیزاست که درسر
قزلباش وسیترای چنده موده آواز نه پسلط واقتدار عقیده سازد ودرمیان رود بهمه جاان خاطر نموده موجب
ترهیت واعجب ماوکرد وهمیشه درکمین فرصت نشسته منتظر سرصه قسطره وجاجوی میشد دراین سال
سلطان سلطان سوباشی دهبلی که ازجانب اشرف حاکم الکای چرس است وباوقرب جوار ودارد خصومت
بی اندازه ومهسلوکی اورامه پرورد ان خان حاکم شهرزکرامیرالامرای آن سرحد است اعلام نموده اسپ مذکور
کرده بود که اورا کوشمالی دهد پرپوداق خان ودویست نفراز غازیان ترکمان مردم خود تکمیله نفراز
ملازمان اعرای آن سرحد سپرکردکی یکی ازمعتمدان کاردیده وفرستاد که سلطان سلطان علی کشته بتاخت
وغارت الکای ارجیش وعادلجوازد وخته ومادب پادشاهی شورانگیز فتنه ساز برارند وسلطان
وفرستادگان مذکور ومردم خود که مجموع پانصد کس بودند اطلاع کرده تا حوالی ارجیش گرمسکن ومقام محمد

پادشاه بود خان بازگشته بودند دراینجا دویست کس راسپاهی قفچاق اوزبک پیشتاده یکصد نفررا سکوبک آن جماعت
بعضی بوده مگر اکه پادشاهیروان آمده وجنگ کنند ازکمین گاه درآمده بیدافعه تمام غارت وده دویست نفر
دیگر بتاخت وغارت مشغول گردیده ازهمه پیش برفتگان چهل پنجاه نفری بترديك قلعه رسیده بودند
که پادشاه خبردار گشته ازعمارت ومرداکی که باجوخود قرارداده بود نظربرآن فوج قلیل انداخته بامانک مردمی
که حاضر بوده اند ازقلعه بیرون آمده جلوبرخود راباآن کرده رسانیده دست بآلت قتال گشوده دلاوران
قزلباش نیزشعله پسان جان ستان آتش درخرمن وجود دغاکاران انداخته فتحاپس نیرآن متقابل
یافت وغازیان شیرشکارسل ارسلی رسیده داد مردانگی میدهند محمد پاشا سلطنت غازیان وضعف لشکر
خودشاهده نموده بمقابله مبادرت جرب کشته بابکی ازترکمان درهم آویخت واوشخص اورانشناخته هنوکی نیزه
جان ستان ازصدرزین بوده برروی زمین افکنده وخود رابرسراو انداخته خواست که بانام کارش
پردازد پاشا ازپیم جان نام خود رابرده بهبزدی دولت قاهره وپشیمانی دست داده ودرمیدان گشت تا
روی بهزیمت نهاده ودرپای قلعه اکثرطعمه شمشیر آبدار جنود وظفرمعاودت کردیده بودند واین ماجرا بهنجار
بافته غازیان ساکن قاعه مظفر ومنصور معاودت نموده وپیرپوداق خان اورا بپایه پسر بالای علی
قبل ازآن ولد خنده ان آنکه در خدمت اشرف معزز ومحترم بوده مکرر اورا درمجلس بهشت آیین
زبان بتوصیف محمد پاشا گشوده وتعریف قابلیت وبخت وراهیت واستعداد وپسیار کرده وبوجه
حضرت اعلی شاهی ظل الهی که معدن عدالت واحسانست بنابرعاطفت جبلی وقاعده معهود منظور مرحمت
والطافات متوجه حال وگشته امروزه وکه اورا بطریق سپاهانی معزز ومحترم میدانند ترقی رفته
بعبادت مجالست مجلس جنه آیین سرافرازگشته ازجمله حاضران حضور خاص وحریف بزم واختصاص
گردیده چون ظرف طبیعتش لبریزباده مرحمت والطاف شاهی گردیده وماغش ازنشاط نخوت وغرور مشحون
گردیده بگمان خام آن می افتاده وبجان درعالم طبیعه پروازی سیرنموده درمجلس سخنان بی مغزخود
سرمیزده ازمضمون جقال که مسلم الثبوت همه بی مغزمیدانند بت سخن داں پردہ برگیں
چند بیشه انکه بگوید بیش ۔ بحکایات نامزده مضحکه انکه درجنگ حال خبرازآهنگران ودهه ساکنان
برلب جاده اوبعیت زبان میکشاده تا انکه ازخدمت التماس نموده که شخصی رابجهت روم فرستاده
فرزندان ودردم خود راپسلامتی وفراغ بال خود بخبرسازد بعدازپیشکاری درخدمت غلام خواجه
سرای راکه همراه آمده بود فرستاده وکتابات که نوشته بود بنظرافدس درآورد چون حضرت اعلی
عیارکار اوکرفته بودند بامرای سرحد اشاره شد که خادم مذکور را بهجانه انکه بی غرض نگرمیدانیم گذارند

توقیف مؤدی مکاتیب و مراسلاتی که مصحوب او باشد که فرقه همچنان سپرده بکفایت امتثال
و احکام صدر حسب الفرمود عمل نمود و چون مکاتیب منظر انور رسید سوای انچه منظر اشرف
بود بسخنان عاجل در باب قرباش نوشته بمخالفان راه نیافته بود چون حیاتی چنین از وجود
سپاه و دیگر شایستگی سلوک سابق مداخلت در مکاتبی که در ایات جلال از بهر او صادر شده
اورا بر تر نگذاشته که ماهر بود ان خان در طاعت بهتر از پاشا بود چون عده مش بر وجه ورجحان داشت
در انجا بسبب عجل او عدم همود [illegible] سر عده باکر کر قاری پاشا بانست در جنگ آخسقه و عمل
تاتاران در کرجستان مفصل این مجمل انکه غالبا در مجلد اول این اوراق سمت تحریر یافته باشد که در
وقتی که میانه حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان پادشاه روم صلح واقع شده و
در سر عده معیس کشت کرجستان مسلم که والی آن عهد ر صوفی چان داماد سمیون خان بود و داخل منسوبان رضا
کرده و ولایت آخسقه و قراچه اردبان که سر حد ارض روم میباشد از اعمال مسلم است و در زمان
نواب سکندر شان که لله پاشا لشکر عهد بار عجم کشیده و ازان راه بشیروان آمد اول ولایت آخسقه و قراچه
متصرف در آورده قلاع را محکم کرده تا صوفی چان در حیات بود معاونت سمیون خان کرده چون صوفی چان
و عورت صاحب عفرت بود با پسر طفلی کرداشت با صعده وحی از ملازمان ممکنه پرداز آن سلسله خود را
در پیشها دکوهستان آن ولایت محافظت میکرد و در مدت پنج سال که کرجستان بالتمامه تابع
و خراج گذار روم میبان بود عورت مذکور سعی بسیار کرد که روسیه آن ولایت را بدست رسایر کرجستان
کرده لاکن چیزی که داشته خراج میکیرند بپسر او کرا پاچک نام دارد که داشته خراج کمیرند میان
قبول نکرده انتظامی معاش او عادر آن ولایت مقرر کرده بود مدتها و بسجی روزکاری میکذرانید
و در ایامی که نهضت همایون سیحاب آذر باجان اتفاق افتاد و محاصره و قلعه ایروان کرده بود
شاه بوسف پاشا کرا زیر نامهای آخسقه مسلمان شده و بجانب خوانده کار دوم مرتبه پادشاهی مانده
بود حاکم بعضی از آن ولایت بود دیکر بنا بعضی از جود و ظفر در رود قرباش را بسر کردکی حسن خان ایلچی
چنانچه در محل وقایع آنسال تحریر یافته بجانب ولایت مذکور فرستاده و بعد از جنگ جمال اغلی و انداز
او کرا امیر کونه خان و جود قرباش در آن حدود و ممکن و استقلال یافته و تا حده و ارض روم امنیت
کلمه کوب سپاه و ظفر پناه بود و کمر بها قراچه اردبان و آخسقه را تا تحت میکرده احوال شاه بوسف پاشا
در و میان که در آخسقه بود و احتمال بذیرفت والده او تا پاک خان استقامت درکاه و سعادت آستان
مؤدی پسر او و کمر معاونت میبان ایمن و دو میان ولایت از دست رفته را بدست آورد حضرت

اعلی شاهی ظل الهی ابرای همیشی الدین پاشا و قراقلر و عزیز جم را که در تفلیس و نکم و احسابا و دو لوری بودند
بکومک و همراهی او فرستاده و در توجه جبل ست و عشرالف که رایات جلال موجه شیروان شده
بود آن عورت صاحب عفرت با اتفاق امرای قرباش و ملازمان قدیم آن سلسله به تسخیر مملکت مذکور
کمر بست و بر سر شاه بوسف پاشا رفته بر وظفر یافت و او را با کیصد و چاه نفر از روسیان کرفته قلعه آخسقه
که معظم قلاع آن ولایت است بدست آورد و اکثر کمال انجا بحیطه تسخیر و تصرف او در آمده و بتاریخ
یکشنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی سنه مذکور کسان او و امرا و شاهی بدرکاه و جهان پناه آمده و حقیقت
این حال که بتیروی اقبال بزوال شاهی انجامیده بود عرض کرده و امرای قرباش هریک بمقدار مکنت
خود رشته داماچیان کرد آنوقت شاه زاده سپاه بود با والده و امرش در آنولایت بود بیکلربیکی ارض ارزنجان
این اخبار را میرزا پاشا و سردار شده و بدفع جلالی مشغول بود اعلام مؤدی او بعد از دفع جلالیان جبل
نامی را حاکم لشکر خاکر کرد تا تاتار که سلامکزای خان چنانچه کذشت عده اسپه دار فرستاده بود و مؤدی
او را با برزنبا و پاشا و ده محمد پاشا کرا از سیرزاده های کرجستان مسق مسلمان شده و در میان رو بسه ترتیب
بر تبه ایالت و پاشایی رسیده بودند با هفت فرستاده و ایشان را و اخر جی جبل سبع و عشرالف
با هفت آمده مذکور تاب مقاومت آن کرده بنا بر رد بکرجستان کار جبل نزد
پسر عالمشان آمده و الده مزبور را در زاده توقف نموده پسر را که در حسن و ملاحت آیتی بود و مضمون این
رشاهی که میرشمس الدین محمد صدر جنت مکانی در زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بجهت او از اصفهان
پسر سیمون خان کشته بود و بر وصایق بود بیت ترسا بچه ایست آتش افروز کمنشت ۰ کاتش در
در خرمن صد مور شرست ۰ چون همه کسان برای آسکنده داش ۰ رضوان همه شاخ طوبای آرد بجنت
بدرکاه جهان پناه شاهی فرستاده و در اوایل این سال امرای همیشی الدین لو و قراقلر و عزیز جم با
لشکر کرجی اتباع نوار رضاب خان والی کارتیل بتاخت آخسقه رفته اسیر بسیار آورده بودند
جبل پاشا که موازی دو هزار کس از جبل تا تار و قزباش پاشا که بمرافقت او آمده بودند بدفع ایشان
و تاخت کرجستان کارتیل فرستاده و آن جماعت بسیاری لکاد را آمده تاخت و غارتی چند کرده و متعاقب
مؤدی لشکر نوار رضاب خان در کذارهای ممکنه و میان هشت پسره راه بر ایشان بسته از یک طرف
کرجیان ایشان را بسیاف کرفته پاشایان هر دو کمر فارکشته لشکر تاتار که در آن ممالک پیکانه بودند هر طرف
میرفته سر راه و کذرها را مسدود می یافته دست از غنیمت باز داشته در میان هشت پراکنده
شده و به مصداق آیه مشغل الظالمین با نفالین کرجیان بجبت و جم مشغول کشته تا موازی منصف

نفر تاتار بدست آورده طعمه تیغ بلا کرده بدند و غنیمه اسبف زار رعایای کرج در جنگلها برهنه کرده بودند
پیاده و عریان اصبد هلاکت خود را بآهسته رسانیده بدند و پاشایان را بدرگاه جهان پناه فرستادند
فرمان پادشاه حسب الالتماس سلاطین کرجی مورد بخشش گشته سر بمهر پاشا سپارد

از سوانح احوال گورد ولایت شیروان تزلزل حال ولیای دولت پذیرفته گردید جنگ
کردن ذوالفقار خانست با والی طبرسران و قلعه ساختن در آن حدود و تبدیل انتقال کردن در زمان فترت
شیروان ناچیز از نواحی شابران را که بالکلی طبرسران انتقال دارد مردم انجا معترف شده بودند
و در زمان وحید چون رومیان ما عدا و طبرسرانیان مستغلص گشته بودند در مقام استرداد آن نشسته بدند
اوقات گرد ولایت شیروان مجدد اسحزاولیای دولت قاهره گشت مردم طبرسران بطیع خام اطمعان
ناچیز را چنانچه باید معترف حاکم شابران نمیدانند و آمد و شد عازمان حاکم از آسیب طبرسرانیان
ناچیز دشوار بود رای صواب نمای اشرف که همیشه در آینه ضمیر انور ش صورت فزود اضطراب گرد
حزم و احتیاط اقتضای آن کرد که در آن ناچیز قلعه ترتیب دهند و بحکم مقتضای مضی ذوالفقار
خان بیگلربیگی شیروان با امرای عظام نامبی ما عدد و طبرسران رفته در آن ناچیز قلعه در مدت کمال
و استحکام ترتیب نموده ذخیره و یراق سرانجام نموده قوچی از غازیان و تفنگچیان بمحافظت آن
معین نماید که دست مردم و اعتساف عمو غا از آن ناچیز کوتاه باشد و طبقه قزلباش و شیروانیان
با ستظهار مردم آن قلعه فرصت آسوده حال بآن ولایت تردد آمد و شد نموده از تعرض دزد
و صعلمان و تفنگچیان مصون و محزون باشند ذوالفقار خان بر حسب فرمان متوجه انجام آن خدمت
شده و بخست کس نزد معصوم خان والی طبرسران فرستاده و حقیقت حال بدو اعلام کرده خاطر نشان
نمود که اصلا از ترتیب این حصار ضرری بشما نمیرسد بلکه منبع انواع فوایدست والی طبرسران رضا باین
نداده و بتخیالات باطل در مقام مانعت در آمد و در حینی که ذوالفقار خان با بحار رفته بانی قلعه معین
نموده شروع در کار کرد والی مذکور بسوارانی دو هزار پیاده و سوار جمع آورده روی بجانب ذوالفقار
خان آورد و باین خیال که والی طبرسران که همیشه بدرگاه جهان پناه بار نکشته نموده ظاهر از خود را
از جمله بندگان درگاه جهان دارد از جانب اشرف مجازات او ما دون و مرخص میشود لکن رسولان فرستاده
او را از غایت حماقت و سوء عاقبت این معانی بخاطر نرسیده و سوء عاقبت خود ندیده بنا گاه یک فتر
لشکر قزلباش رسیده در روز دیگر صف سپاه آراسته مبادی جنود منصور رو در آمد ذوالفقار خان نیز بضرورت
به ترتیب مقدمات جنگ مشغول گشته قدم در صف کارزار نهاد و چون از جانبین دست باستعمال آلت

قتال برده لشکر طبرسران تا سه یک صدمه چرخچیان سپاه منصور نیاورده در حمله اول سلک هزیمت
سپردند و ایشان از هم فرو ریخت و بطرفة العینی با گلهای نفر طرفی را سر سیاه بی سیاه زنی رفت و وای طبرسران
هزیمت منهزم شده خود را از معرکه بیرون انداخت ذوالفقار خان چون بفتح و ظفر اختصاص یافت
لشکر غازیان از قتل و کشتن طبرسرانی منع نموده در مطاردت هزیمتیان مبالغه نمود و چه هم آن دانست که گرفتاری
او را اشرف اسعد صورت روی نموده بیاوا علام طبع شهریاری نموده باشد مجملا بقتل اسیف در جنگلها و بنهبه
خزینه و خیم جانی بسیاست پیوستن برده ذوالفقار خان در امنگ روزی قلعه ترتیب داده آذوقه و ذخایر
سرانجام نموده و حارسان معین کرده مراجعت نمود و سشیع واقعه بدرگاه عالم پناه عرض کرده و با آنکه
معصوم خان باسی از دایره ادب پیرون نهاده بر سر قزلباش نگرفته حضرت اعلی بنا بر آنکه یک قدم
رقم عفو بر تقصیرات او کشیده بود نه بعضی از منتسبان او در سلک ملازمت سر افراز سلطنت مقام
درشت اظهار ناخشنودی از آن فتنه نموده ذوالفقار خان را امر فرمود که کس معتمد نزد معصوم
خان فرستاده خاطر او را تسلی بخشد و او حسب الامر مومی الیه عمل نموده والی طبرسران نیز از آن حرکت ناهنجار
جرات و حسارتی که کرده بود نادم و پشیمان گشته در مقام اعتذار بر آمد ذکر فرستادن امیر کونه خان
و امر احسب الامر خان قضا جریان بقراجه داغ و تاخت و غارت کردن جانب بی ایمان سابقا مذکور شد
که جلیل پاشا با جنبل تاتار پا خسته آمد امیر کونه خان از دست درازی طبقه تاتار را احتیاط ورزیده
جمعیت ایشان را در آهسته که سر حد چوز سعد قرب جوار دارد میدانست خفیت پایه سریر اعلی عرض کرد
که پیشتر از آنکه از آطاغیه دست درازی بسر حد واقع شود در دفع ایشان کوشیدن اولیست بنا بر آن بحکم قضا
نفاذ مصدر پیوست که جمیع امرای آذربایجان با لشکریان خاصه که در سال گذشته بتبریز فرستاده
شده بود با برداس رونده بسرکردگی امیر کونه خان نامزد آن سرحدها آهسته و حدود او رفته بدفع
مخالفان و تاخت و غارت آن ولایت و سوخ تعلق زدن و غلامت دقیقه فرو گذاشت نکنند و دو امرا
نفر جالیان را نیز مقرر داشته که سر راه ی قراسیه و آغاجبل بری تعرض قزلباش پوسته در آن سفر
همراه باشند و حسب الامر قضا جریان بردان خان از تبریز و محمد خان زیاد اغلی از قراباغ با سایر
امرا و عظام و جلالیان مذکور را در مراجعه با بردان جمع آمد لشکری عظیم مرتب گشته و امیر کونه خان چند
روز بضیافت امرای عظام و ملازمان درگاه پرداخته با آیین شایسته متوجه مقصد گشته مخالفان را
و تاتار قوت مقابله آن سپاه و در جنب قدرت خود ندیده در قلعها خزیده پای در دامن سلامت کشیدند
و جنوش منصوره بولایت کرج در آمده آتش نهب و غارت در آن ولایت زده بدون پیاری از دشمنان

اقدس رسید و بعد تحقیق پیوست که با چیپن خان و محمد پاشا خلاف ورزیده در قلعه تخصن جسته رایات
اطاعت بپیچیده است و ابواب مخالفت و عصیان گشوده و دیباچین مهم تمکین و اجلال انجامیده
بنابر آن حضرت اعلی که رای جهان آرایش روشنی بخش عالم یعنی است صلاح و صوابدید را
برای حقه و کشای مستور معظم مکرم اعتصاد السلطنة البهیت اعتماد الدوله العلیه حاتم پیک منضوط
و مربوط کرد اینده و با مصوب فرستاده مذکور بهر طریق صلاح دولت روزافزون را مذاری صواب
اقتضا نماید بتفصیل رسانده کیفیتی خان حاکم کرمان را با جمعی از امرا و تو پچیان هم رفاقت آن جناب مامور
گردانیده که اگر ایشان اصلاح پذیر نبوده باشند او افواج قاهره را بکومک احتیاج افتد بدون
اقدام نماید اکنون کلک سحر پرداز تحریر قضایا مخالفت و عصیان امیر خان می پردازد و چون سمت
حسب الامر اعلی عرافت آن جناب مامور بوده ملزم است که حضوصیات آن سفر را که برای العین
مشاهده نموده از اطالت و اطناب اجتناب نموده مشروحا در رشته تحریر کشده و الله الملک المستعان

در مخالفت و عصیان امیر خان برادر دست قدر قرین جناب اقتدار آلا توالیات پادشاهی

از عشیرت برادوست طبقه اکراد دست درزمان حضرت شاه جنت مکان فرانچ نامی از طبقه شاهی سیونی
و در سلک ملازمان این دولت منظم بود و آن حضرت الکای مذکور را که بولایت اردوی داوشی سمت
بآن طبقه ارزانی داشته بود بعد از واقعه حضرت شاه جنت مکان که رو میان طلع در خاک آذربایجان
گردیده قبایل و عشایر اکراد تا بعان این دولت روی گردان شده تابع روسیه شده شاه محمد پیک
نامی از میرزا بادی برادوست بحکم خواندگار روم میر عشیرت و صاحب سنجق الکای برادوست بود
امیر خان سر باطاعت او در نیاورده هر چند گاه ملازمت یکی از امرای نزدیک اکراد مینمود و بقی ملازم
عمر پیک خان حاکم سهران بود و در صدد که جنگ کرده عمر پیک را با جمعی دست داد یکدست امیر خان از بند
بازو قطع شده با میر پیک چولاق مشهور گشت در سالی که طلیعه رایات جهانکشای شاهی در آذربایجان
طلیعه آوازگی یافته موکب همایون متوجه تسخیر نخجوان و ایروان بود مشارالیه با پیشکشهای لایق آستان
شاهی آمده الحاء رشاهی پیوسته و اخلاص کرد حضرت اعلی او را منظور نظر الطاف کرده سنبله مادیت
قبیله برادوست و الکا ترکور و مذکور را باو عنایت فرموده و او را ملقب از جمله خانی سپاه فراز ساخته
الکای اردوی داوشی را که از توابع آذربایجان است در زمان حضرت شاه جنت مکان علاوه
گاه یکی از امرای عظام قزلباش بود علاوه الکای مذکور بو عنایت فرموده و حسب الامر اعلی
اسپیتان زان رزکر صورت دستی از طلای احمر بجهت او ترتیب داده بجواهر و آلای نفیس مرصع

بگمیل او داوه برادوی او پیوسته و بطفه من شاهی و ملهوز مراوانی توجه تمام در رعیت او مبذول
داشته و او چندگاه دوست ارادت بر پیشه اخلاص نما و ملازمت طبقه علیای شاهی را پیشه
سبیه شاهی نمود بعد از آنکه حضرت بابقه جولایت مذکور رفت با پیشکشهای لایق و اخلاص
شایان بارزه روز بروز بمدارج علیا ترقی نموده و بر تمامی امثال و اقران برتری یافت و چندالکا و ولایت
از میراث اجداد قبایل کراد و تابع روم پوست آورده و بتصرف نموده و در سپاه نظام کرد پشتمان بطلوجاده
کثرت سپاه طبقه آوازه گردیده پیوسته از میرزادهای قبایل و عشایر اکراد و ملازمت او تقرب جسته
ماه خدمت میسر اندوه و مهمین جهات در آمدگ روزی بسیار تحوت و عزت در بلاغ و ماعش راه یافته از مکانی
که جمال اعلی بولایت آذربایجان لشکر کشیده و در حوالی بتریز مصاف واقع شده باوجه و قرب جوار
از سعادت حضور دوری جسته بعد از انهزام جمال اعلی که از اردوی ظفر قرین صبح دشیروزی
در ولایت سلماس اقامت داشت پایه سریر اعلی آمده نوازش یافت و از شمول عاطفت و ترحم
کرفرموده امذ از کم خدمتی و قطع عهد او از آمدن حین مصاف اعمار نموده بنابر اطمینان خاطر او قلب
قلوب سایر امرای اکراد کرد چشمی صفتان طوایف اشیاشته اورا لکا و خوانده به بهانه خدمتی رحضرت
رفاق لکا داوه مذاد و ظاهرا خود را از زمره قزلباش شمرده و باطنا از مذهب مذهب باشرارت بعض
قزلباش آن سرحد عناد ورزیده و سودای استقلال و استبداد در سویدای خاطرش جای گرفته
بود تا آنکه برای نفاق آوازش بتیر طلعه مبین و صین قرار یافته بارگاه دولت قاهره عرض کرد که
طلعه قدیم اردوی امذادم و امذاس بابقه قابل بتیر بیت و اعمار در انتیابه و بنده و اخلاص
کر صیانت مال و حفظ اهل عیال از شر نجاتخان توان بود و لازمست اگر رحضت همایون باشد چهار
در محل مناسب قرمیت نماید حضرت اعلی نظر ظاهر بر حال و اخلاصه رحضت داوه مذاد و در قرب
طلعه اردوی بر بالای کوه رفیع که داخل برکوراست طرح طلعه امذاخته شروع در کار کرده در میانه اکراد
مشهور است که قبل از ظهور اسلام و زمان اکاسره در همان مکان طلعه بوده که طلعه و عدم اشتهار
داشته و بعضا ریف زمان مهندم گشته بتیر بوداق خان امیر الامرای بتریز که مرد باری و هوش
کار آکهوده بوده و از اطوار نفاق آلوده امیر خان آثار عصیان مشاهده مینمود و معروض درگاه عالم
پناه کرد اینده که امیر خان پای از جاده اخلاص بیرون نهاده و هوای خلاف و عصیان در سر
دارد و بدین سبب طلعه رفیع طلعه اساس طرح امذاخته که در حدوث وقایع روزی او بکار آید
این غلام طلعه ساخته او صلاح دولت روزافزون نمیدانند حکم اشرف مطاع پیوست که چون او

در اینجا امیرخان مشورت دعوت دیده صلاح وقت را در مصالحه و مدارا در معامله او جایز داشتن اصلاح مناسب
مصلحت دولت قاهره مدید ندیده آمدن وزیر اعظم و معتمد علیه دولت ابد قرین شاهی پناهی قلعه مذکور
قبل مقصود و بازگشتن مسیح حاسده علیه بود بنا بر آن خاطر حکمران بر محاصره و قلعه گیری قرار گرفت
و حقایق حال پایه سریر اعلی عرض کرده شروع در سر انجام اسباب قلعه گیری کرده مدد و صدد را
ضد اطاعت و انقیاد خواست اشعاری شده بود که کلیات حالات این سفر را مشروحا در سلک تحریر
می آورد لهذا لازم دید که اول شمه از صفت قلعه دهم و دهم بر سم رسالت اجمال نگاشته کلک بیان
مقال گردانیده شروع در مطلب نماید قلعه مذکور بر بالای کوه بلندی از سنگ یکپارچه طولانی کم عرض
واقع شده که سطح آن کاه و سال است دو طرف آن که شمالی و جنوبی است دره عمیقی است که از پایه عالا
جز بهزار بان چنال شوان رفت از غایت ارتفاع و محتاج بحصار نبوده و حصار مکرر داده مدد و طرف دیگر
که عرض قلعه است شرقی آن در غایت بی است که بحبال اتصال دارد و حصاری مضبوط مرتفع مع
برج عالی ساخته یک دروازه دارد و غربی آن که برزمین نزدیک تر است دو حصار استوار ترتیب داده
یکدروازه در جانب جنوبی حصار دوم نهاده دادند که از دروازه بالا تا دروازه زمین راهیست در میان
سنگ در نهایت سختی که عبور یک سوار از آنجا بغایت دشوار است و سپه سپه مین بر آن سنگ دو طرف کم
شرقی و غربی بالا شده میرسد و در جانب شرقی از پای حصار نا یک تیر پرتاب سنگ یک لخت است
که از نقب زدن و حفر کندن مصونست و در صفحی آن پهنک بر روی کنار دره از خوف نقب و حفر دشمن
نقب چنان برجی عظیم در غایت ارتفاع اساس نهاده دادند که فی الحقیقه آن هم قلعه چه ایست که بحبل
قلعه اتصال یافته بود و تا آن برج بهمت در نیاید محالست که سپه پای قلعه توان برد و آب قلعه از حوض
بزرگیست که آب باران پر میشود اما در میان اندرون جانب شمالی حریم قلعه ایست که آب طبلی دارد و دو در
خان سنه آن پهنک کرده بر سر آن حوضی فراخور آب ساخته که از اول صبح پر میشود و دیگر روز شرب خواص
اهل قلعه را کفایت میکند و بر روی حوض کنبدی ساخته پشت او را بزمین هموار کرده اند که از نظر
پروبیان پوشیده و پهناست و آزاسولی می نامند و بجهت محافظت حوض خانه و آب بران بر جی
در جنب او بر قلعه ساخته نردبان پایه از حوض تا بالا ترتیب داده اند که روی آن نیز پوشیده و در آن
برجی مخفی است و آن برج قلعه ایست که در خارج قلعه واقع شده و با اصل قلعه متصل گشته و در جانب
جنوبی سکدانی ز جنب قلعه ترتیب داده اند که در زمستان یخ و برف بر پهنک و حوضی در زیر آن جمع
شده و که هر چه در تابستان دشدت گرما از یخ و برف آب شود در آن حوض جمع شده در هنگام قلت آب

و گرما بکار آید و این بنجا را قلعه گرده و تیر اندازی بنجا قاعده و مقرر گذاشته بکمال استحکام داده
و آزانبوز یق و قارق تیر میکوبند و آن تیر بندوره راه سوق بر سر دیوان مخفی است مجملا قلعه مذکور
مشتمل بر برج قلعه است یکی اصل قلعه پابین دیگی سوق دیگی نوزیق و دیگی برج بزرگ بیرون اردو که
گذشته گردیده شد در کمال استحکام که یک تیر بکام او یا بام را عبور و مرور خیال نامرد در آنجا در نظر نیاورد
حوادث دوران بینیاید القصه جناب دستوری بوتوزداشتن یکنیه بر اقبال همایون و جانفشانی خود آگرده
همت بر کندن و شکستن آن قلاع اندانخته بتدبیر قلعه گیری و سر انجام اسباب آن کار مشغول گردید
در این اثنا سوزنی پاصفه نفر از لشکریان مازندرانی اردو می معلی با طاق صفر علی بیک بوزباشی
و قورچیان بیگی بکومک رسیده نگهبانی حاں هرگز در تبریز بود با قشون آراسته متوجه گردید چون خان
و امرای رفیق او با لشکریان اصفهانی در میرقشلاح سرگرده ایشان بجانب شرقی رفته بودند و جانب
غربی که قلعه پابین است بحسن انتظام و کاردانی میرتوزداق خان و تابینان او و لشکریان خراسانی
و بافقی قرار گرفت مراد خان سلطان چکنی و جلیل سلطان سپهسالار سپرد امیرزا محمد تقی بیک پابین
لشکریان آذربایجان بطرف جنوبی برابر قلعه چه یورتلق فرسپتاده مذکور محافظت دروازه طرف مذکور را
بعهده گنجعلی خان نمود مازندرانی با صفر علی بیک و قورچیان چکنی بطرف شمالی که برابر
قلعه سوق است مامور شده مذکور برجوزه دار بیک با غلغو بنجانه مقرر شده گرده توپ بزرگ و یک بالمر بست
دهره قتال سلطان بیکدلی سرکاری توپ دنده مات نوبنجانه تعین شده و بنجانه توپ کوچکی گرد قلعه
گرگر جنبی مرجوع از دریای سنها بکشتی آورده در سپه حسن خان برابر برج خارج قلعه نصب کرده مذکور ما
در خلال ایجال پیاپی ضعف قلت طاری گشته ازین خدمات معاف بود اما جمعی جلالیان را بکومک هر طرف
تعین نمود و مبلغ پنج هزار تومان زر شاهی عباسی که بجهت مدد و خرج جلالیان آورده بود مذکور میانه ایشان
فراخور حال قسمت شده و جهت هر جماعت قشلاقی تعین یافت عسکر منصور و طرح قشلاق انداخته خیام اقبال
نصب نمودند و هر یک بر سپه کار خود رفته امیرخان از خیالات جسر بایه در سنگه اضطراب افتاده و
مکرر کسان فرستاده التماس نمود و سوگندان غلاظ و شداد خواست طلبطایف الحیل دفع الوقت شتر این جماعت را
از خود دور کند چون مکرر اکرخدعت او ظاهر و بایه بود سوگندان روی اندود او بوقوع قبول راه نیافت لاجرم
او به دراعه و قلعه داری کوشیدن گرفت چند نفر از میرزادی بزاده دست خود را از قلعه انداخته شاهی
سیون شده اینان هر کس دیگر از قلعه می آمد مشق اللفظ میگفته که مردم قلعه از قلت آب در خطا اند
زیرا که در اینوقت از خشک سالی و قلت بارندگی آب حوض بسیار کم شده و انچه مانده بعضو نجس

کرچون مراد پاشا کرا گراد آنکه شست بر طایفه جلالی ظفر یابد محمد پاشا رفت روی بدولت بدرگاه عالم پناه
شاهی آورد مذکور مراد پاشا تحقیق او را داد جلالی پرداخت در بهست آوردن اتباع آن طبقه بتوغی مبالغه
کرد که هر کس در ولایت روم روزی با آن طبقه آشنائی کرده بود به بهست آورده مسافر ملک عدم نیستی گرداند
و نام جلالیان را از آن ولایت برانداخت و پادشاه روم از حسن خدمات او راضی گشته اشتمال
نمود او بعضی از اعضا در مقام تضیع امکنه در آمده آمدن جلالی را بسیار ترقب باشند سعی نمودند
پادشاه خاطرشان کردند که آنچه از مراد پاشا در این باب دیده و شنیده و یافت موافق مصلحت دولت
آل عثمان نبود از بیشتر امور سلطنت دور مینمود چنانچه سلطان احمد خان بادا اعلام کرد اگرچه سعی
بسیار در دفع شر او کردی اما خوب واقع نشد که دوازده هزار سپاهی هزار رخ نکوار بقهر لباس
عنق ساحتی طریق این بود که بعد از مسافت واقعه از عموم آن طبقه را نوید عفو و امان داده خاطر
ایشان را از قتل این سازی که اگر چنانچه نفری از غلطا اعتماد بر آن نکرده میرفتند اما عموم سپاه گی
از کشته شدن اطمینان می یافتند ترک اوطان نمینمودند باتفاق اصناف مراد پاشا حضور صاحب
پاشا که بنگاه بی دیار بکر بود در سر حد اسباب جلبه پردازی سر انجام میداد او در مقام استمالت
جلالیان در آمده با مراد سر داماد آن طبقه استمالت نامها پراکنده و ساشه بآمدن روم ولایت
نمود سوای محمد پاشا و قرا سعید که نظر بر گردار زشت خود کرده امید نجات نداشتند سایر قوم بدیده و اطمینان
خانه بازه رسیدن فرقه گشته دل و کرکون کرده چون در روم بجز دسری دخود رایی بر آمده بیت کاری
صفا و شده بود مذکور در ایالت چین معدلت همایون شاهی هوای بعض عمل فتنه انگیز شده گرد فتن
روم را فتح شده مذکور القصه اول کسی از جلالیان که سالک طریق فرار گردیده آغاجه بن سپری بود که
از اگاهی او شتی محل تشاق خود با بایضه کس بجانب کرکوبه بعد از رفت جناب اعتماد الدوله از قرار
او بسیار جلالیان بدگمان شده با محمد پاشا در باره ایشان مشورت نمود او گفت که کلکی محمد هفتصد کس از
مردمند با اعتماد فقه اکثریت هر گاه او در میان قوم بوده باشد هر گز مکمل بیک بدل جلالی
میشوم و خاطر از جهت ایشان جمعیت جناب بپستوری حقیقت احوال را معروض عاکفان سده جلال
گردانیده حضرت اعلی شاهی ظل الهی منشور عاطفت باسم او و از انجا فرستاده بشفقتهای شاهانه نوید
داده و بار دو طلب داشته داد و باکروهی از دیاع حسب الفرمان جهانمطاع بدرگاه عالم پناه
شتافت و حکم دیگر کرا از موقوف معلی باسم جماعت جلالی عموما بمضاد بسیه بود عزم درد بافت
خلاصه مضمون اینکه ایشان مردم عزیز اند با ولایت آمده مهمان شده اند تو را در امنیت

میشویم و از راه خاطر مهمان را مذهب مثبت جایز میدانیم هر کس را دور رفتن داشته باشد حج
از دست کرده قرار بر خود پسندیده دعا به فرمایش را به بهلوکی میهمان به نام سازند معلایه وظایف
بدرقه احکام سر حد کرده بسلامت شود که از جانب ما مانعی نیست بعد از دور دوایین منشور سعادت
جناب بپستوری مجلس ساخته جمیع سرداران جلالی را طلب داشته مضمون آن عنایت نامه نامی را حاضر
نشان ایشان کرده مجموع آن طبقه بسبب ظاهر از رفتن ابا و استماع نموده متفق الفظ آواز بر آورده
که تا بایس طاعت آمده و در سایه مرحمت شاهی پناه جسته ایم از خوف جان رسیده ایم و غریق بحر نعم و
احسان شاه عالم پناه و فراغت اوقات میکنند را بهیچ سبب رفتن چیست و به شرمنده و خجالت بده
اطوار آن بهه و نا چیز که فرار نموده اند از جمله ور حکایات بسیار مذکور شده اما باطمار بر دو این دو نامه
شتر زلال گشته اند بیشه فرار در خاطر صفا و کجا رفته اند گر فته بود و محمد پاشا تبر از شدت بیماری بر بستر
خاطر گشته با آنجا فته به مزاجی و خشونت میبود در همان چند روز نصیحه نفر از بلوک باشیان خاص
او با دو هزار نفر با یکدیگر اتفاق نموده راه فرار پیش گرفته بجانب دیار بکر مذکور صنوع پاشا رفتند
بعد از رفتن آن جماعت که محمد پاشا بقصد جنگ و معالجه از پای قلعه سلیمانه می رفت بود از
دماغ توانائی قدرت ضبط نداشت سواری بگمان فرار دیگر از غلامان خاصه او را از راه سلماس رفتند
از رفتن ایشان دو روز نگذشته بود که ابراهیم آقا نام کر وکیل و معتمد علیه پاشا بود با هفتصد هشتصد
کس عزم رفتن کرده و علیه خاصه پاشا و سپاهیان سرکار او را صاحبی کرده ایشان نیز از طرف سلماس
رفتند پاشا از رفتن ایشان دریغ سپاهیان خبر یافته با وجود ضعف و ناتوانی بادو دست سیصد نفر
از غلامان که از دو صد افزون نبود بمجانبت ایشان سوار شده چون بگیلکیر سیدند ایشان عنان از
رفتن کشیده کس نزد پاشا فرستادند که چون ملک تو خورده ایم محاربه ترا مکروه میدانیم رعم اولی است
که خود را و ما را بیجه مداری و جانبازی دوالا با بصفر و بحرب و قتال می پردازیم پاشا چون طاقت مقاومت
نداشت ابدال خرس و خاطر اندوه یکس قطع تعلق از سپاهیان کرده بازگردیده و از این جوهلی اندا
بسیار در راه صعده و یافته آنچه از مال هر کس از توشه و رخایا و متردد بود بنظر ایشان در آمد بزاد
و شتر و خود را بملک خود رسانید و بکلی از آن گروه و بلوک رخت بعد از دو قوع اختلال صنعا
الدوله بود پاشا را در شهر صلاح ندیدند که مبادا از قضیه جلالیان و غلامان نسبت با وغدری
ظهور رسید او را طلب داشته پای قلعه آورده ضعف بگر و در معده و داشت معالجات اطبا عمل نکرده

خواهی کرد و ندا و کس ان حضور را با پیشکشهای لایق همراه مشارالیه بدرگاه عالم پناه فرستاده انچه لازم
طاهر از بن واقعه نظر پرس بود و مدبر رصناجوی خاطر اشرف حکام و اعیان کرده بود و مدبر سبب
دیگر بخاطر با نرسید چه مصلحت دولت اقتضای آن کرده بود و امار بر عقلا و خردمندان دوراندیش
پوشیده که سبب قتل خان اعظم الله قدره چنان زلزله در ارکان دولت کرده که در پیان اخلاص و بیه آمده و نقش
خیالات باطله و اندیشهای بیجا و کرده بر صفحه خاطر متین و رقم تصویر پذیرفته بود
و در آینه ضمیر منیر اشرف اعلی که مرآت تجلیات صور اشیاست انعکاس یافته سزای بی اخلاصی در
کنار خود دیده بی مروتی هرزه احتراز نموده و در پس عاقبت اندیش باید که در شدائد و بلایا و در بزرگی و علو و کمال
هوش از سر بدر نکند و در باده نخوت و غرور بیهوشت نکرده و پای اندیشه از سر راه خردمندی بیرون
بالجمله در چای پیک بعد از نظم و نسق مهمات شیراز و اعیان بار دوی نصرت نشان عود نمود
چون سابقا اکرام و شهرت داده بود که حکام طایفه عمادیه و بهبهان و امثال آن از نصوص پادشاه
در وبار بگریبان استاده کرده و متوجه اردو میگردند که امیرخان را از تنگنای محاصره و نجات و سند
حضرت اعلی رعایت حرم و احیاط کرده و امام قلیخان حاکم لار را با بعضی از امراء و عساکر دو زرچان
و علاقان بسرعت رسال که نشانه بجانب سلماس فرستاده که مرکاب اعتماد الدوله را بگیرد و مدد اصفهان
اشده بدان اقدام نمایند و اگر آن اخبار بغرضی از صدق نداشته باشد در بهاسخار حل اقامت انداخته
از سر بندوان حیرار باشند بعد از رفتن آن کروه چون هوای قراباغ روی آورده حکام بوجه
بلدیات بود که واقعه ناگزیر اعتماد الدوله چنانچه زودتر مرقوم میگردد در پای قلعه وقوع یافته
بعرض اشرف رسید حضرت اعلی از قضیه فوت چنان وزیر عاقل و رای خیرانه بش که زینت عهد
و اوان سلطنتی زمان بود ناشاد گشته بیشتر بحقوق خدمت و بر بن آنشهید جمشید اعتماد الدوله که قریب
بچهل سال بود که در خدمت آن حضرت در کمال راستی و درستی و اخلاص بخدمات و جانبازی
قیام داشت میرزا ابوطالب خلف صدق او را که بزیور خاصیت و استعداد آراسته با وجود صغر سن
در مکالمت ما صدق الکلام الوله سراپه و در فضایل و کمالات علی از والد در پیش بود منصب چهل الفی
و وزارت دیوان اعلی سرافراز گردانیده و جای پدر را نیز باو داشته و از بورت فرمان کوچ فرمود
متوجه ملاقات جانب تبریز گردیده و مقرب الخضرت محمد بیک سیکدلی شاملو را که از نزدیکان سلطنت
قرب و منزلت بود بلفظه انکه صباوا از فوت اعتماد الدوله اضطرابی در امور طلقه کبری روی دهد بجانب
اردوی زرین تاکر باجاق امرای اخلاص پیشه در ست اندیشه در تسخیر قلعه اهتمام نماید ذکر فتح و تسخیر

قلعه دمدم بدست اقبال امیرگونه خان و ابتاع و قضایائی که بعضی در زمان اعتماد الدوله و بعضی بعد از
آن روی داده خامه وقایع نگار صحیفه اخبار را بدین آرایش میدهد که چون تسخیر سونج بنا بر کثرت باران
و قحط اسطار چنانچه مذکور شد مقصود و محصول نه پیوست قرار یافت که همگی امرای عظام سپاه بگوچه
سبد همین برده قلعه را بتوفیق الصمد بزور بازوی مردانگی و قوه و غلبه مفتوح سازند و جناب دستوری از
منزل مزرکوچ کرده بطرف سپید حسن خان آمده یک پیه سبرکاری صفرقلی بیک چکنی بگوچه و طارمان رکاب
شاهی مخصوص گردانیده و در آن سپید شش ساعته رحل اقامت انداخته و از انجا طرف شب و روز
سی فرسخ مصالح نیکشیده و سبد باران سپیدی یافته رحل جمی خاک و کل جهت پرکردن سپیدان
راه و روی آورده و سخه سطیری را آهن بروی کشیده کردنی بصفه کرده و در برابر گوچه سپیدی را گرفته
کارکنان قلعت آن کار کرده از آسیب گلوله صرزبن و تفنگ محفوظ باشند و همین دستور شبها کار
کرده و روز دیگر پیش برفته و در روز پاس او سید اشته و مع هذا هیچ شبی نبود که دو سه کس از آسیب
صرزبن و تفنگ صناع نشود و نخست حسن خان و الیاس خلیفه قراول علوه و سرقاچی باشی صفهان
صفهانی بمنظرین که مذکور شد صعید راهای برج بزرگ خارج قلعه برده بدیوار رسانیده نقب را بیک
نام دکیل امیرخان با فوجی از اکراد بحراست آن مشغول و اشته لشکیان دو سه روز کار کرده و چون
کمر همت استحکام عمارت در میان خشت و کل کشیده بود و نه آتش زده سوخته ثرلزل در ارکان اوتاد
قریب طبقی کارکنان بجهت اکل و شرب بیرون آمده بود و نه یکطرف برج کنار دره سحرگ گشته فرو
ریخت جمعی از پشتغفان در میان خاک از بالا پایین دره افتاده چون این حالت مشاهده مشار الیه
اقاجان بیستوری حسن خان اعلام کرده که دیگر چه جای ایستادن است هیچ بورش جایز کرد
حسن خان مردم سپید خود را بورش مامور گردانیده مذکور کی که قدم بر بالای برج نهاده فرا یک را
بضرب تفنگ زده و سرش را بریده آورد و بهلوان محمد نام شخصی بود از لشکیان خود را بی اصفهانی از بالی
آورده دو زده و نفر مقاتلت یکدیگر سرج برآمده و هفت هشت نفر را در بالای جنگ آورده و سر بریده
خواهر زاده امیرخان خوانش خوش روی صبیح الوجه در کمال چستی و لطافت از بالای برج بزیر افتاده و
آسیبی چنان باو رسیده بود یکی از اعلیان طایفه چینی خارسان دره باو دست و گریبان شده و چنان
لطمه بقتلش پرداخت و سرش را بریده آورد اجناب اعتماد الدوله مشار الیه آن شخص را طلبیده
پیاکرده و انعامها داده و جلدوی که چشم سپید اشت بهره یافت القصه برج بتصرف درآمده پشتغفانش
اکثر بقتل آمده و چند نفری در زیر خاک مانده و هلاک شده و تسخیر آن برج افتتاح شده جناب

عقرب نگاشته کلک بیان میگردیده اقلم حروف را که دراین نزدیات رفیق جناب دستوری نمود
این رباعی از خاطر خاطر سرزده بود بدست تحریر یافت بیت این برج که یافتی بفتحش تاریخ
مطلع آن برآمدی چون خورشید ۰ کوتاه مدتی زد فتحش کیوان را ۰ از اوامر خاک ریزاده دست اجل
چون برج مذکور کز سنگ راه غازیان بود از میان برخاست کار بر ایشان آسان گشته در عرض دو
روز سپاها را بحوالی قلعه رسانیده ند و توپ خانه ترتیب داده یک توپ بزرگ و یا لیمزار در طرف
حلقه بالا و یک توپ دیگر را در طرف قلعه پایین بسپه سپرد و اق خان بصوب مزبور شروع در اندا
کرده کار بر محصوران سنگ گشته امیر خان سراسیمه شده اکراد قطع امید کرده چون جمعی از اعوان
و انصار او در این معارک کشته شده بسیاری مجروح گشته آغاز پسروی آمدن کرده بیشتر
دو کس دست کس را گرفته و جلابی خود را بسپاها انداخته اطمینان شاهی یعنی عفو و جناب دستوری
کرم دست در بانوال میذیل احسان کشاده پسروی آمده با ابتلاع خاطره و التفاتات مخصوصه محللا
بجایی رسیده که روزها دو سه روز مفتوح کرده از قضای آسمانی واقعه ناگزیر اعتماد الدوله که در وقوف
بحقیقت پیوست روی داد شرح واقعه انکه روزی با عاق امرا در منزل کنجلی خان بودند آخر روز که مرخص
خود آمدند بتوپخانه رفته قدغن سرکاری کرده اول شام بخانه آمده بعد ادای فرایض نماز و دعا که
بطریق معهود با مجلسیان اوقات بکمال سکستگی صحبت داشت هنگام خواب بخوابگاه خود رفت راقم حروف
هنوز بتوپخانه نرسیده بود که کس بطلب آمد فقیر بسجده گشت که آیا باعث بطلب چه بوده باشد دیگر
رسیده و گفت که جناب میر بزایی بخانه از هم گذشت همگنان را حیرت عظیم دست داد امرای عظام را
نمودیم همگی جمع شده صورت واقعه را بخدمت اشرف عرضداشت نموده و در همانشب نعش را
از پای قلعه بزیر آورده بغسل و کفن پرداخته و آخر همان روز زده انه بزیر گرده و امر کس فرستاده
امام قلیخان را با جنود قاهره که در سلماس بودند طلب داشته از وقوع این واقعه فی الجمله اضطرابی رو
داده کار حلقه که نزدیک رسیده بود معکوس افتاده محصوران که فوج فوج بیرون می آمدند اشتهاست
یافته پای در داس کشیده تا انکه محمد بیک چپکدلی شاملو که سرداری موسوم گشته بود رسیده و امرا
عظام سابق و لاحق و توپچیان و غلامان از سر جدید اهتمام شروع در کار کرده و اندک روزی سپاها
از طرف بالا و پایین جلو آورد بروج رسیده نظر بقوت توپهای سنگ اندار تزلزل در بنیان بروج افتاده
رخنها پدید آمد و از طرف بالا و لیراس قلعه کماهجوم آورده دو سه برج را مستعرف شدند و از طرف غربی
سپه سپهر و اق خان نیز غازیان ترکمان سپاهی مردانگی بروج قلعه پایین که بسپهر زد گرفته امیر خان بحرا

شدت در جا جم باشیم حالا تو حیات دو روزه و تا خیمت ستم دیده از ما جد اعلیشوی ما جد اعلیشوم و اگر
کشته باید شد بر سر یکدیگر کشته میشویم و جواب پیروز نرسیده در اثنای این رفت و آمد از خانه
الیاس جلیفه آواز شورش و غوغائی برخاست و چنین معلوم گشت که در وقتی که خان اجل نکری را
بنزل الیاس جلیفه نرسیده در سینه خود بود علازمانش علوازم مهمان داری و تواضعات
پرداخته شربت آورده در این اثنا جلیفه که مرد صوفی صاحب اخلاق ساده لوح بود با سه چهار نفر
همراهان سه با همان تواضعات میرزا با مانده و علازمانش عتاب و خطاب آغاز نهاده که در این
گرما چرا نهایت تکلیف کشوان اسلحه و یراق چهارمان نکرده اید که با استراحت مشغول شوند خدمتکاری
پیش میرود اگر یراق ایشان را کشوده مخفف سازد خان اجل در فضا حیران دیگر گردنی الفور
جای خود جسته شمشیر ها را برهنه کردند و در میان خرگاه دو سه زخم بر الیاس جلیفه زده چند نفر از اقوام
و علازمان را که آلت جارحه و یراق در میان خرگاه بود زخم دار کردند و غازیان متعاقب
دار شده از هر دو شمشیر با آخته بخرگاه در آمدند الیاس جلیفه را با دو نفر قوم او مقتول و چند نفر را
زخمدار یافته روی بخان اجل آورده او را بارها پاره و کردند و واقعه مصدق قول حسن خان گشته
اعتماد از آن طایفه بر جاست غازیان ژولیاس و رست بشمشیر برده شروع در قتل جمعی کردند در این روز
پیشتر از امیر خان پیروز آمده بود ندخواه اکراد و خواه جلالی کردند چه اغلب آن طایفه غدار در آن وقت حکم
الحاس داشت مجال تبع یاغی غازیان سپر افشانی در آمده شورش و غوغای عظیم به پا آمد
امیر خان و رفقای او نیز از مشاهده این احوال و هجوم لشکر ژولیاس که جنبه و خرگاه ایشان را احاطه کرده
در میان گرفته بود ندازجای خود حرکت کرده سوار اسحاق در مندخرگاه کرده غازیان را به اسلحه گرفته
هیبت سی نفر از ایشان لشکر خزرده دیگران با شمشیر های آخته بیرون آمده جنگ کنان راه عدم
پیمودند چنود قاهر امیر با دست بقتل و غارت برآورد ند که چندی از معصومان گرسنه ماه بو بیرون
آمده الحاح رستمی پیوندند در این غوغا قتل و غارت یافته نره و خشک با آتش نهاده سوخته شد آن جانب
بیرکه در ماریس قلعه بودند جناب و توان گشته رضا بقضا داده معروض تیغ ما سا کرده بندالقصه از اقتضای
قضا بنای اختیار امیر بصورت روی نموده بعقوبت ملک حرامی کرفتار آمدند از تقریر بعضی اگراد تحقیق
پیوست که امیر خان در رفتا چنان گمانش کرده بود که رستگاری مادر دست ژولیاس متمکن جهت برائت
ذمه بیرون بیرون میرود چمع امرا و آن مجلس جمع میشوند ما دست بشمشیر کرده ما جز دار شدن پروبال
امرا را در اندرون جنبه بقتل می آوریم اگر توانیم بدر رفت فبها المطلوب والا با دری خون خود کرفته مردانه

کشته شویم چون آب بیرون نرسیده مدتی بر این جهت از خانه امرا این جماعت بطلب آمده با دری قتل انبا
خلیفه کشت العلم عند الله بعد از این واقعه پسران کوچک و بازماندگان امیر خان را با رده دوی مغلی
آورده و اموال و اسباب اهل قلعه بغازیان تقسیم یافته در جمعی کرار و دوی کرده سکنه در کاه و دل فراغت
نزول داشت حقایق این حال بعرض اقدس رسیده حسب الامر کیخلی خان با جمعی از لشکریان چندروزی
در پای قلعه توقف نموده سایر امرای عظام و حشم کر نفر فر خدام درکاه عالم پناه آمده در سیورغال فراغتی
موکب همایون پیوسته رایات دولت و اقبال لشکای اردوی معلی بر جناب خان برادر مقرب حضرت محمد پیکه پیکه ها
شتر بعضی بالغ مبلغ سه هزار تومان زر نقد جهت صدور یات قلعه دم دم و عده فرخ غازیان علازمان
او شفقت شده مقرر گشت که از صد و سه رو قرغان و کاروه و ساپس آنکی امرا و حکام بجا راه بلغار
حاضر گشته از سخن و صلاح او بیرون نرونده و با قشون آراسته هر کجا رفته بهر تغیر قلعه و آبادانی
لکاه پرداخت و کیخلی خان و لشکریان آمده موکب ظفر قرین طی شده ذکر توجه رایات حضرت با
شاه مرصوب عراه و مغضوب طایفه بکری و قتل و غارت آن طایفه طبع سخن پرداز
عنوان عراجا جار و پیشه چنین آثار راه سپاری اقلام عنبر فام که جلیل نوایان پس پنکابات
و نغمه سرایان انجمن آرا شده بیکونه آرایش میدهد که عشیرت کمری در سلک سنا جان این دولت روز
افزون منسلک و در حدود دنکا و دل مراغه و سلدوز میان و اب اقامت داشته و در زمان حضرت
شاه جنت مکان امارت آن طایفه با میر و پیک شامی متعلق بود بعد از سوج واقعه آن حضرت و ارتحال
نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه کرسلطان روم نقض عهد پدران نموده عالم آرمیده را شورش
آورده و پرآشوب کرد امیر فتنه انگیزان شورش طلب سر حد را روز با زار کرم گشت امیر زاده مذکور که
سالها ملک پرور این دولت بوده شیوه حرامکی و عصیان و طغیان پیش کرفته شعار هوا خواهی روسیان
ظاهر ساخت و بقتل و غارت ایل و اولوسات ساکنین سلدوز میان و اب مراغه و آن حدود اقدام
نموده در سر یغی قزاچون کرا یغی بقتل آورده و ایغی را متصرف شده و پوسته با امرای ژولیاس که حاکم مراغه
بیشند در نزاع و جدال بوده دفعه از ده قایق بی اندامی و قتل و غارت اسیر سنا و صد پیان فرو گذاشت
بعد از فوت امیر پیک شیخ حسین در بساط بیکلر بیکیان روی مارت یافته زیاده از حد در میان ایل
استقلال یافت امارت زمان فرمانروایی امارت زمان سلطان محمد خان و جغر پاشای بیکلر بیکی تمرز
سر کشی از مسلوک نمیکرده و چند مرتبه کسان خود را با عرایض اخلاص بدرکاه جهان پناه و شاهی فرستاده
اظهار موا خواهی مینموده در جمعی کر رایات جهانکشای شاهی و تسخیر قلاع شاهی به تسخیر ولایت

آذربایجان عهده‌ی یافت شیخ حیدر بشرف آستان بوسی مشرف گشته بنوازش و ترفیعت یافت
و حضرت اعلی شاهی ظل الهی زلات سابق طایفه مکریه را بعفو و اغماض مقرون گردانیده و الکای فراغ
و توابع را که همواره یکی از اوزای عالیقدر تُرکمان باشش مفوض میگشت باو مرحمت فرمودند و او در پایه
عقده ایران چنانچه در طی آن احوال تحریر یافته در معرکه زد و میان اتصال آمد و حضرت اعلی بعضی خدمات
جای چه و الکای اورا به جناب دعای نیر اکرم هنوز طفل بود بشفقت فرموده و ایشیک سقیدان و معتمدان
مکریه را مستمال عنایت و الطاف حسروانه گردانیده و بسیاست او مامور ساختند و او در فرمود مدکور بایران
شتافت پس از حسن و صلاح والده ماجده اش که از زنات اعیان تُرکمان و صورت حاتم بود پیروان فراوان
و بهادران شجاع همراه خان بگلربیگی را در شیخ حیدر اگر امیر بیک خان نام داشت از میان چهل سردار
آورده و در الکای کرم رود جاه و مقام و اقطاع عنایت فرموده و بیک بیگی خان امیر نام کرد خانیه
امارت بود و از ترفیعت فراوان و افضال حسنه و سالی طرفین عصیان و طغیان پیش گرفته همچی از قضیه الکرای
جنایل مکری بار سر خواجه مواده آثار خلاف از و بظهور میرسید مکرر اگر سران ایشان او فرستاده سلک
جمعیت او را پراکنده و ساخته بالآخره پناه بامیرخان جاه دست بدعی برده که مدکور شتابان
بدرگاه آمده بالطاف شاهانه کل جنایل مکری بجناب خان متعلق گردانیده استقلال یافت اما در همان
سر خیالات ایل مدکور همچی عقده جنات زیر طاعت نقایب ضیعت بوده که در باره خود سری نشو و نما یافته
از طریق فرمان برداری دور بوده و باطبقه تُرکمان که در مراغه املاک و اقطاعات داشتند سلوک
ناهموار پیش گرفته بطریق ارباب عنف و طغیان و ممکنین صاحبان در املاک موروثی ایشان و بنای خانه
نیز که بسن رشد و تمیز رسیده از غایت جهل و جنبش باطن با طغرای معتمدان مکری بخلاف حکم رقم ملک
برکل ولایت مراغه و املاک و اقطاعات ملازمان درگاه سلطانی کشیده و باطبقه تُرکمان سلوک ناهموار
و هر چند در ایام سال نامزدانی و اطوار ناپسندیده از و باجتماع بظهور می آمد و خاطر مبارک اشرف عبار آلود
هیچ نمیشد بعضی بداعت جبلی و حق گذاری شیخ حیدر بعفو و اغماض شاهانه مقرون میگردانید تا آنکه
به سلوکی و نافرمانی ایشان را عده اعتدال بجناب و زنوز و چاپیچ در سال گذشته منکم شده بود که چناب خان
نزد اعتماد الدوله در تبریز خلعت دوم با چاپار اگر خطر سفارش رفیق و عده و کار باشد از آن خدمت بر تخلف
جسته ترفت دچون دانست که رایات نصرت سطوت در مسکان جهت اعظم مهام آنحضرت متوجه جلاقات
آنحضرت خواهد شد با نفر و ده با چند نفری از ملازمان متوجه قشلاق بلاد جهت
اشرف رسید چون فرزند به سری آنحضرت سرکشی نام اعتماد بر جسیر سیر پرتو ظهور انداخته زیاده از این مساعی

در دفع و رفع آن خواسپان عقده مبتنی انواع مفاسد بود و شایسته کلی ترفیعت و اعتماد نداشت لهذا
سیاست بلیغ آنطایفه در خاطر جهان چهر اسوخ یافت امابر حکمتهای جلی و نظام سپاه ظاهر دور بر روزه
نوازش و التفات در باره او ظهور می آمد تا آنکه رایات جلال متوجه جلاقات گشته و بکجه دو مراغه
واقع شده در اینجا بظهور پیوست که جناب خان و عقده ریشان قوم بانده نیشه با نخواست الهی قرا چوپان
افتاده از اردوی مکرم و جمیل اسپان گزیده را اینجا بای دور فرستاده و با یاور چی چند به نزادی در حوالی
خوانکاه داشته اند که اگر نکبت ابجی اسپان آمد آنها بنظر رسانیده و بتعجیل پیوست که همیشه با سرداران
روم و مخالفان این دولت گشته موده و اظهار هواخواهی و دعیان همنوا و دعا جز او دعا گویی در عرضها
و شبیخون مراغه بمعتقب نه جناب چی غلغه و پسکنه داران سلوک موده و دو از عداوت مخلوقان آنرا
دارنجور قصدی و خواست و طلب عفت چناب عزم آنطایفه بر کرد و اثیر رسیده و دست تعدی چنر
نامی نداشته بر دست جهت شاهانه و خاطر معدلت آئین پادشاهانه لازم آمده آتش قهر و غضب که
مکنون خاطر اقدس بود به نوعی مشتعل گشته که جز بخون آن شوربختان و تخریب تمشیر آبدار شعله شان
انطفائی نپذیرفت و در حینی که موکب همایون بحوالی قلعه کاودول که مسکن او بود رسید روزی جناب خان
قریب با یکصد پیچاق و نفر از عمر دوم معتبر از مسکن خود متوجه اردوی معلی گشته وقت عصری به دولتخانه
رسیده و باسم پیشکش چند رأس اسب از طویله خود بیاورگاه سپهر اشتباه در آمده چون داخل سراپرده محفل معلی گردید
در وقت موزه کشیدن حسب الاشاره اعلی غلامان او را بارضا پاس گرفته بیکدیگر دوخته و ایشان را بانتظار
شیر بریده کرده مجال حرکت و دم زدن ندادند و احیا و چیشه ایشان را جهت کوچ سراپرده اسپنداز
آن جماعت را بکمک طلبیده بودند و چون داخل سراپرده محفل مقدس کردند غلامان درگاه معلی قتل ایشان را در
احیا و قتیلا نا جهت کوچ سراپرده گشته گذاشته از نظر آمدگان پنهان باشند و علیقلی خان و کشیک خانه
حسب الفرموده محل همنوده و هر کدام می آمد چاران خود علی میگشت و تا چاست سی نفر هم بدین قاعده کشته
کشته سایر مردم چون اندکی جمعیت شده تا آنکه یکی از ایشان باز نداند آمده و خود اسپ یابرمانده
گرفته شاه و از قیاد و خان و پسکنه آمدگان دشمنی یافت فریاد برآورده و دست بخنجر برده و از خاصه خان
بارگاه و مقلی جهت علی بیگ شاهی سیوس سنا ملورا زخمی زده و چپ نفر دیگر گوزجهت اوی آمده خود را پس
کشیده و غرض مردوں مقتض گردند غلامان و نوکران ایشان را در حریم سراپرده محفل آورده و بضرب سیاف
شده و بجهت اسپان خود را از شرشیر آبدار و دهان لطمه جدولت و اقبال بر جهت و اجلال پادشاهی آسمانی جاه
آمده بر سر قلعه کاودول توجه فرموده و چند رأس اسپ خوب جوق جوق بقتل و غارت چنایل و عشایر مکری

کشته بالطاف وجوایب رفته بودند وموکب معلی پاسی از شب گذشته بپای قلعه گاه دول رسیده بودند امتوار این
خبر قلعه نرسیده بود که عساکر اقبال تا نزدیک اهل قلعه شده بودند وهر کس قدم آنجا نهاده بست در آمد از پای قلعه
علیخان را بر سر حصار دیگر که در آن حوالی بود فرستاده بودند و بسیاری از آن طایفه را که خانمان می آوردند
چاپلداران دهندت بیشکش اضرب بسیل و مطراق و چماق سر و مغز ایشان را در یکدیگر شکسته بودند جمعی
چند نفری از قبیل یکدری با امیر خان سپک برادر شیخ حسین که در گرد مرده بود مانده بودند یا رسیک او می با
عرجه بر او حسب الفرمان همایون با بلیغار رسیده انجا را قلعه بیشون سپاه یافته آن بیچاره را بدست آورده بقتل و خود
معکی را از لوحه هستی ستر حسین سلطان برادر زاده شیخ حیدر با جمعی دراردوی بودند حسن خان و امرا
دراینجا بدرج ایشان پرداخته بودند مجملا قتل عام آنطایفه بقلم نقطه بر در صفحه روزگار مثبت شده بود و دران
کوه و پای قلعه گاه دول بود مدفوع فوج فوج و کروه کروه را که می آوردند معروض تیغ سیاست گشته بودم خشت
آشام خطه از تیغ زبون وخون ریختن می آوردند بجرام انکه در سیانه طبقه مخالف دولت موده در زمان نشاط
واسیه سیانه قرلباش سیاه دانه کشته میشد مجلا وده وازده روز ماین طایفه نکبری بر آمده و امرای عظیم الشان
آنجا را دوسه وصیان بذل اسیر در ترتیب کرفته آمده مکافات عمل می یافتند بعد از چند روز
سورت غضب پادشاهی فی الجمله تسکین یافت شیر بیک نامی در سلک امیک آقایان درکاه معلی
انتظام داشت مورد عنایت والطاف شاهانه کردانیده حکم شد که هر کس از جماعت نکری بر سر او
جمع شود از قتل و غارت ایمن بوده باشد قلیلی از طایفه السیف بر سر او جمع آمدند بعد از چند روز
از کاه دول بچل قزلباش قشر یف برده چند روز او قات خوشی ساعات بدیدن اسپان تازی خوش نژاد
صرف فرموده لکای عراقه تازی سلطان میرسقدم شهرت بعض یافت آن ایام که اسکندر
سلطان بادغیس بدرجین مذکور رسیده درکاه جهان پناه آمد مشار الیه از میران اکراد عشیرت بادست در
زمان روسیه شاهی سیوفی اختیار نموده با یک پسرش بدرکاه جهان پناه معلی شاهی آمده چند سال یکپیا
سوار ملازمت موکب همایون شاهی همیشه بعد از فتح قلعه ایروان مورد شفقت و نوازش کشته بود
بادکر از توابع هراة است با وتفویض یافت و ازو چاچکه بشود نقاش و هم هاری اکراد است آنها ملا
وعصیان علیه را آمده و از تاریکی که رقمه بود از ملازمت همایون قاعده و رزیده و دیکر با عطوفت بازکشته
کرده و خاطر مبارک اشرف از اطوار ناپسند او محزون کشته میشد و تا وجب او اکنون خاطر انور بود در این
وقت که آتش غضب شاهانه در بارکاه اکراد شعله افروز بود اسکندر سلطان با تیغ و کفن بپایه سریر اعلی
آمده و شرف انبساط بوسی در یافت با وجود انکه دفع و رفع او را از آن حدود مستحسن چندین مصلحت دولت

بود حضرت اعلی بهجرات چنین آمدن از آن اغماض فرموده به لفظه کوهر بار باو خطاب فرمودند که از اعمال
نا شایسته کردار تو بعلیحضرت آمده مستحق قتل و سیاست بودی لیکن چشم اکرمش بعد خلاف دولتخواهی از تو بظهور رسید
آماده سیاست باشی که عشر سپ خرمش عمرت با آتش غضب شاهانه سوخته بیاد فنا خواهد رفت بسجلیت
فاخره سرافراز کردانیده بحضرت معاودت داده مدتی در کمال خوف و خایب و خشت روانه شده و از آنجا
دیکر کرد علیه کرده بود و دیکر آزردکی آمدن درکاه معلی کرده اما عاقبت بکفران نعمت کرفتار کرده و قتلغ از
دولت بیافت ذکر اچی قزلباش ولی محمد خان پادشاه ماوراء النهر و ترکستان از سوانح این
سال انکه ولی محمد خان فرمان روای ممالک توران جهت استحکام قواعد الفت و دوستی شاه محمد
میرزای اوزبک خرانچی را بهم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاده و از زمانی که دین محمد خان برادر کهتر
او در دار السلطنت هرات با حضرت اعلی شاهی ظل الهی مصافات داده از صمیم کرد خود از هیچ کونه
عبادت نیافت و برادرش باقی خان در ماوراء النهر و ترکستان بر تبه عبده سلطنت و فرمان روایی رسید
آن سلسله با این دودمان قدسی نشان اظهار اخلاص عقیدت و عبادت مینمود تا انکه در سنه بارسی میل احدی
عشر و الف هجری که در وقایع آنسال تحریر یافته سفیر طبق اطاق اشتیاق افتاده ساحت آن ولایت لمعه کوکب
موکب همایون کردیده باقی خان کوشمال بلیغ یافت بعد از انکه او با جلال طبیعی از هم کذشته سلطنت
ماوراء النهر و ترکستان بولی محمد خان برادر کوچکتر او قرار کرفت و در سنه نوی سبع حسن و عشر و الف که
جهانکیر خان با برادر محمد میرزا بر سر تخت رفته بود و با برادر قتل با برادر محمد میرزا حساب کیر خان کاری نساخته
منهزم بدخشان آمده در رایات نصرت آیات شاهی بجانب شیروان در حرکت آمده به تسخیر قلعه شماخی مشغول
بودند ولی محمد خان پای از دایره ادب بیرون نهاده و لشکر عظیم بجانب خراسان فرستاده در بیجی
کرده و قایع آنسال عرضه کلک شیرینقال کردیده و چند و از زنک کاری نساخته خایب و خاسر باز کردیده
ولی محمد خان از آن حرکت پشیمان کشته مصالح خود در آن دیده که با او لیای دولت قاهره الفت و آشنائی
صعب الفت و دوستی هزار از شکر پیکان خراسان فرستاده و ابواب آشنائی مفتوح ساخته و بسجلیت
بحضرت اعلی شاهی ظل الهی اظهار اخلاص و هواخواهی نموده و امرای ذوی الاحترام جهت چاپه
سریر اعلی عرضه داشت نموده در بطبع دوستی دوست همایون اعلی مصنون انکه بیت چو دشمن دوستی
در زد تو یاری ◦ تو هم چون دوستان کل دوستداری ◦ که در باغ محبت آخته کار ◦ بهانش دوستداری
آورد بار ◦ با او در مقام الفت و اخلاص در آمده نامه محبت آمیز نوشته مصحوب میرزا علی بیک بوزباشی
ترکمان فرستاده ولی محمد خان سزاوار عاطفت و اشفاق شاهی مسرور و مباهی کشته شاه محمد میرزا

حضرت اعلی شاهی ظل الهی جانب احتیاط مرعی داشتن اهم و الزم دانسته رای جهان آرای همایون
متعلق گشت که فوجی از امرا و عساکر نصرت نشان مامور گردانیده که تا ارض روم رفته آتش در علفزارها
محل عبور لشکر روم و علفات آن ولایت زده چنان نمایند که تا دو روز راه ایران یکمن علفه و کاه و
یافت نشود و امیر کوزه خان چکلر پسکی چوز سعد را که در آن سرحد بوفور جلادت و مردانگی شهره آفاق
داشت به پیش خدمت مامور فرموده محمد خان زیاد اغلی چکلر پسکی قراباغ و امرای آن صوب نیز مرخص
مامور گردیدند علیخان چپاک خواشیر را با فوجی از تفنگچیان رکاب اقدس فرستادند که همراه بوده بجایه
مرجوعه قیام نمایند امرای عظام حسب الفرمان همایون جمعیت نموده با پس شتابنده روی بعقصد آورده
و چون بحوالی ارض روم رسیده رو سیه خبر یافته حسن پاشای چکلر پسکی ارض روم امراد پاشایان
حدود حضور صاتر کچه پیلز و عثمان پاشا و سایر زعما و لشکریان نامور ازی ده هزار کس جمع آورده بکار
و پیکار پیش از شهر بیرون آمده تا حوالی چپس قلعه سی آمده از تقریر چند نفر از خصما آن معرکه استماع
رفت که چون امرای عظام از آمدن رو سیه آگاه شده مستعد محاربه و قتال گشته پیشتر از قلعه رو سیه
روز حبک ساز و خیز نا خیز انداخته هر چند غازیان پیش میروند ایشان خود را پس میکشند مدتها
سوم روز فرسخی صف سپاه آراسته حسن پاشا در قول قرار گرفت و عثمان پاشا و ترکچه پیلز هر کدام با
فوجی پیشتر آمده از سیطرف نیز چرچیان جنود و قزاقش پیش رفته با چرچی تفنگچی ملاقی شده مدتها
محاربه قوی روی داده سپاه روم هجوم آورده بر چرچیان سپاه قزاقش اندکی علفه کرده پیش رانده
امیر کوزه خان با آنکه هنوز محمد خان زیاد اغلی و لشکر قراباغ بقول او ملحق نشده بود و نداده در آن وقت
زیاده از یک هزار کس پاده و جنود ملاحظه آنکه مبادا مخالفان دلیر تر گردند با جان فوجی که حاضر بوده
قدم صبر کار زار داده خود را چون برق لامع بر صف سپاه ترکچه پیلز کرده اسیج آنطایفه را داده یک
صدمه دلیرانه داده و از پیش برداشت و چون بقوغ عثمان پاشا رسیده هر چند دستوری میخست که
سردار لشکر در معارک کار زار خود مباشر تقرب کرده از میکده لشکر قراباغ دیر تر بمعرکه قتال برسد
امیر کوزه خان دغدغه آن داشت که مبادا چشم زخمی به سپاه منصور رسد بر سیدن ایشان نشده
پای مردانگی پیش نهاده و غازیان را به محاربه تحریص و ترغیب نموده از آن گرمی حرب و ضرب گرم گردانید
دیگر بر ابهت بال پرزوال همایون شاهی گرده با تیغهای آبدار آتشبار خود را بر علبه زده مدتها بر سپاه
معلوم گشته بود که امیر کوزه خان خود در میان این کرد است که چنین دلیرانه پیش آمده بازار رزم را
گرم دارد القصه تا بصد نه غازیان سپاه در دو حسن پاشا پشت معرکه داده محمد خان و لشکر

قزاق نیز صف سپاه آراسته نزدیک رسیده و غازیان پراکنده و بتیر از اطراف و جوانب روی معرکه آورده
نا پای قلعه مقاتله مدتها ماں کرده بصمصام بهرام اسقام و غارت از نهاد مخالفان برآورده و چون پاشا
با بقیه السیف خود را بقلعه افکنده قلعه خالصه لشکر ارض روم در این معرکه نا بود کشته غازیان
قزاباش بفتح و ظفر اختصاص یافته و غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمده و امرای عظام در
همانجا خیام اقامت نصب نموده تا سه روز مظفر و منصور بطبل رحیل کوفته مراجعت نموده در این جنگ
امیر کوزه خان اندک تقصیری به محمد خان اسپاه میکرد که دیر تر رسیده بود باجمعی دیگر تصدق نموده
آن تافی را از لوازم امور حرب میشمردند که پشت به پیش رو ان لازم است که بوجود جمعی از
جنود اصابت قوی باشد ذکر طغیان محبوسیان قلعه قلعه کرده در این سال روی داده
از سوانح غریبه این سال طغیان محبوسان قلعه قلعه است که در چپس آورده آمد سردار روم نا وقوع نا
و بیفروزی اقبال پرزوال شاهی آتش آن فتنه زود بآب لطف الهی فرو نشست کیفیت این سرگذشت آنکه
قلعه اساس چپس محاس قلعه در الکاء بافت از اعمال قراچه داغ بر شط ارتفاع قلعه کوهی رفیع آسمان
سوده واقع شده و از سک پکپارچه که ساکنانش با سکنه فلک الافلاک و مسایه و با سبانانش با سبب زنده
دار ان فلک نوسب چهار اندازه در کار و قلعه گرداگرد آن کوهست تا فراز قلعه راهیست سر بالا تا
نیم فرسخ در غایت صعبی که عبور یکسوار از انجا در نهایت دشوار است که کمتر تفنگی مانع فوجی کثیر تواند
شده در زمان حضرت شاه جنت مکان که چند مرتبه خزانه کار روم بآذربایجان آمده و در این
ولایت قشرت نموده با سپاه ایران بسیکام قلعه و خرابی پادشاهی بانجا نقل شده بود اسمعیل میرزا و اقاعس
میرزا و سام میرزا با اولاد در آن قلعه محبوس بودند هیچ پادشاه دینی شوکت کمتر بر گذاره
شتیر آن حصن حصین بلند ارکان نهاده و آرزوی کرد فلک آن عالی بنیان در مخیله هیچ یک از سلاطین
کشور گیر صورت نبسته همیشه یکی از امرای معتمد عالیقدر بحراست و کوتوالی آن قیام
داشته اند در این هنگام به الیاس خلیفه قراداغلو حاکم قراچه داغ که از صوفیان صادق العقیده
این دودمان و سر حلقه ارباب ارادت و اخلاص بود تعلق داشت و چون خود همراه اعتماد الدوله
بر تسخیر قلعه روی مامور گشته در انجا بود مظفر بیک نام معتمدی از خانه زادان خود را بقلعه به نیابت خلیفه مذکور
به کوتوالی قیام داشت و چند نفر از رومیان و اکراد که در معارک گرفتار شده بودند معظم ایشان
مصطفا پاشا و کور حسن و دو پسر غازیخان کرد شاه قلی بیک و خالد بیک و ولد محمد بیک فوجی بیک
عمزاده ایشان در این قلعه محبوس بودند با یکدیگر اتفاق نموده پیش نشین نفر دیگر از ترک و تاجیک

برایای لایحه ارسال شود و باقی سفارشش موکوله بود و مذکر چون مادر مقام جبک و نزاع پیشتیم از حضرت
شاه کردون بارگاه التماس نمایم که آن حضرت بر گردد و قزلباش را از جبک و جدال نترسیم و میان ما
نمایه بعد از اطلاع بر خلاصه پیغام برجان جنج سابق در قلم آمد که سخن بکلیت و مجمه بیک را که فرستاده ایم
از مضمون طایفه قزلباش و محل اعتماد شما باید است اگر حضرت خواندگار مصالحه جوئی که مکرر ادعای علام
گشته را صلاح است مانیز رضا بآن داده ایم والا از جانبین آنچه خدا خواسته باشد چنان خواهد شد و سعادتی
که در باب ضبط جزو قزلباش و منع ایشان از دست درازی بولایت موکوله بود و مقرر شده بود
کرده طایفه قزلباش راضی بآن هیئت کبری امرا و اشاره همایون اسلوخواندند پوشیده
علای جبک و جدال اگر دهی از امرای و عساکر را بصحبت صیانت احوال عجزه و رعایای هر طرف تعیین
موده ایم و لشکریان شما کر بقصد نهب و غارت و بیغما بدست آوردن ذخیره و اضع میبرده باطراف و اکناف جبک
واقع خواهد شد و هرگاه ایشان را در جبک نداشته باشند هردم خود را از تردد منع موده مکذا رند که گرداگرد
پروین رونده و کسی در باب توقف تان تحقیق و بیغما اشعار نموده اند شما را بعد تعالی چون صلح واقع شده
حضوت و نزاع بمحبت و دوستی متبدل باید آنچه لایق پادشاهان طریق باشد بعمل خواهد آمد و چون
بعضی مواضع میان کوه جانب دست چپ رو میه و بعضی محال دست راست که طرف حضرت شاه دان
خالی باشد هنوز از مکان خود حرکت نکرده بود مه حسن خان سپاه جلو حاکم اهدان با فوجی از عساکر و همگنان
چشمی و خراسانی را بسرکردگی عهد یقلی بیک امیر اخور باشی چشمای بجانب دست چپ و علمی قلیخان سپاه
و امام قلیخان و الله ویردی خان را با فوج قاجره بجانب دست راست فرستاد و کجقلی خان زنگنه را
با لشکر گران در حوالی شرقی میس موده مذکور کمین گاه بابوده هر کس از رومیان به نهب و غارت بیرون
آمده به حوالی خود قیام نمایند و سردار روز چهارم شهر شعبان المعظم بگمان شهر بسیه و در آنطرف
آب آبی نزول کرده و از طرف امرا و عساکر منصوره از جزو سعده و قراباغ و سایر محال باردوی همایون
جمع آمده در اندک روزی لشکری فراهم آمد که با سون و کوه از حمل آن بسوچ آمده و هر روز و شبها چون
غازیان و رومیان که بطلب ذخیره گرد اکرده و اضع پراکنده و بیشه مذکر بابت روی داده و سر راه و شاهراه
و اشتر جماز بر کابها و محملی می آوردند و هر کس بیرون میرفت به دست قزلباش اسیر و قتیل و کرفتار میشد
مراد پاشا کر در عاقل روزکار دیده و عاقبت اندیش بود از جمعیت سپاه قزلباش و آسودگی ایشان و
استحکام علقه و فرادانی آذوقه خبر یافته مدتهای جبک داشت و مدتها صبر و میتوانست پرداخت از راه دور
و دوری پیش آمده و خواست که آن سپاه را بسلامت از چنگال پیشه شیران جهان بیابان بیرون کند

دو هفته عزیمت داشت کرسب دار در هنگام ارتحال سپاهیان جنود اقبال عنان اندیشه را از طرف حضا
چیده به مضمار جبک و صال اعطاف داده بود دیگر بار آقا علی نام شخصی را از طبقه اردوم اعلی از جانب
علی پاشا بر سالت فرستاده و پیغام کرده که چنانچه از جانب خواندگار در این مقوله قبول است همین است
که از جانب حضرت شاه والا جاه نیز از رفته اردوها اصلح و اقیس شود و پسر حمد رحمت و مادون و اعظم
او قبول باشد و مجمه بیک نیز عرضه داشتی در این باب نوشته بود و حضرت اعلی ظل الهی فرمودند
که سخن فردا کیست اما آن دستور معظم در اصلاح ذات البین رعایت ناموس هر دو طرف کرده
نوعی که مکرر اگفته و نوشته ایم جبل آورده و در آن چنبر رودکر اردوی رومیان در کنار شهر بوازنا پاشا
آذوقه چند نفر از پاشا و بیکی چکیزا با طبل و علم و یراق جبک با طایفه آت اعلانی طلب ذخیره بشهر سپاه
ذکر محاربات غازیان با رومیان و کشته شدن حسن پاشا و مراجعت لشکر اول چون بواضع طرف
حضرت شاه والا جاه رسید چون یکدو فرسخ از اردو پیرون آمده علیقلی خان و امام قلیخان در صحا
از کمین گاه بیرون آمده بطرف مخالفان تاخته و سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته شد و رومیه
تاب مصادمه نیاورده پیاده و سوار بیاده رو روی بهزیمت نهاده و غازیان تا کنار رود آجی تعاقب
کرده و جمعی کثیر طعمه شمشیر و اسیر و اسکیر شده و اسب و اسپر بسیار و غنایم بیشمار بدست جیوش منصور در آمد
کرت دوم جبل پاشا سر کرده قوم تاتار را کرد میانه رومیه بسیاقت و دلاوری مشهور و بمراقبت او مستظهر
بوده باکروهی از جزو و خلق با اسب و الاغ بیشمار بواضع میان اردو فرسیده بودند و جبل پاشا دلیر بسیه
کرد و میان اردو با دهای خطرناک در آمد و خاریر موزه بدست آورده و در پیش مراجعت حسن خان بارضا
و همگنان پیش راه کرفته بعقب افتاده و آمده حسن خان با لشکر خود و بقیه راه پیش آمد و بخشی از پیش برداشت
مهد یقلی بیک سپر آخور باشی و همگنان خود را بطلب زوده بچاپش آتش حرب از دو جانب کشت جبل پاشا از غزو
بیحاصلت و دو فرسخ جلاوت بنفسه محاربه آغاز نهاد و چون چاره اجلش نمیریخت بود بدست یکی از غزاة بیحاصلت
چاپوق اندازان از پای در آمده و بقتل رسیده رومیه بگشت خود را روی بادیه مرام آورده و نه و نهای از آبی تجی
رومیان را تعاقب نموده و جمعی کثیر بقتل در آورده و سر جبل پاشا را با سرهای مقتولان دیگر قزلباش
و اشتر و اخر و یراق بسپاه بنظر اشرف در آورده و چون خبر کشته شدن جبل پاشا و اقدام لشکر روم
باردوی سردار رسید سراسیمگی عظیم در میانه عسکر روم به پیدا آمده و رای محکی عظما و اعیان مجموع کردانیده
خود را بامانی رسانیدن قرار یافت هوز علی آقای علی که در مرتبه سیوم از پیشتاده بود مه مذکر بایشان رسیده
بود کرکلا الصود احمد بر زبان آورده و روز چهارم نزول ایشان بود کر جبل بر محال کوه مذکر از خوالی شهر کوچ کرده

در مصاحبت با قلعه قلعه ارکان سپهدار کان برابری میشود و حاکم و اهل تبریز با طوع و انقیاد شرط مصاحبت
و همراهی بجا آورده و در میان قلعه حمام و عمارت و نگارستان یا قلعه حاکم تبریز با کمال شوکت
بعد از اتمام قلعه جدید قلعه عتیق را هم انعام پذیرفت و حضرت اعلی شاهی ظل آلهی بعد از فراغ از
سان لشکر و تفریق و تعمیر قلعه موکب جهانگشا بصوب عراق در حرکت آورده از راه آذربایجان متوجه دار
الارشاد اردبیل شده در خلال این احوال بعرض رسید که کربی والی گرجستان کاخت که بجهت اختیار
آمدن سردار اعظم ملازمت سده سپهر مدار بسته روانه درگاه معلی شده بود وارد گشته بسعادت
سجاطبوسی مشرف گردیده و به بعضی از امرای گرجی تیر بهم مفقه بود حقیقت بعرض اقدس رسانید حضرت
اعلی متوجه احوال او و انوار صاحب والی گرجستان گردیده و در رکاب اشرف بود شده و مطالب او هم
هر دو را بانجاح مقرون گردانیده و مشمول مراحم و الطاف شاه و حضرت اعلی بادشاه هر یک منتهی
الامام بولایت خود رخصت شدند و چند روز در دار الارشاد مذکور مراسم دعا و زیارت مرقد شریف حضرت سلطان
اولیا پرداخته از راه طارم و خلخال بدار السلطنه قزوین تشریف برده چند روز در آن دار الارشاد مذکور
آن بلده و کالمیاب عشرت و شادکامی بوده از انجا نواحی توجه دار السلطنه اصفهان افزاخته بعد از چند
روز داخل در مقر سلطنت اصفهان شده نزول اجلال فرموده در مساکن و اماکن منازل خلد آئین دولتخانه مبارکه
عشرت جهان بکامرانی گذرانیده و کالمیاب دولت بوده و امام احوال سردار اکرم چون بدیار بکر رسیده
و جنود و سپاه و اجوم آورده بودند در انجا رحل اقامت انداخته فصلای جهت تسخیر قلعه دیار بکر
همراه محمد پاشا کرده او را روانه استیصال کرامیه و عرضیه بخدمت خواندگار فرستاد که چون حضرت
شاه عالمیان از خصومت و نزاع گذشته اظهار محبت و دوستی مینماید و غایت از سپاه و سرحدی که
در ایام مصالحه با دشاهان رضوان مقام معین شده و بجا و زنگرده اولی و انسب آنست و اصلاح دولت
خاندان عثمانی اقرب بامنیت که از خاطر شریف نیز خصومت و عداوت بدوستی و اتحاد و بندگی تبدیل یابد و مصالحه
جا دده و دستور سلاطین ماضیه رضوان الله علیهم استحکام پذیرد و محمد پاشا در استیصال ملاحات
خواندگار کاصی گشته مکتوب بموجب اسلوب شاهی را با شانه عنبر مشک بطلای احمر که بر سم بادبود برده بود
گذرانیده و خواندگار مرقوم را پادشاه نوشته بود که ما اجتبا را این امر را بتو داده ایم و از جواب و بدو توجه
میکنند ما هم بهر چه مصلحت دولت دانی عمل کن و جواب مکتوب همایون نیز بهمین دستور مکرم مراد پاشا مصاحبه
و هدیه و برسمای سلطانی مقرر است و محمد پاشا از استیصال باز گشته بدیار بکر نزد مراد پاشا آمده و پاشا مکتوب
ملازم خود را با مکتوب ملازم محمد پاشا بجهت اتصال خبر بخدمت اشرف فرستاده و محمد پاشا را بحیث سردار

در سر بدگاه داشت که بعد از اتمام شرایط چنان رود از پسا رود و در وقتی که موکب ظفر قرین شاهی از سفر
خیر اثر آذربایجان مدار السلطنه اصفهان آمده در مقر سلطنت کامیاب دولت بوده و هنر فرستادهای دیگر
آمده و حقه مات مصلح را عرض کرده مدامیده داری به عنایت و الطاف باری عز اسمه آنست که توفیق رفیق
و بخت مساعد گشته بعد از تحریر متوجهات کیت نگذ خرام قلم را در میدان تحریر بروتاخ سال آینده
جولان در آورده متوجهات از مشاهیر واعیان که در این سال مقتضای آیه کریمه ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط الله
و کرهوا رضوانه موس شربت ناگوار موت چشیده و در مصانع خاک غنوده مذاول دوران شده و نظر خرام بیکت
در شب جمعه ششم شهر ربیع الاول سنه تسع و عشرین و الف در پای علقه علام ارم چاپخ در حل احوال قلعه
که در پای آن بیخ در گذشت و عنق او را به تبریز آورده و از انجا بشهد مقدس پس معلی نقل نمودند
که در پای چای مرقد مطهر حضرت امام الجن و الانس تقریر یافته معار حقق بوده مدفون گشت
از دو صاحب جمیده و اطوار پسندیده آن جناب در این اوراق سمت تحریر یافته از معایب گزارنده شده
در اختتام زبان قلم در کام کشیده و از آن خاموشی گزیده دیگری از متوجهات محمد پاشا اجلالی است که او
نیز در پای قلعه مذکور مریض و علیل گشته در او اخر شهر مزبور در بلده حیات را مقتضای اجل سپرده
احوال و تیز از علی حالات جلالیان بتفصیل مرقوم خامه بلاغت نشان گشته دیگری محمد سلطان حاکم شهر ارزنه
وی ولد بابا الیاس است که از ابا عجد مقدم در ریش سفید اهل قزلباشیه خراسان بوده که از قبایل چشمای است
و از زمان طلوع دولت این خاندان اهل مذکور رعیتی و ولایش میکرده و در زمان نواب سکنه رضوان
و ایام افتتاح ارض شه قلعیان در خراسان محمود حاکم نام برادر زاده منصب امارت ایل را داده لقب سلطانی
یافته او در ایام پسلطه و اقتدار او زنگه با برادران و اقربا بسیاری از اهل مذکور بفضل رسیده
محمد سلطان با جمعی ملازمت اشرف رسیده منظور نظر شفقت گردیده و در از از این جانبداری کل ایل
چابات را از جمع و تکلیف دیوانی معاف کرده رسیده و در سلک سپاهیان منظم و در ده محمد سلطان بهوشی
گردیده سالهای پیش مرقوم قلم صواب اندیش گشته بعضی اوقات حاکم اسفراین و سپهدار در این مقام
دوازده سال بود که من حیث الاستقلال حاکم مینا توبه بوده در ده ایل این سال دعوت حق را اجابت نموده
قرار یافت در امارت ایل مذکور والکای مینا توبه سپرد مراد علی سلطان قوم او شفقت شده او دیگری از اجلاف
متوجهات میر فیض اصفهانی در زیر خامه است وی از سادات عظام موسوی مشهد مقدس پس معلی بوده پدرش
معلی بود پدرش میر مقصود در مشرب بذله گوئی خوش صحبت بوده و میر فیض اصفهانی در قرب خراسان
عراق آمده ملازمت اشرف مشرف گشت بعد حسن صورتی داشت و طبعی میخواهد بدین عزت

بمجلس بهشت آیین راه یافت امور و توجهات شاهانه گردید و حضرت اعلی عزت احوال او گشته بمناصب
خاصی که عموم اهل خراسان خصوصا سادات و اهالی مشهد مقدس داشتند مجلس افسی سرافراز
گردانیده مدایای بداین خدمت قیام داشت تا آنکه امور وزارت غلامان که در این عهد منصب بزرگ
و بمیر عبدالقادر فرقوم او تعلق داشت و او در جنگ جهال اعلی بدست روسیه مقتول گشته و شغل مذکور
علاوه مجلس نویسی گردید روز بروز بعزت و اعتبارش افزوده و محل اعتماد شاه گشت و در این اوسط در
قراچوی در بیعی گرد از منزل خود سوار شده و بدولتخانه همایون میرفت در سر اسب جهال بر او متغیر گشته پای
آمدن مهلت نیافت و بیفتاد و در گذشت و هم در آن ایام مناصب او بقرب الخاقانی امیر ابوالمعالی نظری
وزارت عظام یزدوده و ولایت نظر و ارتقاد و سپید جهال الدین است که خادم حضرت سلطان الاولیا و
والمحققین شیخ صفی الدین قدس سره بوده اند باعتقاد در این دولت حقوق خدمت قدیم او رسیده و خود او
عهده مجلسی نویسی بوسیله اعتبار خدمت اشرف و خدمت اشراف طریده و اعتبار تمام داشت و محل اعتماد شاه
بوده لقب یافت آغاز سال فتح فال سکوفیل بعضها مطابق سنه الف و عشرین الف بعضها
سباق احدی و عشرین المثال بیت پنجم نوروز این سال فتح فال بغیروزی و فرخندگی در روز
جمعه ششم شهر محرم الحرام که آغاز عشرین و الف هجری و اول فروردین ماه جلالی بود واقع شد یعنی
شاهنشاه فلک چهارم که نیر اعظم و حقیقت بخش عالم است از خانه حوت بشرف کاشانه حمل برآمده بفیض بخش
عالم عنصر گردید کوس نوروزی آوازه عالم افروزی در گردون و مکان افکنده نوازندگان بلحن خسروانی
گوشی در آمدند همایون طرازی تازه بدید آمد و حضرت خاقان فلک قدر گیتی ستان و شهریار کامگار مجلس گاه
اعنی فرزند ارجمند شاهنشاه زمان ظل الله الملک المنان قبله گاه غلام با خلاص حضرت شاه و مرا
سلام الله علیه ابوالمظفر شاه عباس بهادر خان بیت که زعدلش جهان صلح و داد ۰ ما جهان بیست
و دو کشور باد ۰ در دارالسلطنت اصفهان که مقر دولت آن حضرت مقتضا قدرت قدر توامان و حسن توجه
در سپیداری عمارتی مشرف مصر جامع و خلاصه ممالک ایران و از حلقه بر بین نشانیت جهیزه روزی و اجلال
اجلال داشته و کهبت ایام عاشورا که شیعیان و موالیان اهل بیت در تعزیه سید الشهدا خامس آل عبا
لباس سوگواری پوشیده اند و ملال بر عصار پرستولی بوده بوازم نوروز و جشن و سرور عصار نزدیک
چیزی از قیام نخوهند و زبان حال صغیر و کبیر بر ناله و شیون آن ایام علالت فرجام مصنون لسان حال که اصح
الشعراء المتاخرین مولانا محتشم کاشی در مرثیه آن حضرت انشا نموده مترنم بود مرثیه ای مرغ غافلی
کز بیضه سر بدر نکرده ۱ و زغم چه دانی این چند روزه کار تو چون گذرده ۱ بگام بزید داده ارکشتن حسین ۱ هنگام کز

آخرت کشیده و بدیهیت استقرار امر مصالح در عهده تعویق مانده در این اوقات خاطر اشرف اقدس

صحیفه نقش طراز نصفه پرات عالی است متوجه تعمیر قلعه همایون شده و پیشکاران مکرم درگاه معلی
قلی بیگ میرآخور باشی چشمای را به این خدمت مامور فرموده مومی الیه حسب الفرموده با بنجاه تن آقایان
فوجه ذکر بنای جامع کبیر دارالسلطنه اصفهان بتوفیق باری پرداخته کار در اوایل

این سال فرخنده و آغاز جسته انجام شهریار مظفر قرین حضرت فرجام رایت عزیمت برافراشت با عساکر
حکمت جهان معطوف و منصور گردیده چون در جوانی نفس جهان اصفهان هم بنای مسجد عالی مبنا و کرده بلند
بل معموره جهان مثل آن نشان نداده و پرداخته چون دارالسلطنه اصفهان را از عمارات عالیه و مناظر
مرغوب و کلشن و باغات عنبر شمیم روح افزا و ابهار سایبان مؤنه خلد برین کرده دیده امعان کرد مسجد
عالی و مدرسه رحاب شرقی و شمالی میدان نقش جهان ترتیب داده اند ما آنها در بیان رحمت بلند آن حضرت
پست میبود و مکنون خاطر عنبر اثر بود که چون بنای آن بلده جنت مثال از عمارات عالیه و باغات فرحت
افزا سوای رسانیدن بنا و مصمد و قرار دادن ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد است مسجد عالی
و مدارس و اجتماع الخیر آن حضرت نیز از رفیع مساجد و بقاع ایران و در رفعت و صفا از هیئت المعمور و مسجد اقصی
نشان دهد و بعد از ملاحظه اطراف میدان نقش جهان جانب جنوبی میدان را که خالی بزرگ در آنجا
یافته بود جهت بنا مرقوم فرمود و عمارت خان مذکور را که در ساحت سعد گردان چشم از زاویه طالع میمون
همایون استخراج مؤنه و معماران حاذق و مهندسان مدقق که در اندک مدت بسی و دو قابض آن کار شریف
چون مرکز پرکار دوم از نقطه دو گنبدی میرزا و مدنظر طرح مسجد و مقصود و امنیه اخته پیشانیان ماه و به کار بسیار کن
و ابتدال شروع در کار کرده از غرائب حالات و خوارق اتفاقات سه اشکوب معدن پشک مرمر
حوالی اصفهان که در هیچ زمان کسی از آن نشان نیافته بود و جا نا سکفهای مذکور و در آمکان و دیعت نهاده
دست قدرت از لیست که تا غایت بهجت زیب رفعت این معبد شریف نظر خلق جهان بوده و از بسیاری
سخت بلند و هیئت ارجمند این حسنه و فیروز مست و در این عهد اهتزاز یافته و از یعنی اسند لال خوان کرده
که طغرای این معبد آسمانی است روشن و علامتی واضح بر صدق هیئت و حسن عقاید و بانی و قدر و شرافت این
بنا در درگاه و عبد ارجمان آنا که چنین سپکهای بیکبار چه طویل عرایض منقوش بخوانند که در معموره جهان مثل
آن نشان نتوانست یافت این ثانی هیئت المعموره گردیده تاریخ تاریخ این جنته بنا خواهیم زدن
از سنوی گفت که ثانی نبا شده ۹۱۱ امیدایم بنای عالی جهان بر وفق دلخواه آن شهریار حرم طلبت مستدام
ایام باد شکفته این حضرت سایه سایهای پسیار در ظل ظلیل دولت ابد قرین آن حسنه درگاه کار آموزه دل

و فارغ بال در آن معبد که بمثال بقاعات و جماعات حضرت خالق الارض و السما پرداخته و مشوبات
آن عالم اجلا را بروز نگار رخنه آثار رعایا بین عابد گشته موجب از دیاد عمر و ثبات دولت روز افزون
گردد و به دیگر امور جسته و امنه خیر موفق گردد بحرمت نبی الرحمی و اهل بیت العاهرین آمین یارب العالمین
چون فکر را در عصد رایس دفتر و اشتای گذارش اجبار استقرار شده که بعضی وقایع رویه داد و زنگه که در خلل وقایع
ایران هیئت بهار مناسب مقام در این اوراق در طی احوال شریف شهریار آفاق رقم نگارش می یابد اکنون
مناسب چنان دید که شمه از احوال ولی محمد خان و سبب غربت او راه بر که و فلک مناص نگاشته گلک
بیان کرده گر مقتضا حوادی سخن را موجب سرایی گردد گفتار در استقلال احوال ولی محمد خان طاب ثراه
او در کسب و اقتراف دولت و غربت او بدرگاه فلک رفعت شهریار ایران محمد آرایان الکلک

دیباچه جنان انجمن بختیاری عشرتکاه سخن را بدینسان که نمازایش داده و اندوه دار الملک معنی را بدین
مقام آذین بسته که چون ولی محمد خان این جانی پیک سلطان حوادث را دوه عهد الله خان بعد از فوت پدر
باقی خان با طاق اقطاعی بر سریر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان جلوس نمود و امرا و سرداران او در کمپ با
درایر و مضارب مناد و در ارام سلطنت و فرمان روایی مکن و استقلال یافت و او جنوبی گردانم این اوراق
پریشان از دوار دین آن ولایت استماع نموده با برادر زادگان و اقربا بادر گمال اشتیاق و همه بانی سلوک نموده
ولایت ولایت سمرقند را به برادر زاده خود امام قلی سلطان ولد دین محمد خان و ولایت بلخ و اندخود
شرخان و محال حیزف آب آمویه را به برادر زاده دیگر خود مذر محمد سلطان برادر او داده جهت هر یک
اداسی تعیین کرد و ایشان مدتها در اطاعت و فرمان برداری عم عالیقدر ثابت قدم بوده سر از خط
طاعت کذاری نمی پیچیدند تا رقه امام قلی سلطان که پسر بزرگتر و در سمرقند بود از دنیا رفت و خود را
سرمست کشته بجرگ بلیغ جاه و دست هوا پرست و اغوای جمعی جاهلان فتنه اندوز به دست گرفته و ابراهیم
آمده بود مدتها تلیق خود را بتشل آورده آثار خلاف بظهور آورد ولی محمد خان از حسابرت و خود رایی برادر زاده
آزرده شده و اعمال و اطوار او موجب انحراف مزاج پادشاه گردیده و بجهت تادیب و کوشمال برادر زاده
و تقریق مفسدان عنان عزیمت بصوب سمرقند معطوف داشت امام قلی سلطان تاب توقف نیاورده
از بخارا روانه جانب بلخ شده و از آب آمویه عبور کرده به مذر محمد سلطان برادر کوچکتر خود پیوست او نیز با قشون
برادر بزرگتر گردیده آنایق خود را که ناصح برادران بود بتشل آورده هر دو برادر بمعاونت یکدیگر جدال اشتعال
کرده با عم بزرگوار درگرفتند و سخت کسی بجانب عم نرفته و جهت رفع حجت عذری از میان خواسته
و امام قلی سلطان معروض داشت که چون در سمرقند با غوای جاهلان و سعایت مفسدان بعضی امور

مظهر رحیم است و از جانب پادشاه و اسپهبد هم ایلچی الطافی شد بنابر آن ترک سفر فرمود و بسلطانیه آمد و در آن حضرت ظاهر است که حاصل ولایت بلخ و مضافات که بهرام خان محاض عنایت شده بود اکنون بهرام لشکریان و اخراجات هر دو برادر است و التماس نموده بود که آن ولایت را مخصوص او کرداند و ولایت حصار شادمان و قطغن را بقلاش و توابع که مبیع او قریب است بهرام خان مرحمت فرمایند ولی محمد خان چون از اطوار برادران کاشتهم را بیخ خلاف دمیده بود نخواست که او را زیاده مکنت و شوکتی باشد این التماس او چنانچه قبول عاری نماند و آن ولایت را مکرر بطاهر نامی از امرای او زبکیه که نسبت به او محمد خان بمرتبه اخلاص اختصاص داشت تفویض نمود از این جهت فی مابین فی الجمله غباری از اضاع یافت و او نیز بهرام خان برادر را دشمن خود دید و بیکدیگر در سال میانه ایشان بعضی وحشت و کدورت و کاهی دوستی و الفت ظاهری بوده و در برابری اندیشه و اعمال نامشایست کرد از ایشان بعضه و رضی بود ولی محمد خان با بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی در مقام اخلاص و هواخواهی درآمده ایلچی آستانه عشق ساخت و از این جانب نیز پاشای ترکمان با لشکری نزد او رفته با غزاز احترام باز گردید و از آنجا محمد بیرنا خرچی چنانچه مذکور گشت با مکتوب صداقت اسلوب بر سبیل رسالت بپایه سریر خلافت مصیر امام قلی سلطان با غواء و تحریک مفسدان بکنایه و تصریح در این باب گفتگو در آمد و از سخنان دوستی آمیز ارباب نفاق و اهل شقاق را از مخلصان صادق متمیز گردانند رفته رفته جمعی کثیر پادشاه و بیضه شده هر کس را ایلچی الطافی استشهام مینمود در خفیه بکیان نزد امام قلیخان فرستاده او را امیدها داده عهد و آمدن ماوراءالنهر ترغیب میکرد و مدتی چند نقرار امرای نفاق سرشت با یکدیگر بر اتفاق نمود و عزم داشتن بامام قلی سلطان نوشته بودند که از آب عبور نموده متوجه بخارا گردد که ما کرخه مسکاری بر سلطان جان بسته او را از پرسند سلطنت و خانی حسب الارث با وفاق دارا مستقل میسازیم یکی از ارباب سوء عاقبت این مقدمه را پادشاه عرض نمود و کیس بر سر راه فرستاده با عریضه که هر یک مودت مودع برداشت آن زود بودند بدست آورده چند نفر طرف سمرقند رفته بودند رفع با حضار خانیان فرستاد که بعد از آگاهی بعرض رسانند و آورده پرسیش آن نقیضه نمایند ولی محمد خان چنان با کرده از چم شدت حاضرانه بیمانه طلب نموده اظهار آن مقدمه کردانیدن انکار بلیغ نموده عریضه ظاهر ساخته هر یک ملاحظه عهد خود کرده آن حاجت را نبوده گفتند که ارباب غرض نقیضه عهد ما کرده بودند ولی محمد خان آن معذرت را مسموع نداشته حکمی ایشان را کرشمه پاشا رسانیده بود و بر کرفتن خانیان نیز مقدمان را رسال داشت این خبر بآن جماعت رسیده و هر کس داخل آن موضع بود با اقربا و خویشان و آشنایان از چم جان فرار نموده نزد امام قلیخان

سلطان رفتند و او را بلقب خانی کرمیانه او زبکیه پادشاهی است مخاطب ساخته پادشاهان گفتن آغاز نهاده و داد و ستد علوفه خوش آمد کوبان خود را خان عالیشان و پادشاه و نامدار خان منصور نموده ما علاوه کرس مخالفت کوفته پرده از روی کار برداشت تا آنکه جمعی کثیر از امرا و اعیان طالبی اندیش از یکه نزد او جمع آمده و در این سال با هفت هزار کس از بلخ عزیمت ماوراءالنهر نموده از آب عبور نموده تا سرچشمه آمد ولی محمد خان چون از غربت او خبر یافته با امرا و اعیان او زبکیه که در آن سمت سی هزار کس بودند از بخارا بسرون آمده مقابله برادر را نموده و ارباب طغیان رفت اما با امرا و اعیان بیل مقربان خود به غایت مدهنه ولی اعتماد نشده و چون امام قلی تاب مقاومت علم نزد کوار ندانسته در محل مناسب پشت بآب آمویه داده بحفر خندق پرداخت و معتمدان نزد عم فرستاده و خلاصه مهمات آمیزه و کله کنار جایان آورده امرای نفاق پیشه و مفسدان حیل اندیشه ابواب مکر و حیل کشوده مذکور آن حضرت ساخت که ولی محمد خان با طبع بیخبر است که بخانه این بصیاد اجل مدار او را خاطر شاد بود کرا کر امام قلیخان از کرده نادم بوده عفو او را کرده نزد او مجمع اند برا کنده سازد و در مقام اعتذار بوده در خان حکومت بلخ فانح گشته بطبع و مشاورهم کرد و او نیز عذر پذیرفته حکومت بلخ با و ارزانی دارد از قضای جلی و حوادث آسمانی شبی از کنار رودی ولی محمد خان دو سه راس خوک از میان فی نام هر دو آمد و بجوالی او رده و میان جمهاری آبد مردم او واقف گشته فریاد و کنان از میهمانان دو سه سیکیک خوک مشغول گشته اند غلغله و غوغای عظیم در میان مردم افتاده ولی محمد خان در خرگاه خاص خوابیده بود از آواز شورش غلغله عوام بیدار شده استخبار احوال بنماید یعنی هر زاد و رابال تجرد نام داران منصور بشتاب لشکر امام قلیخان کرده و عرض میرسانیده چون طالبی از وساوس شیطانی باجبار راجف باطبع راغب اند در لحظه این گفتگو در اردو شایع میکردد و عموم سپاه و هم آمده و پیاده و سوار اسلحه و یراق بر خود و در بر بست ساخته متوجه کرمابیس پادشاهی میکردند ولی محمد خان چون با مراد اعیان بدهنه ولی اعتماد نبوده و انه لیث آن داشته که مبادا از ارباب حذر و نفاق او را در میان کرده احاطه نمایند فی الفور با چند نفری از معتمدان که با او بوده سوار شده و جهت ضبط و رزیده خود را کناری کشیده و در بلندی ایستاده انتظار و کرانجن حوادث بوده تا به بیند که حال چکونه است امرا و لشکریان که بر در سراپرده و فیتول پادشاهی جمع شده اند اصلا از شی از پادشاه نمی یابند بعضی بحضور آن شده که پادشاه فرار نموده و برجی را منهزم آن بوده که از باب عذر بدو ستی امام قلیخان فرار از میان برداشته اند مجملا معارف سپاه و لجرد اسکونه تصورات جون جون روی امید بدرکاه امام

فتحخان آورده او را تمینت پادشاهی میکرده ولی محمد خان ناطلیعه صبح در آن طلیعه ی اسپاده صبح
ظاهر میشود که طوایف اوزبکیه طوغا و ضرورتا روی بعقبول امام قلیخان نهاده و رخصت انصرف حال آن
برچه نهج بوده معلوم نگشته که آیا این قضیه از قضایای حقیقی اسحاق رومی داود مادر میانه بوده یعنی از خواص و اعیان
مهتبه یا نه بوده و زعم ولی محمد خان این بوده که اگر عطایای اوزبکیه باو ندر کرده امام قلی خان را نوعیه
سلطنت داده و را غب آمدن ساخته و او با استظهار آن جماعت جرات آمدن کرده و آن مقدمات
ساخته و پرداخته آنجماعت بوده و اگر خصلت و رزیده با پیروان بیمرفت حرام نمکان او را ضایع سبکسر نمیکردند علی
ای تقدیر بین ولی محمد خان از کمال یاس و حرمان با معدودی روی بمحاب نجارا کرده و در ارک نشیمن
آمدن پادشاه را بدان پریشانی حالی و اضطرار معلوم نموده ارک را خالی کرده و او را از ملازمت دور کرده
قاعده در زیده و پیغام داده که عنقریب امام قلیخان و را بین چند روز با جلبه تمام بخارا خواهد آمد پادشاه
فرصت مقابلت ندانسته و از محضور کشش لایق اولی اهمیت که از شهر بروان رفته اند بشهر اصیل در کار
خود فرا سیده ولی محمد خان از مشهد و بازجهای چرخ مشعبد کج رفتار و پیوفایی مردم روزگار متعجب
گشته بعضی از محذوات و اهل حرم را که در ارک بودند طلب نموده که توال طلب کرده و را زساده و او بعد از
سه روز با رستم محمد خان پسر خود و بعضی متعلقان و چهار صد پانصد نفری از عقربان و ملازمان معتمد
بجزیت سمرقند تیر اندیشت کرده فتح غزیمت انجا کرده و توجه جانب ایران و استماد او مردن از حضرت
شاه و الاقدر رفیعه مکان در خاطر مصمم داده و از معبر چهار رجم گذشته بطلیعه چهار رجم آمده و رستم محمد سلطان
پسر ش را با جمعی از متعلقان از پایان سرچشمه مدار السلطنت هرات فرستاده که خود نیز معاجلت بالمصور
رود و پس بجانب مرو و زخ و محراب جان حاکم انجا تیز فرستاده محاری احوال خود اعلام کرده محراب جان
توجه او را از راه مرو انسب و اقرب دانسته بتکلیف آمدن مرو کرد ولی محمد خان نیز را غب آمدن مرو
گشته متعلقان را در طلیعه چهار رجم گذاشته و قلعه را بکلی از اهل اعتماد پسپرده با سایر عطایای و ملازمان خود
که اعظم ایشان خواجه مرزی اتابک بود بتک و پیچیده نفر میشه مذ بمرو آمده و محراب خان طوعا و رغما
استقبال نموده او را با عزاز و احترام لایق بشهر آورده و چنانچه لایق بود سر بر اعلی فرستاده و
حقیقت انشراب نشئه دوم پادشاه اوزبک را عرض کرده و خود نیز چنانچه پسین ذکر یافت تمکین نموده
آمیز بخدمت اشرف فرستاد با لجله چند روزی در مرو استراحت نموده محراب خان کما ینبغی و لیاقت
ملازمات دیرینه بجای پرداخت و صیاتهای پادشاه بانده کرده پیشکشهای لایق گذرانیده و از انجا روانه
مشهد مقدس معلی گشته در چهار باغ مشهد نزول کرده و برادر زاغرب برادر شاه قلیخان تولکی که از جانب

برادر زاده خود و جانشین بود و او را برای عظام آن حوالی بدرا سپیم خدمتگاری تمام موزه و پیشکشهای لایقه
گسیل نموده و خود بسمت مشهد مقدس توقف نموده از ریخ راه و محنت گاه و بیگاه آسوده گشت و از آنجا
آهسته آهسته روی کرده او را برای عظام برود محنت راه و بوده منزل بمنزل خدمات بتقدیم رسانیده و بدستور پیشکش
پیشکشها و ضیافت سبکسر نموده و چون بحدود و سطام رسیده و زبردن خان حاکم استرآباد بنوعی که از خاطر
اشرف مامور بود از استرآباد بدسطام آمده و ما چشمه الماک که هشت فرسخ است استقبال کرده و تحف و هدایا
گذرانیده و خدمات شایسته بتقدیم رسانیده و تا سمنان و خارکه ملک عراقست و بگلای زبردن خان مستقبل
خدمت بوده و در خارتقی خان سبک آقاسی باشی شاملو کرد از صدمات حسب الفرمان قضا جریان با استقبال
رفته بود رسیده بعد از کورنش و آداب دریافت ملازمت اول از جانب اشرف اعلی پرسش موزه خان
محبت طراز و دستانه القا نموده در آن روز رخصت بمنازل طلبیده و روز دیگر ملوازم ضیافت پرداخت و بگلای
مرغوبه موزه تحف و هدایا گذرانیده و بمقتوحان و مخصوصان بل سایر ملازمان قوا صفات آورده
مطلوب آورده و از انجا منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیده و بخطه دلپذیر کاشان آورده با بیگلای
کاشان میدان ساچراغان کرده زیاده از معمول خدمات موزه نده آن حضرت دو سه روزی در کاشان
استراحت موزه روداده از انجا منزل بمنزل خدمات مذکور را تقریر نموده در بین ضیافت بهر تقریر
اگر اخلاقی در سبب استقبال حوالش بوده باشد حمل بر مخالف اقوال موزه نکرده نسبت بدو خلافت
متهم نسازنده والعهدة علی الرواة ذکر آمدن ولی محمد خان بمرکاه و سدره نشان و ملاقات آن
پادشاه جاهچاه با قهرمان زمان ابوالفتح سپهران سرداران بحمن مقتدر پروازی و سپراندازی و سپراندازی
پیکاه ایوان ملبند پایه سخن را بدین مقدمه آذین بسته اند که چون وصول ولی محمد خان بکاشان فرع سمع
اهل صفهان گردیده سوادی هشت هزار بیدق اندازان از طلبه و طوکات سرانجام داده و حاضر ساخته که در روز
استقبال از شهر تا موضع دولت آباد که سه فرسخ است دو رویه صف کشیده ایستاده باشند و تمامت حصار
با ارزشش جهان و جهانیان بر وجه خاصات و تهیه خاصها را آذین بندی کرده شهر و بازار چون عروسان حجله
نشاط آرایش یافته و در روز دی ولی محمد خان داخل شهر میشه حضرت شاه جاه از نبدون با رکاب سعادت
داخل بجزم استقبال سوار شده با امرا و ارکان دولت سبحانه الله و بزدی خان و الله قلی بیک قورچی
باشی و دیگر خان عمده اردو سایر امرا و اعیان که در پایه سریر خلافت مصیر حاضر بوده از حسن خلق و نهایت
و صیانتی نوازش سوم و آداب پادشاه را مستظهر داشته از غایت بی تکلفی تا موضع دولت آباد که سه فرسخ
تشریف برده و از انجا چند گام پیشتر نهاده و با در سیده نوازش عواطف ذاتی و اخلاق حمیده ذاتی تکلفا بجهان

سوار او سوار او باشه بر مصافحه و معانقه پرداخته و هر یک از انواع اشفاق و مهربانی و پرسشهای او شایسته
و تواضعات دوستانه بظهور آورده و امرای عظام و ترکمانان اورا و هر یک از آداب تواضع مسلوک
داشته آنگاه دولت آبادی از خدمت اشرف استدعا نمود و گرامی را لطف در رکاب دولت
او فرود آورده حسب الالتماس آن نگارنده باشاق بنزل او رخت انداخته و از خانه خود تا سرون آن موضع اقمشه
و اجناس بانداز کمتر از چهل پنج بار بود و شاید علاوه از خدمتانه پرداخت و پنج لاین زانست پیشکش
کرد و از انجا بسعادت و اقبال سوار شده و متوجه شهر شده از موضع دولت آباد تا نزدیک دروازه شهر یکجا
خاصه شریفه اجناس و اقمشه نفیسه بر هم بانداز کمتر از ده شده و بجواز دو طرف پیشکشیان بسلسله
ایستاده و هم دو هزار از خدام خلایق و اجزای عساکر ظفر مآثر بر حسب حال کنجایش مذاشت طرق یکی بر
خدمت شاه و سپاه و یکسان خود بنهاد آن حضرت اعلی بادلی محمد خان نظم آغاز نهاده آهسته آهسته طی مسافت
همود و هنوز چند طاق قدم نرفته بود که بهت احتیاط خاطر آن جرعه های نشاط نوشید همت سرای ساخته
و انواع مهد بها بظهور رسی آورده و چون مهد او بدروازه شهر رسید حسب الامر اشرف لحظه در دروازه ایستاده
کرار کوچه و بازار گذار توانسته کرد العقصه با خواجه و کارفرمای داخل شهر شده در منازل فرخنده
همت سکنی آن حضرت نقش شده و بود و نزول خود علیجاه مهد پیشتر و میهمانی دار او در دهم روز ده بیانات
و مضمون بهات سرکارش از سرکار خاصه شریفه بر خواجه لاین سرانجام می یافت سفرای ملافت سفارت سعادت
آمادرا و تواریخ فرخنده در سلک نظم کشیده مذار آن جمله خواجه شهاب خواجه شهاب شفائی کوزاگاکار و اعیان خواجه
و در این مکام در سلک و زرا و مستوفیان همام و دیوانی منسلک و بسیار شیرین کلام و صاحب طبیعت عالیت
این تاریخ گفت چون ز کردشهای چرخ منقلب ۱۰۷۴ گشت پیدا در بخارا انقلاب ۱۰۷۴ شاه ز کمسان
ولی خان آگهست ۱۰۷۴ زیب بخش مسند فرسیاب ۱۰۷۴ رهسپون شد دولت اورا ناگهان ۱۰۷۴ رو بدرگاه
شه مالک رقاب ۱۰۷۴ شاه عباس قدر قدرت کرمست ۱۰۷۴ گاه ران و گاه بخش و گاه یاب ۱۰۷۴ این خوش مصرعها
تاریخ جو ۱۰۷۴ گشتم از اندیشه شمسی حجاب ۱۰۷۴ ساخت روشن شمع مجلس را گفت ۱۰۷۴ ماه شد همان نام او
این هزار و نوزده است موافق تاریخ تو جواب باران ماه را بیوقفت که بجز ملاقات خالص کرد و آنجا
هزار و هجت شده و آن نیز بجهت حاصلست نزد اگر مراد از روشن کرد همان شمع مجلس اصل شبه
تحصیل الف است تاریخ دیگر فرزندی از جهت دلی محمد صاحب اورا داده مسود او فاق گفته بود موافق
هزار و هجت آن نیز ثبت افتاد ۱۰۷۴ عباس شه آن پسر احسان ۱۰۷۴ گز پرتو او دست زیب ایران
آمد رویش نزد وی اخلاص ۱۰۷۴ بر دست گرفت تحفه جان ۱۰۷۴ خاقان زمان ولی محمد ۱۰۷۴ اورنگ نشین ملک

توران چهل و هفتم از جلوس سال تاریخ گفت آمده پادشاه توران روز دیگر حضرت اعلی بوقاق
اقدس شریف قدوم ارزانی داشته باهبی بزرگی و مهمان نوازی در پرستاخانه رود و بجهای مشخص
بظهور آورده و هنوز اکرامهای او بخاطر او فیض خاطر گشته و دست و طلبی که از کرد ش چرخ کج رفتار و دولت
مفهوم مکنیت حضرت اعلی بسکستگی و کرم و احسانی رفع آن کرده و در مهد بها و بجهای او فزوده
و چون یکه و روز بنج راه و مشقت سفر فی الجمله آسودگی یافت در خلوتخانه خاص بزم ضیافت بانین
بزرگانه ترتیب یافته مجلس پادشاهانه آراسته و جناب خانی با چند نفر از خواص ملازمان و مقربان با کمال
فضل جبت نشان در آمده و جواب همایون اعلی بر نشین نشین در انجمن همت فرا بی تکلفانه مجلس آراسته
توجه بیمود و هر پنج کاس لاله عذار در آن عشرت سرای شاهانی اقتداح راح ریحانی و جرعه های
دوستگامی بکردش آورده و مطربان خوشنوا آهنگ و مغنیان شیرین چنگ بنوازی و لکشای زنگ زدای
خاطر کشته حورویشان عراقی و عراسانی بر قاصی در آمده خواستن و جلوه گری آغاز نهاده مذبت دیبای
فرخنده بزم و محفل خاص ۱۰۷۴ مهی بود ی زشاهی زهره رقاص ۱۰۷۴ بهر گوشه عزامان دلستانی ۱۰۷۴ بطرب
رواس آرام جانستانی ۱۰۷۴ بهشت آسا از آن رشک بخت ۱۰۷۴ سجده همت استاده حور و غلمان ولی
محمد خان از مشاهده آن بزم جشن آمین که مشتمل بچندین حور و غلمان بود حیرت افزا بود آغاز بهجت و
طرب نمود و بعرض اقدس حضرت اعلی شاهی ظل الهی رسانید و لکشای و مهمانداری که در چنین اوقات
عالیات بسلی بخش خاطر ثروت آلود مخدوم خود و امرا و مقربان او را بجناب عهد و حسن وفا داری
و رعایت حق نگذارد کی پسندیده و عدهای جمیل مبدا و مذکور و تا ترتیب بصبح صحبت پادشاهانه انتظار
یافته و فیضانه و خاص مردی و مهمان نوازی فروگذاشت نکرده و تفصیل اینچنین بر سبیل نزول اجلال
شاهانه مهمانی جناب و در خدمت میزبانی چنین از نقود و اقمشه و انواع ملبوس و ضروریات
پوشانات و غیرذالک در سال یافت موجب طویل بود لهذا قلم از تحریر گفتنی و گفت آن کشیده و داشت
و چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی در آن ایام پیشتر فرجام جهت منظ خاطر و انبساط ضمیر اکثر اوقات
در مجلس نقش جلس کرنگارستان صوری و مهارستان معنوی خود با حضور حصان و مقربان پیشتاط
چوگان بازی و فیض اندازی و آتشبازی که استادان آتشبازی بفنون غریبه ترتیب میداده و میشوط
میفرمودند در ایام معاشرت و هم صحبتی ولی محمد خان عدالت شغل سکرشت بروشه بعد از چوگان بازی
و فیض اندازی آتشبازان کرم دست آتش فعل بسیاب آتشبازی در میدان بزرگی از انجیال پادشاهی بقعه
که هرگز مشاهده نکرده بود و ساخت کرد بعضی از اسباب آتشبازی در میدان بزرگی از انجیال پادشاهی بقعه

همنجناب در فکر و تدابیر باشد در ملازمت بوده روز بروز مبذل و محتاج سر انجام داده و مشکل مهمات با
وجناب خانی بعد از وداع اشرف اعلی در روز دیگر در شهر توقف نموده روز پسین روانه شاهزاده جهان
اوزبکیه بعضی اعمال ناصواب و بد سلوکی و خلاف دلی مدانها صدور یافت که به محض غایب جناب
نوازی از آنها احتراض شد ذکر توجه محمد خان از درگاه سعادت آشتیان بصوب خراسان
و مآل آنده و تکلیف یافتن بر سریر سلطنت چون ولی محمد خان سنوی که در وقوع تجریر پیوست از خدمت اشرف
جدا شده از اصفهان عنان توجه بصوب خراسان معطوف داده از راه میاه کوه کاشان روی مقصد آورد
در نیل خان پیک از رکاب عالی ملازم خدمت تمام نموده منزل منزل پیشتر امرا و حکام اعزاز و احترام
نموده خدمات لایقه مقدم میر ساخته بدین وجوه برحسب از احوال آن جناب و شرح آمد و رفت او رقم پذیر
کلک عاذر گشت اکنون ما کریز در واقعه و سخن است که سخن را در اینجا گذاشته سطری از احوال امام قلیخان
و سوانح ماوراء النهر نگاشته بر سر سخن رود و شمه از احوال او که از اوایل دین آصوب معلوم گردد آشت که چون
ولی محمد خان سنوی که مذکور گشت از بخارا بیرون آمد و عموم سپاه روی توجه بجناب امام قلیخان
آورده مژده دولت و اقبالی که از حکمت الهی با و روی آورد اسید وار گشته از صدد و قرشی سیاب در
اسپاهه بخارا در حرکت آمده بفراغ بال و کامرانی و اقبال پای بر مسند سلطنت و فرمانروائی نهاده و
خطبه و سکه بنام خود کرد نوال رکاب بخارا بقدم اخیا و پیش آمده مفاتیح دروب و ثغرات بدین تسلیم کرد و ولایات
بلخ و متعلقات راه برادر خود مذر پسلطان مفوض نموده چون استماع نمود ولی محمد خان متعلقان و
پسر کوچک خود را در قلعه چاجرم که اشته اراده تسخیر قلعه مذکور کرده جمعی از جنود و متعلقان خود را بسرچاجرم
فرستاده کوتوال قلعه طغا خان کرباقیدم اخیا و پیش آمده قلعه را بدست داد حسب الامر متعلقان و قرم
ولی محمد خان را کوچانیده به بخارا برده و قلعه را بکلی از اهل اعتماد سپرده نه امام قلیخان بعد از استماع
متعلقان بر کلی از ازواج عم بزرگ و اولای خاندان که محبوبه عم بود متعلق و تعشق آغاز نموده اراده مخالفت
و عدم تمکین نمود و آن عفیفه رضا نمیداده امام قلیخان دست در دامن قاضی و مفتی زده و از ایشان چاره
جست از مقرر و دین آنصوب چنین استماع رفت که متشرعین بخارا اجماعی از عفیفه مذکوره چسپیده اجماعی
دین بباد داده و بنا برست بخارا بر وفق رضای امام قلیخان فتوی نوشت که چون ولی محمد خان مشار
رخصت کرده از جریده ایمان و دایره مسلمانی بیرون است و ازدواج از مطلقه امده و ایمان را بخیانه دیگری
در آمدن جایز و آن چسپد را موجب شرع لشکی داده میانه او و امام قلیخان عقد صاکچه و شرح و اتفاق
یافت و این فعل شنیع را کرنزد خدا و خلق مذموم است ارتکاب نموده مقرر شد که در جلیسه عم کرده

امامقلی کرایین پیشوا مشار الیشان بوده باشد مع هذا موافق ملت و مطابق شریعت شمارند آری
پیغمبر عشق را کتاب دگر است در مقال ایجاز سلاطین زاده های ترکستان از وقوع این فتایع
طلع در ملک کرده ماسکنت را بحبط ضبط در آورده لشکر بسیر فتنه کشیده شد و امام قلیخان بدفع لشکر
قزاق بجانب مرو رفت در حرکت آمد و مذر محمد خان برادر بیش را مقرر داشت که عساکر خود را آن حدود
در سر فتنه باو پیوندد و چون امام قلیخان بسر فتنه رسید با سلاطین زاده های قزاق طرح دوستی انداخت
ریش سفیدان طوایف بکلمات جمیع لسان آورده دولایت ماسکنت و بعضی قصبات آن حدود را به سلاطین
زاده های مذکور گذاشته از انجا پیش کرک آشتی کرده و اما جوزجانیه چون اجماعی بر قتال قزاق و سیاه
ترکستان نداشتند در سر فتنه رحل اقامت انداخته متعرض نگشتند مگر منشیان دراین اثنا خبر بیماری والده
امام قلیخان، سید و اوراشوق معاشرت محبوبه اش غالب بود امراء و لشکریان در سر فتنه گذاشته با معدودی
از خواص و مقربان بقصد عیادت والده بخارا آمد و چند روزی با محبوبه بعیش و عشرت و شاه و گدائی
غنوده و در بخارا روزگاری فراغت میگذرانید که مقدمه رایات نهضت ولی محمد خانی در آن ولایت
بلندی گرفت و موجب تفرقه خاطر و پریشانی ضمیر امام قلی گشته در بخارا مجال اقامتش نماند سه روز قبل از
وصول ولی محمد خان باز گردیم الحاصل چون جناب خان مبشر مقدم پس، سید مشرف شود که آیا از بخارا
بدار السلطنت هرات رفته پسرش را بجوار طغی ساخته با کوچک و لشکریش از راه و چهار جو خود را بآمویه
تفرز اهواخان او که مقدمات از بخارا آمده بود مذر فتن و در آمدن او هر دو صاحب بشره و میگفتند که
چون لشکر سپاه در سر فتنه اقامت دارند و بخارا خالیست امید هست که بیچ دو وصول موکب خانی بخارا
بآسانی بدست در آید چون مجددا جلوس عالی در مقرر دولت اتفاق افتاد و آوازه وصول موکب
پادشاهی در ماوراء النهر شیوع یابد نفرتکی و پراکندگی در میانه مخالفان افتاده هم بر وفق دلخواه دوستان
صورت پذیر گردد جناب خانی بدین کمکش عمده از مشهد مقدس پیش هم و تشریف برده و محراب خان
نیز فتن آرائی کوچک و لشکریش کار بوده بوجود و مصلحت میند بدند رایش سفیدان اوزبکیه بدلایل معقوله
او را پشکیبی داده و محراب خان علوفه جزم خدمت و میزبانی اقدام نموده خدمات شایسته بتقدیم رسانید
بعضی از جنود او زبکیه که در چاجرم بسیار بوده از نیک و بد علقه اطلاعی داشتند خصوصا کال خواجه
مستقل تجرا تعلقه شده ولی محمد خان آن مجامعت را بصواب دید محراب خان با فوجی از جنودان بسرچاجرم
بر سپیل استظهار فرستاده خود نیز متعاقب در حرکت آمد و محراب خان تا چند فرسخ مشایعت نموده بخود
کرد موکب عالی با لکهاری کوچک و لشکریش عالی باشد موازی پانصد نفر از خانزادان و چهار

نامرعلازم موکب عالی گردانیده که تا بهرجا صلاح باشد مراقبت نموده علوازم خدمت و جان سپاری
اقدام نمایند و بهرگاه رخصت یابند باز گردند و پیش آمد ها را اطلاع دهند و صبحدم چهارم ماه
از رحله کرمینا کوچ نموده بالا رفته علی الغفله حلقه در آمدند و روز را بگشوده و تصرف در آن
موکب عالی نیز رسیده و در چهار فرسخی جلال غزنه حاکم انجا که دارای بود و خبر اطاعت و مصاحبت
چاره و سپاه ولی محمد خان چهار چوب را بمعتمدان سپرده فوجی از بندگان محراب جانی را در آن حلقه
گذاشته بر سر پل چنبل رود ارکنار آب آمو به گشت و کمال خواجه را بتسخیر قزاقستان و دوازده معبر چهار چوکنه
روی توجه بخارا آورد و آوازه وصول موکب پادشاهی در آن حدود و شیوع یافته جمعی از هر طرف باو پیوستند
امام قلی کرمانک مردمی جربده آمده جمعیش دو عشرت مشغول بود از ورود موکب پادشاهی خبر یافته
چون توقف مقابله و مقاتله نداشت مضطرب الاحوال چنانچه از رفوق تحریر پیوست و الده و مستقلمان
بر داشته بیچاپ ترسی گریخت ولی محمد خان از قرار او خبر یافت خواجم پیروی تالیق را بتسخیر رود
شهر مزبور و او در روز پنجشنبه شانزدهم شهر جمادی الثانی داخل دارالملک بخارا گشته کاوه خانیان
عزم استقبال پیروان آمده جناب خانی در جمعه هفدهم ماه مذکور بفراغ بال در سرای طلب داخل شهر
گشته دیگر بار در مقر دولت بکام رانی پای بر مسند جهانبانی نهاده جفته و سکه بنام پیشوا باسم و لقب
شهریاری مزین گشت سادات و علماء ارباب و اهالی بخارا بکورنش عالی استسعاد یافته آثار بهجت
و شادکامی مظاهر آمد و مدامی ولی محمد خان از ناصیه جلیله پریشان خاطر دانه و جهانگرد بصدای
مسرت و تهنیتی که در اینوقت مقتضای طبع بود و پیرامون خاطرش میگشت و قاضی راکبگرا
زاده جاوید و حلقه امام قلیخان در آورده بود و بعرض پرعوخاطر گرده از آن امر تا پسند استفسار نموده قاضی
سرخجالت پیش انداخته بمقتضای مصلحتی دم بهم و صفیر دیگر هذیانهای نامربوط مشک بیت و نواب جانی در
مقام پرسیاست در آمده آتش غضب دمادم زبانه میکشید بالآخره بمشاهده سادات و علماء و احتراز
از اهانت ارباب علم متعرض نشده اما مراجعت و خواری بسیار کشیده و همچنین از حلقه او نیز کشته
اعیان بخارا که با او عهد و نفاق آمیخته بودند به معوضه برعوخود آورده خشم طبیعت و عجالت آن مرد
با آن جماعت خشونت آغاز نهاده و صبر و بردباری و فرصت هر کار جستن گرد و امور سلطنت از مقتضیات
عقل و لوازم احتیاط منظور داشته اگر گرم و نرم با کریم اندیشه و مصابره و مواظبه کشیده این نیز بوده
بر طبایع قوم گران آمده و ارباب توهم از هم صحبتی و اختلاط او مستوحش گشته و طوایف اوزبکیه اگرچه بحسب
ظاهر دعوی اخلاص و عبودیت مینمودند اما بالباطن جان مشیوه غدر و نفاق مسلوک داشته حفاظ و نظر

صواب میشمردند و در اموری که خیر و صلاح او در آن بود اصرار میکردند تا آنکه سلطان خاطر خود را مشهور
آورده بمخالفت از همه جهتی دست جانی و نفاق او زیکبه رسیده بابو الخیر رسیده چنان از نظام آمیخته
بوضوح می پیوندد و گفتار در رخصت ولی محمد خان از دارالملک بخارا بحساب سمرقند و محاربه
با امام قلیخان و اخذ امرا چون منشی دیوان قضا و قدر اینگونه مضمون
طغرای عزای از معشوره دولت ولی محمد خان بکرنک تقدیر محو ساخت
برقم مرقوم و محتوم گردانیده بود سعی و کوشش فایده نداده و هیچ تدبیری سوانی تقدیر
نینداخته و آنچه بخاطر خطیر تصور میکرد بر حسب کریه مقرر
داد و چون ولی محمد خان مزاجی که مذکور گشت در مقر سلطنت و مسند دولت قرار گرفته گلشن دولت
کوار خشک سال حوادث و نوایب روی بر پژمردگی آورده بود یکبار دیگر سرسبزی آغاز نهاد و کبک خوشخوان
از اطراف و جوانب به بهجت و بهار گلزاری آمده و غلغله در دو عالم تمام در پایه سریر سلطنت مصیرش
بلند آمده و مستشعر شود که امام قلیخان بکدام طرف رفته جمعی ناقص جزدان و خوش آمده که بان تقرب
چه چیزها دهند که امام قلیخان سابقا در ایالت بخارا قائمقام نامزد و مقرری نداشته و سیاست بلخ بمنظور انکه
مبادا برادر کوچکتر خلافت ورزد و منظور نداشت و بعضی از انکه نگذارد رفته غربت پسندد و پسران نامزد
نوع دیگر مختل میشد و لشکریان که در سر حدند اند بهرگاه و صول موکب عالی وقف دارد امام قلیخان نزد
ایشان بوضوح پیوندد و عشرت و نوع نوع روی امید بدرگاه عالی آورده و غاشیه اطاعت و بندگی بردوش
خواهند گرفت و طریق دیگر احتمال نمیداد و لهذا ولی محمد خان از خلوص خوش آمد کوبان و بهزاد و برابی ارباب
نفاق که بظاهر سفارش و نوازشی پیش گرفته بیاطن اسباب او بار سر انجام میداد و نداد و صواب نگرفت
در سر حرم و دود اندیشی غافل افتاد و خود را پادشاه و همه را تابع مطلق العنان تصور کرده نامه اخلاص آمیز
محتوی بر جانبازی حال و مکنون و استقلال خود در سریر دولت و اقبال و فرستاد ارامام قلیخان و اطاعت و
انقیاد و جنود او زبکیه پایه سریر اعلی ارسال داشت و از طلبه و تلاش معهودی بجهت اعلام اجابت نگاشته و آنچه
قلمه را رخصت معاودت داد و اکرام و حوصلگی کرده هر روزه در بخارا اهتمام بقتل و پیاست با اهل نفاق
میداد و آن طایفه از دغایت و هراسان نبودند در اینا بوضوح پیوست که امام قلیخان اغلقه قوشی در آمده
و در انجا توقف دارد ولی محمد خان از شنیدن این خبر فی الحال علم کشته با موازی هفده هزار کس روی
موکب او بیچ آمده نبود نداد گرد و دولت بیحساب ترسی در حرکت آمد بمضمنه انکه اگر امام قلیخان محصور کرده
محاصره بر دولت او را بدست آورد و اگر از انجا بیرون آرد بپایه بخارا کی از درجه اعتبار افتاده بعد از انکه

سوار میشوند اگرچه امراء آن اطراف از اتفاق اهل و اتحاد خانخانان و آمدن سایر لشکریان خبر نداشتند
خان رعایت جانب احتیاط کرده چند موکب عالی را نیز پیشتر روانه میشدند چه ویرانی ماموریکردند و چون
سپاه مکمل و مسلح شدند سوار شده و تعبیه و صف آراسته آماده حرب و قتال گردیدند چون خانخانان
هیچ کس خبر نداشت که لشکر مخالف کجا است و کجا رسیده و چنگ اتصال میشود او دولی محمد خان تیرانداز و زره نهاد را داده
حسابی از میشان میگرفت در این روز ساعت بساعت از آمدهای قراولان علامت جیت و اهنوی لشکر
و از جمله عرب بهادر پرسیده تزلزل و اضطراب در ماصبه احوال خان پدید آمد و چون لشکر و لشکریان او از پیکه
خلاف ظاهر شدند در این روز بوداق بیگ قاچار ملازم محراب خان را که مرد پاسپای جنگ دیده و کار آزموده
و رفیق خان بود رفیق کی از تالیقان خود کرده و فرستاد که آن لشکر را در نظر احتیاط درآورد و از کیفیت و
کمیت آن آگاهی بخشد صحح القول از بوداق بیگ مزبور شل کرد که بیگ که چون همراه تالیقان پیش رفته
بر تلی بر آمدم زباوه از جهت هزار کس جنگی منظر در آمد که با همراهان سپاهی و براق صف آراسته
آهسته جنگ پیش آمدند و ساعت بساعت علامت پیش آمدن ظاهر میشد با تالیقان گفتم که خانه خراب بیگ
این پادشاه برسیاه حرام باوه که با او عذر کرده و در اینجا است باوه نگفتند که فردا خواهد آمد فکری کنیم
خود نه میشد اما تالیقان گفت که ما هم اینجا را همین تصور کرده بودیم حالا واقع شده اگر چنین واقعی هم
موجب خوف و هراس لشکر نیگردد عجلا باز گشته اما تالیقان مزاج کوتی چند کرد و اما من حقیقت حال را عرض کرده
گفتم اینجا عت با توغدر و خلاف پیش گرفتند کاش جماعت قزلباش را رخصت بیندازی اگر چه اندک مردی
بودیم امارد معارک حراست وجود پادشاه کرده اگر شکست کلی روی میداد بتوفیق الله سلامت از معرکه بیرون
میتوانستیم برد حالا ماری معدودی که همراه اند چیز حراست ذات شریف بخدمت دیگر میرفت جناب
خان از سخنان بیغرضانه من مضطرب گشته قزلباشه را احضار کرد و گفت از حوالی جیت تهای او دور نشده چون
چپ لشکر بی مسافت قریب شد در دست چپ موکب خانی حصار خرابی منظر در آمد اما تالیقان عرض کردند
که سپاه زیادی از مخالفان با بین خرابه در آمده و کمین گاه ساخته اند چون پیشتر رویم از عقب قول بزرگ در آمده
دستبردی خواهند و لی امنیت که از جنود پادشاهی جمعی با حفاظت این خزانه تعین کرده نه پانصد نفر
جنود اند زیکه بدین خدمت مامور شده اند با جانب قدیر صلاح آمدند که چون قزلباشه اکثر بهادر اند
و حصارداری بهتر از اند زیکه بفتوا استدعا بیشان رفیق باشند خان بخرد پیکر در پیش سپاهیان اصرار
نفرمود و مبالغه بسیار جد افراط رسانیده و جناب خانی خواهگر بار اضی شده بوداق بیگ و رفقا را که کاهش او
نخواهند رفیق او زیکه مذکور فرستادند و اسپهای خود را در پای حصار گذاشته پیاده پیاله

برآمدند و چون سپاه مخالف نزدیک شد قریب هزار کس آن حصار را در پیش آمده خواهان محاربه شدند
بوقوع پیوست جمعی کثیر بضرب گلوله بندوق امدادیان قزلباشه در پای حصار بر خاک هلاک افتاده و
اصدی مجال مخالفت جانشه بازگردیده مرتبه دیگر دو سه هزار کس آمده کاری نساخته و این زده خورده
خبر به ولی محمد خان رسید که برادر پادشاه زاده فراق کرباچی از کس آمده کاری نساخته بارا
کومکی پادشاهی آمده بدلالت و ارشاد وجکی از خواهیای قشلاشه یکه بر شده آلقوم است و سلاطین
آنطبقه رسم ارادت باوداده امداد امام قلیخان را پیش نهاد همت ساخته بجنود او عجوع کرده جناب
خان از کومک و همدستی فراق مایوس گشته استیصالی سپاه مخالف و بی اخلاصی و نا اتفاقی عطامی لشکر
خود مشاهده نموده در شکست خلق و اضطراب اقبال بوداق بیگ و قزلباشه آویخته مانع میشدند گرانی
نوبش تمام مخالفان دلیر گشته بر مالنظری پا بند و در معرض خطر آیم بوداق بیگ حفاظت ایشان را
انجام کرده مقرر شد که قزلباشه را در اینجا گذاشته خود با چند نفر که توانند آورد پیاده و با هفت هشت
نفری از حصار بیرون آمده خود را رسانیدند خان را عجایب مضطرب و امنوه ناک یافتند در این
وقت سواری از مردم فراق تاخته آمده پادشاه زاده پیش آمده معروض داشت که برادرم پیغام
کرده که در پیش آمدن چون سپاه امام قلیخان سر راه را گرفته بودند ما بطرف راه باشه قبل اجتماع با ایشان
پیوستیم و همین لحظه که رو بر راه میشویم صف سپاه را ویران کرده موکب عالی می پیوندیم در حضرت طلبیده که
پیشتر رفته اگر مخالفان بر اوشش راه تعاقب نمایند مدافعه تمام نماید خان دانست که ایجکایت از صدق
عاری است در پیش سعیدان مشوره نموده و چون در آنوقت وجود و عدم و مثل مساوی بود از بوداق
نفقی مشعر بود با بصره رخصت داده و با سپاه فراق پیکسو رفته چون اندکی از موکب پادشاهی
شده مخالفان لشکر را بصیر غارا انگیز چوقانی تیز کرده مجالفان پیوست ایجکایت موجب برهزدگی و تفرق
سپاه جوانمرد و برانگار کرده معاریف ایجکال قریب هزده پانزده هزار کس از سپاه امام قلیخان پیکدیگر
خان تا خشده ولی محمد خان که از مشاهده این حال مونو حار بهزیمت و فرار بجود فقه ارشوانست داد
عطایات آخته مقابله آن کرده تا حد سپاه قول و اگر عطامی او زیکیه که با او بودند خان را در پیچیده
خود را پیش کشیدند و او با دولت سیصد نفری خود را بر آن لشکر خونخوار زده و در دریای آهنین غوطه
خورده و از اطاع کرده عبار و کثرت سواران معرکه کار زار را دولت از دهشت و غالب از مغلوب متمیز
نشده چون عبار اندکی فرو نشست یکی از مردم امام قلیخان خانزاد شاه قلی که در معرکه زخمدار افتاده
قدرت محافظت خود نداشت را دو همان لحظه برداشته بنظر امام قلیخان رسانید امرای او زیکیه که چنین

تماشای غرشیت القصه موکب همایون از فسخ آباد بدا الصوب در حرکت آمده بقصبه رودهن رسیدند اهالی
و اکابر و کیلان که از این سمت خبر منتشر شده بودند پیشباز آمده بودند و تماشای آن سوخته بود نظاره کنان تا
و سرزده بودند در کجاباد بنده اچیک ورزیرا بجا بنا بر بعضی مقتضیات سابق و لاحق مواقف و منصرف
گشته بتحصیل بقایا و تحقیق وجوه دیوانی ایام عمل و نیابت و بردی سپک سپاه ال صحبت باسپردند و بطیق آن
و دو اندار مرجع گشت و از انجا دار و پسر و ارالوحدیس فرو دین شده در دهخانه سپاه رگ انجا نزول اجلال
فرمودند و چند گاه در آن مکان دولت افزا بتحقیق عمارت و تسپیر بر موسوم بعمارت نو که احداث کرده
معمارحمت بلند اساس پادشاهی است عشرت سرا و در میدان سعادت بچوگان بازی و تفریح اوقات
افزا بودند در این سال حکومت دارالوحدیس قرعه دولت بنام سلمان خان و له شاه علی میرشکاری اسپتا جلو گرشت
تا دو حضرت شاه جنت مکان و خود بقصر مصاهرت این دو دمان سرافراز بوده شرف یافت امامشار الیه
با جوای ملازمان جنیبی ها و ان عمل مجال را اجاره کرده و ضل بر کل مهمات انجا گردد و راندک روزی مرد
آنولایت را از جهه سلوکی و دقت طامه عامله و کارکنان او جهه بیاد آمده و خدمش مورد مواخذه و مقصا
گشته تا دو سال بدار از سوی اعمال در حبس سلاسل و اغلال بوده و موکب همایون فال از انجا بعزیمت
اقبال بدا و نه تشریف برده و از دا و بلان و لاره و شیراز گذشته بقصد زیارت آستان ملایک آشیان
حضرت امام انس و الجن بجانب مشهد مقدس معلی مرکی در حرکت آمده ذکر توجه همایون بجانب
مشهد مقدس پس صحن مبارک و احداث خیابان و عمارات دیگر چون تراب عتبه علیه سلطان
روضه رضا الحی حضرت اعلی با جهان شوق و عالم اراوت و حسن اعتقاد بمشهد مقدس معلی رسیده و بسعادت
زیارت و طواف آستان سدره نشان امام ثامن صاحب علیه السلام مشرف شده مذاق جهان آرا که بصور
اطفال و آبادانی اصفهان و تعمیر بقاع و رباع معظمه روحی بیت خیر امنیت بدان مقصور است بتاسیس صحن مبارک
روضه مقدس معلی گشت چون صحن سابق در نظر همت والا ملک و حقیر نمود و ایوان امیر علی شیر که در دکان
روضه مطهر از انجاست و در جانب جنوبی صحن سابق واقع شده و روی بشمال دارد و در یک گوشه صحن
افتاده و بعنایت جدبا نو و طبع سلیم و دانش آموز مهندسان فنون بدایع است اقتضای آن کرد
عمارات سابق جانب شرقی را که اهندام پذیرفته بود برداشته اصفهان صحن ثامنیه و جوی که ایوان
مذکور در وسط حقیقی واقع شود و ایوان در وقت بنا آن که جانب شمالی صحن و روی بجنوب داشته باشد
دو ایوان دیگر در طرف شرقی و غربی عمارت کنند که آن ثانی صحن چهت المعمور مشتمل بر چهار ایوان متقابل
ارکان بوده باشد و چهار باغی از دروازه غربی شهر تا شرقی طرح فرموده که از هر طرف بصحن مبارک رسیده

از میان او احداث گذرد و چون ساکنان مشهد مقدس معلی فراوان و حصه متبرک از نعمت آب در خناب بوده
آب از انهار چشمه علیت و قنوات محدثه احداث کرده آن حضرت بشهر آورده و شهری از میان خیابان وجوی
بزرگ در وسط صحن بوسع مذکور احداث فرموده که آب از حوض کذشته بسجابان شرقی طرف پایین باغ
مبارک جاری گردد و تمامان صحن بوسع دو ایوان چایک دست مشرف در کار گرده و در اندک وقتی فرمود با
سرکاری نظام مشهد بتوفی که اکنون خاطر انور او در کمال زهد و عبادت و تقوی و صفا انجام پذیرفت و ایام
آن بلده طیبه او لاز فیوضات مرقد منور حضرت امام منتجب الطاهرین و ثانیا از انفاس قدسیه خاطر اکبر
منیر تراب عتبه اعلا الحی حضرت اعلی معفر جبین بلا و اجرا پیاس در سنگ روضه رضوانست و انجمین فرموده
تعمیر قرار بمشرک خواجه بزرگوار خواجه ربیع المشیم کرده در یکفرسخی ساخته و احداث عمارت مرغوب طرح انداخته
در زهد و زینت آن مبالغه عظیم فرموده و اجای عمارت قدم کار انیز که در بنا او رده احداث و زخارف
سلوت محتاج بیان نیست فرموده چون دراندکه وقتی شده آب از طبیعی میرزاده و قرار یافته
داده از درگاه و عمارت نیم فرسخ کرست راه و سایر عامت بنا بانی طرح فرموده که آب از ده طرف باغ
عباری و در خیابان در اطراف آن عرش شود و در وقتی از اوقات کمیسه از اکه متوجه زیارت روضه مقدسه
مقدس بوده عبور بر آن افتد شهر بنیه واقع شد از غایت خوبی و هوای مکان و شهر بنی عمارت و زینت
و زینت آن زبان قلم از توصیف آنها عاجز است هر چند در آن حوض رود به تکلف و عبارت آرایی مجمل
خواهد شد بنا بر آن زبان بیان از تحریر آن کبیده و داشت و وصف آنرا به تقریر پسندگان گذاشت
امید که مرقوم بات آن هر روزگار زنده و آثار جمایون عاید گشته موجب افزونی عمر و پاینده دولت
گردد آمین یا رب العالمین القصه آن حضرت تا مدتی در مشهد مقدس مجاور و بزیارت و خدمات روضه
مطهر پرداخته و مطالب و مقاصد ارباب حاجات را بتوسط و ابنای باسخ مقرون ساخته روزی در حرم
آمده حسین خان که در حوالی مزار خواجه بزرگوار محرم دولت و اقبال بوده و دیگر باره و جنه اخلاص خود را
بکمال ابراز نموده بالطاف شاهی روشنایی فزوده و چند روز در ملازمت اشرف کذرانیده
مشمول عنایت و الطاف رحمت اعتراف یافت در این سفر خواجه آصف نهاد خواجه جلال الدین اکبر
عزیمت گزارنا گزیر دولتخواهی روزگار و دست بنا بر حسن سلوک و کم طمعی و کاردانی و اقتدار ام مذکور
شایسته منصب جلیل القدر و وزارت کل خراسان منصوب گشته بدین رتبه والا سر بلندی یافت
و از انجا خان عزیمت بصوب مراجعت اعطاف داده از راه دشت کویران سیرکنان و شکارکنان
بدار الموحدین شتافته چند روز مهاد وی داعیج مقاصد ارباب حاجات آن ملک توجه

فرمود و فرهاد خان حاکم انجا کما ینبغی بلوازم ضیافت و خدمت پرداخت و از انجا بعزم استلام مازندران داخل خطه ارم سیما و فرح آباد شدند عمارات مازندران هشت ارکان در چهل سال معاودت الی طرح طرح همایون که درست آموز چهلین صانع و مبادع کارخانه ابزدی است در قصبه شریفه اشرف اتفاقا مازندران که بم ولایت پنجوار موسوم و مبادا لو مبین اسپرا باد اقرب و فی الحقیقه مزاحمت و حزی اشرف انکه آن ولایتیست عمارت عالی جهت نزول همایون طرح انداخته حمام و چوبات و مکانات بسیار آن افزوده و اسپهان چاکیدست در آن سرزمین طبیعت و بهست حسب الفرمان فرمانروایان مشروع و کار کرده مولانا محمودی بهشتی کیلانی این لطفه در تاریخ بنای عمارت اشرف بنظم در آورده بیت مصرع آفاق شد کامیاب ۰ آن محک باطل بهر خوب و زشت ۰ کرد چو در اشرف مازندران ۰ طرح بنای بصفا چون بهشت ۰ ارزه اهمال زفیض قدم ۰ آب و گلش با گل و عنبر سرشت ۰ بهست سعادت پی تاریخ آن ۰ بردار او دولت اشرف نوشت ۰ چون آن مکان شریفه را از جمیع جهات مسعای اسعش بهست ملهوز و اوده و قابل ترهت بوده رشته موجبات خاطر اشراف شرافتش افزوده و باعانت و مساعدت جنت آیین مشتمل بر عمارات و حوض خاصه در کمال زیبایی و لکشایی ترهت یافته آهنگ خرامش از کوه و طبسه بسیحن کوثر آیین و ریاض ارم زمین آورده فوارها بصنوف غرایب و صنایع بدیعه از میان بر حوض لسان شعله نار کرسر بگردانیده رشک و ناچیز گل عذراء که آتشبازان ازبار و اطه سازنده و فوارانست و چون اکثر اوقات بزمای اقامت مازندران آن قصبه لطیفه مسکن شهریاران مقتدر و ملازمان رکاب اقدس نیز منازل مرغوب عمارت موده اند و اکنون آن قصبه پرتو شهری بزرگ و مهیب من برآمده آن حضرت وارثا و مشهود است دیگر از سوانحی که در این سال بظهور پیوسته شورش محمد خان قراقلر حاکم لوری است با چند نفر از آقایان معتبر بهست از انجا وران کرجستان کار تهیل مردم نوار صاحب خان سبب قتل او انکه همیشه طایفه قراقلر بنا بر قرب جوار کاهی بر جلایه و طاهر و کاهی بر سپهل ورزی و احتفاهبت و غارت و اسیر بنا و حسپان کرجستان کار تهیل اقدام مینمود و مدتها بهست عموم کرجستان از طایفه مذکور کمینه و بریشه ورزال دارند و رخان بسلطه رومیه که حضرت پادشاه از بهتر بر سر حسپون خان لشکر کشیده دیگر جستان آمد نظر بسلطان محمد خان که از این دولت روگردان شده بروبیان پیوسته بتقریب پادشاهی بافته بود مردم او کرکر آن سرزمین بود و مدتها دوزی لشکر بروم کرده حسپون خان بنا از او کرکر بحضرت پادشاه پیوسته بجاهی بمقتضای العبد یوارث کلفت و عنا و مورد بلی واقع بود در این وقات که محمد خان بغرور سابقه حسپی اشرف در رباقه از تقصیرات و زلات او اغماض شده بوده قرار یافته بود که با یکدیگر بصلح

موده مس بعهد موافقت و دوستی مسلوک دارند و اوصاب خان با او کهنگوی مصالح بیان آورده طرح صداقت انداخت و او را با خواص و معتبران طلب داشت و او اجابت دعوت کرده بمجلس پیمانی رفت و اوصاب خان و کرجیان باده غدار کرده در مجلس قتل او در عقاید مؤونه هر چند محمد خان مستحق آن بود زیرا که طبیعتش بخلاف سرشت از صدق و راستی بهره نداشت و قدر مقتضیات شاهی نشناخته همواره عیانا و در سرداران روم در رویه مراسلات دوستی و وفا می یافت و فی الحقیقه مکافات کرداران اینست و جزای عمل یافت اما اوصاب و کرجیان نیز عنقریب چنین بشامت غدر کرده با دوست و دوستی منتی و بهره کرفتار آمدند حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنا بر مراعات سلسله خاهر و اقتضای مصلحت اندیشی که بهمین شیوه فرمان روایان عالم صدری است مصطفا بیک برادر اوراهیت خانی و امارت طایفه قراقلر سرافراز فرموده داخل مقربین علیه ارجمند مشورت شایسته مستظهر و امیدوار شدند دیگر رفتن سارو سلطان بیکملی حاکم سارو و خان و کاه در دوست برسیدا کراد بانه ارتضای سابقه مذکور شده که اسکندر مانند در چین قرا چوق از خدمت اشرف رخصت انصراف یافته با لکای خود رفت بدستور طریق بعنی و عصیان مسلوک داشته از کراجانه در قصد و فی انداختیا صدور می یافت سارو سلطان با فوجی از سپاهیان چنود شاملو متوجه تادیب آن کروه مخذول کشت اکراد بانه بعد از ستیز و آویزی مقاومت نیاورده روی بکریز آورده سارو سلطان علقه اسکندر را بدست آورده و قریب بهفتصد نفر از اتباع قوم تبه روزگار بیار عدم فرستاد و بقیه السیف آواره دیار ادبار شدند دیگر امکه در این سال ستم محمد خان والی محمد خان که در سرات بهبود اجازه تردد در خدمت حسین خان بیکلربیکی انجا یافته و بهان بلا غرای او از انجا بجرجستان رفت سبب رفتن او این بود که چون از اوباش او نکبه تا اعتماد در بهرات بر پسر او جمع آمده بود حسین خان بنا بر عدم اعتماد در رعایت جانب احتیاط ایشان را در پیرون شهر جای داده بود پادشاه زاده از آن مردم جدا نمیشد یکبار در مرتبه اراده رفتن عرجستان کرده حسین خان از عزم بیوفایی او در نکبه اندیشیده بتجویز بزرکان پادشاه زاده میکرد و بهمراه خود نکاه میداشت چون از تسلط پدری نفسوانست نمود تا انکه بشی علی الغفله پادشاهزاده را خود تا کرفتار داشته بطریق فرار و اعتذار بطرف عرجستان رفتند و حسین خان نیز عتاب و عقاب شاهی که مبادا مجهول بر غفلت او کرده دامنه شناک کرده اما چون پادشاهزاده بعرجستان رسید مردم انجا بر حسب فرمان حاکم کرار باب خدمت و رعایت جانب او پیش رسیده بود مقدم او کرامی داشته اطاعت و انقیاد بظهور آورده و باتفاق بر سپهی که بود تخاهی والی تفلیس مخالف پیوسته بدیار ثه تاخت و غارت کرده

زمانه مولانا عبدالله شوشتریست که چند سال بود از بخت اشرف بدیار عجم آمده و در دارالسلطنه
صفهان اقامت داشت و همواره انوار توجه و التفات شاهانه بروجناب احوالش تابنده و تابان
بود در روز جمعه بیست و چهارم شهر محرم الحرام اندک عارضه بروطاری گشته از کرده بیشه میرمحمد باقر
داماد و شیخ لطف الله حسنی عالی مرتبی بود بکثرت مباحثات علمی و مسایل اجتهادی فیمابین جاری اتفاق
اجتماع یافته بود بعیادت او رفتند جناب مولانا با این هر دو بزرگوار معامله کرده درگال مشکلی
صحبت داشته شب یکشنبه بیست و ششم قریب بصبح بعد از اقامت صلوة اللیل و نوافل پیرون آمده
که ملاحظه وقت نماید در بازگشتن از پای فتاده بی آنکه مهلت سخن گفتن یابد داعی حق را اجابت
نموده مرغ روحش از قفس جسد پرواز نمود جناب مولانا در کمالات نفسانی و تقوی و پرهیزکاری
و ترک متعلقات دنیا در جایی داشت از ماکول و مشروب به مقدار حاجت قناعت نموده اگر ایام صیام
بود و شبهای بی کوشت افطار میکرد و قریب بسی سال در بخت اشرف و کربلای معلی ساکن
در خدمت مجتهد مغفور مولانا احمد اردبیلی بسر برده از خدمتش اکتساب فضایل و استفادهٔ
مسایل نموده و کویند که از مولانای مذکور اجازت حاز جمعه و جماعت و تفویض مسایل اجتهادی
یافته بود و در روز وفاتش آوازهٔ افتاده بصیغه و کبیر خلایق باوج آسمان میرسید اشراف و اعیان
سعی نموده که بدین و تبرک دستی بزیر جنازه و مغفرت اندازه اش رسانند از خلوتی خلایق سر
نمیکشید در مسجد جامع عتیق صفاهان بآب چاه غسل داده و در مقابر سیخ میرمحمد باقر و سایر فضلا و علما
مدفون کردند چهار روز در مزار فایض البرکات امام زاده واجب التعظیم امام زاده اصفهیل علیه
آلاف الف تحیه بود از اتفاقات حسنه که بعد از دفن مرحوم مغفور مولانا عبدالله در مقابر مذکور
میر صحبتی لشرشی آوازه از مقتدای شیعیان یافته دیگری گفت حیف از مقتدای ایران حیف
شیخ محمود نام عرب جزایری مات مجتهد الزمن یافته بود دیگر از متوفیات محمد سنگ شاه بیت کر
از زمره مقربان بساط اقدس و مجلسیان اشرف بوده در مازندران چهار شده بحکیم شاهان شیرازی
مطاع بود ما معالجه او عمل ننموده خاچپاره حکیم سبحن ترک طبیبان عمل کرده اغذیه نامناسب بکار میبرد
و پرهیز نمیکرد در نوشه رحلت نموده روی بانشتداد نهاد تا آنکه خواص اول زمینیان بحیات جاودان شتافت
حضرت اعلی خواصت حسنه و اتمکنین و تجهیز نکشته نعش او را بمشهد مقدس فرستاده در روضه منوره
مدفون کردند در پرسش و پرسیدن بازماندگان نوازشات لطیفه آورده مذکر مسارالیه صاحب ثروت
و مکنت بود املاکی که داشت وقف خیراتی نموده چون فرزندی نداشت متروکاتش حسب الارث

شرعی به برادر اعیانی او صید رسلطان ایلچی آقاسی حرم علیه عالیه متعلق گرفت ذکر قضایای
اوایل ترکی مطابق بیست و ثانی عشرین و الف هجری و بصفحات سنه اثنی و ثلثین و الف
کیصل چیت مظفر نوروز سعادت افروز این سال در روز چهارشنبه بیست و هشتم شهر محرم الحرام بیست
و ثلث و عشرین و الف اطراف افتاده و حوزه سپهر جهان آرا بعد از انقضای نه ساعت و دو درجه و دو
دقیقه روز مذکور داخل برج حوت بیرتل عزو شرف یعنی برج حمل تحویل نموده آغاز بهار چهره آرا شد
جهان تازه کشت از نسیم بهار ، دره دشت شد سر بسر لاله زار ، بگلشت کلها ز هر سو شکفت
زمین و زمان شد چو باغ بهشت ، حضرت اعلی شاهی ظل الهی در روز جمعه بیست و نهم که مرجع
شده سه روز از نوروز گذشته بود از بلده طیبه فرح آباد بسعادت و اقبال بکجاب دارالسلطنه صفهان
در حرکت آمده در ساعت سعد و روز آسمان خطه جنت نشان شده نه و کاروانهای سعادت رکاب بهوس
سراز اثر گشته و بهره امید شان از مشاهده و طلعت همایون روشنی افزود اهل حرف
ارباب صناعت و بجار بازار و مقیر چه و چهارسوق را آئین بسته و جشن نوروزی بآئین مقرر
نقش جهان و قوع یافته چند روز کاخ خلایق بعشرت و شادکامی گذرانیده شد و حضرت اعلی
در ازاء خدمات اهل صفهان که مستحق طبع همایون شده و بود مال سه ساله رعایای و رعیتی کل این
ولایت و دو یک کل محصول رقبات دیوانی انجا را که تخمیناً زیاده از پانزده هزار تومان شاهی عراقی
میشد بارباب و رعایا و زارعان املاک دیوانی انعام فرموده و این عطیه والا علاوه سایر عطایا
که نسبت بجاهای دیگر کار خلق آن دیار کرده ذکر فتح قلعه بن فضل و ولایت کیج و مکران
از سوانح احوال که در اوایل این سال بظهور پیوست فتح قلعه بن فضل بن اعمال کیج و مکرانست که
کمبلی خان حاکم دارالامان کرمان مامور شده و بود و حسب الفرمان مقتضا جریان بالشکر کرمان
و سرداران چاچل بآن ولایت رفته قلعه بن فضل را محاصره نموده و در هنگام فرصت از اطراف
جواب قلعه هجوم آورده یورش کردند ملک شمس الدین ولد ملک دینار و الا آن ولایت و سایر
محصوران از مصاوله عاجز گشته دست از محاربت قلعه کوتاه کرده و غازیان دیک بر قلعه استیلا
یافته مسخر و مفتوح کردانیدند و ملک شمس الدین با فرزندان و متعلقان دست درآمده و مصحوب
متعلقان بدرگاه سدره نشان فرستادند و در دارالسلطنه صفهان بمنظر اشرف درآورده بدرگاه
عالم پناه آن ولایت شافعی مذهب اند چون ملک شمس الدین دعوی سیادت و تشیع و دوستداری
اهل بیت طاهرین مینموده مراحم چندانه شامل حال او گشته مقرر شد که هر سال الاماس کرمان رشته

باکج و منعفناس در آن ولایت بفراغت روزگار گذرانده اما چون بگرمان رسیده دست از حراست ملک
جهان برگرفتند و آن دیار را بحال خود گذاشتند و بعضی شقاوت طبقه ملوک کج و نکران از پادشاهان جهان پناهی
نشنیده و بوده و سر گذار آن ملک پیروان سیاه دست حوادث زمان بگرمان دولت ایشان نرسیده بود
و از سعادت و استقلال مقصور بوده مذکر خلاصه معمور و جهان و ولایت کج و نکران است و آن سلسله
پادشاهان بزرگ رفیع الشان که سایر سلاطین عالم را بالا ایشان رتبه برابری نیست لهذا شاه شاهان
شمس الدین نقش نگین اولو بزرگان اصحاب ایشان ملک هیبت رهنمای کرد ولی کل ولایت کج و نکران
بوده از عهد و داشته و از مقام تکبر و بزرگی فرود آمده و از حقارت نفس این چنین نقش نگین
کرده خداوند جهان را گرد بنوی ملک بسپارد ندای کج و نکران بجنبش زبان هیبت رهنمای گردد
چه سخن شناس دانا گذاشتن تیر بر سبعت ملک و عظمت و بزرگی دلالت

ذکر آمدن ایلچیان فرنگ

در این سال ایلچیان وجیه نظر از بارگاه
فرنگ که عبارت از دانشمندان در بهابان عصاری است از جانب پادشاه اسپانیه بدرگه بزرگ این
پادشاهان فرنگستان است پایه سریر اعلی آمده و در بخش جهان اصفهان السعادت سایه طوبی
شاه جهان سرافراز شده و تحف و هدایا گذرانیده و نوازش یافته و رسالت کرده هدایات جزو
سرافرازی یافته چون سلاطین سنجیده و زبان دانان روزگار عیسویه جمعی با حضرت اعلی همایون شاهی
غلل آلهی تواضع و آشنایی مشروح داشته جانبین طرح مراسله و آمد شد نزدیکیست لهذا شکل
ازین دیگر چگونه بودی باشد و مطلب اگر مرد چرب زبان سخندان بود در بهم رسالت فرنگستان فرستاده تا
در آن ولایت از قوت طامعه و امساک طبیعت احوال دانسته گرد عرضی خاطر اشرف بشنود و منبت از او بظهور
آمده و بعرض اشرف رسیده بود در این وقت که عجوزه داده با ایلچیان مذکور ملازمت رسیده خاطر
منصوب گشته هر چند خواست که سخن از آمده عذری چیند در خطابای خود گوید و از سخن گذاشته سخنه
سیاست انزمان قهرمان تخت پادشاهی مسلم گردد پس نگون از ادا بعزت آویخت و به عجوبت و رسوائی
گرگس پیشه و راه عدم پیمود از احوال منجمله این یکی آنکه در الکای که واسطه حاکم ایلچی گرد سریر جهان
فرنگست عهد اشرف از سر کتابت پادشاه و اسپانیه برداشته کتابت را گشوده او را از مضمون مکتوب
آگاه کرده بود این بی دیانتی در حضرت سلاطین حقایی است و زبان باسرار پادشاهان گشودن
گناه بزرگ دیگری آنکه رسم قدیمست که ایلچیان طبقات سلاطین عصر بهر ولایت رونه بلطیس پادشاه
که عرف و عادت مالوف خود است برده در کل سواده بطور رخ و سلوک نمایند و در جمیع عصر و زمان شاه

جهان ایلچیان را به نظیر عرف و عادت مستمر التکلیف نگرده و در رسم و قاعده بوده و در قسمتی که کمتر باک
امرهای سلطنت پادشاه و اسپانیه بود و در وجه پادشاه و فرمت شرع و پادشاه و معارف سپاه و در غفرت
ملک عرف و عادت سیاه پوش شده و بود و بنیر بهانه خوشش آمده پادشاه و طی یکدست لباس فاخر
بی آنکه تکلیف کند سیاه پوش شده بود و بهانه آن که اگر از آن ملتفت سازند جواب گوید که بحکم اقدس
مبارک پادشاه و بعیت من سلامت مراجه لابق که لباس سوگواری پوشم و این عذری بود لایق
و ستحسن اگر نگوئی که حضرت اعلی ربیع پاکر حلیفه ملت پیسی و جانشین او و صبا حضرت عیسی علیه
السلام است نوشته مصوب او ارسال یافته بود و مکتوب بدگور را بخشش و جیه ی داده مبلغی از زر
کرشمه مرحمت آن تاجدار کشور پناه نام بخشیده و مکتوب بدگور را بعهده فرنگستان رسانیده و از آن مبلغ
بابد و اجنبه مرحوم داری نموده ناپسندیده بسیی کرا گرفتی انواع رفض او با تولایت عقدی داشتی و بسیار
بان سبب این صورت منبئی مکتوب بدارالخلافه آورده و اجنبه عرض کردی و تعظیم نامه و مکتوب بدعیت
مشغوف نداشت فی الحقیقه بعرض پیچ در آورده بنا چار مجهولی داده و الحقیقه بدرا سهل انگاشت
اعظم خطا باگر موجب سیاست و عتاب آن بود و امیست که ملازمان که همراه برده بود چندان بدسلوکی
ندیده و در آثار ایشان مشکوک شده و گرچه این ترسایی راضی شده و از اینشکاص خود را وقت قضا
انجیار نموده در فرنگستان ماند و بود و غیرت اسلام اقتضای سیاست او کرد و بخزانه سپاه آن
از جواهر بود کرمه راجب این کرد و

ذکر هدایا و تحف قاضی صعد و از رسالت دوم و آمدن ایلچی خواجه

کار پستر از مصالحت و اختلال آن

از سوانح و قایع این سال مراجعت
قاضی خان صعد است از ایلچیگری دوم و آمدن مصطفا پاشای مشهور به انجلوی جاویش پادشاه
او شرح واقعه آنکه در طی وقایع پیشه نگوئیم مطابق عشر و الف و عشرین چنین پیوست که حسب الالتماس
مضبوط پادشاهی وزیر اعظم صعد معظم قاضی خان التمسی را بحضرت نگیبد امر مراسله بر دوم فرستاده شد
و در دیار بکر مصبوح پادشاهی وزیر اعظم صعد معظم قاضی خان رسید بعد از ملاقات و شرایط اعزاز و احترام
و تقدیم تواضعات رسمی که از اطراف بوقوع پیوست با خاص روانه جانب قسطنطنیه شده و بهم خانی نگیبد گر
طی مسافت نموده چون پایه سریر سلطنت مصیر خاوند خانی رسیدند مصبوح پادشاه پیشتر بشهر درآمده
سجده سلطان احمد خان پادشاه و دوم رسیده و خانی حالات و شمه از صفات پیشی و جنبی و تعظیم
شان قاضی خان عرض کرده و روز دیگر جمیع پادشاهان را فراد احیان و میه و عموم خلایق بپیشتال کرده
در کمال توقیر و احترام بشهر درآورده و در وقتی بوعی که رسم و قاعده بود بدولت و سلطنت وزیر اعظم مذکور را

حضور پادشاه گردد ادای مضارت و رسالت نموده تحف و هدایا گذرانیده و از جانب پادشاه نیز نوازش
از ایشان اعظام سابق تر فرو گذاشت چند گاه که در استنبول بود و در دولت پادشاهان و مفتی و
علما و قضات و مشرفین به دیده آمده در باب قرار مصالحه گفتگو میرفت و مفتی سابق شیخ
از طرفین بسکر و مدعا از قیل و قال بسیار مصالحه بر پنج قانون داد حضرت شاه جنت مکان و سلطان
سلیمان قرار یافت و ایشان چاوش بسر سالت تعین کرده با مکتوب جلبت اسلوب و تحف و هدایا
لایقه با صاحق قاضی خان روانه نمودند و ایشان در اواسط شهر ذی القعده سنه اصفهان سپاه سریر اعلی رسیده سعادت
ملازمت دریافتند و تحف و هدایا که مصحوب ایلچی مذکور شده بود و مطالعه انوار آورده مشمول
الطاف و عنایات حسروانه گردیدند و چون از جانب خواندگار تعیین سفیر و سرحد طرف آذربایجان بعهده
محمد پاشای سکبان باشی و طرف عراق عرب بعهده محمود پاشای سکبان باشی بعد از وله جمال
اعلی شده بود که با صاحق معتمدان ایشان طرف به پیشگاه زمان مذکور بقطع رسانند حضرت اعلی مهر قطع
سفارت آذربایجان را منوط بصلاح و کاردانی امیر گونه خان سکبان باشی مقرر فرمودند و امیدا طرف
بغداد را بعهده مقرب الحضرت بعد بیگلی بیگ میر آخور باشی چهاری فرمودند چون از زمان مصالحه
پادشاهان صفوان آشیان مذکور عهدی و عهدی بعهد گذشته بعضی از ایالت زمان و اغلب
دوران مخالفت بسیار در آن واقع بود از جمله کرسیان مسقط و قلاع آهسته که در صلح سابق داخل
سفارت بوده تا غایت در تصرف رومیه مانده بود اکنون در تصرف صفویان این درگاه است
تخلیه و تسلیم آنها از طریق دستور اولی است که چون عقد المصالحه اینجا در تصرف صفویان سرحد
باشد گاکان مستقر بوده از جانبین مضایقه در آنها نشود و چون سادگان سفارش فرمودند که این
طریق را مرعی داشته شود و سرحدیین قاعده قرار دهند که رفع مادهٔ خصومت و نزاع بالکلیه شود
امور مخزنیه را موجب تعویق کلیات نپنداشته دایر گونه خان حسب الفرمان همایون تا پیش شاپسته
به سلماس رفته محمد پاشا نیز باینجا آمده و ماده اوقات در این گفت و صرف بود تا بر حسبی که مسطور گشت
سفارت و سرحد تعیین یافت و پسفارنامچه نوشته شده و محمد پاشا و شیخ بیگان سرحد واجبان رو بجانب
امیر گونه خان داده و صورت آن بهر امیر گونه خان و اجرای اسطرف به محمد پاشا سپرده از انجمله یکجلد بخط شیخ
امانمحمود پاشا چون در طرف بغداد و عراقیان اختلاف پیشتر بود تشخیص آن نتوانست داد از اینطرفین قرار
ماند تشخیص یافت با آخر زاده پاشا و مستدیین صفو صاکر جهان داکرا و قضیه صلح بر هم خورده و دران هنگام
صورتی نیافت و دیگر باره از جانبین سران فتنه اشغال پذیرفت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح

جلوس در اوایل این سال امام قلیخان پادشاه اوزبک از بخارا بدفع و قمع شکر قزاق که بر ولایت
مستولی شده و مستعرض حوالی مملکت سمرقند بیشه عزیمت سمرقند نموده و برادر خود نذر محمد خان را بطرح
معاونت طلب داشت و او معذرت انگیز پسر تحم خان را عوجبان نوشته از کمین بلخ و مستعد نصرت
او در فتح قلعه و رزیده جواب داد و امام قلیخان در طلب او مبالغه بسیار حد افراط رسانیده تا انکه نذر محمد سلطان
بکفیت برادر جمعی کثیر از لشکر بلخ بکومک برادر روانه سمرقند کرد و خود نیز از آب عبور کرده پسر تحم
خان را عوجبان جزر رفیق نذر محمد سلطان و لشکر بلخ اجتماع نموده با هوازی سه هزار کس که همراه
بودند با هیاهو متوجه بلخ شد حاکم بلخ قوت مدافعه در خود نیافته بجانب خوارزم بارک کشیده و
از شهر بازداشته باو گذاشت و بزبان رفیق و مدارا پیغام داد که چون عازم و معتقد آن درگاه است
حراست او از لشکر شیبک خان لازم بود و الا مملکت بشما تعلق دارد و در میانه عداوتی نیست والده نذر محمد سلطان
که سید و صوفیه و همشیره امیر زاده طالب میرزای رضوی مشهدی است از خوف و بیم انکه مبادا از کرده
بعضی به پسر آزرده سولان حرب زبان عنوان از سپاه اتفاق و همراهان مدارضت زده
کرده او را بترویج قضیه خود کرده همیشه در سلطان است تا بداد و عده کرد که مبادا او عهد را صلح انگیخته و
مملکت را کرده حصه شده سه حصه شاید که هر سه برادر با یکدیگر سلوک نمایند و اینصورت نیز از خصوصت
و محاربه و جدال است پسر تحم خان چون دید که اینان فریفته گشته با عاطر آسوده و اطمینان قلعه
بلخ خالی گذارده در کمال غفلت میگذرانیدند ایشان خفته گمان با طراف و جوانب فرستاده از مواقعه خبر
داده مشغول و عضول لشکر بوده و در دم پسر تحم خان در ولایت سقرق و براکنده گشته بدو سه
معاملات و اختلال مشغول بودند که ناگهان لشکر بر سر او ریخت فرصت جمعیت و قدرت مدافعه نیافته
مرام او سراسیمه و مضطر شده هر کس سر خود گرفت پسر تحم خان با چند سی نفری که همراه سوار شده
راه هزاره چاق پیش گرفت در راه چند نفر از ازبکان رفیق در مقام عذر و آمده او را دعوت کردند که او
گرفته بیاورند او را بهانه چند نفر دیگر که معتمد و لخواه او بودند فرستاده پیغام کرد که عذر آن جماعت آگاه گشته مخالف نیستند
بنابراین هم سبحر بجنگ و جدال کردید با آخر قرار ارباب عذر و نفاق معلوم اصحاب وفاق گردید و چند نفر
از آن جماعت بنزل آمده پسر تحم خان باده نفری از آن هر دو مخالفت و مجادلت بادغوش و اجال بوجهشان
شتافت رفت بیجا بت قلعه اسپیشه هزاره آمد معاقب وصول او از ماوراء النهر نیز خبر هزیمت رسید
سلاطین ماوراء النهر در صدد مراجعت از شکر قزاق شده پریشان و بدجال باز گشته و در

شنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی ملازم حسین خان از هرات به اردو سلطانیه اصفهان آمده اخبار مذکور را آنچه کرده چون اراده انزال همایون بر ترقی احوال پادشاه زاده مذکور متعلق گرفته بود در این یورش کاری نساخت و بهر گاه و مقدار آنچی بوده باشد اراده انزالی بمشیت مهمات او متعلق گیرد بخت و دولت بی استعمال بسوخت و آمده شده بیکباره استعمال بجایه آری بخت و دولت بکار دانی نیست

فرستادن اعلیحضرت سیجاب بهمنه دکن چون سلاطین عظام دکن از قدیم الایام ارادت و اخلاص تمام بدین دودمان ولایت نشان داشته قبل ازین حامل شاه والی بیجاپور سیر جلیل الصدر خوشنویس گرانمایه ملازمت اعظام ولایت پناه جم جاه سلیمان و در حسن خط مستحق مسند آرای زمان و نادره دوران و در حسب فقید بر ولایت دکن رشته باد او هم بود محمد قلی عقب شاه والی گلکنده و ملک عنبر سپهدار سلسله نظام شاهیه هر یک ایلچیان مختلفان با تحف اخلاص و تحف هدایا و سلامات لایقه بدرگاه جهان پناه فرستاده از مقتضای شکر چینی که حسب الفرمان روای هندوستان مستوفی مملکت ایشان شیشه و امثله استعانه موزون بود و چون سیاه حضرات پادشاهان قدس نشان صفویه و سلسله علیه تیموریه همواره طریقه محبت و داد شیوه مودت و اتحاد مرعی و مسلوک بوده و دیباچین حضرت اعلی ظل الهی و حضرت پادشاه والا جاه گردون بارگاه سلیم شاه فرمان فرمای ممالک هندوستان زیاده از پدران و نیاکان طریقه مصادقت و دوستی و رابطه الفت و برادری واضح و مخصوص بوده و سلسله علیه تیموریه بالتخلیهای برادرانه مسلوک است تخت نامه محبت طراز از آستان حضرت قبله گرفته و سفارش سلاطین دکن فرموده و آن حضرت رضاجوی خاطر اشرف گردیده ترک مخالصت ایشان نموده بهار آن دیار سال حضرت اعلی حسین بیک نجاچی شیرازی را برسالت عقب شاه و در دربیش بیک مرعشی را با پیشکشی لقا شاه و ملک عنبر و شاه قلی بیک زنگنه را بعبارت عادل شاه بقبض فرستاده مکاتیب عنایت اسلوب سعادت انتساب رقم آورده بهمت هر یک خلعت فاخره لایقه و اسبان تازی و منسوجات رائقه ارسال داشتند و چون محمد قلی عقب شاه و بجاپور رخصت آمده بود سلطان محمد برادر زاده و داماد شش بسریر سلطنت شاهی متمکن باشد لوازم پرسش و مبارکباد بفضل آورده ایلچیان مذکور روانه نشده مدتی در ویش بیک از شیراز بسفر عتبات رفته و محمدی بیک پسر ش در عوض پدر بدین خدمت مامور گشت او و حسین بیک هر دو بمقصد شتافته و شاه قلی بیک چند روزی بجهت اختیار رساعت و در رفتن تاخیر نموده بود و موسم سفر دریا در این سال گذشته میتوانست رفت بهار آن میر جلیل خوشنویس نجی ابراهیم عادل شاه از شیراز باز گشته بپایه سریر اعلی آمد شرح رفتن او در محل خود فرستاده گلک نیاز گذرانید و

سوانح انکه در این سال میانه حضرت جناب کابلی بیگم صبیه محمد حکیم میرزای ابن محمد همایون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و زاده عالی تبار سلطان علی میرزای مکول والده شاه جنت مکان فرود آمده آشیان عفت ساکو و ازدواج اتفاق و بیانت شرح واقعه انکه حضرت جناب مشار الیها در حباله نکاح شاه بیخ میرزای نواده شاه سلیمان والی بدخشان ابن سلطان اویس میرزای نواده شاه سلیمان والی بدخشان مشهور بخان میرزای ابن سلطان محمد و میرزای ابن سلطان ابو سعید ابن سلطان محمد ابن میرزا امیرانشاه ابن امیر تیمور گورکان بوده شاه بیخ میرزا در دیار همسفوت شت شش مخدره مذکوره بعیش شوهر برابر داشته بعقصد انکه در عهد نه مشرفه وقع غایت سفر حجاز اختیار نموده بود از پیم سرزده آسیب اعراب بادیه حاما مقصود بس بحصول نه پیوسته بود بعزم مراجعت بکاریاب عرب داده روانه گردید خود بحسب وقت در آستانی بیصره آمده و از آنجا بجانب عزیمت دارالامان کرمان کرده بشیراز آمد حاصل در دی خان غازی از احترام نموده باصفهان فرستاده و زیاده از یکسال در اصفهان بود در این سال که موکب همایون خاقان مبارک سلطنت باصفهان رسید و حضرت جناب عمومی الیها علاقات محبت نشانان سزا اقبال خاصیتی کرده حضرت اعلی اورا با پادشاهزاده مذکور رخصت فرموده اما میانه شاهزاده والا شیء بدی نمود با یکدیگر در کمال انفراد کی بسر میبرده

فرستادن سید ناصر ولد سید مبارک خان است بجانب عربستان و احمد خان ولد هادی خان اردو لایت بجانب و لایت صورت گرداستان شرح واقعه انکه سید ناصر را در اوان کودکی بدرش بجانب سریر اعلی فرستاده و در رکاب اقدس همایون نشو و نما یافته بشرف تقبیل و نوازشات خاص اختصاص داشت سید مبارک مکرر اراده فرستادن او را داشت و همدگر بعزیزان آمده با پدر پیغمبر ملاقات نموده و چند گاه با او باشد و باز گردد از قضا نذر اراده حج بیت الله الحرام بر خاطر او هم رسیده و این مسئول نا غایت در رجه قبول نیافته و در عقده تعویق مانده بود در این سال خبر رسید که میران بارگ سید مبارک سید عبد الرسید بر گرفته شده و بجای دیگر دارد سید مبارک دگر باره دلگرم و عزم سال مذکور جزم نموده آماده شد چون سید مبارک بسیار کبیر السن و پیر شده بود بسیار صلاح دولت قاهره سید ناصر را بجای خود نشسته که سرکار او را و اوقاف نشو و نما یافته او را مرحمت فرموده خان احمد و اولاد خان میرزا را در التزام التفات و ملازمت اشرف نشو و نما یافته الحق همت والا همت پدر چنین پاکیزه و مصروف و مخزون خاطر اشرف بود که بجای والده برسند حکومت کرمان که بجای والده برسند حکومت الکاء و عشیرت ارذلان تکلو یا بجای او میرزا فرستاده و اعلام کرده مذکور که چون او بسن پیری و ناتوانی رسیده قابل و عشایر مذکور و شیرت را فرستادیم که بس بعد در خدمت بوده باشد

امور و حینی که رایات حضرت آیات جهت تادیب کرجیان بصوب کرجستان در حرکت آمده و بکجور تا بلوغ رسیده بود و بکجور از خدمت اشرف جدا شده روی بعصیان آورده بنابر اخبار احوال ایشان در وقایع سال آتیه مذکور خواهد شد

فصل اول در ذکر وقایع و حوادث

خان بن الکنه رخان والی ولایت کاخت و اولاد و اصحاب بن کرکین خان ابن همون والی ولایت کاتیل که چون کرمراد و صفدر جهت یاغیگری و طغیان علی بودند و در سنه سابقه ایشان را بکمال ذلت و خواری از ولایت خود بیرون کرده بودند و ایشان بدرگاه جهانپناه آمده و بمراحم خسروانه سرافراز گشته بودند و در این سال که مراد پاشای صدر اعظم روم به تنبیه آن صفدر و اشقیا مامور شده بود و در این وقت از خدمت اشرف التماس نموده بودند که بحضرت اعلی متوجه سیر و شکار مازندران بهشت نشان باشند چون اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن ولایت بسیار استماع شده خاطر سیر و شکار اینجا مایل است ایشان را مجرد سازند که جریده و سبکبار خود را بموکب همایون رسانیده در همانجا سیر و شکار آن ولایت در رکاب مقدس باشند و قرار دادند ایشان در خدمت اشرف آن بود که هرگاه در رای جهان آرای حضور ایشان مناسب دانند بر وجه السریع الیسیری فرستاده طلب فرمایند بنابر این ملحوظ عزم توجه جزم نموده و همعنان صبا و شمال خود را بموکب اقبال رسانیده بنابر آن اوزمستان که ذکر یافته که رایات جلال متوجه آنحضوب بود حسب الامر الاعلی حکم معلی بطلب ایشان صادر یافت امیر قلی نام جلودار اری را که هنوز آن نشأت بود حرفی نگاشته و داشته بلیت و اصل میگردانیده و هر که از امرا و غیرهم آمدن خود را بآنها در دیگری موقوف داشته چنان تعلل کرده که هوای مازندران روی بگرمی آورده فصل بهار و موسم شکار اینجا گذشت و حضرت اعلی اما آن ولایت بیرون آمده و جلودار مذکور را بی نیل مطلوب باز گردانیده و سعادت ادراک ملازمت یافته و بتاماوا و چند نفر از کرجیان حضور صاف شده فرمان نامی بخود و سر بابکه بگرد و صلت نموده عهد و پیمان ایشان آورده اند که من بعد بر خلاف پدران باهم متفق تا کل باشند از جاده مطاوعت خود حرکت نکنند و کرجیان بدست و زبان ایشان ندهند و فی الجمله آنجماعت در تخریب دولت ایشان کوشیده و اسباب چیدگی سر انجام داده بودند بالجمله بمعنی بعایت بر مزاج اقدس گران آمده آینه خاطر انور بزنگ غبار آلوده گردیده که مطلقا تحصیل کفایت روی نداده و در اخلاص و ارادت بخلل پذیرفته بود رای صواب نما جهان قرار گرفت که چون سلاطین زاده های مذکور را کوکب جمجاه عزیز و هنوز بسنی دور از کار ستوده و اندوخته عادت در مکتب عقل کوشش بصیقت نموده اند ایشان را سپر بخته تادیب نیافته تجربه روزگار ندیده نگذاشته اند عزم تادیب و کوشمال ایشان متوجه قلمع گشته اگر دلاوری کرجیان بقدم اعتماد پیش آمده استقبال موکب همایون نموده و بعبارت آینده خیر استقبال رکاب بوسی و خدمات مرغوبه بجا آورده بشیوه

ارباب اخلاص عمل نماینده باایشان بمقتضای مروت و کرم جمیل عمل نمایند باشد و اگر به مدلول الخائن خائف قرین دهشت بوده و بسعادت خدمت مشرف نشوند ایشان را از جواب غفلت بیدار ساخته که شمالی نسیم او هم چند روزی که هوای دارالملک اصفهان گرمی داشت در بیلاقات فریدن و چهارمحال گذرانیده و چون هوا روی بگرمی آورد بعزم دولت و مستقر خلافت باز گشته از اینجا بارنج روز رنج شنبه دویم ماه مبارک رمضان از دارالسلطنه اصفهان بعزیمت غزا و جهاد بگرجستان در حرکت آمده و از کشتن و چاپیدن شاطی بوم را که در درگاه معلی بود چون منشور منشور روسیه تشخیص نیافته معتمدان جانبین که جهان امر مامور بوده بازگشته بودند مقرر فرموده مذکور بجراغ بال از اصفهان آسایش نیابد که چون ایلچی بایده دستور نامجات معبر و درست شود او را بسرعت روانه گردانیده و بتاختگی طی مسافت نموده در سر هر حلقه فوجی از افواج قاهره بموکب مسعود ملحق شده و سعادت دریابد دارالارشاد دارالسلام چند روز در اینجا بتطاول مرقد منور حضرت سلطان الاولیا و قطب الاصفیا و مشایخ عظام عرش مقام صفویه قدس الله اسرارهم قیام نموده و چون بعضی از مهمات روسیان هم منوط رایشان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان نشان بوده یا قرة العین آن آرامگاه از گرجستان آمده و کاتیل و کاخت که از هر طرف بر حدود مملکت و اتباع شیروان چپاول کرده بودند و ایلچی که با پیشکش چوق و داروغه ایشان کوکبه بال از آنطرف بود در روم تعلق گرفته بود و بتاختگی چنان که سابقا در باب عرض و تجدید اخلاص عزیمت سفر گرجستان را اجمالا و تفصیلا مذکور ساخته بودند در جمع فقه کوشیده و بتجرد و بیگانه خالفت مسلمانان کمر همت از عبادت بر کاشته بس سلطان محمد یک طالش را از راه دریا بسرحد رسالت نزد صفویه پادشاه روم فرستاده و حقیقت سفر گرجستان را که بتاختگی و چپاول و تعلق اینطرف اتفاق افتاده بود باعلام و اعلام داده مذکور دارالارشاد دارالسلام روانه گشته سگاه گمان و تخمر افکنان بقراباغ رسیده چون دیده بصیرت ایشان جمعی صاحب دولت بیدار و غفلت و وحشت بوشیده بود و از طریق مستقیم تحرف گشته راه صواب گم کرده بودند و چون ال مذکور اخلاص کرجیان را بمصاحبت پیشه و جهل معذور گشته بسعادت ملازمت فائض گشته حضرت اعلی شاهی علل آنچه پیرامون ایشان حاکم تزلزل بعضی امرا به قلاوری و باشتابی دولتخواهی شمس الدین لوکه از امرای معتبر باغ بود و بتاخت قرب جوار شوارع و مضایق گرجستان و یک دو منزل آن سرزمین آگاه بود از جانب اقدس که طرف شرقی الکخی کاخت است و بموسم یک خان بیکلربیکی شیروان را بامرای الجاق که طرف غربیست امر فرموده که بلکار مذکور در آمده صاحب رشت را سگاری دارد در میان گیرند و موکب معلی باعساکر نصرت مآثر و فتوحات نمایان از آب عبور

مصادر شرف عمارت عالیه و بناهای خیر موفق گشته بغایت جناب صاحب علم و حیا و پاکیزه روزگار بود و در کمر خدمت
متوجهات شاه و پیروی مسلک سیادت همیشه باهره و نوشت که از ثمره عمر بابان درگاه و وسیله خدمت خدمت
و مزید قرب و حضرت و اعتماد و اختصاص داشت در سال گذشته در کهلان چهار رشته و جاز مذاق آن آورده
بعضی از امور در کردهای جلال متوجه اصفهان شده وی از شته آورد عرض شوانست آمد و در فرح آباد توقف
کرد و در بروز ضعف قوت کرفته در اوایل این سال بجوار رحمت ملک متعال انتقال نموده صاحب ثروت و
کفت بوده و عمره کاشش بوده تعلق کرفت مشهور است که در کهلان یکی از دروغ کویان خفیف العقل مجذوب
نزد او رفته سخن ناهمواری کفته بوده و او این در ویش مجذوب را از غرور نفس سرکش آزار بلیغی کرده و
آن دل شکسته از روی درد و ملال در انجا احوالی کرده بود و در کهلان دو روز پهلو بر بستر ناتوانی نهاده
تا دل مرد حق آمد بجا رد ، هیچ قومی را خطا پسند افکند ، واقعه ناکزیری موجب از دیاد اعتقاد
کجا بیان نسبت بآن درویش مجذوب شد در وقایع پنجشنبه بارسی سلخ ماه اقتی ثلث عشرین و الف
و بعضی مطابق اربع عشرین و الف و بعضا که سال بیت و هشتم الهی جلوس همایون
چون فضل شتا بهابت انجامین کوکبه بهار چهره آرا و مشکبای پیما و عنبر افشان نسیم نوبت و پیما
نمایان کردید و جنود اخضر روی الدام یافت و رایت نیروز نوروز در عرصه کیتی فراخته سایه بر بسیط
برهانی نوخطان سیاه بین جهان انداخت یعنی آفتاب عالم تاب در روز جمعه دهم شهر صفر مثلث و عشرین
و الف از حضرت کرحوت پیروی طرامیده و با یوان طبلندار کان حمل کرحانه شرف و اجلال است بر آمد و اجلال
از مقدم نوروز چون عارض خوبان نوراخته بود از کردیده و طراوت بهار و تو اطراف اطراف را بنزهت افشانی
کلشن روی کار کشته بیت ، کر بار و بهار عالم افروز ، به آمادی کرده بیرون روز ، شده
از مقدم عنبر ریز سلطان ، جهان عنبر کمنده عالم کلپستان ، همه روی زمین از لاله و کل ، چو روی
کلرخان از خط و خل ، هوا از بوی کل چون عنبر تر ، دماغ هر نفس بان کردی معطر اراده
کیهان پوی در روز نهم شنبه سلخ نوروز آب رود خانه خانج که ثالث دجله و چوخت عبور معمود و در مکان
از الکای فتی که پورتش شهر قرآن کرجی بود نزول نموده روز دیکر در آن سه زمین نزهت بخش
انوار عدل بخشش نوروزی و سور و سیه و بر پرداخته چون طهورث سپه دولت چنانچه مقرر قوم شده از حصول سپاه
ظفر پناه روی اوبار بکجانب نهاد آورده و بیاسای چوق کرکیت الطاف پکران سپهر بار جهان ایالت و اداره
کرجستان مانند بعضی خان میرزای والد کرکین میرزای ابن الکنه رحمان غرقه و طهورث کرانان کرکی
بخدمت اشرف آورده بود نه و در ظل تربیت شاهانه قلعه و ملایه شرف اسلام مشرف شده بود بعضی

ملازمت عسیر منیست طریق آنست که سر در وی ارادت بدرگاه و جهان پناه آورده و بنده و ارکر شیوه و حاکری
مسلوک دارند و ایشان نیز مغدرتی چنین القاء نموده گفته بودند که اگر التماس و سخط شاه یا بیجان ایلیس با ایشان
سر قدم ساخته با آستان اجلال آشیان آیم و هر یک معتمدان خود او کرده بدرگاه و علاک بارگاه فرستاده و
خواجه محمد رضا با رگشته در پورت حوالی کوری به جنه علیه رسیده و فرستادهای سلاطین مذکور سعادت
بوسی سرافراز گشته تجهز و مسکت و ایستادهای عضو ذلالت و لاله مذکور عرض کرده چون از خواجه مذکور در
آمدن ایشان چنین و چنان مضمون بسماع سیرت بی مآل کر اگر صورت انسانی دارند چنین مثال در هشت خزا
سری چرب و اندانه عذوبت و جانپاری ملفوظ آمده و بواسطه خواب کرامی فرمودی مخاطب گشته حکم شد که
منشیان بلاغت نشان من بعد در مکاتیر اوامر و احکام را بالقاب خواجه قدوی و دوستان خلافت مکان آورده
در هر باره و لاله مزبور فرمودند که سخن حالست که فلانی بدیشان گفته سرکار و مصدق و اخلاص مشهور او
بودی ارادت به جنه علیه آورده مسئول هر یک بغیر قبول موصول خواهد بود و در خلال ایجال بعرض خاقان
شده و اجلال رسیده که اوس نام ولایتی است در آن حدود که سکنه از خلاصه و ملت عیسی علی نبینا و علیه
السلام اگرچه از توابع باشی چوقست اما بضیق طریق و استحکام مکان و ارتفاع جبال مستصله بالبرز کوه
کوه فرع او نام جزء جبال جبال در هوای آن بطراز سوادند و سبک سریع السیر نظر آن مسافت بعیده را
بدشواری تواند پیمود و معزز گشته اطاعت و الی هزیمت مانیده رای شرع آرا فرا و جهاد آن طبقه ضلالت
راغب و مایل گشته فوجی از آنجا بهان حوزه اسلام را سیر کردکی سبک و بردی سبک گرجی علازم سیکار سبکی
فارس که با فوجی از مردم او در رکاب سعادت اشتاب بودند بر سر ایشان فرستاده و غساکر منصوره در
آمد و رفت انجا از صعوبت راه و درهای پر برف زحمت بسیار کشیده و جمعی که سبک پیش آمده اند از سیوف و
خناجر ایشان جان بمزده هزار الوان شاهنشه و جمعی که بر پشته و کوه متحصن چسبنده ساکن ایشان را سبب و غارت
کرده قریب چهار صد نفر اسیر و دو هزار گاو و گوسفند به دست آورده مظفر و منصور با پایه سریر اعلی خود و فود
و درگاه رتبیل بازار مصلحتهای ملکی بجا طراز نوین رسیده که دو طایفه یکی از سوران که قریب پانصد خانه و باشی چوقست
و یکی از کوری که حکومت گاه قدیم سلاطین کابل است جاهنده فرمانبران حسب الفرمان فرمانفرمایی
جبال طایفه در آن دو مکان بنا کرده بهزده ماه در اندک روزی با تمام رسانیده و اسپ تخاص داده اند ذکر
آمدن اولاد رصاب از باشی چون بموجب مکتب سابق ایلچیان از کر چستان ...
و ظهور رشد بنوعی که مذکور شد از آمدن انقاعده در زنده و دفع الوقت نموده حاکم باشی آچوق و جلیدار او
که علاکه آمالک و در امور ملکی و مال و خیل است از خواجه محمد رضا التماس نموده بودند که بخدمت اشرف عرض

نماید که چون اولاد رصاب بر طبیعت ملهم رشد سپر از جنبه کی آن آستان چسبیده و ستمان خدمه آوا ایشان
از صمیم دل راستی جاریست بسیر اولاد رصاب و سلک علماء درگاه و شمرده بعضی از ولایت
کابرتیل را که بیاشی آچوق آرمیست باد و عنایت فرمایند جناب خدوی القاب اسپ تخاص ایشان را
معروض کرده بنده در معرض قبول افتاد و یعقوب خان سبک فرمان ملوکانه چی بترکان را کر ترک سیاه دل
صفاق اخلاص و از زمره خواص بود بیاشی آچوق فرستاده تا که اگر اولاد رصاب در خلاف و عدم اطاعت
مولود و مدرگاه و جهان پناه نشتابند به سپر کر کین خان را با یالت و لایت نوبنده داده بدرگاه والا آورد که بین
الاقران بدین عطیه سعادت اختیاز نیابند چون اولاد رصاب از تخویف آگاه و کر دمدامکی از خواب غفلت بیدار
و از مرابت مهوسی هشیار کرده و رکل اضطراب به یعقوب خان سبک اطمینان و دلجوئی کرده و
تیز تضاع شتافته یکای آورده جناب خدوی تیز مکتوب باد نوشته بود که بعضی مصلحتها خلل پذیرفته خود را
بعیبت آورده دیار و یایال خود شد روزگار بسازند مجملا اولاد رصاب ظاهر خود را بایاس خلاص آراسته
با جشت با طمن ژرف سپر و جیل آنطایفه است و الحده و مستعاثرا در اینجا گذاشته با چند نفری از ملازمان
برخاقت یعقوب خان سبک با آستان اجلال آشیان آمده در سیزدهم ماه رمضان سعادت بساط
بوسی دریافت و مورد انواع عواطف و الطاف شاهانه گردیده و در خدمت اشرف معزز و محترم بوده
و چون یکدو کرچ بجانب کوری راقع شده و اولدل اخلاص کر بین مدارشت بشیوه ارباب نفاق سلوک
نموده و شبی بخبر از اردوی همایون بر آن رقه عازم فرار کردیده و جناب خدوی که با او همپایه و
متکفل معاش بوده آگاه گشته با جمعی در طلبش عنان عزیمت و در حوالی اردو او را دریافته بعضی منزل آورده
و از حرکت ناهنجار سلب اعتماد و اعتبار از خود کرد و مع ذلک این عمل و اعمالش فرموده مدار و اورا
الجنابت قرار داد که کس فرستاده والده و متعلقانش را بیاورد اما در جنبه بماند و بوده که هر چند
آمدن شما مبالغه تمام از خای خود حرکت نکنید که راضی بآمدن شما نیستیم چون جمعی از ذکور و اناث آل
سابقه و خلای کابرتیل در سلک خدمه و خلاصان ایمن درگاه و منسلک اند به باشی و دو خانه جسته اند و در
خاطر آن بی سعادت راجع عرض افتاد که سر رسانیده مذلت اثبات کند اشتن صعوبتی که بدام آمده بود
صلاح دولت ندانسته رخصت رسانیده توقف الکا نیافت اما چون طریق معزز و محترم در رکاب
اقدس بوده و حکومت کابرتیل به بستو رسانیدن بولکاد گاشتکان تفویض شده بود که توابی طایفه تلیس را
آقا سهراب لاریجانی و سیصد نفر از لشکریان رستمدار رجوع نموده بنای احوال اولاد رصاب در سال آینده
مرقوم گلک چاپان میکرده و در این اثنا خبر رسید که عیسی که بحکومت منصوب گشته بود چون بشرف استلام

کشته شد و اموال قتل و غارت یافته و حال باقیمانده حال طایفه جات خلق که رفت بود مدد از آنولایت آسوده حال و در کمال فراغت روزگار میگذرانند **دیگر از سوانح** منصوب کشتن فرنگیان است چرکس توپچی است که از زمره قزاقان بساط اقدس و در کمال خدمت و اعتبار میرشکار بود و بهانه از جهت باطن حکومتی از او ظاهر آمده بود و در حضور شهزادگی محمد با حضرت میرزا بخلافت رسمی و لعبت آشنایی فتنه انگیز میبود و با عمال صافی صدیق و اطلاس که هیچ حقوق و عصیان ترتیب میکرد و صدق این به باطنی از اقوال مردم پیوسته نشست و برجاست تعالی او را با میرزا دیده بود و بر خاطر حکمران پرتو ظهور انداخته بعرض اقدس رسید با و غضب در باره او ثبت یافته در مجلس عوا فتاده کرد یده و حسبا لاستاده اعلی او را معین و محبوس بجناب میرزا فرمودند او جمعیتی پراکنده بر سر حکمرانی او ریخته و قلم ملک کشیده بدو این معنوان که محرم یک نقطه محرم شود در باره او سمت ظهور یافت **دیگر از سوانح** قتل در آمدن چند نفر از خلفا و صوفیان قزاجه داغ است سر واقعه آنکه جمعی از مردم ولایت قزاجه داغ از قدیم الایام و بحوی از ارادت و اخلاص سلسله علیه صفویه مؤوده و میباشند و در زمانی که حضرت خاقان سلیمان شان ابوالمجاد شاه اسمعیل بهادر خلد الله ملکه از بیم اعادی به کیلان تشریف برده چند سال در لاهجان اقامت کرده بودند و صوفیان این سلسله بخدمت ایشان حضرت آمده میبوده اند جمعی از صوفیان قزاجه داغ نیز آمده شده داشته اند و الیوم آنطبقه در ولایت هوا خواه این سلسله صفویه قدیم الاهی معروف اند بدین لعبت گرامی بر سایر صوفیه علوی مخصوص و چون در هنگام هجوم آن حضرت و نشو و نمای این دولت صوفیان مذکور معاونات و سیورغالات شایسته از پادشاه اندرزمان فرقه روسیه که حضرت پادشاه دوران پناه تزلکی داشت شاه و دیردی خان ولد خلیفه الخلفا که از زمره خلیفه زادگان و در آنوقت حاکم قزاجه داغ بود ذیل پیوند و لیق بر رخسار سلسله خود کشیده بطرف روسیان میل نمود و باج و دارد و ترک اشاعشری از پیرامن آن بوم و بر روسیان پرخاشجو بعرض اقدس رسید او بکه در وقتی که مسالک الیه اظهار اطاعت روسیه نمود و پسر خود را نزد جعفر پاشا و قزاق پاشا حضرت اخذ هبت اعیان قزاجه داغ نزد شاه و دیردی خان آمده مسالک الیه اگر از اعیان صوفیه علوی را دعوت مجمع طرحا و کرها حاضر ساخته تکلیف اطاعت نمود جمعی از آن کرده موافقت نمودند باج باین جمع آمده بود چون طریق ارادت و آداب پیروه مربی آنست که ارباب اخلاص در شدت و رخاوت از دامن مرشد کامل یاد نخواسته با نواع بلایا صابر باشند و رضای مرشد کامل را بر اغراض دنیویه راجح داشته و دیردی خان کرباری این امر شنیع گشته چنانچه در قضایای سالهای گذشته مکافات بد طینتی بانه نجخوا رسیده در این سال حکم شد که بتحقیق و تشخیص موافقان او پرداخته مقصودان سلطان که از ارباب عقیدت

و خلاص قزاجه داغ بود باشان محمد قلی خلفای روملو که منصب خلیفه الخلفایی داشت تمیز و تحقیق اخلاقه بکرده اگر آن جماعت را کرده روی از درسر شده کامل برنامه خود مدد فرای عمل یافته بدیار عدم رفته بودند همین بهمین علت از **دیگر** خلفا و صوفیان که در حیات بودند قتل در آمده و بحکم عمل رسیده و در عرض اصلی آن بود که من بعد آنطبقه از زیارت صوفیگری خارج بود صوفی از صوفی متمیز بوده باشند **دیگر از سوانح** در همین مراجعت سفر کرجستان در صفحه سکاوز قزاق مصطفی قزاقلو بدست دو محمد سلطان آمیش الدیلو قتل در آمده و سبب قتل او آنکه نظر سلطان پدر او با طاعت قزاقلو بس دولت روی کرده شده و بر دیگران متوسل گشته مرتبه پادشاهی یافته بود و بعد از فتح آذربایجان محمد خان برادر مصطفا خان تا دو سه سال علقه تورا نگاه داشته که مبادا مخالفت قزاقلو خواهی روملو بدرگاه معلی نیامده بعد از تسخیر قلعه گنجه و قلاع آنجا او را بخاص استیلای روملو که حضرت درگاه معلی آمد انکه مشغول عنایات شاهانه گشته از اعمال سابقه اغماض شد پوشته آثار نفاق از اطوارش مشاهده می نمود تا انکه بدست کرجیان چنانچه پیش ذکر یافت قتل آمده مکافات یک خرابی یافت و بهمچنین مصطفا خان نیز محل اعتماد و در آستر حمد پاشا شده بالجمله بعد از قتل مصطفا خان امارت کل ایل مرتبه بر شیخی خان قزاقلو که در سال اول بورش آذربایجان که موزه قلعه ابروان بدست در میاورد او را زودی اخلاص بدرگاه گردون مناص آمده محل اعتماد شده و بوقت ارباب یافت و او حسب الفرمان همایون ایل مذکور را از سرحد قزاق کوچانیده و بجانب دارالمرز فارس که با قطاع و تیول او مرحمت شده بود برد **دیگر از سوانح** انکه در همین معاودت کرجستان در گذشت رود ارس میرمحمد امین مشهور بمیر جمله که در زمان دولت آمده بود بشرف رکاب بوسی سپه افزا گردیده اغراز و احترام یافت دری از سعادت عظام شهر ستان اصفهان غم میرزا رحیمی صدر مدت چند سال قبل ازین بجانب دکن رفته بر حسب تقدیر علامت عقب ساده والی گلکنده احتیار نموده بود و بار بلوز کار روانی مرتبه وزارت که بعرض اجلال میرجمله میامنت رسیده و صاحب ثروت و مکنت شده بود و چون محمد قلی قطب شاه بجوار رحمت آلهی پیوسته سلطان محمد برادرزاده و داماد و شش جانشین سریر فرمانفرمایی گردید بنا میرمذکور را از وفور رشد و خلد مروت استقلال سابق بیانه و پادشاه طرح ریخته و از جناب میرزا استماع اغماض این بود که بخیال حب وطن و آرزوی آمدن ایران و خوشه های اصفهان و ادراک پابوس شاهنشاه زمان در دل مستولی تمام داشت ما بعرف خود با طلوع و الرفیه مکتوبش کرده رخصت آمدن یافتم و چون به چاپلو رسیدم ابراهیم عادل شاه والی بیجاپور آمده گشته بملاقات توقف میکرد تا موزی دو نهزار تومان مرصع آلات

کرار از عهده امرای آنجا بر آمده و سعید بیگ ایشان دولت ابد مهمان است در روزی که از عهده خاصه خان دیگر بیگ
عهده بیشه از اسپ در گشته بمیان دره آن عهده افتاده و بحکم مرض مقصد کرده بدار البقا عجل شتافت

ملک علی بیگ جانچی باشی باتفاق بیوک که مرخص و جلیل مقابلت او دوی صلحی گرجستان آمده و نیز در آن عهده
رخت هستی بسرای آخرت کشیده سالار الیه اصفهانی الاصل و مزاج بشریت کوی پیشتر از باران مطایه داد
هر سر که درست دارم پر از من خاطر من مکشی هر کس که خیزد صحبت دلکش با من مکشی بیوک لالا بزرگ طرا خاصه ای مطایه
بگیر از کمال بشاشت و خرمی چون گل خندان ساختی و هر کار و بحبت امری از امور صادر می کردی آن را
به کلمات رنگین و حرکات ملیح و شیرین ادا کردی و اگر عقل و کیاست بحری کشتی تا سیاحت کاه جان عالم
چنان غزل و مطایه کردی که آن سیاست را چون لعب کودکان و آسان سمرای با کمال سنگینی طبعی خاص
از همه باتی بوده کاهی که تاج مرصع بگلل که مخصوص او بود بر سر نهاده کوشواره بزرگ مرصع از دو طرف
آویزان کرده با جماعت باتی بیوک اتباع خود که هر یک خود را اصفهانی خاص الخاص میگفتند معارف آرا
بر بالای پادشاهی حاضر میشدند چنان مهیب منظر نظارگیان در می آمدند که از مشاهده آن بیاکل غریب
و هیاکل عجیب ماده ای بیافت و حضرت اعلی از نوشت چنان علاجی که نادره زمان بود اظهار مباست بسیار
فرموده و در ازای حقوق خدمات چندین ساله مضبب او را به صفی قلی بیک پسر بزرگ جوان مستعدی است
ارزانی داشته عاقبت از حیات و خود بهره می رسید باو انچه رسید و عمر بسر در محل جزو نگذارد بر خود فرا
یافت دیگری خاصه صفی بیک توپچی کمنه شتر شاطر که از زمره مقربان بود چند روزی در گرجستان در حضور
گشته بعالم بقا پیوست فرزندی نداشت که جانشین پدر گردد مضبب او بقراخان بیک قوم او متعلق گردد
شاه نظر بیک بیاتی باشی نیز در گرجستان بیمار شده معالجه و مداوا معینه نیشاده عاقبت به نقصه نا گزیر
دل نهاد مضبب و بیاد کار بیک قوم او تفویض یافت ذکر سنه توشقان مسل مطابق اربع و عشرین
و الف که سال بیست و نهم جلوس شاهیست در این سال بهجت آغاز نجسته انجام سلطان
سلطان چهار باش ایام که مسند نشین تخت چهار ارکان فلک چارم است یعنی خورشید جهان آرا
از مسکن اصلی حمل بمنزل ثور طرح اقامت افکنده و در ساعت سعد شب شنبه بیست و یکم ماه صفر ختم بالخیر
و الظفر بمنزل جوزا نزول فرموده نوروز فیروز و عالم افروز در روز شنبه بیست و یکم ماه صفر اتفاق افتاد و بهار
دل آرا طرحی فرای گلشن روزگار گشته مهوشان ریاحین چون سیر چمنستان را بهره چین خسته کرسی آرا و لاله
و گل چون خورشید رخسان خنده و خنک با گفت عنبرین نفس زمانه را رنگین ساخته در بای آرزو بر روی
خلایق باز کرده و هوسناکان باده نشاط مستعد تجرع هر خمای شاه کای از پیاله لاله شده پیشکش او

بهشتی بنیم گل در ایوان پیشکش آمیخته در باغ جنان دزدیدن گرفت ☙ چو گشت ماهیت نوروز آسمانی
زمان لاله پستان گشت و دهر لاله ستانی ☙ نیم سنبل گل در وقوع جان چید ☙ بهار عنبر فشان گشت و
غنچه نافه گشای ☙ گشته هر جو گمر از پیاله لاله ☙ گر گشت شاه گل بچاب چهره نمای و در چین مکارم شیم
افزا شده بار جهان بر او بمن حضرت اعلی در دار السرور فتح آباد و سایر اکمنه فتوح بخش عافیت مندان جنت مانند
گرد از سماء بر نرخیت هوا نضارت و تازگی و شت و گرمیش بهار و خریف بگیسان و از اعتدال هوا و هوا
دریا همیشه صحرای دلکشا پیش رگل و ریحان جویبار و جنوار میکذرانیدند و ایشان را بهیچ
بهیلاق فیروز کوه تشریف برده بعد از سیر و شکار بیلاق غربیت دار السلطنه اصفهان فرموده مسرت
و شادمانی در دخل آن بلده و جنت مثال شده در این سال محصول اصفهان را آفت رسیده رعایا و
عجزه مضطرب الاحوال بودند عاطفت حسرو انه شامل حال رعایا گشته حقوق دیوانی این سال ما بایسان
عطا یا فرموده و از خالصه محصولات خاصه شریفه نیز عشری هزار خان املاک دیوانی بخشیده و در این
عطیه و احسان موجب ترفیه احوال رعایا و توسعه معاش نثار خان و رعایا گشته منظه عسرت و شکی گرد
برداشته به سر و فراخی تبدیل یافت بعد از چند گاه و شهره اصفهان و دولتسرای نقش جهان از
قدوم سعادت لزوم اشرف آرا سپکی داشت فلک شعبده باز انگیز فتنه و فساد کرده ایام چون
زلف مهوشان پریشان کردید و چشم زخم زمانه ابواب فراغت و عافیت مسدود و ساحته دیده فاقه کرد در
خواب راحت بوده باز شده و جهان آرامیده و بهم بر آمده و لوله و آشوب از سر گرفت دست عادی
در ازای نمود مضبب ان سر حد بار دیگر باره فساد انگیخته خیالات فاسده و بلخ و ماغشان راه یافت ☙
پریشان شده ایام چون لف یار ☙ بر آشوب شد عرصه روزگار ☙ خبرهای موحش از هر سو رسید
که کمتر شنیده خوشدلی ناید پدید ☙ القصه اخبار موحش از هر طرف رسیدن گرفت که موجب حرکت لشکر با
و تلاطم امواج محن کردید چنان معاهده و مصالحه و سلطان روم بر مثال خار نا راست تواند اطمینان کرد
بر دیکدار ریش سبیل سازنده اعتماد و اعتمال پذیرفت امام بیزدی اقبال همایون و مساعدت اختر بخت
میمون هر کونه فتوری در ارکان دولت راه نیافته در محل خود بحسن تدبیر ریش خراشی
یافت اعظم اخباری که در ایام اقامت اصفهان بر سید معاهده روسیاست که سلطان احمد خان بن
سلطان محمد بن سلطان مراد خونخوار کار روم بعد از قتل عثمان پاشا و وزیر اعظم کرد مراد صلاح اندیش
کاردان و دوا سطه صلح بود با انکه ایلچیان مشرف با نامهای دوستانه و لوازم محبت و دوستی بردم فرستاده
دلها بجا بوده و امری که موجب نقض عهد و اختلال باشد از مشرف صادر نیافته سبحان من رفع هفت پرده

دشیر بامیان پروانه مذکور علیخان حسب الفرمان قضا جریان بسرعت و استعجال متوجه آصوب گشته
او و اسفته یار چپک بیکدیگر ملحق گشته روانه مقصد شدند حضرت اعلی شاهی ظل الهی بسلطان یارمذکور
مایل و راغب گشته از اصفهان متوجه آن دیار بهشت نشان گشته و در اسجا بحکمرانی و نگاهبانی بیکدیگر راضی شده
و چون رستم محمد خان پس ولی محمد خان بتوغی که گذشت ابواب مهم و پریشان حال بدار السلطنه هرات آمده
آنده وی آمدن درگاه معلی داشت حضرت اعلی نیز مصلحت در آوردن او ندیده زمان چپک نامزد را که شنوده
نامزد نشده بود در آنوقت از نامزدهای محترمان بود با یلغار آمده و بطلب پادشاه شهزاده و پسر ستاده مدتها
فصل نشاط انگیز بحمد و موسم عزی و لطافت اطیار بازی چپک رسیده هنگام شکارهای دلفریب
و شیوه شکار ربیعی شکال مازندران و زنگول کبلاس است معاشر حضور اقدس بوده از ماشای این اقسام
شکار آنولایت بهره و گردد و زمان چپک از مزخرفات آنکه در اطیار رعونه کوسیده در عرض مدت سه چار روز
بزیاده از بیست مرحله طی نموده بدار السلطنه هرات برسیده و پادشاه زاده اورنگ زیب را در اغاز روزی
فرخ آباد در سایه و حضرت اعلی شفاق و مهربانیهای پدر فرخنده زمانه در باره او بظهور آورده عطایای ارجمند
مسرور و خوشدل گردانیده مذاکر اسپیتلای اکراد براد و ست در قلعه و دعدم و آمدن طوعا
بجانب کرجستان از اخبار موحش که در مازندران بسامع جلال رسیده ساخته غریبه محمد
تسلط اکراد براد و ست است بجیله و مذویر بر قلعه اروی مشهور بقلعه دعدم و کیفیت آن سرگذشت
انکه ولایت اکاهی مذکور و حراست قلعه مذبور بتوغی که بسی ذکر یافت و پرتو شهور بر آن نامه جهانبان
خان پیکدلی برادر محمد چپک معتقد و مرجوع بوده یکی از زنان امیر خان چولاق براد و ست که از نیابت مردم
فرومایه انجا بود و جمعی مردم مجهول اکراد در آن قلعه مامنه خدمتکاری و لباس میمنه و مقاتلان خان را فضلی
دست داد که از طایفه اکراد مرجست مجهول و خدمتکار باشد کسی در قلعه نگذارد و کاهی بشکار امیر خان الغ
چپک برادو ست که توهم امیر خان بود و جمعه آسا در و یرانهای آن حدود امیر چپر و با آن عورت و قلعه کی اکراد
برا سله و پیغام سوا صنعه جیانیه کرد ر هنگامی که جانخان شب در قلعه نبوده باشد او را جبر دار مانیت بدو
جانخان بشکار پیرون رفته بوده شب الغ چپک با آنها اعاظم آنجماعت با چهل چاچاد نفری از کردان پیاده
قلعه آمده اهل مواضعه را جزدار کرد و امینده و اینان سوارانی در یک برج سولق کرد رجنب قلعه است نموده
الغ چپک و رفقا یکیک باین برج داخل شده علی الغفله حارسین آن برج را در خواب بقتل آورده از آن برج
بقلعه در آمده اند و هر کس را هم بهر برج خوابیده بوده براه عدم فرستاده و بغارت رفته خانه را تاراج
تمام الغ چپک بتوازش خود آورده اند و از اکراد هر کس در قلعه بوده بر سر او جمع شدند اهل قلعه خبردار شده

صورتی که سر کرده پرده حیات ایشان برخ سینه و مشایعه و مصیبه و مشاهده و مشاهده و سراسیمه و حیران گشته در آن حالت
و بکور کران غلغله در آشوب در قلعه افتاد و طایفه قرباسل از آقا و نوکر و خدمتکار که در قلعه بوده مدار
کیفیت و کیت مخالفان اطلاع یافته از خوف و بیم هریک باولی را نموده بهر دیم از اطراف و جوانب قلعه
خود را بیرون انداخته میکریختند چون صبح طلوع نمود از قرباسل شده کسی در قلعه نمانده بود اکراد بر قلعه مستولی
شده و بغرض قرباسل را مستغرق شده بودند اکراد آن حوالی مخالف این دولت ابد مدت بعون الله تعالی کومک طلب بودند
این طرز موحش بعباس خان رسیده و انگشت ندامت برلب گزیده و روی بجانب قلعه آورده و آقا سلطان
مقدم در مراغه خبر یافته شتابی الفور بسر قلعه اطیار نموده در صدد تدارک اقبال و اتفاقات حسنه و روی نمود
چنانچه نفرات اکراد مخالف بکومک الغ چپک بطرف قلعه می آمده اند آقا سلطان و جمعی از غازیان مروم اقبال
خان دوچار شده و چپک در پوست نشده و اکراد شکست یافته جمعی بقتل آمده بقیه السیف راه فرار پیموده اند
پرتو اقبال خان حاکم پیرامون سپهر سلطان مکرمی پیرامون استماع این واقعه مضطرب گشته با یلغار بسر قلعه
رسیده و جانخان را مضطربی کرده و بمقتضای قضا چنین حادثه رخ نموده بود با کمال جلادت راه کوهی را انتخاب
و برای عظام علی گشته مشخص شد که در قلعه اندک مردمی اند و انه بیش بود بر بش نبوده که آتش این فتنه
برلال اقبال که بطیفه چینی عبارت از آنست مستطفی گشت الغ چپک روزی در قلعه بوده طرح پیکنجان خود
میموده شراره ای از آتش غیب بجان او و بارود جسته شعله کشیده و بکطرف روی او سوخته مجروح و ناتوان
گردیده بچپک کس را حاضر ان لم جراحت رسیده آن سوختگان آتش یاس و حرمان از ترده قلعه و اری جانب
گشته و احوال کومک معلوم ایشان گشته از رسیدن کومک نا امید و مایوس بوده زیرا که اطراف و جوانب قلعه را
جنود و قباس فرا گرفته بودند و طرق و شوارع را مسدود و راه فرار بسته بودند لهذا یاس و هراس بر ایشان مستولی گشته و چاره
بجز فرار نیافته در شبی مظلم که جوان لیل و نهار را بزوال و اضمحلال انجیخته بود اسپان سواری را زین نموده قلعه را
گذارده الغ چپک را برا سپی بسته علی الغفله در دروازه را گشوده راه فرار پیش گرفتند امرای عظام بعد از
اطلاع جمعی را بمحافظت ایشان فرستاده و خود با عساکر سپهر مدار روی بآن قلعه رفیع مقدار که در مسافت دو فرسخی
بالغه مخروج اخضر و عموی برابری پایه بهره وی اقبال هم هست نهاده گرفتند روز آمده روز نیاوده و از شب تیره
در تصرف اکراد بوده اکراد خاطر دول کرانی اشرف بوده این مژده رخ بخش مسرت و شادمانی بتمامی سپاه اقبال
برادران جانخان مذکر جلادت زده و غلغله برادر بوده حضرت اعلی شاهی ظل الهی از فتوح خود کسی
بنده پروری و اخلاص و خدمتگاری برادران این خطای عظیم را ازان سیاسد کذ رانیده و در مقام لکاح
شده و جانخان از محکومیت آنولایت معزول گشته بهرمود ارق خان شفقت شده و با لاخره بآقا سلطان

داده مسرور و شادمان گشته بار دومی قرلباش آمده در حدیقه علی قلیخان فرود آمده و منازل هر یک از امرا و اعیان قرلباش را یکی از عظمای اعیان کرچه داده و اموال و اسباب سپاه اصلاح نصیب آنها کرده و اعلام کرده بود از جمله ی غافل امناد که کلک تیز منقار هر چند پرواز نماید از چنگال شاهین وقایع امثال باز نخواهد رست و به این عبارت دلپذیر کرازوسر زد عاقبت در معرض قلم آمده چنان در آمده و چنان و مقام چنین سال بنا کان خود را ویران و الکای و مملکتشان بیادی تاراجی رفت و شرح آن در ذیل مرقوم میکردد با جمله علیقلی خان و امضاء یاران یک و سایر امرا بسرو سامان و بقلعه طالقان رسیده پراکندکان لشکر یا یکدیگر جمع آمده از امرا و معاف سپاه و محمد خان زیاد اوغلی و حسین خان کیانی حاکم کوهم کیلان و حسین قلی بیک بوزباشی طالش یاد کار علی سلطان کشته کشته اسحق سلطان سپهر صوفی نجمی کشت مرتضی قلیخان کسکری حاکم کسکر که با قشون خود در یکطرف معرکه ایستاده بود بعد از کشته شدن جنود و کرچه از جانب ایشان در آمد چهل چنار و نفری را پاکان اتصل آورده مقاتلت امرا بعلیقلی صلاح بنا نهاده با طلقه را هرشه قلی بیک و الله محمد خان و خازیان تا چاردوخی از لشکریان سپرده به کجور آمده در خانهای ویران شده کجور اقامت نموده در اینجا طرح قشلاق انداخت و حقایق حالات معروض حاکمان سده و جبال رسانیده نه هر چند طبع آتش خوی اشرف اعلی از این اجاره و حشت انکیز جوان آتش سوزان در دریای دل جوشان و خروشان کرده اما از راه مصلحت وقت خویش را بصلاح ساخته ظاهر کرده و مشورت عاقبت منتی بر استمالت و دلجوئی به علیقلی خان و امرا فرستاده که در طریق سپاهیکری و آئین حرب و قتال از ازل الآزال بهزیمت و فرار نیفتاده یکه نکرانه از چشم زخمی که با قضای قضا یای دقت دیرات آسمانی بجنود اسلام رسیده باشد دور و مناک نبوده مقرر و وصول موکب مسعود خود را باشنده که ایلک خان غزیمت به الصوب معطوف کشته عنقریب بتوفیق الهی و قوت اسلام صمصام زبر جوهر خام از نیام اعدا آخته جزای بی باکان بیکیش و بدکیشان عاقبت اندیش در کنار ایشان نهاده خواهد شد از نوازشات شاهانه خاطر خطیر آنود ایشان فی الجمله اطمینان یافته در قشلاق نکوجلت آرامیده و سپاهان بیکه را بنه که طلیعه سایات فیروزی آیات جاه و جلال در آنولایت طلیعه کشور ستانی افراخته اعلام کشور ستانی از طلاع آسمانی یافت شرح آن از آغاز سال همایون فال آمیخته و کلک نکته پرداز قلم نکارش مرقوم میکردد ان شاء الله تعالی و تقدس شرح وقایع خراسان و سوانحی که در این سال روی داد

در این سال از خراسان چنداول از یک قراغه نام که در حدود بلخ ترقی نموده کردهی از طایفه الماچی بر سر خود جمع کرده به طرف مرو رفته چهار پنجهزار اوزبک غارتکر ای خونخوار بر سر او جمعیت نموده یکدیگر به هوا بت

خراسان آمده جام و خوافت و باخرز را تاخت نموده غنیمت فراوان بدست آورده بود و بحسب اتفاق و مصلحت وقت از طرف کسی متوجه معارضه او نشده در این سال هوس تاخت و یغمای خراسان کرده با چندو شقاوت و درد و بیحیائی که آمیزه جماعت چیشه ی محافظان طایفه مذکور بوده از آنجا که اندک محاربه واقع شده و جمعی از طرفین مقتول شده و در اکثر کاری نساخته طرف هزاره آمده از اطراف و جوانب غنایم بدست آورده طرف کهندستان رفته حسین خان ایلی هرات جمعی از لشکریان مجهول کرا سم رسمی نداشته قریب به ششصد هفتصد نفر بسرکردکی پیرام بیک شاملو بسر ایشان فرستاد که مشورت بوده در محل محال دستبردی نمایند بعد از رفتن آنکروه بخاطر آورد که آن جماعت هر چند مجهول الاسم اکر سنکی باشند موجب هزاهای دست دولت نفرار جوانان دلیر کار دیده بسرکردکی حسنرو بیک کجالال لشکرنویس و سلطان موسوم و حاکم ماروچاق است بعد ایشان فرستاد و پیرام بیک جزاور نکه طرف ایشان در حرکت آمده و شب از پهلوی ایشان کذر چس کهندستان فرود آمده بود نه کذشته قریب صبح بیکه و نفرار از جماعت چیشه ی که از محل نزول او زبکیه اطلاع داشته دو چار شده و قطاع و زنی آن لشکر کرده رو فتی کجزه او زبک بعضی بسلاح و بعضی بی سلاح و نخورده خواب بوده بیکبار رو ی ایشان رسیده و آنکروه از شیه ایشان و قعقعه سلاح و صهیل ستوران خبردار شده پیرام بیک از غلبه سپاه و قلت لشکر خود احداث اندیشه کرچون صبح طلوع نموده جهان روشن کرده و او زبکیه سوار کشته بر کیفیت لشکر و قلت لشکر اطلاع یافته یک تن را حال خلاص نخواهد بود لوکل بر کرم حضرت خالق الاصباح کرده در اوان طلیعه صبح بر لشکر کرده و هفصد نفری از او زبکیه سراسیمه طرف ایشان دویده سوار شده بود نه که قلت لشکر اطلاع یافته حمله در پیوسته و در حمله اول بسیاری از آن طایفه را طعن سنان خان ساتاق ضرب بلا درک آهن و آنان بر خاک هلاک افتاده افتاده در اثنای حمله و کری حرب و قتال حسنرو سلطان با آن دولت نفر جوان دلیر آزمای معرکه رسیده از یکطرف کرد نامی نوخته چون هلای آسمان بسر دولت ایشان رسیده نه او زبک آواز کرنای را رسیده حسین خان ایل اوده حال استقامت نیافته پشت داده و فرار بر قرار اختیار نموده و جوادی بهزیمت آورده و تیغ بیان خازیان سراغ نشانی آغاز نهاده و هر کس رسیده نه از پای در آورده تقریبا الیف پیاده و سوار به هشت و کوه پراکنده کشته بسیاری از آن کروه در بیابان از کرسنکی و تشنکی هلاک شده نه قریب پنکهزار مرد و زنده و تا دوازده هزار اختر به بدست خازیان در آمده و با غنایم موفور بعطاوه موده نه از قراغه مذکی نام و نشانی نبود و اغلب کمان او بود کرد آمکه که قتل رسیده و باشنده معتبر مذکی معلوم شده کرزنده پیرون رفته بود و از این فتح مهیس که خازیان شاه ملوا روی داد او زبکیه

یافت که بهر شراره از آن برق حرص سوز عالمی بود لهذا عزیمت کرجستان و برانداختن بی دینان آنجا
کرجستان پسلامانان را پیری کرده بود و مدار جمیع امور سنیه انور رسوخ یافته حکم معلی بنفاذ پیوست که امرای عظام
و عساکر نصرت فرجام بسرعت و استعجال تمام متوجه ییلاق کرجستان گشته آماده غزو و جهاد کفار
آنجا باشند و چندین هزار پیشکی قندر امذار قصاقیان و سایر رجال عراق بعنایت یافت که بحار و فجار معین
عاصر گشته بوکب نصرت قرین پیوندند و چون صلاح دولت در مراقعت سلاطین زادها بای گرجی مؤدا را
با شتر بار و عیسی خان را بهمراه دمانده فرستادند که تا معاودت موکب اقبالیان بهرود در انجا بوده حکام مقاطعه
احوال ایشان ملحوظ داشته و در ساحت معسکر از دار السرور فرح آباد جنت بنا در حرکت آمده از
کیلان و دربا کنار روانه شده دریای لشکر چون بحر اخضر از هر طرف در تموج آمده در هر مرحله گردی از
عساکر ظفر شعار بوکب فیروزی آثار می پیوست موسم بهمن آثار بهار و جنود ریاحین و ازهار چون
فتح و نصرت از پیش و بسیار استقبال موکب ظفر شعار نموده در روز سه شنبه دهم شهر ربیع الاول سنه
و عشرین و الف خورشید جهان آرا با سکوه و اقبال و عظمت جاه و جلال بمنزل غزو و مشرف خرامیده
کوس عزو روزی صدای فتح و فیروزی در کشیدند حضرا المذاحت بیت جهان زوق ارجمندی گرفت
زنو روز فیروزه صندی گرفت ۰ بهرام و لارای سلطان باغ ۰ زلالا بگردشش در آمد دماغ
و گر باره دهقان اردی بهشت ۰ بصحرای کیتی گل و لار کشت ۰ نسیم عبیر آسای جهار چون
مشک تاتار در وزیدن آمده عرصه جهان باچون ل اهل بیان معطر گردانیده و هوای فتح افزای
فرورین عنبر سایی آغاز نهاده و چون شعله جوال لار رخان و عارض سمین خوبان صحاگشن قابل فهم
جهان و حسنا رسان عرصه دوران گردید شهریار کامگار مجلس بزم نوروزی را به گلشن رزم مرزبان
و سور پر سرور فتح و فیروزی مبدل ساخته به لوازم جشن و سرور مشغول و پرداختند گوی برگوی رود
مقصد گشته در حدود گنجه علیقلی خان والا مرا لاپ تمثال رایات ظفر آیات مؤید و سعادت رکاب
بوسی سرافراز شده بپیروزاق خان پرناک دامراو رفیق او را کرد از اپسلطنه تبریز رخصت انزال
سر حد جزا داده باشند کجعلی حاکم کرمان را نیز مرخص ساختند که با متوسن خود به تبریز رخصت یابد بپیروزاق
خان دامراو بوده باشد و چون بلده و حلیس محل تنزل موکب پرهیس تاسیس گردید عنایت
خسروانه شامل حال بکرات میرزا ابن داود خان ابن اوزدصاب ماضی گردیده خان مشار الیه جنت مکان
شرف اسلام دریافته بود گردیده علیقلی رحمدل خانی و خطاب مستطاب عمی سرافراز گردانیده حکومت
و ولایت کارتیل را باو وارزانی داشته وازانجا ساحت ولایت کرجستان کاحت مضرب سراپردهٔ

- غزو و ایتال گشت ملهو رشت از آوازهٔ آمدن سردار و چپکر روم کرد و بار بکر فشلاق احتشام کرده بود
کمال یاس و حرمان دوان گرجستان گردیده و مقصد و دی بطرف باسی چون کرکیت در میان گرجیان علامت و
قیامت ظاهر گشته معلوم نوع بشر المرحوم اجنبه سمت ملهو ریافت حضرت اعلی عساکر منصوره را سمت گردیده
منتظم ساخته سرکرای را سپرکردگی یکی از امرای نامدار از یکطرف فرستاده بوسف خان بکطرفی سپرد
حکم شد که با امرای انجا از آنطرف بگرجستان آمیخته وارد و دی گردیده پوی پیزبا فوجی از افواج قاهره از
یکطرف و بکر در حرکت آمده مسالک گرجیان را از چهار طرف احاطه کرده شکاری دار و میان گیرند و بهر کرا
رسیده مردان ایشان را گرفته با اهل اسلام جنگ کرده کار از حرفی نامعدول کرده افتتاح المشرکین گفته
عرصه تیغ آبدار غزو و جهاد گردانیده و هر شصتی از آن بدیان انجا گشته و زنان و کودکان را با سیر
اموال و اسباب بای گرفته بدست آید غنیمت مسلمانان و غازیان باشد طایفه گرجی از همه طرف پا پسته دام
علاوه دیده و حوالی دره سنگه اصطرابا فته مذکر گردیده کرد و میان جنگلها و پشتهای سر در خت و جاهای مستحکم
کرکیت راه و پیش مدار ارشه بر اطراف و جوانب خود هر جا امکان عبور داشته حفر خندق کنند آب امداد جسته
و آب مکان را کرکیان سقناق کرده بند استحکام داده و پسپاهی در عیت با خانه کوچ و اموال و اسباب
و سقناقها که در آنطرف آب فاصله واقع بوده در این ایام که هنگام بهار و قت اطراء بوده از آنجا کرشت باینکه
رود خانه فاصله میان موده طوفانی داشت و عبور از آن آب جز به کشتی و زورق میسر نبشد و کرجیان
زورخانه و کشتیها را با تمام بهمان کرده بودند بناچاری اردو دی آنطرف آب گذاشته مترصد
ذوالقدر هر دار را اردو دی پیچی و کلب علی بیک سپاول صحبت ساتلو را حارس دولتخانه همایون گردانیده
باشکر پرتاپ تجوی جریده و سپاهی برچسب و خانجهانی سپهسالار هیمت دار آن آب دجله مثال شد که
سلامت عبور رفت و مدد از قصدان زورق و کشتی و عساکر منصوره زحمت سپاه کشیده اسب و اشتر
سپاه را شتر سپاه را زاد آب بگذرانند و عدم رفت الفضه عساکر نصرت مآثار رفیع فتح و ظفر گردیده میان
و جنگل در آمده بهر بشقابی که میرسیدند بزد و باز دی جلادت و مردانگی از هم ریخته همه روزه سرهای خیلیان
در اسیران کرجی بنظر همایون درمی آورده چنین یک چند ایام بوا بوزباشی در پشه و جنگلها در آمده
بصحبت و جوی عصاری کرجی و سپاهیان از سپاهیان دار باب جلادت در انجا قامت در استه و آن
مکان محکم قلعه مثال خندق داشت پر آب که جز یک راه باریک کرازچوب بروی پسته بوده مدار کرده و حیاط
قورچیان و غلامان و همگنان رفیق او بی اگه از کیفیت و کیت اهل سقناق اطلاع یابند و صلاح و صناع
آنرا بنظر اصیاط طراز داده نامو زی سیصد چهار صد نفر اسپاه ان قورا سپوس گذاشته آنان را بمکان

لشکریان بادغیس سه ماه از نوروز سلطانی گذشته و سردار روم در صحرای موش اقامت نموده به جمع
موالی لشکر و یراق سفر مشغول بود زیاده ازین توقف در گرجستان لایق دولت ندیده و عنان عزیمت
بصوب مراجعت انعطاف داده از راه مرقد انقوب بطرف کارپیل آمده چند روز در ملده و طلیس اقامت
فرموده منتظر وصول طلایع و مهمات لشکرات خان پرداخته و از انجا کوچ کرده از راه اچماذ به میلان آمد
و از انجا به کوچ دیگر شرف ورود یافته سه ماه دیگر که بهنگام حرکت لشکر روم شده بلاقات مذکور مصروف
خیام عساکر نصرت فرجام بود شرح آمده و رفته سردار و تخریر قضایای که در طی حالات روی داده از مسا
سخت ماموال است ذکر محاربه که در سنه خمس سبعین و تسعمایه فرمانفرمای بدلیس و بطلیس و ارجیش
و اسپران سپنجی اکراد و وقوع حوادثه که شدن پیروداق خان با برادر بیک قبل ازین بقلم آمده
ختم و قلع رقم کرده بدیه پیروداق خان رایا امرای سپه حدیقه ریز از سفر گرجستان رخصت داده به تبریز
فرستاده و کجلی خان حاکم کرمان نیز بکمک او مامور گردید چون اکراد فتنه انگیز آذربیجان حدود شاه
غازی بیک بیتی والد شاه قلی میلان که بجیلد و تردیر که طایفه قاریان دست یازیده پای از دایره خود
بیرون میهاد و بالکای سلماس دست درازیها کرده باعث شورش و اضطراب سرحد و طرقه و پریشانی
خلق الله بود نه پیروداق خان بدفع فتنه اکراد از تبریز بیرون آمده با نطرف بهشت نود و از امرا
عساکر آن حدود و سلطان لشکر او ساتاجلو و سلماس سلطان سوماینی و حمزه بیگ برادر
جانب جلدوی العذاب و زیر آذربایجان با جریک آنولایت و محمد قلی بیگ مین باشی بهشکیان باد علی گشته
بطرف قاریاق در حرکت آمده و اکراد کرس بخطه وان و نواحی نه از محمد پاشای بیکلربیکی وان مشهور
به بکلو پاشا و امرای کرد اسپنجه او کرده نه بکلو پاشا با جنود روسیه و زنبل خان محمودی حاکم و سایر سپنجی بیکان
تا مورزی شش هفت هزار کس بعزم محاربه لشکر قزلباش بسلماس آمده نه پیروداق خان و امرا که گاهی
قریب به چهار هزار بوده نه از آمدن سپاه مخالف خبر یافته بهشکیان مراجعت آن گروه بقریه دیاس معلوم کرده
که دریچه روز سلماس میرسند فرداان و مرز تمام گاه که بخبر گیری فرستاده بودنه آمده بپیروداق خان و امرا که گاهی
کردنه پیروداق خان کس بطلب کجلی خان بتعجیل فرستاده که آمده در روز موعود که احتمال جنگ دارد
بدیشان ملحق گردد که باحتاط آمده و دفع و شمس کردنه القصه فایگروز مشیر از روز موعود که امرا آماده جنگ
و قتال نشسته و پرگنده فته بودند آمده بودنه و کجلی خان بطلوع روز سپیده دیگر سه دو فرسخ راه قزلباشان
آمده و خبر دادنه که طلیعه لشکر مخالف نمودار شده امرا در کمال اضطرار سوار شده معقود سلطان کشکر بوها
جمعی بحر جنگری مامور گردیده تا آراستن صف سپاه و ترتیب قلب و جناحین لشکر مخالف کرده و چرخچی را

معقود سلطان حبشه بیات اجتماعی را پسندیده معقود سلطان دیگر چنان بیکطرف انموده خود را بقول سوا
رسانیده جماعت چریک کرد بر ساتو شکر بوده نه تا بصدمه نخستین خان بیک و دو پشت بر معرکه گردیده بجهت
طلوع بیرق مغلب گشته و ایران قول بیمه و میسره بهم برآمده نه از حیرت و سراسیمگی متفرق و پراکنده و راه
فرصت پیمودن گرفته سردار و یراق خان بعد از مشاهده این حال از روی غیرت و ننگ بدامنی عار از
بجز و قرار شوانست داد و در معرکه ثبات قدم ورزیده و بعد از اهتزام سپاه و دو سه نفر از علازمان
عنان او را گرفته خواستند از معرکه بیرون برند در این اثنا زین خان محمودی با کردی از اکراد اسپنجه او
در آمده و بی اکه بمجال او شناسا کرد و زخمی شمشیر بر او زد و یکی از علازمان جان نثار خود را بر سر او انداخته
بدست اکراد کشته گردیده سردار و یراق خان بهمان زخم نهملک درگذشت سلطان سلطان سوماینی و حمزه
بیگ پسر جان باشی و فوجی از تفنگچیان و جمعی از غازیان در محوطه باغی فرسنه رود آمده خود را بهمان
محوطه کشیده و جنهای آن حصار را مسدود ساخته بحفظ حال خود پرداخته و مخالفان را بصورت مجتمعی
روی مؤدود در ما سجا اقامت کرده اموال و اسباب که در خارج محوطه بدست آورده نه مستصرف شده
و روز دیگر بر سر حصار هجوم آورده و داخل حصار بغیر از بکلو پاشا و چند نفر دیگر که آهنگ ادبیار کرده بودند
جمعی را در خاک هلاک انداخته و دو سه مرتبه جوانان کار آمدنی مخالفان جمایع و ما بوآن سامان را
کاری زبیش نبرده نه در این اثنا آوازه توجه موکب همایون از گرجستان بصوب آذربایجان بسمع مخالفان
رسیده و پای اقامتشان سست گردیده و صرفه در جنگ حصار نه دیده و بطیل ارسنال که گوشه بازگشته و داخل
حصار مردانه از آن مهلکه نجات یافته بتبریز آمده نه کجلی خان و طوخ این خبر شنیده و ابراهیم
بیگ و سلطان لشکر با دو رسیده نه چون در آنوقت رفتن و تسلیم شدن را مناسب ندیده و داخل حصار معتده و راه بود
بازگشته شهر آمده که لشکر تجمع کرده از روی قوت و استظهار به دفع دشمنان بردازند و از خبر گشته شدن
پیروداق خان و استیلای مخالفان مردم شهر متوحش گردیده بهم برآمده سراسیمه گشته بودند که دست از پا خطا
نشناسند و لفظ بلفظ منتظر وصول لشکر مخالف بوده نه که کجلی خان بشهر رسیده فی الجمله موجب آرمیدگی
شهر گردیده معاودت جزباز گشتن مخالفان رسیده خاطر تبریزیان بالکلیه اطمینان یافت حقیقت احوال
هر من مخالفان سده اجلال رسانیده و در حینی که روایات نفرآیات از اصناف بود متوجه بلاقات بود نه
عرض اقدس رسیده فی الجمله موجب ملال خاطر و تشویش بال خواهان خصوصا طایفه ترکمان گردیده ما حضرت
اعلی بجهت پادشاه زاده که زاینده و شاه بنده و بیک پسر پیروداق خان را در آزاد جا پناهی
ترفیعت فرموده و بجای پدر امیر الامرای آذربایجان و حاکم تبریز گردانیده و طغلب ارسلان خان

سراندازی یافت محمد علی سپک عین باشی بر مشعل انواع نوازش گشت و چون آوازه حرکت لشکر روم
بشیوع داشت حسن خان سپکر سپکی قلم و علیشکر را با قشون آراسته بجانب سرحد فرستاده و کلب
علی سپک سیاول صحبت شاملو را مامور شد که امرای آن سرحد را بر سر او جمع نموده و از آن طرف خبردار
باشند و ایشان حرکت کرده بسلماس رفته رحل اقامت انداخته تا وقتی که آمدن سپهدار از طرف خجسته
سعد محقق گشته و از وی مذکور دلشده مراجعت نموده از انجا حسب الفرمان همایون بجانب سعادت آباد
بلشکر ظفر قرین بپیوسته اکنون شرح آمدن سردار و بازگشتن وی بمنزل مقصود و مرقوم قلم
وقایع نگار میگردد **گفتار در رسیدن کبتی محمد پاشای وزیر اعظم بجانب آذربایجان و حاصر**
گردیدن بی منزل مقصود و بازگشتن بجوار سپاه آرایان معسکر سخنوری موصوف از حقایق
سخن پرداز صفحه بلاغت بدین نقش آراسته و شقه لوای آسمان فرسای حدیث دلپذیر را بینگونه
برافراخته اند که چون سلطان احمد خان پادشاه روم بمجرد ظاهر شدن واضح لعبد از قرار معاهده
و پیمان و در اشتهای دوستی و آمد شد ایلچیان بعضی عهده و پیمان رواج داشته بنوعی که در وقت
تخریر پیوست محمد پاشای مشهور به اکور محمد را وزیر اعظم و سپهدار عجم کرده در سال گذشته در دیار
بکر و آنحدود اوقشلاق کرده بود و در این سال بر حسب فرمان لشکرهای ممالک روم را از روم ایلی و آناطولی
و قشلاق ایلی و مصر و شام و حلب و طرابلس و طرابزون و بلاد و قرامان و موصل و دیار بکر و
سایر بلاد جزیره و ارض روم و سپنجی و پکیان جمایل و عشایر اکراد و باوپسپته همچنین عظیم در معسکر
روم سپه دست داد که در هیچ عصر و زمان سپاه روم با بین کثرة و اسپتعداد با یران بیاورده مانند
وزراء و پاشایان و ارکان دولت سپاه عثمانی حتی سپکچی سپکچی آقاسی که قانون آن طایفه
چنین کرار موکب پادشاه و صاحب شوکت همراه شده و با عسکر گران و لشکر پکیان و توپهای گوناگون
و کلان و عراده سپیار و حضرزن و بالنج بیشمار روی توجه بدین دیار آورده از ارض روم بطرف
ایروان در حرکت آمد رایات حضرت آیات در کوکچه دنگز و سلاقات آن حدود بود که خبر رسید و صول
لشکر روم باک مرزو بوم موضوع سپوست حضرت اعلی شاهی ظل الهی گردید باعث انبساط خواطر
حسب وصی توکل علی الله فهو حسبه نبوده توکل آراسته لطف الهی را کافل مهام خاص و عام میدانسته
بمراعات سپاه ظاهر و آداب فرستاده مانند ایلی متوجه استحکام قلعه ایروان و استظهام مهام قلعه
داری شده و در چیان عظام قاجار و جمعی کثیر از سپکچیان جلادت سعار رکاب با قدس از صوفیان
و خراسان و باغشی و عشیر هم سپر کردگی سرداران هر طبقه بمرتفع مین باشی سپکچیان اصفهان

مرد کار دیده و جنگ آزموده و قلعه دار بود و احمد سپاه سلطان لگهی مزاسانی و علاوه باغشی و دامشال
ذلگه بکومک سپکچی و عده و امیه کرد خان و حراست قلعه مامور گشته از جماعت کومکیان سپاه
سپاه و قراباش یعنی کروهی که بطیب خاطر هوس سپس مراجعی دارند نوع عده های جمهیل شاه بانه مستحفل
و امیه دار گشته روانه قلعه شدند مجملا قلعه ایروان بعد از حفظ آنهی مرزبان کارو دیران معارک کارزار
و اسباب و ضروریات قلعه داری استحکام یافت و سرکردگان عشر ثالث شجیان سپاهی قلعه ایروان رسیده
و تسخیر آذربایجان بخیران قلعه کیروز نچه سپلز حاکم آخسقه که همیشه در این سپه حدلاقهای کزافت میبرد
سهل و آسان انگاشته بحاصره آن پرداخت و زیاده از یکصد هزار کس جانفه کیران حصین را
محکم کزار قلعه حاور میان کرفته و حضرت اعلی شاهی ظل الهی صلاح در جنگ سلطانی ندیده چنانچه
طریق آن کرده و اینوده مذکور شایسته سنجاطر آورده و عساکر نصرت نشان را چند کروه کرده هر کروهی را
لسرکردکی یکی از معتمدان کارو دیده بطرف معسکر روم میان فرستاده مذکور شد و قشتی باقتضای دمان
از طرفی سپاهی نبوده در هنگام فرصت و سنبر دهای لهیه را نعیوده باشد مقرب الحضرت ذوالفقار
سپکباکر آخر بته خانی و لعب سپهسالاری ایران یافت با قوریجیان و غلامان و خلاصه ملازمان
رکاب اشرف از طرف اردوی معلی روانه نموده و امام قلیخان سپکچی باشی فارس را از طرف شرقی
اردوی روم میان فرستاده حسین خان و کجلی خان و سایر امراکه با یاغی کلب علی سپک سپاه
صحبت شاملو در تبریز بوده حسب الفرمان همایون آمده با امام قلیخان ملحق کردیده و لوا محمد شمس الدین
لورا با غشون و لشکر خود بطرف غربی اردوی روم میه که جانب ارض روم دست فرستاده نذکر راه
برتر دین اردوی روم میه پیشه نکذارد کر از عقب ذخیره باردوی روم میان آید و قرچای سپکچی
از مردم کارو دیده را لسرکردکی خلف سپکچی باشی بجانب کرکیر که موضعیت در دامن کوه کلیت
قرنجی طرف شمالی قلعه برسمت راه اردوی معلی فرستاد که آن راه مضبوط نکاه دارد کر سرکاه کسی
از قلعه باردوی آنجا یا از اردوی معلی بقلعه رفتنی باشد در هنگام فرصت باستظهار رایشان
مقتضای ربانی بسلامت مقصد توانند شتافت و خود با فواج قاهره بهر وقتی در مکانی مناسب
اقامت کزیده سپاهی مجهود و قراولان کارو دیده هشیار بهر طرف فرستاده از احوال دشمن غافل نبود
و امام قلیخان و سایر سرداران و عبارتان چنود اجتماع بهر روز در ملکه بهر نقطه مکانی اختیار نموده از جا
بیکدیکر خبردار بودند و چیچ وقت از سنبر دخالی نبوده نقطه روی سپاه نرآسوده و فارغ بال نیکذاشته
بهجهت از سپاه روم چهل پنجاه هزار کس همه روزه بر سراسپ مستعد محاربه بوده از طرف روسپه نیز تا

نمایان میکردند چنانچه مشرح آن در ذیل عرقوم میکردد چون هوای سیلان کوکچه سرد شده
بود از رودی کهمان بومی ازانجا کوچ کرده دره الاکپس کرد رحوالی کوکچه محل خوش هوا است مقرر
خیام اجلال کشت اما امرا و عظمای لشکر روم سیما طایفه چکری آقاسی که کرمنیجر قلعه بیسه سعی موفور
و جهد غیر محصور ظهور می آوردند چند جا حصارها و سورجلها پیش آورده توپهای سبک انداز قلعه
کوچ بصدب نموده توپجیان رومی وقت یکی بیشتر روز انداخن خالی نبوده و از طرف دیگر حل
خاکی مشرف بر جبار قلعه بر زیر یکدیگر ریخته پیش می آوردند و امیر کونه خان و سپه داران جنود قلعه
دار و سایر محصوران فرزانه سپر جماعت بر روی کشیده در لوازم حافظه داری نهایت جان سپاری
بظهور می آوردند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی هر روزه سپیدان عیار پیشه کارآگاه فرستاده احوال
قلعه و محصوران مجاهدت آن حضرت و توجهات ظاهری و باطنی امیدوار بوده دل قوی داشتند
و دیرانداز مهارت صعوبات آن کرده امیدوار که عاقبت کیری سپهر و جاهشند می پرداخته و جیزوی دولت قاهره
خوف و زلزال که در حال قلعه داران روزگار رچپاشته از آنطایفه زایل کشته آسوده حال بدفع و قمع
خیام داشتند روزی رومیان جهت تحقیق موده از جانب دروازه که دو سه برج بضرب توپهای
توپ و کلولهای بارو لیخ اعدام پذیرفته بود بیجانب قلعه دویده توپ چیان و توپکشان قدر انداز قلعه
دار کرا کرفی المثل چشم مورچانشانه سازنده بی شایبه و اغراض تیر مراد بر هدف مقصود راست آمده حفا
نمی افتاد کلوله ضرب زبان و تفنگ برشان تکرگ آتشین که از کره اثیر بارد بر آن کروه بخشند بهره جنود
پرومیان هجوم آورده پیای سعی دویدند دست امید شان بکجا کریز مقصد نرسید جمعی کثیر از رومیه
بضرب تیر و تفنگ سپهان قلعه بر خاک هلاک افتاده و کاری نشانه خانه و جا سر بازکشته
حضرت شاهی ظل الهی احتیاط ورزیده موازی یکهزار نفر قدر توپکچی انداز بتوپکشان رکاب اقبال
جدا کرده از طرف کمکه کیر که بحسن اهتمام حلف بیک سنزه چی باشی و رضا انداز مشرا لیهما مخصوص بود فرستاده
که در کمین فرصت نشسته در هنکام مجال خود را بقلعه اندازند و آن شیر دلان بقلعه شتافته
حیار صفت شب کس بقلعه فرستاده امیر کونه خان را از عزیمت خود خبر داده و صبح تاریک روز از
شمالی جانب کمنه بکیر را کشوده و توپکشان چون برق لامع خود را بقلعه انداخته غارتهای شایان
در آورده فی الواقع اکر جدیده و اصناف پس بکذارند یکدار کس یراق دار از میانه چندین هزار دشمن
خونخوار کذشته بسلامت خود را بقلعه رسانیدن اعظم دستبردهای دلیرانه است القصه سپر و میان
ازین دلیری جبر دار کشته پیشتر از پیشتر روح بانداختن و سپها پیش بردن اهتمام مینمودند موجبات

اجلال کرفته بین حال عساکر نصرت مآل کرد یکی آنست که روزی بیکچری آقاسی و ترکچه سپلمز با چند
از پاشایان کرزبان و وازیر و بیکران در حلقه کیری حلقه داشته بتوپخانه آمده در توپ اندا ختن سعی
مینمودند از تقدیرات ربانی و قضای آسمانی توپی از قلعه بتوپخانه رومیان انداخته شده کلوله توپ
بیکچری آقاسی خورده و از کذشته بترکچه سپلمز دار و بعد بیکری رسیده و چند کس خوب معتبر را مجی
ضایع شده بودند و کروهی کر خاک پیش می آورده بخندق رسانیده بودند خندق را پاک ساخته کردند
اما غازیان قاچار و سایر دلاوران حلقه دار چون شیر خشمناک از قلعه بیرون دویده بر آن مخالفان دل
حمله آورده از پشت خاک و سپها بعضی را سر بریده و بعضی را زنده کرفته بقیة السیف را پراکنده
کردند خندق و یراق سپاه بدست آورده رو بسپیدان حلقه می آمدند و همه روزه بین الطلوعین جنکها
و جدال و قوع یافته محصوران را جلادت و دلیری و پرومیان را یاس و نومیدی می افزود
چند نفر از رومیه که مبارزان جنود اقبال را بتوپکیری کرده بنظر اشرف در آوردند منتفق اللفظ جزا
دادند که چنین قرار یافته که در طلوع روز جنک سپلمز اندا ختهٔ از خمپای که بحضرت توپچیان رسیده
بدید آمده پورش حلقه نمایند حضرت اعلی فی الفور یکی از غازیان عیار پیشه جلادت اندیشه
حلقه فرستاده و اهل حلقه را خبردار کردند که در آنروز غافل نبوده مردانه باشند و با جرای عظام
نیز اجتهاد نمودند که در آنروز از محل اقامت خود در حرکت آمده صدای کورکه کوس از همه طرف بلند
کردانیدند القصه در روز معهود رومیان چون مور و ملخ بپای حلقه شتافته توپها انداخته پورش
آغاز نهادند محصوران نیز توکل بر حفظ و حمایت حضرت رب العباد نموده دست بتیر و تفنگ کشادند
از صبح تا چاشتکاه از هیچ طرف تماش نموده اجساد فیلان بزخم تیر و تفنگ مبارزان حلقه
دار بر زمین یکدیکر افتاده از کشته پشتها بدید آمده رومیان را چهره آرزو در آینه مرادرخ ننموده بی نیل
مطلوب و حصول مقصود باز کشتند و چون اهل حلقه دفع کفایت خصم کرده از مخالفان
و هراس بپاسبانی آسوده اکنون فارغ بال نشسته در این غفلت و فرسودکی پورش دیکر جماعت
کردکه شاید در این مرتبه مقصود بحصول پیوندد وقت هیشین و اسپنوای بهار که بیجا
خلقه خواسپی زهار دویده حادثات تفنوده پای سعی قضا نفرسوده روسیان با سپاس
آتشبار حمله آورشده دیکربار غازیان را از تردد بپاسبانی ضعف رودده داری غالب کشته بنوبه
مساکین جنود زمینه بوسه دند که آواز بخفته و آشوب برخاست دیکربار از اطراف و جوانب پورش عظیم
کردند غازیان و توپکشان فی الفور بر بروج و باره عروج نموده دست بآلت مقاتله کشوده و خصمان

ویران کشور روم را که هجوم آورده بودند بضرب بکلو و تمشک دفع نموده و در اثنای تعاقب تیر طلبی کثیر پیش سهام قلعه برسانند و کاری از پیش نبرده از آنجا قلعه گیری دیگر تر حیثه مذالق و مدت محاصره از بازگشته مجدداً روز بر دژ محصوران دلیر تر و پرویان را پای استقامتشان پست پی در پی تا از تردد قلعه گیری دیگر تر حیثه مذالق و مدت محاصره از محافظان قلعه تخصیص غازیان قاچار چقشایی مرزد و سپاه نهای غرب و پسر بترهای نمایان و جلادتهای سکرف نطفو آمده مورد تحسین و دست داد گردیده هر چند رویه تذلل جهه خود نموده اثری بر سعی ایشان مرتب نگشت و مدت محاصره بامتداد آذوقه در میانه لشکر تخصیص پذیرفت بلکه نایاب گشت و جنود سپه ماهوم آورده چاری در میان آب طایفه شیوع یافت چنانچه هر روز جمعی کثیر براه عدم میشتافتند و سردار بالکلیه از تسخیر قلعه مایوس گشته مکرر ایلچیان سپیا فضیل آقا نامی از معتمدان رویه بحضرت اشرف فرستاده تقاضای صلح نمودند و رفع الجاله عذری چیده و ایلچی لشکر کشی الماموده اسپتد عاموذکر از طرف مرد و صاحب خود با عقل و هوش فرستاده و سوذکر شرایط صلح سابق را باو گفت و شنیده نموده بدانچه صلاح دولت طریق بوده باشد از جانبش بعمل آید بنابر آن در کرت اول سارو بیک پیکدلی و بعد از وچراغ سلطان کرامپار اسپتاجلو با طپکری رفت و شرح آمد و رفت ایلچیان و قضیه حالات در ذیل مرقوم میگردد و چون برخی از مخابرات قلعه و قلعه داری سپاه ظفر پناه مرقوم قلم پیما گردیده اکنون مناسب چنان دید که وقت یافتی که در خارج قلعه نمایان این دو لشکر مظفر پیوسته بر سبیل اجمال نگاشته قلم وقایع نگار گردد ذکر قضایا که در اثنای محاصره قلعه فیمابین غازیان قزلباش و روسی در خارج قلعه در خوف نگاشته اعلام عبرت فرجام گردید چون عسکر ظفر روم بارد و ان رسیده محاصره قلعه پرداختند حضرت اعلی شاهی جهت تفرقه و تبعیض آن گروه اشقیا عساکر نصرت شعار را چند گروه کرده هر گروهی را سرکردگی یکی از عظمای مجربی قرار داده که در جنب وقت و اقتضای زمان در کمین فرصت فرموده حسب المقدور دست برد با موذی مخالف بجنود مشغول گردانند که کل آن سپاه نگاهدار قلعه شوند پرداخت و سپارزان جنود مسعود بکمین اعدا سپته چهار طرف اردوی مخالف را احاطه نموده هر چند روز در طرفی نوای جلادت و دلاوری سپید اذنه در هر گوشه و کنار و سنگرهای نمایان کرده هر روزه سرور زنده و خرم بنظر اشرف میرسپاذند اگر کل وقایع و قضایائی که روی داده بتفصیل در رشته تحریر درآید موجب تطویل میگردد از آنجا که چند قضیه اقتصار و اختصار نموده ذکر آنرا که چون در اردوی مخالف ذخیره نایاب

بود کرده وی از میران سپنجی و الای پیکنان سر کرده جماعت آنت اعلانی شده تا موازی ده هزار آب و سر و ذالع بحساب ناحیه کرانی که سمت راه ایچوان است مطلب ذخیره رفته شده و اعلام قلچیان از نیوا قعه آگاه گشته باعساکر فارس بر سر آن جماعت رفت و در حینی که آن گروه به تصفی بپرسیده اکثر بجانها در آمده قلچیان مطلب ذخیره مشغول بودکه غازیان چون بلای ناگهان سر رسیده جبک در پیوسته و به یزدی اجتال آن هشتگیر را مغلوب ساخت تا موازی یکهزار و پانصد سر و زنده و دو سه هزار رأس دواب را اسیر و اخذ به دست آورده بقیة السیف فرار نمود و بعضد تشویش بسیکر خود پیوسته و دیگر اکثر اعلام قلچیان با طاق حسن خان و امرایی که همراه و کلب علی جبک شاملو از پیش آمده باو ملحق شده از قلعه در رده خانه موسوم بکرلی جایی اقامت داشته جنود روم قریب بچهل هزار کس و شصت و هشت آلای گرجبار تزلو اعلام است بعزم محاربه امرای مذکور در حرکت آمده مذجاسوسان و جاسوسان قرچغای جبک خبر غریمت آن گروه را بنود و اخبار نموده و امرا احتیاط ورزیده اردوی خود را از آنجا کوچانیده بالاتر فرستاده و سوذکر سپاهی سیل پیشه مترصد پیکار را پسته و مذکر طلیعه سپاه مخالف نمایان شده چرچیان جنود و قراولان سپاه کنعلی خان حاکم کرمان و جبک و ردی جبک و وکیل اعلام قلچیان و سپارزان پای جلادت بمیدان محاربت نهاده و در حمله اول تاب ثبات نیاورده و از هم چرچیان جنود روم را متسلیل و دستگیر کرده و در این اثنا لشکر قزل روسیه با غلبه و از دحام تمام جلو ریز معبر کرده در آمده مذکنعلی خان که کمنه سپاهی کار دیده جبک آزموده بود صرفه در جبک ندیده خود را پس کشیده و بقول ملحق شده و در کوه محل مناسب رجعت محاربه را ختیار نموده چنانچه صرفه کار در انحاصف آرای کشته جبک و ردی جبک از عزم رجعت و خود رایی باکروهی جبک اپسته و در تاب مقاومت نیاورده و در بازگشتن با چل چنانچه نفری از لشکریان پیاده و مردم مجهول در معرکه صنایع شده و بقیة لشکر را بهزیمی حشر صرفه در پیش آمدن ندیده و همان اکتفا کرده بازگشته و دیگری اکه خلف جبک سعزه وچی در فقا باکروهی از جنود قزلباش کمنه کبر یکفر سخی طلعه اقامت نموده قراول دیده بوده مذاز آمد و رفت قزلباش طلعه واقف گشته گاه و بیگاه میانه ایشان و سپارزان جنود و قزلباش دست بازی واقع میشد روزی زود میان دلیری کرده پیشتر آمده و جبکجویان جنود و قزلباش تیز تیز عنانی کرده میبایدنه آن کرده و در آمده و در پرو پسته جهانگیر خان بختیاری که از امرای ابرز لشکر است و با دو بیست کس از الوار عرد و عم و دیگر سفرر رکاب اقدس عرافت خلف جبک ما مور بود و ایشان با بندک مردی بجنود روسیه کرا اضعاف مضاعف اوبوده حمله کرده نزدیک باآن شده و بود کرگرفتار کرده برطبق نام منبیه بخشش باری کرده بزود

بازوی مردانگی و معاونت جوانان دلیر سپاه منصور دفع نکایت خصمان مفوده بسلامت مرجوع آمدند و ازعساکر منصوره و ثروتهایشان مردانگیها بظهور رسیده و بعد از نجاته و نصرت از مجارب بازداشته سپاهیانه خود را پس کشیده بمقام خود آمدند و باینکه زرمیه فتح بعد و میرسیده مذهجرات پیش آمد مکرر و ایشان نیز بمقام خود بازگشته **دیگر** انکه جمعی از زرمیان و طایفه اکراد از اطراف واکناف بابروان می آمدند خصوصا مقتضی و سلطان کنگر لو حاکم پنجوان که بخبرداری آن راه مامور بود بآن کروه دوچار شده و بعد از حرب و قتال جمعی کثیر طعمه شمشیر کشته اموال و اثقال سپاه غنیمت عساکر ظفر شعار شده شتران سرکار حافظ احمد پاشا که از انجا ذخیره می آورده مذ بدست درآمده و داخل غنایم مذکور شد **دیگر** انکه در هنگام ارتحال زرمیه و لاور پاشا و جمعی دیگر از عساکر وان و دیار بکر آنولق خود را کروهی از زرمیه فاکرا و از پای قلعه طرف وان بسر پستاده بمتوریک لیسا ول صحبت اوباغی باجمعی ولاوران پرخاشجوی بر سپاه ایشان رفته بعد از محاربه بظفر یافته غنایم موفوره بدست آورده **دیگر** که دو پسش الدین کوکر بیکزکری و ضبط راه قارص ارض روم مامور بود مکرر او را آزاده میرود این دو بار خود و محاربات بوقوع پیوست و دو پسر بهای شایان کرده چاووشان کرد ازروم آمده احکام از خواندکار بسرداری آورده بود و جمعی که از نژاد سردار مزبور رفته عوالض و مکاتیب میرسیده مذ بدست درآورده مجموع آنها مکاتیب و مراسلات ما بنظر اشرف درآورده مذ **ذکر مراجعت سردار عسکر روم و کشکوی صلح میان او و ایشان** چون سردار عساکر روم از قلعه کری باز پس کشته کشکوی مصالحه میان آورد و شرایط صلح سابق را اعاده نمود و بکجراغ سلطان ظهار نموده بود که بعضی از شرایط صلح که بمیانه منصوح پاشا و قاضی خان صدر رفته ارتیاده بود از جانب قزلباش مرعی و مسلوک نکشته حضرت اعلی در جواب قرمودند که از جانب امرای که معاهد و چیان باشد ظهور یابد شرایط صلح کما ینبغی بوده ایشان همتی فحص چیان کرده دیگر باره آتش فتنه را که فی الجمله بسکیش یافته بود مشتعل ساخته صدور نمایند که در ایام مفتت بحر بحیش خواهای طرفین که در ایام صیام بوقوع پیوست و حسران بیاد آخرت چه منفعت بدین دولت رسیده اکنون که در مقام اصلاح درآمده اند ما راسخن یکیست و اگر در شرایط صلح سخنی داشته باشید اگر منصوح پاشا در حیات هست قاضی خان در حیاتست و بعضی از پاشایان که همراه اند مثل لاور پاشا و باقی پاشا و حافظ احمد پاشا از آنچه مطلع دارند و پستر ما بچی آذربایجان که معتمدان طرفین تشخیص داده اند لهذا ایشان در میان آیند اگر صلح داشته باشند قاضی خان ما نیز مسلم که در مواجهه پاشایان مذکور تدارک آن شود و حسب

الاستدعا قرار یافت که قاضی خان با دوی زرمیان رفته مجددا فیمابین قواعد صلح استحکام پذیرد و در تاریخ هیبت و نجم شهر شوال که همسنوا قاضی خان با ایشان نرسیده بود سردار اکرم نژاد امیر کونه خان بطلقه فرستاده و اعلام نموده بود که میانه ما و حضرت شاه عالیجاه صلح واقع شده و بطلل انتقال کونه شیخاب ارض روم بازگشت قاضی خان در راه با ایشان برسیده سردار پاشایان لوازم اعزاز و احترام بظهور آورده از پیم قاضی خان و تباش تا ارض روم باو تکلیف همراهی کرده مذ و در انجا مقدمات صلح و شرط آنرا بهیچ سابق کنگر نموده او را از ارض روم مرخص نموده خود با خواص و اعیان روانه استنبول کرد و در این آمد و رفت قریب چهل هزار کیس از جنود رومیه چه در پای قلعه و چه در محاربات خارج قلعه و چه از سرما و بیماری رخت بسرای آخرت کشیده مذ اسب و استر و اشتر که از فقدان علیق سقط شده بود از شمار و حساب بیرون بود قاضی خان و رفقای او لعل میبوده مذ که در هیچ یکروز تاب توقف و مجال آسودکی نداشته و در هر مرحله از مرحله چنان که وقت میشده مذ قریب پانصد سیصد نفر در رسیده از صدم بار برداز چنه و خرگاه بر جا میکذاشته که کویا اردو کوچ کرده و نصف لشکر مکه بیشتر پیاده میرفته مذ و در آغاز محاصره قلعه و کرجی حرب و قتال خواجه جلی اکبر اصفهانی که از اتباع و مشایخ ذوالقدری و از اعیان ارباب قلم سرکار جا یوست سبق در عالم رومی داشته بوده بود که از بعضی سوال کرده مذ که حقیقی حادث شده دو لشکر قریس یکدیکر کشته اند آیا فتح و ظفر از کدام طرف خواهد بود. آنشخص این عبارت که در عالم رومی القا شده بود بوزن درآمده تاریخ فتح توانند بود یا نه با صافه قاعده بوزن درآمده و از نزاعات و اختلافات موافق تاریخ انشاء و از حکمی قاعده بنظر نیامد و رسک لعظم و رسم آمد زیارروم از هر بسپتیر : سر کرده اعراب زکرد و خلی : آراست زهر دفع او شاه و جهان فوجی زجنود وحی صعد زیب چلی : برست کز بخیش از لطف آب : برزومیان خویش و ایان علی سخوانست یکی زسبد کان شاه : در واقعه چند زقضای اله : تاریخ دو کرده و فتح از جانبست کاین فتح از خی سود یا رنیک چلی : نشنیده زما نی کز یکفت زجیب : فتح از پسر علی عالیجه و بیکی وین نادر و کز این ای لطفی : تاریخ فنای او شد از الطف علی : الفصه چپاس الطاف آلهی و الطاف بواطن قدسی مواطن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و حضرات معلمات الهیه معصومه هین صلوات علیهم اجمعین بظهور و نصرت قرین حال منتبان دودمان ولایت کشته چندین هزار نفس از ذکور و اناث شیعیان اهل بیت که در قلعه بودند از آسیب و شمشیر نجات یافته مجموعه سرور خاطر هواخواهان دودمان قدسی نشان صفویه کردیده فی الحقیقه آنروز سعید میانه ایشان

عید کشت خواجه محمد یوسف قزوینی کزاد باب تسلم و اهل استعداد بود این تاریخ گفت بیت

چون که سر از اشکر روم ۱ داد و ملک ایروان کرد بدو ۱ دو سه ماهی بود در قلعه نشست ۱ مدتها

بر بساط عزم چید ۱ دید کز بیخ شیعیان علی ۱ دید لشکر بیش از حصر و بسیط

گر کم بر میان برست ۱ چار و ناچار فرصت از خویش گریخت ۱ ماه شوال چون به پشت گذشت

دهه آخر بین جنب رسید ۱ دولت شاه دین مساعد شد ۱ لشکر روم منهزم گردید پی

تاریخ آن حزد گفتا ۱ آمد امروز شیعیان را عید ۱ بعد از معاودت لشکر روم چون

حضرت اعلی قلعه جدید ایروان را که در پنج یونت میل حسن عشره الف امراء و عساکر منصوره

بر تخت داده بودند تا غایت مذبوح داده وی آغوش را بجانب برگشاط فرستاده جنس تعیین

با جمعی از معتبران بساط الله پس ایروان تشریف برده یک دو قلعه را بخطر احتیاط در آورده

امیر گونه خان و سرداران قلعه را بنوازشات شاهانه سرافراز فرموده امیر گونه خان در ازاء این مراحم

بخطاب سارو اصلانی معزز گشت پس المشهور مشهور است که رودمیان قلعه داری از نوع یکیک است نوعی

از قلعه گیری بطریقه غالب خایف ازیرا که چهار دیوار قلاع میتین رصین که یکی از آن قلعه رفیع

البنیان قسطنطنیه است بجده و غلبه از توپخانه گرفته آمده و در این دو شبوه بر جهانیان ثبوت پیوسته

فرزندان دولت ابد مقرون شاهی غل آهنی مبارزان جزاور تباش عزم در قلعه گیری بر رودمیان

خایف آمده چنین مسموع مستمعین مثل قلعه هیزر و قلعه عتیق وجه یروان و کجور و شاخی و

دربند و حلیس و غیرهم که بر یک مشتوی بر دان کاری و عمارند خایر دیران قلعه بود چنانچه مسطور

در این صحیفه هر یک در محل خود رقم تسطیر پذیرفته دفعه غلبه از رودمیان گرفته دهم در قلعه داری

تاج آمده تا دو ماه و نیم بازیاده از یکصد هزار مرد قلعه گیر جدال نموده قلعه ایروان را حصانت توأم

با باسلطان قلعه رفیع گرازدرویشان یکه دار صاحب شده و بدست این رباعی در این باب گفت بیت

تا عهده تو کس قلعه زرومی نگرفت ۱ کز قلعه کس از غرب و بومی نگرفت ۱ اقبال محمد قلعه گرفت از روی

یک قلعه ز لشکر تو رومی نگرفت ۱ حضرت اعلی بعد از مشاهده غرابت نصیب فتاح قرابت

الطاف داوه در نخجوان لسان عساکر ظفرنشان پرداخته لشکرهای ممالک را رخصت فراغت

اوطان داوند و خود با ملازمان رکاب اشرف از راه دره علی بر برگشاط آمده بار دوی آغوش پیوسته

واز انجا سکنای کنان اقبرا باغ و کنار آب کر آمده چون هنوز قلع و قمع کرجیان ضلالت نشان

مکنون خاطر عزیمت سرشت همایون بود اطلاق ینه داده بود صحرای دانقی را از اعمال سکی که در هشت

گرجستان مناسب فتاق دیدار آمد گرجستان عبور فرموده در دانقی طرح فتاق انداخته قاضی خان

صدر کرد از حضور دوم از سرداران جدا شده بود در دانقی باردوی همایون رسیده بشرف بساط بوسی مشرف گشت

و مقدمه قاتلر در شرایط صلح با سرداران و پاشایان گفتگو نموده و بر نهج سابق قرار یافته بود بعرض رسانید ما حصل

بر احوال و اعمال آغوش چنین است بر نهج سابق صلح چنانچه رسم آبین سلاطین کشور گشاست که ع کز صلح و

صلح کرجک دگر جنگ نشیند چند رفت زیرا که جمعی از عظمای روم که در این هنگام صاحب اختیار دولت عثمانیان

شده بنا بر باد باد جاه و حشمت و دشمن ربته وزارت محمد پاشا را در هوای فرمانبرداش و قلعه گیری بقتضیه رسم سلطان

احمد خان و ما از منصب وزارت اعظم و سپه سالاری عزل نموده خلیل پاشا وزیر اعظم و سردار شده در سال یکهزار

سیصد سیزده و عشرین و الف است لوای توپ آماده کرده در آن سال در یاز بکر فتاق نموده لشکرهای ممالک

روم راجع نموده در سنه یونت میل سبع و عشرین و الف بجانب در حرکت آمده جانی بیک کرای خان پادشاه قرم

تا تار که معاونت طلب داشته باموازی بیست هزار کس پس از جنود تا تار بولایت روم در آمده بود با دویست هزار

و الحق فتاق داوند کرد سال آینده در سفر قزلباش رفیق سردار باشد و از مدقول العهد بر آن قصد

غافل نماند است که مشیت امور عالم و نظام احوال بنی آدم منوط بتقدیر ربانی و قضای سبحانی است

انچه دانسته آن میشود ۱ هر چه خدا خواست چنان میشود ۱ زیرا که در خلال این احوال از قضای ملک متعال سلطان احمد

خان پهلو بر بستر ناتوانی نهاده رخت بسرای آخرت کشیده رفت تا عالم دگر گردید چون دو پسر کودک خرد سال داشت

ارکان دولت عثمانی سلطان مصطفی برادر سلطان احمد را که نجابت عقل و آشفتگی دماغ سمت داشت و به نجابت تا حدی

سالم مانده طفلش پنداشته بود نه پادشاهی حقیقتا گردند بعد از شش ماه که نام سلطنت و پادشاهی بر او اطلاق کردند

جمعی از عظما و ریش سفیدان از سلطنه او دلگیر گشته بسلطنت سلطان عثمان پسر بزرگتر سلطان احمد گرد آمده دولت دوازده

ساله بود اتفاق نموده و سلطان مصطفا را خلع کرده سلطان عثمان بر سریر دولت عثمانیه جلوس نموده و به پادشاهی

گرجستان مشهور یافته بود خلیل پاشا و جانیک کرای پادشاه قبچاق سبع و عشرین و الف لشکر بیحساب جمع

در ولایت هرات محاربه با اتفاق افتاده و بنیروی اقبال قرین فتح و نصرت قرین حال صنادید آن دیار

صدمه گرد بید خلیل پاشا نتوانسته بر سر دار سابق صلح راه سپرده ساخته خایف خاسر برگشت و در این آمد و رفت از طاعه

تا تار خبر انتقال پادشاه روم واقع شده هر خبر آن و آمدن صبح اثری بر این لشکر مترتب نگشت شرح آن

و بازگشتن خلیل پاشا و جانیک کرای و کیفیت محاربه ایشان با جنود قزلباش که بچه قاعده بود و دیگر حالات

و قضایا که روی داد اگر عمر باشد و توفیق رفیق گردد بنوعی که در رصد رقم تسطیر پذیرفته در مجلدی

علیحده گرآغاز قزلباش دوم است از جلوس قدس سمات همایون شاهی ظل الهی در رشته تحریر انتظام یابد

انشاء الله تعالی اکنون وقایع قشلاق را بر صحیفه بیان میکارد ذکر لشکر فرستادن
بر سر بقیه السیف کرجیان کافته و آنولایت از مصادمت پرداخته چون در برابر حمایت
وبای ربی که از ظهور رشت ناوان و کرجیان صفالت نشان کافته ملهوز ریافت عنیرت شاه بنده و حمیت
حسروانه اقتضای آن چنود که کفره آنولایت بنوعی معروض تیغ سیاست و اسقام کردند که دران
زمان و ربط و یارای بشجلد عصب حیاست لعب چنان سوخته کردند که از آبادانی و صامت و ناطق
آثار نماند و در اول سپال که رایات جهانکشا بدان صوب در حرکت کافته خلق آن دیار بنوعی
معرض قتل و غارت و فنا، اسیر و خانه ابی و حسارت در آمدند که آنولایت مصداق
لیس فی الدار غیره دیار کردید هنوز از حدت طبع و آتش مزاجی سورت غضب شاهی بسکین
نیافته بود و مسامع جلال رسید که دلو ملک شیروانی و داود کرجی و طهماسپ قلی ولایت کاخت
آمده و معدودی از پراکنده کان رعیت و سپاهی و کرجی از اطراف جمع آورده در هر موضع و
چند خانوار غارت زده و پریشان مسکن کرفته لهذا جمعی از قزلباش و غلامان و تفنکچیان را بسر
کردکی عیسی خان قورچی باشی بر سر ایشان نوسپاده و جنود ظفر ورود مباکن آن بخت برکشتکان
در آمده بخت و لایت صفی را پاک کرده بدان طمه شمشیر آبدار و زنان و کودکان اسیر غارت
ظفر شعار عیشه بدان از مبکس داده و مبک و رفقا جزیافت بر سر ایشان ایلغار نموده از صعوبت
راه و دابنوعی پشه و جنکل و شوارع را برف پوشیده بود سوداری ممکن آن سپه بنجان
رسیده بدانا ایشان لحظه مشیر از دور و داشکر آکاه کشته اعمال و داشتال اندا خته با معدودی
خود را بر پس اسپان کرفته از راه مکاشف بر برف بحال طرف داغستان کریخته بنوعی بجانب
ایشان در نظر بود که طلیعه لشکر بمباکن ایشان رسیده و دست از تعاقب باز نداشته بدیجا
رسیده بدانکه در میان برف از سکی راه یک می بایست رفت که رفتن دو سوار بهم دچار
میشود و کرجیان اکثر اسپان خود را با خورات میش انداخته خود جبک کنان پیاده بصد فلاکت
در میان برف یک یک و دو دو طی مسافت میکردند حسین علی بیک برادر سپهسالار اکرچه از دولت
کود در معاقبت ایشان بر دیکران پیشی کرفته بود بزخم تفنک از پای در آمد بعد ازان مکر بیک یوز
باشی اهل علی ولد ابو القاسم بیک آقا دار باشی رسیده است حلاوت میش بدو در حالتی که
تیری در کمان نهاده سیجاب کفرده می انداخت تفنکی بر سینه خود و طلیعه میر شاح میں باشی
اصفهانی از عقب می آمد اسپ یکتیر بیک را بدست آورده سوار شده بود او نیز در اثنای تفنک خورده

زخم کرده بعد از مراجعت در اردو فوت شد چون بدینطریق بتعاقب معدودی اشتغال نمود موجب
تضییع جوانان کار آمدنی کشته و آفتاب نیز غروب کرده سپاه در آمدنان باز کشتند
و از بقیه تیر آن چند نفر مطرود و طاغی از چنک اجل خلاصی یافتند امادر این یورش تا موازی دو
هزار اسپ کار آمدنی که زنده و خلاصه کرجی بود و مذود بر سرحد خود را حفظ نموده بدست در نیامدند
بود و در این مرتبه از شدت سپه ماه و بسیاری برف که شوارع را کرفته مجال حرکت و فرار نیافتند
بدست در آمدند و غنیمت بسیار نصیب عساکر ظفر شعار کردیده سالم و غانم باز کشتند و از
طایفه کرجی در آن دیار نماند و چون طرف شمالی کرجستان مذکور بداغستان پیوسته و همیشه
مردم داغستان بطریق فرزدی بدان ولایت راه یافته و غارتها کرده بودند بیشتر از پیشتر
آمده بدیه تفحص و تجسس اسیری پرداخته ندا کردند که شته و کنار میان بیشه و جنکل خلیلی مانده
بود نداز خوف و بیم لشکر و مردم داغستان خود را بولایت دیار و باسی چون و کار پتل انداخته
مجملا بوجی از آبادانی در آنولایت نمیرسید و محض جهالت و نادانی ملهوز رشت چنان ولایتی که
بهر ساله الوف الوف مسافع و مداخل او بود و بران کشته صفت قاعاصف صحا کرفت و اثری
از بقایه اهل و جمعی از کرچه کر و زکم و آسخه رو و جهود مذا و سپه هزار خانوار از بیم جان
و اسیر و غارت بجلا راضی کشته اراده رفتن دار الامان مازندران کرده و حسب الفرمان
مقتضا جریان دست تعرض از ایشان کوتاه کشته روانه آن صوب شده و بسلامت
فرح آباد رسیده رحل اقامت انداختند **از سوانح مشهوره** چون مسامع جلال رسید که از فرار
و التجی کردن رعایای حاکم کنجه اندر فشرت ملهوز رشت عصیان ملهوز آمده و جمعی مرافقت او اختیار
نموده چند نفر ملازم محمد خان زیاد اوغلی حاکم کنجه را که در میان ایشان بوده اند تعاقب آورده اند
در اینوقت که الکاء روم کور محل نزول و قشلاق سپهر یار مظفر منصور بود سرکشان و سعدالتان
آن طبقه را معرض بر عقوبت آورده بعد از ظهور عصیان مورد سخط و غضب شاهانه کشته سپاه ظفر پناه
و جمعی دیکر را که محل اعتماد و بنود بدان از آن ولایت اخراج کرده بجرح آباد فرستاده بدان در
قشلاق مقام و اغستان و طبرسپاران کسان خود را با پیشکشهای لایقه بدرکاه جهان پناه فرستاده
بخلاع فاخره و نوازشات وافره سرافرازی یافتند و مهمات صروره را بحسب آن حدود حسب
دلخواه سرانجام یافت و زمستان در بورت قشلاق به تیغ اسقام بعافیت و خوشدلی
بسری کشت چون در این سال اعادی مخذول العاقبة مکوب کشته چند بن هزار به تیغ انتقام

مجاجان معرکه تحیر او عدم چهار البوار شتافته و لشکر بیشمار چنانچه مذکور شد گاه
نشاخته با ذکر دیده مذلت و حضرت قسمت بین حال اولیای دولت بود الملک چشم زخمی که از
اصابت عین الکمال لازم بود در حزب اساس وقوع یافت از سوانح انکه در اواخر این سال
موازی یکهزار و دویست نفر اوزبک خونخوار بسرکردگی محمد قلی دوراز امرای اوزبکیه سپاه
دوازده ماهی سرحسن و هراة آمده حسنرو پسلطان حاکم مارو چاق با جمعی از عرب زنان
رزم آزمای ازمارو چاق بمدافعه ایشان کمر بسته روانه شد ابن حسین خان حاکم سرحسن
ابن میرحسین سلطان مسخر و زحمک مشهور با فوجی از طایفه چغتای که همیشه در آن حدود
باوزبکیه بنزاع آزمایی کرده مردانگیها بظهور آورده اند بجنبه و سلطان علی کریده باخلاق
اوزبکیه رسیده نزد و از جا بیفن دست باکت قتال برده فیما بین حرب و پوست حنرو سلطان
از مجالت و غرور شجاعت و خودرایی چهتابی کرده در محل مناسب طرح جنگ انداخت اگرچه
کوششهای مردانه مؤدا عاقبت مغلوب گشته از معرکه بدرون رفت ابن حسین خان
که گونه سپاهی کار دیده جنگ آزموده بود خارج قرار بجز فرار مواتنست داد و براوزبکان
حمله مؤده در اثنای کیرودار میرسلطان حسین نام پسرش بقتل رسید و از واقعه
پسر فی آرام گشته نخواست که قرة العین خود را بیاد داده خود راه سلامت جوید چندان
تلاش کرد که چهل نفر از غازیان چغتای از کمین اجل مشربت واپسین شهادت نوشیدند غازیان
چغتای بعد از کشته شدن ابن حسین خان خود را بطرف خوی که جنگ گاه بود کشیده و ایخارا
خندق و حصار خود ساخته تا آخر روز خود را حفظ مؤده مردانه از آنمعرکه بدر بردند
در هنگام واقعی این خبر رسیده و بعرض اشرف رسید عواطف شهریاری که همواره باحقاق
حقوق خدمت گذاران جان نثار متوجه حال بازماندگان بود مظهر حسین پسر دیگرش را
جای پدر برتبه ایالت و خانی سرافراز فرموده الکا و اقطاع پدر را باو ارزانی داشته
در این سال علامه العلمائی فی زمانه میرزا ابراهیم الحسنی همدانی که شمه از اوصاف حمیده
و فضایل اخلاق پسندیده آن دانشمند در صحیفه اول این دفتر در تختگاهی شریفه ساداة
و علمای زمان حضرت شاه جنت مکان رقم تحریر یافت جهان فانی را وداع مؤده کتب
خانه حیات سازا صحیفه هستی پرداخت میرخانی کرمانی در تاریخ واقعه میرزا گوید بیت
مرغ روح روان ابراهیم ۱ کرد پرواز سوی باغ نعیم ۲ آن بنی سیرت ولی نظرت

که عدد مایش مه بهر بود حدیم ۱ مختصر شال فوت بادل ریش ۲ عدد رو باشد مقام ابراهیم
مراد از دل ریش تحصیل عدد باست که بمقیمه هزار و چهست و پنج است و دیگر از متوفیات سید
مبارک خان والی عربستان حویزه است که در این سال باجل طبیعی در گذشت وی سید شیعه
مذهب پاک اعتقاد بود بعد از ارتحال شاه جنت مکان بزور بازوی مردانگی آنولایت را بحیطه تصرف
در آورده بنوای حکومت بر افراخت قبل از جلوس همایون و ایام فترت بعضی اوقات با امرای
قزلباش در مقام خلاف در آمد اما بعد جلوس همایون غاشیه فرمانبرداری بر دوش گرفته
آثار عبودیت و اخلاص بظهور می آورد و پسید ناصر پسر خود را در اوان کودکی جهت ارزیابی مراتب
اخلاص بپایه سریر اعلی فرستاده در ظل تربیت شاهانه منشو و نما یافت در این سال حسب الالتماس
پدر او را حضرت عربستان دادند بعد از فوت والد حسب الامر الاعلی جانشین و متصرف
ملک موروث گردید اما او نیز در اواخر این سال مریض گشته در عالم جوانی وداع عمر و زندگانی
کرده متقی بیافت حکومت عربستان حسب الالتماس عظمای قبایل بسید راشد برادر زاده
سید مبارک تفویض یافت شرح حال او انشاء الله تعالی در وقایع قسم ثانی مرقوم مسکردد
دیگر از متوفیات میرفتاح میباشی اصفهانی است که در کرجستان چنانچه مذکور شد زخم لشکر خورده
چون بارودی معلی آورند عسر پسری کرد عنایت شهریاری پسر رشید او را بجای پدر منصب
مؤده میرفتاح ثانی لقب دادند مطلب دوم ختم کتاب
سخنوری و مشاطگان افکار نکته پروری که در سوابق زمان و سوالف دوران صور پریکر
چهرگان معانی و عذار شاهدان الفاظ را در نظر خواهندگان عالم شوق و آرزو مندان
شواهد ذوق بصد عجز و دلال و آرایش خط و خال بجلوه در آورده چون نغمه سیان تجارت فرصت
در روب عرصه صورت و غارت جهان معنی کرده اند سخن هرچه آن گفتنی گفته اند
بر دوم دانش همه رشته اند خاصه راقمان صحایف انشا و اخبار و مورخان حدیقه آرای تحریر
گذار که هریک اعلام عنبر خامشان زباده خوشگوار معنی پرور و هوای سخن سرایی از سیمین اقلام
خود پسیه ایشان عنبر آمیز لآلی بلیغ در نثار شاهوار آویزه گوش و گردن مستعدان
روزگار و صنایع و بدایع کلک گهر سلک آن سزمندان نادره کار در عرصه جهان
یادگار است هرچند دست آرزوی طالبان لکنات معنی از دامان سراوق اقبال
پیش دوان دارالملک سخن کوتاه است و محل انصاف گزین از اسپار کلمات حکمت آئین

حکمت آمیں ایشاں حسنہ و آگاہ دل طبع سلیم و ذہن مستقیم بمضمون ایں مقال کہ پت
گویند یکبیتی سخن تازہ نماندست ؛ ایں نکتہ نامعقول ال نکتہ گذارست ؛ در دہر ہر عزیزہ
نماندست و کرنہ ؛ در پردہ غیب است ہنوز آنچہ نگارست ؛ راقم ایں خطاب مشکیں
نقاب از پردہ حجاب بیرون آمدہ میکوشد کہ ابواب فیوضات الٰہی ہموارہ بر چہرہ آمال
طالبان حق اہر معنی کشودہ است و مخزن لآلی بحر سخن سرایی ہرگز از جواہر نزواحسنہ
پیرایی خالی نبودہ پت کس نیزد احت در جہان ہرگز معدن از لعل و بحر از مرجان ؛ ہرگاہ
طبع سخن گذار بر بارہ جو یای اخبار صفحہ رخ خواہش بر آرزوہ بنگارد و در آمدہ خود را مستعد منتظران
بکرمت ازلی کرداند چوں سایلان کوی امید در یوزہ ہر مقصد اعلی و مطلب اسنی نمایند
بلا شبہ و شایبہ بحصول مطلب و وصول مقصود کامروا میگردد پت تو ہم بقدر نظر شوق
کمال و قابل قسمت ؛ کہ منقطع نشود فیض ہرگز از فیاض ؛ ماحصل ایں کلام ارقام انکہ
راقم ایں نسخہ عالم آرا دیباچہ کتاب بعلم حبارت رقم نگاشتہ کہ صادرات احوال کرامیے
حضرت پادشاہ و الا کروں بارگاہ سلاطین زمان زبدہ و خلاصہ خسروان و ایران
عرصہ جہان کہ از روی صدق و اخلاص خود را غلام خاص حضرت امیر المومنین و امام المسلمین علی ابن
ابی طالب سلام اللہ علیہ و اولاد المعصومین میدانند بلکہ از خلوص عقیدت و پاک اعتقادی
کلب آستان ملایک آشیان آں حضرت میشمارد و بداں افتخار دارد بتبریح رموز نبی التزام قلیل
عبارات و سلاست الفاظ و اپسہ تعارات بعید کتابت در آوردہ بر صحیفہ بیان میگذارد کہ مستعدان
روزگار و مورخان بلاغت شعار را مصالح دوست اندازی باشد بحمد اللہ و المنہ کہ توفیق
مساعدت نمود آں یادگار وقایع زمان فرخندہ نشانش را از زور و لادت با سعادت کہ ساحت ملک
و جود اساس از پرتو انوار سلطنتش فروغ بخش عرصہ جہان بود تا زمان فرخندہ نشانش را از زور و لادت
جلوس سنہ خاص رو ایالی ایران در صحیفہ اول و او اوان جلوس ہمایوں کہ مسند جہان آرایی ممالک
فسیح المسالک ایروان و کشت خیز ارجمند اجداد عالیمکان بوجود مسرت خیزش زینت و زینت پذیر رضہ
الی غایت کہ از سنہ یکہزار و ہجری بحسب و عشرین و الف رسیدہ و یک قرن سعادت اقتران از ایام
فرمانروایی و ایں او راق کہ یک مجلد از صحیفہ ثانیست در رشتہ تحریر کشیدہ رقم اختتام پذیرفت امید
چوں سلاطین زمان و خسروان عرصہ جہان نظر بر آں دیباچہ اقبال مآل افگنند کاجہای
سجدہ و قوامیں پسندیدہ و اش را دستور العمل کردہ و شعار خود سازند امید میدارد کہ اولاد منتظر

طبع ہمایون آنحضرت افتادہ دستار باب صفحہ وجیہ و ہر زہ درایاں چہرہ از اذیال
خاطر ہر زہ آں کوتاہ دست کشیدہ باشد و ثانیا پسندیدہ طبع مطالعہ کنندگان اخبار و طالبان
آثار بودہ از مصاقش مخطوظ و از فاوی آں طبع و مسرور گردد و مکرر بشنیدہ بودن ایں مقال
پت کس از پند ہای باستانی ؛ کنی تا کی گفتار کس کوشش ؛ ز نگلکم نکتہای تازہ بنیوش ؛
و اللہ تعالی از آغاز قرن دوم جلوس ہمیوں کہ نزیاں حضرت صاحب الامر
متصل باد اگر عمر و فا کند محلدی علیحدہ ترتیب دادہ خاتمہ کتاب را کہ صدور فتر
ایامی شدہ و تا آں محلد انضمام دہد پت خداوندا ز لطف فی کرامت ؛ مرا جاوید جرم
آبرو نت ؛ شب بخیر ہمیا ہم روز نکو ہا

بدین صفحہ رقم فیروز
گردد آن
نت
گر

کتابخانہ
جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۶۵ قمری

بعد از حمد و سپاس خالق آسمان و زمین و ستایش و ثنائش و درود بر جان پاکترین کسی که عالم ابداع و ایجاد بوجود شریف او زینت و آرایش یافت و بر یاران و خویشان و اصحاب او که بنشر علوم و آداب دین و ملت و نظم امور و احوال رعیت و سپاه و ضبط ممالک و بسط عدالت و انتظام و آرایش مملکت و آبادی و عمارت دنیا و آخرت همت گماشتند و بعد از آن بر سرور و فخر پیغمبران و رهبر و پیشوای مرسلان ختم کنندهٔ ابواب سلطان ممالک رسالت و مقتفی صدور آثار نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آل و عترت طاهرهٔ او خصوصا بر آغاز نسخهٔ مفاخر و مناقب او و ایضا بر مصداق این کلام صدق انجام انا مدینة العلم و علی بابها و الائمة المعصومین من ولده صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که خاتمان جواهر علوم و اخبار دین و پاسبان مسالک تلقین اند بر رای هنرزای هنرمندان سخن سنج که گنجه نگاران حکایات و دانش و بینش و دقایق شناسی از مرتاضان شیوه نگار مشهود و مبین اوراق اقل العباد اسکندر منشی در صدد تحریر قایع عالم آرای عباسی عرضه نگار گردید و چون توفیق الهی قرین حال و رفیق امانی و آمال گردید صحیفهٔ دویم را از تاریخ مذکور چون اهتمال معصوم از انتقال شهریار جوان بخت کامکار عنان عزیمت بدوان صفحات نشان بصفوی بنیان فرمان روای اقالیم عدل و داد و وارث قرائن اکتساب کیان نهاد دلاوری عنان جهانداری گوهر یکتای خلافت و شهریاری خاتم ابخاص شاه ولایت پناه اعنی خاقان گیتی ستان کردون بارگاه شاهی ظل الهی که فروغ انوار سعادت و اشراق آثار دولتش خورشید آسا در کشور بخش و عرصهٔ جهانست در دو مقصد نگاشته گلک بدایع نگار گردانید مقصد اول از جلوس همایون سعادت مانوس تا غایت سی سال که گیتی قرین سعادت ایام فرمانروایی فرمانده و زمانست از آغاز دولت و دویم که بر زمان حضرت صاحب آلزمان مشتمل باذیل و ذکر حکایات غریبه و روایات پذیرفته روزگار چون مقصد اول خلوتی که از بخش گزشت و تزکیه و تحریر و نگارش یافت اکنون شروع در مقصد ثانی کرده بیمن توفیق

الطاف الهی از خرامان یافته این نسخهٔ عالم آرای چنانکه بکمون خاطر اخلاص گزینت رقم اختتام پذیرفت
این تازه نهال بستان سخن گذاری از جویبار فیض فضل الهی سرسبز و شاداب گشته برحسب خواهش آزادهٔ
بهشت مراد بار و برگ و ده و الله الموفق الهادی بمنه

آغاز قرن دویم سنه یئیل ترکی سلطان تپه سنه ۱۰۰۰ هجری

سال سی و یکم سخن پرداز این سخنگستان چنین گوید که چون سال دوازدهم از جلوس همایون سایق مطابق سنه ۱۰۰۰ هجری و عنقای قلم بتحریر یافته گردد در زمستان آشیان قشلاق همایون اردوی اقبال قرار یافته بجنة اقامت اشرف منازل خوب و خرام مرغوب بپرداخته و پیرایهٔ اعتبار گلکان دولت و اجلال حضرت بهرگونه رواج اعتبار و استظهار پذیرفت و بموجب رای جهان آرای بدستور سال گذشته در آن سرزمین بهجت افزای بخوشی گذرانیدند و چون ایام شتا بسری گشته بهار فرحت آثار قدم بر بساط انبساط نهاد و لوای نشاط افراخته و بساط عیش و عشرت و روح افزایی طراوت بخش عالم و عالمیان گردید و بمیامن خورشید جهان آرا بعد از انقضای زمستان و دمیدن دوم قبضهٔ حمل بر عرصهٔ گیتی شعشعه گستر شد و در نوزدهم شهر ربیع الاول از سر منزل حوت پر و بال گشوده و پرتو سعادت بر برج حمل انداخت **بهار** آغاز بهار و گلگشت شد و ایام نشاط و لطافت پیوند یافت و اولیای نشاط شتابان چون عارض دلربایان خوبان و چون روزی چند از ایام نشاط افروز نوروز گذشت و هوای دلگشای روی بگرمی آورد و از نیورت قشلاق کوچ کرده رایت منصور شهریار زمان بکهایت بیلاقات کرجستان درحرکت آمد از سویهٔ اقبال گردان ایام بمیامن فرجام بعهد آمد **فتح قلعهٔ قراباغ توپ** است که جمعی از گفتگوی کرجستان بدان حصن حصین برآمده اطراف بغی و طغیان سپرده و در آن قلعهٔ عالی اساس قرار گرفته چون دفع و قمع این طایفه متعسر بنظر میرسید و تعاقب شتابان بگذار و هموار نمی نمود و آب انبار گوار آب باران پرستوه و دشوار آبی بدست نمی گذاشت لهذا موکب جهانگشای بر گذرگاه قلعه آن قلعه سپهر مثال نزول اجلال فرمود و بموافق بخت اقبال معصوم از انتقال جاویدان اعلی رعب و هراس بدان طایفه و دلهای گریزپای ایشان راه یافت و در امن و امان آسودگان آرمیدند و کرات خان و ابای کاریل را بایشان خود ساخته پرداخت آمده قلعه را سپرده و معصومیان از عواطف چندروزه نفقت امان پوشیده بامنی که از دولت ملازمت بکرات خان رسیده بکاریل رخصت یافته تعیشی دیگر مهیا و اطمینان حاصل آورده بخدمت شتافتند و در اثنای راه از حوادث زمان آسودگی یافته و چندی از خدمتان موکب شاهی بکرات مقدمه مامور گشته در فضای یخمال بمبالغ جلال رسیده که گروهی از بقیه السیف گرجیان که از هیچ تیغ و سنان خلاص یافته در بیشه ها و چوبستان خزیده بودند و در بقعهٔ میتی جمع آمده و در مقام خلاف و شقاق افتادند چون نزدیک بقلعه

گیده بسه دارند که دنیا بر خرابی و ویرانی گرد ارض دوم واقع شده بود ولایت دیار بکریه را بجهة
قشلاق اختیار نموده و در اکثر محل اقامت انداخته و جائی پیدا کرده بنای تاتار بهانه جانب
رومیه آمده بود و در محل مناسب قشلاق داده و منتظر رومی و تاتار را باطراف و جوانب که معمور و
آبادان بود فرستاده و در آنسال از طایفه تاتار خبری بسیار در اکثار رومیه واقع نشد بعد از
وقوع این خیالات رای جهان آرای خیر خواه مستقر گشت که قرچقای خانزاده که رتبه سپه داری و بیگلر
بیگی یافته بود و بر ابر خیل پادشاه بسه دارد و دوم در سرحد آذربایجان گذارند لهذا اشارت رفیع
فوجی از افواج قاهره در دارالسلطنه تبریز نیض نهضت نموده کروهی از حدائق نضارت و بهجت
خدمت گرجستان متعلم بودند در تبریز نزول اوکه اشتند از ینوابع متعین خواجه و مرسومات سالیانه
ملازمان درگاه است همیشه مکنون خاطر انور بود که عسکر منصوره و ملازمان رکاب اشرف فتحی
شاکر و پیشکش خوبی و تحائف مواجب هر ساله از محل معین داشته باشند که هر سال از آن محل
یافته بوده سرکرم خدمت باشند و از تردد دیوان و دفتر خانه و طلب و تنخواه مواجب و مرخص
فارغ گردند در این اوقات متوجه انجام این امر گشته کل طلب عسکر را مجملا از اقصی احوال
مرحمت فرموده بعهدهٔ اعتماد الدوله قمر را بو طالب وزیر دیوان اعلی گردانیده این صحیفه
اقبال محمدان استور ملک خصال معنونت گردند که باربابقلم دفتر خانه همایون در ایام
زمستان در تبریز توقف نموده رسیده هر گروه و هر کس را از محلی که مناسب انگیخته باشد قرب و جوار
ساکن و رضا و صاحب مواجب را منتظم داشته باهم بانجمن و هبات هر یک از فرزندان
بصیغهٔ حسابرسی او هبذه و عالیجناب اعتماد الدوله مستوفیان عظام حسب الامر اعلی در
تبریز توقف نموده تا آخر سال که چهار ماه بود خدمت مذکور را بنوعی که مامور بود بانجام رسانیده
راقم حروف نیز با چند نفر فخر زمان دارالانشاء همایون بجهة تحریر احکام و خدمت مخاطبات عظام
مانده چهار ماه شباروز بدان شغل عظیم پرداخته در اواسط ماه صفر سنه ۱۰۴۲ اعلی بعد از انجام مهمات
ضروری متوجه سعادت و اقبال متوجه قشلاق مازندران بهشت نشان شده گرد و نواحی بهجت
آثار را بگذار در مشیت الهی و بوده قضا و قدر یک قدیر بوده باشد از محل عجیب بخیر ظهور آید از ابواب
اجلال اکه خیل پادشاه دریادل گرد از جنود و روتیه تاش پاشا را با قشونی کثیر بسرحد قلمرو سپهر اساس
و کروهی از سپاه غارتگر تاتار بصفحهٔ تاخت و غارت عترت و عبرت عسکر آورده و بجانب کرکویه و شهرزور
فرستاده و آن گروه از کرکویه گذشته روی توجه بصوب عقرو عسکر آورده و در آنحدود و دست

بغارت و پیدا کشاده باعث تفرقهٔ خلق الله بوده حسین خان حاکم اسنان و قاسم سلطان چاوش
اقشار که در سنه عقرو ذکر رفته بود و در سپاه مخالف آگاه گشته بیکدیگر ملحق شده و جدا خود و مقابل خانه
دو رصد و دو ماهی دشت قتالی عسکرین رومی و ایران بمحاربه عظیم و نبردی قوی واقع یافت و
مخالفان بیزوالی اقبال همایون دولت روز افزون اهتزام یافته افواج قاهره منصور گشته فاش پادشاه مستقر
و مستور گشته فاش پادشاه مستقر گرد از جنود ظفر ورد و کسی که سهم و رعبی داشته باشد
منهزم نشده آسیبی چنان بعساکر نصرت نشان نرسیده حقیقت این فتح که عقده مانند بوده بسیاری
جلال رسیده امد مذکور حقیقت آنست شاه از سر افراز شده عرضه داشت را بعرض فتحی خان شاملو سپرده
کرنگاه در ورود دیگر بخشی از دیباچه دیگر از دیباچه احتمال سلطان احمد خانست در خلال ایجاز
بظهور پیوست و از اتفاقات غریبه در این چنین هنگام افتاده که بعد از فرستادن خلیل پاشا سلطان
احمد خان پادشاه روم سر از فصل پائیز این سال چهاری عارض گشته چون مرض مهلک بوده بهالجه
و دوا ای الطبا معالجه نپذیرفته و جان چند روز بنا کام عالم جوانی و دولت زندگانی را وداع کرده رو
محروسهٔ استنبول رفت بسر منزل آخرت گشید و از تاثر نعش همه و چنان گرمی جانب الله صنع و تدبیر
اختیار نموده است از فرود دولت قتلی نیافت و در عاقبتی که خود در استنبول ساخته بود دفن گشت
و پسر کوچک و هشت ساله سلطان مراد سیزده ساله بود که پدر چنان را بود در پیش
سینه آل عثمان منصوص قرار قاضی که بنیابت معتبر و صاحب اختیار سرای پادشاهیت بگیرد جوانان
سن و خرد سالی پیرایهٔ زمام سلطنت و پادشاهی را در قبضهٔ اقتدار سلطان مصطفی برادر او گرفته
خیط دماغ و شورش فراغ منصوب میسر گشته و آوازهٔ چاوش او در بین سپاه از دست برد و صلابت
یافت سلام داده بود و در عمارت دوم کاخ سپید گشته و آوازهٔ چاوش او در اطراف و اکناف
شایع گشته و از سر دو نوع دیار روم مسموع میگشت که سلطان مصطفی لشکر بیایگیم فرستاده و
محاربه با سلطان قابل کلیس نموده رایات بکار بوده و در ایام برداز و فوران کاهی ماموش و مانع
و پرده ای حایل حافظ نموده از این مقوله حکایاتی بر زبان اوفتاد که در این وقت که بر سریر سلطنت
قرار گرفت باداده خود مصلحت قرار قاسی دار کان دولت یافته و قرار باش صدور یافت که
قاسم بیگ پسر سالار مذکور را که در سال قبل ازین منوچی گرجستان گشته همراه انچنو چاوش
روم دار سازای روتیه از گرجستان فرستند که بوتیه صدر اقت اسلوب او شتابنده و تحف و هدایا بسیار
فرستاده شده و سلطان احمد خان از نهاده و استبکار راز مصلحی پشیمان گشته بازداد و اقتضش نمود

خاطر فسخ وظلم گرامت کرد و بقتل قزاق فوق سیاه کش شرف فاز خون تیغ بیسیف درگذشت از قضا
منهیان بازدار و محراب خان حسب الالتماس ایشان لشکرانه این موهبت عظیم از غایت سعادت
درگذشت و زیاده ازین در خارج قلعه بودن را صلاح ندانسته مراجعت نمود و تحقیق احوال تقرب
عاکفان سده جلال رسانیده و وی نفر از گرفتاران که اسیم در بهی داشته با سر داران بدرگاه
جهان پناه فرستاده و تقریبا سپرده زیستم محمد خان ابن ولی محمد خان که در هرات بود پیش
اشرف فرستاده و التماس اطلاق اسیران نموده حضرت اعلی بجواب التماس او نموده و سپاهیان را
آزاد نموده و نزد زیستم محمد خان فرستاد که در خدمت او بوده باشند اما ایشان چهارسال زیاده تر
بطریق قرار بجانب حصار شادمان

دیگر از سوانح آنکه دریں سال قاضی خان پسر قاضی ابو الحسن که در
از آن منصب معزول گشته قاضی سلطان ترمذی که از سادات موسوی ترمذ بود و متولی مشهد
فیض آثار میرزا حسین رضوی ولد میرزا رفیع که بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافراز است نقل
یافت از نقد تیرات ایرادی در آن دو رکه قاضی پسلطان منصب صدارت سرافرازی یافت
چهاری بر قراری گشته روز بروز مرض ازدیاد و علی اشتداد پذیرفت هفت روز بیهوش بستر
داشت روز هشتم در سعد دولت الارشاد دار دنیا را توقع نهم گشته برحمت ملک بیچون
بر یکمثال طغرای صدارت او کشیده داشته روز اول سهر که دو منشی گشت بعد از فوت او منصب صدارت
بمیر رفیع الدین ولد سجاع الدین محمود بن خلیفه سید علی مشهور بخلیفه پسلطان اصفهانی گرمانرودی
الاصل و از نژاد میر بزرگ والی عازندران اند و امیر نظام الدین نامی از اجداد ایشان از
حوادث دوران باصفهان آمده در انجا توطن اختیار کرده و در آنولایت بسادات خلیفه مشهور
معوض گردید شمار الیه از اصفهان بپایه سریر خلافت مصیر آمده و من حیث الاستقلال نشست
امر صدارت پرداخت والی بوفور فضل و کمال موصوف و ذات ملک صفاتش بسلامت دعا
جزانه شیخ معروف میر سجاع الدین محمود والد او از علماء متبحر زمان خود بوده شمه از احوال او در
در صحیفه اول در طی احوال سادات و علماء زمان حضرت شاه جنت مکان رقم تسطیر یافته

شاهیر متوفیات که دریں سال بجاده اجل گرفتار آمده سر بخاک تراب کشیدند قاضی پسلطان
مذکور بنوعی که در فوق تحریر پیوست داد و در ایام نظرت خراسان بعراق آمده و اندوزه کار داد و دانش
بسر و قرمیت شما با نگشته بمنصب رجحت سرافرازی یافت بعد از فتح خوزستان بحکومت ترتیب
حیدریه و توجیت سرکار فیض آثار سرافراز گشته چهار سال بدین خدمت بنوعی که مرضی خاطر اقدس

بود و هفتاد و هم میرزا سید مبارک والی بارفروش و حویزه که بشرف مصاهرت این دودمان
سرافراز بود و در سال گذشته حسب الامر اشرف بولایت رفته بعد از فوت پدر بر مسند حکومت مکمن
تمکن یافته بود و درین سال چشم زخم زمانه باد رسیده و بیماری صعب عارض او گردید و با جل طبیعی زهم
گذشت جمعی را مظنون شد که از مخدرات پستماران سلسله که اگر سید مبارک صاحب فرزند نرینه نباشد
جمعی دختران عفت پناه بجای فرزند پذیرفته اند العلم و علمه الله چون فرزند ذکور سید مبارک کودک بود و
در کمال مردمی پسلوک میبود و از غایت حسن و خلق و خویشتن داری طبیعتش گرد ابنای ملوک
و حکام بسیار ممتاز بود

ذکر احوال سید رضی بن میرزا محمد

مفتی گذار از عاظم سادات عالی درجات دار السلطنه اصفهان شهور بسیادات شهرستان کز
بسعادت مصاهرت نواب کامیاب اشرف سرافرازی داشت در بیلاق گوکچه دسته بالوق اختناق
ضعف معده دیگر دوا متوجه معالجه او شده اکثر میشد در این هنگام که از قضیه امر در رکاب اشرف
بار دوبل رفت عرض عرض از دیاد پذیرفته بجهار سال شد ضعف قوت کرفته در بیستم ذی
حجه سنه مزبوره عراق را بدرود نموده بجوار رحمت حضرت معصومه علیها السلام
علی آباد بیلاقیه دفن کردند حضرت اعلی از فوت او بسیار متاثر شده منصب صدارت را که باو
بود در اول حال بپسرش میر صدر الدین محمد که نبیره دختری آخوند ملا رستم نامزد فرموده بتاریخ
سن و عفوانیت ثبات او میرزا رفیع بخطاب و اتعلق گرفت اما بالاخره بتغلطا منصب صدارت و تربیت
مصاهرت و مهد داری توقیعات سپاه کز حضرات مطلات چهارده معصوم علیهم السلام کرمیرزا رضی متعلق
داشت سرمبندی یافته برین علتها معزول و مهجور گردیده دیگر جدید پسلطان بیک ولی ایشیک آقاسی
باشی حرم جنت عالیه در دار السلطنه اصفهان باین خدمت مشغول داشت درین سال مرحوم شده بجایش
بتجارپست منصب ایشیک آقاسی باشیگری حرم جنت عالیه با بوالقاسم بیک ابوالعلی آبدار باشی
کز معتمدان درگاه بود تفویض یافت خدمت آبداری بمرادرش چپنی بیک قرار یافت ولی
او بتوقع بیکلربیگی مشهد مقدسه و خدمات و جانسپاری او در برادران مغفور انظار شفقت و محل
اعتماد گشته بصاحب ثروت و مکنت بوده اموال و متروکاتش که قریب بده هزار تومان عراقی تخمین
میشد حسب الاشارت بجزانه هر بیک ولد مشارالیه که جوان بیست و پنج ساله بود باطوار و تعلق خاطر

ذکر عهد رضا بیک مشعل دار باشی که بر پسم رسالت نزد حضرت شاه پسلیم فرمان فرمای ممالک هندوستان
رفته بود و در حینی که رخصت انصراف یافته روانه ایران بود در حوالی لاهور برحمت حق مغفور پیوست
مشار الیه بروی الاصل و از معتمدین صبی که حضرت اعلی در دار السلطنت هرات تشریف داشتند بلکه
بلکاب اشرف کشته بخدمت مشعل دار باشی و انتظام امور مشعل خانه مامور گشته تا حین حیات چراغ
غیرت و اغتباشش فروغی داشت بسیار جوان خلیق خوش صحبت شوخ طبع بود و همیشه شگفته طبعی از
دشمار خود ساخته خالی از نخوتان نرکیس و لطایف و ظرایف نبود و در ین سال چراغ عمرش از نشاط
اجل فسرده گشت خدمت مذکور بادولاشش تعلق گرفت وقایع سال یوتیل ترکی مطابق بسنه
سبع و عشرین و الف سال دویم قرن ثانی گرسپال سی و دویم جلوس همایون شاهی فعل ایست
نوروز عالم افروز این سال میمون فال در روز چهارشنبه بیست و نهم شهر ربیع الاول مطابق نهم شهر
عشرین و الف اتفاق افتاد و سپهر اعظم و مهر عالم یعنی آفتاب جهانتاب در شب چهارشنبه مذکور بعد از
انقضاء هفت ساعت و دو دقیقه از سرمنزل حوت بعشرت سرای حمل نقل نموده متقلب این کشور دلگشای
گردید تفاول و تقدی بپنای تحفات لبانی جهان گشوده بود و ندا در حصول دولت و سطوت سلطان
عادل جهانگیر یعنی خورشید جهان آرا داده نهاد عالم یافته سر نیاز و نیاز بر خاک گشاده پرچمهای جهانگیری
جهانگشا بجانب جلاب از رخ برگرفته قدم در بساط آرایش نهادند بیت جهانرا دل آزاد خواند شد
جهان سر بسر تنگ بگذاشت ♦ صبا گلشن آرا چمن غمزه ای ♦ جهان عظم رهرو جهانخدای ♦
خزانشان شده عقد لبان باغ ♦ طراوت فزا گشت صحرا و راغ ♦ حضرت گیتی ستان اعلی شاهی ظل
الهی در ایام فرخنده فرجامی بهار در عرصه دلگشای فرح آباد جنت نهاد و سرزمینهای مسرت گزین
مازندران بهشت نشان و فیروزه کوه بنشاط سپیر و شکار مشغول فرموده و بنشاط خاطر و بهجت ضمیر
مدار السلطنت قزوین تشریف برده تا دو ماه در دولتخانه سپهر رکاب فیروزه فرجام گردانیده از آنجا
عزیمت پیرایه ده گشته بهوندر چمن سلطانیه نزول اقامت انداز ند فرمان برآن جذب الاقبال فرموده
عمل نموده در آن عرصه دلگشای جهتی تعظیم فرا هم آمده هنوز رایات فیروزی آیات از دار السلطنه
مذکور حرکت کرده بود که از تقریر دار دوین دیار روم معلوم گشت که ارکان دولت عثمانیه
از پسلطنت سلطان مصطفی دوم رو پشان گشته در اخلع نموده سلطان عثمان ولد سلطان احمد
پادشاهی انتخاب نموده اند و سبب که معلوم نگشته این بود که وزیر اعظم بنکام

ارتحال پسلطان احمد اورا بکفالت داشت و بجنبه متی عظیم و شغلی نامور بود و بخرد یات امور
دولت و ملک داری بی رای بصلاح و زیر اعظم قانون پسلطنه عثمانی نهضت و چون قولر آقاسی
اعیان اسپتنول بی مشورة و صلاح او پسلطنه و پادشاهی سلطان مصطفی از مقدمات امور دولت
دولت اتفاق نموده بود و ندا در اهیتی شاع نموده بدین بهانه مستمک جست که آوازه شورشی
طبیع و حفظ و رباع سلطان مصطفی باطراف و اکناف رسیده در نظر دولت و دشمن بی اعتبار ست و اعتماد
امر خطیر پسلطنه بپرون میتواند آمد سلطان عثمان پسر پسلطان احمد هر چند خرد سال باشد بکار
او لیست بدین جهت رشد و کمال میرسد لهذا اعیان سلسلهٔ عثمانی بعد از نشستن شاه کوزاده پادشاهی سلطان
مصطفی نشسته بود و در تکلیف کردند که خود را خلع نموده برضای خود زمام مهمات دولت را بحضرت
اقدس سلطان عثمان برادر زاده خود سپرد القصه علوفاً و کراً از سلطنه معزول گشته پادشاهی
پسلطان عثمان قرار گرفت و سلطان مصطفی از بیچارگی و درویشی منشی و امن آن شغل نگرفت
در چهده دیکر باره کشته عزلت گزیدان مقام و بوا اختیار نموده آوازه جلوس عثمان باطراف و اکناف
واکراف رسیده بمکتوبی طویل عریض و پیاچه دا القاب مناسب و توا صفات مقارن رسمی نخست بحضرت
اشرف در قلم آورده بود و ندچون آقا نام چاوشی همراه علازم قاسم بک پسالار مازندران
که بر پسالت آمده بود در زمان جلوس پسلطان مصطفی چنانچه مذکور شد رخصت یافته نزد خضیر
پادشاه آمده بود بر پسم رسالت آمده بمکتوب مذکور را در دار السلطنه قزوین بخضر اشرف رسانیده
حصول مکتوب بعد از اطمینان عظمت و بزرگی پشکوه و جلال پادشاهان آل عثمان آنکه از زمکت پادشاهی
الحق بر پسلطان احمد در ربعان جوانی در آغاز دولت دلگرانی از نوازرفانی بسرای جاودانی
شتافت و عمر نیز کوتاه بر پسلطان مصطفی که ترک دیگر تدبیر بطبیعتش غالب بود و روزی چند بحسب اقتضا
مجبور بتغیر امر خطیر سلطنه و پادشاهی راضی گشت و رایین او قات ماهین نشسته و بر طبع همایون نقش
غالب گشته بر ضا و رغبت خود و امی از ین شغل خطیر و مشاغل فرمانروایی در چهده نداشت همایون
تفویض نموده و اکنون سریر دولت عثمانی و مسند رفیع سلیمانی بوجود ما آرایش یافته ملوک آفاق
رسم تهنیت و نوازش بجا آورده جمع هوا خواهان این خاندان دولت و عظمت اطراف شرف
خطه فرمان نهاده اند و خلیل پاشا کپسه دار و وزیر اعظم بهت جلالتمآب و اجلالپناه با شکوهم فهم
سرحلقه قزلباش مامور بوده و مدتها بسپتوز در امر صلح و جنگ او را اختیار کرده آمده ایم که در باب صلح
دولت دارند عرض نماید بعد از رود اجلی مذکور را اطلاع بر مضمون مکتوب نداشته بود بر امر پسلطنه خلیل پاشا

آنحضرتیم ادامی کرمنافی دوستی دانسته بظهور نخواهد آمد بعد از ورود ایلچی بزرگ میرزا محمد چون عالیجاه
عالی کرد رایضوب از علیا حضرت خواهند رسید چون حضرت اعلی در اوایل حال بدستور زمان حضرت
شاه جنت مکان و مرحوم سلطان سلیمان بصلح رضا داده قاضی خان صدر را که از اعاظم سادات
عالی درجات و یا عظیم بود فرستاده بشرح آن احوال رقم زده که لحکمک شیرین مقال گشته مصالحه
اتفاق و یا فته بود و در این مراتب که چهتی خان پر فضل با رکان مصالحه را داده که رشکر و یا بع گشته یا نکه
در هر مرتبه آنطرف وقوع یا فته هر کاه حرف مصالحه بمیان آورند بنا بر آنکه مبادا عالیجاه
نقض عهد با یطرف اسناد نمایند دبستور رضا مصالحه داده نمود و در اینمرتبه نیز مقرر شده پادشاه
بکلر بکی دا کی را کرم و خیر خواه و مصلح آندیش بود با چند نفر دیگر از رکان کورنده بود و اخلاص
فرموده روانه کردند و حسب الصلح سپهدار کرانسته عالیجاه کرده بود با دکار علی سپاه طان طالش
کرمرو سپهدار کاردان و از سپاه آزمده نامبرده کشته قبضه با چهنه طغایی سر نامیده شده بود بر سبیل
پادشاه روم تعین کرده با تحف و هدایا نامه و مکتوب دوستانه روانه نمود و چون سپهدار صحبت
دوستی را بدوستی مبدل ساخته اظهار نموده بود که بعد ازین میان آنحضرتیم بالطف جمیلی در عالت
آداب بمیان نوازی که در میانه پس طبع همیون نسبت بدوست و دشمن یکدر جه دارد اقتضا دارد
کرد که قطع نظر از زاده و رسم متعارف فرمان روایان عالم صورت کرده یدشاه را بطیب خاطر
آورند از غایت چنده نوازی پانصد شتر بار از آرد و برنج و روغن و حلاوه و قند و نبات
و مرباجات و کرمنده و فراجزه و اجناس پس و پیوهای الوان و سایر ماکولات لایق الدواب سال
ذلک جهت سرکار سپهدار و اعیان روم تعین نامزد فرموده و نزد سپهدار فرستادند که هر کاه وقت
اقتضا نماید بار دوی سردار فرستند و چون این اخبار بسردار سپهدار فان بصوب عراق عرب
داده کوچ کرده در خیال آنکه بخاطر او رکه مورد الهامات غیبی است خطور نموده که چون طبقه دوم
روی تدارم دور از اندیشه حیله و اندوکه را آرخود دشده که اطوار ایشان با نکاه موافق نیست بهبا
سردار نده کوره عظا آورده خواهند بچهل روز کذر آینده بدین کفتکوهای روی انده و خود فراغ
را از خیال و جدل باز آورده راه سلامت پیش کیرند و دیکه از فقرات مایون سالم بیرون آیند
حکم قضا جریان با سپهدار فرخچای خان سپاه دار امراء و عاکر نظر شار شرف اصدار یافته کرد
از تعاجیت باز داشته منزل بمنزل با ردوی رومیان دست و کریبان اقامت بیاویزند که چون
از جانب جایون با عهد نامه داده شده اکر ایشان نیز در قول و فا صادق در وقوع امر مصالحه

راسخ نمانده از آنطرف نیز نامه نامه عاجزانه بسپهدار و رکار از جانب پادشاه و مرخص و صاحب اختیارست و معمور
ارکان دولت عثمانی از قاضی و مفتی و عساکر منصوره انده درست نموده بصوب ایلچیان سابق در آنصوب
ارسال دارند سپهسالار و عاکر نظر شار حسب الفرمان شهریار کامکار تا چین اخاخانه مرمزیت بسپهدار
تفاقب نموده در هر مرحله چنان درست بار دوی مخالف نزول مینمودند که چنام هر دو اردو منظور نظار
عرض بود و چنبل پاشا از عقب سپهدار ایلچی مجد و موقف بیدا شت پسران خذان آقا حضرت کلر
پسر دار و دیکری آقا سی دفتر آقا سی کرد آن خانواده بغایت معتبر و محترم اند و دولت اند خاطر شان
بینایند که چنین بی محابا پیش آمدن از نمایش علامت آنست که از جانب پادشاه خود بحضت محاربه
اند اکرنی الوقع در عقد مانی نمیدند یا فقره راسخ آیه ایلچی سابق فرا بالش را با عهد نامه که طلب نموده اند
بر وفق رضای اشرف اعلی درست و اشتار سال میباید داشت مضایقه ما مور بحضرت نمینماید باید کرد
الا آماده محاربه و جنک بزرک سلطانی نمیباید کرد حضرت بطبع بزرکی آمده و چون عاکر روم کرد پشت
ایشان کوه و تا تار قوی بود در هر مرحله که بولایت خود نزدیک تر میشده تفرکی لشکر بطبع بزرکی بیوسته
سردار سپهدار او جنک و جدال در سپاه روم فریده باستحکام قواعد صلح پرداخت و عهد نامه رفیع
کرد رضی طهر مبارک بود و ارسال آورده مهر خود و بحل قاضی و چکر و مفتی و معارف لشکر و خطبا و مراء و اعیان
سپاه سپهسالار بزرکوار حسین نموده او را از نمود خود کوچ کرده و مشار الیه با روی سپهسالار رسیده بعد از
وصول نزول و مدارای کرد از جانب اشرف اعلی نامزد و مرخص شده بود ارسال یافت و میرزا محمد حسین
در دار الارشاد از دولتخانه بحل شرف قبض قبله کردن شاس مشرف کشته تحایف حالات عرض کرده
بادکار علی سلطان شایسته روانه جانب قبچقیه شد شرح وقوع مصالحه و مراجعت بادکار علی
سلطان و آمدن ایلچی بصفیر از جانب سلطان عثمان در قضایا سال آینده بشکاشه کلک چنان سیکرد
انشاء الله خواهد آمد از وقوع ایخالات سپهسالار نامدار موضع ترکان کندی کرم رده آمده در جانب کلکه
کرد بان عاکر نظر نشان پرداخته خود منصوره در رخصت اوطان و بدو خود با عزه مان خاص چهار اسپه
بنزیر خود نزد بحسب اختلال احوال بعلیا و زیر اعظم پرستان و جمعیت پراکنده کان و دیار پریشانی بزرکوار
و حکومت آن حضرت دکاشت و میرالامرایی کل آنروز با بچان بادو تفویض یافت و در این آمد و رفت
لشکر شهار روم نامدار محاربه عظیمی وقوع یافت و حضرت اعلی کمیان بوده ذوالفقار منصوره سوای
چند نفر کرد روایات وصول سپاه مخالف در حضور شاه بنزیر علی الفجله بکجی تاتار رده و چاپشده و شده
شهادت چشیده بودند و چهار نفر از اوسط ان پس کرد مرکز حنک تفنک خورده بودند و کرکی کرکی

نام ونشان داشته باشد ظاهر نشد که راه عدم پیموده باشد العلم عند الله واز مراحم واصطفای شاه
نصفتان وخزائی که از مخزن عنایت بیشکر مخالف رعایا وغیره آورد بایجان رسیده بود واز روی تحقیق وتفتیش
قسم آورده معروض داشتند از روی بیان اعلی عرض داده شد ورعایا بدین عطیه عظیم مورد شادمانی
گشته در لوازم دعاگویی افزوده ودر ایات جلال بصوب عراق در حرکت آمد ذکر آمدن ایلچیان
ببارگاه ملائک اطاف آنحضرت درقضایا رایام که نگاشته قرطاس وقلم گلک سیوانح نگار گردیده که
پادشاه عالیجاه فلک بارگاه شاه سلیم فرمانروای ممالک هندوستان میرزا برخوردار سلطنت بکجا
عالم آراکه از امرای بزرگ آن سلسله واز چنگیزیان اصل جغتای اکبو سنور بود واز جانب پادشاه مغفور
یالی یعنی برادری سپه افراز داشت همراه یادگار علی سپهسالار آن طائفه که از جانب همایون پادشاه
رفته بود بسپهسالاری سپاه قزلباش وچندگاه بود که در اردوی سپهسالار مشارالیه توقف داشت ودرینوقت
معلی گردید چون نهضت همایون بجهت دفع سپاه روم بجانب آذربایجان واقع شد ازقزوین
بساط ارادت پیش مکلب علی سلطان بساول صحبت شتافته وامتزاج یافته موده ذکر او را استقبال کرده
المومنین قم برد که معاودت موکب همایون در آنجا اتفاق افتاده باشد واو داخل اردوی سپهسالار
قزوین شده از آنجا بجانب المومنین قم رفت ویادگار علی سپهسالار از وجدا شده بسپهسالار پیوست
اعلی گردید ودر روزی که خان عالم داخل قزوین میشد راقم این صحیفه عالم آرا در شهر مانده بود وشاه
بجهات ظاهری او کرد وواز عهده آن روزگار دیده بود استماع شد که از آغاز ظهور دولت این خاندان
الی الان از ولایت هندوستان بیکدیگر دوم اینچنین شوکت وسپاه بجاه وحشمت بولایت ایران نیامده
ومعلوم نیست که در زمان پادشاهان عظیم الشان سالفه از کاسره وکیان نیز آمده باشد گویا در
زمان فرخنده فرجام بیامن تائیدات الهی وموجبات ازدیاد اسباب حقانی از تسلم دیگر سپهسالار
والاعتبار ابواب صداقت ودرجات صوری ومعنوی بآنحضرت مفتوح داشته ومیداند محبت
وولای آنحضرت در دلهای ایشان قرار گرفته آمد وشد وفرستادگان خود را بدرگاه سپهر جاه
پناه وسپه دستگاه موجب ازدیاد مودت بزرگی واعتبار خود میداند الحمد لله علی ذلک بالجمله
در اول حال که خان عالم قدم بملک ایران آن نهاد تا یکهزار نفر از منتخبان سپاه پادشاهی
او کرده بودند خاصه خود سوای نوکر وخدمتکاران که همراه داشت که از آنجمله دویست نفر توپچی در
شکار بودند بعضی از مهمات بازگرد آینده روزی که بدار السلطنه قزوین رسیدند از ملازمان سپهسالار
پادشاهی وخاصه خود وملازمان ملازمان خدمتکاران اقبال ومحافظان جانور قریب بهشتصد نفر

بودند وذکر خیر خیل قوی سیکل که ازبکشاد در سر پا بازیس وزیشهای گوناگون از آراسته واقسام جانوران
از ببر وپلنگ وآهو وبزهای هندی ویوزه گرگدن وخرخاس تخمکوه وگاوهای بحری که مالکی بآنها
میکشیده همراه داشت در سخنانی که در ایات جلال بعرض رسیده بود واز روی تحقیق وتفتیش
قرین نزول اجلال فرموده مشهور خاطر فرمان طلب بابسپم خان خاطر اصد ارادت دارد ازدور محل خاصه
متوجه پابوس سریر سطنت گردیده چون بکوالی شده بسپه جمعی از خاصه اسپهسالار استقبال کرده واو را بخواندن احترام شایسته
آورده در باغ سعادت آباد در منازل دلکشای ارم مهاد بآنجناب نزول گزیده روز دیگر در میدان سعادت
که حضرت اعلی بنشاط چوگان بازی وقیق اندازی سرگرم بوده وانباط بوده خان عالم گرنشین سعادت
امتیاز یافت زیاده از مامول نوازش واغراز دیده احترام بظهور آمد ولفظ کوپا خطاب فرموده که چون
میمانزاده حضرت پادشاه والاجاه خویشی کلان وطریقه اخوت وبرادری مسلوک است دآن حضرت را
برادر نامیده ویرادر وار مسلم دارد درست باجوم در مکام کوشش او را برادر وار آنده در آغوش مرحمت
کشیده انواع تعظیم وتکریم پادشاهانه ونوازشات بی تکلفانه مرکوز خاطر گردانیده بود که حضرت در باره
او بطور آورده چند روز که آن اسپهسالار ذکار محل نزول موکب همایون بود همه روزه در میدان سعادت
آباد بعشرتی پرداخته ودر خان عالم بخیر مجالست معزز ومحترم بوده واز روی اعزاز واحترام
والاجاه پادشاهی آن درگاه واکمل از نظر گذرانیده هر روز نوعی از انواع هدایای پادشاهانه
بامتداد میکشیدند چون ارادت خاطر اشرف آن بود که از راه کیسان بازگردد آن بهشت نشان نیز
موافقت نموده شکار زگول که مخصوص آن ولایت است وموسم تقرر دارد پیرداخته وقت مضیق شمرده
آن بود که مصلب خان عالم بطور آینده وبجهات دیوی را در نظر نخست بگیرد خاطر آن قدر مقصد
نشست که چند روزی اوقات خجسته ساعات صرف شاهده آن موده از نشاط آن شکار باز نماند وان
جهان مطاع نافذ گشت که خلعت فاخره را بخانیس استقبال از هر جنس دو سر صد وعمر تب ساخته در یکروز از نظر
همایون بگذرانند وسایر استقبالیان را بخانیس سابق هر یک بمراتب بپردازند که بتدریج بنظر در آمده چنانچه
معنی مرضی خاطر اقدس بود با قصد رتبه رضا جوئی گشته خاصه تحفه را بخش وهدایا را از نوع آلات وتحفهای
غریب واقسام طرفه وامتعه نادر الوجود ساخته بنظر فرخنده اثر رسانیدند آن سعادت از نظر فرخنده اثر
گذرانیده مذهب الاشرف بجهات دیوی بآب خود را در شکوه آباد رسانیده بشکار تماشای شکار زگول که
بطرز خاص شکار گذاریست وچون در این اوراق صفت آن طرز بدیع غالب نگارش بخریز باید قلم
از ذکر آن عزم گشت نگارش خاموشی گزیده چیزی بود وسپاهی مراقبت رکاب اقدس خیمه زده

ذکر ایلچی پادشاه عظیم الشان پادشاه اروس که درین سال امد

ایلچی بزرگ معتبر که از امرا و کبرای آن سپهسالار عمده بود از راه اردوی سپهر مرتبه بسعادت آستان بوسی و دریافت دستبوسی سرافراز گشته بود و بعد از چند روز ضیافت و بذل مراسم اعزاز و اکرام در میدان سعادت بساط عرض و اختصاص گسترده و پیشکش لایقه که از جانب پادشاه خود آورده بود گذرانید و بعد از ادای مراسم عبودیت و اظهار اخلاص و اتحاد و پیش از پیش نموده مکتوبی عریضه طویل که بر برگ نوشته بود و منظر انور در آورده مضامین اخلاص آئین آن معروض گشت و دیگر پیغام و مشافهه که داشت بعرض رسانید و بعد از ادای مراسم عبودیت و دعاگوئی بسیار فرمانفرمای ممالک هندوستان منظر اقدس در آمده تخت و جهانبانی پادشاه اروس و سکاه و میزان و منظر او را بعد از پرسش کیفیت از جلوس پادشاه اروس و چند سنه که سلطنت و کامگاری بود و کیفیت شکار و صید و عمارات و عدد عساکر و ممالک و غیره که از ایلچی مذکور شنیده بود و از مکتوب و عریضه و پیغام و مشافهه ایلچی مذکور بعرض رس

سعد وقاص را مدد و حسب الامر اعلی از فتوح آباد و ویران کرده بسیتوفی الممالک ایلخانی برات داشت مقضی
وزیر دیوان اعلی از هر مقصل جزایی با جواب در ختم آورده و اما حضرت اعلی نوید فرات دریافته مرکز انگیخت تا
آنوقت بوده پوشی کرده بتفاوق پادشاه نگرز آمیخته و دیگر از آن مقوله زیر پسیده و ایشان نیز از دم گشته تعرفی
بر زبان نیاورده و در این سال مشاهیر متوفیات این سال جنین خان شاه لشکر یکی خرپسان که از مازندران
قدیمی حضرت اعلی بود پس خدمات لایقه و خدمت خدمت مورد ترقی و ترتیب گشته بیست سال بود کرد کار
دوراندیش و سپاهی زیر خوانم قدیمی خطاب میسوخته در این سال مرض گشته با جل طبیعی وفات شده و از ملک
تبا پوست و حساب آمد حضرت کرم طبع همایون شیار جنی شناسیت در روضه متقدسه پهلو رضویه علی مشرفها
الف تحیه و ثنا گشت تلف قصد قتش من خان بجای پدر منصوب گشته الکاء قتش بمنصب جلیل الله یار بیگ
خراسان بود تفویض نامیته مراسم دریابی بجا آورده و اما حضرت سعدی قلی بیگ پسر آخوند ملا بیگ
معتقد و معتمدان بساط اقدس و مصاحب رای و مشورة در اوایل این سال کوراثت جلال از قشلاق خود
بجانب آذربایجان در حرکت آمده و در اردبیل سلطنه شرفین داشته سعدی الیه مرض گشته بدیار عدم شتافت
داشته و اقعه نویس واقعه ثبت ساخته عالم بقا را وداع نموده بجهان جاودانی شتافت نعش او را مشهد
مقدس برده در روضه مقدسه مدفون شد فرزندانش صغیر بوده دولت اسیر آخوری از ایشان شش نمیشه
بنا بر آن یعنی بیگ زنگنه مشهور بعلی نای که او نیز از مازندران قدیم بخدمت مرجوع گشت شاهقلی خان چنانی
که حاکم شهد مقدس معلی بود در این سال چاری عارض او گشته جهان فانی و عرجاودانی را وداع
کرده و لیکن و مردانه بود پس سی و نهمت از پایه نوکری مرتبه ایالت و جانی ترقی نموده منظور نظر عنایت
و ترتیب گردید و در اوایل حال حاکم ولایت جام شده و بعد از آن رتبه ایالت و والیگری مشهد مقدس یافت
بعد از فوت شاه اسمعیل ایالتمآب تولی بقلمرو پادشاه پرور نموده و تعلق گرفته ولایت جام باو تعلق
یافت کفاته در قضا باد سوانح این سال قمر منزل مطابق سنه ثمانون و تسعمائة و الف حال
بیوم قمر جلوس عالم پناهیست نوروز سعادت افروز این سنه شبیه که در روز پنجشنبه بنجام
شهر ربیع الثانی مطابق ثمان و ثلاثین و الف اتفاق افتاد یعنی خورشید جهان آرا که تیر اعظم و ضیاء بخش
عرصه عالم و مربی شایع چهار عنصر و فیضیانست نزدیک ساعت و چند دقیقه شب پنجشنبه مذکور از آرامگاه
حوت بعشرت سرای حمل خرامیده طلیعه نورپاش بهاره و اشعام بخش حدایق از بار گرده یکهای بکار
قرار دین از ترشح ابر و نطافت هوا شکفته غنچها نهاده از عطر ریاحین دماغ روزگار پر عبیر گشته
افسرده دولان زردایه خزان چون غنچه پیکان گلشن نباتی سر بجوش و خروشند شاخ و گلهای برآورده و غنچه

از سر گرفته بخت نوگلان کوی اقبال چون راحت پرنگان روز وصال خوش و قت و خرم گشته از قحط
جهان بزم طرب آراسته و شهریار کامگار رفاه و رساعین چهار طبع روزگار رفاهیه شاهی هشت دهها
حضرت اعلی شاهی ظل الهی و قصبه اشرفیه از قصبات طیبه مازندران بهنازل بهشت نشان آن
قصبه شریفه که ساخته و پرداخته معمار همت والای آنحضرت بهشت بنیاد است و گلهای رنگارنگ
نوروزی بجنبیدم رسانیده زبان در باب عقیدت و اخلاص بیمقال گویا بود بیت شها عالم از تو
پر آوازه باد ۞ گلستان عزت ترا تازه باد ۞ بر آید کسیکه بکامت تو ۞ جهان زیر فرمان بادا تو
بعد از فراغ از انقضاء و محل بهشت نشان و اقضیات مهمات ضروری دولت جهان پرداز بصید و شکار
نشاط شکار سیاکنال از خاطر عاطر مسرور پدیدار پرداخته امر قضا جریان شرف صدور یافت که پیادگان
از اطراف و جوانب دیار بهشت نشان مازندران جمع آمده جانوران شکاری را از هر طرف راه
بسیاکنال آورده و این سیاکنال سرزمینیست که آب دریا بسه طرف آنرا فروگرفته یکطرف خشکی متصل است
طول او یکنیم فرسخ و عرض آن در خشکی آب جانب خشکی دانگ فرسخ کاپیش است که رفته رفته بار یکتر شده
بآب دریا میرسد یکسر دره از هنگامی که جانوران از اطراف و جوانب آنجا زمین داری آمده پیادگان
طرف خشکی را گرفته تفنگچیان بر پهلوی یکدیگر نصب نموده راه بیرون شد جانوران بالکلیه از آنطرف بسته
میکرده و شکارانداز آن جریصه کار نشاط در آمده جانوران را بایتر دلهره و تفنگ جانفرسا از پای در
می آورده و اقسام جانوران کوهی و دشتی از آهو یان شیر نمگاه و یوز و پلنگ و خرگوش و اشکال و اکال در
اینجا جمع میکرده و حشی خوانان آهو چشم کاوهای کوهی چون رمیده و لولان کوهی ناکامی از قصای رهگذر
آوازه تفنگ و غلغله صید افگنان و تیر انداز آن سهناک گشته از بیم خود را در پناه انداخته قریب بهنجم
شاوری میبوده و حوش از فرض میسپوخته و از دست و پا زدن باز می ایستاده از موجه در پای افتاده
کمابیش افتاده و جنبش در اجون غریبان طرفه نادر موضع هلاک دیده و یک لحظه حیات را غنیمت شمرده
خود را پیکشیده اما مصنون از مضرت کرع صید را چون اجل آید بسوی صید دود ۞ پر فضل می آید الی تم
تماشاگری دیدنی طرفه شکاری است و معمار طبیعت اعلی شاهی ظل الهی در آن عرصه کاه و نشاط ارسی
محل تالارهای رفیع و کشاد ترتیب داده و کرباسهای منقوشان و مقرنسان در ایوان نوروزخانی آراسته صحت سیر از
دو جا کاوهای اقدس سواری و صید افگنی را غب میکرده و در سه صد صباح بهنده برآمده و بدان شغل شریف
و نشاط بخش خاطر انوز میکرده و چون از شکار اندازی و دلگیری دست صید و چتالار برآمده و بادهای مقتضا
بزم اقدس بعیب مشغول میکرده اند اعضرت اعلی اکثر امراء و ارکان دولت و اعیان حضرت نیز بهمان

پرانکه کاں کرچه نوید بخشش و مساعدت بخشایش بانیه زدی پادشاه جهان آورده و بعقد رایات
بهم رسیده و چمن سعادت شاهانه زدی بآب و بانی آورده و دوازده مشاهیر متوفیات کرد این
سال بارداده و لقد پرایزدی اکوار طال بسپه ای باقی اشغال نوذند شهزاده ابوطالب
میرزا برادر اعیانی حضرت اعلی که در الموت مسکن داشت و چمن اشغاق و مراحم شاهی و زکاری
بفراغت میگذرانیدند درین سال مریض گشته رخت بسرمنزل آخرت کشید و امیر احمد
سلطان شمس الدین سلک امرای قراباغ و از زمره مقربان سپاه آمد پس بود در اصفهان
مریض گشته چون معتقد معالجه و مداوا نبود و از اغذیه نیز پرهیز نمیکرد در گذشت و فرمان شد
در فرح آباد وداع عمر و دولت کرده عالم عقبی شتافت امارت ایل شمس بویه برادرش سلیمان
مسلم گشت مرتضی قلی خان ولد امیر سیاوش حاکم کسکر که از عهد صبی رخت حیات
همایون اعلی نشوه نما یافته از زمره امرا مقربان محفل اعلا بود در فسخ آباد و فیروزکوه
مریض گشته بمعالجه و مداوا اطبا مفید نیفتاد و بجنبه تغیرات و هوا از دماوند بطهران برده در
انجا طبیل رحیل کوفته در عالم فنا منزل گزید پسرانش کم و بیش بودند حاکم گیلکرد در اوایل حال تمرد
خان چرکس تعلق گرفته در ثانی الحال بر یوسف سلطان غلام خاصه شریفه تفویض یافت
دمعا خوب بود رزه بایش کرچه مولنا ایزدی که در پیشگاه اعتبار سرکار خاصه شریفه
الدین حکیم ایزدی است کرچند اقت و تقرفات دهی مشهور و بی بدل بوده حکمه خانه حرم محترم
است و خود در خدمت اشرف زیاده از دیگر حکما قرب و منزلت دارد و دیانت شیمه شریفه
مکالمه و هنر بانی امتیاز داشت و محل اعتماد شاهانه بوده در فیروزکوه بدرود زندگانی و نقد حیات
مستعار را تصدق فرق مبارک اشرف نموده اجزای ترکیب حیات را مجاصر ممات آمیخته
بجهان باقی شتافت آقا محمد ای سپهر سیفی دهی از مواضع کفران اصفهان
اکابر زادهای آنجا و سپهر فی الممالک ایران بود در روز دهم شهر رمضان سنه
اکنه چهار سو ده و ماه توان باشد در اثنای شغل و فکر و کتابت بخود فرو رفته از هوش و تکلم
ماند و آنروز تا شب و شب تا صبح عدم حالش بآمنوال بود اطبا را اصفهان تشخیص حال او
نتوانسته شد مؤدی بعضر میکشید که احتقان خاصه معده حدت یافته و بعضی زیادتی خون کار
مایه پیوستی گشته روز دوم قرار بعضد دادند قریب بهشتاد مثقال خون گرفتند بعضد
ضعف قوی زیادتی گشته بامداد روح از بدن مفارقت کرد بعد از فوت جسی از ظهور

آثار و علامات پیسم مفرط آنچنان کرد او مسموم گردید اطبا عضد اقتدا باجزای نقش و دراچنه کاه و صبح
مدبب گردیده منزل خود احداث نموده و بوکر گذشته از ابخا نقل حیات عالیات نموده و در ارض بقاء
مأوی و منزل حضرت تبه آرامیده قون کشت الحق مرد کریم الذات جهانبانی بود و خلایق را
از باب بسیطه او تاریخ غرغره یافته در سلک نظم کشیده مذاز انجمله این تاریخ ثبت افتاد بیت
در بغداد بسته قوی بیک راحی : کر جعفر نام بیکش بیکی نماند : کیت سخاوت در ایام خود
چو حاتم ایاس کردون جناب : زبان بیان عاجز از مدح او : زاورا ک وصفش زبان باز ماند
چو رفت از جهان آن جهان کمال : خرد در اسفوری زانده ماند : هی چشم از صفحه تاریخ دوخت
ز غیبان عبارت کم بشم رسانا : بدل گفت تاریخ فوتش بکو : قوا ما چه شد نام بیکش عانده
منصب امیر بخایر اسعد نواده خواجه قاسم مستوفی شاه و جهت مکان که مراصاحب دیانت و کم
طمعی است تفویض یافت ذکر وقایع مشاهیر متوفیات سنه ثلاثین و الف هجری که سال تم
از قرن ثانی و دولت روز افزون شد چمن تازه و کرم موسم بهار آمد : کل رعنا که خود رو
بکلستان آمد : دختر کل که بصد پرده نهان بود بجلوه : خوش خرامان و کرم عام پرستان آمد : مژده
از نغمه دل اور کر عندلیب هزار : بمبل شیدا و زمانه و افغان آمد : نالهای سنبلی کلهای رنگ
قابل نرکس جمشید جهان آمد : درین سال میرزا اعظم کرجستانی وارد جهان آفرین و اسطه مقام
عالم است در دوم شهر بیت و چهار شهر ربیع الثانی بعد از انقضاء از بساط دیار ده و قیقه از نشئه
حیات بهنر بساط چمن نقص بوده و از فسحه و سیع خدا آفرین غلط فرموده وی را از اشعه نور آگهی و روشنی
داده و سپهر پرور آگهی بارگاه شرف اقبال کشت مجموعه بیانات را موجب آرایش کرده بیت
بفرخنده کی تازه شد روزگار : جهان مشک بوشد ز بوی بهار : چمن از کل لاله شد عالم افروز
هوا عنبر سارا و صبا عنبر بیز : حضرت اعلی بساط عدل آنجا در ممالک جنت نشان آیام نشاط
افزای بهار رابفرخی و فرخنده کی کذرانیده بسپیر و شکار معتاد فرصت بخش ایام طبع گشته
بود و چون از خود روز دلفروز دو ماه و چند روز کرکذشته موسم بهار و آیام خرمی روزکار بسپری
هوای آذربایجان کرمی آغاز نهاده و بهنکام عطر بیزی دشت و کوه پیلاق شده خان اشیب بکیوم خرام
اندیشه را بجانب دار السلطنه اصفهان جهانکشا داده ساحت آذربایجان از خیام سپهر احتشام
ارم ذات العماد کردید و چند کاه آن خطه خلد آئین عشرت کاه شهریار بادا و دوین بود ازده قایع
شنبه سیوم اقبال کمر در او ایل مطهر بست اللهم شه بیک بیزاشی بست اجلوکر بر بالین

هریک حکومت کاوه خواهد کشت لشکر فرستادن فرنگیه بر بحکایه بر هرمز ۱۰۱۰

چون از حجاف فرنگیه بر بحکایه که از چند روز باجره اقامت داشت مکرر جمعی متعدد آمده و بنای
ازدیاد داده اند چنین بنظر آمد که اگر بخواهد و بخود سر و خلاف عهد و شرطی که در آغاز اقامت جزیره بخود
با و ایشان کرده بود قدم در جزیره نهاده و بخود سر و خلاف عهد و شرطی که در آغاز اقامت جزیره بخود
با و ایشان کرده بود قدم در جزیره نهاده که بمنبع آب جاری است مشهور بچزیره قبس قلعه احداث
نموده و حارس و نگهبان تعین کرده و در آنجا بنای عمارت نموده بسپاهی ادیکه شیدند امام قلیخان بسپاهی
از تنگستانی جزایر یافته تعینی و تنگستانی بقلعه نوجاری مامور ساخته حقیقت معروض گردانیدند حقایق
احوال در عرض امام قلیخان بالتصویب و تنگستانی بقلعه جرون و اعداد فرنگیه بر بحکایه از آنجا مکرر و هر
سال آینده مرخص مقرر و قلع بحکار خواهد شد انشاء الله تعالی دعوت فرمودن جمعی در این سال
عالم آرای همایون که مقتضیان دین و دولت و مقوی ارکان مملکت و دعوت است اقتضا آن نمود که
گروهی از زاهنه و بصارد را که حسب الامر در فردین و سپیدهه قرب جوار بخیاری اقامت محل برزاعت
دین اسلام دعوت فرمایند و از وفور ترحم و خواری که چون دنیا محل حوادث و در معرض تغیرات است
مبادا در هنگام وقوع حادثه و عدم پشتیبانی مملکت از انوار قرب جوار کرمایشان مشرف اسلام
اهل و عیال و اموال در معرض تلف و تاراج آیند جمعی از آن طبقه دعوت نموده
را جمعی از اعیان تعین نموده طلب داشتند که بنا بر برای فرمان شد عرض اصلی آن بود که در موضعی نشیمن
گزیده معدودی بیافته اند بمجرد شهرت یافتن آوازه موزنی از آن برآید بمقتضای اسلامی طلوع نماید قرب
حال ایشان بخیر و خوبی مقرون باشد پیادگان پناه امیرالامرا العالی نظری بحبس نمایند ایشان
کرده با عتماد از زمان قدیم این دودمان ولایت نشان است و از عهد بسی و اصل رتبت همایون
شاهی نشو و نما یافته بشرف قرب و منزلت سرافراز و بکمال اعتماد و محرمیت از اقران ممتاز است بدین
خدمت سعادت اندوز امامور گشته و او حسب الامر اعلی متوجه این خیر انجام گشته بمبارزه آنجا رفت
بعضی را توفیق رفیق گشته با طوع و الرغبه دعوت یافت و جمعی که ترک ملت بیضا نموده و تقرب رهبانان
و کشیشان برایشان دشوار بوده و تغیر کیش بصاری مکروه خاطر ایشان بنمود با ندک تنبیه و تهدیدی که
بر قسیسان و رهبانان در ترک ممانعت نمودند منع کشته قوم چاره و گریز انتقاد و بنا گذاشتند
با کراه قدم در دایره اسلامی نهادند و اکثر نشاد و پسران در شوق شتافته بر یکدیگر سبقت جسته
زبان بکلمه توحید و ترک ملت بصاری بقول مبین پیشین گشادند یعنی مباحثه و مجادله که
که بکلمه شهادتین زبان میگشادند و گاه بایشان از سواد انجیل و مایکوس خبر داده انجیل از دست

کشیشان و قسیسان گرفته معتبر داشته که احکام یسعیان ایشان را تعلیم قرآن و احکام شریعت نمودند
و کل بصاری از رشی اگر تعلق زنار ران شده بود بکلمه اسلامی گردن بدین اسلام دعوت فرمودند و
علی تبریزی این خدمت مامور گشت اکثر آن طایفه دعوت پادشاه اسلام را پذیرفته از روی صدق و یقین
و تحقیق گراید اعلم عند الله زبان بکلمه شهادت جاری ساخته از زمره اهل اسلام منظم یافتند امید که
حضرت ذوالجلال باب عنایات این امور خیر را انجاز و اعجاز بر وزگار فرخنده آثار همیون عاجز عمر و دولت
متع داشته اگر عزیمت همایون اعلا بر مصالح ملکی بجانب خراسان و قایع که در خلال احوال
روی نمود ۱۰۱۱ چون همواره نشیمن و تصرف مملکت قندهار که مورونی این سپاه است
چند سال بود گرز حوادث روزگار چنانچه رویه و شیوه قرون اول این کتاب و طی احوال سیر زمانیان قدیم
اولاد و بهرام سیر زا شاری قرین شده بتصرف قزلباشیه ملک هندوستان در آمده گمون خاطر
بود و بنا بر روابط دوستی و مصادقت ذوالجلالین واقع بود متعرض نشده بر وی اطراف نگاشته نوا
و موجبات صداوت و تشنج نپذیرفته و در زبان سپهر کریاس دوستی و دوشی بود و در این سال که شته نجان
عالم آلهی همدوستان حرکتی اظهار بخلافیت ننموده در اینوقت از تقریر و اداین و عوایض و دواخلی این
گروه زبان و بیان قاصر و عجز موجب خوشی آمد گوگه در خدمت پادشاه و الاجاه محمد سلیم شاه و ماضی
و اداین قلعه بوده شده بر نهضت همت شاهانه و جبلت پادشاهانه لازم شد که خان عزیمت بجانب خراسان
معطوف داشته بیاس من الطاف و تائیدات آلهی هم مهم قندهار بر وجهی که لایق طرفین باشد و مقتضی
در بیان محبت و دوستی نشو و نما یابد و مصدر یاد و هم و از زاده و دست درازی و بی دستگاه در این چند سال گردد
آوازه باجان و گرجستان مشاغل عظیمه پیش آمده و همت والا بدفع اعادی مقصور بود از ضابطه اکم
فرصت او در نگ بطلوز آمده و چند مرتبه جنودی که در سالهای گذشته بجزیره هرموز تاخت
خراسان فرستاده بود نه و بر وجه اتم تادیب نموده که شهای سپهر اورده و شود تجنیس این سال که
او در کمتر بلخ و ولایت همسایگی جمعی قزلباشیه مفسد و چند از مناصب او بیاق تجنیدی زمام فرصت
نموده و شبی از غفلت بر سر قلعه بالای مرغاب آمده بطرز دزدان که از مبعران شاملو بوده که قلعه بیلغ
و قلعه را متصرف شده و بیاد حسن نیز در آمده و چند نفر از ظایف شاملو را اسیر و مقتول ساخته و
و چون رستم خان ولد ولی محمد خان در سرحد مامین بلخ و خراسان اقامت نموده معاودت نمود
قرنباش در کمین فرصت و در سال گذشته با دو سه هزار اوزبک گرد سر او جمعه تاخت انداخته چون خود
و شیر خان نرفته تحرای جبار کرده بود در این سال در مقام انتظام در آمده لشکر عظیم بر سر ستم

محمد خان بالکا اورد بشاد غلان فرستاده ند اگرچه پستم محمد خان از غوریت ایشان اگاه گشته تهیات آمده
مردم اورد بشاد و قلعان تعلقا خود را آمده اند اما در بیگه وداکلاخراپی بپا کرده مراجعت نموده و فراقرم
ازپسه داران برده ول اوزبک کرده در سالهای گذشته بخراسان آمده گشت عظیم یافته از معرکه پریان
رفته تودر این چند سال بقصد اکز در کیس بود و شاید پستم محمد خان را دست توانده اورد بجوای اگر
از اعال عرجستان آمده قلعه نشانوده در آن قلعه اقامت دارد و الجرم چنار مقله مانی کرچی پست
کله ایضه رفیعه قرلباش و ملازمان رکاب اشرف از اطراف و جوانب در حرکت آمده بجانب خراسان
نهضت نمایند و در خلال این حال ذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل الهی زاده و احسان سخت گشته
چند روزی مستقیم المزاج بودند اطبای پیچاره چاتوش بکاما بالیده و عداوا پرداخته ارباب حاجات
نذور و صدقات بارباب استحقاق و احتیاج رسانیده از برکات دعا گویان صادق العقیده و کریم
دشام مرحبان مواظب بوده صحت ذات عدیم المثال را از درگاه ایزد متعال پستت میمنود
مرض روی باحتطاط آورده حکیم علی الاطلاق صحت حاصل کرامت کرد بنابر ضعف ایام و نقاهت چند روزی
توجه خراسان در رعقه تعویق مانده معتمد گشت که یعنی خان قرچی باشی پسه کرده قرچیان عظام پسیلی
قلی خان دیوان بکی باشی پسه کرده غلامان و تفنگچیان بوده بجز اپسان رفته در منزل توپسلاق
نمایند گرچون رایات جلال پی قضا را بنای مراجعت پرسپه بر کب همایون پوند ند فرمان برآن قرار
یافت عل نموده و احرا اعلام و افراج قاهره فوج فوج از عقب روی توجه بخراسان آورده و بر طبق
فرمان همایون اطراف و ولایت نیشاپور اقامت نموده و منتظر وصول موکب نصرت قرین بودند نهضت
موکب حضرت نشان بجانب خراسان وقایع آن سفر خیر اثر در شرح حالی حالات سال آینده
دستیاری توفیق حضرت باری تعالی شانه بکلک سوانح نگار دیکرده دیکر ذکر ایلچی فرستادن اوزبک

بدرگاه پسلاطین پناه و استدعای مصالحه نمودن چون آوازه

نهضت همایون اشکر قیامت اثر خراسان بطرف خراسان و اطراف و اکناف پسه حدود
یافته و الهه شیوع یافت دولت و آشوب در آفاق بکیه و پهنای انداخت پسلاطین اوزبکیه از اخبار
استماع روحیات و بلی و پهناکه از ایشان بظهور پیوسته بود ترسان و هراسان کشته در مقام اعتذار و انابه
و سلطنت مقارن محمد خان برادر امام قلیخان پادشاه ماوراء النهر برای خود یا بصلاح برادر علی ای الفور
پاینده میرزا نام چوره آقاسی خود را که بحرف اوزبکیه قوره چی باشی است با مکتوب مرغوب محبت پسلوب
مخصوص مرتبه رسالت بپایه سریر اعلی فرستاده و بادی صداقت و الفت آشنایی شده بود

دانسته بهش که از بیانات مکرر سابقه ات عظام رضوی شهید مقدس و همشیره اعیانیه میرزا و بوطالب
میرزا بر اقتاسم است که در زمان فرمانفرمایی عبد الله خان و پسلطنت عبد المومن خان والد او بسبب
مقدس پستم خان برحسب تقدیر و اقتضا و قضا بحیاله خود در آورده بود عریضه اخلاص آمیز پستیت
اشرف نوشته بعد از تذکر حقوق بندگی و دعا گویی مروقی پسته عا نموده بود که اگر قلم عفو بر زلات
و تقصیرات فرزند ارجمند پس که بجهت کمال غفلت و منازعه عمزاده پیش ستم محمد خان وقوع یافته کشیده شود
در مقام عطوفت و تفضل نوازی باشند مدت العمر از دعا دولتخواهی و اخلاص انحراف نخیشود و داعی
تعلقات نموده و پیکهای لایقه ارسال داشته بود ند و آنچه از اقوال معتمدین این حوالی ماورا النهر پستیت
اوزبک معلوم گشت آن بود که امام قلیخان والی ماورا النهر بدفع پسلاطین قزاق کمر بسته و آنخود
پشت یافته قوت تقاول ملک سمرقند را ساز میکرد و فذ لشکر بآنحضوب گسیل داشته بود
میانه او و لشکر سلاطین زاده های قزاق در آنطرف آب شاش هر چند که بی احتیاطانه عبور نموده بود و آنجا
عظیم و هزیمتی قوی و قوع یافته شکست بجانب امام قلیخان افتاده تا موازی پست هزار کس العقده
علا الرای پسپاه ماوراء النهر رعبور کرده بقتل آمده و چه اردوی مذکور از روی اضطرار از رود
در آب افتاده غرق گشته اند و امام قلیخان شکسته تر و مجال بجا را بازگشته تا کس نزد برادر
خود محمد خان بواسطه قرب جوار بسیغ فرستاده اعلام نموده بود که با لشکرهای آنحدود او پسپه
بار دوم متوجه محاربه قزاق شوند و محمد خان بواسطه قرب جوار بسیغ فرستاده اعلام نموده بود که با لشکرهای
آنحدود او پسپه دیگر بار دوم متوجه محاربه قزاق شوند و محمد خان بواسطه قرب جوار پسپه محمد خان
و پسم پستلط او عبد الله بیک بسیغ خدمت پسته از بر او زیر فی الجمله اندیشه مند و منتظر بوده امام قلیخان از
جواب چنانکه گذشته بعد دوی بی تکلف بسیغ آمده و با برادر ملاقات نموده بعد از نشاط و رود بکنکاش
با بکنکوش سپاه و رایا فوجی از لشکریان سیغ و حصار و آنحدود و همراه کرده و امام قلیخان بجنبال اشغال
و هزیمت کی از لشکر قزاق یافته بود و دیگر بار و لشکری فراهم آورده پسه کردکی با بکنکوش سپاه
سمرقند فرستاده و او نیز مقاتله را فرصت دیگر فهمیده بر سر محاربه عظیم او قوع پیوست و در آخر بزیمت شکست بر لشکر
بخارا و قع افتاده و جمعی کثیر در معرکه بقتل آمده و بابکنکوش پریشان حال بازگشت و جناب ارشاد مآب
هاشم خواجه پای در میدان مصالحه نهاده و بخیال امام قلیخان و پسلاطین قزاق حضوصا ترسون
محمد خان بواسطه جناب ارشاد مآبی صلکبر نه ذاق شده و کرکن آشتی نکرده و هر یک بغیر خود نشسته
القصه پاینده محمد میرزا نه کور در دولتخانه میارکه قزلقش جهان بواسطه تقرب آبای ارکاه بعد از بلاغ عرضداشت

کرچه فرد بانفرخ و کمنه سهای مراد و پیش چاپاست دراده و دیده و پناه آفتاب تا آدمی بخاکپای
پیشهای خویش نظر احیای و صداق احتمال صورت میرزای جهان بست کرتا والد بزرگوار کر
خدای مجازی و سایه پروردگار حقیقی است در مقام اخلاص مکبولی بوده و مراعات ادب بمیوده و همواره
انوار عاطفت مبرزانده و شعاع شفقت پرورانده بر جناب احوالش متابعت نماند و در این اوقات از کوه
خردی صدر عاقبت اندیشی انحراف جسته بود و باغوای حسادت و دم زنان باعالی کرسای ادب و اجلاص
بود مباورت عیوب و تعصبین برآیای که ذات مقدس را دل رنجیده کرده و چنانچه مذکور شد عارضه بیماری
داده و بود و جناب شاهزاده کی بیش حضور پرداخته سترصداق بوده کرنه بودی کامیاب دولت کردی
و از اینجهتی غافل که زمام سلطنت و دفع مادر ولایتی برحسب آیه کریمه وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ
در قبضه اراده و مقدرت قادر مختار است بیت کسی را سپهر رایت افراشتن ۞ نکردن این را تواند
کردن داشتن ۞ مجملا چون اطوار جناب میرزایی زاد ضای نیکخواهان صادق اعتقاد بعرض مقدس
و میرزای مذکور پیشکش کرده و سبب اعتماد از خود برداشته بتحریک کار فرمایان عالم قضا ثابت
نا هنجار نخشم خود دیده از خود و هیچ چیز از مشاهده مصنوعات عالم وجود پوشیده روی کار
خود دیده با وجود عدم بینایی با چشم نفرا زجهلا و نادان از دان نادان تراه و عوده بود دیگر طرفی بر
رود از اهل هوا نصه عباس علی والد محمد حسین بیک توشمال را وقوع احتمال در حوصله کمجنبت
معروض داشت و میرزا مذکور مقرر شده بعذرهای نادلپذیر تمسک بحبت حضرت اعلی از خواطف
جبل بیک پرسیده بود اکتفا فرموده و اخلاص عین فرموده تا جهی مستقل بیرون بردن او شده و
بیات رسیده در اصباب بعیت جناب میرزایی حسب الامر الجناب یافت دیگر از سوانح
اکه در این سال مزاج مبارک شرف از میرزا ابو طالب ابن اقتدار الله مرحوم بیک که
بعالی منصب وزارت دیوان اعلی سرافراز و بدین پایه بلند و رتبه ارجمند پیش از ما نام و القاب
معزز و ممتاز بود انحراف یافته پرسیی کرطاهر بود جز مشتبیات نفس امارة کرلازم شاهراه ادب
بود و الحاصل از آن منصب عالی معزول کردید کرچند کاه از نشیب و فراز دولت مدد ایزیر تبه جلیل
بحجر نبرد روزکار مهذب کرده و منصب وزارت سلطان خان ولد شاه علی میرزا نواده عبد الصمد خان
مصباح برتابین دودمان پیشه افزای داشت و مدد حساب دان مربوط نویس از علوم متداوله و فنی
اطلاع کاهی داشت مفوض کشت دیگری از سوانح معدلت آیین شاه اکه در این سال
از انجام دینی و دنیان نفس کرورا آفات سر شوریش و فساد برآورده از آنه و اضطرار ایشان تفصیل

آن و بایر پسیده دست در آمده چون نوع شر انگیزه اشرار موجب پسخاست ملک و آسودکی خلق
در اصفهان پیاست رسیده دیکی از مقربان شاه مرکه شاه قلی بیک نام مرکور خدمت بشرف زمان
باستشاع کشوده و ضامن نیک و بد ایشان شده کرمن بعد قرکب امور نامصواب کرده همچند پشیمانی بایشان
عاید نمود و غضب شاه بدکشته شریک پاسخ کردید بیت هرکه بدی کرا به دیا پیشه ۞ هم بر
خویش کرخته شد ۞ اولی دار المؤمنین قم از دیرباز اقامه مسرد کشته مسلمانان از شر ایشان خلاصی
یافته متوجهیات جمعی از شاهپرداختیان کرد این سال داع عروزه کاکی کرده در مضاجع
خاک غنودند قاضی فخر الدین صدر پسابق کرد او اخر سال کذشته در قصبه ترشت دی مرض صعب
در اوایل این سال بدار الجام آخرت کشته نفس او ابشده مقدس مخلی فضل کرد و دی از ساده پسخصیم
پیشی نمود برای عاطفت و دار السلطنت قزوین و نواحی منصب جلیل القدر قاضی القضاتی مفوض
نظر سلاطین او بوده و او پسیده جایشان کرد بر آذات و اخلاق حمیده و فضایل و کمالات نفسانی آراسته
داشت و در زمان دولت جاوید منصب قضا چیکر نظر اثر یافته چند کاه و دران مشغل شریف بود
چون عنان عزائم از آن مشغل در پیچیده توفیق حج بیت الحرام در یافت و در پسنه نو مثل عشر و الف در قافله
آنان شماری تابان شده و منصب عظیم آنشان صدارت سربلندی یافته و از ده سال بین حیث الاصل
بآبان امر قیام نموده طلبه و ارباب استحقاق و احتیاج از نوا بد انعام و اضافیش بهره و رکردند یکی پسر
هفده پسال از داشت که با کتساب علوم مشغولی نموده بعد از فوت والد در همین سال از لجت بانخه
آکی او در اصفهان مرض آبله از هم کذشته در عالم جوانی بسر منزل جاوه دانی شتافت
فتنه دیو خان حاکم اسپزار با او در میثاق ساده و چاپیده شده آوازه دند و روز بروز در
اشتداد و پذیرفته مطالبات طایفه مفسده خفتاده و الی طبرستان دست از حکومت ملک بدان کوتاه کرده
میل بسر منزل جاودانی نمود نفس او ابشده مقدس رضوانیه نقل نمود و دی از مقربیه چرکس و از زمره عبید آنحضرت
بایران اصلی و داخل آنحضرت جوهر شده و دایتی از ناصیه احوالش شاهد نموده و در مقام پرستش
در آمده و همواره مورد رقوع تحسینات بوده تا آنکه بحکومت دار المؤمنین اسپزار آباد و سربلندی
بیشه و سال مبرایی آوکایت اشتغال داشت و با خلق آذربایجان سلوک پسندیده نموده و چون طبعا
بپسلامت نفس مشهور و بصفت عدالت و نیکنامی موصوف بود او را در دولت و در رای باطوایف اسپزار
دخترزاده این ال حسابن خان مشهور بترکان کرد و عهده و اسپزار با و تفویض و در زمره شورا فرایان عهود و معاهدات
قوی و نیروهای عظیم او دی داده و به نیروی اقبال همایون و شجاعت و دلیری همیشه فیروزی نهضت شایخ

از آن طبقه بحضرت حضرتش کل اعلم و اکمل و اعرف و اعلم از سایر آن قوم در بیش و بکثرت دقت و بینش بوده
صاحب وجودی نگذاشت ابالت آن ولایت بهبود خان چرکس تعلق گرفت سلوک او بر وفق صفا فرو آمد
بنوعی بنیاد بر آن معمول گشته تجسس و خان کرد در سلک علمای ورکا و مسلک بود و در ضبط کار دین بود تقریر
یافت عارف معارف الٰهی واقف علوم لدنی و جلی شیخ بهاء الدین محمد عاملی شیرازی وصاف
کمال شمائله از فضل و افضال آن حمید و خصال در صحیفهٔ اول این دفتر رقم نگارش یافته ظاهر حالش
بر فروزش منجر علوم آراسته و به رجاحت عالیه اجتهاد و اخلاق چشمه پیراسته باطن فیض مواطنش نظیر او
درویش نهادی موصوف و بسیر سلوک معروف و بازمزهٔ اهل تسه قرین بوده در بین سال هادی
مقامر مشهور بتربت عارف رمانی بابا رکن الدین اصفهانی بادای صلوة و مشغول بوده آوازهٔ ارتقر بکوش
شیخ رسیده که در عالم روحانی یکی از اهل هنود و آسودگان نهانخانهٔ خاک بابا در تکلم آمده و گفته تو با کدام یم
غفلت چیست حالا وقت تیقظ و بیدار است و قت میل بسم و نسب خود اظهار نموده بوده از
بسم ارخیفه حرفی چند بزبان آورده اما حضرت شیخ تقریر آشنا نفرموده ندانسته و از حروف نقطه
ایمای اکتفا نموده اظهاری نکرده و بعد از واقعه آنحضرت یکی از احباب که محرم بسم شیخ بوده
گفته بوده حاصل بعد از وقوع این واقعه غریب بسم بسیب تفکر فرو برده چند روز ترک معاشرت احباب
خاصان و مباحثهٔ طالب علمان نموده آماده سفر آخرت میگردیده و متصدر تحال از بین دار عال متحیر
مانده آل بوده لطفه بفراغ خاطر فی خود تا آنکه طلبهٔ علوم گردیده روزی از روزها بمستفیض بوده بنده بیرا بین قضیه
دلایل تقدیس شیخ را از غیب نموده مذکر در باطن باجداد بوده بفیض ابقای علوم از طلبه باز نگیرد
و مشوبات آثار اعتلاء و طاعات و عبادات مشعر و از مکرر را نیکو نه مقولات خاطر شیخ الجلیل آرام
گرفته رفته رفته باطن آشته بهبود آمیزش نموده تا بسیاه و دیگر ظاهر راه فات مباحثهٔ علوم و
افادهٔ طالبه و حرف نموده و در اتمام فیض شریعه جامع خاصی اهتمام داشت و باطنا با آسودگان عالم
ارواح همراز و با روحانیان عالم اشباح دمساز بوده تا آنکه در چهارم شهر شوال این سال واقعی
گشته تعلق روز بستر ناتوانی داشت در روز هشتم که دوازدهم شهر شوال بوده طایر روح شریفش از
تنگنای قفس تن بروین خرامیده بعالم قدس پرواز نموده حضرت شاهی ظل الٰهی در ییلاق تشریف داشته
چون از اعیان که در شهر مانده بودند در پیش وا پس جنازهٔ مغفرتسانه از دحام عالم بر تنگ نهاده وضع آن
در بر داشتن جنازه بر یکدیگر پیشی جسته از دحام خلایق بمرتبه بوده که در میدان نقش جهان
دست فرصت بر زیر یکدیگر فتاده از هجوم عالم بر دن جنازه دشوار بوده در مسجد جامع عتیق آب جا

چنان داده علماء و فضلا برات جنازهٔ موصوف بر جمعی لایموت نماز گذارده و در بقعهٔ شریفه منسوب بامام
الساجدین و قبلهٔ العارفین امام زین العابدین علیه السلام که مدفن دو امام زاده و عالیقدر است گذاشته
از انجا نعش مسعود مقدس رضوی علی شرفها الصلوة و التحیة توده بر بوق و جنیتی که خود کرده بود در پایین پا
مبارکه در نضرلی که در ایام اقامت مشهد مقدس کدر رس شیخ بوده مدفون گشت رحمة الله علیه
ارباب بسیقه او تواریخ مرقوم یافته اند سلک نظم کشیده از انجمله جناب اخباری الله داده تیمنا از ابوالبقاء
این تاریخ انتزاع یافت بیت رفت چون شیخ زمان از دار فانی گشت ایوان جانش هادی
دوستی جست از پی تاریخش گفت شیخ بهاء الدین وای فرزند محمد صالح برادر زادهٔ
راقم حروف افسوس زحمتهای دوران تاریخ یافته در سلک نظم کشیده و جمعی دیگر تاریخها منظم
یافته از طول کلام اندیشیده بهمین دو تاریخ اکتفا آغاز دوستان ترکی مطابق احدی و عشرین
والف که سال ششم از قرن ثانی همایون باشد مطابق رایات بهار طلیعهٔ فروز عرصه
روزگار گشته جهانیان را تازگی نوید بخشیده و شروه فیروزی داده و آفتاب عالمتاب که سریر اعظم
عرصه عالمست باکوکبهٔ نور و شعشعهٔ جهان آرای بهمن سر و قدم بر بساط شرف نهاده و ساحت زمین را
از فروغ عالم گیر پرتو بخشی تازه و طراوت بی اندازه بخشیده و در بین سال فجسته آثار سعادت فر جام فیروز
فیروز روز دوشنبه بیستم جمادی الاول مطابق صدی و شش و الف اتفاق افتاد و خورشید جلیه
خاک بازپسین کی سر از جیب خاک بر آورده و در بساط جهان آرایی چمن روزگار بگشتن
گری در آمد بسیاله و ادنا رصه نیب و بهاء و عرصه گاه تیمی صف آرای گشته عندلیب آسا نهاد
زبان ثنای شهریار کامگار کامران یاد را پاینده بیت بهار آمد دگر عالم نوی یافت
فروغ از نیز مکان جهروی یافت جهان را مژدهٔ فرخندگی داد خلایق را ز نو آسودگی داد
موکب سعادت قرین شاهی متصل الهی را نیابر بقعهٔ مانی که در سال گذشته اشعار یافته توجه خراسان
خاطر انور تصمیم یافته و بلند اختران تشریف نشان بهروزی اقبال بجانب خراسان در حرکت
آورده و در قصبهٔ طبس کیلکی اقامت داشته و شادی روان عفت و اجلال در آن خطه دلکشا افزوده
بعد از مراسم تحسین نوروزی و اتمام مطالب متصاعد بقعهٔ فیروزی اشتمال دعای اشهب صبا پوی
بجزم پیروزگار سوار اهل و دوهر مند و اشتمام نهمات ضروریهٔ خراسان مدابصوب اعطاف داده
از راه قوچان و شت پای تخت فارس در حرکت در آمده و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که اعاظم و
اعاظم خطهٔ فارس خیام کوه و دامنه ولایت نیشابور قشلاقی که دوده بوده عوالیت فراه آمده در انجا موکب معلی نزول

دیباچه نظر نیاوفرخ فرخنده فرجام روی مراد بصوب مبارکه آورده چون موکب همایون بفراه رسید طبقات حشم و اخراج خدم همایون فرمان فرمای ممالک ایران عرب و عجم در آمده بقاعده و آئین مقرر بعرض مبارک شاهانه رسانیدند و کامران کشاده و سوی این سفر خیر اثر دفتر حالی گردیده و در ذیل مرقوم قلم عنبرین رقم میگردد

گفتار در فتح و تسخیر مملکت بهجت افزای قندهار و زمین داور و بعضی ولایات خالق عالم و عالمیان

بر کار آگاهان عالم صورت و هوشمندان انجمن معنی مخفی نماند که در صحیفه اول و ثانی این دفتر عالم آرا حالی احوال ولایت قندهار که چگونه در تصرف اولیای این دودمان همیون رفته بتصرف شیبانیان سلسله کرکانیه در آمده مکرر اجمالی بقدر مقام بیان گشته در طی این داستان مناسب چنان دید که از مکرر فایده نباشد شرح حالات سابقه و لاحقه را دیگر باره فراخور آید آغاز نماید بشرح گفتار روزبان بر صحیفه بیان نگارد گرگشته زبان و دوی اخبار را موجب پیرایی گشته آرایش قوت دهد صحایف مردمی نسبت توجه همایون راند آنصوب باعث شخصان را بایه و پیشی نشر تواند در صحیفه اول اجمالی قلمی زبان شاه جنت مکان مجرر پیوسته که ممالک قندهار مرة بعد اولی و کرة بعد اخری بسپاهی جمشید احرای عظام قرابتش بتصرف خانین دولت ابد پیوند در آمده ایالت و زمامداری انجا بسلطان حسین میرزا مستقر شده او را و چندین سال بفرمان خرم نژاد کامگار حاکم باستقلال آن ولایت بوده بعد از آنکه ایام زندگانی میرزا مذکور در سپری گشت قندهار حسب الفرمان نواب بهشت جایگاه سلطان محمد پادشاه بمظفر حسین میرزا پسر بزرگتر و زین داور پسر میرزا پسر کوچکتر تفویض یافت در زمان طغیان او زبکیه خونخوار صحیفه اول در طی احوال میرزا بان مذکور قلمی پذیرفته بود که چگونه میرزا مذکور از بیطوری طغیان او زبکیه را مستظهر داشته از بی تفاقی برادران خود روی بجانب هندوستان آورده مملکت را بتصرف منوبات حضرت پادشاه غفران پناه جلال الدین محمد اکبر بن همایون بن میرزا بابر فرمان روای ممالک هندوستان داده و در سنوات میل سلطانی تسخیر نموده و الحق کرده خراسان آتش طغیان او زبکیه خونخوار آماده شده بارگاه سکار عالی تا بعرضی حضرت اعلی شاهی ظل الهی لشکریان تمامت ممالک محروسه خراسان محمد او استقرار ولیای ابد بنیان در آویخته بارایه الفت و دوستی که قدیما میانه این دو سلسله علیه واقعست حیف شرع خراسان را بحضرت پادشاه والاجاه غفران پناه کامگار اعلام نموده مصحوب میرزا علی بیک ترخان مذکور او را بفرستاده و در نامه تحبب آئین دوستی مذکور که بحضرت ارسال شده بود بعتبر موهبت رقم قندهار نامزد شده بود اگر چنین الطاف آلهی صدا بطن آن ولایت باو بوده تمامت ممالک خراسان کلا از تصرف منوبان انحضرت مخلص

بلخانان اکبری نامزد او زاد اگاه و دیگانگی گردانیده بود چنین بسلوکت آن هم نژاد حقیقه بدست آورده در تصرف بلخانان میتوانست حقوق دوستی قدیم و طریقه محبت جدید اقتضای آن میکرد که از بین حزن او را خواهش دوستانه در باز گشتن قندهار مضایقه ننموده و اساس صلحت و دوستی را بطهور این مرامی بتاکید اهتمام دهند حضرت پادشاه مغفور از آن ایام او اشعار دوستانه اغماض نموده توقف این مرامی نیافت بحضرت اعلی شاهی طبق آنچی از فراخی حوصله و بیش طریقه پدر و فرزندی از جای نرفته رابطه صداقت اتحاد را از دست نداده تا آنکه آن پادشاه عالیجاه بجوار رحمت آلهی پیوسته مهین فرزند ارجمند پادشاه جمجاه بارگاه نورالدین محمد سلیم پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردیده و در آغاز جلوس همایون سلطان حسنه و همین فرزند ارجمند خود که دایمه سلطنت داشت شغول بود بعضی امرا و قریب جوار حضور اصالحکام فراوه و پیشتیان بافوجی از خود ظفر ورزه و جراره متوجه آمده بآسانی مملکت را متصرف شده و قلعه را احاطه نموده و در حینی که رایات جلال آن دیار بجان بود حقیقت تعرض اشرف پیوسته با آنکه بازگ توجه و اشاری در کمال سهولت و آسانی تسخیر قلعه میسر بود چون بهنوز بنیاد پرشاغل ملک داری حضرت را بسیاری از امور رایقه را حایق میکرد و اینطرف پرسش و اوآب تبتیت کرار نمود لهذا مصلحت دولت بطهور نینجامیده بود و اجمالی گفت نابجا نخواهد بود که شیوه پیشتیان کم فرصت است از آنجمله امرا و در رشته امرا عظام را مانع فرموده ندشاهی بیک خان چغتای که از جانب آن سلسله علیه حاکم قندهار و در قلعه محصور بود منشور عاطفت و فرمان مهتمالت عز صدور یافته مصحوب چین بیک نامی از طایفه مذکور شتابنده و او شاطر فرستاده و مذکور چون میانه پادشاه و حضرت پادشاه و والاجاه رابطه محبت و برادری مسلوکست و بایکدیگر بارگاه و ممالک مضایقه ندارید او بفراغ خاطر دار ایالی ممالک مشغول باشد اما مترصد ان بوده مذکور بعد از فرصت دولت آلهی مصحوب و قلعه را مرسم پرسش و طهور آنکه نه خاطر جویی که ممالک و بست را آماده و رایات آنکه داشته بود آنحضرت را آنکه و داشتن قندهار را که در نظر دوست و دشمن شیشه بعد ارتباط میکرد و لایق ندانسته بمقتضای قاعده مصاوقت و دوداد از او مردیها بسابقه و لاحقه بازگذارند و بعد از آنکه پادشاه کامگار علی سلطان طالش را که از معتبران طایفه قزلباش و کار آگاهان خود در دربار او بنوعی که پیش ذکر یافته تربیم پسالار فرقه گردانیده بود و ستاده تواصفات معهوده با مذکور راه و رسم پشتیبان کار آگاه و ابداع است مطهور آمد شاراله و ایلچیان مایکر سفارت میرفته مذکور را کفایه و صریح او بکلاوی بلخان سلسله کرکانیه اظهار معاهده قندهار نموده و از انطرف راه این مکتوب گذاوه و اثری بر خصلتهای طرفین مرتب نمی شده و بعقد و عقد گرفتن

الفت و دوستی خود بدین حیات که تحریر یافته است مقترف منوبان آستانه
تا آنکه میرزا برخوردار مشهور بخان عالم که از امراء بزرگ آن سلسله بود و از جانب پادشاه والاجاه
بخطاب پسر خطاب یافته بود از کمال محرمیت داشت برسم رسالت آمد و چون
اعلی از اثنای محاورت و تفهم رتبه بنیاد یگانگی و اظهار محبت و دوستداری و اراده اظهار معاونت و
اتحاد فعلی که در این مدت بنیاد بین الطرفین نموده بود و فوائد و اغراضی که از آن متوقع میشد با او خود
صریحا گفته که حضوصیت و یگانگی میانه ما و حضرت پادشاه والاجاه زیاده از آنست که بایکدیگر
بخطاب و مکتوب احتیاج باشد لیکن در باب قندهار که داخل خراسان و ملک موروث این دودمان
دوستی عروم دور و نزدیک است که چشم بر امور متعلقه قصوری دارند و از عالم معنی محرم خطاب
لا یعنی و مخالف انجمنها بزبان آورده حمل بر نوع دیگر مینماید سزاوار محبت و مقتضای دوستی
آنست که برادر کارکنان بجهت رفع طعن اضداد آنچنان را که از ولایت هندوستان بغایت دورند
و درین میانه نزدیک شاهراه محبت است باین برادر محرر این بازگذارند که فقرات بهرزه و درایان سخنان
که خاطر خطیر عالم سپاه بآنها نارضا باشد و هم بجدید آوازه خصوصیت و یگانگی این دودمان
آفاق و اقطار پیشتر یافته را بطرف الفت و وداد تازه بسلطنت مذبوره و در سلاطین قرین جاه
حضرت طوایف اوزبکیه که معاند هر دو طرف اند مرا تفاق و اتفاق چنانچه در فرمایش یافته گیرد
ظاهر گشته هر آئینه اینجانب انواع خود بشمارند و اگر بازگذاشتن آن بر طبع شریف آنحضرت
بسیار دشوار باشد رضا خاطر انور را بر مطالب عالیه دینی راجح میدانم امید هم چنین
شکار بانجده و خواهم آمد که چند روزی با تفاق منوبان آنحضرت شکارگاهای آن ولایت منشرح
شکار پرداخته بازگردد و برای منوبان آنحضرت راه و رسم مهمان پذیری و میزبانی بظهور آمده در جائی
ظاهر کرده اگر بازگشتن آنجناب بایشان محض خصوصیت و یگانگیست و در میانه مغایرت و جدائی
نیست در نیل یکدیگر لی توشمال بی جا از خاصان درگاه و محرمان سرا پرده پسر و چنانکه در محل
خود است کنار شش فرزند خان عالم بر سبیلات و بجدید قواعد الفت و ظرف اظهار این مدعا کرده
همین خوشآمد کوبان تقرب جوکه بوسایس شیطان فتنه انگیز و آتش طلب بانه نافع حصول مطلب گشته
این مخالفت را دلخواهی انام نهاده اند و در اندیشان کارگاه و اگاه و دلان نیز خواهند بنگرند و انند
که دولتخواهی صاحبدولی نعمت آنست که دشمنان را بجمن پیوک دوست کرداینده و دوستان را فزونتر
افزایش و دستی شنده و هر آئینه اینجانب را موجب روز افزونی دولت و انند خلیفه چین دوستی که

آثار اتحاد و نتایج دوستی او پس سلاطین و ظاهر جهانداری و پادشاه و خلیفه پسلطنت بابر
و اگر از دین مقوله اندکی بسیار نگوید آیینه عبرت نمای کشاد الله حضرت تعالی و اولاد تمام باد حجت آثار این سلسله
بر جریده عالم و گنجینه فرشته اوده بود مندرج کرده و فوق مذکور گشته بر سبیل سیر شکار سواحل رود هرمنده و از
عذاب غربت آمده بارگاه فرموده و از فرخ آباد مشهور عاطفت بعبد العزیز خان حاکم قندهار و سایر
داعیان چغتائی که در انجا بودند مصحوب یکصد سوار پیغام داده که از حدود آن درگاه بودن بسیار خوفناک
پیغام داده که چون بسفر ضیاء اثر سایر مصالح ملکی اتفاق افتاده و از خدا متوقع است بسرعت شکار انجا خواهیم
طریق آنکه توشه سوگ بهاین راه بنظر فضا محض پسیر و شکار مقصور مفهوم و از روی کمال یگانگی بر
استقبال آمده سعادت رکاب بوسی دریابند که چند روزی که در این حدود و منتاط بسر برد از هیچ جهت
بخاطر آزرده و خاطر مطمئن و آسوده دارند که سوای اعزاز و احترام نسبت بجلالمکان حضرت
پادشاه و الاجاه بر آورد بایشان سر بسر امری محظور خاطر صفا آئین نیست و غرض اصلی از این نهضت
همین که شیبانیان بخان عالم گفته بودیم آنست که بر عالمیان بخصوص جغتائیان او زبکیه قرب جوار طرفین
ظاهر گردد که ممالک شاسعیست در میانه بهیچ نیت حمل بر نوع دیگر نکنند و بعد از فرستادن این صلاح
یکی از فرزندان سپهر کنان و شکارگران روانه شد چون کنار آب مندمند مضرب خیام اقبال گردید میرزا
قلی سلطان سیاه منصور حاکم کرشک چند نفری از جماعت چغتائی عبد العزیز خان در این موقف بجهة مهمانداری
و پسلام قدم بندهمور فرستاده بود و او مطلع شده بر سر ایشان رفته گرفته بود آورده بنظر اقدس رسانید
حضرت اعلی در امور و عتاب و خطاب کردانیده مذکر منوبان و ملازمان حضرت پادشاه
والاجاه و خورشید کلاه باطنی دارند که بر سبیل باجبر کت هست و گرفتاران مذکور را لطف الطاف
غایت فرموده رخصت دادند که بر سبیل کاروخدمت مرجوعه خود روند تا عبد العزیز خان و اعیان
چغتائی چون بر مضمون فرمان عاطفت و منشور التفات شاهی مغرور و مباهی گشته میرزا باقی گابلی را که
از ملازمان معتبر پادشاه والاجاهست با عزیزه اخلاص نمای خود اندوز فرستاده و اطمینان داده و ادراج
که حضرت شاه از این راه متوجه گشته از انجا باز گردند اگر تشریف آورند ما را در راه و سر انجام کاری
بجز مخالفت و قلعه داری جنگ و جدل چاره نیست چون از این پیغام خان آزوبای و فاق تمام
بکنان میرسد و ساحت آن ولایت مضرب سرادقات جاه و جلال شده بود اجاب مطلب و مامن
ایشان مؤدن لایق دولت نمیبود و چون مخالفت بر ایشان فضولانه که از آن کوتاه نظران صدور یافته
مخالفت و یگانگی که کنون خاطر صفا آئین بود کرده و حضرت سلطان میرزا و کل را با فوجی از افواج قاهره

استاده و پسری که مفتاح ابواب مصادقت و یکتاوی تواند بود ترتیب داده و هر یکی بسمتی قندهار و دیگری باصفهان و هم ممالک مرغوب بخش ایران نفس گرده بخدمت آنحضرت فرستاده و بزبان محبت پیرایه ی پیغام داده اند که چون مشوبان آنحضرت از غفلت و کوته خردی بیخ چنین مغایرت و بیگانگی بوده اند آورده اوراق مصادقت و یکتاوی تواند بود ترتیب داده و سالهاست که چنین ابواب مفتوح است امیدوار گردانیده اند که حسب تقدیر این صورت وقوع یافت اکنون بهستاد اعلا زمان عالی تعلق دارد ترصد آنست که کل ممالک ایران زمین را کوه از عظمت خاوری باین برادر تفویض یافته کلمه تقصیر نموده و بکسب اختیار اشرار کمر آینه منقطع مقالید خصومت داده است در قبضه اقتدار خود مقصور نماید و اینمعنی را از مقوله تکلف و تواضعات مستعارهٔ رسمی نشمرد زیرا که الفت و اتحاد را در عالم خلقت چه پایه بلندست که فرمان روایان والاشکوه با کمال تسلط و اقتدار و خنده موجبات مشقت کمر بکمک رباب نفاق بقتل برجمن همکار جهان توانند بود کان طرح کهن انگیخته بمقتضای وحدت ازلی این پیشه سود و راه انجکم سلطان خرد و فرمان روای عقل کمر دوستی کاکلهٔ التفات پادشاهان عدالت شعار اضعاف مضاعف عالمیان بآستانه دولت سپند همتا چون آنحضرت عازم رفتن شدند کس نزد شاه و کلان حاکم زمین داور فرستاده و از صورت اعلام داده اند که قلعه را بامرای اعظام شاهی سپرده بهرکس میل رفتن دارد بسپارند و اشتباه بدیشان نپوندد و کرباتفاق روانه شوند اما از آن مجامله محض سفاهت و بی عقلی و توهمات لایعنی امری در نهایت غرابت و عجلی پیدا نشد بجز رطبهٔ زراندوز که چون خوردار و معرض هلاک و دوار آمد بشرح واقعه آنکه چون حضرت سلطان با فوجی از افواج قاهره و جنوحی که بر تحریر پیوست بپای قلعهٔ زمین داور رسیدند شاه و کلان دیوسخان قلعه دهستر عبدالعزیز خان و رقعه پاسوک طریق خلاف اختیار کرده و در مقام سپرکشی قلعه داری در آمده و تا پنج روز نمایش پیشه کرده بنیاد آنکه متوقع فتح قلعه شده بار بایشان رسید از قلعه داری مایوس و نومید گشته بیرون آمده اما از مخالفت و جنگ و جدال که چنان وقوع یافته بود و هراسان بوده و مظنه آنکه مبادا بپیشگاه حضرت در مقام اشتکا مرور آمده باجوف مخمر میاندازند که توانند نمود و بطرف کابل روند روزی حضرت سلطان بجهت رفع مظنه و دل نگرانی و تالیف قلوب و اطمینان خاطر اهالی قاعده و آداب بزرگان روزگار حضوریت و آشنایی دوستانه کرده طرح ضیافت میهمانی انداخت و شاه و کلان را با خواص اعیان آن طبقه دعوت داده و بزم گاه ملوکانه آراست منشور

و اعیان قزلباش جمع نشده و بر دند که شاه و کلان بپاس میهمانان سفت کرفته با چند نفر از ان معدودان سلطان دایر مشته آمده و در مجلس قرار کرفتند و بکمی کبده و حمدر منه ی داکوت جارچه باخود داشته حضرت سلطان بایشان تواضعات آمیزش را ده و بسم مرامی و آیین میزبانی و میهمان نوازی است بظهور آورده بملحظه آنکه مبادا وسوجیا فزاوی وحشت و موهوم دل نگرانی زن فرهم کرده و در تکلیف اسپیله و ران کشتن که عرف عادت قدیم فرهم آزمایان محافل روزگار است تامل داشته تا آنکه کرده ی کیخ از پیشگاهیان سیمان دستور بر آن سته نمایان شده حضرت سلطان بر وفق خلافت و مردمی خاصه بحضور صاحبقران شاه و کلان اطمینان داده که در این کرمی هوا و هنکام دوستان بر اق نشستن چه لازم اگر بر فقادباران خود اشاره فرماید که الات جارحه بر این کشوده و بی تکلفانه مشغول دست کاری مسلوک دارند چه آیینه موجب راحت و آسودکی و استراحت خاطر خواهد بود و چندی از خدمتکاران بر سبیل عادت پیش میبرند که وظیفه خدمت بجای آورده و التماس ایق کشوده مینماید آنجناب اما از استماع مضامین میاندیشیده و در اثنای کشاکش خدمتکاران که وظیفه خدمت کذاری آب دادن خدمت کذاران آن معدودان معرکه دهم کیه و جاهیخ دان از کمال حیالت نادان و سفاهت دست بر بوکه جهد برده و حواله پیش خدمتان نموده حضرت سلطان از مشاهده این احوال متوهم آنکه مبادا از ان نطفه آبستنی بوجود آید و خیال دیکر در سر داشته باشند در زیده از مجلس برخاسته اراده بیرون رفتن مینماید آنجناب قصور غلط و خیال باطل بهم برآمده اکثر دست آبدات جارحه برده و بحضرت سلطان حواله نموده چند نفر از بهر خدمت رازنی کرده بنا طبقه قرلباش که چند نفر زنی از ان طایفه را احراز بعضی از خانها و باشیشه های برهنه اماده و نزاع می یابند و از اطراف و جوانب شیشه ها کشیده و در مقام دفع حرز از ان کشتکان ارمی آیند غوغا بلند شده و از هجوم عامه خدای متوجه تسکین نا کرده فرقه و آشوب شوانست شد خواجه حفص زمین داوری از حضرت سلطان دعا کوی که باشاه و کلان در دل داشته این شورش و غوغا فرصت یافته پیش آمده و فرهم شیشه ها را از پای در آورده بعد از کشته شدن اوباشان جنکوی آشوب طلب آب طبقه روی آورده و از بقدیر آسمانی دست فشه و رازی کرده و محفل بزم از کشته بطرفة العین کران کرده طبقه شیشه دیده فقیر تقدیر شده و چنین حادثه عظمی و واقعه کبری بی اختیار روی موزه پیچان داده این چه و العجب است کاز نهانخانه غیب تقدیر بکلبه و کاه خلوتی ارباب خواهش ظاهر طرح جشن و سروری انداخته اسباب الطاف ایتام سرانجام میدهند و پرده کشایان سپهر ایر قضا و کی رکنان قدر در اندیشه کار دیکر بوده مصالح وحشتا ماده میسازند و

دولتخواهان عالم خصوصا بجانب بوجه تسلیم درگذشتن چاره نداشت بیت ... مقتضیات هر یک وجهانیان
گشتند و چون این کلمه بر همای همه مقتضیات دلکش چون وجه او پسندیده افتاد که نقش بندگی
درای چاپ وجه او باشد ... القصه آن چتر بختیان روزگار از بخت برگشتگی او بار دون همادونه اگر فتاده
او چون این چتر دولت بگشت بالا و فی محل سید حضرت اعلی شاهی ظل الهی را تعجب تمام دست داد و
تخت اطمینان مطلب عبد العزیز خان و رفقا با حضرت پادشاهی خانیانه مقابله و خطاب آغاز نهاد
تا اکنون از تقریر چه نفع از مردم ایشان بوصول کرا ز حضرت سلطان بی آزادی بطلبند پس از دانستن
طبیعت ناداران این امر حرکت شده القصه حضرت اعلی شاهی ظل الهی آئین کرده و هر روز مطلق از
و هر زمان خیاتی از او زده نسبت بهر کس بطبیعتی می آورده و با ایشان ظاهر شد که این مجلس تو هم
خلط و فکر باطل آن طایفه شادی این حمایت و خلاف چند نفر شقاوتی فتنه انگیز وقوع یافته از دسایس
شیطان بادای این حرکت ناهنجار شده باز ماندگان آنجماعت زشت و جبلیان و جهلی که در اصل
تأسیسی نوا و نقشه و دلجوئی کرده و انجی را عبد العزیز خان و رفقا سپرده بودند که در زمان سلطنت پی
قضای زبانی نجاوز مقام خود نپسندند بیت ... که در آن اقامت قتنه بار دوی دادند آمد شد
فرخنده پیام زا پیک نام است از جانب شاهزاده والا قدر رجخت تیمور میرزا سلطان فخر الزمان
پادشاه والاجاه کرد و دین بارگاه محمد سلیم پادشاه فرمانفرمای ممالک هندوستان که چون بشنیدن
مفاد سعادت نهاد آن حرکت رایات فیروزی آیات بصوب خراسان در روضه رضویه توقف فرموده
منتظر وصول رایات ظفر آیات بوده درین وقت حسب الاشاره عالی بهمان نهضت بار آمده سجادات
بساط بوسی پیوسته و با فرقه تسلیم ترجمه نامه او با نخاس تحف پیشکشهای لایقه مظفر آباد پیش ایلچی
بوقوع تسلیم و توقیر و احترام شاهی مخزون و مباهی گردیده و چند روز که در موکب جهان کشا و اردوی
معلی اقامت داشت پیوسته بعد محجابات مجلس خلوت آشنا و محل خاص خواصانه مباهی و مفاخر
اعلی شاهی ظل الهی پیوسته بحضرت شاهزاده گاه بگاه عواطف خسروانه و اشفاق مهر بانیهای پدر فرزندانه
بظهوری آورده و جواب مکتوب برده جهر مرغوب مرقوم گردیده و با چنین گوهر بیمثل سایند که چون حضرت
شاهزاده و از جانب پدر بزرگوار عالیقدر این الاوخر بین بخطاب عالی شاه جهان مخاطب و مخاطب
گردیده و اتفاق پس شاهزاده و آنست که از موقف معلای شاهی ظل الهی این خطاب عالی شده خود را
گرامی گردانده و آن صحیفه لطیفه این هست از دولت طلیع میرزا ملک مشرقی بخشنده فلک عظمت
سلک گردید بیت ... زخم قمی شد از آن بخت روزگار جوان که نوروزیه و خورشید کفت شاه جهان

دولتخواهان آنهم رخصت معاودت یافته مشغول انعام و احسان سوداگران بازار بهندوستان گردیده
بیت دیگر ... آمدن اسفندیار خان و لد عرب محمد خان و الی خوارزم است بدرگاه پدر شاهزاده
چون سابقا طی خوارزم تخصیص حاجی محمد خان و پدر عرب محمد خان میشه بابن اردکا و بین والا تعلق چسپیده
بهنگام نهضت در حاضر جبه آمده مرعی داشته در وقوع حوادث پناه باین آستان آورده و اندوه و معاونت
منوبان دولت بصاحب خود قابض میگشته چنانچه آمدن حاجی محمد خان عاد لاوا و در زمان سلطنتی
خان او بمکه و بسر او باین درگاه پیمن توجه نموده و بهمان چسپیده سلطنت آن دیار بمکن یافته رابطه
و تابع آن ایام هست گردیده فرزند ارجمند اسفندیار خان با جمعی از عشایر بادیه خان با پدر یاغی شده و باتفاق
یکدیگر پدر اگرفت بی اختیار ساخته چون اسفندیار خان با جمعی از عشایر و ایلات خان اکثار خود و تعلقات
پدر بیاری ایران تمایل نموده و بر اصل کشیده و مکمول گردانیده و قصه گرفتن او و در پیوسته چون سه چهار ماه
بیکدیگر متشبث شده بودند اسفندیار خان تاب مقاومت نیاورده و خود را بهرون انداخته مجدد و بسپاه
آمده و غربت درگاه معلی او و در پیوسته فرمانها بر موکب ظفر قرین پیوسته سوره توجهات شاهانه گردیده بعزم
مراجعت از پیشگاه حضور بمقام بهم امرا و سر خیلان عصابان خانی در باب معاودت مشاورت بعرض اقدس
یافته حاکم دارالمومنین بیستاباد و امرای صدود بکمک او تعیین گشته او میاز سر خیلان ایل و قبیله
عصابان خانی فرقه شقری فراهم آورده و با پیشطاق لشکر بیستاباد و آن حدود و تابعان و اوران مجاور بنوده
ظفر یافته از جمله اوران اوجاقلی سلطان بطرف او میل نموده و او مصلحت در مراجعت ندیده بمقابله
مخالف دارنج نموده و سلطنت و استقلال یافته و مملکت را خلت نموده با یکدیگر بکمک ظاهر موافقت دارند
و اوجاقلی نسبت باسفندیار خان صوارد و اطباع بارگاه خلایق پناه آمده و عرض خود و بیت و اخلاص آورده
مشمول نوازش و احسان گردیده ذکر مراجعت موکب همایون و وقایع روزگار قبل و بعد چون
مملکت تنشه بارشی که در وقوف تحریر بهوت ضمیمه ممالک محروسه گردید حضرت اعلی متوجه بضبط و نسق
آن شده و ایالت و اداره ی انولایت بسیکی خان ترکمن که از امرای ترکمنیه و قدیمان این دولت ابد
قرین و مرجع و ملجا و امیر مرادزا برای و هوشش بوده و مدتها سمت کرایالت و داراغی و داروغگی
سراخاری و اردوی معلی و تعلق داشته مهام امور آن مملکت را بقبضه درایت او داده و کلی طوایف کرکان
کهنه زمرکاب اقدس او و نهضت او بوده معاونت او نموده کشته و در قشقه بار مانده و احد سلطان بحکم جاگیر بسیکی
تفویض شده بست یقین یافت بعد از فراغ از انقضات آن ولایت در روز چهارشنبه بیست و چهارم
شهر شعبان غفران پذیر فرمانی خان بصوب مراجعت انعطاف داده از ظاهر قشقه بار کوچ کرده و در حوالی مزار

دو پستی آباد شد رسولان داد پیال چو این پیام بشنیدند از جانب همایون اعلی تعرضی بحال آنها
جاعت نخیشد اما بجزیره و بنادر آن حدود که بحکم مسلمانان متعلق بود دست تعدی دراز کردند
حکم شد که خان معزز الدوله دیردی خان امیر الامرای فارس بجهة تسخیر و تصرف آن جزیره
بنوعی که در محل خود مسطور خواهد شد بآن حدود رفته آن جزیره و بنادر بحیطه تصرف درآورد
ازدحام اخلق مخالج انجا جهة حاکم که در این عهد محمود شاه بن فرخ شاه بوده تعین نموده بودند اما
آثار عصیان و طغیان از ناصیه حال ایشان لایح و هویدا بود و بنا بر این سپاه گران بآن سمت
روانه شد دیردی خان بمجرد ورود بآن حدود بنای تاخت و تاراج بر اهالی آن جزیره گذاشت
قبل ازین اهل هرموز کنار دریا که رسیدند دیدند که دشمن بحکم فرصت و آغاز جلوس جانشین
او بخلاف قاعده زمان شاه خبث بکار این قلعه احداث نموده جمعی را به حراست تعین نموده بودند چون
در آن وقت از دای کارهای کرمانشاه بود لهذا رعایت نکرده بودند و این قلعه احداث نموده بودند
شیخ مفاسد بکلیه بود این زیاده روی بر مزاج اقدس گران آمد و الله ویردی خان تسخیر آن
مامور گردید و امام قلیخان پسر شهر ... العزمان قضا جریان قهر اجبر این قلعه را از آنها
گرفت و الیوم بهندر عباسی مشهور است و درین چند سال با آن قلعه مدارا می شده و بجهت آمد و آمد
سنابن بنادر سند و کل و امنیت راه دریا و منفعت جزیره و فرضت تجارت و دین با نکلیه در مقام
مدافعه ایشان نبوده و درین اوقات گروهی دیگر از ایشان بطمع تسخیر آن جزیره و بنادر
قشم که جزیره و در زمین نامند و منبع آب بشیر بیت که از انجا بکشتی نقل شده میاینه راه و قلعه
نموده و پوشیده و پنهان مصالح عمارت جمع آمده و بهمه چیز آب مذکور قلعه احداث نموده اند چون این خبر
بگوش اعیان و خلفیان کفره مذکور رسید و منع و تمادی ایشان بر دولت قاهره لازم آمد
خان شجاعت نشان امام قلی خان ولد الله یار خان مغفور پسر معزز الدوله امیر الامرای ممالک فارس است
همیشه آماده بجنگ و تسخیر قلعه و ثغور بود و بر حسب فرمان فرخی از حدود قاهره روانه گردید
چنگ و امام قلی چنگ دلاله سکور روی چنگ ایستاده آماده ی ربه ایشان فرستاده و گرد قلعه چپ خندق
کرده اینده و اکثر عمارت شده و باشد و بران ساز ند آن جزیره را از منبع آب ممنوع گشته در اتمام آن سعی موفور مبذول
آورده و در همان قلعه محصن جبه تا غازیان بجنگ و جدال پرداخته بساط چنگ نیز مجاریه قیام نموده
حقیقت مجال العلوم نموده امام قلی خان جمعی که کمک فرستاده و بالآخره نیز با کمال غضب در حرکت آمده بحدود قاهره

و تجیر آن حصار سی سپاه بخود آورده و بکمر بر رشتهای عظیم کرده مذاکره چه چیلی از جوده ظفر ورده و در مدت
محاصره و حین تسخیر آن حصار مدرجه عمده شهادت فایض گشته اما عاقبت بقوت قاهره و اسلام
یزدی دولت فتح و ظفر قرین حال شاهد و آن حدود و این گشته تمران حصار مستولی شده و محصورین
بجز اسپر و سیه و حصار چون منبع آب شیرین بود بر فراز و اشته حارس و دکمه بان تعین نموده و چون اهل
هرموز و طبقه بر بکاتیب این عمل ناهنجار صدور یافته بجارت جنود حضرت شعار از فوقیت و غلبه اسلام
فتح و تجیر قلعه و هرموز و اسپ تصال فرنگیه را دش شاه حمت شاخه حقیقت بعرض رسانیده چون رای
بدین خدمت رخصت یافته پس الطهور چنان مذکور میشد که بهر کار طبقه فرنگیه را در هرموز دخلی نبوده باشد
مانع آمد سفاین و جزایات بنا در شده و آمده تجار را انتفاع می یابد بموجب خرابی آن جزیره از
انقطاع می افتد بهجت و وظایف خدمت کاری و موجب باج گذاری که بجانب خاکپای ایشان بطفوه
می بهست تا غایت از هام و تسخیر انجا بیشه و جدا را میکذرانیده قبل ازین جمعی از فرنگیه انکلیز
والی انکلیس درگاه خلایق پناه آمده و اظهار صداقت و اخلاص و خدمتکاری نموده و بنا بر مناسبت
میان ایشان و طبقه فرنگیه دوستی و اتفاق و اتحاد فی الجمله اختلاف مذهب نیز مانع آن طایفه
از مذاخت اشرف منتقل و متعقد شده بودند که بهر کاه اراده و خاطر اشرف بتسخیر قلعه و هرموز
متعلق گردد ایشان باعساکر حضرت نشان موافقت نموده و بعد از فتح و تسخیر ازین دری که بعضی فرنگیه
تعلق دارد حیازات فرستاده و نگذارند که جماعت بر تکالیه مانع آمدن جهازات گردند و در این وقت
گرفرنگیه پای از دایره ادب بیرون نهاده با موری که بر تکالیه پیوسته اقدام نموده و دفع و قمع
آن طبقه در خاطر انور رسوخ یافت مضمون اشعال بهجت گر آب چاه بضرابی زنی پاکست
عیوب مردم مجوی چه پاکست ... جماعت انکلیس را نیز اختیار نموده ایشان را نیز بر حسب وعده آماده
خدمت شده لهذا قلعه خان شجاعت نشان با جنود قاهره فارسیان متوجه آن صوب گشته خود در بندر
کرو که الیوم بندر عباسی مرسوم است اقامت کردند و افواج قاهره از دریا بکشتیها و سفاین جنگی
داخل جزیره و هرموز شدند پرتکالیان قلعه نشین محصور پادشاه و اهل اسلامان هرده و قلعه و در آمده و ساکنان
آن بلده از تجار و محترفه و اصناف خلایق طوعا و کرها قلعه تحصن جسته حضاری بسپاهان مواظم
قلعه داری پرداخته و از اینجا بنبوده قاهره و محاصره قیام نموده مورچلها قصت کردند جمعی از طبقه
انکلیس نیز با کشتی از راه دریا آمده در یک طرف قلعه کرانه آب دریا پیوسته است لشکر اقامت انداخته

ژیر اگر میسازد او دینی اعلام حضومت وعنادست وجمعی اوباشش خانه‌گذاران و دیگه گرفته‌وده آتش
طلبانه‌ربپا و جمع گشته‌بهانه تجدید تعیین غارت داخذ اموال ست درازی عراقی مملکت مینماید اگر
درکار او تغافل رود موجب تشویش عجزه ورعایا و آسیب بر عایای قطر وشاهر سرپیچیده موجب تضعیف
معاهده و پیمان انحراف مزاج اقدس خواهد بود حسب الاستدعا قرار یافت که رستم محمد خان در نگاه
همایون اعلی بزاق آمده من بعد در عراق اسباب معیشت او و ملازمان سعادت سپاه انجام یابد و
جمعی اوباشش خانه‌گذاران استعفا کرده جمع آمده اند پراکنده سازند چه بر دو سپتی دو شنی اینکه عروم
اعتمادی شب الحال مشتمل از شوال عاطفه و توجه و خاطر مرحمت گستر پذیرفته حال جبا و اعانت
و پاسداری سرحد انجانب آنست مشتمل ایشان مبذول و رستم خان در پیش توجه عراق و در رکاب همایون
بوده شرح فرستادن ایشان مذکور از نامه نگاران و معتمدان از دارالسلطنه اصفهان در ذیل فرقه
گلبانگ بیان میکرد و

بیان آنکه دیگر در دین کتاب از وقایع ایام اقامت سرات انگیز چون فتنه این جماعت
اعلی و پاسبان عثمان فرمان روای دیار روم بوساطت مفرزندیشان طرح فتح احد مصالحه دوستی
پاسخکام استقرار یافته ایلچیان معبر آمدشد نمودند و بسامع جلال رسید که سلطان عثمان با جمعی
متوجه دفع سلاطین فرنگ که بنود اسلام درآمده دست درازی میکرده بوده اند با نجانب پیکار معروض
فرستاده از حقایق حال و فتح حالی که حضرت اسلام را روی داده باشد استعلام فرمایند و حقیقت
فتح قلعه بار و دفع و رفع کفره بر نگاشته بهر سوز اعلام داده اند اعلی بیک قورچی قاچار بسیال
داشته نامه فتح آیین دوستانه در قلم آورده فتح و نصرت سپاه اسلام را که همواره از درگاه اعلی
مشت میشه در نامه نامی درج نموده بعد از آنکه ایلچی مذکور بپایه بوسی و استجلال رخصت یافته شد بنود نامه
همایون اعلی و از بساطه شرات نزول جلال اشتهار پذیرفته و لشکر روم دا آگاهی دادند

بوقوع انکشته شدن چرخ و گلبرد سپه بوعقوبت و رد و یافت ذکر اخبار دشمنوز شورش و انقلاب
روم و کشته شدن سلطان عثمان عرضه روم

بنوعی از دادن این پایه شده و آنچه
روم نیز مستقیا مده بیان کرد آنست که سلطان عثمان درین سال بعزم غزو تمام از سفر فرمانفرمای
مصنور و نمود و بود پیاده مقرر کرده یکیک کرد بین سپاه بارداد و سفر تجاوز دعواقع بپایه و اقامت
قشلاق طلب دارد و گویند که پادشاه اعظم اکرم شهریار دیار عرب اعنی حضرت اعلی
ظل آلهی قرآن العلم و خدا نه تقص عهد و پیمان و خاطر داشته طایفه ینگچری که مقرر سپاه روم اند و عروم
نمود و اند که این مشیع انواع مفاسد و موجب هیچ فتنه و آشوب بپایه خدوب و قرار نباشد آنرا قوت

دولت نیست و مع آنکه در قانون عثمانی کار یکسال و بپایه نیاشد و بنوز عسکر روم گرد بپایه فرمانفرما نمود و نمود و
در منازل و اوطان قرار و آرام گرفته اند و این سال این غزیمت موقوف باشد که در بپایه سال آینده
دولتیانه بصلحی صعبور بجل آید سلطان عثمان از غزو رجل و نادانی و عدم اطلاع بر قوانین
معتبره عثمانی با جمعی اولاد و پاشا که در این هنگام در زیر اعظم شده و با ینگچری آقاسی معاند بوده و بحیات
کراخیاری ینگچری که طایفه ینگچری را در این امور پاشا کمتر شود و چند نفر دیگر از خویش آمد گویان صاحب
داعیه ینگچری را صعات ساخته در غزیمت تشلاق صلب اسخ و جازم کردیده ینگچری آقاسی با جمعی از عطای
آن طایفه بشورش در آمد چقل اولاد و پاشاه و چند نفری از غلفا و معتبران که در آنوقت صاحب رای
و مشورة امور دولت بوده یا خود محرم ساخته کس بخدمت پادشاه فرستاده گروه اولاد و پاشا در نیخیت
تا دولت خواهند و دخل ایشان را امور دولت موجب تخریب بنیان سلطنت است تا از بپایه سلک
ایشان را خلی نپیوندم التماس آنست که حضرت پادشاه آنجماعت را بدست ینگچری بپایه کیفر رساند
و عوض نموده اند که در قانون بپایه آل عثمان چنین راه یافته که طایفه ینگچری بهنگام صلاح دولت
نموده اند چون شمار رضا خاطر ینگچری چیزه بفضل می آورده اند حالا نیز عرض آنست اینفقه بپایه رسانیده
و سلطان عثمان بمقتضای مذکور اکثار بلغ فرموده بندیدات عظیمه با جمعی آنطبقه مبذول و رفع و دفع آن
جماعت اسخ و ساعی گشته و لاد و پاشاه و رفقا از چم جان خود را بپایه رای پادشاهی انداخته و
فوجی کثیر از خدمت کاران و محرم سرای و بپایه های اعلانی جمع نموده و در دفع شرکت آنگروه
آن طایفه تکمیت شدند تا از جانبین بهم بجنگ و جدال انجامیده جمعی کثیر در میانه بقتل آمده و ینگچری
آثار غلبه بظهور آورده و با مدرون بپای پادشاه رنجیده و میگفتند که پادشاه ما سلطان مصطفی
برادر سلطان احمد است زیرا که بعد از فوت سلطان احمد با و بیعت کرده و قرار بپایه پادشاهی
او داده با و یم و طمع او موافق رضای ینگچری نبود و حق بیعت او در ذمه ما ست سلطان عثمان
از واقعه مذکور خاطر خاک گشته بمصلحت چاره و جویان کرنز ینگچری آقاسی فرستاده پیغام داد
که من بجهت خود و سائی اطلاعی از قانون بپایه ران ندا شتم حالا از آن نادم و پشیمان گشته آنچه صلاح
شما ست چنان میکنم بعضی از اهل تدبیر صلاح دیدند که چون کار از صلاح و پیغام گذشت و ینگچری خیره
شده و اند علاج بپتر در رعایت که پادشاهی را خلعت و ینگچری تربیت از اراده و پایه سلطنت سلطان مصطفی
باز آیند و سلطان عثمان بمصلحت ینگچریان فرصت چیزه از سرای سلطنت بپرون آمده در
شیره و غوغا و کال اضطرار بخانه پادشاه رفت اما طایفه ینگچری در اندرون بپای پادشاه

و او در وزیر اعظم در قضای او سپاهیان پادشاه و زیر نامی فرقه آقاسی جاوی سپاهی نامی از معتبران طایفه
سپاهی طغانی و جاوشباشی و دشنگچی باشی کرصاحب اختیار سرای است و اشتال و لک بدست آورد
بضرب تیغ و تبر از پای در آورند و اتباع سلطان مصطفی فرار از سکی خود بیرون آورد و تسخیر
پادشاهی گفته و این هنا مشخص شد که سلطان مصطفی فرزند یکچری آقاسی فرقه بادر تسخیر
یکچری آقاسی خبر یافت که پادشاه در خانه او دست فرزند آمده پادشاه را اعانت کرده و عذر مقدم خواب
حمایت در آمده و با عطای بنکچری گشته و در آمد و گفت که چون پادشاه بوشاق شما پناه آورده و اکرام
اولی است که باقتضای مروت در رفع بدنامی باز خاطر او را مدیت آوریم و چون مطلب بود بحصول
معاذالله رفع شده نمی بعد پادشاه و در مقام اعتذار و عذرخواهی باشیم و درین باده راسخ شود
طایفه یکچری از هم اگر میباد از این مهم نسبی یکچری آقاسی تشبث پذیرد و پادشاه کرجوان عاقبت
نادان دل دارد عاقبت اشتقام کشید و خاطر و فع یکچری آقاسی قرار داده و بر سر او هجوم آورده
العذر تقصیر پرداخته و سلطان عثمان را از خانه او بیرون آورده بقلعه مشهور به یدی قلعه کر
جوار بلده قسطنطنیه است فرستادند و با آن اکتفا کرده از هم اگر میباد اصولی روی نماید کرد کر
بار به سلطنه و پادشاهی و قرار گیرد و همگی آن طایفه بهمدیگر اتفاق نموده به مدی قلعه فرستاده را
از میان برداشته شد و روز دیگر عموم طبقات سپاه از یکچری و غیرهم لباس سوگواری پوشیده
بمضمون بیت خوانده حافظ راخود تعزیه میداری ؛ نقش دیوار از زدیدی میشود آورد و ند
بلوازم تجهیز و تکفین پرداخته در عمارت مقبره سلطان احمد در جنب فرقه او دفن کرده فرقه او را
سلطنه پادشاهی دیگر مانده سلطان مصطفی نبشته ریکی طبع و خط و مناع موسوم بوده او دشش
باتفاق در زاموتوجه قطع و فصل مهمات سلطنه شده و مکتوب بجناب سپاسلوب از جانب او بحضرت اعلی
شاهی ظل آلهی مشتمل بر وقایع و سوانح مذکور که باقتضای قضا روی داده و بجدیده قواعد مصالح
دولت پیشتر نشته مصروف و اجمالی سخن آن فرستاده و ایلچی مذکور در دارالسلطنه هرات بپایه سریر اعلی
رسیده و مکتوب مذکور را بنظر انور در آورده و حقایق حالات را بزبانی عرض کرده و نمود که ایام طغیان
یکچری که حضرت پادشاه خود کرده بود در حینی که داخل ایشان شده بود سلطان مصطفی را بقتل در
در میاورد و خود بجهان سلطنه آل عثمان سلطنت افتد و چون از یکچریان سلطان مصطفی را بقتل در
شورش و تاخ شده تا بپایه تخت سلطنه او محبت کرا مور دولت اخلال پذیرد هر گاه قدرت یابد
سلطان مراد نام را بر اورسیه سلطان عثمان اگر که وک خود حالت پادشاهی اختیار نموده بود

عثمان بنشسته و طایفه یکچری به جهت راضی بسلطنه سلطان مراد نشده و این گفتگو چنین دامنگیر این
مقدمات بسیار عالمگیر سرایت نموده و هر گوشه شبانی سر فتنه برآورده و در پرسپوی مؤامنت و اعلال
این خیال ملازم حسین خان حاکم ارضروم بایکنفر چاوش از بغداد آمده بشرح برهم خوردگی عراق عرب از
وصال اکبر خانه مین عطفا: دار السلام بغداد و وقوع یافته بنوعی که در ذیل مرقوم میگردد عرض داشت شرح
وقایع و حصانیا دار السلام بغداد و فتور عراق عرب مجملی از حقایق حالات دار السلام بغداد
بخود سری مقابله نشته بر ایامی کلی از اشان صاحب اقتدار گشته بقتل و اخراج ما خارج آنکه را بقتضیه
اغنیا بخود در آورده پاشایانی که از جانب پسلطان روم می آمدند دخل ندهند اگر احیانا بعضی
اطاعت کرده بسلطنه می آمدند در سرای حکام فرود آورده نمی گذاشتند و بوجه جبهت شر انجام نمیدهند هر کدام آن
پتسلی نشته بدرشهر آمده راه مراجعت می پیمودند اگر پتسلی نشته روزی میگذرانیدند و در این حد قبجه
قبرزاده ی آقاسی یکچری بغداد بود و بکر بوباشی که از عطای و آقایان معتبر بود و با یکدیگر اتفاق نموده
هر کدام جمعی از طایفه خاصه خود کرد سیاه زده و میسیکیان می ماندند بهم رسانیده و هر یک بارا ده
حکومت و خود سری بجسیان و طغیان برآورده بودند و بکلی بهیچ پادشاهی و حاکمی نکرده و فرقه
بکر بوباشی اختیار را داقتدار پیشه نیافت بوجه جبهت خانه بین دهشت بدیار آمده و محمد قبجه بوباشی شده
جمعی کثیر از اوجاق را بخود بعضد آورده و بکلیا خود بجهد اتخاذ مال معتدبها حد رفته بود محمد قبجه بر جلد فرستاده و کر
بکلی او نهبد و خود با کروهی از تتبعه قصد غارت اموال بکر بوباشی کرده و بر سیه خانه او رفته و کر و ای
بحمایت و حفاظت خود و بین الفریقین معرکه محاربه انجامیده بکر بوباشی را راه این خبر رسیده سپاهیان
که همراه او بودند با تفاقات دو صد نفر بمثل او خود مستعد ساخته شبیخون ساخته عدو را از قصبه شهر بجلد
و کر و کشته یکی کرده و با محمد قبجه در زمان قلعه و کر و ده و کر بکر بوباشی در شهر بودند و بنای جنگ و جدال
و قوع می یافت آخر الامر بکر بوباشی با اهل قلعه تیز قرنیب آورده و کشته از محمد قبجه و کر و آن سنه خود را
از قلعه بشهر می انداخته مجددا بکر بوباشی بر قلعه نیز مستولی شده محمد قبجه را بدست آورده و بر یکیا مانند
بر سپاهیان خود داده و چند از مشایخ مزار ابو حنیفه را که محمد قبجه متعلق بودند در کشتر نشانده و ادکشتی
رود خانه های ایشان را از اجانب و اوباشان پنجه نفعی اسباب و اشیاء طرز تیز بغارت رفت و بحکومت
عراق عرب رقم اختصاص کشیده و چون جمعی عصیان و طغیان بکر بوباشی بپایه سریر خواندگار رسیده
ارکان دولت بالت بعضد او را لحاظ احمد پاشا نامزد نموده و فرستاده و مذکرات انجی را مواقق مصلحت
دولت بالشد با صلاح آورده و معتمدان و اهل طغیان را بکجزا رسانیده بکر بوباشی که دل بر جنگ مستعد

عرب بسته استقلال تمام یافته بود از آمدن پاشا خوفناک گشته باحکام بسیار حدة قزلباش طرح آشنائی انداخت
کس خود نیز در حسین خان حاکم کرمانشان فرستاده اعلام نموده بود که از این امور از روی خلوص خاطر
شاه عالم پناه از من مصدر بادیه تمن بعید دست ارادت در فتراک بندگی آن آستان زده و بسیاری
منسوبان آن ارکان دولت عظمه را دیده دارم و ممالک بغداد را اگر مورد توجه آنحضرت بجهة آنحضرت نگاه
داشته ام و حسین خان ملازمی همراه فرستاده او کرده و بدرگاه جهان پناه فرستاده و حقایق
حالات بغداد را که تحریر پیوست عرض کرده و چون حافظ احمد پاشا سحده دولت اسلام رسید مکرسو باشی کل
سپاهیان بغداد را که نجوه متفق ساخته بمکس او مکرر او از اطاعت و اتفاق وجوه بغداد را مایوس گردانیده
مذاق العود احمد در داده باز گشت و از ره یکر حقیقة حال درگاه پادشاه عرض کرده و از درگاه
پادشاهی علیه پاشا نامی منشور بعلی پاشا و فکمکش از جانب سلطان مصطفی ایالت بغداد یافته
چون باینجا رسید در مرتبه مکرسو باشی اطاعت کرده بطیعه آورده و او را بطیعه راه داده و چند روزی
با او مدارا نمی کرده و او نیز مکابرت ناصواب شده و روزی میکذرانید از کان دولت سلطان
مصطفی این معنی محو و خوشنود داری از و پسندیده معزول ساخته بوسف پاشا نامی را نصب نمود
که بغداد را بچوانست کما قدر و استقلال یافته تمرد آن را از میان برداره و مکرسو باشی در
ملاقات روز اول مکنون خاطر او را از طرز سلوک و دیانة و دیگر او را مذبذب دیده بقرائن و حسبانات
بطنور آورده با فوج سپاه او را که قوة و طمع در اموال و اسباب او کرده بتعقیب شتافت
او نیز مخالفت میکوفت بعد از و کور چی پاشا که حاکم موصل بود با ایالت بغداد
آمد و نیز مدخل نیافته باز گشت و مکرسو باشی کمال اقتدار و استقلال داشت شرح وقایع و
حالات بغداد و سبب توجه موکب همایون با تصوب و تعطف در آمدن آن ولایت در سال
آتیه در رقم قلم سوانح نگار خواهد شد **ذکر مراجعت حضرت ظل سبحانی و انشعاب**
چون مدت اقامت اردوی گردون شکوه در دار السلطنة هرات بدرازا کشید و سیم گیتی ستان حضرت ظل سبحانی
خراسان صورت انجام یافته ذای کوچ در داده و خان خوانین تصوب مشهد مقدس رضویه غفران
دادند و سپهر محمد خان زنگانی محمد خان راحب الاقتباس سلاطین ماوراء النهر با جمعی از
ملازمان معتمد منصوب موکب معتمد پس کردانیده در حدود غوریان خواجه جلال الدین اکبر غوریان
که وزیر خراسان پیشکشهای لایق گذرانیده گاه بقدر لازم خدمت و اشیار نزول اجلال حاجی
چند روز در آن آستان ملازم خدمت دعا و زیارت قیام و اقدام نموده در این سال

سر کار فیض آثار بر زبان او طالب رضوی تو بعض ثابت و چون صلح دولت قاهره در آن بود که چنین مهمات
مهمات فقد و بشت مهام اسفندیار خان والی خوارزم کرد و پسندیده او با تصوب پسندیده گردانیده
امور ملکی و این سال عساکر حضرت نشان در خراسان متفرق نامیده و خرم احتیاط منقضی آن بود و اتفاقات
کل عساکر در یک محل موجب عسرت و ضیق بیشتر و نقصان ماکولات بود بنابر آن فوج خدم و خشم را
چند چشم منقسم گردانیده و کروهی از طبقات لشکر او در محل مناسب متفرق تعین فرموده و از شدت حر
متعلق هر فوجی از افواج قاهره و متعلقان خود رفت حضرت اعلی بعد از وقوع از این امور چرید و پاسبانی
نامعدودی از قزلباشان کاسب اشرف و تقربان بساط والا بجانبت بازماندران بشت نشان در حرکت
آمده قصبه و جوین را اربسپتم خان غنیمت فرموده و مدار المهم نصب فرستاده و مدار ابهیم خان ایشی مقرر
خان و اعیان خواجهای بخارا در رکاب ظفر انتساب بازماندران رفته اعیان بخارا را از انجا
رخصت بافته مشمول انعام و احسان بازگشته و ابراهیم خواجه چند گاه در موکب مقدس کامیاب
حضر

بازشد تکلیف مراجعت مراجی موکب حضرت نشان فرموده و ما یحتاج سفر او امر مقتضا بموقع انجام
رسیده سیادت پناه موعی الیه از وجوه اخلاص ایشان امر همایون را لازم الامتثال دانسته
سازوداکرچه آن بلده طیبه از وجود آن گزین که هر بحر و دشت و اطفال خاک مازه چین خرقی بطراوت
گشته تا محبس بهشت نشان مازندران بهشت نشان رسیده در قصبه طیبه اشرف و منازل حمیده بنیان
که در آن ایام نزهت بخش ترهت بانجه اقامت فرموده و کاهی در ایام بسر و در فرح آباد تشریف
در آن روضه دلکش و بساتین فرح آباد و ابنجا تفرجی و کاهی بانی که در آینده و بهجت افزای روزگار
از سوانح ایام اقامت مازندران ۰ آمدن یوسف خان بکلار یکی شیروان و سیاه
امراء عظام و اعیان کرام که بعتبه بلازمت دریافت خرسباط بوسی آمده و بدین سعادت عظمی سرفرازی
و مکرر مجالس و محافل در مرتبه اعتقاد و یافته از پرتو توجهات خاطر خرشید خاکر بر ساحت آمال
یوسف خان و امرار فیض و می یافت پایه عزت و افتخار بارج حلکان و در رسانیده و پیشکشهای
لایق از غلامان خاص صفت یوسف لقا و حور وشان زیبا صورت خرسپار و التماس صاحبقرانی
شرآن کوه و کران بار بردار و نقود و نفوذ و اجناس و اقمشه نفایس هر دیار و پوست بنامهای سمور
و اسبی ابنها و کرکنهای نادره ولایت چرکس تنکمانهای بیستی و امثال ذالک زیاده از احصا
و شمار از نظر اقدس کذرانیده زبان هر یک بانچه مقال کویا بود بیت انچه من از لطف
تو دارم بکنم ۰ جلا بشارقدمت نقد جانم رسپاری ۰ مجملا یوسف خان قطع نظر از تحفات مستغرقه
شخوان روزکار و پیشکشی کزکذرانیده کزنبانهای ارباب جیدت و مذدویان جان نثار چیزی کم یا
کرده هر روز و هر ساعت بلطفی خاص مغتر و شفقتهای کوناکون مفتخر و قرین بکشت و چندکاه در آن
مقدس بر پیشکار مازندران مشغول داشت و پیوسته در بزم خاص و مشمول عواطف خسرو
اختصاص روز در ابتکام انصراف بکلفتهای فاخره و تشریفات زاهره سرافرازی یافته متعاقب ایام
باکاه ولایت خود و صحبت مذوه قرچقای خان سپهسالار ایران حاکم مشهد مقدس بوده از اول
وعهد صبی با یوسف خان طریقه اتحاد و یاری مسلوک میداشت و تحفهای مدیه بوی کرکه علاقات ایشان
باکیه کیر تحقیق او بوی در ایجاد وقت کرار بسیار پسر یرا علی آمده و بنوعی که مذکور شد سعادت سیاط بوسی
نایت حضرت اعلی متوسل عاطفت و اشفاق قرچقای خان کرد از مشهد طلب فرموده و ذوالرئاست
شتاز مشهد مقدس بمازندران بشتافته چون بعد علاقات تازه شد چندکاه بصحبت یکدیکر

بعد از مرتبت وارد هند و در عرصه بلا سپای عظیم گرد و قتل بارندگی از قتل جبال امیر نزد بخشنده و اجرا منشور آن بود که بعد از اتمام آسیب سیلاب بمنده مرحوم و خراب کرده و بسنگ و آجر و آهک تمام آن را بعمارت و خانه مثل کرده بنیاد و در همواری جنبانیدن طرح کرده آنچه منشه و بخل بود بتر و اران از دهانه سفر خالی کرده و خاک و ریگ از جایهای او دست آورده و ماهی پشت سنگ کرد و اسیده و از دو آن جویها کنده و شد که آب باران از شوارع بگوبهار بخیت برده و خانها جاری کرد و چنانچه در میان راه کرمحل عبور مترددین است اصلاً از گل یال و سنگ توران آورده و بسنگ کرده و مضایق جبال را بفرش خوبه پوشیده و در بعضی جاها راجهای قوی انداخته آنچه سنگ خاره بود سنگ برابر خار اشکاف تراشیده و ضایع بدایع بظهور آورده چنانچه ناصح کارهای فرهادی که در نظر عشق و در کار میدید کرده بود در اندک زمانی این کار خیر نمیرد بهت دلالت و کاری اهتمال بنوعی که مکنون خاطر انور و پسندیده و خاص عام او بصورت انجام مییافت و اکنون شتران بار و ادرقطار و پهلوی یکدیگر بفراغت عبور مینمایند و چنین در کل شوارع مازندران در ترتیب طرق امر فرمود و بتوفیق سایر ممالک مترددین مامون و از مضرت و نقصان دواب بمصون و موجب دعای خیر روزگار روزگار است از اتفاقات خسته کار خیر تاریخ این امر خیر انجام است و مشابهات آن عاجلا عاجلا در روزگار فرخنده آثار جهانبانی عاید میگردد **ذکر متوفیات خواجه محمد رضا بیک**

مشهور بپارسا و خواجه که وزیر آذربایجان بود و در سفر کرجستان لقب قدوتی یافته و در سال پرده کرد و ملازمت اشرف میبرده از معتمدان بساط اقدس محرمان بزم مقدس بود شرح تمامی احوال او در ذیل حالات سایجا نگاشته شده کلک بیان خواهد شد مولد و منشأ او موضع جوین قزوین است از زوار و اقصاد خان قزاق ملازمت اشرف رسیده و وزیر متصل آذربایجان گشت و کاردانی و درایت احوال دیوانی روز بروز بمدارج علیا ترقی کرده صاحب رای و مشورت بود با شکوه و شاعری ربط تمام داشت به نبلی کویش و شیرین پیمانی در محفل جانبون جلیس انیس کرده بود و در این سال قصد معاودت کشته متوجه مجاورت مکرمه شده در سفر فتنه بار کوچس او را بدیار فرقه در الکاء توس خراسان از رکاب اشرف باز ماند که تبای آمده رحوضی که مدفن امام زاده محمد است رحلت نمود و در مشهد مقدس مدفون گشت خالی از علو همتی نبود و در رعایت حال و تفقد احوال اشتیاقیان و محتاجان خود را معاف نمیداشت این بیت از اشعار اوست **بیت** میناوم رخت رحلت و دیگر

بر دوش صبا ؛ سوی تای عمر رضا کز دشت رس امید اشتم **محمد صالح بیک** وزیر ایلچی شیروانست کرا رسالت مامور راه آنجا نهاده آمده بکاه در ملازمان رکاب اشرف توجه منصب وزارت و کلانتری دارالمؤمنین قم سرافرازی یافت در این اثنا بیماری عارض گشته رحلت بیماری دستم فراخ روانه دارالمؤمنین قم شده و در راه مرض اشتداد یافته در دو منزلی قم فرمان یافت اولاد قم کرآمده و استقبال شده بودند استقبال نعش کرده بروضه مقدسه معصومه آورده **بیت** عجب سرو آمد این کاخ دلاویز ؛ که چون جا کرد وی کوتاست خیز ؛ انجا مدت جا کرم کرد

مذاوند **بیت** یک خط بکام خویش و را نگذاشت زمانه شت پشتکار ؛ وی تبریزی الاصل در خدمت فرهاد خان نشو و نما یافته ترقی کرده بعد از ملازمت اشرف سرافرازی یافته بمنصب کاردیبی از مناصب دیوان مشغولی داشت بسیار مرد خلیق آدمی کریم الذات سلیم النفس بود و در ایام عمل باخلایق سلوک پسندیده مینمود **وقایع سنه سبع** که بشکر ذیل مطابق آنجا **وثمین دانه انبیای مخزن ثانی** ذکر رود ماه و فرودین نشانهای اجزاء داخل شده کیقبادی ؛ جبار از دقعه پیش زنگی داد ؛ طراوت راعیب آذارگی داد ؛ دیگر باره بهار و دکشا با هزاران برگ و نوا غارنشد ضابطه چهار ارکان قوایم روزگار قرقی شیخ چهار فصل مشت و چهار بینی خوشبه جهان آرا کرفرمان روای ظاهرم چهارم است هشت سپاه و چند و قیمه آرنشت و چهار نوروز هم ماه جهاوی الاول گذشته بهفدهم شهر مذکور و مطابق چون پایه شنبه نوای هنگ اعلا خسرو سپاه محشا و دارا ملک شرف و اقبال عزا میده اورنگ چهار ماه پسیع سعادت را بوجود فایض الجود آرایش و دهبانی داد و پرتو انوار ترتیش خاک بکر مکان نباتی را نشو و نمای تازه و داد ساط سپاه و حراس رند راحته چم آخوشی حرفیان بزم عشرت بصد زیب و بهار آراسته و در انجمن کامرانی و کامیابی بجلوه کری در آورد نفحه مشک بیان هزار دستان باغ و بستان از مژده و نشر فیضات قدوم کل ریحان نوای نوخوانی طرب دخترمی ساز و غزل خوانی آغاز می نمودند و کاه از چم سقاول و تقاضای شیروان صبا کراوراق نکهت پریشانی ساخته بباد بی نیازی میسپارند از اندوه و فراق کز عشرت بآن مبتلا می کردند نالهٔ و افغان در کرفته از فواره دیده خونین خون می کشادند آری **بیت** چنین است رسم سرای سپنج ؛ کسی را نداد آسودکی کاو رنج ؛ چون نوروز پس جلوس شاه ذوالقرنین ظل الله ظفر پناه جمشید عصر صاحب شیرخی و دارای زمان آنحضرت فصل جنت و شادکامی با مهتر یار عالم توام و طغیان اندوه و

محمد خان مذکور تجهیز اسپتیان نیافته فرمان داد الامان برآورده و در شب پست و یکم نوجی از قورچیان عظام حسب الفرموده قورچی باشی از طرف نارین قلعه محروم مذوده از در پنجره که در جانب پشت به قورچی باشی او بود داخل شده بود و بیرامه بالا رفته داخل نارین قلعه شدند و در آن شتاب موازی پنجاه نفر بالا رفته تا آخر قورچی باشی نیز داخل شد و در نارین قلعه کرنای کشیده و صدای فتح و ظفر در شهر افتاد و لشکر آن قلعه گیران از نارین قلعه روی به شهر آورده مکرر با شی و عطاء و توکه در شهر اقامت داشته از صدای کرنا و آوای کرنا و ولوله و آشوب بسیار زان قلعه گشاده اند کی از خواب غفلت بیدار گشته و چون نارین قلعه از دست رفته بجز فرار لباس داخل شهر شده بودند ترک سعی بیهوده نموده کرده و اویش محمد خان مذکور دیگر باره از آقایان و عطاء و قوم و اکمال ندامت و خجالت توقورچی باشی گردیده از خوف جان در سایه حمایت شاه پناهی جنید القصه در روز یکشنبه بیست و یکم شهر ربیع الاول سنه کرد و اسد پس و الاسلام که چهل و پنج سال بود که از تصرف صفویان این دودمان بیرون رفته گنبد نعمت چتر پادشاهان سلسله صفویه بر پرگنه و آن حق حسین رسیده و بود بقوت قاهره و بازوی قوی و بهزوری اولیت و اقبال حضرت اعلی خاقانی مستخلص و بدیای دولت روز افزون گردیده و متصرف در آمد آمید واری کرم حضرت باری آنست که تا انقراض زمان و مدت اقتدار و سلطان این خاندان صفوی نشان باقی مانده دست تطاول و تعدی ارباب خلاف بر دامن خاکریزش مرسا و حضرة واهب العطایا ذات اقدس همایون را بمقتضای نیت و درست و حسن اعتقاد و ظهور قیام آل محمد صلی الله علیه و آله توفیق و خدمت روضات مقدسات آن ارض مقدس عطای کرامت فرماید بالنبی و آله الامجاد

فتح قلعه در دیش محمد و لشکر بعد از حصن حصین و چند نفری که از روی اخلاص پیش آمده بودند از حضرت فیاض مسبب اسباب جل نکبات افتاده مورد بخشایش و التفات شاهانه گشته از حال و گمان کس نموده هر کدام شیعه مذهب بودند با آنکه خلاف و عناد و لطمه از آورده باجنود قاهره چنگ و جدال نموده و بعد از ایشان تمام شده و بجنایات مختلفه مستحق انواع عقوبات شده بودند پس از تشیع و ولای اهل بیت طیبین طاهرین بجان و مال امان یافته بقیه ظفر و اصل مدعا و اس بجزای اعمال خود اسباب پیشه و رعایا و عجزه در سایه عدالت آرام گرفته ساحت اسلام مهبط امن و امان گردید گردنکشان سمه و قلعه گرچشم بر خوشه پروین دوخته بجز قرص ماه و آفتاب نشانی از زمان نبی یافتند فی الجمله از شیعه و غلاه و علاء بهائی یافته چندین هزار کس از نساء و صبیان و در دیشان و محتاجان بنوا جات عامه مرحمت روی بعسکر همایون آورده و اهل اردو و تتمه حال ایشان مینویسد و از پرتو رو و موکب اعلی در [illegible]

اردوی معلی و حصن حصین مسکن آن ملک جدید آمده و خطه اشکل بسیر و فراغی مبدل یافت با غفاد و رفتم و فرجزء اعظم حکمه با لفه تردوای تورد ار مکاتب این حقیر که در چین خطای بسیر الله الرحمن الرحیم چاپ کرده گردیده اول بر آمد خلاصی آن دیباچه بتقریب عطفه فقط و خلاصه و کرد بیست و دو روایات منصوره و وقوع یافته در روز جمعه بیست و هشتم ماه مذکور در مسجد جامع حسب بر کرد در زمان مستقر خلیفه ماضی عباسی حضرت بافته بود و بسیم اوامر کتابه کرد کارها مرقوم اسات خطبه بدرازده امام علیه السلام بنام نامی فرخنده فرجام همایون خوانده شد فرزانه شاه کرد چندین سال از این سمت خاری و حاصل بود بعد جهد الهی و در دو سپالت پناهی مضاف و مضاعف ایزد اشی غشه صلوات الله الملک الاکبر زیب و آرایش یافت ایالت آن و ولایت به صفی قلی خان که حاکم همدان و امیر الامرا آن سپه حدود و تعویض یافته علاء الملک سپالت کرده و بگماشته نظم و نسق مهمات آن ولایت توقف واقع شده و بسعادت مراقبت بستر گاه خلیفه فاطمیه گشته و پیشکشهای عظام سلکه و محاورین آن قرعه خطه آمین را بالضیافات و صدقات نوازش فرموده و بنوازشهای عمیم و صدقه و فتح پشاهی فرخنده و غیره نوازش فرموده و بعد از انجام مهام ضروریه عود موی توجه بسخاک پاک مخدوم شرف آرا و در مکتوبی بآستان علایک آشیان سلطان سریر دولت شاهنشاه کشور خلافت دامت ایام الشارق و الغارب باسداته الغالب امیر المؤمنین علی ریاض طالب و جهان جهان شوق و عالم عالم اخلاص چاپده و قدم در راه نهاده در کمال ذوق و شوق و شوق تلی پیشانی نموده و شرف خاکبوسی آستانه شرف گشته و بوده و در آن سپده دم آشیان ابراهیم دعا و زیارت اقدام نموده و بنیت خجسته بارو بکشتی آن دو خضر بهشت آسا مشغول و اشتغال و انجام و نسق آن امر کار فیض آثار قدم قیام نموده و بهنه آپکی که پادشاه و خضران پناه و جهان اعلی همایون و اعلیحضرت شاه و سپهر نژاد قدر و خضر نموده و از خضر فرات آب بخطه طیب برده بودند و مقارن این زمان و بسبب کمی محافظان ابتیاشه گشته و اعیاله و از خضر فرات کل عساکر ظفر نشان میان حدیقه ماموس شده و آب برا تعجه کوه کر بروی زمین جریان منافعت جاری نموده و زمان حال و آن خاک سلسله علیه بدمقال کما یاید و بیت و شش آتش غیرت باد و مار پا بکوه خاک برسپه کن که آب رفته باز آید بکف و چون از زمین کوه تا ارض طیب مقارن زمین ارتفاع کلی دارد و قدرت بر دادن آب آنست که از نشاء آنه تعالی که از کوه فرجیرین قنوات و جاهها خضر نموده آبرا از فضله مصب پس از انبوه بر بالای طیب سر بر بسته و آن خطه شریفه کریکها و پایابها بجهت آب بر دوشتن ترتیب داده گرفتن پایاب از قنوات آب بر دارند و من بعد بسکنه و مجاورین انجا که آب تلخ و شور جاه و قنات میکنند و دارند

شاهجهان بعایشه‌خان بکنی تفویض یافت **خواجه علی اکبر بیستونی** در مازندران بشغل
پیشکاری و دیوانی کلاره و شبت گرجیاری در میان اهل اردو شیوع داشت و در اکثر قریجات
در فوردیه و کجاسان قریه خانه ملکیت اتصال یافت دی از مشایخ موضع اندآس مابین اصفهان
بود که خود را از احفاد عارف ربانی شیخ ذوالنون مصری میشمارد بسیار مرد صادق القول و سلیم
النفس بود در اول حال بنیابت ظهور زبردستی و راست طبعی ضابطه نویس دفتر خانه همایون شد بعد از
فوت آقا ابوالفتح اصفهانی خاصه بوی حواله شد مذکور در میان منصب پیشه فزای نامرتبه چند سال بس
استقلال این مهم پرداخته موارد منظور نظر عاطفت بودهم مذکور را با قاچین نامی از اهل اصفهان
که مختران دفتر بود رجوع شده او نیز در همان چند روز سررشته حیاتش بقراض اجل منقطع گردید
سر کوچه خاک منزل گزید منصب پیشخدمتی خاصه پسر زاده قراکه صاحب توجه اعلی بود منوط گشت

نقت خواجه خان علم چهره مراد پیک بابسیدر ترکمان که از رتبه مرحوم علیقلی خان شاملو
خواندهٔ دودمان خان بود و راه دان کوه کی حضرت اعلی که حلی قلیان مراد را پسفته هرات رفته تولیا
دانا یقین آنحضرت سرافراز بود خلعت قاب مشابر الیها از آن پادشاه والا پناه مشتمل خدمت آن
نواده و نوبستان منظمه بود و از سایر پرستاران حرم عزت مدوام خدمه ممتاز و در تربیت بلند پایه
یعنی دری سرافراز زد که بانوی حرم محترم و مخدوم وثوق و اعتماد خاص بود و در این سال بکام سرشار
آمدن از قشلاق مازندران رخت اقامت بر اطلس فضا پیشه سفر آخرت اختیار نمود حضرت اعلی علیه
مدوام خدمه آن مرحوم نعش او را بکربلای معلی فرستاده و در آن ارض مقدس مدفون کردید **میر**
ابوالمعالی نظر بیگ وزیر خلمان مجلس نویس همایون او در وقت توجه بشرف در
رکاب نظر انتساب همایون بود چون بکنار پسیدبلی که عارضهٔ بیماری داشته باشد آخر روز وقت
کوچ بمنزل رفته صعبدار پیشخدمتهم سوپرت خود آمده بلطف استراحت اختیار نموده ملازمان سپاه کوچ
داده وقت سواری خواهیشد کرد و را بیدار نکنند سفر آخرت اختیار نموده ملازمان منقضی بکه بعضه
کرده مدتی بیتابانه چند روز نعش او را بکربلای معلی رسانیده و در مدفنی که در همان حدود
روز تهیه خود ترتیب داده بود مدفون ساخته حضرت اعلی از قضیه فوت چنان جانکرد متألم الخدمه
صادق العقیده متأسف گشته نظر بمدوام خدمت آن سپاه مهم او را پسر زاده محمد رضا بیک زنگنه
او کرد بیستعداد و قابلیت از پدر پیش بود تفویض فرمودند دی از پیشداد تبریز رو نظر بود که جنود
را از اولاد و احفاد زنده تا پسین تمکین سید جلال الدین اصفهانی مسیدانشد و تیه جلال الدین آنجا

حضرت سلطان الاولیا و برهان الاتقیا شیخ صفی الدین اسحق قدس سره بود و از زمره مریدان
معتقدان بمزید اخلاص و نیکو خدمتی ممتاز و بانحضرت را نظر توجه تمام پسیدند کرز بود و چنان بود که در مکام
رحلت بنابر وصیت شیخ او بشرایط غسل و تدفین آنحضرت اقدام نمود و الحق مشار الیه بر پسندیده
مردی پسندیده النفس موصوف نیکو اخلاق بود و از حسد یعنی ایا یو میشناخت و در ملازمت اشرف نشو و نما یافته
مباهی چیده و چین خدمات مرضیه از مراتب برتری یافت از جمله مقربان و محرمان پیشگاه
سلطنت بود حجی و کیرا از ملازمان رکاب سعادت انتساب که در پیشفر خیز اثر عراق عرب همراه بودند
رحلت نمود از جمله **میر جلال الدین کاشی** که از فضلا و همره تبعیان روزنامه بود سال
امیر پیش نمازی مسجد مبارک جامع جدید خواجه اصفهانی باو تفویض یافته بود و در این سفر فرار اثر
ملازم رکاب اعلی بود بعد از رفع در مسجد جامع بعد از بود و مکتب اشرف مخصوص شاه عشر نام می نمود
او خواند و در کربلای معلی پاری یافته در همانجا رحلت ایزدی پیوست سعادت مدفنیت آن ارض مقدس
یافت **حکیم نورالدین طبسی** مشهور بحکیم حیرتی جهت زیارت عتبات عالیات
رفیق موکب همایون بود و نیز در کربلا پاسبانی شده و بسعادت مدفنیت آن ارض مقدس کرمین آرزوی
مجاوران اهل بیت است فایض کردیده **میر عنایت اصفهانی** نواده خواجه عنایت الله
مالیری که سالها وزیر صفه بود و در این سال وزیر دار الامان بود و نیز در کشته در این سفر همراه بود و در
بغداد بعیادت مراجعت کرده بمنجف مرحوم کشته مجالم عقبی شتافت و نعش او را بکربلا برده در جوار
مقدس مدفون کردانیدند و قت آنست که اشک عنبرین خادم در مضمار وقایع سال نوزدهم دوده
هر احوال چند سال پیش بغداد بوده کشته کمکان سوانح نگار کرده **وقایع سنه بیست و یکم**
ترکی مطابق سنه نوزده و الف و شین و الف کرسال هشتم جلوس و قرن دوم همایون است
بازخلیفه شکر سپاه معسکر آرای عرصه روزکار کشته در روز چهارشنبه سبزم ماه جمادی الثانی دو ساعت
و چهل و هشت دقیقه کرازه در نگذشته نیز اعلم فیض بخش عرصه عالم قرین نتایج بحر و کان فیروزی
عناصر فرخنده بنیان عالم بر بساط جهان آرایی سناه بکلشن سپاه ای راز قرقه دوم همایونی
و تازکی بخجند نوعروسان چین کراز دوم سپه دی ای افسر دکی یافته در جلوه تعاب بخشی نوردند بهاران
نوشپ ای جلوه نمایی آغاز نهاده و از کثیفت بهار و سرسبزی کوه و دشت لاله بهر از پیاله کشت

بیت کشت جهان ز رنگ بهشت برین ؛ دل چمن آراد چمن دل نشین ؛ سرو بخوبی علم
افراخته ؛ جان بصباحت تازه در پرداخته ؛ لاله رخان چمن آخر می ؛ چهره فروزان زمی چمنی ؛

موسوم بود بدین جهة مخلوع گشته پسلطان عثمان قرار گرفته بود چون در این اوقات که دیگر بار
بر سلطنت رسید بشورش ضبط و حفظ و نظم اوطنان کرده و اعمال خارج از دور حیطهٔ حصر حکمات نا
مناسب او صدور می یافت بدیجته رای عطاء و ریش سفید آن سلسلهٔ آل عثمان از بیم تزلزل و تزلی
اشغالی امور دولت مدار آن قرار گرفت که او را از بعضی امور سلطنه معاف داشته سلطان
مراد برادر پسلطان عثمان که کودک چهار ساله بود بر تخت سلطنه نشانیده و طایفهٔ ینکچری از هم
بازخواست کرده پسلطان عثمان راضی به سلطنه نشده و اله و پسلطان را با عطاء ان
طبقهٔ حقوق و فروتنی بسیار کرده و معتبران طبقات لشکر را برانگیخته با طایفهٔ ینکچری عهد و پیمان
بمیان آورده که من بعد اصلا از معاهدات پسلطان عثمان حرفی بزبان نیاورده
و از پادشاهی خواست زن و کدخدا و طایفهٔ ینکچری همان اقتداری که بر طبق قانون همیشه داشته
پسندیده داشته باشند و بعد از انعقاد عهد و پیمان و پسند رضای خاطر آن طبقه و صلاح اندیشی
چیرخواهان و پسندیدهٔ رعیتان سلطان مراد را جلوس فرمودند سلطان مصطفی دیگر بار
مخلوع گشته و در خلال این احوال هزوار پسلطنه بغداد و در آمدن آنجا بدست قبه قزلباش
چنانچه مجرر پسوت پایهٔ سریر عثمانی رسیده چون که در این وقت صاحب اختیار امور دولت گشته
مستقل نظام مهام سلطنه بوده معزوله را در مقام اسکنک آنجا در آمده بعد از شاه در
دکوی حافظ احمد پاشا را که من الاقران بتر به کیاست و کارائی اتصاف دارد و از کارهای
حالات بغداد آگاه است بکلربیکی دیار بکر بود و زیر اعظم و سردار کرده و انتظام امور پسلطنه
قزلباش بخیر و صواب دید او منوط و مربوط کردانیدند که هر طرف اصلاح دولت دانسته
نماید ینکچری آقاسی پسابق چون در فتوح پسلطان عثمان آمده بود و دیگر ینکچری آقاسی ها
عموم ینکچریان متقبل شدند که سرحد آمده دایره پاشا را که بر قتل عام طایفهٔ ینکچری دلیری
کرده و حصیان و طغیان از دو بظهور رسیده رفع نموده و کمر تسخیر ملک بغداد بسته عموم سپاه
اسپنوک قایو چی مثل سند بدار ارک سفر مشغول گشته با خزانه و توپخانه و اسباب یورش
بغداد روانه دیار بکر شدند که بحافظ احمد پاشا پیوسته با مور مرجوعه قیام نمایند و حافظ احمد
پاشا چون نوید وزارت اعظم و سپهداری یافت احکام موکده با جضار پاشایان و عساکر
تمامت دیار روم از مصر و شام و حلب در روم ایلی و اناطولی نگیز و ملک فرستاده و ایالت ارزنة
دیار بکر را بمراد پاشا مومی الیه تفویض نموده و در آنسال در دیار بکر قشلاق نمودند که در سال بکر

متوجه بمهام سپرحده کردیده شش لشکر کشی سردار مذکور بعراق عرب و بازگشتن بی نیل مقصود بصفه بتوشرح
وقعت در وقایع سال آینده مرقوم قلم مشکبار میکردد و انشاء الله تعالی **عزیمت کردن پنجهان اعراب**
بدرگاه معدره مشتمل بر سوانح چون بعد از معاودت پورش شش بغداد
چندگاه قرار پسلطنه اصفهان از فرقه دوم موکب بفرت نشان رشک افزای رضوان بود اوقات
فرخنده ساعات بعدل پیرایی و اطلاع مطالب ارباب حاجات و عشرت و شاه گاهی گذران بود و اثرات
مبارکهٔ اشرف رایحهٔ عارضهٔ روی داده و در اندک روزی جسب کرایند و از خطهٔ سلطنه غرضه
فشلاق مازندران بشت نشان فرموده و بعد از طی مراحل و مراتب بسیر و شکار ساخت و در اثنای
فرحابا و عرصه نزهت افزای غار شاه و اچهان مجیته پیام از هر طرف بپایهٔ سعادت قرین جام
آمده و بعد از ادراک عتبهٔ بوسی و تقبیل آستین مرادی رسیده از سفارت مشغول و انعام
واکرام رخصت انصراف یافته روانهٔ دیار خود کردیدند از جمله پسفرا و اچهان مذبور زاهاشی قزلباش
ایلچی طرف کرز جانب مذکور محمد خان ایل انجاق دار پسلطنه اصفهان آمده و چون حوادث شهر ام موکب
اقبال بجانب مازندران و رحلت آمده و بود حاکم مزبور و ایلچی اصفهان بر پسم استقبال خیام
باجزاء و احترام در عمارت سرو پستان باغ حفه آیین نقش جهان فرود آورده و در روزی چند
در دار پسلطنه اصفهان اقامت داشته کامیفی مراسم پیشکاری بتقدیم رسانیده بعد از اکرامی
ایلچی از راه آسودکی یافت متوجه مازندران بهشت نشان کرده در خطهٔ بهشت اشرف سعادت
کورنش همایون و عتبه بوسی دریافته بصفحهٔ اخلاص صدق آئین کرآورده بود و با جازت
آمده با نظار افتاده پس در آورده و تا ده روز در ملازمت اشرف بود و حواله با نواع نوازش و التفات
شاهانه سرافرازی داشت و بعد از ده روز بعزت انصراف یافته با کمتر تب عنایت اسلوب شاهی
روانه کشت **دیگر ایلچی بیکه** خواجه حاجی نام ایلچی فرخنده پیام شاهزاده و خواجه کار سعادت
فرجام شاهزاده و محرم اسرار این پادشاه والاجاه کردون بارکاه حضرت شاه پسلیم فرمان فرمایی ملک
هندوستان است بعد بشرف آستان آمده و بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز کشته بکمتوبی محتوی
بر جزئی از ارادت و اخلاص و شرح عناد که با پسران دشمنان میداشته و در منوبان والد عالیشان روسیه
داده و بوطن خود آورده و در آن مخالفت نامه نامی سکاید تب یار از قبل توجهی و التفاتی مدبر زبردست
تمامی کرکشکر بر سر او فرستاده و بود و فرمود حضرت اعلی خواجه حاجی مذکور را بعد از نشاط شاهانه بسیر
افزا فرموده و تا نزدیک اجمیر افزوده در پایهٔ سریر اعلی خود بعد از نوزده روز فرخنده را جابت معاودت

دواب نامزد بود چون بر مرغوب پدر فرزند ارجمند مرقوم گشته در آن مقاوضه نامی بضایع مشفقانه درج فرموده اعلام نموده که چون اطاعت والدین بجز ملاذ اجبالا و خان آفریده کار زمین و آسمان است بر فرزندان فرض محتمت لایق بحال آن فرزند پسندیده کار رضا جویی خاطر شریف پدر بزرگوار بوده آنحضرت باشد اجتناب لازم دانند که هر آینه اغماض بی غرض الام موجب خشنودی خالق و پسندیده خلایق و سبب مزید عرض و اعتقاد دولتخواهان گردد این فقره را بصفحات چند واقعه نوشته مقتضی التزام بانشوقات طایفه روانه نموده دیگر بیکبر ۱۰ پنجم شاهی که از احوال پادشاهزاده تاتار است که چنانچه پیشتر بازنمود از حوادث روزگار و مقاومت دولتخواهان بیکبر کرای عزاد و پادشاه گردیده بقیت رومیان بر سلطنت قوم تاتار رسیده با وجود سعادت میسور نزدیک انجامیده پایه چتر اقبال همایون آورده و قدمی در رکاب سعادت انتساب نهضت نزدیک یاب فوت نموده و در ربیع شیرزمان بیکر آقا شش قدم از پایه تخت سلطنت فرود آمده بود و حضرت اعلی تخت والا بر حصول این مطلب کامیاب معاونت جنود غیبی اهرکونه بسیاری که در مشیت الهی و در لوح محفوظ رقم دشیت بود بر سلطنت قوم تاتار و فرمانروایی مملکت آمده و همان محمد کرای خان برادر بزرگوار و قدر یابنده عطای قوم بر سلطنت او دولی احمدی برادرش شاهین بیکرای که باصلاح تاتاران قضای چنانچه اتفاق موده و او را آشتی بوده و از خدمت آستان حضرت استقرار و تخت طلب کرده و روانه ولایت خود گردیده و بر حسب دلخواه کامگار گشته اعیان آن طایفه بیکی سلطنت محمد کرای و دولی احمد شاهین کرای زاینده پرخاست از تقریر ایلچی مذکور و از دین آصوب چنین معلوم گشت که از جانب خوانندگار روم خود و افتاده و تحف و هدایا فاخره جهت او آورده و ارکان دولت عثمان او را باطاعت و انقیاد سلسله آل عثمان و مضامعت خود قرار بخشش دلالت کرده بودند و او از روی اخلاص و چین ارادت دست رد بر سینه مطلب ایشان نهاده خود را از همراهان صداقی العقیده حضرت اعلی میشمرده و چنانچه نقش نگین او در ضمن مکتوب صداقت اسلوب شاهی مرقوم بود غلام شاه و چین شاهین کرای بود با پادشاه آن روم کلیسا دولت جانی بیکرای بر سبب او یقین یافته بودند و در کنف محاربات خود وه غالب آمده و دقایق حال استقام احوال خود را که بنیروی اقبال و توجهات باطنی و ظاهری حضرت میمنت توامان مخلصانه آورده بودند و الاوقوع یافته بود بعرض اقدس رسانیده و شکر الطاف و اعطاف بیشمار گزارده در این چند سال شاهحال او بود باحسن وجوه و اتم شیون او افزوده و بود و حضرت اعلی از جزو توجه و عنایت اشفاق ایلچی او را شمول نوازشات شاهانه گردانیده درخصت انصراف نیز الی داشته

مکتوب

بکمتوب بجانب سلوب در خرم آورده و در باب حسن سلوک و مدارا با دوست و دشمن مصلحی ارجمند داشته انه ربع نموده با جمیع ذخایر و هدایا و منشورات دار فرار سال داشته دیگری از سوانح انجمی محمد پاشا را بازدست پسندیده خویش بود موسوم و معروف بامیر افندی و در میان عموماً سادات را بنظر قرب جوابر و مصلحت براورانه بامیر کرمان بیکلر بیکی جوز سعد طرح الفت و آشنایی انداخته با وطرفه مدارا سلوک داشته بعد از وقایع سلطان عثمان و طغیان او بجهة بازخواست آزواقعه و پاس کشش از موافقت عطای روسیه چنانچه محرر پیوست بنا بر احتیاط و صلاح حال خود با میر کرمان خان علمدار و قبیل این دولت ارجمند نموده ایلچی مذکور را که از معتمدان او بود بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده و خود را از زمره خواهان و معاونان درگاه عالی شمرده هر چند از مضامین نامه صدق اخلاص بشام حضرت اعلی زبانه و غرض اصلی او از اظهار عقیده و اخلاص خود این بود که اگر روسیه در از آزار اعمال گذاشته صدد و یافت و بنا و در مقام مخاصمت نباشند و او را واقعه چین آمده و با سوی دگر بزنگاهی داشته باشد آنا بنیاد مراعات سپارد طاهر چنانچه نشنیده و رسیده و اخلاص مرضیه آنحضرت گردیده رعایت جانب بیکلر خان زیاده و از آشنایان مرعی میدارند امیر افندی منظور نظر التفات گردانیده و منشورات و هدایا فاخره و از آشنایان موده نوازش نامه مودت شعار مرقوم هست چلبی را در مراجعت امیر افندی نبرده و فرستاده دایازه در بدایت حال بود و آن شنیده ایقال فخار نموده و معتمد مرقوم را با غراز و احترام تمام ملقی موده با الاقاخره و پستی آثار بکر و جلیل ظاهر شدن گرفت و نسبت بجنبانان درگاه اعلی جلیله و مظهور آورده چنانچه عنقریب مذکور آن او راق مرقوم گفتگو بیان بیکرده هست آئین دوستی زهوس و فساد نشو نگه باشد و پس وقایع ستوده گزارین سال بوقوع پیوست و حقیقان

چون اجتماع رومیه داری حافظ احمد پاشا و اجتماع لشکر و دیار بکر بنوعی که مذکور شد از نهایی منهای وجوه پیش مسامع عزت و جلال رسیده منتظر آنکه مبادا لشکر بطرف آذربایجان کشند خرم و احتیاط مقتضی آن گشت که محل عبور لشکر روم را از نوخیزه و ما یحتاج عاری سازند و آمیزش بطرف آذربایجان از ره راه واقع میشود یکلی ارض روم را از عصیان و طغیان ایالت پاشا محل فرزند دلبند روانه و یار بکر و آن آمد و شد پیوسته پیشتر داشت از مقربان بپایه سلطنت مصحوب ایلچی مذکور فرستاده و آنکه با تفاق شاه بنده خان بیکلر بیکی آذربایجان امراء لشکر آنجا نموده در راجع آورد که بجانب وان روند و آن حوالی هر جا مکان مصور و تهیه داشته باشند و بجنب

و غارت کرده و از ذخیره و مایحتاج لشکر و آن دیار آثار کفاف نزدیک بسیم یک حساب نفر موده و بان
جنوب نهضت نموده و باجتماع امرا و عساکر بشاره نموده چون خبر بظفر ورود جمع آمدن هر کس قشون
لشکر خود را که فرستاده بود داخل و بعزت پیش و دولت را سراسیمه داده بود و در حضور بیک بیک
رستم بیک عرض در آورده و باقیش از آن سپاه و لشکر تا معدود و سپاه پیشه در کمال شوکت و اقتدار
بجانب دان فرستاده و آن نواحی را از دخایر و مصادره و مناطق پرداخته قشون بظفر و اقبال
و اصلی از خود و رتبه پاشایان و اکراد و آن سپاه جوات مقابله و معارضه با جاه لشکر قزلباش
آثار قوت نیاورده و رستم بیک و رمازندران نجد متاشرف سیده و حقایق حالات را
عرض نموده مورد الطاف و بستیان گردد دیگر از سوانح محاربه با قاسم خان و قورچیان
افشار بت با مخالفان در موصل شرح واقعه آنکه قاسم خان ایاغلو و یوزباشیان قورچیان
افشار چنانچه از پیش گذشت در موصل اقامت نموده و بضبط و انتظام امور آن سپاه قیام داشته
در این سال جبی از زر و میان آمده و اکراد و اعراب تابعه بسر داری حافظ پاشا
احمد پاشا و جمعیت دیگر بار که پستلغ و قوی خاطر گشته ناموزی سه هزار نفر که دو هفصد نفر آن بلکی
بسر کردگی حسن پاشا نامی از امرا و رتبه و برادر کوچک حسین پاشا که در حوالی بغداد کرفتار گشته بپاشا
رسیده که موصل آمده در آن وقت زیاده از پنجصد نفر ملازم بسر قاسم خان جمع بوده که باوجود
باشایان و قورچیان افشار مجموع هفصد و هشتصد نفر میشده بنیروی دولت بتایید اقبال
کمر همت بدفع اعادی چنانچه عزم محاربه جزم کرده و از نظر بین صفوف سپاه آراسته گشته و
دلیران طایفه افشار که در اشاعه و پای جلادت پیش نهاده و برصف سپاه مخالف تاخته و بسیار
یوزباشیان و قورچیان افشار مواجه نموده قاسم خان در دم اول نیزه کرمی قتال
ریز نصب کرده و از طرفین آتش حرب و اشتعال و تجلات دلیرانه سپاه منصور مخالفان را دل
پای داده و دست از محاربه کشیده و پای فرار گشوده و اکثر فرار بان فتنه انگیخته خالی
نامواری کفیز از نفر تلکر زیاده بمحل رسیده و غنایم موفوره بدست سپاه منصور در آمده و بقیه
پراکنده شده و بعد از اطمینان خاطر از فتور سرحد یوزباشیان و قورچیان قاسم خان را
وداع نموده با سپاه و افر تهاروی سعید از بنجا پیسر یا علی آمده در فرح آباد جهت استراحت
بظفر و اقبال در آورده و شرح واقعه مذکور از تقریر یکدیگر نفر قورچیان حضار معرکه بحریر پیوست
ذکر فرستادن رستم بیک بیکلربکی شاملو با مقام مهمات عراق و جلب و طرح محاربه با

چون واقعه مذکور پیوست و مشخص شد که مخالفان جمعه و موصل با شصد سوار و دو لکرمی جمعا دو هزار
دست تطاول کشوده و بنه و بساط جلال رسیده که فوجی از اعراب نیز خصوصا با مخالف ولذا مقام
در مقام مدافعه و قتال بجانب جلده و تخلف حرکت کرده و آذار و اطراف را بتصرف آورده بیاریسیده
طایفه افشار بسیار قلعه و باکره و موصل شیوع یافته از قلعه شدن لشکر آنده شنیده و حقیقه و اقعه
شده و قاسم خان با ندک مردم در قلعه موصل متحصن و آن ولایت محل یورش و انقلاب کشته و مخالفان
موجب تزلزل و اختلال احوال فتنیان دولت قاهره و اندرای جهان آرا اقتضا آن کرده که کارداران
کارداران بساط عزت و خواصان درگاه که بوفور غیرت و مردانگی و فرط حمیت و جانسپاری در
این دودمان اختصاص داشته بندگان درگاه معلی روانه آنطرف کرده که صاحب قلم و علمکیر
حد و در اجمع کرده که بهمت راجع دفع اعادی بپردازند و هر یک را از محافظان نفوذ و سپه حد را حاد
روی نماید که بکمک و مدد احتیاج نیفتد بظهور آورده و در هر باب اکمل صلاح و دولت
بوده و باشد جمل آورده از زمره معتمدان اخلاص شعار زنبیل بیک تو شمال باشی شاملو که بصفات
حسن اتصاف دارد و بدین خدمت نامزد کرده آنجا نبوغی از غلکر ظفر شعار و سپه فتح مین باشی
تفنگچیان اصفهانی و جمعی از تفنگچیان رکاب اشرف روانه آنطرف فرموده و چون زنبیل بیک در
مقدمه پیش حدابشده روی عزیمت بر آن صوب آورده بسرحد نزدیک شد بوضوح پیوست که جمعی
از جنود روتیه بجنده و حد و موصلی بعزم تسخیر قلعه در حرکت آمده و قاسم خان با دو
سیصد نفری از غازیان افشار که در قلعه موصل بادو بوده از قصد اس و خبره و قت که هر روز جمعی
راه عدم می پیمودند بصلاح در توقف و قلعه داری مفید دانسته در وصول مخالفان بیرون آمده و مخالف
بطرف و قلعه نموده و دیم آنست که خان احمد خان اردلان نیز در خیمه قلعه کرکوک را اند اخته و
آنطرفه نیز تصرف نموده اند و بر ادر زنبیل بیک که سنوال و وضات مقدمه توپچی باشی قورچیان
نجف اشرف است و طایفه اعراب مهنا که در حدود دکر بادو بخلف آمده بودند محاربه بوقوع پیوست
زنبیل بیک از رود و اجتناب و حرکت مسارعت نموده و چون بحوالی دشت سپه حسین خان حاکم رستاق
با معدودی آمده باد و پیوست و در اندک بوضوح انجامید که سردار و قورچی از رویه را سپه کرکوک
پاشا و چرکس بضبط ولایت موصل کرکوک و قلاع اطراف تعین نموده و قورچی باشی و چرکس
دکر و جوب برادر جمع نموده و متوجه آنطرف شده اند و تا دو سه فرسخی کرکوک رفته راه حدود
قلعه رباب بسته و بقلعه کلک در آمده و کوچانیده اند کوه از آب کذشته و بر آنطرف برده اند زنبیل بیک بعد از

استماع این اخبار سپاه عساکر ظفر شعار که در آن وقت جمع بودند کرخ موازی سی هزار نفر از سپاهی
یراق دار و تفنگچی شمار در آمده از انجا بسپل ایغار آن مسافت بعیده را دو روزه طی نموده روز سیم
بمخالفان رسیدند و از شدت ایغار زیاده از دو هزار نفر ازپی رسیده بودند و از آن طرف مخالفان
از آوازه ورود لشکر ظفر نشان تمرنزل کشته گروهی از اعراب و اکراد بر اکنده شده از آن
جمع سی چهار هزار کس کاپش بجنگ پیش آمدند و از جانبین قتال آراسته گشت و دلیران رزم آزما
دست باستعمال سیف و سنان برده و چون آتش حرب اشتعال پذیرفت و بانگ زمانی کاران
اشاره و قرار سپاه مخالف راه یافرت شکست بجانب افتاده و جنود قزلباش بهزاری
دولت و اقبال بر آن طبقه ظفر مآثر قریب بپنج صد نفر طعمه شمشیر آمدار شدند و از سپاه
ظفر پناه کسی بجان ضایع نشد چون پاشا و قیقر آپ سپه نهدم خود را بحوالی قلعه رسانیدند و از
ایشان مذهب و غارت غازیان و تفنگچیان گردیده و تعاقب نموده تا کرسهٔ و قلعه طیفان عظیم آمدند
و هر روز جمعی از ایشان تلف میشده تا بمیان حصن پاشا و نزدیک پیک رسولان آمده و شد نموده
قرار دادند چون در قلعه و مابست هر دو لشکر کوچ کرده کسی در شهر و قلعه نگذارند که بعد از گریز
علت طاعون از جانبین بدانچه فصلت یابد بعمل آید نزدیک پیک بنا بر غوغای سپاه و رعایا بتعویق افتاد
داخل و اوپس را که بر دو بودند گذاشته چاپیده و منظفر و منصور معاودت نمود و حسب الامر الاشرف
سپهر فتاح را با تفنگچیان بر قلعه نخجوان گذاشته خود با سپاه بکجا بجانب تفلیس رهسپار شده قلعه قیتاق
خود باز گشته و رحیلی را بایات منصوره بقصد سفر گرجستان پیوسته آمده در سپلستانیه اقامت
داشت مجازات اشرف سرافرازی یافته و شرح محاربه مذکور در آمده و رفتار او از تفریر دوستان
از حصار آمد که شنود یافت از سوانح احوال فرستن قراچای خان سپهسالار ایروانست
بجانب گرجستان و طغیان مومی الیه و چگونگی احوال او و بعضی از بیان
هوشمندان عالم صورت و معنی پرداز این جهان معنی واضح و لایح و نزد محققان ثابت و واضحست که مرا
امری را امور که در مشیت الهی مقرر یافته در لوح محفوظ وارد می یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
و بی اذن او هیچ پیشامد از کتم عدم بخیز ظهور نیاید و هیچ حادثه پیرامون عقل و هوش نگردد
وقایع شمشیر قضا و مانع تیر قدر نتواند شد و فحوای العبد یدبر الله یقدر موکد
این حقیقت و چون از پیشامد آینده با قتضای فلکی و حوادث بهتای بعضی فرمانروایان محل
پذیرفتگی تقریر گشته بود که لابد بظهور آمدنی در زمانه فتنه پیرا و باب محنت و بلیات مردمی روزگار خاصتی

گشودن نخجوان در جب اذا اراد الله شیئا هیا اسبابه اسباب آن و بهتیاری کارکنان
غیب سرانجام می یافت صورت احوال و نظیر احتمال فرستادن قراچای خان سپهسالار
ایروانست بجانب گرجستان که باعث طغیان و قوع چندین قضایا عظیمه و منشع حدوث انواع فتنه
خونریزی و محرک بلایا و فتنه انگیزی گردیده و شنیع وقایعی انگیخته در قضایا سالهای گذشته مرقوم
بیان گردیده که حکومت ولایت گرجستان بعد از انکه متعلق آمد بایروان و از روی او بچها و عصیان طغیان
ظهور شد جاهل نادان مورد سخط و غضب شاهی گشته از منبع الطاف بیشتر گشته از قتل سپهسالار
از خیر استماع افتاده در وی بر بیکر خان ایکری و رود تفاجار تفویض یافته او را با بعضی از وقایعات
مرانجام فرستاده بودند و او در جرگم قلعه قراداغ متحل اقامت اختیار نموده و بنای شهر بر طبقه
خانها مرغوب و حمامات و عمارات کرده بودند و بقلعه آپسیف کرجیانرا نوید عفو و مژده امان داده
بودند بمقتضای حب الوطن من الایمان بانجا جمع آمده و گروهی از آوارگان که از ترس قتل و اسیری
اطراف و جوانب پراکنده و گشته و رنود و ایاغول خزیده بودند بانجا جمع آمده و بمدت آبادانی بهره
بوده رفته رفته گروهی از تاوران و سپاهیان گرجستان که بانجا آمده اند و طمع رشد امید
مراسلات نهانی وقوع می یابد و بجنبت که آن طبقه اصلاح عایانیز کرده و خفر یب فتنه از انشان
حادث گردد و رای عالم آرای ایشان متعلق گردید که یکی از ارباب فراست و کیاست و اصحاب دولت
مرا نصوب فرستند که بحقایق حالات گرجستان رسیده دفع و رفع فتنه انگیزان و نظم و نسق ممالک
انچه مصلح دولت قاهره و مناسب بداند آورده بعرض اقبال خان سپهسالار راکه در سایه ذات
و پایه سریر اعلیه بوده بدین خدمه مامور گردانیده موسوم بیک گرجی را که سمت وکالت سایان
خان داشته که رسیل اشاره بود بهمراهی او روانه کرد و چون او بگرجستان رسیده اظهار اسلام نموده با پسران
و خانه کوچ در رخصت یافت شرف مغرز و محترم و مصاحب بتول و الکاز جمله مقربان و محرمان فرمان
قدر پس بود بر فیع سپهسالار گردانیدند که چون صاحب وقوف نیک و مدبر تهمت گرجستانست بحسن
اخلاص مطوق منت بندگی و خدمتگاری بامحل اعتماد شاه بازگشته انچه از نوازم و دلخواهی و خیر اندیشی
و انتظام و نسق آن ولایه دولت دانند معمول گردانند خیلی خان قورچی باشی که پنجره دختری جانبان
اعلی است نامزد جایان خان گردیده و مصوب معتمدان مذکور گردانیده حکم شد که امرا و قراباغ
و شیروان تبریکی نزد سپهسالار جمع آمده و در هر باب لوازم حرمتی بتقدیم رسانیده قراچای خان
و موسی بیک گرجیان رسیده امرا شیروان قراباغ را اختیار نموده و چون عزمی دوامانیه

دلالہ پرایہ ایست ۞ بازنسیم بہار خالیہ سا شد مگر ۞ کز خم گانش چنین تازہ و تر شد مگر ۞ لطف ہوای
بہار انجمن آرای گشت ۞ چون خط سبزش بباغ خرمی سای گشت ۞ حضرت علی شاہی ظل الٰہی در قصبہ بطیحہ
اشرف مازندران بہشت نشان بجز نوی و کامیابی پیکند راسیدہ دخن نوروزی در خلوت خانہای
روزگار زر نگار آن خطہ شد بود کہ رنگ فرمای حصور جہان و زینت فزای روضہ رضوان است کہ
اتفاق افتاد ارکان دولت قاہرہ و اعیان خلافت باہرہ و اطبای سلاطین و بزرگان
طبقہ کہ در آن بخش جہان پر اخگر بودند زبان اخلاص بہاں بہ تہنیت بہ سال نو مبارکی نوروز فیروز
گشودہ دلہا از عزم دعاوشنای شہریار کامگار او امواندہ چون عادت قدیمہ و خواص مستمرہ
عذارستگی بہ بستہ بتلاطم امواج بحر محن بر بحر زن بہ کنارہ عافیت و آسودگی رسیدہ و کردہ و اندیشہ در ہای
ریخ و غبار بر روی روزگار طبقات انام پیکشاید عالم فانی از مضایقہ و بلایا مایمت در این سال
از گردش روزگار و اقتضای فلک و گردی بہ سبب ناسازگار فراغت و آسودگی از خلق نگشت و
تبہ فشای فتنہ و بیدار گشت و از ہر طرف لشکر با در حرکت آمدہ و قاع عظیمہ بظہور پیوست شورای
سر فتنہ در اورد گرد روزگار ۞ کہ گرد بہ دلہا ز محنت نگار ۞ زمانہ در عافیت باز نست
دل خرمی را زاندوہ نخست ۞ اگرچہ بہ کوہ خارہ ثروی داد و فتنہ فتوری در ہر جا ظہور یافت
عاقبت بلطف یزدانی و بمعجزت وجود خاقانی کشتی خاقانی بنیروی اقبال و حسن سعی و تدابیر صائبہ
روی بانحطاط آورد و مضایقہ باصلاح انجامید بیت تن شاہ باید کہ باشد درست ۞ بر و بوم
و بحر را کرسوی پیست ۞ آمازمانہ نیز کہ در مضایقہ بر سر خلایق ہمت و بسی خونہا بخت بگذاشت
قدرت آنجنت مخت قضیہ بسورش و آشوب گرا زنگ بجرا می و عصیان و طغیان ہوا و کرچی شورید
تجت تبہ روزگار بظہور پیوست و نتایج غلظہ را بانجا مرتبت کشتہ از آن اتحم ضرر و رہیب بسیار بانجا
و عباد اللہ رسید سر سد چنانچہ در ذیل متن مرقوم میگردد و ذکر طلوع رایت عصیان ہوا و کرچی
بیت و بخت بد بنا و داعمال نا ہنجار اہل شقاق شرح این واقعہ علی الجملہ
بکری انکہ چون کرد ہی از کفرہ کرجستان بخاشت بنوی کہ مرقوم کشت و مکافات نیت قبایح
جزای مدبیشی فیشہ و مورد او بہ روزگار مصلحت وقت شمار پیوستہ و او اسلام ظاہر ساختہ و دوستا و
کیش و دخت انصاری باز داشتہ کرجان کرسیل را کہ بہ دولتخواہی این دودمان بود و طریق اطاعت
بندگی ابرسید و م اخلاص کیچیدی چون و دوتہ آنشفت شاہ زور بارہ او آن طایفہ در رجہ کمال از
سبحان کاذبہ و اقاویل غرور انگیز و معتقدات زیادہ از اخلاص انحراف کرد و اندیشہ ہای چند در زوایہ

کہ در شان آن حضرت کرمشی بر پیشوا ہی و یاور حمت دارند و بایہ و تہم بود خاطر نشان آن کردہ و از این
در درگاہ معلی محل اعتماد گشتہ کمال محرمیت داشت مقربان او را مقرون بصدق و صواب اندیشی
و بہ ہمراہشان از لشکر فیروزی اثر روز بروز زیادہ تر میگشت و در حینی کہ اکثر امرا مثل محمد قلیخان زیاد
اغلی بیگلربیگی قراباغ و بیگرخان اکمزی و دوست ہر یک بصلاح خود او بخدمتی مامور گشتہ بر سر متصافات
کفرہ رفتہ بودند خاطر بطہور عصیان و فتن بہ سالار قرار داد و وجہی بر اق تبہ و تکل مسلح از خاصہ خود
مدرخیرہ قرچقای خان آمد او از روی او تخواہی مذکور میسازد کہ چون کار بتسلیل عصیان و یاغی شدہ و از آنجا کہ
خلاف ہمت جبلت و عہد امنت آمل بود و میسازد از آن کرداہان کرد قزلباشش منظور نشد و بمقصود
سلطان و ہزاد آید و حضرت واپسی بخود قزلباش بہ بد و با مور نامشایست حسارت و دلیری نمایند
چون قرچقای خان و اہر قرب و منزلتی کہ آن بدبخت را در حضرت اشرف بود با بایہ و اندیشہ
و الطافی کہ از جانب خاقان اعلی درباہ او مبذول میگشت مشاہدہ نمود و بود و کیفیت او با کیج
معتقدان و رعایات و خطوظ نظر شفقت و مرحمت و کامیاب نعمت و عاقبت بود بذہ اصلا احتمال نمیداد
کہ مشار الیہ مصدر امری کردہ ہی باز دو تخواہی آن آمد شدہ و بالجملہ قرچقای خان بصواب دید
مورد ہمت تعدد سواری کردید و در حین سوار شدن قبل از انکہ ملازمان بہ بند اصدار نمایند بغزہ
حوالہ او کرد و چنان زد کہ توک پستان از طرف دیگر نمایان کردید و خود بطرف خیمہ یوسف بیگ
بشروان رفت باز دو نیزہ حیلہ و تدویر ہمین عمل پیش بردہ طایفہ کرجی بعد از قتل این دو سپہ دار
عالیمقدار بارد وی قزلباش در آمد و بکیر قرچقای خان امام وبردی بیگ نام و ہر کس دیگر بدست
ایشان در آمد از پای در آورد و شہد شہادت چشانیدہ و اہل اردو فتنہ و شر روز قیامت را شاہد
خود بندہ خواص و عوام در کمال سراسیمگی بیوم یفر المرء من اخیہ خود را در بر دن انداختہ بہ طرف
می شتافتند شب و غارت یافتہ اسباب اموال لا تعد و لا تحصی بست کرجیان در آمد بعد از
انشعاب این خبر نوبتی اضطرار بہ سپاہ اسیکی بطبقہ قزلباش راہ یافت کہ ہر کدام از امرا و عساکر قزلباش
و شیروان بخدمتی مامور گشتہ بطرفی رفتہ بودند فرصت معاودت و جعبت یکی نیافتہ از ہمانجا کہ تو
راہ نجات چشیدہ بر گشتہ میان خان والی کاہتیل فرصت در آمدن قلعہ بقش کہ متعلقات
و مرکز دولت او بود نیافتہ باتفاق محمد قلیخان بیگلربیگی قراباغ بباغچہ قلعہ در آمدہ بعض جستہ بودند
بعد از گذشتن امرا و نہب و غارت اموال و اسباب قزلباش با جمعی کفرہ فجرہ بعزم تسخیر و تصرف
قلعہ قرا تشوح و دست اندازی بر سپاہ و اسبتصال او بیات نکمری در حرکت

و غیر هم کرده در انجا می بودند متوجه آنصوب شده پیکر خان از وقوع این حادثه بی آرام گشته از راه
مردم ایل و ایاق که محل اهل و عیال همراه داشتند تاب توقف نیاورده در همان مقام بر دوش بر دوش ایل
و عیال را انتقال احمال شده در جنگی گمبار آب رسیده بعضی عبور نمودند بعضی دیگر عبور ننموده مذکر
مورا دیا جوز که چیز بسیده و اموال و اسباب بسیار و مواشی اغنام بیشمار بغنیمت رفته و جمعی کثیر از ایشان
بصیان مسلمان اسیری بردند و پیکر خان با متعلقان خود بسیار گذشته تردد آمده در قلعه قرلا
متوقع با موال و اسلحه بسیار گردانجا بخرچ خان و خزانه ارزیاده بود متصرف گردیده و از آمده و از انجا بهای
قلعه تفلیس آمده آن قلعه را که حکومت گاه ولایت کاریل است بطایف احیل متصرف شده و جماعت
تفنگچیان نوری را سپرکرده و ایشان شاطر شاهی نام کرکوتوال و حارس قلعه نوده بعد از قضایای
که مذکور شده بعضاری تفلیس اعتمادی نداشته متعلقان خاتون خانم را از شهر باری قلعه برده و خود با
نقدان ذخیره و عدم استعداد قلعه داری کرده تحت ضبط و محافظت آن چهت بسته مهر کس را بان
طبقه سه منطقه خلاف داشته بیرون کردند جمعی از سپیر باتیغ و تیر جدا فته برخواسته تفنگ و دیوار
شده از طرفین چند کس قتیل آمدند و تفنگیان را از قضا بر متقولان و غیره و بعضاری ذخیره و دو باب سپر
انجام داده و در محافظت قلعه سعی موفور بظهور می آورند و مورا در تهه زور کار جمعی از کخوده و ارسپ قلعه
گذاشته خود با جود کرچیه متوجه تحت ایاغ شده تا بلده گنجه رفته و آن بلده را که مسکن پیکر بیکی و اعیان
ایل داویاق و الطال سپاهان با سیری بردند و تمامی ایل الوس قراباغ از جاده مقام خود رسیده
تا پل خدا آفرین آب ارس خان مارنگشته و مورا در گذشته تحت بعد از انکه گنجه را آتش زده و در راه صدمات
و تاخت و تاز بقصد انکه قلعه تفلیس را دست آورد و بان صوب بشتافت و مراسله و پیغام مخصوص
زبانی و وعده های چیل سی بسیار کرده و حیلها انگیخت که طرشاهی را فریب داده و بدست در کردن مقصود
حایل گشته و تفنگیان مرورا زدامن همت بر میان زده بحافظه قلعه کوشیدند و آب
مراسله و پیغامهای مورا و جز توسط سیف تیر و کلوله تفنگ نبود و القصه پیکر خان زجانب مراد و تفنگیان
خلافت بنیان آمده و حقایق حالات بنوعی که مجمل بر سبیل عرض کرده بوضوح پیوست که مورا دو بکبار
بعد از قصد و در این اعمال ناهنجار اطمینان و وثوق ای پیکر خان روم کرده و سپاهای منقولان مصوب
یکی از معتبران کرجی و یکبار پیکر نزاسپ دار فرستاده تحف و هدایا از نفایس امتعه و اموال که بدست آورده
بود و رسال داشته سپردار را آمدن طرف کرجستان بشیروان ترغیب نموده و سپردار این دو
را مقدمه فتح و ظفر انگاشته منشور ولایت کاریل با سیم طهورث و فرستاده طهورث نیز آمده و پیکر بیکی

شده و از هر یک پیکر بیکی سفره با شطام حال خود پیشکشها تحفه شتر نموده و در تسخیر قلعه تفلیس سعی
موفور بظهور می آورند حضرت اعلی بعد از وضوح این احوال و وضع این خیالات علیقلی خان قورچی باشی اسپه دار لشکر ظفر
شعار گردانیده و جهت دفع فتنه مورا و اتمام مهام کرجستان مامور گردانیدند و قراول خانچی پس را
دار و غه لاجیان کیلان بود بجای یوسف خان و امیر الامرا شیروان فرموده و مقرر شد که از سبیل
اسپه بی بتعجیل رفته با امرا و عساکر انجا بقورچی باشی ملحق گردند و امیر که نرخان بکلربیکی آذربایجان
نیز با امرا و عساکر تابعه خود و امرا قفت قورچی باشی مامور گشته و قورچی باشی نیز برای فرمان گشته از
موقف جاه و جلال اسپه دار متوجه گردیده بسرعه و استعجال روی توجه بآنصوب نهاد و در رایات نصرت
آیات جاه و جلال نیز از مازندران بعشت نشان متعاقب و حرکت آمده و در دار السلطنه قزوین نزول
اجلال نمودند و چند روزی در دار السلطنه مذکور محل اقامت سپاه یا مظفر و منصور بود و از انجا به جلالت
سلطنت توجه فرمود و چون اخبار رحوکه تسکر روم متوار تر میرسید روزی چند چون پادشاه محترم
صلاح وقت اجمال کرده و به کوچ سمت طرف غزنه موکب همایون لازم العزم اوغان توجه بآنطرف معطوف کرده و امام قلیخان
بیکلربیکی فارس بعساکر آبا بحمد از آمده از همین سمت بدار دی ظفر قرین پیوست و حکم شد که از عساکر منصوره
هر کس تا غایت بکرجستان نرسیده و نباشد در اردوی کیهان پوی توقف نموده و در رکاب ظفر انتساب نباشد شتر
منصب تاپوس بصوب پیوسته و بعد از انکه قلع و قمع کرجستان و قضایای که در خیال اجمال اوست
بوقوع پیوست رقم از انملک بیان پیکر دو انشاء الله تعالی ذکر محاربه فیمابین جنود ظفر نشان و کرجستان

ای ایجان بوقوع پیوست و ظفر با فتح جنود ظفر ورده چون قورچی باشی بنوعی که در وقوع فرو
قلم رحم ساز نگاشته نگذرد پرداز گردیده رو از کرجستان گشت قورچیان عظام و علماء و همگیان سرکار
خاصه شریفه را مراعات کرده و آذربایجان و شیروان را کسب الفرمان همایون مراقبت و امور فتح
فتح فتوحات را مشاهده کرده و از آنطرف مورا با تفاق طهورث و اتابک پیکر خان و الله نموده پیکر خان ایل
مستکی بهمراه سپاه نرخواه و قزلباش در کرجستان تا نجد روم سیر برده و هر که امرا در گذشته خزیده و از
و در اینوقت با تفاق معاونت همراه و ترتیب مورا و آمده با پیوسته بوده و اعطا و اعیان ایل جایجا متحق
کرجستان کاریل تغییر پیکر خان نامور از همت شهر یار پیاده و سوار در جمع آورده و آماده رزم و کارزار
در روز دهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۰۰۰ چهار هزار سوار شهر یار مضان در موضع کرهسلو از توابع آل کنت عباسی تفلیس فرجیس اسپه
جرار اتفاق فتاده از جانبین صف سپاه آراسته مستعد محاربه بودند چون شاه بنده و خان و لشکر آذربایجان

راه دادند چون پشه بجهل محل استظهار کرد چنانست تورچی باشی فوجی از امرا بجانب لشکر منصور روانه گردانید
شاه بنده خان سپکر بیکی آوزبکیان و قراقلقان فرستاده خواهش عظام و حشم لشکر نصرت قرین نمود
صعب بعقبه شاقه بهای علقه رسیده احاطه نمودند اهل قلعه معذوری بوده مذکر اسیم و ریمی در میان
راضی شدند که متعلقان خود را بفشار بیرون تسلیم نمایند و حشم لشکر منصور رو مراجعت نموده دیگر بعرض
امرا نیز رسیدند که در توقف مذبذب و متعلقان او را اگر فتنه کوچ کرده از کرجستان و نیقه بایشان از ایشان
جدا گشته از چند محل تنگ راه تنگیان و نگاه داشته محل عبور لشکر را مسدود کرده بودند مذکور
وقت مراجعت حشم منصور رو بسیر دی نمایند از موهبات اقبال قادر تقدیر خان امرا عظام را
از آن راه برگردانیده راه دیگر اختیار نمودند و پیش پس لشکر را مامور داشتند که کار انتظام داده و با
تمام طی مسافت نمیوده مخالفان بعد از انتشار بسیار واقف نشده نگردند لشکر قزلباش از راه دیگر
رفته جمعی را آنطرف فرستادند روزی در اثنای عبور لشکر قزلباش اگر گرفته بنزد یک
شاه بوده شاه بنده و خان قراق خان با معدودی پس لشکر را اگر فته باحتیاط می آمدند
طرف راه آواز تفنگ از میان پشه برآمد و ظاهر شد که آواز تفنگ کرجیست که از همه طرف در مقام
و جدال در آمده اند فیما بین امرا آمده کور و انجا عجب جنگهای صعب روی داده از آقایان
ملازمان شاه بنده و خان جوانان کار آمدنی مضروب شدند اگر لشکریان قراق خان ایستادگی
کرده و راه پیمایند خیشه قراق خان از فرط شجاعت و حمایت ایستاده و کی نکرده و راه پیمایند
نایستادن بوده و می گفته که بجنگ و شجاعت مشغول شدن صلاح نیست که در گذشتن سعی نمایند
قراق خان مسموع نداشته از جوی آبی گذر دست راه او گذشته بطرف مخالفان توجه کرد از حال
آن جماعت اگر ثرت و قلت ایشان چیزی یافته در حوزه آن فکری صواب نیندیشیده در آن تنگنا
گرجیان او را با چند نفری تنها دیده بر سر او آمدند و شاه بنده و خان او را در آن حال گذاشته
خود را بنجات جیش مقتضای غیرت و شرط همراهی در رفاقت دانسته از جوی گذشته و ایستاده
جمعی کثیر از گرجیان از میان پشه نمایان شده بر سر ایشان هجوم نمودند و فیما بین خنک در میان
قراق خان گرفتار شده و شاه بنده و خان با چند نفر از غازیان ترکمان جلادت و قوت و توان تمام نموده
بدرجه علیا شهادت رسیدند و بهمان روز او حوزه عساکر منصور از صوب راه بازگشت نموده و بسعادت
میسر بوده و سع خود را بسپاه و ایلات مجبور بوده و منزل رسیده و با یغان قراق مخالفت از اندازه و بروز
و سوء راه و سوء بیک گی و در رکاب و معلی با او طریقه نمک خوردگی و اشته شده در مقام کشتن در نیامده بخشم

گاه و بیگاه بعد از چند گاه فرصتی بدست آمده نفر از محافظان خود را مطیع نموده و بعبارت شیرین
خاصی یا فریب از کرده و غرض خویش آمده و اکنون بسپاه سپکر بیکی بشیر دانست و چون واقعه کرده محض
اشرف رسیده از وی نوید مرحمت و التفاتی که عموماً در باره تمامی بازماندگان جانبپاره اس اخلاص شعار
مبذول میدارند در از دیاد این جان فشانی بصیر شاه بنده خان و اکوک سپکر بیکی بوده بجای خود
از رجعه خانی و بسیاری الامرایی آوزبکیان مقرر و سرافراز گردانیده و از اقوام و اعوان او کسیل و نیابت
نظام و نسق آن سرکار تعیین نمودند محمد آن سلسله را از غرور این مرحمت فرخناک گشته تمام
اتباعان خود را سر و سر و سبیل گشت اتبه داری غازیان درگاه گیتی پناه و شاه بنده گردون بارگاه
از دیاد یافته بر حسب محمد داعی گردیده از دی بحقیقت و رزی آستانه ارادت و آفاق آفتاد گرفت و گمان نبرند
حال استقبال میرود و نه چیست گر بدینسان نظم و نسق خود بخود روان نوشش طبیعی است پیاپی چاشنی
در از دنه ناضیه گشته رفاق شده و سلاطین کامگار و پادشاهان عدالت شعار و احقاق حقوق جانبداران
مدبر نیز توجه مبذول داشتند که مصلحت وقت گذشته بفضل سه ساله را از سبب غلبه ایالت و امیر الامرائی
رسانیده و خلعت اشتیاز و افتخار مخصوص دانسته که آنحضرت را بجنب قبیت و کامگاری عمر و دولت بوده و یوماً
فیوماً از درگاه و واهب العطایا از دیاد پسه بلند گردید نخستا در وقایع شوشه قضایا که در پایان
میل از توجه رایات جاه و جلال بجانب بغداد روی داد اجمالی که از گذشت
وقایع نافت اخبار نوشش و از جوقه بسیار و بسه عدد پاره شده با طراف و اکناف سپه از هر طرف فهشا
ظاهر شدن گرفت و کم فرصتان بی خرد طور انجیه مات راجع بر ضعف دولت نموده و معاندان فرصت جوی
تصور نموده بدین که خود را از ایل و قاق میشمرده اند قضا بطهور آورده اند آیا از وی پاسخ که دم از اخلاص
کجا بسی هزوده معاوده و سپاه از بر جاق نشان نهاده و کسان جسته فرستاده احمد پاشا را دیگر فرستاده اطلاع
افتیه و گروه زور پکه توچی استاصور اکه از جانب اشرف اعلی نزاد فرستاده بود گرفته محبوس ساخته
از حبل قدیری که داشت شهرت قتل او داده چند کس از رفقا و عروم متوسل ساخته پاره ای اشیاء نزد
نزد سردار فرستاده و مرتضی پاشا نامی از امراء رومیه کرا از جانب قراداغ و پاس حوالی آنجا مقرر بود بر گرفته
او را براه خود و مقام تسخیر قلعه آخسقه مشغول و مرآنجانب در حرکت آمد سلیم خان شمس الدین بوده حاکم آنجا
و همگنان فارس طغرا از دوق گرجستان و اخبار موحش که متواتر از همه طرف میرسید دل بایشان داده بوده و نه از
نزول خاطر عاطفه تاب توقف نیاورده قلعه را انداخته بیرون آمده باردوی توچی باشی پیوسته
مرتضی پاشا با سباقی آمده در پل جنگ وجدال قلعه را مستقر شده دوازده سوار اکراد از دلاوران

حضرت سلطان الاولیا و برهان الاتقیا واقف متبرکات حضرات مشایخ عظام قدس الله سرهم العزیز
برده بعد از آداب زیارت و طواف آن مرقد منور که مهبط فیض و رحمت و محل استجابت دعاست
از ارواح مطهره برگزیدگان درگاه آلهی استمداد همت و طلب فتح و نصرت کرده بجانب منزل
عود نمودند و حکم قضا جریان بآنکه قورچی باشی اصدار یافت که در این سال در قراباغ قشلاق
نموده بدفع مواد و بقیه طاغیان گرجی مشغول باشد و از عساکر منصوره بعد از احتیاج لشکر خود
نگاه داشته سایر لشکر را مرخص سازد که آمده بار دوی ظفر قرین بپیوندند در دوم ماه صفر سنه ای
در دوه جایق واقع شد صادق از آنجا بطاعنیه ردی بمقصد آورده

ذکر لشکر کشیدن حافظ احمد پاشا بر عقبه بغداد

چون حافظ احمد بر بیجی که مذکور شد وزیر اعظم و سردار گشته بقلعه بغداد مامور گردید و در عرض دو سه سال که در دیار بکر اقامت داشت از اطراف و جوانب یاردم عساکر منصور و خلق نامحدود جمع آورده جمعیتی عظیم فراهم آورده و اسباب و کالا پنی میسر انجام اسباب توپخانه و ذخیره و یراق قلعه گیری و سامان لشکر پرداخته متعقد شد که از طریق اصفهان و طغیان مواد و کرجی و اجناد و قایع کرجستان و قتل آمدن قرچقای خان و یوسف خان بچه آنکه در سر پل و پس پل و راین ماده و قیاپین متواتر گشت تمین الظهور رحیص مشهرت یافت که لشکر قزلباش در کرجستان انتظام یافته و پادشاه قزلباش جهت دفع کرجستان متوجه آنصوب گشته و دارا و پسته رای آن دار و عطای روم هر یک بر قرار گرفت که چون جانب بغداد خالیست فرصت را غنیمت شمرده و دوانه الطرف بسیاریشد که از جانب پادشاه اعظم بار بشغل عظیمه سر حد قراباغ و کرجستان معاونت منظور نیست و لشکر قزلباش که در بغداد و چون از کومک و مدد پادشاه خود مایوس آمده مجرد و در دو عسکر بی قیاس رام توقف نیاورده و ترک مملکت داری نمایند و عقبه بغداد اسهل و آسان مرست و رمی آمد و شد خلق اعراب آنجا و دیر شود یا بطالب لذا ناصر صفا آنان متوله محکمیت علام نمودند بنابراین عزیمت سردار بجانب عراق عرب قرار گرفته با غوای آنجاعت از حرکت مسارعه نموده کوچ بر کوچ روانه شد و مراد پاشا را که بشکار سگی دیار بکر شده خود را شتاب امراء روم مشیر و مشعای سپاه کرده امیدها در آنصوب فرستادند که بمعاونت سرخیلان عرب مملکت بمحیط تصرف درآورده لوای ملکداری سپاه و لشکر در سال گذشته قاسم غازیان افشار از قلعه ذهیره و تلعه دباکه در موصل طغیان داشت چنانچه ذکر شده صلاح در توقف ندیده بهرون آمده بودند و آن حدود از لشکر قزلباش خالی بود مراد پاشا و اسپه تظهار طایفه عرب بقدم مدارا الملک عراق عرب نهاده ابو طالب مهنا کر معاونت و جلب

حاجی بیگ لکک را به قلعه رهاب و مصطفی پاشای کرجستانی را بقلعه سقرلی فرستاده و خود و جانب کرماکنخت
معلی نقت سار و سلطان سکبان متوکل عتبات عالیات گردیده و از آنجا بسلطان است علیه رحم
وارزوه و سپاه زبده قزلباش که در بر جاوه بودند شخان کاذب کرارباب خلاف شهرت داده و خود و خزانه
قزلباش که در بر جاوه بودند شخان کاذب کرارباب خلاف شهرت داده و خود و خزانه قزلباش قبل الطلبیدن
یافته بنار خرم و احتیاط سپاه بار بعضی متعلقان و اجمال و اثقال بیرون فرستاده و خود سبای دروازه
نموده و انقطعات بانتظار مراد پاشا کرده و شبرآمده و برگردیای مقلی احمد اشتلا یافت صباحی یک لک
قلعه رهاب را مصطفی پاشا حصاری قلعه مشدلی را متصرف شده سوارزی بکصد و چهار نفر از لشکریان آنجا
بحکم بحراست بخط اشرف امور عوده ایشان توسل بروج معلق شاه بشاه خطه بخط مجبته محافظت
آن دقعه مطهره را پیش نهاد همت کرده بندره و سبر کردکی پهلوان محسن عاشق آبادی نشکچی اصفهانی
حصار بخط اشرف توقف نموده کرمرود انکی بحراست بسته نبار آن مراد پاشا مایکرده هی از عساکر
روم متوجه تسخیر حصار بخط کشته آنجاعت راه و نگهای محاصره حافظ احمد پاشا وقوع این وقایع را منتظر
فتح و ظفر انگاشته بلا توقف کوچ بر کوچ روانه شده و بتاریخ نهم شهر صفر خرم آباد الطرف سپاهی قلعه دار
اسپاهام سید و حل اقامت انداخت تاکرده و بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشته قلعه را از سه طرف
درمیان گرفته مصطفی علی خان و سپاه زبان جوقه قزلباش را من مرد انکی و زمیان جان سپرده گردیده
چرا شد پایه بر جراست قلعه و رفع صولت و کسر سطوت روسیان گذاشته روز اول کرسنه و روز دویم
اطراف و جوانب قلعه بر آمده و کشت مصطفی قلعه و نجی از سپاه زبان کارو دیده و جوانان جنگجو را از خرم
فرستاده و کریق سان آتش در خرمن عمر و مال مخالفان زده و بسیاری سوخته و فانی نمود و قلعه مراجعت
نمایند و آن دیار ان معرکه کارزار را از اطراف مزار او جنیفه پرون رفته صاعقه گردار خود را بانجا
رسانیده و حرفی صعب اتفاق افتاده و تا اجتماع سپاه بطرفة العینی قریب بسیصد نفر بعضی مقتول و بعضی
دست بکیر گشته اسیرهای مقتولان و دواب سپاه را از اسب و استر داشته بقلعه مراجعت نمودند و از این
دستبرد نایان روحیار سپاه زبان قلعه حصاری کرفته ترنزل خاطری که قلعه داران و محصوران را از حین
محاصره میبایست فی الجمله زایل گشته و لیکن از مهمات قلعه داری پرداخته و جشنها و مشورت مخالف سر طرف
قلعه را از شکار و جلبه و حوالی مزار او جنیفه که جانب شمالیست قرا قالی و جانب جنوبیست و کمبار و جلبه
ابتصال دارد و یک فرسخ مسافت بلکه زیاده و است حاطه نموده و جری و حوالی مزار مذکور بر دو جلبه پسته هست یکی
آبطرف یک جلبه فرسخ و نیم و عقبه او کمند راتیر که جانب غربی قلعه است و قصبه دار و موسوم قوتس قلعه اسپنجاب دارد

چون هنگام ارتفاع محصولات بود و در سال گذشته در کل محال تعفیص مقدر زراعت بپا کرده بود و مقرر شده
پیشکار بر جا بماند و بحیطه ضبط و تحریر آورده بعرض عمال لشکر اقتضا نماید اضافه بارزم اسباب قلعه گیری تحمیل
گشته و در خیلی کم در موکب همایون برسد و چندان بپیوندد و بنشیان آمده بعرض رسید و بود بنشیان آمده بعرض رسید و بود
بفرستاد و محصور گشتن سپاهیان شده قلعه را بهر طرف فروگرفته ساخته نداد تا کردهای از طبقات لشکر
بکمک قلعه داران مامور گشته پیشتر رفته بودند قبل از ورود مخالفان بسلامت رسیده داخل قلعه شده و دو
دار بهر سه قلعه داری و دیجان سپاری میکوشیده اند ذکر قضایائی که در طی توجه رایات نصرت
همایون و اقتضای راه بوقوع پیوست و فتح قلعه کلک بعرض رسانیدن ظفر آیات جاه و جلال بیجانب
عزم رحوکت نموده و بهرامی خود را اقبال روانه ساخته بمجرد اتصال سپاه ظفر پناه بتانی تی مسافت سه منزل
در هر منزل فوجی از افواج قاهره وارد می گردید شکوه رسید و موکب همایون می پیوست بعضی راه
رکاب اشرف توقف نموده و بعضی از پیشتر تعیین شده در نزدیکی کلک رسیده و سپاه مخالف را منهزم ساخته
اگر موضع باروت آباد از اعمال ماهی اشت که قرب بارگاه و رنگ و سر حد صوبه بنگاله است معسکر خسرو
جم تمکن فریدون بارگاه گردید و خلال تجال رای جهان آرا بدان منتقل گشت اگر فوجی بگیرد از سپاه ظفر
نامدار و کارآگهان عرصه روزگار گرد امور قلعه داری صاحب تجربه و تعرف بوده باشند و بگیرند
نظر بصلحت فرستادن و باحتیاط اگر مبادا دولت محاصره نمایند آذوقه سرب و بارروط و قلعه منتقل نمایند
هر یک مقداری سرب و بارروط مصحوب خود کرده اند و چون قلعه محصور بود اینجنی دشوار در نظر مخالفان
دور از کار نمود و بعد از اطمینان امنیه حاجی کشوار پیشخان حلاوت شعار و جوانان اخلاص سمت و فوجی
دار مثل کلب علی بیک و لد قاسم خان ایماق و غیره تیپ فوجی که با طایفه ایماق و فوجی ماچه تیپ فوجی که در پیرون آمدن
قلعه موصوف بودند و در خدمت شرف حضور بودند و در آن وقت بجهت تعمیر آن تقصیرات و قرار فرض قلعه
نمودند و دیگر فریدون حسین خان فیروز جنگ چغتائی و مرتضی علی بیک و لد برجوز دار بیک اویس و بچی باشی
میرزا خان بیک قاچار و میرزا معصوم مرعوب غلیظی حراسانی و برجوز دار بیک ذوالقدر بلازم اهم
قلیجان کرز میرزادهای آن طبقه است پیوسته و اولادان کارودیده و تاکیدات مقتضی آن خدمت گردیده
رخصت یافته و کیفیت را جمال پیوسته اجلال همایون کردند و سوکلا علی الله از موکب معلی معسکر همایون مدتی شده
سرب و بارروط مصحوب خود کرده اند و روانه شده و زنبیل بیک از و خواسته احتیاط نموده و راه پیشی سپاه ظفر
کرده هی از سپاه ظفر پناه و سعادت داده او آن طبقه بسوار گشته قدری راه یافته و ناگاه بسپه هزار
از شجاعان گاردیده همراه نوازنده هر یک برادر زاده خود و فوجی نشان کرده آمده و آن گروه نابکار فوجی

حضور شاه سایه یزدان پیکولی که یکی از آشنا و از صوفیان پیکه لی چیزنا یافته از غرفه تورش و قلعه دار
اخبار نموده و سایر سپه داران از اراده محافظان برج هر یک برج دیا برده خود را مردانه نگاه داشته تفرقه
گلوله های صعب مرگ آهنگ دهنگهای جان فرسا دفع شر دشمن را آن کروه می کردند اما از زیر برق
که بعد از آتش توقف بارود طاسند ام پر زیقه بود جمعی کثیر داخل قلعه شده و دلاور بهادر مقصود آورد
دعلی اوده بر بالای آن برج افراشته صفی علی خان امیر فتح تا شی با فوجی از مردان کار و شجاعان
قلعه دار مردانه دار بدفع آمن کروه روی آورده مردم عجم دار روی بهزیمت تیغ یکی از غازیان زبانی
در آمده عجم صولتیان سرنگون و بطرفة العین کروه انبوه از محاذیل از هر طرف بر خاک هلاک
افتاده جمعی که داخل قلعه شده بودند چون مشاهده نمودند که حصار دیگر در اندرون کشیده شده از
تحیر انگشت بدندان گشته یا بنجات می جستند اکثر در بازگشتن بدیار فنا شتافته و انچه از تقریر بیان راست
گفتار مسموع شده در این یورش قریب چهار کس از جنود مخالف بر خاک هلاک افتاده بدیار عدم
شتافته و برخی که مضروم شده بودند بقید اسیر یافت در دوتیه مخذول و مقهور خود را بسپاه ساسنده در آن
یورش کاری نیافته چون حضرت اعلی ظل الهی از اسناد بنیان عیار پیشه و جاسوس پیشگان
واندیشه از حقایق حالات یومی بر درونی واندرونی قلعه چیرا الکا بودند دریشی که قرار یورش یافته
بود صد نفر تاک بودند بمجان پایه سریر اعلی سپاه دلان مدرسه الجمعین مولانا منظر ضابطی که در این
فن مهارت کامل دارند از طایع سلیله اسپتزاج نموده که دوتیه را در این یورش کاری از پیش
نیرود و مولانا محمد طاهر نزدی که در سلک بنجان خاصه شریفه منسلک و در این علم شریف بهره و تبحر
زیاد از اقران در علم اسپتیلای دوتیه بر آن حکم اجرا نموده از بدایت حال عوعی نموده که از آثار
داد صباح کواکب دوالیل بخوبی ظاهر نمیشود که دوتیه را انجا آمدن بر قلعه لعدا و پشلط و فیروزی نیابد
دیر بطبق این دعوی اراده و کراکه بقلعه رفته در مدت محاصره با سپاه از قصور ان بسر برده چنین
ایستاده غازیست نیافت لیکن ژنیل پیک سردار شکر ظفر شعار مایع آمده نزد خود نگاه داشت در
میان سپاه منتقلی بود حضرت اعلی چنانکه شیوه دوشعار نیازمندان درگاه ایزدی و مضاع
شایسته فروزی آنحضرت بدرگاه آلهی اشتیاق بود و پیوسته دعا فیت پراکنده دولت مقصود را از
بارگاه مهین متقال مسئلت مینمودند تا اگر مسرعان رسیده اخبار قلعه و غلبه قلعه دار امرا بار دوی
ظفر نشان آورده و مجاهد ایزدی پرداخته جبه تصفی قلبیان و مبارزان قلعه دار صلات آرامیده
فرستاده و عموم اهل قلعه بنوازشات حضرت دانه سرافرازی یافته و چون اسباب برای تجهیز

یافت ژنیل پیک سردار سپاه سالار لشکر عجم که بفرمان همایون فرمانفرمای ممالک عجم و کسری کرسیل
پیک مراکی بود افغه و محاربه دشمن چت بسته بود و بستن خبر اینها بعد مسافت از بهر اصلاح خود
را احتیاط نموده و شش فرسخ پامین هر منزلی را که تا بصفاهان سه فرسخ مسافت بود مناسب یافته سخانی دوانیده
جسر راه پای تخل نموده و شش روز در بستن کردند و حصار مشهور و مقدمه ترا یلش را بهر یزکوچ کرده با بخاطر
روتیه از این اراده آگاه شده مراد پاشا که شجاعت و دلاوری مشهور روزگار اقران تمت از بود با سپاه
پانجهزار نبرد آکس از شجاعان قوم و چند عرابه توپ و ضربزن بعزم محافظت و بهتر دیگر از آب آمده تا سیسه
انگروه جسر را ترتیب یافته شده بود خلف یک سفره چی باشی که چیرچی سپاه و منتقلی بود با
جمعی شروع در گذشتن کردند در اثنای عبور جسر مقصور یافت ژنیل پیک فی الفور با صلاح آن مقصور
پرداخته هوز زیاده از چهار کس عبور نکرده بود سپاه مخالف پیش آمده و چنان جنگ و جدال در
درامد من زمانی ولا در این سپاه مقصور را ولا و هوا دند و خلف پیک با جنود و چرچی بر صف سپاه
مخالفان تاخته رو گردانیده از معرکه بزور بر آورده خاک معرکه را از خون مخالفان گلگون ساخته چنین
روتیه تاب صدمات دلیران سپاه مقصور نیاورده بهم برآمده و پای ثبات و قرار شان
پستی پذیرفته پشت بمعرکه داده و مراد پاشا روی بانهزام آورد و حصار مقصور و مقاتله شاخته
قرب یکهزار روپا صد نفر از کرده مخالف تیغ تیز دشمنان خونریز خاک هلاک انداخته و جمعی از
عطای پیش نیکپیان روی اکراد سپرده دستگیر شدند مراد پاشا از خفت ارده نا توان صد چیلر
جنگ جنگ آوران رومالی یافته و رشب با چهار سر بهسته و اخل اردوی روتیه شده و چون
قیس عباسیان نوبت شب طغانی پرده بر روی روزگار کشیده جنود ظفر ورود منصور
بارگشته و حقیقت این فتح چنین پیدا بسیر یاقانی عرض نموده و حسینی که اردوی کروان شکوه
چند فرسخ مسافت آمده و کنار رهنمای اردو از نهنگ آب دریا که بشط بهر پیشتهاد دارد مجمع نیازمندان
غزو جلال بود حقایق حال بعرض اقدس رسیده و بورود و بهار و شیارت نوروز فیروز که هنگام
آن شده بود اقدام دست و کریبان گشت از این فتح نامدار که در پیوست یکجا با این بقوت عظمی
فال گرفته و جنود ظفر ورود بمرد و بحسین و آفرین گشت و چون آهو سال شد و درین نسخه عالم آرا
بعد از بحریر وقایع و قضایا بپرسال مشاهیر فتوحات و تتوقیات آن سال کرده و در این مدت کامکار
کرده بپرسفر عجم اختیار نموده اند بحریره وقایع و قضایا بپرسال مشاهیر فتوحات می یابد باقی
حالات این سفر فیروزی اثر وقایعی که بعد بورد بپوست بعد از ذکر فتوحات در طی قضایا بپرسال

توم قوم ملک سعادت رفت میکرد و **مثوبات** که دریں سال پر ملال ذکر بخش دفتر
دعادت ما نوذ چرخ چهار بعضی در معارک کارزار و حادثه دهر چه ارشد بت ما خوشکر اسهاد
چشید بعضی از دست سپاه اجل جام ممات نوشید سر بجناب تراب نیزه کشید ند دبر تربت ذکر
میشود **قرچغای خان** چنانکه مذکور میشود در کرجستان تیغ عذر تک بجرام مورد اک کشته
درجهٔ شهادت یافت وی از طبقه پیچیا بردان بود در کودکی دختر آتولایت اسیر دکر خا
کشته چون بیک بخت بود در سلک بجیه و غلامان خاصه منسلک و بسعادت حریت یافت چون
جواهر دانش قابل بود در خدمت اشرف مورد تربیت گشته روز بروز در رجه بجیا ترقی میکرد و بخش
خدمات منصب قاپچی گری یافته بعد از ظهور رشد و کاردانی میر آنچنانه و سردار قشقچیان
گردید و از ظهور دو فراهانیت از زمره بساط اقدس گشته رتبه سرداری سپاه ظفر پناه
یافته در آن امر بروفق رضای ولی نعمت دلی روی مبارک آنحضرت سلوک مینود و بهر خدمت
مامور گردید در دسیف از نامآوران ایام بود و بالاخره برتبهٔ ایالت دلقبار رضه خانی سرافراز
گشته از حسن تدبیر و دوراندیشی و دلیری و حزم و دوراندیشی و ثبات قدم در معارک
دلقب ارجمند خانی سرافراز گشته از حسن تدبیر و دوراندیشی و دلیری و حزم و دوراندیشی برای صابت
و ثبات قدم در معارک منصب سپه سالاری کل لشکر ایران سربلندی یافت چندگاه بر
الامراء آذربایجان گردیده و در این هنگام حکومت مشهد مقدس بسی علی است و دارائی بحال
خراسان حان متعلق بود بعد از واقعه او منوچهر خان پسر بزرگترش بجای پدر حکومت آنولایت
یافت والیوم حاکم مشهد مقدس است **یوسف خان** که او نیز در کرجستان تیغ عذر آن بگ جرام
شهادت یافت وی با قرچغای خان از یک طبقه اند و پسکدیگر شرف علاقه این دولت داشتند
چشه یار و برادر بودند و شار الیه از عهد صبی بخدمت قوچی گری و حفظ جوارح مامور گشته در آن
فن مهارت تمام یافته رفته رفته در آن خدمت ترقی کرده بمنصب میر شکاری سرافراز شد
چندگاه ایالت و دارائی دارالمؤمنین استرآباد باو متفوض گشت بحسن سلوک در رعیت پروری
اتصاف داشت درین هنگام دوازده سال بود که پسکلر پسکی ولایت شیروان بود در عایا و بجزه
وزیردست آن ملک سلوک او را پسندیده و میبود چون پسرانش صغیر بودند ولایت آنولایت ا
مردکار و دانی سپاهیت و قراق پسک که دارای غلیان بود در شرح آن واقعه ذکر شده و در عوض
تعین شده در تبهٔ خانی یافت **صیقلی خان ایشک آقاسی باشی پسکلر پسکی** وی از

دوجاق کرامیه و ملازم قدیم حضرت شاهی خیل اتصیت کرا از طفولیت دبکوه کی آنحضرت گردد و ار
شرف دانست بخدمت بود در روز بروز در خدمت بذیرتش های افزوده تا بوفور دانش و عقل و هوش بکار
در سلک امرا آبزرگان دارکان دولت انتظام یافته بمنصب ایشک آقاسی باشی گری و امیر دیوانی س
افراز گشت صاحب رای و مشورة بود و در اوایل این سپال در بلدهٔ طهران وی که اقطاع او بود بهاشه
روز بروز مرض و اشته او پذیرفت و معالجات اطبا بسعی و اجل مقاومت نتوانست نمود در رجمت
حق تا بموت بیست پسرانش کوچک بودند منصبا و در همان سال معطل بود و در سال آینده چنانچه
خواهد شد زیل بیک توشمال باشی پسکدل عنایت شد **میر رضی الدین صدر** وی از
سادات عظیم القدر رضا هانست که چنانچه بیست تی گریافت بین الظهور پایه ات خلیفه مشهور و مازندر
الاصل برادر میر قوام الدین مشهور میر بزرگ الی طبرستان امد در پیش میر شجاع الدین محمود سید فاضل
دانشمند دارز مره امرا عالیقدر بود با شخص در دارالملک صفاهان صاحب املاک و در جات
بود و اند و بزرگان روزگار میکذرانیدند و میرزا مذکور در ریز تبید فاضل سلیم النفس ملک صفات از علوم
معقول منقول بهره وافی داشت و بعد از نوبت قاضی خان بسیفی حسنی قزوینی چنانچه در محل خود
مرقوم ملک بیان میکرد و بر تبهٔ صدارت فایض گشت و در ایام منصب و کمال دیانت و امانت
خلافت و پرهیزکاری سلوک مینمود و الحق پسندیده صدارت و از این صفات حسنه رتبت افزود و در
اوایل این سپال که در رکاب اشرف از فرح آباد مازندران بپرون امده متوجه بیلاق بود در فیروزکوه
چاپار شده و با محمد نقطه شریفه منسوب بحضرت امام زاده واجب التعظیم امام زاده سید ابراهیم علیه التحیه
آورده و در انجا عرض داشت او با فتحنامه از رحمت ملک مغفور بپرست فرش او را افراز ندان ارجمند
سلطان العلمایی خلیفه سلطان که چون ترتیب شاهنشاه زمان رتبهٔ وزارت دیوان اعلی سرافرازی
داز اهل کرمانی معلق بود و در روضه مقدس سپید آشیده ار خامس آل عبا مدفون گشت منصب صدارت
سن حیث الاستقلال بپرزا رفیع شهرستانی که شرف مصاهرت حضرت علی سرافرازی دارد تعلق
گرفت **کنج علی خان پسکلر پسکی قندهار** وی از طایفه کیستان از عشایر اکراد
بود و نیز از ملازمان قدیمیست که در اوان طفولیت و ایام اقامت دار السلطنه ترات در خدمت بود
و در ایام فترت مازندران جلوس همایون بحس خدمات و وفاداریها که در خور او در کیفیه حراسانی و معارکات
آنطایفه از صدور یافت مراتب جلیله خانی و القاب ارجمند بابایی ترقی مینود و ترتیب بسی سپال سنه
جیشا لاپ استقلال حاکم و فرمانفرمای دارالامان کرمان بود و آثار عدالت و رعیت پروری ملحوظ

می آورد و در این عهد حاکم دار القرار قندهار بود و در این سال شیبی در بالای ارک قندهار بر
سر بری که بحر ابوان گفته داشته خوابیده بود و در بحر بستی چند نفر قزلباش در میان خواب و بیداری از سر
بطع خنجر بر زمین افتاده و دایع حیات را بر قابض ارواح سپرد بعد از زمانی خدمتکاران آنحضرت
شده به پرسش علی مردان بیک نعش پدر از قندهار بمشهد مقدس معلی نقل نمود و در روضهٔ مطهر
رضوان رضوی مدفون گردید چون خبر وفاتش بحضرت قدس رسید وحی مرحمت ان مغفور را
بحقوق خدمت قدیم والد بجایی پدر بر نشانده خانی و ایالت قندهار سرافراز فرمود یافته به بابای لقب
یافت **امیر کونه خان سپاه اصفهان** پکلربکی ایروان وی از اهل آغوز قبیلهٔ
قاچار است پدرش کلابی بیک از سلک نوچیان زمان شاه جنت مکان علیین آشیان مغفرم
بود و او چند گاه ایشیک آقاسی حرم و حارث دولتخانهٔ مبارکه قزوین بوده و در همانجا بود
عقل کاردانی ذهن خدمات لایقه تربیت ایالت و خانی ترقی نموده امیر الامرا حجر سعد گردیده
آن سپهر جاه و منزلت چنانچه ذکر حال خود دست تکذارش یافته محاربات قوی نموده و لقب آوازه گرد
و در آذربیجان گیما گذارده در آن سپهر جدود یافت لقب سپاه و اصفهانی سفر زنو سر بلند گشت
و در امسال در جنگ گرجستان که چرچی لشکر ظفر اثر بود زخم خدارشد و بوجه مدلی در ایروان معالجه
زخم پرداخت و در آخر سال زخم تشخیص کرده داغ نهم گذشت و چون از غزای کفار گرجی حی نشده و
بسایر سفرا در آن معرکه پیوست حضرت اعلی طماسپ حلی بیک سپهر ارشد او کرچی اقبال پیچیده
و در حوزهٔ تربیت و احتیاط منظور داشته نامبصوب فرستاده و بوجه از فوت پدر بر تربیت لقب خانی
و امیر الامرا حجر سعد سرافراز گردید و الیوم بایالت دوار آیتی آنجناب اشتغال دارد
شاه بندی خان ولد سپهر داد خان ترکمان پرناک وی بعد از مدتی بایالت دوار آیتی
دار السلطنه تبریز و امیر الامرا آذربایجان منصوب بوده در سال سفر گرجستان ماموریت یافته در راه
قراقشلاق چنانچه در محل خود مرقوم گشته در راه وین وفات یافت و نعش آنمغفور را بوطن آورده
یافت چون پسندیده و معقول و بر بنیاد سعادت و رعیت پروری آراسته و بکرم ذاتی و سعادت نفس
پیراسته بود و در ازاء جان نثاری و حقوق خدمات سلیمهٔ پدر بنا گزیر نعش پسر از اوردو ایلچی بدرگاه
منصب ایالت دوار آیتی و امیر الامرایی آذربایجان سرافراز فرموده و وکیل نایب مقتص گردید
و سپهر داد ثانی لقب یافت بعرض آنکه اینمعنی موجب اظهار و امیدواری جناب برادرین و جانثاری او دولت
گردید **حسن خان اسپه تاجلو** وی از اولاد و باقی چاپشلو است از ملازمان قدیم اردو

در خراسان بسر اپسم نیکوخدمتی قیام و اشت بعد از جلوس همایون فرمانروی ملک ایران مورد ترحیب و تلطف
گشته قرب و رتبت و اقبال فرمان فرمای آهنگ بود و بصفات حمیده عدالت و رعیت پروری اتصاف
داشت کهده سال بود که از ایالت و امور سپاهیگری بعافیت اختیار نموده و در محال سپاه و کرمانشاهان
غفران پناه پسلطان محمد بسر برده از جملهٔ جلیسهٔ او بود و اتفاقات در ایام چاپاری عارض او گشته بحضور
طهران سفر آخرت اختیار نمود و چون خبر وفاتش بحضرت رسید و حی مرحمت بر رحلت او گشته بحضور
یافت حضرت صاحبقران بسر او سام بیک بحکمی بر زبانی ذوالقدر علی بیک دلو بوزباشی آنجناب را بجلو آقاجی آغلی
لاچینی بوزباشی تفنگچیان لارکانی که جوان قابل پسندیده و کاردان و بخدمتی و نظم اشتغال اتصاف
داشت و با زماندگان ایشان مراحم شاهانه سرافرازی یافته و در تفصیل احوالی سایر سرداران آنمغفور
فائده و مقصود نیست رحمة الله علیهم اکنون وقت آنست که بر سبیل اجمال رفته کیفیت سلطنت سپهر جم
و قایع سال نوبجاه بود در آمد و بقیهٔ حالات سپهر اثر دار السلام بصحیفهٔ بیان نگارش یابد

آغاز سال بارسی ئیل ترکی مطابق سنه خمس و ثلثین و الف که سال دهم از جلوس سعادت
مانوس اوکرره مقدم نوروز فیروز - شبانی همایون اگر نوروز - زمان زر آتشیب وی گرد
آزاد - یکیستی از سر نو نازکی داد یعنی آفتاب فلک چهارم حشمت پیرای کان و فرزندان عالم
چهارم آسمانیت پادشاه کیوان افروزی رونق فزای موکب نوروزی گردیده و در دیباچهٔ ساعت
و دقیقهٔ تحویل بر شبه بیت و دولم شد جاوی اشتمالی مطابق سنه خمس و ثلثین الف از مقام خود حرکت کرده
کشش همیشه بهار حمل از مقدم فرخنده فرجیت و فرخی افزود و شاهنشاهان سپهر عروس دولت و کامرانی را بهم
عروسی حشمت و کامگاری بهر هفت گرده بجلوه روزگار آورده **بیت** ز کحل سپاهیای از او پیشه
عروسان چمن را غازه پیشه **فرامین** کشکار از زمانه: **دگر بار** گزیدار گزمه کناره: **شهریار**
سپهر اعنی حضرت همایون اعلی در کنار رودخانهٔ سهر بر خیام دولت پاینده و جلوه و کاسیالی منصب فرموده بود
بارسای فتح و فیروزی افراشته که در آفتاب مبارک نحوست اولین نوروز نوبود و خبر جنگ برادر پاشا و فراری
یافتن حضرت قاهره و بر بختی گرجستان رسیده و کارفرمای عالم قضا و علوم و الهام ایمان این سلسلهٔ علیه را
از این بشارت اثر خلعت نوروزی و سرداشش غیبی نوایدانوع فتح و فیروزی داده و حضرت اعلی
والا بدیع مخالفان دین و دولت و معاندان ملک و ملت مصروف داشته و در از هم این ارکان عظیم سعی موفور
و توجه تمام مبذول میفرمود و آوازهٔ جنود قاهره و بر بختی گرجستان زبده و خلاصهٔ لشکر فلفر شعار و سپاه زبان نامدار بجلادت
شعار در رکاب سعادت انتساب همایون بوده نگذاشت تخم فتنه از کمین از اعیان سپاه قزلباش و غلامان پادشاهی

لشکر بعد از کرده باشد پس گردکی تحمه پیک بوزباشی سپاهیه دو فوج دیگر دو هزار نفر از آقایان سپوتات و مقرابان
درگاه و امثال ذلک بسر گردکی تحمه علی پیک علمدار باشی چهاری فرستاده که سیاه منطقای سپه زنبورک
دیوزنیل پیک پسپه از لشکر ظفر اثر در گذرند از خزانه معمره و صنادیق نقود پیک گرجه بدو خرج سپاه
نزد پسپه سالار مذکور فرستاده که سپوزخ گرای او قضا نماید بر طبق تاب تشکر قسمت نموده در زنبل پیک دار
پر و خود اقامت نموده و آن نقود نامعدود در اطراف طبقات سپاه و اعلی و ادنی قسمت نمودند و کوکبه جهان
گشای جهانبانی طی مسافت مینمود که فتاده ذکر قضایائی که قبل از وصول موکب همایون جاه
السلام بعقد او میانه ظفر پناه قزلباش و مخالفان روسیه داده

چون مجدد و تیه برجی که در فوق اشاره بهشد در اطراف و جوانب قلعه بعقد او محیط کشته بهی موفور
قلعه گیری کرده و یورشهای عظیم نموده و هیچ اثری بر آنها مرتب نگشته بهیچ حصول مقصود نگردیده و
در برجی عظیم از لشکریان خود کشتن داده و کاری پیش نرفته حافظ احمد پاشا از اداره و وصول موکب
حضرت قرین گردیده زمان میرسید غوریکی داشت اندکی زابل کشته تحت بصیانت او دوی خود
گاشته خندقی تراکم بر دور او دوی خود خود نموده و بر فراز قلعه کوزکرده در هر چند گام برجی قرار داده
توپچیان جارچیان بمحافظت آن گماشت و خاطر بر آن قرار داد که اصلا متوجه محاربه قزلباش نشده
خود را در آن قلعه گزیده خندق حفظ نماید و در پای هر قلعه چندان اقامت نماید که محصوران از قلت آذوقه
و عسرت معاش اضطرار بافته بجز اسپتمان چاره نداشته و وسایل انگیخته گاه با جارچیان قلعه دار
وعده و وعید سخن میگفت و گاه دار زنبل پیک مراسله و گفتگوهای سپاهیانه بمیان می آورد گاه بلطایف الحیل و تدبیرات ناصحه کاری از پیش برد علی پیک نامی از سپتخ پیکیان اگراد کرد محاربات
سابقه آورد با یکی از محارظایفه پیکه لی گشته تا می بار او ران زنبل پیک می بوده و او بسپ طلب امان
خلاصی یافته در اینوقت اظهار پسپ آشنایی و پاس حقوق کمک خود و کی کرده و باتفاق یکی از نیچاوه شان
او می نیز در زنبل پیک آمده و سخن خیر خواهانه القا نموده از روی حیله توسلی درگاه و معلی نموده و بعد از عرض
داشتها بار دوی همایون فرصت تحریر جاده و شرح گذر بعزم آستان بوسی و شرف مجالست مجلس شاهنشاهی
سراغراز شده و در اثنای محاورات و تحقیق حالات راه سخن بانجا عرض نموده که جناب صاحب سعادت
جانب خواند کار باشگر موفور و مرم با بستر داد و ملک بعقد او آمده و خزائن نامعدود در مصاف
و بجهیز لشکر صرف شده با بازگشتن سپاه دوم از این مرز و بوم جز حصول این مقصود از نسیم بعض حصول
غیر منیت و مید انیم که حضرت شاه نیز اگر بنفس نفیس همایون جبه وضع عاده بدان طرف نهضت نموده

باشد نباید بر حمایت ناموس سلطنه که سلاطین اطراف دو دست و دشمن چشم بر آن دارند اصلا
مسافه نموده و خود بخاطبت جنگ و جدال چاره ندارند و التماس نمودند که چون قریب بشتن و است
کرشکریان هر دو طرف در تشویش و قلت بسیکه زانند و خونها ریخته شده و الحال گرمی هوا بدرجه
باشد اوآرد و من بعد در گرمسیر بعقد او قاعت ممکن نیست حضرت شاه گرازخاندان کرم و مروت
و حضن خاسته که زنبل پیک معتمد زبان دانی همراه این بندگان نزد پسپه دار فرستد که صلاح و فساد
هر دو طرف را در مواجه بگذیگر گفتگو نماید که چون سردار مرد و خیر خواه صلاح اندیش و طلبگار خانه
مسلمانست شاید بصورتی روی نماید که لایق طرفین و موجب سلامتی و عافیت هر دو گردد و باشد
باحضرت شاه علی حفظه الله بار در رشتار اظهار نموده که در کس فرستادن زنبل پیک مضایقه نیست اما
بعقد او ملک مورثی همایون ماست و از بدو تصرف متعلقه و جهی که بآل عثمان یاغی و طاغی بوده نگرفته
دفع آن کرده و باغی گردیم او طاغی بود و گرنه بخواهان سابقه آل عثمان ملک مورثی این خانه زاد را
جا نمیدهم و اشته مناقشه ننماید که راه مصالحه و دوستی بر طبق آید و چون حضرت خواندگار خادم
الحرمین بانه خدمتی را که بر دوش دارد وی خود خود نموده و بوقت قلعه گرفتن آمادا بعقد او همایون ما اندیشه و اشته باز
گذارند چون در مقام مشاقه و مجادله شده نامبرده تحت بحراست آن گماشته زیاده از مصلحت بر
بذل جهد مینماید امید که انچه خیر و به بود حاصل باشد از پرده تقدیر بجلوه گاه ظهور آید زنبل
پیک جابانی پیک شاطر را که مرد آگاه و تخمه است در مراقفت علی پیک و چاوش مذکور نیز و سردار
فرستاده و میانه او و سپه دار و امرا و پاشایان روسیه گفت و شنید سپاهیانه واقع شده
و سردار در حصول مقاصد و مدعای خود احرار میسنود و از نخان روی اندود و شت برد شت
می افزود و از این طرف نیز گرگ لگد ملا هیچ اثری بر این رفت و آمد مترتب نگشت بعد از معاودت
جابانی پیک زنبل پیک و امرا آن عظام صلاح در محاربه دیده و اندیشه کردند دفع صولت سپاه روم و
استخلاص محصوران بخرتجه یک تیغ بتر و شیر خونریز میسر نیست لهذا اطراف بر راسخ و عازم گشته
با لشکر آراسته و دلاوران جوشن پوش پرخاشجوی پراسته کلکه خود شان روشن بخش آئینه
آفتاب بود و دشت و هجرا از نشه سنان و پیکان و تلگوان نشان لاله زاری میسنود و همه با بازی
نژادان ماهون نوزبرق رفتار که سبرعت کمک بر زبان آینده و پیش گرفتی و کوه پیکران جهان
کوه گذار زشتندی جولان با باد صبا و دوش بر دوش رزمی از حبر عبور نموده و بعزم جنگ متوجه اردوی
سردار گشته با قرب بیست هزار جوان رزم آزمای نیزه دار و تفنگچیان بار یک بین علاوت شعار

برابر آن نبود و چشم از صفوف قتال آراست خلف بیک سفره چی باشی گرد بهادلی بچرچی گری معین بود و
پیشتر رفت و معین و میسره سپاه منصور را بر دوان و دلیران معرکه کارزار استحکام یافته قرین ترتیب
همراهی بخود اقبال پیش میرفتند تا آنکه بعد از مسافت بقرب انجا رسیده و بین العسکرین بیک فرسخ
پیش بخود از طرف رومیه اصطلاح آثار مقاتله ظهور یافت و امراء و رئیل بیک در جا انجا فرود آمد از
دور نمودند و مرزا کهی سپاه را بجا بجا برپا کرده و در عرصه رزم مجلس آراسته شد و رئیل بیک تحفه با این
مضمون بلحاظ احمد پاشا نوشته در پیشگاه او کراشب با افواج عقیلی بعزم ملاقات آمده بود قرار
دست داده و لایق نمیاید که آن صاحب سعادت با وجود و کثرت لشکر و حشر و اظهار دلاوری سپاه
لافهای گزاف از مقابله و قتال از افواج قاهره قزلباش احتراز نموده بکجک پیش نیاید و
مقیدنامی آل عثمان گردند در همین رقعه فرستادن سوار شده و پیشتر رفته چنانچه مسافت زیاده
از یکمیدان راه فاصله و دلیران جنگجوی سپاه چرچی تا کنار خندق رانده و چند نفر از دلاوران
در کنار خندق دست بکار کرده رئیل بیک در جائی که رسیده بود باز فرود آمد شاهیا نها افراخت
بزمی دیگر آراسته در اثنای جواب رقعه نوشت عساکر روسیه در کنار خندق صف کشیده و در پیش
قلعه داران بحراست میدان دار و دی جوزی پرداخت و جرات پیرون آمدن مطلقا نکرده
دیده دار و جواب رقعه بقاعده در میادین سخنان بسیار و خندهای ناملایم نوشته بودند
بیست و در میان جرات جنگ صحرا نمیابیند روز باخر رسیده بود بپیرخت جاویان شاهنشاه
سریچنگ خندق پیرداخته تا بقصر دردانیل بارد و دی خود آمدند و حقیقت حال بعرض عاکفان
جاه و جلال رسانیدند که در باب محاربه خندق مداخله نشان داده شود خطا نمیاید چون پرتو این خبر
نزاهتگاه ضمیر انور یافت از محل اقامت کوچ کرده بچند مرحله کنار آب بهرز آمده بهرد و اردو
یکدیگر طی گشته شعرا سر اپرده و بارگاه با اوج مهر و ماه و اصف اشتهار و رئیل بیک و امرای آستانه دار
و عتبه دار لشکر ظفر شعار بعتبه خلافت فایض گشته سعادت سیاطبوسی دریافتند ذکر وصول موکب
جاویان بارض دارالسلام بغداد و پیوستن سپاه منصور بعسکر فیروزی مآثر
و آنچه در خلال آن حال روی داد چون عنانتاب یزدی سوار و قرین حال رفیع مآل دولت اقبال همواره این
اوراق و مهان قدسی نشان بوده بر شرح این یورش خیر مآل قدیری که حضرت اعلی در وقوع حادثه و حصول
مطلب اندیشیده نموانی تقدیر افتاده و دهر پیری کرده از کمال اندیشه پیرون جست بروقوع پیوسته
کارکرده و علامات فتح و فیروزی بامداد جنود و عنی بظهور پیوست و از مخالفان صفدر و آسیمه سر
بیرون

جنود قزلباش بپیشه عاقب بخشان غالب آمده بحضرت فیروزی یافتند القصه چون موکب جاویان فال جاه
و جلال در کنار آب بهرز نزول اجلال نمود و کمر بمحبس کفاش انعقاد بافت گربرج بروج دشمنان پرداز
و بچه زه چه بین بهراض سپاه چرچی رعیت را که پیش از هفت ماه دست از محاصره نداده بخندق از نزدیک
و حلقه داری و شفت اندازی آنودگی یافته چشم فرصت بخواب راحت آشنا نکرده و پهلو بپستر
نرسانیده و از نگهبانی محاصره و خلاصی و بند مخالفان خود برده و دارد و خندق کنده پشت خود را بعیر آبه چرخ
و تاب و تحمل استحکام داده دست از کار و حلقه کشیده و حلقه داری مشغول شدند در این صورت جنگ خندق
موجب بعضی شکایت و صرفه دار آن جهت رای صواب بایدین قرار یافت که در ضیق و میزه ایشان
کوشیده و راههای طرف آب و خشکی مسدود گردد از هر طرف آذوقه بایشان نرسیده و از فضله این
ماکولات و نبایل چنین اندوخته که باشد بمرور سپری شده موجب تفرقه لشکر گردد و بتوفیق الله تعالی امر
بدین قرار شایسته فهم اعادی بر وجه دلخواه پرداخته آمد و از عبور کنار آب بهرز کج کرده و در مکانی
که محلقه شد بهرز دو جلد و قریب بشش طرف قرار قرایی است نزول جلال فرمود و مقبل سیل
با فوجی از دلاوران سلحشور راه موصل و دیار بکر بست و بایشان از دیار بکر آذوقه و سپه
می آمد فرستادند مگر راه بر کشتی بانان مسدود گردانیده و بنا بر رعایت خرم و احتیاط ترسم پیک
سیاه دل صحبت را نخود از فرنقان و دلیران در کاهست با فوجی کشیر بدین خدمت نامور شده و
سقاب جنیل سلطان آبخور بوده نخود و جبه را از مکانی که ترتیب شده بود آورده و در بشقاب داده
جاویان محل مناسب اختیار نموده و نصب کردند در نیل بیک سپه دار و سپاه لار لشکر منصور و خندق بیک
سفره چی باشی که چرچی او و بایپاه از نخود از جبه جود نموده و در آن طرف آب در یاکه مین العسکرین
فرسخ زیاده و نبود محل نزول اختیار نموده و فرستاده و آمدند و طریق خرم و احتیاط مرعی داشته میان رومی
لشکر را بحفر صعب خندق و صعب ترتیب استحکام داده و تفنگچیان قدر انداز بحراست گماشتند
امام قلی خان بکلر بکی فارس را داده نخود که با کل عساکر تابعه خود با سال دکشتی از وجله جبه نخود
در آن طرف آب بلشکر اقامت اندازد و در راه قرار و نبه را از وجله جبه بسپرد و گردانند و حضرت
اعلی کجا تیز رفتن آن نایظر فاسنکر و مذکور از بغداد و کمنه سپاه لشکر نخود و زبر سر اوایده و از این جهت
از این طرف بجنبه گلیفان آب افتد و بعد از سعادت دست نزدیه بالا آخره امام قلی بیک نامور لشکر
آقاسی فارس را که جوان کار آمدنی است سرکرده و لشکر فارس کرد اینده و با جمعی کثیر از تفنگچیان و دلاوران
جنود قزلباش بسال کشتی از آب گذر آمده با طرف فرستادند که در برابر اردوی جاویان رحل اقامت

جان میداد حضرت علی شاهی ظل الهی زد و روز ترحم بحوم صبا واقعه شخصی اکاکشنده را چاره پرسی کرد و از
حال چاپاران خبردار باشد و اما اگر راه عدم چپه و بیابان بیراق و اسلحه بسیار که همه جان بگرد
در ماند و بر روی آن افتاده ضعیف بازیان و تفنگچیان قلعه دار گردید تا حد و دو وصل اعراب را گرداو
نیز گرد و بجانب شتافته جمعی از ایشان تیر خورده بدست آورد و دو قبضه تفنگ بر مایر خرف گشته و بر همه
عریان سر میداد و در هر مرحله فوجی از سپاهیان راه عدم پیش میگرفتند و مجموعا دو یا سه اعراب
از خارج تعرض میدانند ان مصطفی گشته متعرض و دلیری دولت قاهره قرار گرفت فتح نمایان طرف دو جانب
سرحد و ارسال یافته و چون انقلاب گذشته از گرمی هوا کمتر توقف نمیشود و از اتباعات و صدقات جمعیت
سکنه محتاجان کمر بلا و بنجف ارسال داشته بعد از زیارت مراجعت مینمودند و کاظمین علی شرف الصدور
و انچه خاطر خوشت بصوب مراجعت انعطاف داد و در روایات حاتیات قرین فیروزی و اقبال از راه
منزلی که هوایش باعتدال نزدیکتر بود وارد شدند شعراء و ظایف شعار تواریخ مرقومه جهت این فتح
چنین گرمیت و ترکتاز روح مقدسه پیغمبر و طاهرین اتفاق افتاده و طراز خطه فتوحات گردید
با صدای سنگ نظم شیدند از جمله یکی از شعرای تبریز این تاریخ گفته بود تاریخ سجده آنکه گردید جانب
علی شاه غازی ز لطف شاه دین کردی ز بعداد گر غالب ؛ چو جستم از خرد تاریخ فتوش شد ندا غایب
گفت اگر روی را فاگرد و علی ابن ابی طالب ؛ چون سخن بدانجا رسید لازم دید که خارق عادتی
چند که در حین محاصره بخت از آن مطلع العجایب بظهور پیوسته بیان نماید و در این نسخه
عالم آرا درج این دبستان افتاد ذکر خوارق عادات و ظهور کرامات که در حین محاصره
در کنف اشرف از پرتو روح مقدس شاهنشاه خطه ولایت وقوع یافت هر چند سالان
متمادی مکان سپهبان سریر ولایت و کرامت از آن ارفع و من الاعادی و الاحباء اظهر است که مشار الیه
این امور از کرامات آن مطلع العجایب محل استعجاب نباشد بنا بر افشار و میاهات سوالیان و
دوستداران اهل بیت انچه بظهور آمده و را قم اثیم از مردم ثقه صادق الگفتار استماع نموده و قلم
بتحریر میاید اول انکه مسعود او راق پی واسطه از نوکران محمود کلیدار روضه مقدسه حضرت
شاه ولایت پناه شنیدم که میگفت در وقایت حال که مراد پاشا آمده بنجف اشرف را محاصره نمود
و سپاهیان پیش آورده و تسخیر آن اهتمام داشت یکی از ابطال رجال بندق انداز آنقوم همه روزه بسیاری
بر بی که سر پیش آمده بود کاهی بنا بر تعصب و عناد و مخالفت مذهب سپاهیه گویی آغاز نهاده و بخنان
لاطایلی باواز بلند میگفت و سبدیات میکرد و مردمان شاه ظفر شیعه و شادوصیان اسیر شده اهل

بتاریخ خواهد رفت و ترغیب عقد پیروان همبود و این بیانات موجب خوف محصوران و تزلزل خاطر
ضعیف رایان و محافظان میگشت روزی یکی از خزه دسپاسان علقه که مدت بالعبور و کر تفنگ بدست گرفته
بود طریق انداختن میدانست تفنگی بقصد آن بدبخت بدست آورد و از روح مقدس شاه دین
استمداد و قصد طلب کرده بر بستر بر آمد و در حینی که آن سرزده کوازین قیل و قال بخنان لاطایل
بزبان داشت تفنگ را آتش داد گلوله بر طرف مراد آمده مغز سرش پریشان شد دوم
انکه یکی از تفنگچیان متعلقه بر طرف صفه صفا تفنگ بلند خازه جزایری بدست گرفته هر روز دو
آنطرف می انداخت هر زه گوئی بسیار میکرد و تفنگ محافظان حصار را بزیر میدید و مردم ان
طرف از دیوار متعذر بودند روزی بر سبیل معتاد بر بلندی بر آمده هر زه گوئی میکرد و چنانچه
طرف بی ادبانه تصریح مبارک بزبانش جاری شد و قتی که تفنگ را بدست گرفت خواهد انتقام
داشت سر فتیله را بدهان و جود و چقی آتشگاه بسپید آتش در گرفته تفنگ ترکیده و پارچه چنان بر سینه
خود کرد مغزش پریشان شده و زبانش از تکلم افتاد سیوم انکه در هنگام محاصره شیری بسیار
بهیکل بر حوالی حصار بنظر رسیدیان در آمده کرد و اکثر شبها بر دور حصار میکردید و چون در سواحل
فرات شیر و ضباع بسیار و پیدا شد و میان جزم کرد از انجا چه طور بگذرد و وارد آمده و شبها
هنگام سپیده پیش بردن و امور لوازم قلعه گیری از خوف ضرر و آسیب شیر ترددی نمیتوانستند کرد و این
حکایت را نیز مسعود اوراق از همیان محسن عاشق آبادی شنیدم چهارم از حکایت خرم روض چراغ
است جمعی از ثقاه و مردم ثقه از خیر بها آبادی و اما دیر فضل الله ساکن نجف اشرف نقل نمودند
کمترین خیر جو اسطه از شنیدند کرد که صلحاء و اتقیا متعارف شنیدم که مدت محاصره روض چراغ اکثر
همتهای سرکار فیض آثار روح صرف سوخت مشاعل بروج شده و با تمام رسیده و چنانچه شبها از دکن
پنجه در روض سرکار فیض آثار از خانها بالا میکرد و مشاعل افروخته چنانچه مطلقا اثر خوابی
در همنامه مشاعل افروخته و شد و محافظان بروج از قدان روضه انور پاسبان شده
شعله ان بخم خانه آمده کر شاید پارچه پنبه چرب قوت مند کرده خم خرکی را کرده روض بسپار بسیار
شاه و نمودند کر از روض خالی بود هر دو سه کدبر دادند این معجزه و کرامات موجب امیدواری
محصوران کردید پنجم طهور سبا بلاست که سپاهیان محسن با سپر و بنان نموده براقم حروف در
جزوه در سن بسپید المحتشم میر محمد با قر اماد از سپاهیان محسن شنیدم که بحضرت مشار الیه نقل کرده و کر
از قضات روض مشاعل افروخته نشده بود شعله که در یکی برج افروخته بود بم بر بود در تمامی حصار مشاعل

فرمود و سیادت ابتهال روانه آنطرف گشته و در ستاخراد و دارالسرور فسخ آباد و بلده و خطه اشرف و سایر
محال رم مثال آن ولایت بلجام رای و اقبال پیمه و سواری و شکار بیکنه را سپند مدار نشاط پیرا
که درین سال جاعلم تقاضا پرسشه طهماسب قلیخان ترکمان گزارنده و مقربان درگاه
سلاطین قدس بود و در سال گذشته ببلاد ایالت و خانی یافته درین سال بحکومت و ایالی دارالامان کرمان
سرفراز گردید و در سفر خیر اثر نطنز و اصفهان صعوبه و بادیه داری گشته از افراط اکل و شرب با مناسبان
ضعف قوت گرفت و معالجه و مداوا نکرده بی پرواخت و بخود اعتبار اعتباری ننهود و روز بروز مرض مشتد آمد
می پذیرفت حضرت اعلی از شمول عاطفت و رالا نگر مسیر خصوصیت میلاق دارد و پسری سراکره دارد
زندار میلاق کرمان رحل اقامت انداخت بیستور سیده و بعالجه طبیب پرسشه و برای خود عرض میکرد و با طبیب
مذکور میگفت که اینقدر میعوذ تا با و رسیده بلوغ و رشد اشد و ریاست ایالت کرمان علاوه منصب
عمده داری بامیرخان عرب سوگلی گزارنده آمرا بزرگ ذوالعقده دراست تفویض یافت مولانا ابوطالب
رضوی که از ثبات عالی درجات مشهد مقدس معلی بستوالی و دفتر حضرت نور سلطان و خانم
رضا بود در سفر خیر اثر نطنز و اصفهان ملازم رکاب اقدس بود بعد از انهدام و دیر بشرف زیارت روضات
مقدسات کاظمین کربلا و نجف مشرف گشته تا رقم حروف نیز تا با آن تمیر سیده بود مع العقد آمده شرف دولت یافته
مشهد مقدس فایق آمد صحبت او بعد از معاودت از خدمت حضرت باشرف رخصت یافته از قزوین روانه مشهد
مقدس گردید روزی در بلده طهران از افراط هیوای سنوح الوان و اکل طعام و قوی عارضی شده
معالجان که رفع آن توانند نمود حیفه نتیجه داده جاعلم تقاضا بوصت نعش او را بمشهد برده و در روضه مقدسه پدر بزرگوار
مدفون ساخت آغاز قوشقان جیل ترکی مطابق سنه بیست و شمیش و الف که سال اذیم
قرن دوم جهانداری آنحضرت بود کرده با نشاط و کامرانی و زمانیافت آثار آرجوهیی و بهاء
و کشاد آمد خزامان و پر از کلهای شادی چب و دامان و نجد از رشوق کل نفوذ سراکشت و جهان
از فرخی جنت سراکشت و دیگر باره عالم پرجوانی آغاز نهاد و بهیت قدم نوروز دل فروز نشاط
افزای نرم نشاط کرده دیدنیت بخش حوصله جهان و دردشتی افزای محافل و دران جنی فرمان فرمای
اقلیم چهارم آسمان بر سنه شرف و از رنگ کامرانی برافروخته و دیم ماه رجب شش ساعت
و چهده دقیقه از شب گذشته از آخرین منزل حوت بادلین سپهای حمل نقل بساط عالم آرایی
در عرصه کیتی گسترده و فیض رسان مبایغ جهان کرده صوشان و یاسین بر هفت کرده مجلس روزگار
خزامیده نو سره و سرایستان اهل سرور جوشت دو رایجی از فراخته از فیض بهار حضرت و طراوت تازه یافت

عندلیب خوش الحان نگاه از شوق مقدم گل بانهزاران نرگ و نوا نغمه سرا کرده و بدکاه از رنگ هم آغوشی
گل با دصبا پریشان اختلاطی یار پیوفا در نازه و افغان آمد چت گل با جرکس انیس و دمساز
بلبل زفراق نالان پرواز و روآب همایون اعلی بر فرخندگی بفرخی در حظه دلپذیر باشرف بگام بالی
و عشرت تیرایی بیکنه را پسند مذاق بدکامی نشاط شکار پرداخته با زمینه پرواز هوس داد و داع هیبه پرواز
در آورده با استظام بخش عالم شوق و خرمی بوده و در انجا زیل پکپ پیکدلی و در از او خدمات لایقه و
جانپاری که در الچکری چند دپستان و در انجا زیل پکپ پیکدلی و در از او خدمات لایقه و
مشتق عاطفت بود بر تبه ایالت اماء خانی و منصب ارتبه ایلچی آقاسی باشیکری سرافراز گردیده بایه
عمده دار مشی شهزادی یافت و از لکای ری کرا قطاع علی قلی خان شاملو و بایاوشفت مشت و چون موسم بهار
بسراسه کوه از اعتدال بهیی روی کرد موکب حضرت فرین از قشلاق مازندران در حرکت آمده
چون آوازه حرکت لشکر دوم بریسه خان غوایت مدار اسلطنه قزوین معطوف داشته در تبریز
زمانی فرود و لشکر سپار گزا انجا نزول اجلال فرمود نده از قزوین بجنبه استظام امور سرحد آذربایجان
کرجستان لوای جهانبانی فراآسوب در حرکت آورده و بلده سلطانیه مضرب سراپرده قباب خوا قبال گشته هم
چکنه بیمال بهجت کرد بوفور نهایت و کاردانی مستقر و بریسه دیوان پیکی گری سرافراز شده و بدوار
اسلطنه تبریز فرستاده و نذکر با نفاق حاکم تبریز و امرا آنطرف فارسرحد و ان حدود از بوده و در وقع قباد
دوسه دا کرا از آنسر حد کوشیده و مساعی جمله بظهور آورده از سوانح که در دران سال خجسته مآل
یا نمش قراق خان چرکس بکار پکی شهره است از جس هوا و خواهان کرد راه قزلباشان کرجستان
پوشی که در محل خود مکرر یاد نموده گرفتار گردیده و مدتی مدید محبوس بوده چون خدمات موروثی او در کرجستان
برسخ و نوا و استظام نداشت یکه و تنها از محافظان از قلعه یافته در زمان فرصت او را بر داشته از
کرجستان بیرون آورده بسلامت بار دوی موتوچی باشی رسانیده و بعد از عرض و پستیار و همایون
روانه تبریز و آن گشته بوکلا و دنائیان و متعلقان که در تبریز و آن بوده پیوسته و بیکلر بیکی آن
ولایت است دیگری از سوانح آنکه رستم توچی باشی است در قلعه تبریز قلعه استظام
وجهت در امر آن قلعه بنیروی طالع بنا نهاده گوشد که حکومت آنجا مقر گرجستان مستقر رسلیم خان سپهسالار
لوای محافظت قلعه انجا باو وجهی تنکچان متعلق بود و در سال گذشته بنا بر هر گونه نفاق و فتور که در گرجستان
مستقر رسلیم خان واقع بود و از تو آزاد و آمدن سپاه روم از ما زنده پاشا حاکم ارضروم که قرب جوار و همسایه
نه گورست آثار اخلاص و جلادت ظهور آنجه محافظان قلعه آنجه نه که متعلق قطاع انجاست و امر فتوده آنجا

دولایحرف اداره قلم تکمیل گشته دوجهت قفلش برتمامی اجل نهاده بعضی شتابی آغاز ظاهری در اصابت رفع
شتاب علاوه زمانش داده آقاجلال نام کرد ایچی گری در ایام مصالحه دولتین آمده طرفین بجانب یکدیگر
فرستاده و بانجام بعضی مهمات مشغولی داشت حاکم جلب نموده و بکرم فرمان سبب تحت عفو او را
قبل آورده کل وجوه بضاعت و احوال بسیاب گذاشت در بسیط تصرف در آورد و اگر این امور از موقف
سلطنت صدور یافته زیبنده کم همتی و پست نظری و اگر حکام و پادشاهان نکوهیده سرانجام امور نباشد
بروز نهاد چنین مردم اقتدار پادشاهان و خودرایی صاحبان دولت ضعف و دولت است حضرت حق
تعالی که اوصاف حمیده و اشیش پسندیده و اطوار پسندیده و آرایش قانون بزرگی و دستور اهل
سلاطین جهانست بر جلاف انجمنی چیره گشته بود و ایلچیان روم را که محمد آقا نامی از معتبران آنجا قبل
وقایع عقد اخوت و برقرار بجهان پناه آمده و معزز و محترم در دارالسلطنه اصفهان اقامت داشت و بعضی
آقایانی که بعد از آن آمده و بودند چنانچه در سال گذشته تحریر یافته رعایتهای ملوکانه نموده مشمول انواع
و احسان متقبل المرام روانه فرموده مدتی تجار آن ممالک که در ولایت عجم بوده و در صفاهان آسوده
بر رضای خود هرکدام اراده فرموده مدتی از ایشان سالم و غانم روانه شدند **واقعه ناپنایی امام**
قلی میرزا ع ع در این سال میرزا قضای هلاک پدر اطوار چهره شده زاده ولی قاتل
امام قلی میرزا نور بینایی او را در آسیب نشر تعالی نموده بر افت و ابتلا فتاده که موجب حیرت
شمار عالم تحقیق و رقم تصدیق بخشد زیرا همیشه سلاطین عدالتآیین دوستان و یاران صاحب تمکین صلاح حال
و رستگاری احوال خلایق را از رعایا و رعیت را مطالب عالیه دنیوی و علاقه مدت زندگی را رایج دانسته
در رضاجویی و رفاهیت خلق الله کوشیده هر آینه موجب رضامندی خالق اکبر بایست کوشیده و اند چنانچه
هر قبل از او آن سلطان پسندیده کردار اعنی پادشاهان روم او بمصطفی نام پسر رشید خود را بسلطنت
غلیان و ولی عهدانی سپاهان نایزید پسر دیگر شاه را بجهار پسر او بنوبتی که در صحیفه اول رطی وقایع زمان
حضرت شاه جنت مکان تحریر یافته شد این معنی است و از این قبیل سلاطین مانند بسیارند بعضی
بپاسپانه که ذکر آنها موجب اطناب است شده او مذکور از حمایات و نادانی مرعوب و در حجابات
پسندیده و والده بزرگوار بنوبه همواره از اطوارش فی الحال واز جواهر ذاتش بیدانشی و کم موری تقریر
میشد صلاح حال مجبور در آن دیده و دیده و پنایی او نموده اند که بسبب تقدیر بدین بلیه
گرفتار آمده مضمون ایضرع ع او مصلحت تواز تو بهتر داند ه از چندین بلیه دیگر که در عالم بصیرت
حیرت شاهزادگان عالی نژاد آماده کار رعایه ضعف و قلت درایت و کثرت عدم بصیرت پنایی

نجات یافته آسوده و حال در ظل حمایت پادشاه بنده نواز روزگار بسیر کرده و **مراجعت موکب همایون از اصفهان**
بقشلاق تکاب مازندران چون بنگاه بالبه و سلطانیه لشکرها بان نشانی گرفته
و سرداران رده میان کرب چه آمده بجاصره قلعه ارض روم مشغول بودند بیلی معتمد و باز گردیده خاطر آشفته
از سرحد قلروها بین اعلی و استقبال دست درازی اشیان باطراف سرحد حضرت آسوده آطمینان یافته
خان نوذیه بموجب مراجعت انطفاف داده لشکر مایزار خشاد و خان و ساکن داده و باقرمان بجا
حضرت اقتضاب از سلطانیه روی توجه بقشلاق مازندران آورده بخرمی و خوشدلی در قصبه شریفه اشرف
اقامت فرموده مدتی بود و بسیر دیار پرداخته در سرزمین نشانی نزهت بخش افراخته و پرداخته متعلقان
دولت عشرت پیرا بوده و در نشاط بخوشدلی و کامیابی بسکنه زاینده توقف باشی کرده و سال بود
آمد بایچان قشلای اشتحباب الفرمان بپایه سریر اعلی آمده و در مازندران سعادت بساط بوسی
یافته و زمان بیک ناظر میرزا از آذربایجان خود نموده تمکن چیان و لشکریان که با او قورچی باشی
بوده و خصاء و خان و قعه از سوانح اگر چون از محمد قلیخان زیاد اعلی بیکلربیکی قراباغ و رطوبت بیاد
اندک مسامحه و مصالحه وقوع یافته گرد و کجبه و انگذه و دهلوز و قلعه خالی کرده و بود و سوار او کاه
و دلایتها را تاخت کرده انواع مضرت او بسپاهی و رعیت رسیده از امیر الامرایی قراباغ معزول
گشته او و خان ولد الله دیر دی خان کرجی رعیت تخلیص و اشتغام امور سپاه کرجستان مامور
آن سرحد بوده بدین رتبه منسب ی ارجمندی یافته و چون بفیامین حضرت اعلی شاهی ظل الهی حضرت
پادشاه والاجاه سلیم فرمانروای ممالک هندوستان طرح صحبت و دوستی و اخوت و یکدلی
مرعی مسلوک بوده و بآیه شد رسولان در مخاوضات صداقت بنیان هموار و خال یکدیگر خبر و آگاه
بوده و از تاریخی که معتمد آقا قاجار نزیل پیک پکدلی که الحال رتبه خانی یافته نزیل خاست آیات
هندوستان عود نموده تا غایت آمد شدی وقوع نیافته بود و در این وقت بپاس حلال رسیده که فرزند
پرویز پسر بزرگتر آنحضرت گردیده ولی عهدی داشت از قضاء قضا و انقضای اجل موعود سفر آخرت
آغاز نموده از دو فرزند پسر او فرزند کهتر که معتمدی فرستاده و اوراز مرگ پدر پیش از وقوع
فضل آورده و تفحص احوال خبر نمال کرده لهذا بخشیک بیوزباشی بپایه اطوار اکرام از معتبران درگاه
و مراخنخان کار آزموده آگاهت ربیالت تخیل فرموده و تحف و هدایای لائقه ارسال داشته
تعزیه و تفاسیس هر دیار و تبادی نژاد آن صبا رفعت بمصوب او گردانیده و با بنده محبت طراز و دوستانه
مشعر بر ابراز رهبانی برادرانه فرموده و با آئین شایسته گی مراسم خدمت لابه با صفهان آمده

نام صوبه‌ها و حکام و ولات حواشی گشته مرتبهٔ قطب شاهی یافت و با ایالت و کالت پایه سریر اعلی شاهی طل
آنچی زیاده از حد تحریر و تسطیر است اغماض و اضراب نموده بلحوقاتی که در وقایع خانزادگان از امراء بزرگ آن سلسله
بر سبیل رسالت یافته و ابیاتی لایقه سنجیده اشرف رسال الیه شرح آمدن او بایران و قتل خود قلمی
گشته بیان میکند و از ملازمان درگاه که در این سال از دنیا رحلت نموده و معالم حیاتشان فتده آقا بیک
پریوان بیگ پریوان سلک ملازمان درگاه و از بیگلربیگ صاحب علی قلی خان شاملو و اولاد ان در ایران بیگی بود و از خطوهٔ بیت و کارداني در
سلک ملازمان درگاه آمده

منه آنحضرت وبا کدر امور جزئیه بکلام مجمله بیان مقال فرموده بی مشورة فرمان آلهی شروع در تسخیر اقلیم فرموده و در این امر مبارک متیمن گردانند مقدمات امور باین دولت مشهور و لازم دانسته سردار لشکر والا مولانا مظفر منجم جهاندیده گرد از فرمود سخن خاصه شریفه در این بعثه بود باین امر مامور فرموده و نزد والا مولانا فرستاده تا بعد از تفاصیل و اقتضای آن بازپرست فرستاده ذکر مشورت خواهد مولانا مذکور بمقال آورده این آیه کریمه برآمده بود که ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة قالوا اتتخذنا هزوا قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما لونها قال انه یقول انها بقرة لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک فافعلوا ما تؤمرون قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما لونها قال انه یقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی ان البقر تشابه علینا وانا ان شاء الله لمهتدون قال انه یقول انها بقرة لا ذلول تثیر الارض ولا تسقی الحرث مسلمة لا شیة فیها قالوا الآن جئت بالحق فذبحوها وما کادوا یفعلون و چون از اصفهان در آمد این آیه کریمه اشاره بر مهمی بکلی بود و حضرت علام الغیوب ع کرا مصون تواند بود ۵ بر مصالح امور جهان و صلاح حال خلایان و صلاح حال آنها چنان است بدولت کرده عمده و چند روزی آورون آن نوباوه ریاض دولت و کامکاری در عقد توقیع افتاده و بعد از آن در اندک زمانی بخلعت وزیل خواهد مشرف گشت ظاهر شد که در زیاورون آن شهزاده سلطنت نشان جاودانه زمان بکمال تخصیص بال پرید و آسمان کبر و فتح همراهش دوران چنین و چنان صیت این مصیبت سینه چاک میزند ماه و سال که در زمان دولتش بخوشی و خرمی گذران بود و بجناب طلعتی امنه و تسوا غطا و این مصیبت عظمی بر شکیبایی چاره نمیدید و دست در عروة الوثقی ایما یوف الصابرون اجرهم بغیر حساب زده ارکان دولت قاهره و پسماندگان عیسی خان قورچی باشی و اعتماد الدوله علیه سلطان کرمرود بتشرف مصاهرت آن حضرت مفتخر و بانواع عواطف ملوکانه مخصوص و سایر اعیان که در پایه سریر سلطنت سریر او را مشوره امور دولت گشته خواص و عوام را از وفور عهد شاهزاده عالم و اعیان آگاه گردانیده بدین مصیبت عظمی و مصاب اندوه گین و در این وقت که در پایه سریر اعلی بود فرمان حضرت شاهنشاهی در باب توجه بدار السلطنه اصفهان و ایالت خان که در پایه سریر اعلی بود فرمان حضرت شاهنشاهی در باب توجه بدار السلطنه اصفهان و ایالت خان پیش آمده و بتقدیم رسانیده بود صادر گشته و بپاداش آن نوباوه بوستان اقبال گرفتار از آن اشاره با بشاره نوا بود باشد در هفتم آذر دولتخان و زیش خان و جمیع اعیان و اعاظم سلسله علیه صفویه چنانچه طریق و آئین پیر و مرسوم این سلسله است تعزیه باد خان کرده و بخلوت و حضور رکن الدوله میرزا محمد علی مدار مشورت گردانیده و در پیش میدان معسکر ان درگاه است مراسم تعزیه داری بجا آورده و از آنجا بدار السلطنه اصفهان بخدمت شاه و دستگاه شاهزاده جهانیان فرستاده و در این مصیبت عظمی که روی داده و دل را باین مصیبت مشهور تسلی داده ۵ بیت گر کرد و زیب سلطان رفت بباد ۵ کل صد برگ سوری را عتاب باد ۵

شاه جوان بخت در این حال در خلوتی اضطراب یافته و در غرفه خانی طرب حیرت بود و مونسان محفل و ندیمان مجلس سرادقات اقبال از دود عزای این واقعه هایله یاد میداد گریبان و سینه سوزان طلعت آتشناک را دامان نمی گشود و ارکان دولت و معتمدان بساط حضرت از هجوم این مصیبت عظمی و از شنیدن این واقعه هایله عقل از دست داده و هوش از سر بدر رفته بود سرکردگان این قضیه جانگداز در خویش ترسان و از زبان بودند تا آنکه در تاریخ شب پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاول حال بر آن حضرت متغیر گشته آثار موت از شیشه همایون بالا گرفته بنگام طلوع صبح دولت و اقبال حق آنچنان اجابت گفته طایر روح پر فتوحش از قفس بدن پر واز نموده بعالم قدس شتافت چه گویم که در آن وقت بر خاطر آن آن مقام چه گذشت و بر متعلقان بساط حضرت چه گرفت بخلیفه نشستن سراوقات جلال بسیاه چاک و ولهای غمناک نباله و زاری در آمده بالباس سیاه خاک بر سر افشاندن آغاز نهاده و آئین سوگواری در عالم باز کشاده و چشم امید بهای خلایق را و یا فته استقبال از طبایع دوری گزیده چرا چنین نباشد آفتابی بود عالمتاب که عالمیان در سایه لطف آسوده و دولتی بود عرض کسوف و زوال ندیده آیه اختری بود درخشنده و نوری بود تابنده که پرتو آسیب و عاقبت بر عالم نیفکنده باد و از رواج کمال تخصیص بال پرید و آسمان کبر و فتح همراهش دوران چنین و چنان صیت این مصیبت سینه چاک میزند ماه و سال که در زمان دولتش بخوشی و خرمی گذران بود و بجناب طلعتی امنه و تسوا غطا و این مصیبت عظمی بر شکیبایی چاره نمیدید و دست در عروة الوثقی ایما یوف الصابرون اجرهم بغیر حساب زده ارکان دولت قاهره و پسماندگان عیسی خان قورچی باشی و اعتماد الدوله علیه سلطان کرمرود بتشرف مصاهرت آن حضرت مفتخر و بانواع عواطف ملوکانه مخصوص و سایر اعیان که در پایه سریر سلطنت سریر او را مشوره امور دولت گشته خواص و عوام را از وفور عهد شاهزاده عالم و اعیان آگاه گردانیده بدین مصیبت عظمی و مصاب اندوه گین و در این وقت که در پایه سریر اعلی بود فرمان حضرت شاهنشاهی در باب توجه بدار السلطنه اصفهان و ایالت خان که در پایه سریر اعلی بود فرمان حضرت شاهنشاهی در باب توجه بدار السلطنه اصفهان و ایالت خان پیش آمده و بتقدیم رسانیده بود صادر گشته و بپاداش آن نوباوه بوستان اقبال گرفتار از آن اشاره با بشاره نوا بود باشد در هفتم آذر دولتخان و زیش خان و جمیع اعیان و اعاظم سلسله علیه صفویه چنانچه طریق و آئین پیر و مرسوم این سلسله است تعزیه باد خان کرده و بخلوت و حضور رکن الدوله میرزا محمد علی مدار مشورت گردانیده و در پیش میدان معسکر ان درگاه است مراسم تعزیه داری بجا آورده و از آنجا بدار السلطنه اصفهان بخدمت شاه و دستگاه شاهزاده جهانیان فرستاده و در این مصیبت عظمی که روی داده و دل را باین مصیبت مشهور تسلی داده ۵ بیت گر کرد و زیب سلطان رفت بباد ۵ کل صد برگ سوری را عتاب باد ۵

من مذکور در چین تیجر فقه شافعی شیعه و ان فوت شده و میرزا رضی برادر زاده او بجای عم چین الاصل
بدین رتبه گرامی مفتخر و نامی گردیده از بدو فطرت عالیت مرتبه مصاهرت حضرت اعلی ریاضه بر شده و کار ان
توابت و قاف سپگار خاصه آنحضرت گردیده حضرت عالیات علاوه منصب صدارت گردیده و او در سفر اذربایجان
مریض گشته در سال ۱۰۰۰ بجوار رحمت حق پیوست و قاضی خان بجهته پسری گردیده در مصارف مصروفی او قات
داشت و مرضی طبع مبارک نبوده معزول گردیده منصب میرزا رضی بسید صدر الدین محمد ولد او گردیده میرزا
حضرت علیات و در آن هنگام کودک رفیع لوا و تفویض فاقه میرزا رضی بسید صدر الدین محمد حسابدار
اعلی هندیت عزاده خود کافل امور نموده کوکب منصب قاضی خان قاضی سپاهان بتربیتی الموسوی
که متوالی سرکار فیض آثار رضیه رضوانیه بود تفویض یافته لیکن در همان چند روز که در دار الارشاد
اردوی چل مایون منصب عالی صدارت گردیده بمرکز رشته متثال امر جل راشامل بوده بمطالب صدارت توجه
تمام نموده گردیده بعد از فوت او میرزا رفیع الدین محمد ولد خلیفه مرحوم میرزا شجاع الدین محمود اصفهانی که
در آن ملکت به سادات نامدار انی معود فضائل شجره از اده اوصاف کمال و بزرگی قدر و منزلت ساده در
صدر صحیفه درج شده تفویض گردیده میرزا رفیع مذکور شرف مصاهرت یافته از مرتبه ثبات پای بر
بر تر نهاده اصالت بجهت میرزا رضی طغرای دولت و اقبال را بهم سای خود و موشح بسیاحت او
گشته امیرزا رفیع الدین محمد خلیفه مرحوم بجوار رحمت یزدانی پیوسته بمنصب عالی صدارت کل ممالک محروسه
حیث الاستقلال مامور و بمنصب و توابت مفتخر و در ایام حضرات عالیات شجره قرب انتظام گردیده اکنون بدین مراتب
علیه و مدارج و مناصب رفیعه سرافرازی دارد و در ایام سلطنت پناهی مفتخر و در اوایل جلوس همایون
وزرای اعظم زمان دولت نمایون آنحضرت نیز بمنصب صدارت عظمی مفتخر و در اوایل جلوس همایون
پادشاه ولی نعمت میرزا احمد بن میرزا اصفهان گردیده در زمان سلطنت شجره از احوالش در تحقیق اوضاع
ممالک رقم پذیر کلک بیان گشته و میرزا احمد پسر او تحقیق نویس بی بدل بوده و در علم انشا مهارت
تمام داشت بنابر بنا زمانه کریمان او و میرزا اسپاسان وزیر بوده در زمان توابت بیگ سکندر شان وزارت
و رشد و تحقیق اوضاع نموده بجوار رحمت حق پیوسته فرزند بهیچ فرزند بیاسای گذاشته و بعد از سپاسان که
سکندر شان بنابر کرعوق مستوجبه دفع فرزند گردیده و رشد قلیخان در نزهت حیدریه بر حسب خواهش خود در تحقیق
شده محاصره کرده بدیگ براورزاده میرزا احمد با غوای میرزا اسپاسان بر حسب در آمده و در زمان
فرصت عم خود را بقتل آورده خود را بیرون انداخت و رشد قلیخان قرار گرفته و نمایانه شاهنشاهی
منصب عالی داشته مشار الیه حسب الصلاح و رشد قلیخان بر تبه وزارت اعظم سرافرازی یافت میرزا محمد

کرمانی که از جانب مادر بکی میرزا قوام میرزا ذکر یافته و بعد از واقعه شهادت پسلطان خرم میرزا اصلاح
امور و زمان ابو طالب میرزا و زیر اعتماد و الدوله شده و در استظهار دولت او سی هفتاد بعد از جلوس مایون
اعلی پسلطان فیض آموخته و بمصاهره در سفر خراسان رفیق و یار موی علی همراه بوده و در قضیه قتل
قلیخان با قبیله او فرار بوده در خفیه با حضرت اعلی در آن واقعه شریک بوده و دوم پسر زاده آنحضرت و منصب
وزارت یافته بوده بعد از قتل مرشد قلیخان حضرت اعلی بر حمت حق پیوسته او را بر تبه عظیم الاقتدار
اعظم سرافراز فرموده لیکن او در شرب و بنده بی هوداری دوسری که جنبش آن منصور بوده از زیاده و بیهوده
بطلوه میرسید که پسندیده طبع اشرف نبوده و باعث ترفیت او بجانب میرزا ابراهیم نشده بود و او طاب و اراده
و محالات بجریک امور آن عظام مرکز فاق گشته در همان چند روز مقتول گشت آیام اقتدار و وزارتش زیاده از
شش ماه نبوده میرزا لطف الله شیرازی که در زیر شده آذه مغفور پسلطان خرم میرزا بعد از واقعه شهادت
شده آذه او از وزارت معزول گشته میرزا محمد چنانچه ذکر یافت در زیر شده و بعد از مراجعه و مصادره
در سفر خراسان همراه بوده بعد از فضل رشد قلی وزیر نواب جوز شید اعتجاب وزیر اعظم و اقتدار الدوله
گشت و زارت استقلالیات جمع کرده و صاحب چیش و لشکر و فضل و علم گردیده و دو سال من حیث الاستقلال
بامور وزارت پرداخته و در اواخر مجتبا اعمال ناهنجار پسرش میرزا محمد از غوره جهل و جوانی امر انتخاب
اعالی که مرضی طبع مبارک اشرف نبوده معزول گردید حاتم بیگ ولد الیم
اردو و بادی که شمه از احوالش در این کتاب بر قوم کلک بیان نگاشته در از آن حقوق خدمات پسندیده
و لاحقه و جان سپاری یکه بر او رش ابو طالب بیگ که عبد الله خان او زبک در حین محاصره لهر
کرا و از جانب صفی قلی خان شاملو بسپاست آمده و در همان تب نهاده بر جاده اند اخته در مقام تربیت
او در آمده بمنصب بیست هزاری یکهزار سوار سرافراز فرموده بود بعد از قتل میرزا لطفی وزارت اعظم سر
بلندی یافت تا بدت بیست سال در کمال اقتدار و استقلال و اقتدار و الدوله بود در پای حلقه قدم بیم
روی چنانچه در قتل قضایا رآن ایام سمت گذارش یافته قوت شد ضعف ارجنبش میرزا ابو طالب بیگ
او صاف کمالش در صدر صحیفه اول رقم نگارش پذیرفته در آغاز جوانی نشو و نما یافته در از آن حقوق خدمات
والده ماجده او بجای والد بدین رتبه عالی ارجمندی یافت و تا دو سال بستقلال امور وزارت بود بجهه بعضی
امور کرا زمره نشأ جوانی و غرور جاده منصب استاذ این عطیه و الا مهور گشت گرایامی بر نیک و بد زمانه
سازگار و بجهه بر منصب و فرازنده کار موهب گردد سلیمان خان ولد شاه علی خان مشهور
این عبد الله خان بسپاست علو کرنی طبع قابلیت و بسیاری داشت بر تبه بلند وزارت ارتقا یافته

بیت ای بپ آرزو گرخاک شده ❊ این اپیات کمترین مناسب حال بود بیت صد هزار
گر دیار ریکی راه خاکرد ❊ برمن چه جور بود که آن پو خاکرد ❊ این شکر خانهٔ اقبال از اغراض
الفضلاء ارباب چند دهقد دور بود اگر به سهو خطیئی مطلع گردانند در اصلاح آن کوشند ترحم
از آن پرشیده نیز ایخ پی پشوای نامه را ❊ مکن گرم از عیب
همینکاره را ❊ منت الکتاب بعون
الملک الوهاب

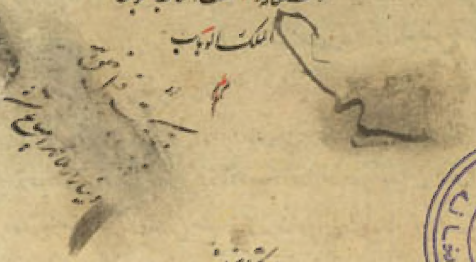

کتابخانه
سپهر سلطان القرا
تبریز ۱۲۶۵ قمری